

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين  
 خير كلمات الشكر ما افتتح به القرآن من الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد  
 واله اجمعين **اما بعد** فاني طالع كتاب شيخ الاسلام فريد عصره ووحيد دهره ابی اسمعيل عبد الله بن محمد  
 ابن علي الاضاري قدس الله روحه في تفسير القرآن وكشف معانيه ورايته قد بلغ به حد الاجتهاد في لفظا ومعنى  
 وتحقيقا وتريعا غير انه اوجز غاية الاجازة وسلك فيه سبيل الاختصار فلا يكاد يحصل غرض التعلم المستند  
 ليشفي غليل صدقات المتأمل المستبصر فاردت ان اشرفه جناح الكلام وارسل في بسطة عنان الشاكرين  
 حقايق التفسير ولطائف التذكريات وسهلا لا امر على اشتغال بهذا الفن فصنعت العزيم على تحقيق ما نويت في  
 بعون الله في تحرير ما تمت في اوائله سنة عشرين وخمسة ورتجت الكتاب بكشف الاسرار وعنه الابرار  
 ارجوان يكون اسما بواق سماه ولفظا بواق معناه والله ولي التوفيق لا تمامه وتحقيق غرضنا فيه وجهي  
 ونعم المعين **شرط** ما درين كتاب است كه مجلسها سازيم در آيات قرآن بر ولا ودر هر مجلس نوبت  
 سخن گويم اول پارسي ظاهر بروهي كه هم اشارت بمعني دارد وهم در عبارت غايت اجاز بود ديكر نوبت تفسير  
 گويم ووجه معاني وقرآت مشهور واسبب نزول وبيان احكام وكر اخبار واثار و فوائد كه تعلو  
 بايت دارد ووجود و نظائر وما يجري مجراه سديكر نوبت رموز عارفان و اشارات صوفيان و لطائف  
 مذكران كنون توفيق الهي و تيسير باني در آن خوش كنيم **النوبة الاولى قوله تعالى** بسم الله  
 بنام خداوند الرحمن جهاندرد شهن پرور بخشايندكي **الرحيم** دوست بخشايند بهر يابي الحمد لله  
 ستايش نيكو و شايسته خداي را **رب العالمين** خداوند جهانيانك و دارنده ايشان **الرحمن الرحيم** فراخ  
 بخشايش بهر يان **ملك يوم الدين** خداوند روز ستيزيد و پادشاه روز شمار و پاداش اياك **نعبد**

ترا پرستيم و اياك نستعين و از تو ياري خواهيم **اهدنا** راه نمون باش ما را **الصراط المستقيم** براه راست  
 درست **صراط** الذين انعمت عليهم راه ايشان كه بواجب خود نهادي و نيكويي كرده ايشان **غير المغضوب**  
 عليهم نه راه جهودان كه خشم است بر ايشان از تو **ولا الضالين** و نه ترساينان كه گم شده اند از راه  
 آمين خدايا چنين باد **النوبة الثانية** روي ابوهريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يقول الله  
 قمت الصلوة بيني وبين عبدی فغصفتها لي ووضعت ابعدي ما سال قال العبد بسم الله الرحمن الرحيم  
 يقول الله تعالى سمائي عبدك واذ قال العبد الحمد لله رب العالمين يقول الله تعالى حمدني عبدك واذ قال العبد الرحمن  
 يقول الله تعالى اتني على عبدك واذ قال العبد مالك يوم الدين يقول الله تعالى حمدني عبدك وفي رواية فوض  
 الي عبدي واذ قال العبد اياك نعبد واياك نستعين يقول الله تعالى اياي عبد و بهرستعين في هذا  
 و باقي السورة لعبدی و لعبدی ما سال و مضطج صلى الله عليه وسلم درين حديث خبردار از كردن كار و بهر  
 و خداوند بهر يان عز وجلاله و تقدست اسماءه و تعاليت صفاته كه از بنده نوازي و بهر يابي و بنكرت  
 خود گفت قمت الصلوة قمت كردم خواندن سورة الحمد ميان من و ميان بنده من چون بنده كويد  
 بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى كويد بنده من مرا نام نهاد و بنام ديكر خواند چون بنده كويد الحمد لله  
 رب العالمين الله كويد بنده من مرا سپاس داري كرد و از من آزادي نمود چون بنده كويد الرحمن الرحيم  
 الله كويد بنده من مرا ستايش نيكو و شايسته گفت چون بنده كويد مالك يوم الدين الله كويد بنده من  
 مرا بزرگواري و پاكي بستود بنده من بپست و امن داد و كار و امن گذاشت دانست كه بسر بنده كار و  
 ما ايم تمام كنند نعت بروي ما ايم سازند كار و ديور و دي رايند بوي ما ايم ما را مي پرستد و از ما  
 ميخواهد دست بياز سوي ما برداشته است كه اهدانا تا آخر سورة همه بنده رادعاست و اور است آنچه  
 خواست درين خبر سورة الحمد راصلوة تام نهاد تا بنبيه بود بنده را كه نماز في سورة الحمد درست نيست  
 و بهر قال النبي صلى الله عليه وسلم لا صلوة الا بقراءة فاتحة الكتاب و روي من صلى صلوة فلم يقرأ فيها بفاتحة  
 القرآن فهي خداج هي خداج غير تمام مذهب فحي رضي الله عنه آمنت كه سورة الحمد در همه ركعات  
 نماز واجبست هم بر امام و هم بر مؤمن و بر منقود در نماز جهري و در نماز اسرار و بانكه درين سورة  
 نه تا منسخت و نه منسوخ و بعد دو كوفيان صد و چهار و دو و حفت و بيست و نه كله و هفت آية ازان  
 هفت آية يكي شبيهه است چنانكه مذهب فحي رضي الله عنه است و روايت ابوهريرة رضي الله عنه



ازین صول خدا صلی الله علیه وسلم و ذلک قوله الحمد لله رب العالمین سبع ایات احدین بسم الله الرحمن الرحیم  
و فی السبع المثانی و ام القرآن و فاتیحة الکتاب این خبر دلیست که بسم الله الرحمن الرحیم از سوره  
فاتحه آیه ایست و غیره نقل است خواندن آن هر نماز واجب و جهرا آن در نماز جهری سنت و مصطفی  
و علیه السلام ازین سوره را درین خبر سه نام نهاد یکی سبع مثانی دیگر فاتحه الکتاب سدر  
القرآن و سنی شانی است که هفت آیت است و در هر یکی نماز بخواند بوی باز گردد و تیر گفته اند  
ازین که حدیث علی السلام دو بار بان فرود آمد یکبار بکعبه و یکبار بمدینه تعظیم از این سوره  
هم من است و هم مدنی گفته اند سبع مثانی بان گفت که این امت را مستقی است فمخرجها الله تعالی فرهم  
سبع ائمه دیگر نبوده این سوره ازینجا بود که جبرئیل آمد بمصطفی صلوته الله و سلامه علیهما و گفت  
یا رسول الله این سوره تیرا و تیرا ام یوتها من قبلك فاتحه الکتاب و ضامه سره البقره و فاتحه بان گفت  
در مصحفها ابتدا بان کند و کودکان را بتعلیم و در نمازها ابتدا بان کند و در هر کاری که بنده شروع کند  
اول گوید بسم الله و بسم اول سوره است و گفته اند فاتحه بان است که اول سوره که از آسمانی فرود آمد  
این بود و قال ابو موسی اول ما اقر جبرئیل النبی صلی الله علیه وسلم بمکه فاتحه الکتاب فی غایتها و ام القرآن  
از آنست که اصل علوم قرآن و جمله کتابها خداوندست هر چه در کتابهاست از علوم دینی و مکارم اخلاق  
معظم آن درین سوره از روی اشارت موجودست و مثله الدماغ یعنی ام الکرم لاترجم الحواس و المنافع  
وام القری اصل جمیع البلدان حیث دحیت من قتها و گفته اند از رایت سلطان که در معسکر قبله لشکر باشد  
ام گویند پس این سوره را ام القرآن ازینجا گفتند یعنی که مغزی اهل ایمانست و مرجع اهل قرآن مصطفی  
صلی الله علیه و سلم در بعض اخبار این سوره را شفا خواند و ذلک قوله صلی الله علیه وسلم ام القرآن شفاء من کل  
داء و روی نه قال صلی الله علیه و سلم فاتحه الکتاب شفاء من السم اکنون تفسیر کویم و معانی بسم الله معناه  
بذات بسم الله فایده میگوید در کفر بنام خویش و در پیوستن بنام خویش آغاز کردم بنام خویش در کفر  
بنام من در پیوندید بنام من آغاز کنید بنام من اسم اینجا یعنی ذاتست چنانکه جای دیگر گفت سبع اسم ربک  
میگوید بیکی بستی نام خداوند خویش را نام زیادست و معنی آنست که بیکی بستی خداوند خویش را جای دیگر  
گفت تبارک اسم ربک بابرکت و بابرکوباری و برترتست نام خداوند تو نام زیادست و معنی آنست که  
بابرکت و بزرکوباری و برتری است خداوند تو و این در علم توحید و در رفعت و روست و در آیه در رفعت

آنست که

آنست که لبید گفت شعر الحول ثم اسم السلام علیکا و من یک حولا کما فدا عذو و در علم توحید آنست که  
زید یک اهل حق اسم و مستی یکست نام و فامور یکی والله بناه نامها و خداوندست و نام حقیقی و همین است  
همه نامها در وی است و حقیقی و پاک و ازلی و نیکو و بزرگ قال الخلیل بن احمد البصری الله جل جلاله لا یقر  
هنا من از صفی شکافه چون علم از علم و قدیر از قدرت و رحیم از رحمت یا برکوباری خداوند جل جلاله مانع از صفی  
و خالق از خلق و قابض از قبض و باسط از باسط مگر این نام حقیقی که نه برگردانده بود از صفی شکافه و یا  
همه نامها است نه یکی که هر جای گوید الله غفور و رحیم است الله سمیع و بصیر است الله لطیف است و خیر الله  
بنانند و در کتابها را بران اوصاف بندد و قرآن سه هزار و بیست و هفت جای حق در نامها است  
و خوشی را بان نام برد و اینانکه بنما را لات نام کردند ایشان را گفت یلحدون فی اسماء و مقام من  
همی الحاد آرند و نام من یکی بیرون برند و یک میگردانند و می گردانند و می گردانند و می گردانند و می گردانند  
بت را هم نام وی کند الله تع از ایشان شکست و برایشان بنام کرد تا چون خواستند که الله نام کنند  
لات نام کردند لات بت است والله خدای است و آفرید کاران بقول جل جلاله هل تعلم له سمیا و اهرام  
نام دانی یعنی که هیچکس را جزوی الله نمیخوانند و در حق و در اشتقاق نام الله علما مختلف اند و معنی دران  
است و خلق از مهران علما و بزرگان دین ازان بهیزید اند و از کاره اند و قومی دران شروع کرده اند  
و بعضی گفتند اشتقاق آن از آله است يقال آلهت الیه ای سکت الیه فکان الخلق یسکتون عند ذکره و  
یطمئنون الیه و به قال عمر و جل آله ذکر الله تطمئن القلوب میگوید الله اوست که آرام خلق بزرگ اوست  
سکون دای و ستان بنام اوست شادی جان مؤمنان بیاد اوست ذکر وی آیین زبان نام او راحت جان یافت  
سور دل و سرور دستان و گفته اند اشتقاق آن از و هیت فی الشیء است یعنی تحیرت فی شیه فکان الحقول تحیر  
فی کت صفت و عظمت و الاماطه فی کیفیت میگوید الله اوست که عقلا و زکات و فهمها و دانیان در مباد  
اشراق جلال وی حیرانست و از دریافت چگونگی صفات و افعال وی غمید شعر تحیر القلب فی تار قدرت  
تحیر الطرف فی انوار الالوهی قدر خویش برداشت و صفت خویش در حجب عزت نکه داشت تا هر نامی نااهلی  
با سر ارقم بینا نکرد و بدست هر ممتی متعنی بد و یافت از نرسد از دست که تو داری خود بجای رسد و ان  
دیوه که تراست خود چه بیند سالها کربیان هفتصد هزار ساله تسبیح قاصد بود از ادب جلاله لم یزل و لا  
اطماع ایشان از دریافت آن کسته اقام ایشان و مصلحت قریب میبیت در فقر عزت خود و خنده و از نرسد



در بسته و جمال بزرگ و لا بزا متعز بصفات کمال نامق باین کلمات که قلله القرة جميعا **شعر** الذات والصفات  
والاسماء والكلمة **شعر** عن الوهم والادراك اوعلموا **۱** ابناء که در اشتقاق این سخن گفته قومی اصل آن اله نهاد  
که بگویند بی کسی با اله بی کسی حسابا بی الف ولام تعظیم را در افزودند پس حرف هم استقال را  
ببنداختند و کسر آن بالام تعظیم نقل کردند آنکه د ولام متحرک بود یکی در یکی ادغام کردند و گفتند الله  
و انما فست علما که الله اسم علمت یا اسم صفت و درست است که اسم علمت از بهر آنکه خدای عزوجل اسم  
وصف است و انست لابد اسم علم باید تا آن اسماء صفات در آن برود و بران بسته شود چنانکه در ابتدا آن اشارت کردیم  
و تا میان آن میان اسم ذات و اسم صفا علم اسم ذات است که اسماء صفات بر آن روانست و در آن زال و زایل  
مستحق است بذات بن کمال و کمال تعز و جلال تقدس خویش نه عبادت متعبدان و طاعت مطیعان اما نام  
رحمن در جاهلیت نشناختند که الله میگوید و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انما نأمرنا ان نكبت  
لنجدد کیند رحمن را ایشا گویند رحمن حلت جای دیگر فرمود و هم یکفر و ن بالرحمن ایشا همی کافر شوند و رحمن می  
پرسند که کیست و چیست قل هو ربی لا اله الا هو یا سید باسخ کن ایشا که او خدای مذت آن خدای که جز  
او خدای نیست دیگر جای باسخ فرمود و گفت قل هو الرحمن آتیه و انما است که بعضی علما گفتند رحمن اسم  
عبرانی است و قریش از آن نمی شناختند و قول درست آنست که رحمن لفظ عربی است مشتق از رحمت اما در توحید  
و میثا اهل کتاب معترف بوده است و لهذا روی آن عبد الله بن سلام قال للنبی صلی الله علیه و آله و سلم کما نقرأ فی التوراة  
فانزل الله تعالی قل ادعوا الله وادعوا الرحمن ایما تادعوا فله الاسماء الحسنی میگوید او را الله خوانند ازین  
عهد و بهرجه خوانند بنام نیکو میخوانند و رحمن مطلق جز خدا را عزوجل نگویند و مخلوق را بر اطلاق این نام  
نهند نه بینی کافران چون مسیله کذاب را این نام نهادند بر اطلاق نهاده اند بلکه مقید کردند و گفتند  
رحمن یامه و رحمن در معنی فراخ رحمت ترست از رحیم و در بعضی دعا آورده اند که یا رحمن الدنیا و رحیم الاخرة  
یعنی بخشاینده در دنیا و رحیم در آخرت است و در آن کتی خاصه بر مؤمنان روایت کند از ابن عباس که گفت انما اسم  
رفیقان احدی ارق من الآخر حسین بن الفضل گفت مکرکه او را درین جزو هم افتاد که رفیقان احدی  
ارق من الآخر ظاهر ترست بهر آنکه رقت در صفت خدایی نیست و رفیق هست و ذلک فی قوله صلی الله علیه و آله  
ان الله رفیق الخیر و الخیر علم مختلف اند که رفیق کدام یکی است سعید بن جبیر گفت که رحمن است که رحمت و رفیق  
بر مؤمن و کافر و بر دوست و دشمن روانست و کعب بن جراح گفت رحیم است از آنکه اشارت بآن رحمت

دارد که هم در دنیا است و هم در عقبی معشران ازینجا گفتند الرحمن الغاطف علی جمیع خلقه بان خلقهم و رزقهم  
و بهر حال است و سعت رحمتی کل شیء و الرحیم بالمؤمنین خاصه بالهدایة و التوفیق فی الدنیا و الآخرة و الرؤیة  
فی العقبی قال الله تع و کان بالمؤمنین رحیم رحمن مهربانست بر همه خلق کریم و ناکر و بین از روی آفرین  
و روزی دادن و رحیم مهربانست خاصه بر مؤمنان از روی هدایت و توفیق طاعت در دنیا و آخرت و روزی  
در عقبی رحمن از روی معنی عامست که بمعنی آفریدن و روزی دادنت همه خلق را و از روی لفظ عام  
است که مخلوق را این نام نیست و رحیم از روی لفظ عامست که مخلوق را این نام گویند و از روی  
معنی خاص است که بمعنی هدایت و توفیق طاعت است و این جز مؤمنانرا نیست اینست معنی قول جعفر بن محمد  
رفی الله عنه فقد قال الرحمن اسم خاص بصفة عامة و الرحیم اسم عام بصفة خاصة والله خود از قرآن  
به پنج نام از رحمت باز خواند رحمن و رحیم و خیر الراحمین و ارحم الراحمین و ذوالرحمة رحمن فراخ بخشاینست  
و رحیم بخشاینده و ذوالرحمة با بخشودن خیر الراحمین بهتر بخشاینده کان ارحم الراحمین بخشاینده تر  
بخشاینده کان هر پنج نام خداوند ماست و بان صفت اوست نه صفت و در تبارک نه رحمت از کرم در بیع میگوید  
عن جلاله ربکم ذو رحمة واسعة و در شاه فرشتگان ربنا و سعت کل شیء رحمة و علما و چون صفت عزای که گفت  
عذابی اصیب به من اشاء عذاب خود با و رسانم که خود خواهم و رحمتی و سعت کل شیء و رحمت من بهر چیز خوش  
رسیده است و تفسیر این آیت در حدیث سلمان فارسی و بوهریر دوسی است در صحیح مسلم قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم ان الله عزوجل مائة رحمة و انه انزل منها واحدة الى الارض فسمها بین خلقه فیها یغفر لظفون و بهر آنکه  
و آخر تسع و تسعین لنفسه و ان الله قابض هذه الی تلك فیکملها مائة برحمها عباده يوم القيمة گفت الله را  
صد رحمت است که از آن صد یکی فرو فرستاد از هفت آسمان و هفت زمین بان یک رحمت بر خلق می بخشاید  
و خلق بان بر یکدیگر می بخشایند و نود و نه رحمت بزدیک خود میدارد و نوزده ستا خیزان یک رحمت را و از  
نکرد و آنرا نافر سوده یا بد و ناکاسته آنرا نبود و نه بازارد تا صد تمام کند و ابناء از آن مؤمن و اندکند  
و ان برایشان ریزد پس در یکد تا مؤمن درین کتی واجندان ابناء از آن از صد یکی در دل و دین و دنیا  
چه یافت اعتبار کرد و قیاس کن که فردای ابناء از آن از صد چه یابد و در دنیا فضیلت این آیت مصطفی صلی الله علیه و آله  
کنت من کتب بسم الله الرحمن الرحیم تعظیما لله عزوجل غفر الله له و من دفع قسطا من الارض فیه بسم الله  
الرحمن الرحیم اجلاله عزوجل ان لا یدراس کتب عند الله من الصد یقین و یخفف عن والیه و ان کان



تخترکین یعنی العذاب قال لا یرد دعاء اوله بسم الله الرحمن الرحیم گفت هر آنکس تعظیم الله را بسم الله الرحمن الرحیم  
یکم بنویسد الله اول یا میزد و هر آنکس که وقعه از زمین بر آورد که آیه تسبیح بر آن نوشته بود اجل  
الله را تا پای فرزند نگیرد و بر بزرگ الله در زمزم صد یقین آورد و پدر و مادر و یک در عزاب باشند  
ایشان را تخفیف کند یا اگر چه مشرک باشند و دعا گوید و اول آن گویند بسم الله الرحمن الرحیم آن دعا  
در ننگ و بایات مقرون دارند و گفته اند آیت تسبیح نوزده حرفست هر آنکس که با خالص بگوید هر حرف  
ویراده یکی بنویسد بحکم آن عذبه مصطفی صلی الله علیه و آله گفت من قرأه فامن القرآن کتب له عشر حسنات  
بالباء و التاء و الواو و کتبه اند و زیاده و در نوزده اند چنانکه رب العالمین گفت علیها تسعة عشر و این  
تسبیح نوزده حرفست هر آنکس که با خالص بخواند بسم الله الرحمن الرحیم رب العالمین بهر حرفی از آن زیاده  
از وی باز دارد و او را از سیاست و ایمن کند و عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یقبل احد  
الجنة الا بحول بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله لفلان بن فلان ادخلوه الجنة عالیة مطوفا  
و عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال ان کل شیء اساسا و اساس الدنیا مکة لان منها حیت الارض  
و اساس السموات غربا و هي السابعة و اساس الارض عجیبا و هي السابعة السفلی و اساس الجنان جنة عدن  
و هي سرة الجنان علیها است الجنان و اساس النار جهنم و هي الدرة السفلی علیها است الدركات و اساس الملک  
آدم و اساس الانبیاء نوح و اساس نوح اسرئیل یعقوب و اساس الکتاب القرآن و اساس القرآن الفاتحة و اساس  
بسم الله الرحمن الرحیم فاذا اعتللت و اشتکت فعليك بالاساس شفی باذن الله عز وجل قوله تعالی  
الحمد لله تقدیر قولوا الحمد لله کتبه الله و قل الحمد لله الذي لم یخذ ولدا و قل الحمد لله سیر کما ایته قل الحمد  
و سلام علی عباد الله الذین اصطفی معنی است که من خود را ستایش لبز اکفتم شما نیز بستانید و شما گویند که  
من ستایش و شهادت دارم مصطفی صلی الله علیه و آله و آله گفت لا یخفی حب الیه المدح من الله عز وجل و قال  
ما من شیء احب الی الله من الحمد و قال ما من عبد یقول الحمد لله الا قال الله جل ذکره صدق عبدی متی بذا الحمد  
و انی یعود مفسران گفتند الحمد لله الشاء علیه بجمع افعاله و جنایل نواله و کرم صفاته و اسمائه و المدح و الثناء  
علیه بصفات العلی و اسمائه الحسنی و الشکر الشاء علیه بانعامه و احسانه الی خلقه خدای عز وجل حمد گویند و مدح  
و شکر گویند حمد به است از مدح که حمد بجای مدح ایستد و مدح بجای حمد نایستد و حمد به است از شکر که  
حمد هم در ابتدا رود و هم در مکافاة و شکر جز در مکافاة نرود و هر چه در مدح و شکر یابند در حمد یابند و نه

در حمد یابند در مدح و شکر یابند حمد ستایش خود اوندست و شاکف بر وی و بزرگ داشت بسم الله و صفت بزرگوار  
و صنع بکرم و مقام و نواخت بکران و مدح ستایش است و شاکف بر الله علی الخصوص بزرگ و صفت و شکر از الله  
است از الله بنیکوکاری و مروان داشتن نعمت و الحمد بالف و لام معرف جز خود را بر این وجه و این نیست  
گویند بمقتضا آنچه گفت الحمد لله یعنی الحمد بالحقیقه لله و الحمد لله و الحمد لله فی کل الاوقات و الله دون  
گفت اند الف و لام سه معنی راست تعریف را و تعظیم را و جسر را و تعریف عهد را گویند و تعظیم جلال را  
و جسر استغراق عموم را و معنی عهد آنست که مشرکان بتان و خدا یان خود را حمد و مدح بگفتند الله  
ان حمد که معروف ایشان است مرتبان خود دانند حق بتان است و سزای ایشان که ان حق و سزا خود را  
بهیمنان و تمای اکثر را باوردن ان منازعت نیست که جلال و عظمت که ویراست دیگری را نیست  
مشرکست میان خالق و مخلوق و به قال عز وجل اشکری لوالدیک اگر کسی گوید الله ترکیب نفس نیستند  
انجا که گفت فلا تزکوا انفسکم پس مدح خود گفتن اینجا از چه وجه است جواب است که وی جل جلاله  
سحق حمد است و مستوجب حمد و دیگرانرا استحقاق نیست که دیگران ترکیب نفس دفع مضرت خویش کند  
یا جذب منفعت را و رب العالمین از هر دو خصلت مقدس و منزّه است و گفته اند این بر سبیل تعلیم است  
گفت و قد ذکرنا ان معناه قولوا الحمد لله و گفته اند الحمد لله از روی ظاهر اخبار است اما در ضمن آن سوال  
و تعرض عفو الله است بطریق تعظیم و جلال بر مقتضای آن خبر که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم من شغل ذکر عین  
مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و الله خود را در قرآن هفتاد جای حمید خواند و حمید ستودنی  
و ستوده بمعنی حمید در نامها را و انست که او را البته نام نتوان برد و نشان نتوان داد و سخن نتوان  
مکرر بستانیش قال بعضهم الحمید اسم الفردانیة لا یوصف الا بالحمد و لا یسبى الا بالشکر و لا یتکلم فی  
لستی الا بالمدح و الحمد لله رب العالمین در قرآن شش جای است یکی ایست و در سورة الانعام فقطع  
القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین مشرکان مکه را میگوید برین شد دنبال ایشان و بیخ آن گروهی  
بر خود ستم کردند با آنچه ما را انانز گفته پس گفت الحمد لله رب العالمین که این کار را بر این وجه نیست و از آن  
پیشانی این چهچنانست که گفت و لا یخاف عقباها و در سورة یونس در صفت بهشتیان گفت و آخر دعویهم ان الحمد  
رب العالمین آخر گفت ایشان در هر سخن که گویند الحمد لله رب العالمین است یعنی در هر چه در خواهند بجای  
از ادعا در هر چه خواهند یابند و بهر چه سوسته رسیدند بجای شکرند و بجای تهنیت و در آخر سورة الزمر  
گفت و قضی بینهم بالحی و قبل الحمد لله رب العالمین کار بر گزارند میان افریدگان براسی و داد یعنی الله







قال تعالي الملك اليوم ولين الملك تكفت كم ملك مصدر ملك است وبما ملك تعظيم است وبما ملكه وقال تعالي  
الملك القدر من ملك الناس تعالي الله الملك الحق وقال النبي صلى الله عليه وسلم لا ملك الا الله عز وجل وقال بعضهم  
اسم الملك يجمع المال والملك والمليك وعلى الجملة خدای تعالی در قرآن خود را ملک گفت ومالك گفت وملك  
گفت ومالك الملك گفت فالملك هو الذي يستغنى في ذاته وصفاته عن كل موجود ويحتاج اليه كل موجود فملك  
اوست كه بذات وصفات خویش از همه موجودات مستغنی است و باینها و همه موجودات را بوی حاجت  
و نیاز و مليك مبالغه مالك است چنانكه علم مبالغه عالم و مالك اوست كه قادر است بر ابداع و اختراع  
آغاز آفریندن بی مثال و كارها و توسازی ساز و بیدار پس مالك تحقیقت جز الله نیست كه ابداع و اختراع جز در قدرت  
و توان الله نیست و مالك الملك هو الذي ينفذ مشيئته في مملكته كيف يشاء وكما شاء ايجادا و اعداء و اقاء  
مالك الملك اوست كه مشیت او در مملکت او رواست اگر خواهی از نیست هست كند یا نیست باینست بود  
یا از عدم وجود آرد یا وجود بر عدم بیا و اگر کسی بگوید چون مالك الملك و الملوك در همه اشیاء و اوقات تخصیص  
یوم الدين را چه معنی است جواب است كه از ابن عباس نقل كردند گفت ان روز كس را از مخلوقا حكم نیست و  
پادشاهی نیست چنانكه ایشان را بود در دنیا از طریق مجاز و دعوی ان روزان دعوی مجازی هم نیست و بدست  
كس هیچ چیز نیست بلكه كار ان روز همه خدا راست و حكم او راست چنانكه فرمود و الا يومئذ الله انست  
وجه تخصیص و قومی گفت اینجا خود تخصیص نیست كه مملكت از دوبرون نیست دنیا است و عقی  
امدادینا و هر چه در است در حق این كله شود كه رب العالمین و عقی و هر چه در ان در ضمن این شود كه  
مالك يوم الدين چون ازین دو چیز بپرسید تخصیص را چه معنی بود اما قول ابن عباس و مقاتل و ضحاک  
و سدی در تفسیر مالك يوم الدين است كه قاضی يوم الحساب الجزاء و یوقیم اعمالكم بقوله يومئذ یوقیم الله دینهم  
الحق ثم یفرلین بشار الذنب العظیم و یعذبهم من یشاء علی الذنب الصغیر و هو مالك ذلك كله فی أرضه  
وسماء مجاهد گفت مالك يوم الخضوع و الاذعان اذ عنت الوجوه للحق القیوم و قيل مالك يوم لا ینفع فيه  
الا الذين له قوله تعالي يوم لا یفیع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سلیم و گفته اند دین در قرآن بر دو  
وجه است بمعنی توحید كقوله تعالي ان الدين عند الله الاسلام و بمعنی حساب كقوله ذلك الدين القيم ای الحساب  
المستقیم و قوله غیر مدینین ای غیر محاسبین و بمعنی حكم كقوله فی دین الملك ای حكمه و بمعنی ملك لقوله و طعنوا فی  
وذلك دین القيمة و بمعنی طاعت كقوله ولا یدینون دین الحق و بمعنی جزا لقوله ان الله یمنون ای یجزون و بمعنی جد لقوله لا ینفعهم  
رافقه فی دین الله ای فی خداوندی الزناة و بمعنی شریعت كقوله اليوم اكملت لكم دینكم و بمعنی شرك كقوله كم دینكم و بمعنی نما  
لقوله مخلصین له الدين و بمعنی عید مشركان كقوله و ذروا الذين اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و بمعنی قهر و غلبه

كقوله

انس مالك و ملك فی الف خوانده است بروایت یوسف بن مالك بالف و راء حاصم است  
بجی الف قراءة آیه مالك از ملك است و ملك از ملك یقال لهذا ملك عظیم الملك و هذا مالك  
صحيح الملك معنی این آیت بقراءة مالك بر سه وجه است یکی آنست كه ملك فی یوم الدين  
الاحكام و انشاء و تشریع می گویند بر روز ستایش خدای پادشاه اوست داری دار و كار كنار و پادشاه  
دهند و وجه دیگر آنست كه ملك یوم الدين باینه من القضاء و الحساب مالك روز ستایش  
و سجده در ان از قضا و حساب اوست همه حجت ملك و ملكا و همه در توان و فرمان او  
وجه سوم آنست كه مالك احكامات یوم الدين و القادر علی تكوین و دوز غیر الله است باینست  
روز ستایش خدای را ناست و بدینكردن آن و قدرت نمودن در ان **اما** بر قراءة ملك  
انف معنی آنست كه هو الملك فی یوم الدين فخله لملك فی غیره اما سخی همان فرمودن  
كلمة آنست كه كرم و انما مالك بالف اختیار كرده اند كفتل در معنی بلیغ ترست و باینست  
كه مالك چیز بر عموم گویند یقال مالك الطیور و الوحوش و الحیوانات و غیرها و مالك الف  
نشی الخیوض مردم استعمال كند فیقال ملك الناس وینی مالك ان باشند كه ملك دارند و تصرف  
كنند و ملك ان باشند كه ملك دارند اگر چه تصرف كنند در امر و نهی چنانكه گویند ملك العرب و العجم  
و كفتل در مالك یك حرف افرونی است و در خبری آید كه بکل حرف عشر حسنة حکم این خبر  
خواننده مالك ده نیلی دارد و هر یك شارب كه ملك ندارد اما بعضی علماء دین و اهل تحصیل  
قراءة ملك فی الف اختیار كرده اند و در معنی منح و ثواب لیغته دانسته كفتل در ملك تعظیم است  
كه در مالك نیست و لهذا قال تعالي ان الملك الیوم و لینی الملك تكفت كم ملك مضاد ملك است و بملك  
تعظیم است و بملكه و قال تعالي الملك القلوس ملك الناس ففعلی الله الملك الحق و قال  
النبي صلی الله علیه و سلم لا ملك الا الله عز وجل و قال بعضهم اسم الملك یجمع المال و الملك و المليك  
و علی الجملة خدای عز وجل در قرآن خود را ملك كه ت و مالك گفت و مالك الملك گفت  
فالملك هو الذي يستغنى في ذاته وصفاته عن كل موجود و يحتاج اليه كل موجود ملكا اوست باینست باینست  
خویش از همه موجودات مستغنی است و باینها و همه موجودات را بوی حاجت است و نیاز و ملك  
مبالغه مالك است چنانكه علم مبالغه عالم و مالك اوست قادر است بر ابداع و اختراع یعنی باینست

يعتوب



آفریندی مثال و کارها نوسازدی سازوبی یاربس مالک خفیف جبرائله نیست که ابداع و  
جبر قدرت و توان الله نیست و مالک الملک سوا الذی یفعل مشیتة فی مملکت و کیف شاء و کما  
شاء لیجاد و اعلا ما و ابقاء و افناء مالک الملک است که مشیت و جبر مملکت او روانست که خوا  
از نیست همت کند یا هست نیست بر ذی ان علم وجود آرد یا وجود با علم بر ذی اگر کسی گوید  
چون مالک الملک و الملوک همه اخیان و اوقات و ست تخصیص یوم الدین را جمع می است  
جواب آنست که ابن عباس نقل کرده اند که گفت آن روز کثر از مخلوقات جم نیست و بادشا  
نیست چنانکه ایشان را بود در دنیا از طریق مجاز و دعوی آن روز آن دعوی مجازی نیست  
و بدست کسی هیچ چیز نیست بلکه کار آن روز همه خدا راست و حکم او راست است که گفت و الامر  
یومئذ لله اینست وجه تخصیص و قومی گفتند اینها خود تخصیص نیست که مملکت از دویست  
دنیاست و عقبی امساده و هر چه دانست تحت آن می کشود که رب العالمین و عقبی هر چه  
دلیل در ضمن این شود که مالک یوم الدین چون ازین دو چیز بکسریا تخصیص را جمع می بود  
امساقول ابن عباس و مقاتل و ضحاک و سدی در تفسیر مالک یوم الدین آنست که و اخیه  
یوم الحساب الجزاء یوفیهم جزاء اعمالهم کقوله یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق ثم یغفر لمن یشاء  
الذنب العظیم و یعذب من یشاء علی الذنب الصغیر و هو مالک ذلک کله فی ارضه و سماءه  
مجاهد گفت مالک یوم الدین الخشوع و الاذعان اذ غنت الوجوه للحی القیوم و قیل مالک یوم  
لا ینفع فیہ الا الذین لقوله تعالی یوم لا ینفع مالک و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم  
و گفته اند دین در قرآن برد و از ده وجه است بمعنی توحید لقوله تعالی ان الذین عند الله  
الاسلام و بمعنی حساب لقوله ذلک الذین القیم الی الحساب المستقیم و کقوله غیر مدین الی  
غیر محاسبین و بمعنی حکم لقوله فی دین الملک الی فی حکم و بمعنی ملت لقوله طعنوا فی دینکم  
ذلک دین القیمه و بمعنی طاعت لقوله و لا یدینون دین الحق و بمعنی جزا لقوله انما لیدینو  
ای جزایون و بمعنی حد لقوله و لا تاخذکم بهما رافقه فی دین الله ای فی حدود الله علی الزنا  
و بمعنی شریعت لقوله الیوم اکملت لکم دینکم و بمعنی شرک لکم دینکم و بمعنی دعا لقوله  
له الدین و بمعنی عید مشرکان لقوله و ذروا الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و بمعنی قهر و

کقوله کان لیاخذ اخاه فی دین الملک و خلیفرا عز و جل دین خوانند یعنی داورست و شایخ  
و پاداش ده مالک یوم الدین اینجاستایش تمام شد آنکه گفت ایاک نعبد و ایاک نستعین  
از روی لغت خضوع است و تذلل بر عظام و تجلال معبود یقال طریق معبود ای تذلل بالوطی  
و منه قوله تعالی ان عبادت بنی اسرائیل ای ذللتهم و از روی تفسیر عبادت بمعنی توحید  
چنانکه گفت یا اهل الدین اعبدوا و بمعنی دعاست چنانکه گفت ان الذین یتکبرون عن  
عبادتی ای عن دعائی و بمعنی جمله عبادت است همه اوقات چنانکه گفت انکعوا و انجروا  
و اعبدوا و اربکم ایاک نعبد تقدیر آنست که قولوا ایاک نعبد و ایاک نستعین سلی که گفت ایاک  
نعبد از لایب لنا غیرک و لا شریک لک فاذع فی ذلک و اعنایه فایا نستعین علی ما طاعتنا به  
و لا حیلہ لنا فیہ الا بک می گوید شما که مؤمنان این ازین خضوع و خشوع و تذلل و زاری  
و تضرع گویند حق دانند ترا برستم نه کسی دیگر را که خداوند آفرید کار و کردگار و پروردگار  
بی شریک و انبیا حقیقت توئی نه کسی دیگر خداوند اکنون که این بشاختم و بان ایمان از تویم  
از تو یاری خواهیم بر هر چه ما را توان و حیل نیست چنانکه باریت و تقدیر نور امانت آنست  
روی ان جبریل علیه السلام قال للنبی صلی الله علیه و سلم قل یا محمد ایاک نعبد و ایاک  
نرجو و ایاک نخاف لا غیرک یا ربنا و ایاک نستعین علی امورنا کما و علی طاعتک و ابو طلحه گفت  
از سوا خدا شنیدیم که می گفت یا حی یا قیوم یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین  
و خبرست که مصطفی علیه السلام این عباس گفت اذا سالت فسل الله و اذا استعنت فاستعین  
بالله اگر کسی گوید حق استعانت تقدیم دارد بر عبادت که از معونت الله بعبادت وی کند  
نه از عبادت بمعونت رسالت پس چه حکمت را عبادت فرایش استعانت داشت جواب اهل  
لغت آنست که و اواقضاء ترتیب نکران و از روی معنی استعانت در پیش عبادت و جواب  
اهل تحقیق آنست که الله تعالی خلق را امر اوخت که چون سوا کنی نخست حق من فرایش را  
که چون حق من فرایش داشتند مستحق اجابت گشتند و گفته اند ایاک نستعین دلیل است که  
بنده بی تقدیر و توفیق بر هیچ فعل قادر نیست و بنده را استطاعت قبل الفعل هیچ حال نیست  
و آنچه معتزله گفتند درین باب جری باطل و خلاف ظاهر قرآن نیست اگر بنده بفعل خود



ویراد از فعل حاجت باستعانت نبودی و چرا یا که نستعین هیچ فایده حکمت ظاهر نکشتی و جل  
کلام الحکم جل جلاله ان یمری عن فایده مستجده و حکمة مستحسنة از سوره تا یوم الدین  
شاست ای که بعد میان بنده و خداست باقی سوره تا آخر دعاست آن شایان دعا آن شایر  
و این خواهش آنکه گفت اهدنا ای قولوا اهدنا تلقین کرد و فرمود که مرا چنین گویند اهدنا  
یقال هدیة الرجل الی الله و هدیة الی الله هدیة و هدیة العروس الی زوجها هدیة و هدیة  
الهدیة اهداء و اهدیت الی البیت هدیة یا حقیق بن کلمه از روی لغت بیان و تعریف است  
و عرب هر چه دلال و دعوت و ارشاد و بیان و تعریف بود همه هادی خوانند و هر چه فرار  
بود هادی گویند و منه قول النبی صلی الله علیه و سلم هادیة الشاة ابعدها من الذی الی یقبتها  
و یقال للعصاة اهداهن الله الی النار و الانسان متقدما اگر کسی گوید بطلب هدایت بعد از  
یافت هدایت جمعنی دارد و بر وجه وجهی کند جواب آنست که هدایت اینجا بمعنی  
ثبیت و تقریب یعنی ثبوت علی الهدایة الی الله صلی الله علیه و سلم می گویند باز خطایا را  
بر اسلام که دانی و ایمان که کرامت کردی باینکه دار این میخاست که جای دیگر گفت یا اهل الد  
آمنوا آمنوا بالله و رسوله ای اثبتوا علی الایمان و الزموه و لا تفارقه جای دیگر گفت و انی لغنا  
لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی یعنی دائم علی الایمان و ثبت جای دیگر گفت اذا ما اتقوا  
و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا یعنی ثم داوموا علی التقوی و الایمان ثم بعد از  
و الزموه و ثبتوا علیه اینجا میخاست که الحمد و ثناء الله رسیدند و خدای را عبادت می کنند و از  
یکی معونیت برادر طاعت می خواهند می گویند ما را برین هادی باینکه و محکم دار و ازین که دل  
انجا گفت مصطفی علیه السلام اللهم انی اسالک الهدی و التقی و العفة و الغنی و معلوم است که وی  
بر راه راست بود و تقوی و عفت بر کمال بود و قال علیه السلام لیقل اللهم انی اسالک الهدی  
و السداد و گفته اند جواب این مسئله که مؤمنان از الله راه بهشت می خواهند که مقصود حمد  
و عبادت و استعانت ایشان آنست که طلب ثواب کنند و ثواب ایشان بهشت جاوید است  
و نعیم مقیم و برین تاویل هدایت بمعنی تقدیم است الصرط المستقیم و صراط مستقیم  
طریق بهشت است یعنی یستقیم با صراط الی الجنة بویک نقاش حکایت کرد از امامی مسلمانان

که روزی جهودی مرا گفت در کتاب شما آیتی است که بر من مشکل شده اگر کسی آن تفسیر کند تا اشک  
من حل شود من مسلمان شوم امام گفت آن جدایت است گفت اهدنا الصراط المستقیم  
می گویند که ما بر راه راستیم و بر دین روشن اگر چنین است و بر شک نه اید در دین خویش چرا  
می خواهید و آنچه دارید جرمی جویند امام گفت قوی از یغما بران و دوستان خطایش از ما  
بهشت رفتند و بسعادت ابد رسیدند ما از الله می خواهیم تا آن راه که بایشان بنود ما  
نماید و آن طاعت که ایشان را بران داشت تا بهشت رسیدند ما را بران دارد تا ما نیز ایشان  
در رسم و در بهشت شویم گفت آن اشکال و وحی حل شد و مرد مسلمان گشت و هم جواب مسئله گفته  
اند که این زیادت هدایت و ایمانست که مؤمنان از الله می خواهند و الله ایشان را باین یادت  
و عده داده و گفته و الذین اهتدوا زادهم هدی و من یؤمن بالله ید قلبه فاما الذین  
آمنوا فادتهم ایمانا و امثال این در قرآن فراوانست و گفته اند صراط مستقیم شریع اسلام  
است و فرائض و سنن دین و نه هر کس که در دین اسلام آمد حقایق فرائض و شرایع از قیام  
کرد الله فرمود بنده گان خود را که ازین خواهند تا شما را باین شرایع راه نایم تا بشرط خویش  
آید و بان رستگار شوید بکریم الله من فی مصطفی راصی الله علیه و سلم خواب دید و از وی  
صراط مستقیم پرسید فقال علیه السلام سنّة و سنة الخلفاء الراشدين من بعدی و بروایت دیگر  
امیر المؤمنین علی از مصطفی پرسید و گفت الله عز وجل بس من حجب صراط مستقیم کتاب  
خداست و هم سنت مصطفی ابوالعالیه انجا گفت تعلموا القرآن فاذا تعلمتم القرآن  
فتعلموا السنّة فانه الصراط المستقیم و یا کم ان تحرفوا الصراط مینا و شما لا یعنی اصحاب  
البیعه حسن بصری گفت صوط طریق الحج عبید بن عمیر گفت صراط المستقیم عرف بن الجنة  
و انما الذی وصفه النبی صلی الله علیه و سلم فقال الصراط کما السیف من لته مدحیته ذات  
و کلا یت الناس علیه کالبرق و کالطیر و کاجود الخیل فاجتمع المسلمون و نجا خردش و مکرش  
فی النار صراط بصا داخل و سین خالص و با شام سین و برادر خالص و با شام زامه قرآنست  
و لغت عرب یعقوب بسین خالص خواند و حمر با شام زا و باقی بصا داخل و قرات  
معروف همین است و اصل سین است که استراط گذر کرد دست و مستراط و سرراط را که گذر



والمستقيم هو الصواب من كل قول وفعل والطريق المستقيم هو القائم الذي لا يحوج فيه ولا يعوج <sup>جانب</sup>  
حتى يبلغ به على الله في اخلاجه <sup>جانب</sup> انك تفسر ويذكرها وكفت صراط الذين انعمت عليهم وهم  
الذين انعم الله عليهم بالتوفيق والرعاية والتوحيد والهادية من النبيين والصدّيقين والشهداء  
والصالحين جون راه بشاخص حق بسیار بود بیان کرد که مؤمنان کدام راه می جویند گفت راه  
نواختگان از یغما بران و صلیقان و شهیدان همانست که الله مؤمنان را و مصطفی را فرمود  
جلای دیگر که فیه انعم الله حسن گفت صراط الذين انعمت عليهم یعنی ایا بکر و عمر و یوئیه قوله علیه السلام  
اقلوا بالذین من بعدي ابی بکر و عمر ابن عباس گفت هم قوم موسی و عیسی قبل از تغییر و انعم الله  
عليهم شهر خوش گفت هم اصحاب رسول الله و اهل بیته معناه انعمت عليهم بمنا بعت سنده محمد  
صلی الله علیه و سلم و قبل بالشکر علی السراء و الصبر علی الضراء و الثبات علی الایمان و الاستقامة  
و اتمام هذه النعمة فلم من نعم علیه مسلوب اصل الحقیق و خداوندان تحصیل را جز از این نیست  
نغمیست و قاعله نیکو که معظم اقوال مفسران که بر شمریم در آن باید گفت این صراط مستقیم  
که مؤمنان خواستند از دو وجه صورت بنام یکی آنکه راهها ضلالت بسیارند و راه راست  
باضافت با آن راهها یکیست مؤمنان آن یک راه راست میخواهند همان یک راه است که الله  
جای دیگر مؤمنان را آن خواند گفت و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل  
و مصطفی علیه السلام انرا بیان کرد و گفت ضرب الله مثلا صراطا مستقیما و علی جنبی الصراط  
مخاضة و علی لاس الصراط داع یقول اخلوا الصراط و لا تعوجوا ثم قال الصراط الاسلام <sup>استوار</sup>  
المخاضة محارم الله و ذلك الداعی القرآن <sup>مفسران</sup> مفسران از اینجا تفسیر صراط مستقیم کردند یکی  
قرآنست یکی گفت اسلام است یکی گفت سنت جماعت است وجه دیگر آنست که راهها آنقدر  
بسیارند بعضی راست تر و نزدیکتر و بعضی دریر و انجاست که قومی مؤمنان را و در ترهشت شوند  
و قومی بساها از ایشان دیر تر شوند چنانکه خبر است و همچنین راه سابقان خلاقی نیست که حق  
نزدیکتر است از راه مقتصدان و راه مقتصدان نزدیکتر از راه اظلمان و چنانکه هر سر قوم ستکار  
لنک حکم خبر اما راه ایشان بر تفاوتست مؤمنان از خطا آن راه می خواهند که راست ترست  
و خدا نزدیکتر و آن راه انبیا و صلیقان و شهیدان است چنانکه بعضی مفسران تفسیر کرده اند

و در علیهم سه قرأت مشهور است بصری و نافع و عاصم بکسر ها و سکون میم خوانند چنانکه و کسای می  
و سکون میم این کثیر بکسر ها و ضم میم در رج موصول با و و در وقف بکس و سکون میم و علی حرف میم  
معنی را گویند در وی معنی الزام است چنانکه گویند ای علی ای و جب علیک و لزمتک معنی  
تکن چنانکه گویند فلان علی راس امر و معنی بقریب چنانکه گویند فلان اشرف علی الموت و در  
قرآن علی باید بمعنی فی کقوله تعالی علی ملک سلیمان و بمعنی عند کقولهم و لهم علی ذنب و بمعنی  
من کقولهم اذا کنا لواء علی الناس غیر المغمضوب علیهم غیر تفسیر الذين است یعنی انوار  
که جز از مغمضوب علیهم اند و جز از ضالین سهل استری گفت غیر المغمضوب علیهم بالبدعة  
ولا الضالین عن السنة نه راه مبتدعان که خشم است از تو برایشان با آوردن بدعت و کم  
شان از راه سنت تفسیر مصطفی بر وایت علی حاکم آنست که المغمضوب علیهم هم چو خدا  
اند و لا الضالین ترسایان و چنانکه الله بر فراوان کس خشم است اما بر چو خدا  
دو خشم است و بر دیگران یکی که گفت فبا و الغضب علی غضب یکی خشم برایشان از بهر تکذیب  
ایشان عیسی را و دیگر خشم بکذب ایشان محمد را از بهر این بود المغمضوب علیهم هم چو خدا نهاده  
خاصه و این که ضالین ترسایان نهاده از آن بود که معنی راهان سیک ضلالت و موصوفه <sup>اشاد</sup>  
بضلالت که گفت فاضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و اضلوا عنی و اوال سبیل پیشین ضلوا کم کثرت  
ایشانست ها فراطر که عیسی و دیگر تفریط ایشان بخود میگوید صلی الله علیه و سلم قال الحسن بن فضل  
کل مغمضوب علیه کفر او شرک فهو داخل فی هذه الایة و فی بعض الكتب یقول الله عز وجل قلا عظیمکم  
ما سالتونی و انقلبتکم من ضلالة الیهود و النصارى و صرفت عنکم خطی و غصبی و اعطیتکم الاستغفار  
فلم امنعکم المغفرة فابشر و بالجنة التي كنتم توعدون پس از سوره الحمد سنت را و اتباع  
گویند با و از بلند آمین که مصطفی علیه السلام چنین کردی گفت رفتی جبرئیل آمین عند فراغی قرآن  
فاتحة الکتاب و آمین و آمین هر دو و مقصور هر دو و راست مقصور مستقیم ترست و مملود  
مشهورتر ابن عباس گفت از مصطفی علیه السلام پرسیدم معنی آمین فقال معناه افعلا قاده  
گفت معناه کنلک بکون و قیل معناه اللهم اسمع و استجب و این کلمه سه معنی راست یکی ختم دعا را  
و دیگر ابتهاج و تضرع فرادعا و یوستن سدا که استدر اکست فرادعا که انکس که بر دعا دیگر کس

بکون



آمین گوید چه دعا کنند خواست انبازست و گفته اند چنانکه در وضع لغت صه اسمی است  
اسکت یا و هه اسمی است گفتند آمین اسمی است استجی یا یعنی استجی یا ربنا و الاصل فی السکون  
لانه مبني فخره لبقاء الساکنین و علی الفتح لانه اخفاء الحركات ومثله انی و کیف قلت  
و گفته اند نامی است از اسماء الله که دعا کنند خاتمت دعا او را نام برد و اصل آن یا امیر  
است پس کثرت استعمال را حرف ندای بیفکند و این نام بردن الله را آخر دعا میخوانند  
جای دیگر گفت ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للإیمان ان آمنوا برکم فآمننا ربنا ابتداء دعا  
بنام الله و ختم بنام الله و میخواند از برهیم حکایت کرد ربنا انی اسکت عن خیرتی بواحد غیر  
نهی ندع عندیتک الحکم ربنا دعای است ابتداء بنام بیلم الله و انتها و ختم بنام الله و ارجله  
عشر حکایت کرد ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قد عم عذاب  
الحجیم ربنا و گفته اند آمین یوناد دعاست و اصل آن عبری است صبی صلوات الله علیه  
دعای کرد و می گفت ربنا اطیع اوصالهم و هوذا آمین می گفت ربنا اعلمین هر دو را دعای نا  
کرد و گفت اچیز عوتکما فاستقیما و خیر رست است از مصطفی صلوات الله علیه که چون امام  
الکتاب تمام کند نماز شما گوید آمین که فرشتگان همچنین می گویند و هر که برابر از آمین  
گفتن وی با آمین گفتن فرشتگان کناها از گذشته وی بیاورند و هم خبر است که ماحد  
الیهود علی شیء ما حسلکم علی آمین و تسلیم بعضکم علی بعض علی گفت رضی الله عنه آمین خاتم  
العالمین ختم بدعا عبد المؤمن و قبل ختم به براه اهل الجنة من النار گفت آمین هر دو را  
جوانی است دعاء بنده مؤمن را بان مؤمن و هشتاد و نه از انش براه نویسند و بان مؤمن فانه  
عبد الرحمن بن زید گفت کن من کنوز العرش لا یعلم تا و یله الا الله و هب منبه گفت آمین چهار  
خرفت رب العرش هر جوی را فرشته آفریده است تا می گوید اللهم اغفر لی قال آمین و گفته  
اند آمین دلیلست بر فضل و شرف سورة الحج و همه سورتها که در هیچ سورة این نیست و خبر است  
که اختتموا الدعاء بآمین فان الله عز وجل یسجیه لهم **فما**  
**فی بیان فضیلة سورة الفاتحة** روی حفص بن عاصم عن ابی سعید بن المعیر ان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم کان فی المسجد و انا اصیلا قال فدعانی هیت ثم جئت فقال ما منعک ان تجین

چین دعوتک ما سمعت الله عز وجل یقول یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و لرسوله اذا دعاکم  
لما أحییکم لعلکم تعلمون من القرآن قبل ان یرسل من المسجد قال فرشتت معه فلما بلغنا قریبا  
من الباب فکثرته قلت یا رسول الله انک قلت کذا و کذا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم الحمد لله  
العالمین فی السبع المثانی و القرآن العظیم الذی اعطیت و روی انه قال صلی الله علیه و سلم لم یقر  
عوض من غیرها و لیس غیرها منها عوضا ام القرآن اعظم عند الله مما دون العرش ایها المسلم  
قرا فلیخه الکتاب فکما تقرأ تلتی القرآن و کما تلتق عی کل مؤمن و مؤمنة یوسعید  
خدی گفت جماعتی یا ران با من میگویند بقیله از قبایل عرب بکشتیم ما را امین بانی نکردند  
و مرا علقی و موا سالی نفرمودند بقدر که میخوانی چون بود که سیل بقیله را آن روز ما را بکشد قوم  
وی کردند و گفتند اگر در میان شما افسون که هست تا بیایند و سید ما را افسون کنند مگر شفا  
بدهد یا ران گفتند نیایم که شما را امین بانی نکردید مگر که جعل سازید و ما را در آن مرد  
گفتا کله کوسفنا جعل ما ساختا انکه یکی از ما برفت و بروی سورة فاتحة الکتاب خواند و  
بوی فروزاورد و الله تعالی برکت این سورة آن مرد را شفا داد پس آن کو سیدان با ایشان  
فرستادند یا ران گفت تا از رسول خدا بر سیم نه بدیریم آمدند حضرت نبوت و قصه باز گفتند  
نخداید انکه گفت آن مرد را که سورة فاتحة الکتاب خوانده بود و ما یلیدیکاتها رقة و لوجه  
که آن رقیه است و شفاء در هر کس گفت خلفها و اضر بولی فیها بهیم بروید و آن کو سیدان  
بستانید و مرا نیز از آن نصیب دهید و گفته اند بقصر ملک یوم نامه نوشت بعد خطاب رضی الله  
عنه در روزگار خلافت وی و گفت ملاکاب خویش میخوانیم که در کتاب شما سورتی است که در  
سورة خا و ذال و ثا و ظا و شین و ز و جیم و فانیست و هر کس که این سورة بخواند الله تعالی  
ویرا بیاورد و عمر خطاب صحابه را جمع کرد و بحث کردند و همه متفق شدند که سورة فاتحة الکتاب  
است عمر جواب نامه نوشت و او را خبر کرد که آن سورة فاتحة الکتاب است گویند که قصر آنکه در منزل  
شد و از اسلام خویش عمر را خبر کرد و خبر است که شب غریب مصطفی را گفتند یا عمر اخطب الانبیا  
بلغناک الیه فضله اعلی اللغات و اقراء علیهم ام القرآن و خواتیم البقر الیه اعطیتک و ما کنز ان  
من کنوز عرشه یسلم یسکت الیهما اهل الدین الا آدم و ابرهیم گفتند یا عمر ایضا مبراز اخطب



بلغت خویش یعنی بلغت عرب که بر همه لغتها شرف دارد و برایشان خوان سورة الحمد و خاتمه سورة  
البقره این دو کتب است که ترا دادم از کنزها عیش خویش پیش از توهج سیغام برانداذ بودم مگر آدم  
و ابرهیم صلوات الله علیهم لجمعین و هب غنیه گفت مردی کنیزکی اعجی خرید بامدانی که از  
خواب صبح برخاست و گفت یا مولای علمنی ام القرآن خواجه گفت ای کنیز که شب را بجای  
خفتی و بامداد فصیح خاستی کنیز که گفت هر خواب جنان نمودند مرا که همه دنیا آتش گرفته بود و در  
میان آتش رومی باریک همچون شرک فغلبین سوی بهشت داشت موسی علیه السلام را دیدم که در آن راه  
می رفت و جهودان بر اثر وی می رفتند موسی روی ایشان کرد و گفت سواة لکم انالم امرکم  
ان تهودوا این بگفت و ایشان از راست و چپ هر آتش فاذند و موسی تنها رفت و در راه  
شد انگاه عیسی را دیدم که در آن راه می رفت و ترسیان بر اثر وی می رفتند عیسی باز نگرست  
و ایشان را گفت سواة لکم انالم امرکم ان تنصروا این بگفت و ایشان از چپ راست هر آتش  
فاذند و عیسی تنها رفت تا در بهشت شد از آن پس محمد مصطفی را دیدم صلوات الله  
علیه که می آمد و امت ویرا دیدم بر اثر وی و همه عالم بنور ایشان روشن شده مصطفی صلی الله  
بایشان نکرست و گفت انا امرکم ان تؤمنوا و قد امنتم فلا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة  
التي كنتم توعدون انکه مصطفی رفت و امت وی همه با وی در بهشت شدند من ماندم و دور  
دیگر برد بهشت فرمان آمد از رب العزیز که بگریزد که سورة ام القرآن می خوانند یا نه خانانگی  
آن دوزن را گفت که سورة ام القرآن دایند و خوانند ایشان گفتند دایم بس در بهشت باشند  
من ماندم که این سورة ندا فرستم مرا گفتند جراینا موزی سورة لم القرآن تا در بهشت شوی فعلنی  
یا مولای ام القرآن ام اسحق در بیان نزول این سورة علم مختلف اند قول ابوهریره  
و مجاهد و حسن است که بهدینه فرو آمدید علی ما روی فی بعض الآثار ان ابلیس را ربیع یا  
او قال ربع مرات حین یمن و حین اخرج من ملکوت السماء و حین یخبط محمد صلی الله علیه و سلم  
و بعضی گفته من الرسل و حین انزلت فاحیه الكتاب و انزلت بالمدينة و قول علی و ابن عباس  
و جماعتی است که بمکه فرو آمدند حرا بلاء و حی اما قاده بن دعامة و جمعی از علما دین تلفیق کردند

میان مرد قول گفتند هم مکی است و هم مدنی حرا بلاء نزول قرآن بمکه فرو آمد و حرا بلاء مجت  
مصطفی بهدینه فرو آمد تعظیم و تفضیل این سورة را بر دیگرها و حدیث ابوهریره و ابن عباس  
بر قول علی و ابن عباس دلالت میکند و ذکر آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الخلیفة اذ خلوت  
و یطی سمعت ندا و قد والله خشیت ان یكون هذا امر قال قلت یا الله ما کان الله لیفعل بک  
ذلک فوالله انک لتودی الامانة و تصل الرحم للحدیث بطوله رسول خدا یا خدیجه من جوی خلاق  
باز بریده می شوم و تنهای شوم یعنی غنا چرا آوازی می شنوم که از آن می ترسم خدیجه گفت عاذا بالله  
که ترا کاری پیش یابد یا الله با تو کاری کند که از آن اندک شوی از آنکه تو امانت گزاری و درم  
راست سخن راست رومهان دارد و پیش نوان انکه ابوبکر صدیق در آمد خطبجه بوبکر را باو گفت  
بیش ورقه بن نوفل بن سلیم بن عبد العزی بن قصی و هو ابن عم خدیجه تا قصه خویش با وی بگوید  
رفت و با وی گفت که در خلوت آوازی می شنوم که یا محمد یا محمد و مرا از آن ترسی و هر اسی در دل  
می آید و می خواهم که بگریزم و بر جای مانم ورقه گفت ای رکه ترا بخواند دل قوی دار و هم جای عجا  
تا با توجه گویند رسول خدا خلوت باز رفت جبرئیل آمد و او را بخواند انکه ویرانلقین کرد که قل  
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سورة انکه گفت قل لا اله الا الله ببر  
رسول خدا آنچه رفت بورقه گفت ورقه چون این قصه بشنید گفت ابشرتم ابشر بشارات  
باذا یا محمد که نشان نبوت است آن نبوت که موسی کلیم و عیسی مریم را دادند یا محمد ترا کاری  
عظیم در گیرد و جهانیان طمع تو شوند و سر بر خط تو دهند اما قوم تو را برانند و بر خاندند  
ای کاش مرا تا آن روز کار زنکی بودی و ترا دریا فتح دراز چال تا با تو دست یکی داشتم و نظر  
کردی بس ورقه روزگار بهشت وی دریافت رسول خدا گفت ادر ادر بهشت دیدم با تو اوست  
نیگوید کرامت بزرگوار فاته آمی نه و صلفی  
بسم الله الرحمن الرحیم الباء بها والله والسین ساء والله والمیم مکلک الله از روی اشارت بر  
خطا و نادان معرفت با بسم الله اشارت دارد بهر احوالیت سین بسا صلیت میم بکل الهیت  
هه اوقیوی ساء اودیموی و مکلک اوسری مکی بها اودیم ساء اوکریم مکلک و عظیم بها اویا  
جلال ساء اویا جمال مکلک اونی ذوال بها اودلس با ساء او مهران مکلک اونی فنا



ای پیش رو از هر چه خوب است جلالت ای در شرف افت نشان نکالت

از هر بنشاط آید چون یافت جماعت خشنید بر شک آید چون دید جمالت

الباب به با ویایه و السین سه مع اصفیایه و المیم منته علی اهل ولایه با ترا و بانندگان اوسین سر  
او باد و ستان او میمنت او بر مشاقان او اگر نه ترا و بودی روی راجع تعبیه ستی و بودی و  
منت او بودی روی راجع جای وصل او بودی و در نه فضلا و بودی روی را بر درگاه جلال او چه  
چند بودی و در نه مهر از بودی روی آشناء لم یزاجون بودی

آب کل از هر من تو کی بودی که هم بطق خود کردی در از نشان اختیار

هر ذات تست آکی دوستان را اعتقاد یاز وصف تست یارب غمگنان را غمگسار

ما طابت الدنيا الا باسمه ما طابت البقیة الا بعفوه ما طابت الجنة الا برويته در دنیا اگر نه سیغام  
و نام الله بودی روی با جملی منزل بودی در عقبی اگر نه عفو و کرمش بودی کار می کل  
بودی هر بهشت اگر نه دینار و دلفروز شادی در پیش نجد روز بودی یکی از پیران طریقت  
الهی بنشان تو بندگانیم بشناخت تو بندگانیم بنام تو با دایم یاز تو شادانیم یافت توانا زانیم  
ست مبر از جام تو یاریم صید عشق در دام تو یاریم

نخیز جنب تو دام دل یار است عین تقسیم او غلام دل یار است

دعای تو چون خطب نام اما گوئی که در جهان بکام دل یار است

بسم الله گفته اند که اسم از سمت گرفته اند و سمت داغ است یعنی گوینده بسم الله دارند  
آن رقم و نشان کرده آن داغ است

بسم الله کلان که با داغ ملک روز ما ایمن از چند و شهاب عرس

سما و نام و نشان آری ای بر خدای باغ و پیش از کس

علی بن موسی الرضا گفت اذا قال العبد بسم الله فعناء و سمت فی نفسه بسمه رتبه خداوند داغ تو  
دارم و بدان شادم اما از بود خود بفریادم گریا بود من از پیش من بر گیر که بود تو راست گرد  
مه کارم بپر طریق گفت الی نور تو چراغ معرفت بی فروخت دل من فرو نیست کواشی  
ترجانی من بگرد نداء من افزونی است قرب تو چراغ و جذبه فروخت محنت من افزونی است را د

بودی

تو کار من بساخت چه من افزونی است بود تو کار من راست کرد بود من افزونی است الهی از  
بود خود چه دینم مگر بلا و عنا و از بود تو همه عطاست و وفا ای بی یار و بکرم هویدا نا کرد گیر  
کرد روی و آن کن که از تو سزا اگر کسی گوید نامها خداوند فراوان است در خصوص کتابت  
و همه بندگوارند و ازلی و پاک و نیکو چه حکمت را ابتداء قرآن عظیم باین سنام کرد و از من  
اختیار کرد و برین نیفزود جواب آنست که دو معنی را این سنام اختیار نکرد و نیز  
اقتصار را فاذا یکی آنکه تا کار بر بندگان خود در نام خواندگان کند و از ثواب ایشان هیچ چیز  
نکاهند دانست که ایشان طاعت ذکر و حفظ آن نامها فراوان ندارند و اگر بعضی بتوانند  
بیشترین آنرا کنند و هر چه سرت غوثان باشند بس معانی آن نامها درین سنام جمع  
کرد و معانی آن سه قسم است قسم جلال و هیبت راست قسمی نعمت و تربیت را قسمی رحمت  
و مغفرت را و هر چه جلال و هیبت است نام الله تعبیه کرده و هر چه نعمت و تربیت است در نام  
رحمن و هر چه رحمت و مغفرت است در نام رحیم تا گفتن آن بر بندگان باشد و ثواب وی فراوان  
و رحمت و رافت الله بر وی بیکران معنی دیگر آنست که رب العالمین مضطرب الخلق فرستاد و خلق  
در آن زمان بسره کرده بودند بت برستان بودند و جهودان و ترسایان اما بت برستان  
از نام خالق الله می دانستند و این نام در میان ایشان مشهور بود و لهذا قال تعالی و لیس الهم  
من خلق السموات و الارض ليقولن الله و جهودان در میان ایشان معروف بود و لهذا  
قال عبد الله بن سلام لرسول الله صلی الله علیه و سلم لا رکی اسما کنا نقراه فی التوراة قال و ما هو  
قال الرحمن فانزل الله تعالی قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن ایامان دعوت در میان ترسایان  
نام معروف رحیم بود چون خطاب این سر کرده بود و در میان ایشان معروف این سنام بود  
الله تعالی بر وفق دانش و دریافت ایشان این سنام فرو فرستاد و ابتداء قرآن و پیرا میفرود  
اما حکمت در آنکه ابتداء بر الله کرد پس رحمن پس رحیم آنست که این بر وفق احوال بندگان فرو  
فرستاد و ایشانرا سجالست اول فریش پس برودش پس آمرزش الله اشارت است با فریش  
اما بتا بقدرت رحمن اشارت است به برودش در دوام نعمت رحیم اشارت است با آمرزش  
برجت جنانست که الله گفتی اول یا فریدم بقدرت پس پروردیم بنعمت آخر یا فریم بر رحمت



بیر طریقت گفت الهی نام تو را بجواز و مهر تو را بجهاز الهی شناخت تو را را امان و لطف تو را را  
عیان الهی فضل تو را را لیاقت تو را را و کف تو را را و کی الهی ضعیف از بنا می قاصدا از بر سر امی مؤنزا  
کوامی چه بود که افرائی و نکامی الهی چه عزت او که تو او را خواهی و دیگر یزد او را راه اعی  
طوفی آنکس که تو او را ای آیا که تا از ما خود کرائی الحمد لله ستایش خداوند مهربان کردگار  
روزی رسان یکنواختی و نشان خداوندی که ناجسته یابند و ناچار یافته شناسند و نادیده  
دارند قله هستی بختیال قیوم است یکه کشتن چاله ملکایمینی از زوال هذات و نعت متعال  
لم یزل و لایزال موصوف بوصف جلال و نعت جماله عجزندگان دیده مرشاخت قدر خود را  
که اگر چند کوشش نرسند و هر چند بیوسند نشناسند و عنت قرآن بجز ایشان کوامی داد که  
وما قدروا الله حق قدره بکمال تعز و جلال تقدس ایشان نیابت داد و خود را تا کفایت  
خود ایشان را خواست و بان دستوری داد و رنه که یارستی خواب اندیدیدن اگر نه خود  
گفت خود را که الحمد لله در کل عالم که زبده داشتی که کفیه الحمد لله

الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین  
و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین  
و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

ای زوار شاخویش وای شکر کننده عطا خویش رسی بذات خود از خیره تو عاجز و بعقل خود  
از شناخت منت تو عاجز و بکل خود از شادی تو عاجز و بتوان خود از سزای تو عاجز که با کزنا  
آن مردم که در آن کینه اند آن تمام که تو سزای آنی منی هر تو جلالت تو دانی توانی که گفتی من آنم  
آنی و بدان که حمد و بر و وجاست یکی بردیند نعمت یکی بردیدار نعمت است  
از وی آزادی کردن و نعمت وی بطاعت وی بکار بردن و تکریر کلمات در بستان تا امروز  
«نعمت میفراید و فردا بهشت رسانند و به قال صلی الله علیه و سلم اولای دعی الی الجنة الحمد لله  
الله علی کل حال این عاقبت آنکس که حمد وی بردیدار نعمت است آنکس که حمد وی بردیدار نعمت  
مستم بود بزبان حال می گوید و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین  
و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین  
و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین  
و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

جراغ آشنائی دید با روز نخستین رسید اجابت لطف شنید توقیع دوستی دید و بدوست امیر که  
این جوانمرد اول نشانی یافتی در شان بر پای ریافت همه دل شان بر دوست دیدن در سر دل شان  
بیر طریقت گفت دو کتی در سر دوستی شان و دوستی در سر دوست اکنون نمی یارم گفت که منم  
نمی یارم گفت که دوست

چیزی دارم بهر از صورت دوست باو بهر از صورت دوست  
از دیده و دوست فرق کردن نکوش یا دوست بخدای دیده یا دیده خود را

رب العالمین برود کار جهانیان و روزی که ایشان یکی را پرورش تن روزی یکی را پرورش  
دل روزی یکی تن پرورش نعمت یکی دل پرورش بر از وی نعمت نعمت خطا کیست که هر چه خدمت  
فرو نکند و در از وی نعمت خطا اوست کس او میدیدار اوست نعمت غیر از این  
طمع دیدار دوست صفت عرفانست یزدان بنده کیست که دوست او را عیان است

و اما یکی از این ترسین و آقا آن غدا در دوستان که هر روز جان بکار داد  
و شبان روز از حضرت عزت باد را ایشان چه رسانند آنست که هر عالم صلوات الله علیه گفت  
افضل عند ربی یطعمنی و یسقنی طعاما لذیذا و شرابا رقیقا مرقوقا نمی خورد و دیگر از این می گفت  
ایاکم و الشغف فان عباد الله لیسوا بالمنعمین گفتند یا سیر جانی خودی گفت ما را از شراب  
جمع جهان مست کرده اند که پروا شراب مرقوق شما نیست صد و بیست و چهار هزار نطفه عصمت  
تا تحت خلوت خانه او بردند تا مگر جرعه یا بند از آن شراب این بشت دست بروی ایشان باز  
نهاد که ان یجمع الله و قال یسعی فیہ ملک مقرب و بنی من سل گفتند این مشرب خاص آنکس است  
که آیات کبری در راه دیده او جللی کرد و او برین ادب بود که ما را غ البصر و ما طغی

الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین  
و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین  
و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

رب العالمین یعنی برنی نفوس العارین بالتأیید و برنی قلوب الطالین بالتسدید و برنی  
العارین بالتوجید کیست که تربیت وی از راه توحید مطعومات عالمیان او را بکار آید  
کیست که بر نیشتی بر جگر زد و در آریان سازد نه طبر زد







راه معرفت اول بدینا تدبیر صانع است که شاذ و بد صنایع راه معرفت دفع بدینا حکمت  
صانع است که خور ساختن نظایر راه معرفت مؤمن بدینا لطف صلی است که ساختن کارها  
و فرا گذاشتن جرمها و این میدان عارفانست و کیمیا حجاب و طریق خاصکیان اگر کسی گوید  
چه حکمتی آیا که در پیش کلمه نهاده و نگفت تعبیر که بانگ لفظ تعبیر که موجر ترست و معنی بجز  
می دهد جواب آنست که این از الله بنده را تنبیه است تا هیچ چیز بر الله پیش نگیرد  
و نظر که کند از الله بخود کند نه از خود بالله از الله بعباده خود نکند نه از عبادت خود بالله  
بیر طریقت شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت از نجاست که عارف طلب از یقین  
یافت نه یاقین از طلب و سبب از معنی یافت نه معنی از سبب طایع طاعت از خلاص یافت نه خلاص  
از طاعت عاصی را معصیت از عذاب سید نه عذاب را معصیت برای آنکه می رفته سابقه  
بدست و نه استطاعت نه عجز است هیچ کار بر الله پیش نتوان یافت او که نداشت که بر الله  
پیش نتوان یافت و ای از الله خیر نداشت از نجاست بود که مصطفی علیه السلام گفت با ابوبکر چون در  
غار بودند لایقین آن الله معنا ذکر معبود فراموش داشت و ادب خطاب حرام نگذاشت  
لا جرم او را فضلا مذبر بود که گفت آن معنی موسی از خود بالله نکرست و مصطفی از الله  
نخود نکرست این نقطه جمع است و آن عین تفرقه و نشان ما بی طریقت گفت  
از او با و نکرد نه از خود با و که دیده بادی و زایش است و دل با دوست نخستین اهل دنیا  
الصراط المستقیم عین عبادتست و طاعت دعا و سوال و تضرع و ابتهال مؤمنان و طلب  
استقامت و ثبات در دین یعنی دلنا علیه و اسلک بنا فیه و ثبتنا علیه مؤمنان می گویند بار  
خدا یا را خود بمانای و آنکه ما را حرام راه بر روی دار و آنکه از روشن بخشیدن سان سر اصل  
عظیم است اول نمائش پس و شش پیش نمائش آنست که ارباب لغز گفت یریکم آیت از  
آنست که گفت لریکین طبقا عن طبق کشت آنست که گفت و قرینه بجای مصطفی علیه السلام از  
الله نمائش خواست اللهم اننا الماشیاء کما یر و روشن گفت سیر و اسبق المفردون و کشت را که  
جذبته عن الحق توازی عمل لقلین مؤمنان درین آیت از الله هر سه می خوانند که نه هر که راه  
دید راه بر رفت و نه هر که رفت بمقتضای مسیله پس که کشید و ندید پس که کشید و نشاخت پس

که شناخت و نیافت **بسیار مناجاتی کنی مرکب فروماند** **بسیار از باقی که زیر شیرینند**  
و یقال فی قوله اهدنا اقطع اشرا ناعنی شهود لا غیار و لوح فی قلوبنا طواع الانوار و افر قهونا  
الیک عن نفس الاثار و قد ناعنی منازل الاطلال الاستلال الی سلحات القرب و الوصال و حل بیننا  
و بین مساکنه الامثال و الاشکال بمانا لطفنا به من وجود الوصال و تکاشفا به من شهود الحلال و الحلال  
صراط الذین انعمت علیهم گفته اند این راه و روش اصحاب الکف است که مؤمنان خواستند  
گفتند خداوند ما را خود بر مانی ما تو بر بر جان که بر جوانمردان اصحاب الکف فضل کردی و نوال خود  
بر ایشان نهادی ایشان را سر باین انس یا نهادی و توحی کشش ایشان خود کردی و گفتی در  
غار بودید و خوش بخشید که ما خواب شما بعبادت جهانیان بر گرفتیم خداوند ما را از ان نعمت تو  
بهره کن و جانکه بی ایشان کار ایشان بفضل خود بسر بردی بی ما کار ما بفضل خود بسر بردی  
ما کنیم بر ما تا وان بود و صیحه تو ما را اساس عز و جهان بود بی طریقت گفت ای کمال  
که این کار بی تو بسر بریم نه زمره آن داریم که از تو بسر بریم مگر که بنده داریم که رسیدیم از حیرت شمار  
و اسیریم خداوند ما را با زیایم آن روز که تو ما را بودی و ما نبوذیم تا و آن روز نرسیم میان  
آتش و دوزیم اگر بدویتی آن روز یا هم بر سویم و ربوذ تو خود را را هم بر نبوذ خود خشنویم  
و گفته اند انما نعمت علیهم بالاسلام و السنة اسلام و سنت هم نیست تا می دویم نشوند بنده را استقامت  
دین نبوذ هر آثار بیان که شافعی رضی الله عنه گفت حق با جلاله خواب دیدم که مرا گفت تم علی  
یا بنی احریس از من از روی خواه ای برادر پس گفتم امتی علی الاسلام یا رب مرا که میرانی بر اسلام گیر  
گفتا الله گفت قل و علی السنة بلوی و بر سنت یعنی که اسلام و سنت یکدیگر خواه از من که اسلام  
بی سنت نیست و صیحه به با سنت است آن دین حق نیست مصطفی علیه السلام از نجاست گفت لا قول الا  
بعمل و لا قول و عملک الا بنیة و لا قول و عمل و بنیة الا باصا به السنة گفته اند اسلام بوثاق  
شجره است و سنت بر مثال چشمه آب درخت را از چشمه آب گزیر نیست همچنین اسلام را از سنت  
گزیر نیست هر سینه که بعزت اسلام آراسته گشت مدد کامی از نور سنت آن اسلام را باید کرد آمد  
اینست که رب العالمین گفت فمن شخ الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربّه یقال مولود السنة  
در خبر است که فرزند از جن قیامت و جمع سیاست که اهل هفت آسمان و هفت زمین را حشر کنند



هر کسی را بای کردار خویش فرو شده و سرخ ریش افکنده و بکار خوش در مانده مدهوش حیران  
افان و خیزان تشنه و عریان می ناکاه شخصی روح مطیب از مکنونات غیب بیرون خیزد و  
کند نسیم آن روح بمشام اهل سعادت رسانده خوش بوی شوند و در طرب آیند کونیند باری  
این چه روح و راحت است این چه جلال و کمال است خطاب در آید که این جمعه جماعت سواست  
می که در سرای حکم متابعت بودست او را بار دهید تا قدم امن بر سر برده عترت و فخر و مسی که در  
سرای از سنت بیگانه بودست ردوه الی التارا و را بدو رخ دهید که امروز هم بیگانه و هم اند  
**سعی و دین دار شوی از آنکه ملتی را ناکه است** **مجموعه بر دین بر دینی و هر چه جز سنت حزن**  
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین خداوند ما را از آنان مگردان که ایشانرا بخود باز  
کناشیت تا بتبع مجرای خسته کشند و میخ رفته شده اند آری چه بار کشان جیل گسسته و بجه  
کار آید کوشش از بند نبایسته و در یکا نایسته امروز از راه یافتاده و راه کثر راه راست  
بنداشت و فردا سخت نویسی پیرامند و اشخاص بیاری بدآمده و صادی عدل بانگ بر آید  
در گفته که ضل سغیم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا  
**گفتم که بر اوج برین شد ختم** **وز ملک نهاده چون سلیمان ختم**  
**مطهر احوال بران ختم** **از بکره دینان کم اند ختم** **لویان**  
الکون ختم کنیم سوره الحمد را بطیفة از لطایف دین بدان که این سوره را افتتاح الحقة  
گویند کلید بهشت از آنکه درها بهشت است و کشاد می دری را قسما از اقسام علوم قرآنی  
معتین است تا آن هشت قسم تحمیل کنی و بآن معتقد شوی آن درها بر تو کشاده نشود و سوره  
الحمد مشتمل است بر آن هشت قسم که کلیدها بهشت است یکی از آن ذکر ذات خداوند جل جلاله  
دوم ذکر صفات سؤم ذکر افعال چهارم ذکر معاد پنجم ذکر ترکیب نفس از اذات ششم تخلیه نفس از  
و این تخلیه و آن ترکیب مردویان صراط مستقیم است هفتم ذکر احوال دوستان و رضاء خداوند  
«حق ایشان هشتم ذکر احوال یگانگان و غضب خداوند بر ایشان این هشت قسم از اقسام  
علوم بدیهی اخبار و آثار است یکی درکی است ازها بهشت و جمل ازین سوره موجود است پس آنکه  
که این سوره با خلاص بر خوانند در هشت بهشت بروی کشاده شود امروز بهشت عرفان و فردا بهشت

رضوان در جوار رحمت و ما بینهم و بین ان نظر الی رتم الارداد الکبریا و علی وجهه فحینه علی  
هکذا صح عن النبی صلی الله علیه وسلم **قوله تعالی**  
بسم الله الرحمن الرحیم بنام خداوند فراخ بخشایش منیران الم سر خداوند است  
در قرآن ذلک الکتاب این آن نام است لا یتب فیہ کفران شک نیست هلی للمتقین  
راهنمونی بر هیزکاران را **الذین یؤمنون بالغیب** ایشان که بنادیده و پوشیده می کردند و یقین  
الصلاة و نماز برای می دارند بهنکام خویش و نماز قدامت یفقیون و از انچه ایشانرا روزی ایم  
نقد می کشد **والذین یؤمنون وایشان** که می کردند **بما انزل الیک** آنچه فرو فرستاده آمد  
از قرآن و جز آن هر چه بود از بیغام و فغان **و ما انزل من قبلک** و هر چه فرو فرستاده آمد پیش از تو  
از من و کتب و صحف **و بالآخره** و هم یوقنون و بر سر آن جهانی کمان می کردند **اولیک علی هادی**  
من بهم ایشان که بدین صفت اند بر راهنمونی و نشان راستانند از خداوند ایشان **اولیک**  
**مهم المفلحون** و ایشانرا که بر سر روزی و نیکی بمانند جاودان **الله المانع**  
بسم الله الرحمن الرحیم الم بدان که این سوره البقره را قسطا ط القرآن گویند از بسیاری احکام  
و امثال که در آنست و در زمان وحی می که این سوره و آل عمران خوانده بودی و از خبر می خوانند  
در میان قوم محترم و موقر بودی و در چشمها بزرگ مصطفی صلوات الله علیه لشکری بجای می  
و در میان ایشان پیران و مهتران بودند یکی را که از ایشان بسن کتر و کتر بود برایشان امیر  
کرد بسبب آنکه سوره البقره دانست گفتند یا رسول الله هو ایخدا شناسا قال معه سوره البقره  
و خبرست از مصطفی علیه السلام که ثواب خواندن آن هر دو سوره فردا آید در صورت و میخ  
و بر خواننده آن سایه می دارد و گفت سخنان که در آن سوره البقره بر خوانند سه شبانه روز  
شیطان از آن خانه بگریزد **عبد الله** منسعود گفت شیطان بر عمر خطاب سینه در کوی از کوه  
مدینه و با وی بر او و بر زمین زد شیطان گفت یعنی حتی خبر که بشی نبی که عمر دست  
وی باز گرفت آنکه گفت یا عمر بدان که سر که که شیطان از سوره البقره چیزی شنود بکذا زدا از  
شیلان آن و بگریزد و به خنج کنج لیمار **وقال صلی الله علیه وسلم** تعلموا البقره فان اخذها  
برکة و ترکها حشره و لن یستطیعها البطله قیل یا رسول الله و ما البطله قال لا یحرق و یحرق



منتهی قال من قرأ في ليلة الجمعة سورة البقرة وآل عمران كان له نور ما بين عجبيا وعربا قال وهب  
عجا اسفل الارضين وعربا العرش ابو اليمان الهوزني گفت در عهد ما مردی بود تازه جوان  
شیخفت بامداد که برخاست موی سر و حاشی وی همه بیدار بود گفتیم چه رسید ترا در خواب گفت  
قیامت نمودند ما را در خواب وادی عظیم دیدم از آتش و بر سر آن جبری باریک بر خطیخ شمشیر  
و مردم را بنام ما خود می خواندند و بر آن جبری کدایندند یکی می بست و دیگری می خست  
یکی می گذشت و یکی در آتش می افتاد آنکه مرا خواندند بنام خود رفتم در آن جبری می لرزیدم و برآ  
وجب می جسیلیم آخر دو مرغ سید را دیدم یکی بر است و یکی بچ و مرار است می داشتند  
و آتش نگی داشتند تا آخر سلامت بان جبری باندگشتم آنکه آن مرغ را گرفتیم که شاخه شید  
و جدا ید گفتند ما سورة البقرة وآل عمران که الله تعالی ترا با خلاص داد که ما را بسیار خواند  
و ابوذر غفاری از مصطفی صلوات الله علیه برسد که از قرآن کدام سورة مد جواب داد که سورة  
البقرة برسد که از این سورة کدام آیت بزرگوار تر گفت آنکه در آن کرسی یاد کرده است یعنی  
آیه الكرسي که نجاه کلمه است مه تقدیس خداوند عزوجل و در سورة البقرة باز در مثل است و مذ  
و حی حکم و خود هر آیت دین باخ سورة چهارده حکم است و جمله سورة دو بیست و هشتاد و شش  
آیت است بعد کوفیان و شی هزار و صد و یازده کلمه است و بیست و پنج هزار و با صد حرف  
و در مدنی شمرده اند که از اول تا آخر بمیدینه فرو آمدن مکر آیت و التقوا یوما ترجعون فيه الی الله که  
این آیت بکوه منافر و آمدن روز عید با صبحی مصطفی علیه السلام تا آخر خطبه عید بود و این آیت هم  
هم در مدنی شمرده اند که مصطفی صلوات الله علیه آنکه مقام بمیدینه داشت و مسجد از قرآن در روز  
ده سال یا سیزده سال که مصطفی بمکه بود پیش از هجرت آن مه مکی است و مسجد در آن ده سال  
آمد که بمیدینه بود آن مه مدنی است مسجد که بمیدینه بودی مقیم یا از مدینه مسافر چنانکه قرآن آمد  
بتبوك و بلاد و طایف آن مه مدنی شمرده اند که آنکه مقام بمیدینه داشت نه مینی که شب غراج بشام قرآ  
بر و فرو آمدن و با آسمان او را قرآن دادند و آن مه مکی شمرده اند که او را از مکه بشام و آسمان برده بود  
و در سورة بیست و شش جای منسوخ است مع اخلاف العلماء و فیہ و چنانکه بان رسم شرح دهیم  
ان شاء الله **آیه غیر کرم** بسم الله الرحمن الرحیم الم علما را اختلاف است باین

حروف بها که در ابتدا سورةهاست محققان علما بر اینند که این از متشابهات قرآنست که علوم  
خلق از آن قاصدست و الله بدانستن آن مستأثر می گویند و ما یعلم تا و یله الا الله الله می دانند  
که چرا این حروف از دیگر حروف و لیت بود بیلاد کردن و س بخرا از الله ندانند ابوکر صدیق رضی الله  
عنه گفت الله را در هر کتاب سری است و سر آورد قرآن این حروفست بعضی از مفسران گفتند  
این نام سورة است بدلائل این خبر که مصطفی علیه السلام گفت ان الله تعالی قراءه طه و یس قبل ان  
تخلق السموات و الارض بالف عام الله تعالی طه و یس بخواند پیش از آفرینش آسمان و زمین  
هزار سال یعنی آنست که سورة طه و یس جمله بخواند پس دلیل است که طه و یس نام سورة است  
ابن عباس گفت سوگند هاست که الله تعالی یا ذمیکان حروف بها که در میانها نیکو و صفتها باین کوله  
خدای عزوجل باین حروفست و مراد باین سه حرف جمله حروف الهجی است و در لغت عرب روا  
که جمله را بعضی عبارت نهاده چنانکه گفت و اذا قیل لهم ان کعبوا لیرکعون رکوع گفت و مراد باین  
باین جمله نمانست و قال تعالی و انجد و اقرب یرید به الصلوة و قال تعالی بما قلعت ایدیکم یعنی به  
جمیع المبلدان فکلک عبر الله تعالی بهذه الحروف عن جملة الحروف و هم از ابن عباس وایت کنند  
که گفت الم ای انا الله اعلم چنانست که الف اشارتست بانا و لام اشارتست بالله و میم اشارتست  
بمحر فی بجای خویش یعنی می دهد بسر خویش گفته اند الم یعنی آنست که الم بکبرئیل ای نزله  
علیکم یعنی این که حروفست که جبرئیل از آسمان فرو آورد بشما و گفته اند که رسول خدا صلی الله  
در نمازها قرات اشکارا خواندگی مشرکان بدر مسجد بایستادند و گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن  
والغوا فیه یکی صغیر میکرد و یکی دست می زد یعنی که تا کی از رسول خدا قرآن نشنود که رسول خدا  
می گوید قرآن خواندگی می کسی که شنیدی میگوید و اخویش بوی دادی و بان مشغوف گشت مشرکان  
چنان می کردند تا مردم را از سماع وی باز دارند و رسول خدا چون دید که ایشان چنین میکنند  
در نماز نشین و دیگر چه بکن داشت و قراءه نرم خواند امت از نمازها دیگر میخانند و از می خواند  
و مشرکان میخان آمدند و تصدیق تصدیق می کردند و رسول خدا بان دلنک و نجوری شد بابت  
العالمین این حروف الهجی فرو فرستاد بیرون از عبادت و برخلاف سخن ایشان تا ایشان چون آن  
بشنیدند ایذا رسول بکن داشتند و از تعجب بان سخن با سماع آن و ما بعد آن مشغول شدن باین قول



ابوروق است و اختیار و قضا قوی گفتند این حروف را ابتدا و سوره ها اظهار اعجاز قرآنست و تنبیه  
عرب بر صلف نبوت و رسالت مصطفی صلی الله علیه و سلم که چون کافران گفتند ان هذا الا  
افک افتریه این قرآن مخفی است که چهره از ذات خویش می گویند و از بر خویش مع هذا لو نشاء لقلنا له  
هذا اگر خواهیم ما این سخن بگوئیم رب العالمین گفت اگر چنانست که شامی گویند و انوا بسوره  
مثله شامی از بر خویش سوره جنان بنهند که این کتاب از این حروف تہجی است که لغت شام و بیا  
شام و کلام شامی این حروف است پس چون نتوانستند و از آن جدا نداشتند معلوم شد که  
قرآن معجز است و اهل سنت گفتند که این حروف کلامی بلاذویان کرد که قرآن از حروف است  
و بحرف قائم است و هر که جز این گوید حق را مکارست و معاند است و در آن مجلد و بدان که مردم  
درین حروف سرگروه اند قوی از اهل بدعت گویند مخلوقست هم در کلام خالق و هم در کلام مخلوق  
قوی گویند در قرآن نا مخلوقست و در غیر قرآن مخلوق و این مرد و فرقت بر باطل اند و از حق  
دور بل بجهت گفتند فرقت سوّم اهل سنت اند که گفتند حروف هر جای که هست علی الاطلاق مخلوقست  
نی آنکه در آن تفصیل آید و تمیز کنند و دلیل بر قول اهل سنت از قرآن آنست که می گویند آنرا که  
آفرید کن فیکون اگر این کاف و نون مخلوقست پس کایه و نون دیگر باید تا این کن باز خود  
یافریند و اگر آن دو حرف نیز مخلوقست پس حرف دیگر باید خلق آنرا و این سرگزینر سانه معلوم  
شد که حرف با صلا نه مخلوقست و از جهت سنت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت مصطفی را بر سلیم  
از اجل هو زحطی فقال صلی الله علیه و سلم یا علی ویل العالم لا یعرف تفسیر این جاد الف من الله  
والباء من الباری و الجیم من الجلیل رسول خدا خبر داد که این حروف در کلام آدمیان سم از نام خدا  
عزوجل است و نامها خدای با جماع قدیم از بجا گفت عیسی صلوٰت الله علیه در بعضی اخبار که  
بنام الله سخن می گویند اینان آنکه بوی عاصی می شوند و یکی پیش از هر چیز حبل رحمة الله علیه نشسته  
بود گفت فلان کس مع گفت که چون الله حروف را بیافرید اضبطت اللام و انتصبت الالف فقال  
لا اجد حتی او من احدی گفت این سخن کفرست و گویند آن کافر من قال ان حروف التہجی حث  
فہو کافر فجعل القرآن مخلوق و شافعی رضی الله عنه گفت لا نقولوا بخبر حث الحروف فان  
اليهود اول من هلك بهذا من قال ان حث حروف من الحروف فقد قال بالحدث القرآن ۵

ذلك الكتاب ذکر بمعنی هذامی گویند این نام و معلوم است در لغت عرب که هذا آن است  
که جز آن موجود حاضر توان دلیلست این و نظایر این هر جای که هذا القرآن گفت که قرآن برین  
موجود و حاصل الحقیقت و خلق موجود محجوج اند نه معلوم ذلك الكتاب لا ریب فیہ الا هم  
تعریف است باری آنست که این آن نام است که در آن شک نیست و روا باشد که گوئی این قرآن نام  
است که از الله بیامد هیچ شک نیست منه بلا و الیه یعود و اگر بر لایب قف کنی معنی آنست که نام  
اینست در هیچ شک چنانکه گوئی در فلان می دار خط فلان میو خط سرائی فلان کس سرائی  
چنان بود خط فلان کس خط چنان بود چنانکه ابتدا کن فیہ ملک للمشتقین در آن نام هلی است  
متقیان را و اگر خواهی بی یونی ذلک الكتاب لا ریب فیہ این نام است که شوردل لاجای نیست  
پس هلی در موضع نصب باشد بر لغت یا بر مدح تر هلی یا از لئاه هلی ریب شوردل  
و امیغ رای قال اللہ صلی الله علیه و سلم یدعی الی الخیر اسلافاً و بقی اهل الریب قال بعضہم  
الریب من لا یأمر بالمعروف ولا ینہی عن المنکر اگر کسی گویند لا ریب فیہ قضا آن میکند که کسرا  
در قرآن شک نباشد و در کمان نبود معلوم است که ایشان که باین مخطوب بودند در آن شک  
بودند که یکی از ایشان می گفت ان هذا السحر مبین یکی می گفت ساطیر الاولین یکی می گفت  
ان هذا الا افک افتریه جواب آنست که لا ریب اگر چه بلفظ نفی است بمعنی نفی است  
یعنی لا ترابوا فیہ چنانکه هر جای دیگر گفت فلا فث ولا فسوق و لاجدال فی الحج و قدری من  
الحاج من یرث و یفسق و جادل فعناء اذا لا ترثوا و لا یفسقوا و لا جادلوا و محتمل بود که نفی  
ریب با هلی شود یعنی لا ریب فیہ انه هلی للمشتقین و هلی در قرآن بر دو وجه است یکی  
بمعنی دعا و بیان دیگر بمعنی هدایت و توفیق اما آنکه بمعنی دعاست آنست که گفت جل جلالہ  
وانک لکذلک لا صراط مستقیم انجا دعا و بیان خواهد که از هدایت در مصطفی جین نبوذ  
گفت انک لا تھلک من احببت و لکن الله ھلک من یشاء و کذلک قوله و اما شود فہدینا ام  
این هم بمعنی دعاست که شود را هدایت نبوذ و جدید یک رھدی بمعنی توفیق و تفریق و تفسید  
است و ذلک فی قوله تعالی اضلّ به من یشاء و ھلک من یشاء انت ولینا و کقوله انک لا تھلک  
من احببت این بمعنی توفیق و تفریق است که الله بان مستشارست و در قرآن دو دست و شش



جای ذکر هلاکی است و حقیقت معانی آن مهملان دو اصل باز کرد که کفایتی لم یفهم یعنی الذين  
الشرك متقی انجا صحت است و تقوی از شرک و دلیل برین آیت است که از عقب می آید و مصطفی علیه السلام  
گفت جماع التقوی فی قوله الله عز وجل ان الله يامر بالعدل والاحسان الآية و حقیقت تقوی  
برهین کاری است یعنی که بطاعت خدا برهین از خشم و عذاب خدا یقال اتقی فلان ترس از  
حرز به و اصلان برهین کاری از شرکست و هو المعنی بقوله تعالی ولقد وصینا الذين اتوا الکتاب  
من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله وبقوله یا ایها الناس اتقوا انکم بس برهین کاری از معاصی  
و هو المراد بقوله یا ایها الذين آمنوا اتقوا الله حتی تفتا به بس برهین کاری از فضیلت  
و شهادت و هو المشار بقوله امین الله قلوبهم للتقوی وبقوله ان اولیاده الا المتقون  
آمنوا وجه خصیص متقیان هدایت قرآن دین آیت بر آن که جای دیگر خلق را بعموم گفت  
هلاک للناس آنست که همه خلق باز حجج اند و بر آن خوانده و متقیان علی الخصوص باز منتفع  
اند و بر آن راه راست یافته این میخاست که بعموم گفت ان اندر الناس بس جای دیگر تخصیص  
کرد و گفت انما تذکر من تبع الذکر کما ان القرآن هلاک للناس علی العموم و المتقون ینفعون  
بالهلاک و به قال بعضهم القرآن هلاک للمقین و شفاء لما فی صدور المؤمنین و قریة اذان  
المکذبین و عی لا یصار لاجلین و حجة لله بالغة علی الکافرین فالقون به منتهی و الکافر  
به مجروح الالین یؤمنون بالغیب یعنی یؤمنون بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و الجنة  
و النار و لقا الله و الحیوة بعد الموت و البعث فها غیب کله مهمل و را و دیوار است از تو غیب  
است خدای را نادیده دوست داری و یکنائی و کی قرار دهی ایمان بغیب است مصطفی را نادیده  
استوار گیری و بر سالت و نبوت و کی کوامی دهی ایمانست بغیب چار بن نفس از تابعی بود  
روزی عبد الله معود را گفت که یا اصحاب حجر نوشتان باز دیدار محمد مصطفی مجالست  
و صحبت و کی یافتید عبد الله گفت ان امر محمد کان بینا لمن رآه و الذی لا اله غیره ما امر  
مؤمن افضل من ایمان بغیب یعنی شما که او ندیدید ایمان شما فاضل ترست که ایمان بغیب است ثم  
قراء الذين یؤمنون بالغیب برین تفسیر یا که متصل است بغیب یا حال گویند نه با تعدیه فکانه  
قال الذين یؤمنون فی و هم غایبون لم یأتوا بعد و يشهد لذلك ما روی عن عباس قال قال النبی

صلى الله علیه و سلم انی الخلق اعجل یما نا قالوا الملائکة قال و کیف لا تؤمن الملائکة و هم یرون من  
قالوا الملائکة قال و کیف لا یؤمن الانبیاء و هم یرون الملائکة قمر الیهم قالوا فمن هم یا رسول الله  
قال قوم یأتون من یعلم یؤمنون بی و لم یرونی و یصلوننی و لم یرونی و روی فی بعض الاخبار  
انهم قالوا یا رسول الله هل من قوم اعظم منا اجرا أمناک و اتبعناک فقال ما یعلم من ذلک  
و رسول الله من اظهرکم یا تکم بالوحی من السماء بل قوم یأتون من یجلی یا تم کما یسیر  
فیؤمنون بر و یعلمون بما فیہ اولیک اعظم اجرا منکم اولیک اعظم منکم اجرا ابن جریج گفت  
الذين یؤمنون بالغیب ای بالوحی نظیر قوله و ما هو علی الغیب یظنین ای علی الوحی و قوله  
اعلمه علم الغیب ای علم الوحی و قوله عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه ای علی غیبه و قبل معناه  
یؤمنون بالقدر شیخ الاسلام انصاری قلت فی الله وجه گفت غیب بر سر کونه است غیبی  
است هم از چشم غیب و هم از خود و غیبی است از خود غیب نه از چشم و غیبی است از چشم غیب نه از خود  
اما آن کی که از چشم غیب است نه از خود آخرت سرای آن جهانی و در شکان روحیه و جنیان  
از چشم پوشیده اند اما علم بالحاصل اند و در عقول معلوم و آنچه از عقل غیب است نه از چشم جانها  
و صوفیها چشم را و چشم بالحاصل اند و از عقول غیب و او که از عقل غیب است و از چشم غیب و از الله  
تعالی است در دنیا از چشم و خود سر و غیب است و فردا آخرت از عقل غیب است و مؤمنان باز  
مهمل و دیده اند بر صلیت خبر بنور تعریف و قال الاصمعی سألنی اعییة عن الغیب قلت  
الجنة و النار فقالت هی هات اشراف الغیب ای اشراف الله علی القلوب لغیابة علی الخلق  
فأمنت برئرا و یقیمون الصلوة و ما زبای می دارند این باز فیه است این قامت  
نکه داشت وقت آنست هر چه در قرآن اقامت است اقیما الصلوة و اقاموا الصلوة و یقیمون  
الصلوة مهمل بای داشتن و نکه داشتن وقت اولست انکه که فطان متوجه کرد و حجت لازم  
و خطاب واقع و مصطفی گفت صلوات الله علیه اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت عفو الله  
اینست اختیار شافعی رضی الله عنه گفت رضاء الله دوست تر دارم از عفو او و رضا برتر از عفو  
هر کس که رضا یافت عفو یافت و هر کس که عفو یافت رضا یافت و بدان که از ارکان دین بر  
از توحید هیچ رکن شریفتر از نماز نیست و قرآن جایزه ذکر توحید و ذکر نماز هر یک نظام آورد



جنانکه گفت ای انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقم الصلوة للذکر و اقيموا الصلوة ولا تكونوا  
 من المشرکین من آمن بالله والیوم الآخر و اقام الصلوة و المؤمنون یؤمنون بما انزل الیک  
 وما انزل من قبلک و المقیمون الصلوة و مصطفی علیه السلام گفت نماز عباد دین است من ترکها فقد هدم  
 اللین و قال صلی الله علیه و سلم العبد الذی یبتا و بینهم الصلوة من ترکها فقد کفر و عزت قرآن  
 هدی می کند کسی را که در نماز تقصیر کند و حقوق آن فریاد کند گفت خلف من بعد هم خلف  
 اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون عیا و در قرآن من از جای ذکر نماز است بافر  
 و خبر و بیان ثواب فعل آن و نشان عقاب ترک آن بتعرض و تصریح از بهر تصحیح اعتقاد  
 اهل ایمان را و عاقل چون در وضع و شرع نماز تأمل کند و حوی نماز وی بداند و حکمت و تربیت  
 وی بشناسد و مناسبت افعال و اقوال و اعمال و احوال نماز بداند یقین شود او را که نماز سرایه  
 سعادتست و بیایه شهادت و بدانند که هیچ عبادت مانند نماز نیست و سر که بگذارد دلیلست که  
 ویران دارد دنیا را نیست و اندک آن را بر کار را نیست مصطفی صلوات الله علیه گفت اولی علم  
 المصلی من حاجی ما التفت و در ابتداء اسلام مصطفی با صلی الله علیه و سلم اول نماز شب فرمود و باین  
 آیت که یا ایها المنزل هذه کنایه عن التایم کانه عز وجل یقول ایها التایم الیل کله قم فصل  
 مصطفی و یاران یکسال نماز شب کردند و کاری عظیم پیش گرفتند و بجای بسیار برخود نماز کردند تا  
 تابا به ایشان آماس گرفت و همه شب بیدار می کردند و مناجات برایشان واجب نمیشد بود یا سبک  
 یاد و سبک بر بخیر اما می ترسیدند که از ایشان چیزی فایست شود از آن همه شب بیداری بودند  
 و البته نمی خفتند چون یکسال برآمد ناسخ این آمد که علم از آن یحیوه و اول نسخی در شریعت  
 در ابتداء اسلام این بود می گویند ما می دانیم که شاططت ندارد که تا آخر عمر شب نماز کنیم  
 فاقروا ما تیسر من القرآن ای صلوا ما تیسر من الصلوة آن چندان که توانید نماز کنید می تقدیر  
 قبل فی التفسیر و لو قد رجب الشاه بس یکسال این خفیف بودند که ناسخ این آمد که و اقيموا الصلوة  
 و این بجماع بود کس ندانست که خدا است مصطفی علیه السلام این بجماع مفسر کرد و گفت خمس صلوات  
 فی الیوم و اللیلة بس این پنجگانه ممدود و رکعت بودند آنکه دیگر بار در نماز نشین و در کوشش  
 و خفتن میفرودند و نماز با نماز و نماز مسافر با نماز خویش بدانستند اینست اختلاف احوال نماز در

اسلام و خبر آمده است که در ابتداء اسلام چون کسی در سبکی و رسول علیه السلام در نماز بودی  
 آنکس سلام گفت رسول جواب دادی بس عبد الله بن معمر غایب شد مدتی و در حین غیبت وی سخن  
 گفتن در نماز منسوخ شد چون عبد الله باز آمد رسول آن ساعت در نماز بود عبد الله سلام گفت  
 رسول جواب داد عبد الله غمگین گشت و متحیر نشست چون رسول خدا سلام نماز باز داد و بر آنکه  
 چه رسیده ترا یا عبد الله گفت فریاد می خواهم از خشم خدا و رسول خدا گفت چیست این سخن عبد الله  
 گفت سلام من جواب ندادی مصطفی گفت آن فی الصلوة لشغلا عن السلام اندر نماز بجزایر  
 مشغول هستی که سلام خلق بردارم بس معلوم گشت عبد الله را که سخن گفتن در نماز منسوخ  
 و روایتی دیگر مصطفی علیه السلام گفت آن صلواتها مذهب لا یصلح فیها شیء من کلام الناس اما من قرأه  
 و تسبیح و دعاء و مما رزقناهم ینفقون رزق اینجا گفته اند که ضایع زکوة است نصاب  
 شریک و کوسبند و غده و خرما و انگور و مال تجارت و زر و سیم و صاع فطر و نفقه اینجا زکوة است  
 بس صدقه خداوندان کفاف و ایشار و ایشان بآن ملحق است سلیکی گفت این نفقه مرد  
 بر عیال و زبردستان خویش که بیش از فرایض زکوة این آیت از آسمان فرامان و حقیقت رزق  
 آنست که آدمی را ساختند تا بوی ارتفاق و انفاع گیرد چون طعام و لباس و مسکن از وجه جلال  
 یا از وجه جبرام همه رزق الله است آنرا افزینده و بربند رسانده یکجای روزی و باین استکار  
 یکی حرام روزی و باین گرفتار روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان روح القدس نفث فی  
 روعی ان نفسا لن تموت حتی تستكمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب خذوا ما حل و دعوا  
 ما حرم قومی گفتند رزق بمعنی تمکین است و ما رزقناهم ای ملکانم و این باطل است که مرغز  
 هوا و دزدان صحرارا از الله روزی می رسد و ایشان را ملک نیست و داود علیه السلام این دعا  
 بسیار گفته یا رازق العباد فی غمسه ای خداوندی که بنده مرا را از ایشان روزی دهی گویند  
 این بنده غرابی می خواهم و ذلک انه یقال اذا تفقأ عنده بیضه خرج ایضاً کما الشجرة فاذا رآه الغراب  
 انکره لیاضه فترک فیسوق الله تعالی البق الیه فمع علیه من هومة یحده فیلقطها و یعیش بها الى ان تم  
 لیشه و یسود فیعاده الغراب و یا لعمریک لیت و الذین یؤمنون بما انزل الیک قول  
 عبد الله معود و روایت صحیح از ابن عباس آنست که این آیت در شان مؤمنان اهل کتاب و اهل



عبد الله سلام واصحاب وی که بتو تیه و بخیل و زبور ایمان دادند و به پذیرفتند و بان تمسک کردند  
بس مصطفی علیه السلام ایمان آوردند و رسالت وی پذیرفتند و بقرآن تمسک کردند و کلیه وی  
و جماعه مفسران گفتند مؤمنان این امت اند که ایشان بهر چه از آسمان فرو آمد از کتب و صحف  
ایمان آوردند و رب العالمین ایشان را در آن بستود و گفت یومنون بما انزلنا لکم می گردانند ایشان  
بهر چه فرو آمد بر تو از قرآن و جز آن که نه خود قرآن نه ابوی فرو آمد که صیغه سنت مصطفی است  
تاج بر لب وی فرو نیامد گفت و نهاده و به قال تعالی و ما یطق عن الهوی و در خبر است که نزاع علی  
جبریل فلفنه النشیه کما لفته القرآن و در دست است که جوذان از مصطفی صلوات الله علیه  
که برترین جای گنام است و برین کلام مصطفی گفت ما المسؤول با علم من السائل حتی اسأل جبریل  
از جبریل پرسید و همین گفت حتی اسأل رب العز ثم نزاع جبریل فقال لقد دنوت من الله عز وجل  
دنوا ما دنوت مثله حتی کان بین و بین الله عز وجل سبعون الف حجاب من نور فسألت عن خیر  
البقاع و شرها فقال خیر البقاع المساجد و شر البقاع الأسواق مذهب اهل سواد و طاعت  
آنست که هر چه برین فسق بروایت ثقات از مصطفی علیه السلام درست شود که الله گفت یا جبریل  
کوید که الله گفت جانکه در خبر است قسمت الصلوة بین و بین عبدی نصفین جای دیگر گفت  
اعدت لعبادی الصالحین ما اعیین رأیت جای دیگر گفت انا اغنی الشکاء عن الشکر حرمت  
الظلم علی نفیس الصوم لی و انا اجزی به انا عن ظن عبدی فی من جازین لظلم اید حکم احکم  
کتب منزل است نا مخلوق و نا محمول هر که آنرا مخلوق کوید یا لفظ و حروف آن مخلوق کوید  
ضال است و محال و حق الکابتر و ما انزل من قبلک یعنی تو دیت هویت و بخیل عیسی و زبور او  
و صحف شیت و ابریس و ابرهیم و فی حدیث ابو خریز عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال انزلت  
علی ابرهیم عشر صحائف و علی موسی قبل التوریه عشر صحائف و روی انه قال انزلت علی شمسین  
صحیفه و علی خنوخ و هو ابریس ثلثین صحیفه و انزل علی ابرهیم عشر صحائف و علی موسی قبل التوریه  
عشر صحائف و بالآخره یعنی و بالانشاء الآخره و قبل و بالآخره سمیت آخره لآخرها عز  
الدنیا و قبل لآخرها عن اعیان الخلق مم یوقنون الیقین ضرب من العلم یجمل بعلم الظن و  
الاستلال و بعد ارتفاع الشک و لذلک لا یوصف به الباری جل جلاله رب العالمین درین آیه

و در حد رسوخ همان نماز و روزه و زکوة و ایمان بر سخا خیز کمان هر یک نظام کرد و قرینه یکدیگر از  
بهر آنکه آن قوم که بر سخا خیز یقین نبود ندی می گردیدند بی کمان مینوی گفتند مانند ری ما الساعه  
ان فظن الاظن و ما یخنی مستیفین گفتند ما ندانیم که این سخا خیز چیست و حال آن وقت  
ظن می بریم و یقین نمی دانیم الله تعالی بی کمانی برین شرط کرد و بان نماز و زکوة قرینه کرد اهل عباد  
و خطا و ندانان حقیق گفتند بناء ترتیبین مرد و آیت بر تقسیم ایمان است از بهر آنکه ایمان در قسم  
است قسم اول شناختن راه دین و اسباب روش در آن بساختن و طلب سبیل حق کردن  
و هو المشار الیه بقوله تعالی ادع الی سبیل ربک بال حکمة و بالموعظه الحسنه و بقوله و ابتغوا الیه  
الوسیله قسم دیگر اخذ برخاستن و در راه دین برفتن و رسیدن را بکوشیدن و هو المشار الیه  
بقوله وجاهدوا فی الله حق جهاد و بقوله هذه سبیل ادعوا الی الله قسم اول صفت آن مؤمنان  
که در آیت اول ذکر ایشان رفت یعنی که بشهادة زبان و عبادت لکمان راه دین شناختن  
و طلب سبیل کردند قسم دوم صفت ایشانست که در آیت دوم وصف حال ایمان ایشان کرد  
که حقایق آیات تنزیل بدانستند و ذوق آن بیافسند تا در روش و مقصد رسیدند همانست  
که رب العالمین در وصف ایشان گفت و هدوا الی الطیب من القول جای دیگر گفت فهو علی نور و  
کتب فی قلوبهم الایمان همانست که رب العالمین ایشان را وعده من یکرامت و کرامت و ثواب داد  
و من یترف حسنه نزله فیها حسنا ثم قال تعالی اولک علی هدی من ربهم ای صواب حق و حجة  
و اولک هم المفلحون ای الباقون فی النعم المقیمه در کوا ما طلبوا و اتوا من شربا منه و بوا فلاح و فلاح  
کذا یست از بقا و بیرون آمدن و بکام رسیدن و باینکه مانند می گوید ایشان که بان صفت اند  
بر راست رابی اند و بر روشنی و آن از صفت اولانکه از ایمان در قسم اول اند و اولک هم المفلحون  
صفت ثانی است که بیرون آمدند و از هر چه می رسیدند نماند و بنا بر نفعیم جاوید رسیدند  
این خطبه کلام است و فرید بر گردینکان و صفت ایمان ایشان و خبر داد از سر انجام کار ایشان  
دران جهان **بسم الله الرحمن الرحیم**  
الم الخاطب با حروف المفردة ستة الأجيال فی من الخبایب فهو الرحیب مع الحیب غیث  
لا یطبع علیه الرقیب **بسم الله الرحمن الرحیم** **قول و لا قلم**



آخر **زان کوبه بیا که او بهمان داد** **یکه به دهان جان توان داد**  
«صحیفه دوستی نقش خطی است که جز عاشقان ترجمه آن خوانند خلوت خانه دوستی میان دوستان  
رازی است که جز عارفان ندانند آن ندانند هنکار خانه دوستی رنگی است از رنگی که جز  
والهان از بی حشمتان نبرینند

**جمله جانان اگر خواهی که بینی تو** **دو چشم سرت نابینا و چشم عقل بدان**  
تا با موسی هزاران کلمه هزاران لغت برفت با محمد خلوت او ادنی بر بساط انبساط این را رفت  
که **الف قلنا فی القات قات** آن هزاران با موسی برفت و جواب میان را نماند  
برفت و هفت عیان صبی شیدا کوبیده ندید محمد را نشید و در راز داری که بگوید بطلب  
نازید که «طلب بود محمد دوست نازید که» حضرت بود موسی لذت مشاهدت نیافته بود و دوستی  
آن ندانسته بود از سمع و ذکر فراتر نشد بود همه روح و در شیندن بود از آن با وی فراوان  
گفت با محمد از جمله سمع بنقطه جمع رفته بود غیرت مذکور او را باز ذکر نداشت بود صوح او را  
از مهر بر گذاشته بود تا ذکر هر سر مذکور شد و مهر هر سر نور جان در سر عیان شدن و عیان از  
بیان دور پس دل که «قبضه مار ذغی قد عیان خبر را چکن جان که» کشف آساید باز ذکر فراوان  
پردازد **کیه اولایمان این خورشید را آید** **جوانان عیان خلوت که اولی میزند**  
گفتند اندام نواخته است بزبان شاریت که با ممتی عالم رفت عین افرد سر کی ولین جوانان خدای  
واقم معی میجو سو همک قرب منی ای سید از برده واسطه جبریل یک زمان هر کند تا صفت عشق را  
تغیر فرود کشاید و آن عجایب الخایر و در الغیب که ترا ساخته است بنمایند

**جبریل کجا رفت رحمت کند خوش برین** **خون به جبریل از کج رحمت باز ده**  
ای مهر که قدم از آب خاک بیرون نه تاجون عیان بار ده ساختن پیش و از اغیار و رداخته ای مهر  
آینه آن جوانان بسیم صدف نه سال نوش کرد ندوبیک نفس در بیداری نوش کن که خانه خلای  
و دیانت **شب مشغول است با شوق** **بهر یار جان را مشغول است**  
و گفته اند الف شاریت که انالام بی میم منی انامم که خداوند امی را مهر میوندم نور نام تو  
بیغام دلهان روح و ریخام جانها را انس و آرام می جبه بود و هست و خواهد بود همه ملک و ملک و ملک

حکوم تکلیف و مقهور تصریف من غالب و ران اعرین با فله از عشیت من بود آن بلا شمع  
حفظ آن بعون من منی هر چه آمد از قدرت من هر چه رفت از علم من هر چه بود از حکم من این نیست  
بنده کار که شما عقل و دانش خویش محروک کنید تا بر خورید کار با من که از این تا بهر مریه خفته  
صایه دارین تا بار یا بیک رحمت رفیق گیرید تا پیشگاه رابشایان بر مرکب مهر نشینان از  
حضرت رسید ممت یکانه دارین تا اولادینه در دوست نیاید **بیر طوق و جمال**  
حقیقت شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه سخنی نغمه گفته که کشف اسرار الف و برده غرض از آن  
بر گرفته گفت الف امام حروفست «میان حروف حروفست الف بدیک حرف میوند ندارد دیگر  
حرف با الف میوند دارد الف از هر حرفی نیازست هر حرف با الف نیازست اولی یکی آخر یکی  
یک رنگ و سخنان کار نک الف علت شناخت از لایسته علت نه بدرفت تا آنجا که او جای گرفت هیچ  
حرف جای گرفت مقام هر حرف در لوح نیل است در حقیقت جمع و در نظار حلاست در مقامی از  
مقامات یکی نازک صمدی اند و کایک باطل و گفته اند هر حرفی چراغی است از نور اعظم افروخته اند  
استان مشرق حقیقت طالع کشد و با سمان غیرت تریه گرفته هر چه صفات خلوت است و کدورات شرجا  
آن نورست و تاجاب بر کجاست یا قتی آن اطمع داشتن خطاست

**عروس حرم قرآن تعالی که مالک** **که دارالکرامت را از غریب و نادانان**  
ذکر الکتاب گفته اند این کتاب اشارتست که الله تعالی بر خود نبشت از بهرامت محمد که آن جمیع سبقت  
غضیه و ذکر که قوله عز وجل کتب ربکم علی نفسه الرحمة و گفته اند اشارت باز است که الله بر دلو منا  
نبشت از ایمان و معرفت و ذکر که قوله عز وجل کتب فی قلوبهم الایمان جناسیه که الله گفت بنده من  
نقش ایمان در دلت من نبستم عطر دوستی من بر شتم فردوس از بهر تو من نکاشتم دلت بنور معرفت  
من آراستم شمع وصل من از و ختم مهر من بران دل من نهادم رقم عشق در ضمیرت من زخم کتب  
قلوبهم الایمان لوح نبستم لکن مهر و صف تو نبستم دلت نبستم مهر و صف خود نبستم و صف تو که در لوح  
نبستم جبریل بنو دم و صف خود که در دلت نبستم بدشمنی که نمایم در لوح نبستم جفا و وفا تو در دلت نبستم  
تا معرفت خود نبشته توان از لب نبستم نکشت نبشته خود از انج نبستم کی بگذرد موسی حخته از کوه کند  
چون بروی تو ریت نبستم ز بر جلا کشت دل عارفان سنگ جفوت بود چون بروی نام خود نبستم دفتر



عزت گشت هلك المتقين جای دیگر گفت مولانا امنوا هلك وشفاء گفت این قرآن متقیانرا  
هدی است مؤمنانرا شفاست آشنائی را سبب است روشنائی را مدد است کلید کوشها آینه چشمها آرای  
دها شفا دردها نور دیده آشیایان بهار جان دوستان موعظت خائفان رحمت مؤمنان قرآنی  
که سناء الهیت مطلع قدم او است نامه که بر تیسیر ربوبیت تنزل است کلامی که عزت احدیت بخیم  
حافظ و حائل است در سایه حکم موجود و در برده حفظ حق محفوظ بقول الله عز وجل انما نحن  
نزلنا الذكر وانا له حافظون چون دانی که قرآن متقیانرا هدی است پس نسب تقوی در دست کن  
تا ترا برده عظمت خود گیر می گوید عز جل الله ان اکرمکم عندنا الله اتقاكم فردا بر شاخیزه نسبا  
بریند شود مگر نسب تقوی که مریکه امروز بنهاده تقوی شود فردا بخوار موی رسد خبر چنین است که  
تجشرا للناس يوم القيمة ثم يقول الله عز وجل لهم طما لما كنتم تكلمون وانا ساکت فاسكتوا اليوم  
حتى اتكلم انى رغبت نسبا وایتم الا انسا بکم قلت ان اکرمکم عندنا الله اتقاكم وایتم فقلتم فلا  
بن فلان فرغتم انسا بکم ووضعت نسبه فالیوم ارفع نسبه وایتم انسا بکم یعلم اهل الجمع من اصحاب الکرام  
این الموقوف عمر خطاب رضی الله عنه کعب جبار گفت از تقوی باین سخن کوی گفت یا عمر  
بخارستان هیچ بار گذر کردی گفت کردم کفاح کردی و چون رفتی جزان خارستان گفتا متشمر  
فرامم آمدنم و جامه بلخود گرفتم و خوشی از خار برهین بزم گفت یا عمر آنست تقوی و فی غنا انشا و

**خل الذنوب صغیرها وکبیرها فی النقی**

**کلامی از شیخ ابوالحسن علی بن ابی حمزه رازی** **لا تخزن صغیر الذنوب فی الحقی**

انکه صفت متقیان و حلیت ایشان هر گرفت گفت الذنوب منون بالغیب خدایرانادیده دوست دارند  
و یکا نکی وی قرار دهند و یکائی وی در ذات و صفات بگرداند و بیغامبری را نادیده استوار  
کنند و رسالت وی قبول کنند و بر راه سنت وی راست روند و بس از بان صد سال سیامی سیر  
بینا بجان و دل قبول کنند و بیغام که گزارد رسالت که داند از عالم ملکوت و سدای منتهی حیات  
ماوی و عرش موی و عاقبت این دنیا بدست آن کوامی دهند و بکروند ایشان را که مصطفی علیه  
الصلوٰة و السلام ایشانرا بر ابرار خواند و گفت واشوقاه الی لقاء اخوانی و یقیمون الصلوة  
نماز کنند کوی را الله می گرداند و باوی را می کنند تصدیقا لقوله علیه السلام اعبد الله کانکراه

فان لم تکن تراه فانه یراک و قال صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا قام فی الصلوة فاما هو بین عینی  
الرحمن جل و عز فاذا اللفت بقول الله عز وجل ان آدم الی من ثلثت الی خیر لکم منی ثلثت الی  
آدم اقبل علی فانا خیر لکم منی ثلثت الیه کوش تا آن ساعت که بنما زجرای اندیشه باز داری  
و دل بار از بردازی و باد بپایه و دل از نعمت بر گردانی و قدر از وی نعمت بدانی که درون صفت  
و مختصر کسی باشد که راز وی نعمت یافت و دل نعمت شغول دارد و عمار از قاصد بنفقون در صفت  
متقیان میفرمزد گفت که نواختی که بریشان میادیم و نعمتی که ایشانرا دادیم بشکر آن نعمت قیام  
بفرمان شرع و پیشانرا نوازید و با ایشان هوا ساء کند و ایشانرا نایان حو دانند و فرا کوی  
و این خود را عموم مسلمانانست که فریضه گزارند یا انکلی شرع میفرزاند اما راه اهل حقیقت درین  
باب بگرفت که ایشان را مجددا نند ببل کنند و نیز خود مقصود اند یکیش شب امتد گفت در وقت  
حرم جند زکوٰة واجب شود گفت از آن خود می بری یا از آن منی گفت تا این غایت نداستم که  
زکوٰة من دیگرست و زکوٰة شادیکر این را بیان کن گفت اگر تو می بخرم واجب شود و اگر من در حرم  
دو دست حرم و بخرم کرانه برسد عامه امت که فریضه زکوٰة گزارند حاصل کار ایشان آنست که  
گویند با رخا یا با ن چیز که دادیم از ما راضی و خشنود هست و اهل خصوص جمله مال بدل کنند از  
ایشان آنست که الله گویند بنده منی با نچه کردی از منی راضی و خشنود هست و نشان ما مال و مال  
صدیق اکبر رضی الله عنه کوامی می دهد که چنین است پس از آن کجمله مال خود بدل کرد روی  
بیامد حضرت نبوت کلیم سیدنا بر پوشیده و خلای از رخ بایش کلیم بر زده قال فرج جبرئیل و قال  
یا محمد ان الله یقرک السلام و یقول مالای بکری عبادة قد خلها خللا و قال جبرئیل انفع علی  
ماله قبل الفتح قال فان عز وجل یقول اقریه السلام و قل له ان الله عز وجل یقول راضی انت عنی  
فی فقرک هذا ام ساخط فقال اسخط علی ربی انا عن ربی راضی و گفته اند قوام بنده و استقامت  
ایحوال وی بسجیز است یکی در دیگر تن سادیکمال تا ایمان بغیب ندهند وی در راه دین مستقیم  
نشود و روشنائی آشنای در وی بدید نیاید و تا فرایض نماز نگردد سلاعت و استقامت تن وی بدوام  
راست نشود و تا زکوٰة از ما اجزا نکند آن مال باوی قرار نگیرد و الذنوب منون بدانرا که ما  
انزل عنی قبلک این آیت هم صفت متقیانست و اثبات ایمان ایشان بقرآن و غیر آن مرجه فرو آمد



از آسمان از بیام و نشان بزبان پیغامبران رقب العالمین ایشان در آن بستود و پسندید  
ولیان ایشان قبول کرد و مشرفی و کرامتی که امتان گذشتند را بود اینان را داد و بران سفرد  
و هر کس باری و سخنی که بر ایشان بود از اینان فرو نهاد ایشان را روزگار عمل در آن تر بود و این  
امت را ثواب طاعت بیشتر ایشان را توبه و قی بود و عقوبت ساعته و کناهان این امت را جمال  
توبه تا وقت نزع و عقوبت جمشیت و آنکه رقب العالمین منت نهاد بر مصطفی علیه السلام گفت  
و ما کنت بجانب القلوب ان نادینا ای مهتر تو را نادیدنا ای حاضر بران گوشه طور که ما با موسی سخن  
تو گفتیم و سخن امت تو موسی گفت با خطایان در توریة ذکر امتی می خوانم سخت آراسته و سیرته  
و پسندید سیرتها نیکو دارند و سیرتها آبادان که اند ایشان فقال لا اله الا الله تعالی تلک الامه محمد  
موسی مشاق این امت شد گفت با خطایان روی آن دارند که ایشان را با من نمایی گفت نه که  
ایشان را وقت بیرون آمدن نیست اگر خواهی آواز ایشان بگوش تو را سالم بس الله بخودی خود  
نهاد عالم داد که یا امت احمد هجرت تا قیام ساعد امت و می خواهند بود همه کفست لبیک ربنا و  
سعدیک چون ایشان را بر خوانده بود بی خفته باز نکرد اینک گفت اعطیتکم قبل ان تسألونی و غفرت  
لکم قبل ان تستغفرونی عجیب نیست که موسی کلیم صلوات الله علیه بس از آن که در وجود آمده بود  
و شرف نبوت و رسالت یافته و مناجات حق را با یان کوه طور شده الله او را بنده بر خواند و عیتر  
اینست که قومی بجایگان و مشیت آنودکان تا آفریده هنوز در کتم علم بعلم الله موجود ایشان را بند  
می خوانند و بربندی می نوازند و بالآخره هم یوقنون و برستاجیز و احوال غیبی جان نمی گمان  
باشند که چاره آنکه که مصطفی از وی برسد که کیف اصیبت یا جاراته قال اصیبت بالله مؤمنا  
بالله حقا و کایه باهل الجنة تیز او رون و کایه باهل النار تیغ او رون و کایه انظر الی عرشین  
بارز مصطفی علیه السلام او را گفت عرفت فالزم و هذا علی بن ابی طالب یقول لو کشف الغطاء  
ما از دقت یقینا او را که علی هلم من ربهم این بیروزی بزرگوار و مدح بسرا اینت دولت بزرگوار  
کرامت بی غایت در فراست بر ایشان کشاده و نظر عنایت بد ایشان روان داشته و جرایع  
در دل ایشان افروخته تا انچه دیگران را غیب است ایشان را اشکارا و آنچه دیگران را خبرست ایشان را  
عیان افس مالک در پیش عثمان شد قال و کنت لایث فی الطريق امرأة ناملت حجامتها

عثمان لا یدخل علی احدکم و انما را لننا ظامه علی عینه فقلت ای حی بعد رسول الله فقال لا یکن  
نصره و برهان و فراسته صادقه و قد قال صلی الله علیه و سلم اتقوا فراسته المؤمن فانه یظهر الله  
بیرکی را بر سیلان که این فراسته چیست جواب داد که از روح مقلب الملکوت فتشرف علی معانی  
الغیوب فتشقی عن سر الحقی نطق مشاهد لا یظن نطق حسیان و فی معناه انشدا

فدیت رجلا فی الغیوبین وک و اسرارهم فیما هنا کج و ک  
بر صوفی الاسرار فی الغیوبین وک و اسرارهم فیما هنا کج و ک  
فیلقون روح المقدس فی ستمهم و یبقون فی معنی لایه نزول  
حبال لایه الغیب فی ستمهم و یبقون فی معنی لایه نزول

سری سقطی اساذ خیل بود روزی جنید را گفت که مردمانی سخن کوی و ایشان را بنده که ترا  
وقت است که سخن کوی جنید گفت خود را باین ثابت نمی دانستم و استحقاق آن در خود نمی بینم  
آخر شی مصطفی را صلوات الله علیه خواب دیدم و کان لیلته جمعة فقال لی یاکلم علی الناس مصطفی  
ویرا گفت سخن کوی مردمان را جنید گفت من همان شب برخاستم پیش از صبح و بدسری سر کفتم  
فدقت علیه لباب فقال لا السری لم تصد قاصح قل لک روز دیگر بیام جمع بنشست خبر در پیاف  
که جنید سخن می گویند غلامی نصرانی بیامد متفکر و ار گفت یا شیخ ما معنی قول رسول الله اتقوا فر  
المؤمن فانه یظهر بنور الله تعالی فاطرق الجنید ثم رفع الیه راسه فقال اسلم فقد احان وقت اسلامه  
فاسلم الغلام نکر تا اعتراض نیاری بر لحوال ایشان و منکر نشوی فراست ایشان را که این کومرادی  
بر مثال آینه ایست زنک گرفته تا آن زنک بر روی دارد هیچ صورت در وی بدین دنیا یا بجز صیقل  
دادی همه صورته را حراش میا نشود این دلنده مؤمن تا کدورات معصیت نیست هیچ چیز در لای  
بیا نشود از اسرار ملکوت چون زنک بر لایه از آن باز شود اسرار ملکوت و احوال غیبی در رخنه  
گیرد این خود مکاشفه دل است و چنانکه در امکا شفه است جان را معاینه مکاشفه بر خاستن عوایق  
میان دل و میان حق و معاینه ممدیداری است تا باد است هفت یا خبر است چون بجان رسید  
بعیان رسید عالم طریقت و بشو اهل حقیقت شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه بربان  
کشف این لغز بیرون داده و مهر غیرت از آن بر گرفته گفت روز اول در عهد باز قصه رفتن میان



جان و دل نه آدم و حق بود نه آب و کل حق بود حاضر و حقیقت حاصل و کما الحکم شاه این قصه که کشید  
بان شکیفه دل سایل بود و جان هفت دلا واسطه در میان بود و جان را خبر عیان بود و مرار مسئله رسید  
دلا از جان همه متلاشی در یک حرف جان همه جواب داد در یک طرف نه دلا از سوال سیر آید نه جان  
از جواب نه سوال از عمل بود نه جواب از ثواب و چه دلا از خبر رسید جان از عیان جواب داد  
تا دلا با عیان باز گشت و خبر فرا آب داد که طاقت نبو شدن داری می نبوش و گنه بانکار است  
و ظموش دلا از جان پرسید که وفاجیست و فاجیست و بقاجیست جان جواب داد که دوی  
میان بستن است و فدا از خودی خود بستن است و بقا حقیقت حق پیوستن است دلا جان  
پرسید که یکا نه کیست و مزدور کیست و آشنا کیست جان جواب داد که یکا نه رانده است  
و مزدور بر راه مانده و آشنا خوانده دلا از جان پرسید که عیان جیست و مهر جیست و ناز جیست  
جان جواب داد که عیان از ستاخرست و مهر از لبش خون ریزست و ناز نیاز از دست آور است  
دل گفت بیفزای جان جواب داد که عیان با بیان بد سازست مهر با غیرت بناست و لقا که باز  
قصه دراز است دل گفت بیفزای جان جواب داد که عیان شرح نه پذیرد و مهری خفته بران گیرد و ناز  
بدوست هرگز نمیزد دلا از جان پرسید که کس بخود بان بود پسید جان جواب داد که من این از  
حق پرسیدم حق گفت یافت من عنایت است و بنداشن که بخود می توان رسید جنایت است  
دل گفت دستوری هست یک نظر که با نام از تجمان و خبر جان جواب داد که انداخته را آب بود  
و انگشت در کوشش از کوشش شود این قصه میان جان و دلا منقطع شد حق سخن در گرفت جان جواب  
مستمع شد قصه می رفت تا سخن علیا شد و مکان از نبوشند مخلص شد اکنون نه دلا از سماع  
نه جان از لطف دلا و قصه کوم است و جان در گفت نه از دل نشان میدانه از جان اثر در هست  
نیست کومست و در عیان خبر است و قصه توحید هم اینست که سماع سمع به کوامی بداد که  
چنین است **قوله تعالی ان اللذیر**  
کفر و ایشان که کافر شدند **سواء علمیم یکسانست بریشان** اندک هم ایشان را  
بیم نمای و اکامی کنی **اُملم شد نعم با بیم نمای و کاه نکن** لایمونی نخواهند کرد  
ختم الله مهرها خالله **علا و بهم بردها ایشان** و علی سمعهم و بر کوش ایشان و علی

و ظاهر

انصار هم و بر چشمه ایشان **غشاوة برده است** و کفهم غلاب عظیم و ایشانراست علی بزرگ  
ومن الناس من یقول و از مردمان کس است که می گوید **آمنّا بالله بکرویدم بخدا** و بالیوم الآخر  
ستاخیر و ما هم بمؤمنین و ایشان کرویانه نیستند **یُجادعون الله و الذین آمنوا حنان و نداء**  
که خدایا مرا فرزند و مؤمنان را **و ما یجادعون و فریب نمی سازند الا انفسهم مکر با تها خوش**  
و ما یشعرون و نمی دانند که این فریب است که در اند **فی قلوبهم مرض و در دلها ایشان بیمار**  
است **فرادهم الله مرضا ایشانرا بیمار کرد دلا فروز** و کفهم غلاب الیم و ایشانراست عذابی در  
در دافری **بما کانوا یکذبون** باخه دروغ گفتند که رسول و پیغام دروغست **و اذا قیل لهم**  
وجوز ایشانرا گویند **لا نقبل فی الارض تباهی میکنند در زمین** قالوا گویند **اتما یحیی فی**  
مانیک کنند لکانیم و با سامان آورند لکان **الا اکاهم اید** اتمهم المفسلون بدستی که ایشان  
آند که بتامکاران اند **ولکن لا یشعرون** و لکن نمی دانند که غایت آن فساد جیست  
**قوله تعالی ان الذین کفروا حقیقت کفر در لغت**  
عرب بو شیدن است و یکا نه را بان کافر گویند که نعمت را خدای عزوجل بخود بوشد و نعمتها و الله  
سرد قسم است یکی نعمت بیرونی جز مال و جاه دیگر نعمت بدنی جز صحت و قوت سادگی نعمت  
نفسی جز عقل و فطنت و نعمت نفسی تا مرست و عظیم تر فیها یتوصل الی اطاعات و الخیرات استحقاق  
الثواب و بر حسب این تقسیم شکر و کفر نهاده پس کفر عظیم آنست که مقابل نعمت نفسی است و کافر  
بروی افد که نعمت نفسی را کفران آرند که حاصل می بخورد و حیوانیت و نبوت و شرایع بازی کرد و این  
آیت مهجدا از روی ظاهر لفظ عام است اما معین و مراد بان خاص است که نه همه کافر اند از این جهت  
شقاوت ایشان سابق بود و از انداز رسول خدای بهر ماندند که بعد از نزول این آیت نیک کافران  
مسلمان گشتند و بانرا رسول مستغف شد ند پس معلوم گشت که این آیت قومی مخصوص را فر و آمد  
ضمحا که گفت ابو جهم بود و پنج کس از اهل بیت وی ابن عباس گفت قومی بودند که در عهد مصطفی  
صلوات الله علیه در نواحی مدینه مقام داشتند و پس از آنکه بنبوت مصطفی معرفت داشتند بوی کافر  
شدند رابع افسر گفت مشرکان عرب بودند که روز بد همه کشته شدند بدست مسلمانان و در ایشان  
این آیت آمده بود **الم تر الی الذین بدعوا نعمة الله کفرا ثم ساء علیهم ای متساو و عند هم الانذار و ترکه**



خلائق را جز آنکه صفت نداشتند که جای دیگر گفت تا اندر آنکه عذابا قریبا و معنی انداز هر کس که از و  
صفت که خداوند قدیم جل جلاله بهر وصف و توصیف یکی اعلام و دیگر تحریف و بهر حال ایضا دل  
تخوف الله به عباد و سواء لفظ و خداست و سوا سی جمع آن و هو جمع علی المعنی دون اللفظ ان الله  
بملا و تلیین بمنزله ثانی قرآه ابو عمرو و نافع و ابن کثیر است و لغت اهل حجاز است و تحقیق معنی  
نی ند قرآه بایه و خلاف قرآه از اختلاف لغات عربست و معنی همه یکسان و ظاهر کلمه است  
اما بمعنی اخبار است کانه قال سواء علیهم الانذار و ترک الانذار ان الذين كفروا می گوید که ایشان  
که حق نبوشیدند و بویطایت الله اقرار نداشتند و مصطفی را بر است نداشتند و استوار نداشتند  
و فرمان شرع را گردن نهادند اگر میم نماند و کما می ایشان را یکنه یکسانست بر ایشان نکرند  
و گردن نه نهادن ایشان را رقم شقاوت کشیده ایم در آن وجه که ما چنان ایشان سابق است علیهم  
ان بهر آن را آورد که ایشان حکم محروم اند و بس بلاغ محجوج و فایده اند از مصطفی علیه السلام باز  
می گردان جهت استحقاق ثواب که کافران از حکم حرامی از ان انذار فایده نیست و از آنجا  
که سواء علیهم گفت و علیک نکفت تا مصطفی علیه السلام را فضل انداز و بلاغ می بود و بر کافران حکم قرار  
خود روان نهاد آدم هنوز آب و گل بود که هنوز رقم یکسانی و حرمان در علم خدا بر ایشان بود خبر  
است که سلمان فارسی گفت یا عبد الله بن معبود رضی الله عنهما و شکان سلمان می است را و حق بر  
گفتان الله تعالی آخر طینه آدم اربعین یوما فضر بیدیه فخرج فی مینه کل طیب و خرج فی بدیه  
الآخری کل خبیث آن روز که این قسمت می کرد حکم خدا و ناجان بود که این یکانه از قسم غلت نداشت  
از آنجا گفت لایؤمنون این معنی نداشت که نوح یغامبر را گفت انزلن یومنی من قومک الامن قد آمن  
بس چون حکم شقاوت در حق ایشان رفت درها و سعادت بر ایشان بسته شد و مهر برد ایشان  
نهاد تا نور هدایت و روشنائی آسان بآن نرسد گفت ختم الله علی قلوبهم در آن آیت رد قدریان بود  
است و دلیل اهل سنت در اثبات قدر و نفی استطاعت قوی بخدا الله متبسم می گوید اولها ایشان  
را در کن نبوشیدند که مهر کرد و این مهر که نهادند بر آن نهاد تا آن بیرون هیچ چیز در نشود و از آنجا  
هیچ چیز بیرون نیاید پس بر کافران نهاد تا توحید و آشائیه در آن نشود و شرک و نفاق از آن بیرون  
نیاید و نظیر این در قرآن فراوانست و طبع علی قلوبهم فهم لایفقهون و طبع الله علی قلوبهم فهم لایعلمون

بیطبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا و تطبع علی قلوبهم فهم لایسمعون و جانکه مهر برد آنها  
تا حق در نیافتند پس بر کوش نهاد تا حق نشنوند جانکه گفت ام تحسب ان کثرهم سمعون و یفقهون  
ان هم الا کلال انعام و لو علم الله فیهم خیر لاسمعهم انک لا تسمع المویة و لا تسمع الصم الدعاء و کما  
لا یستطیعون سمعا کمثل الذی ینطق بالاسمع لو کنا نسمع او نعقل و فی اذانهم وقر اذنت  
تسمع الصم او لیک ینادون من مکان بعید و جانکه مهر برد و کوش نهاد ایشان را تا حق در نیافتند  
و نشنودند دینه ایشان نیز در حجاب غفلت و قش کفر برد تا نایق نبیندند جانکه گفت و علی ایها  
غشاق اذنت من الذی الیهم فمیت علیکم و علیهم عی فمیتوا و صموا حجابا متورا و من دنیا و  
حجاب این سه بستن راه آشنائیت بر ایشان و بر گردانیدن دله از شناخت حق و بر گردان  
شیاطین بر ایشان و اسیر کنانستن ایشان در دست هوا و بسند ایشان و گردانیدن دله  
و گردن نمودن راستیها و دروغ داشتن آشنای ایشان اعمش گفت صفت آن ختم مجاهد را را  
نخست بنمود گفتا کف دست خود بر کشاد و گفت این مثال دلدادی است چون کلامی بگردد یک  
آن در فر و یک در و انکشت همین خود فرو گرفت گفت همچنین بس چون دیگران کلاه گذارند  
دیگر فرو گیرند و یکا انکشت دیگر در جنب آن فرو گرفت همچنین می گفت تا انگاه که ختم گردانکشت  
آخر همه فرو گرفت گفتا و انکه مهری بران نهاد تا ایمان در آن نشود و کفر از اخبار بیرون نیاید  
و مصداق این خبر مصطفی صلوات الله علیه است قال اذا اذنب المؤمن ذنبا کانت نکتة سوداء فی  
قلبه فان تاب صقلت وان زاد زادت حتی تغلق قلبه فذلک الرئی الذی قال الله کلا بل ان  
علی قلوبهم ما کانوا یکسبون و عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
القلوب اربعة فقلب الجرد مثل السراج ینور و قلب الغلف مربوط بغلافه و قلب منکوس و قلب  
مضغ فاما القلب الجرد فقلب المؤمن و سراج فی نور و اما القلب لا غلف فقلب الکافر و اما القلب  
المنکوس فقلب المنافق عرفتم انکروا اما القلب المصحف فقلب فیه ایمان و نفاق فمثل ایمان فیکمل  
البقرة یمدها الماء الطیب و مثل النفاق فیه کمال القرحة یمدها القیح و الدم فاتی الملتین غلبت  
الآخری غلبت علیه مصطفی علیه السلام گفت دله را حواسست یک برهنه یعنی از علایق درازد و پانند  
جراغ افروخته این را صومنی است از کفر و معاصی پاک و نور حق اندر وی تابان دیگر دلیست نبوده



کرد و غلبه آورده تا ایمان و توحید از ان نشود این دل کافست سید کردی سر نکلن اول  
در ان مغرقت بود عاریتی بس ان معرفت خالی شدن و نکرت بجای معرفت نشست این در منافق است  
جهانم دلی که در هم ایمانست و هم نفاق و مثل ایمان در وی مثل سبزی است که آب خوش آنرا بد  
می دهند تا می بالذ و فرو می گیرند و مثل نفاق در وی مثل جراحت است که خون با آنرا مددی دهد  
و می آید می کلام که مددی غالب تر جانب وی قوی تر و بوی باینده تر معروف کردی رحمة الله  
دعا بسیار کردی اللهم قلوبنا بیک لم تمکننا منها شیافاذ فافعلت بها ذلک فکن انت ولیها و  
اهلها الی سواء السبیل و عن ابی خریضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان  
قلوب بنی آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن فاذا شاء صرفها و اذا شاء نکسها و لم یعط الله  
احدا من الناس شیاً هو خیر من ان یسلک فی قلبه یقین و عند الله مفتح القلوب فاذا اراد  
بعبید خیراً فتح له قفل قلبه و جعل قلبه و عاء و اعیناً لما یسلک فیهِ و جعل قلبه لیما و لسانه لجادقا  
و خلیقته مستقیمه و جعل اذنه سمیعة و عینه بصیرة و لم یؤت احد من الناس شیاً هو شر من ان  
یسئل الله فی قلبه الشک الدین و غلق الله القفل علی قلبه و جعله صیقا حجاجاً کما یتعالی الشک  
اگر کسی از طاعتان گویند که الله بردل ایشان مهر نهد تا ایمان در ان نشود و نیز جای دیگر  
گفت لهم قلوب لا یفقرون بها و لهم عین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها ایشانرا  
این چون عندی است که نکرند جواب آن اند و جداست یکی آنکه رب العزم این ختم  
بر دل ایشان بر سبیل جزا نهد یعنی چون کافر شد دلوان بدیر رفتن حق سرازند الله بردل  
ایشان مهر نهد و چشم و گوش حقیقی و استد تا خود ایمان نتواند آورد جواب دیگر آنست که  
در علم الله سابق بود که ایشان هرگز در ایمان نیامید و نکرند بحکم کرد حمان ایشان بانکه  
خود دانسته بود که ایمان نیارند و علی ابصار هم بنصب تاقراة عاصم است بروایت فضل از امام  
فعل جنانکه جای دیگر گفت و جعل علی بصیرة عشا و اگر کسی گوید که معینه را قبل جمع ختم می شود  
و بصیرة عشا و جواب آنست که فعل خاص دل را بافتن است و فعل خاص گوش سماع و این در  
دل و سماع گوش یک جهت مخصوص نیست بلکه جهت هر دو در ان متساوی اند پس در منع دل و مع  
از فعل خاص خویش لفظی بایست که از سه جهت منع کند و بیک جهت مخصوص نبود و ان جر لفظ

ختم نیست اما یداجشم یک جهت مخصوص است و آن جهت مقابل است و در منع بصیرت یدار که فعل  
خاص وی است لفظ عشا و اولیتر که هم مخصوص است بیک جهت مقابل تا توازن لفظ و متاسب معین است  
مجمع شود و لهم عذاب عظیم هر قران رخ جای است اینجا و حال عمران برید الله الا ان جعل لهم  
خطایة الاخرة و لهم عذاب عظیم ان مرد و منافق از است و در سورة التک فاعلم غصب من الله و  
لهم عذاب عظیم مشرکان قریش است و در سورة النور لعنوا فی الدنیا و الاخرة و لهم عذاب  
عظیم قد فقه عایشه صدیقه راست رضی الله عنها و در سورة الحاشیه هم کافران قریش راست  
صفت ان گفتند عذاب عظیم قل و اسر است در دنیا و عذاب و یدر عقیه قال الخلیل العذرا  
ما یمنع الانسان من مراده و منه الماء العذیب لانه یمنع من العطش و قل العذاب کل ما یمنع الانسان  
و یشق علیه و منه عذبة السوط لما فیها من وجود الماء و من الناس من یقول در شان منافقان  
فرماند عبد الله بن ابی بن سلول و معتب بن قیس و جند بن قیس و اصحاب ایشان و بیشتر منافقان  
جهودان بودند ان بن سیرین گفت منافقان از هج آیت جان تر سیدند که ان آیت جبریده  
ایشان بانی آیت برگرفته شد و س ایشان اشکارا و الله تعالی کواهی بداد که ان کلمه شهادت که  
بنیان می گویند ایشانرا در عداد مؤمنان نیارند و بگفت محمد ایمان ایشان در ست نشود گفت  
بمؤمنین با آنچه گویند بسر زبان که اعتقاد بر نیاید و مؤمن نشوند تا دل با آن نبود چنانکه رب العزم  
جای دیگر گفت الذين قالوا آمنا بافواههم و لم یؤمن قلوبهم و جائی دیگر گفت و یقولون آمنا بالله  
و بالرسول و اطعنا ثم یتوب فربق منهم من بعد ذلک و اولک بالمؤمنین یعنی که منافقان نیز باز  
می گویند بگو و یدیم بخدا و پیغامبر و فرمان برداریم آنکه برگردد و می از ایشان از فرمان برداری  
از بس از طاعت که نموده اند آنکه گفت فما اولک بالمؤمنین این منافقان هرگز گردیده نباشند  
آنکه در صفت ایشان می فرود و اذا دعوا الی الله و رسوله تالجا که گفت و اتسموا بالله جهداً بما هم  
لین امر هم لخر جن منافقان سوگند یاد می کردند و می گفتند مصطفی را صلوات الله علیه ایماکت نکر  
میک و ان اقامت ائمتنا و ان خرجت خیرنا و ان امرتنا بالجهاد جاهدنا بس الله تعالی دیگر بار ایشانرا  
فضیحت کرد و باطن ایشان اشکارا کرد انید گفت قل لا تقسموا طاعة مفرقة ای هذه طاعة بالقول  
و اللسان دون الاعتقاد فی حوز شکم بالکذب همانست که جای دیگر گفت و یخلفون بالله انهم



لمنعهم وما هم منكم معاوية الهذلي بجايه بود گفت ان المنافق ليصل في كتابه الله ويصوم في كتابه الله  
ويتصدق في كتابه الله ولما هلك في كتابه الله ويقابل فيقتل في كتابه النار وعاقبت كل منافقا  
وتمم ايشان جهان آنست كه مصطفى عليه السلام گفت اذا كان يوم القيمة امر باقوام الجنة  
حيث اذا نظروا الى نعمها وما اعد الله عز وجل فيها فوجدوا ان اصغرهم عنها فلاحق لهم فيها فيقولون  
ربنا لو ادخلتنا النار قبل ان نرى الجنة وما اعدت فيها كان اهنون علينا فيقول ذاك الارب  
بكم لانكم كنتم اخطوتم في بازنة موافق بالمعاصي واذا لقيتم الناس لقيتم خبثين هبتم الناس لم  
تأبوني لجلتم الناس لم تجلوني تركتم الناس لم تشركوا لي قال يوم اذ يقسم ايم عذابي مع ما احرمكم  
من جنيل ثوابي ومن الناس قرآن ده جاي است چهار منافق را و پنج كفار را و يك مؤمن را  
آما منافق را يكی اينست و ديگر من الناس من يحبك حشاشان اخس منافق آما خليفه نهم  
شيرين سخن بود و منظرى نيكو داشت روز بدم سید صدر داني نهم را بفريفت تا از جاك نذر  
بازيستاند و او را اخس را بن خواند ند يعنى خنس هم يوم بدر سیدي در سورة الحج و من الناس  
من عبد الله على حرف موافق لعباد الله بلسانه دون قلبه جهام در سورة العنكبوت  
ومن الناس من يقول آمنا بالله وان نجح مشركا نراست يكی در سورة البقرة و من الناس من  
يخذ ديك هر سورة لقمن و من الناس من يشرك في الهول الحديث وسجايكاه و من الناس من يجادل  
في الله بغير علم در سورة الحج و يكی در سورة لقمن و من الناس من يشرك في الحارث فوامد اين سكار  
كثير الجلال فكان يقول الملائكة نبات الله والقرآن اساطير الاولين و ينعم الله غير قادر على  
ايجام من عاد ترابا ميمما وان يكی كه مؤمنانراست در سورة البقرة و من الناس من عبد الله على كرم الله  
و من الناس من يشرك في نفسه بغا و مضاه الله الناس جمع انسانست مردم را انسان با نكرند  
كه فراموش كارست لقول الله تعالى و لقد عهدنا الى آدم من قبل فنبه الله تعالى آدم را فراموش  
خواند و ان عيب سرشت آدم و فرزند ان نهاد و از خود جل جلاله نفی كرد گفت و ملكان رتبك  
نسيا و گفته اند انسان با نكرند كه انى ايشان مشاهده يكديگر بود چنانكه آدم را بيا فرزند و آدم  
مستوحش مى شد از وحشت چو را بيا فرزند نابوى مستانس شان و قيل سمى بذلك لظهوره و  
احراك البصر اياه من قولك انست كذا اى بصرت و بان يوم الآخر روز ساخيز را روز سين

خواند ان نهر انكه آن روز رانه گرا نست و نه شب و ما هم مؤمنين بيا كرده اقرار تصديق عا است  
از دل و از كردار اين آيت رداست بر مرجان كه مى كويند ايمان اقرار مجردست بى تصديق  
و ر دست برايشان كه مى كويند ايمان قولست بى عمل كه منافق را قول اقرار بود بى تصديق  
عمل والله تعالى ايشان را مؤمن خواند و جمله بايد دانست كه مردم جز منسله بر چهار قسم اند <sup>باطل</sup> سیر  
ويكى بر حق اما آن سه گروه كه بر باطل اند يكى جهميان اند مى كويند ايمان معرفت است بى  
و بى عمل و اگر چنين بودى هر دو ان همه مؤمنان بودند يكى كه ايشان را معرفت بود و لهنا قال الله  
يعرفونه كما يعرفون ابناءهم و گروه ديگر مرجان اند كه مى كويند ايمان اقرارست و تصديق بى  
و اين مذهب اصحاب ايت است و اول كسى كه اين گفت چاد بن ابى سليمان الكوفي بود و اگر چنين بودى  
ابليس مؤمن بودى كه ويرا هم اقرار بود و هم تصديق لكن چون عمل نبود مؤمن نبود سوّم گروه جماعه  
اند از مرجان مى كويند ايمان اقرار مجردست بى تصديق و بى عمل و اگر چنان بودى منافقان مؤمن  
بودند يكى و رب العالمين ايشان را مى كويند و ما هم مؤمنين جهام گروه سلتان كه مى كويند ايمان  
اقرارست و تصديق و عمل و وفق سنت يزيد بالطاعة وينقص بالمعصية جماعه اوصطفى  
صلوات الله عليه برسيد نكه اى الاعمال افضل قال ايمان بالله قيل ثم ماذا قال ثم اجد الحق لله  
قيل ثم ماذا قال ثم حج مبرورا و عمل برسيد نكه و جواب ايكه ايمان بالله اين حديث كه ايمان عز  
عملست و عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقبل قول الا بعمل ولا يقبل  
قول و عمل الا بنية ولا يقبل قول و عمل بنية الا باصالة السنة و عن علي بن ابي طالب كرم الله  
وجهه قال سالت النبي صلى الله عليه وسلم عن الايمان ما هو قال معرفة بالقلب و اقرار باللسان  
و عمل بالاركان از پنج بعضى علما گفتند كه ايمان خيلى است سه قسم كرده يكى شهادت دوم عقيدت  
سوّم عمل در شهادت چمن دما و عصمت اموالست و در عمل ثبوت عدالت و در عقيدت چمن معرفت  
اما شهادت و عمل ظاهرند و احكام آن ظاهر و عقيدت غيب و حكم آن در آخرت ترك عقيدت نفاست  
و ترك عمل فسق و ترك شهادت كفر بخدا عون الله معينان از دو وجه است يكى آنست كه قصد اى اند  
و بان مى كوشند كه الله را فرزند جاي ديگر گفت ان الذين يؤذون الله و رسوله يعنى خدا  
دارند و بان مى كوشند كه الله را آدى نمايند و نه بفريب و نه اذى او تواند كه الله تعالى



از که مرد و پاکست یعنی دیگر تعظیم رسول را نام خویش در پیش نهادی گویند رسول مرا می فرزند  
و مؤمنان و هر که فریب رسول من جویند فریب من جویند و ز سب و آنچه که گفت یوزون الله و رسول  
می گویند رسول مرا اذی می نمایند و هر که رسول مرا اذی نماید جانش است که مرا اذی نماید و خبر  
که من اذی و یا من اذی فقد بالذی بالجایبه این میخواست که گفت فلما استوفونا انقمنا منهم  
وقال تعالی ان الذين يخادون الله ورسوله وخبیری آید که عبادی مرضت فلم تعذبی ای من مرض  
مما از یک بابست و الذين آمنوا و مؤمنان را می فرزند یعنی می گویند با مؤمنان که انا معکم و علیکم  
الله گفت و ما تخادعون الا انفسهم و فریب نمی سازند مگر با خویشین یعنی اذاکا نواغدا علی القراط  
حیث یصرون یظلمه و یطلبون من المؤمنین النور فبقولون انظرونا نقبس من نورکم فقد  
کننا معکم فترد علیهم الملائکة و المؤمنون اجعوا وراکم فالتمسوا نورا بما خلعتم فی دار الدنیا  
المؤمنین و ما یخادعون و ما یخادعون مرد و خوانده اند بالف قرأه حجازی و ابو عمرو است  
فی الف قرأه بایه و انکر ک بالف خواند گویند اصلا این تخادعون است لکن مع مرض تخادعون  
افذا که بیش رفت و ما یخادعون و نمی دانند که ان فریب است که در آن اند و جبر با خوشتن نمی کند  
و گفته اند منافقان از بهر آن نفاق می کردند با مسلمانان و خود را بر ایشان می آراستند تا  
اسرار مسلمانان بدانند و با کافران یکی شوند و بدخواست مسلمانان الله تعالی و بالان ایشان  
در ساینده و مؤمنان را خبر داد از ضمیر ایشان با نعمت دنیا و محبت مؤمنان بر ایشان منقض شد  
و در عقبی با عذاب وید بماندند و حقیقتی دعت دعت عرب است که بزبان آن گویند که  
دل ندارد و بعمل می نماید لکن خلافت آن دارد مصطفی با صلوات الله علیه بر سید ند که تر کار  
چیسست گفت در آنکه با الله مخادعت کنی گفتند یا رسول الله و مخادعت با الله چون بود گفت  
ان عملها امر که الله ترید به غیر الله یعنی ان کنی که الله فرمود لکن نه آن خواهی بان عمل که الله از تو  
خواست و عنی الداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم او حی الله الی بعض انبیاء قل  
لذین یشفقون لغیر الدین و تعلمون لغیر العمل و یطلبون الدنیا بعمل الآخرة و یلبسون  
الغان قلوبهم قلوب الذیاب لسته هر چه می لبس و قلوبهم امر من الصبر ای ای تخادعون ام نه  
یستزون فی حلفت لا یخون لهم فتنة ندع الحلیم حیران فی قلوبهم مرض در دلها ایشان بیمار

است یعنی شک و نفاق شک با یما ری خواند که نه قبول محض است و نه رد محض میماند که میان نه مرده است  
و نه زنده تمام فزادیم الله مرضا الله بیماری دل ایشان میفرود با انزل الله من کتابه و ما فی الحشر  
جائنه می دیدند که کاب و وحی از آسمان بمصطفی صلوات الله علیه روانست و چه و شرع  
در افرونی ایشان را بیمار کردی افرونی و در سورة التوبة کشاده ترکفت و اذا ما انزلت سورة  
فمنهم من یقول ایتکم زادتهن ایما نا الی قوله فزادهم رجسا الی جسمهم و در سورة المائدة گفت  
ولینیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من کتاب طغیان و کفر یعنی دیگر فی قلوبهم مرض در دلها ایشان  
بیماری است که کار مصطفی می بیند و می در اقبال مسلمانان در افرونی و اسلام هر روز از  
وقوی تر فزادیم الله این بیماری دل ایشان میفرود بر یادت نصره و قوه مسلمانان با سر روز که  
برآمد اسلام در افرونی بود و کلمه حق علی تر و علم کفر نکونسا تر این آیت بر اصل قد و اعتزال  
رد است که ایشان منکر نه اند که این مرض نه مرض و جاع است بلکه مرض کفر و نفاق است و قد قال  
تعالی فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بلغ المله الی القلب بما کانوا یکنون تخفیف و تشفیل  
مرد و خوانده اند تخفیف قرأه کویه است و تشفیل قرأه بایه تخفیف دو معنی دارد یکی آنست که  
ایشان را عذاب در دمای است با جبهه دروغ گفتند که رسول و پیغام حق دروغ است معنی دیگر بان  
دروغ که می گفتند با مؤمنان که ما کردیم و یگانیم و در باطن خلاف آن داشتند و تشفیل معنی آنست  
که ایشان را عذاب است با جبهه رسول را دروغ زن کردند و قرآن را بدوغ داشتند و گفته اند  
علی الله فهو کفر و من کذب علی الله فهو کفر و من کذب علی الناس فهو خبیثه و مکرو و قال الله صلی  
علیه و سلم یا کم و الکذب فان الکذب حجاب الایمان و قال اذا کذب العبد کذبه تباعد عن المملک  
میلا من تن ما جابه و قال بر الوالدین ینید فی العمر و الکذب ینقص الرزق و الداء یرد  
القضاء و قیل فی قوله تعالی بما کانوا یکنون یعنی یکذبون بالقدر و فی ذلکما روی عن  
صلی الله علیه و سلم انه قال ثلثة لا یقبل الله منهم صرفا و لا عدلا عاق و منان و مکذب بقدر  
و قال صلی الله علیه و سلم انما ینزل فی آخر الزمان رجال یکذبون بمقادیهم عن رجل ینزل  
کذابین ثم یعودون بحوس هذه الامة و هم کالب لیل الناس و عن عائشة رضی الله عنها قالت  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یتبع لعنتهم و لعنهم الله و کذب حجاب التزاید فی کتاب الله







ختم الله على قلوبهم وسمعهم ولبسوا غشاوة فحذاقهم عن فهم الحق فلهذا ذكركم لعلكم تتقون  
فما ذكركم لعلكم تتقون فلهذا ذكركم لعلكم تتقون فلهذا ذكركم لعلكم تتقون  
فلهذا ذكركم لعلكم تتقون فلهذا ذكركم لعلكم تتقون فلهذا ذكركم لعلكم تتقون

**بسم الله الرحمن الرحيم**  
بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

ومن الناس من يقول آمنا بالله اين قصه منافقانت ومن نفاق منافقان بشره مصطفى عليه السلام  
بأنه كذبوا ووجدوا في انفسهم من غير ذلك من رخصت بكون مصطفى عليه السلام محبوب حق  
بأنه كذبوا ووجدوا في انفسهم من غير ذلك من رخصت بكون مصطفى عليه السلام محبوب حق  
بأنه كذبوا ووجدوا في انفسهم من غير ذلك من رخصت بكون مصطفى عليه السلام محبوب حق  
بأنه كذبوا ووجدوا في انفسهم من غير ذلك من رخصت بكون مصطفى عليه السلام محبوب حق  
بأنه كذبوا ووجدوا في انفسهم من غير ذلك من رخصت بكون مصطفى عليه السلام محبوب حق

جبه پایانست و بی شرمی ویراجه کران تقصیر را روی بود و شوخی را روی نه تقصیر از ضعف است  
ضعف در خلقت آدمی و شوخی ستیزست و ستیز نشان بیکانیکه فی قلوبهم مرض فزادهم الله  
مرضاً اینست بیماری که آنرا کران نه و اینست دردی که آنرا جها نه و اینست شیء که آنرا بام نه  
بزار تر از روز منافق روز کیست که از ازلتا ابد در بیکانیکه نیست امروز در عذاب نهانی  
و فردا در حسرت جاودانی و لهم عذاب الیم اذا راوا اشکالهم الذین صدقوا کیف وصلوا

**قوله تعالی**  
قوله تعالی قوله تعالی قوله تعالی

واذا قيل لهم وجن مؤمنان یثابروا کونید آمنوا بکروید کما آمن الناس فثابروا  
کروید ه اند قالوا جوابی هند و کونید انؤمن باشتی بکرویم کما آمن السفا و جنانکه سبک  
ساران و سبک خردان کرویذند الا اکامه باشند انهم هم السفا و بدستی که ایشان نا  
زیرکان و سبک ساران اند و لکن لا یعلمون و لکن نمی دانند که سزاوار نام سفلی ایشان اند  
واذا لقوا الذین آمنوا و جن مؤمنان ابینند قالوا آمنا کونید ما بکروید ایم و اذا خلقوا  
لی شیاطینهم و جن بسا لار ان خویش سند و از کرویذکان خالی شوند قالوا انا معکم کونید  
ما با شما ایم انما نحن مستهزؤن ما بر مؤمنان افسوس کرانیم الله یستہزئ بکم الله یثاب  
افسوس میکند و می تهم و فرامی گذارد ایشان فی طغیانهم کفر افشان یعصون  
نا من حی باشند اولیک الذین ایشانند اشتروا الضلالة بالهدی کراهی بخورند و راه  
راهی بفروختند فانیخت جان تم سودمند نیاید این باز کانی ایشان و مکاران و امهتند  
ولا ست راه نیامدند مثل صفت ایشان کمثل الذی راست چون صفتی است  
استوقد ناراً که آتشی فروخت در هاضون فلما اضاءت جوارش کدانش ما جوله کرد  
بر کردوی ذهب الله بنورهم الله آن روشنی ایشان برد و ترکهم و ایشانرا گذاشت  
فی ظلمات در تاریکیها لا یبصرون که هیچ نمی بینند صم کران اند بکم کذکان اند عمی  
نابینایان اند فهم لا یرجعون بسا ایشان از کفر باز نیایند او کصیب یا چون بارانی سخت  
من السماء از آسمان فی ظلمات و بعد و برق که در آن باران هم تاریکیها بود و هم رعد و برق  
تجمعون اصابعهم فی آذانهم انکبشا خود مگو شها خود می کنند من الصواعق انیم انکبشا



رسد بایشان . چند الموت از بیم مرگ . والله يحيط بالكافرين والله باذنه است برنا کردید  
وتابند بایشان . یکاذا برق خواهان برق خشنده . تحفظ ابصارهم که دیدها  
ایشان بر بایند . كلما اضاء لهم جوف ایشان جای روشن کنند مشوا فيه دران بروند  
واذا اظلم عليهم وجوف بنات کرد بایشان . قاصوا بر بای بایند . ولو شا الله واكروا  
الله . لذهب بجمعهم و ابصارهم شوائی ایشان برید و هم دیدها ایشان . ان الله  
على كل شيء قدير که الله بر همه چیز قادر است و همه کار را توانا .

**الفصل الثاني** قوله تعالي واذا قيل لهم امنوا

بیش از آنکه معنی آیت کوئم بدانکه این آیات اشارت بدو کرده است از آن قوم که رسول علیه الصلوة والسلام  
دیدند یک گروه از ایشان اهل صدق و نفاق اند و دیگر گروه اهل شک و نفاق و طو و صفت  
هر دو گروه بگوئم آنکه بمعنی آیت باز ایمان شما الله . امّا گروه اول که اهل صدق و نفاق  
اند صحابه رسول انصلا الله علیه و لم خیار خلق و مصایح هادی اعلام دین و صیار رفیق سادات  
دنیا و شفعا آخرت رسول خدا را بپذیرند و باخلاص دل و پیرا گوی دادند و بصدق و تقیر  
و پرايشوا گزیدند و بتعظیم و عزیزی بر بردند و بر سنتی خدا را برستیدند ایشانند که الله  
گفت ایشانرا کنتم خیر امة جعلناکم امة وسطا شما ایذ امت گزیده بسندیده بهینه زمین  
جابر عبد الله گفت که روز جلد نبیه هزار و چهار صد مرد بوزید رسول خدا را نکرست گفت اتم  
خیر اهل الارض وقال عبد الله بن مسعود قال اطلع فی قلوب العباد فوجد قلب محمد صلی الله  
عليه و لم خیر قلوب العباد فاصطفاه لنفسه و بعثه برسالة ثم نظرت قلوب العباد بعد قلب محمد  
فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم و ذرا و بینه یقاتلون عن دینه فما راہ المسلمون  
فموعنا الله خیر و ما راہ المسلمون سیاء فهو عند الله سیئ وقال ابن عمر لقمای احد مع رسول  
صلی الله علیه و لم مغیرا و خیر من عبادة ایلمکم عمر بن الخطاب گفت یکبار که حضرت  
مصطفی بازان مقام جهاد و معارک ابطال شمشیر زدند و مبارزی کردند آن خال که بر شمشیر  
نشست آن ساعت فاضلتر از عبادت شما عمر شما و خبر دست است که گفت صلی الله علیه  
و لم خیر هذه الامة البعثة قرین القرن الذی انافهم ثم الین یلوئم ثم الذین یلوئم و ا

فرد اشار صلی الله علیه و لم هذا الی المتمسکین بالین فی آخر الزمان الذین ورد فیهم الاخبار  
بالثناء علیهم منها قوله صلی الله علیه و لم عن اشرا متی یحبا ناس یكونون بعدی یؤدبهم  
لورلی با ضله و ماله امّا گروه دوم اهل شک و نفاق بر سر فرقت انداز ببرانکه نفاق  
بر سر وثبت است نفاق مهین و کهن و میانه مهین آنست که در دل شک بود و بیب خبانکه گفت  
فی قلوبهم مرض و بغض مصطفی صلوٰت الله علیه در دل گیرد و دشمنان و پیرا دوست دارند  
و نفاق میانه آنست که نماز بکاهیل کند و عمل با ریا و مصلحت بکراهیت دهد و نفاق کهن در  
جماعت بقصیر کردن است و در عهد غلد کردن و در امانت خیانت و سوگند بدو غ یا ذکر کردن  
و میان مردم سخن چینه کردن و با مردم دوزبان و دوروی بودن امّا نفاق مهین کفر است  
و عین الیاد کسی که بروی آن نفاق درست شود او را از مسلمانان فشر بد و بکفر وی گواهی  
دهند و ترجم کنند خبانکه در عهد رسول خدا عبادتی ساو بود و اصحاب وی و ایشان که مسجد  
ضرا را بنا کردند و ایشان که در عقبه ممت کردند که رسول خدا را بیفکنند رسول خدا نفاق  
ایشان مطلق گواهی داد و تعیین کرد و فی ذکر ما روکی نیفته رضی الله عنه قال کنت اسوق  
برسول الله صلی الله علیه و لم علی العقبه و عمال یقود به خیار اشاعش را کما لینفر و بالین صلی الله  
عليه و لم فجعلت اضر بجمهم و ادفعهم عنا فقال النبی صلی الله علیه و لم هذا فلان و قال فسمی  
بایا ائهم کلهم وقال هم المنافقون فی الدنیا و الاخرة فقلت یا رسول الله الا تبعث الیهم فیا تک  
برؤسهم فقال انی اکره ان ینقول الناس قاتلهم حتی اذا ظفروهم قتلهم و لکنهم خیر من کیفهم  
بالنبیلة قلت و ما النبیلة قال انار توضع علی نایط قلب احدیهم فقتله امّا نفاق میانه و  
نفاق کهن بیش از نفاق و معصیت نیست و علی الاطلاق اسم نفاق برایشان نهادن  
امروز روانیست و در عهد رسول خدا اسم صحبت از ایشان به نیفتاد و ترجم باز نکردند و از  
بابست آنچه مصطفی علیه السلام گفت اربع من کن فیہ کان منافقا لهما اذا لحدت کذب  
واذا و علاخلف و اذا عاهل غدر و اذا خاصم فجر و من کان فی خصلة منهن کان فی خصلة  
من النفاق حتی یذبحها و قال تجد من شر الناس ذال الحین الذی هو لا یوجیه و صولة  
یوجیه و من کان ذال سائین فی الدنیا جعل الله عز وجل لیوم القیمة لسانین منی ر

یا تی



وردی آن عبد الله بن عمرو لما حضرته الوفاة قال لا نظروا فلانا الرجل من قريش ذاتي كنت قلت له اني  
قولا كشيته العدة وما يحب ان لقي الله بثلث النفاق وانني اشهدكم اني قللت قوله وقال صلى  
عليه وسلم من لم يغز ولم يخلت نفسه بالغزومات على شعبة من النفاق ان من ازيد بابت امثال  
اين فرا وفت برن اقصار كنتم قوله تعالى واذا قيل لهم امنوا كما امن الناس معنى انت كجوز  
مؤمنان منافقان را كويد كه بغير ما را و بغير ما را بر است داريد و استوار كريد و بكر و بدخا كه  
صديقان صحابه و مؤمنان اهل كتاب كريد و انما لوا يعنى فيما بينهم ايشان با هم سران شمشير  
خویش كويد انؤمن استفهام است بمعنى انكار و جمل معنى لا تؤمن ما كريد و بدخا كه خردن  
بسك ساران كريد و ايشان اين با قوم خویش كفتند و الله بر مؤمنان اشكارا كريد و ايشان را  
جواب دكفت الا انهم هم السفهاء اكاه باشند و بدخا كه خردان و سفیهان ايشان اند  
ولكن نحن دانك كه جاهلان و سفیهان ايشان اند كه حق نبرد رفتند و انما كريدند و سفه و سفاه  
و سفاهة نازيركى و تمى ماركى بود و تفسه نى خردى كردن و كفتن بود و منافقان هم از انجا  
مصدقان را سفها خواندند كه متكلمان مثنيان را چشويان خواند كفتند ايشان سخن مى شنوند  
و مى پذيرند و بر معقول خویش عرض نمى كنند و انرا خرد خویش با زى جويند سفیهان و بسك ساران  
اند منافقان خلاصان را ميم كفتند و الله تعالى جواب ايشان برايت باز داد و كز كفته ايشان  
بر ايشان رد كرد و اهل حق را نصرت دادى كويد جل جلاله و كان حقا علينا انصل المؤمنين فقير  
كفتند ناس دین آيت صحابه رسولند و مؤمنان اهل كتاب و انجا كه كفت لكونوا شهداء على الكا  
جمله اهل شركند و اهرامت كه بودند و انجا كه كفت ليعا اجمع الى الناس اهل مصرند و انجا كه كفت  
جعلنا الرقيا اليه اربنا كالا فنة للناس اهل مكه اند و انجا كه كفت كان الناس امة واحدة اهل  
كيشه نوح اند و انجا كه كفت انت قلت للناس اتخذوني بنى اسرائيل اند و من حيث افاض النار  
اهل يمين اند يا ايها الناس ان وعد الله حق مه مردم اند و بقران ناس يا يذمغني يك مردخا كه  
كفت ام خلدن الناس انجا مصطفى است صلوات الله عليه جائى ديك كفت الذين قال لهم انما  
انجا نعيم من مسعود الشقى ان الناس قد جمعوا لكم يوسفان خربت و اذا لقوا الذين امنوا  
اين آيت حشران عبد الله بن لى صلوات الله عليه و اصحابى و فرمايد خبر جوازات يوم و انقبلهم

الغنى في الله الباقي نفسه ما للرب و الله  
الغنى في الله الباقي نفسه ما للرب و الله

من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا يصح ابر انظروا كيف اذ هو لا السفهاء عظم فاخذ بيد  
ابى بكر فقال من جبا بالهدى سيبى تيم و شيخ الاسلام و ثابى رسول الله في الغار بالاذل نفسه ما للرب  
الله ثم اخذ بيد علي فقال من جبا بامر رسول الله و خسته سيد بنى هاشم ما خلا رسول الله فقال له على  
يا عبد الله اتق الله ولا تفاق فان المنافقين شر خلق الله فقال له عبد الله ابا الحسن الى تقو  
هذا و الله ان ايماننا كما يمانكم و تصديقنا كتصديقكم ثم افرقوا فقال له كيف رايتمنى ففعلت  
فاذا رايتهم فافعلوا كما فعلت فاشوا عليه خيرا فقال له انرا الخير ما عشت فرجع للمؤمن الى رسول  
الله صلى الله عليه وسلم و خبروه بذلك فانزل الله تعالى هذه الآية و اذا لقوا الذين امنوا حاجى  
كفت و اذا لقوكم قالوا آمنا و اذا خلوا بعين من المؤمنين و انصرفوا الى شياطينهم اى مرد هم و هم  
و هم خمسة نفر من اليهود و لا يكون كاهن الا و معه شيطان باع له كعبت الاشراف بالمدينة  
و ابو برة الاسيلى فى بنى اسلم و عبد الله بن جهمية و عوف بن مالك بنى اسلم و عبد الله بن السوء  
بالشام مى كويد منافقان چون مؤمنان را بسند كويد ما بكر و يذم و چون ان مؤمنان شوند و  
باسلا ران و سران خویش رسند كويد انا معكم و على دينكم ما باشا ايم و بر مؤمنان استهزاعى كنيم  
شياطين طردان و مؤمنان را ندجى ديك كفت شياطين الجن و الانس از بيان و آدميان هر كس  
كه از حق شطون گرفت و در ديك شيطان است بر من حينه اصل شيطان از شطونست نوح را  
اصيل بر وزن فعال قيل هو فلان من شاطن شيط اذا هلك ما كدنيا ركت و بنور اود  
طوبى لمن لم يسلك سبيل الائمة و لم تجالس الخطائين و لم يدخل في هز و المشهزين طوبى للرحماء اولك  
يكون عليهم الرحمة ويل للمستهزين كيف تحرقون بالنار الله يستهزى بهم بارى انت كه الله  
بر ايشان افسوس كند و معينه انت كه الله ايشان را بران افسوس با داش مى كند خا كه خبتر  
من سب عمار سبه الله مى كه عمار را دشنام دهنا الله او را دشنام دهديغنه كه الله او را با داش  
دشنام دهديجائى ديك كفت فليسزون منهم سخن الله منهم و هم از بن بابت نسوا الله فسيهم فاف  
الله را فراموش كردند تا الله ايشان را فراموش كرد و الله فراموش كافت كه كفت عز و علا و اما  
تلك نسيابس ان عن بر حنج معارضه يرون لذ و مراد بان جرات يعنى فرو كذا ايشان را  
فراموش كاران و فى خبر ان الله تعالى يقول للشقى يوم القيمة هل ظننت انك تلتقى في يومك



هنا في قوله لا يقول الا اليوم انسا كما نسيني وقرآن ازین باب بسیارست و مکر و او مکر الله انهم  
کیلا و اکید کیلا شیخ الاسلام انصار کی قدس الله روحه گفت این مکر و اکید و استهزا و تحقیر است  
تعالی جایزه قرآن بخود منسوب کرده و میگوید که این خصلتها جز از الله ناستاید و نالکو و بجه  
آمیخته و بعیب آلوده اما از الله راست آید و نیکو و تدبیر حق و عدل و از عیب و عار و جور یا کبر و  
که از او آید و او کند از او است است و یا کجاست خداوندی و سزاوارد کار کی فله الحجة البلیغة  
لا یسأل عما یفعل ارباداش استهزا است که کار نرا گفت لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیہ وکم  
اعلم تسألون می گویند جناب ایشان سزاوارد ذکر قس من بای جناب ایشان گیرند ایشان گویند  
بای جناب ایشان و باز کردید بجای تمام و ناز و توانگری خویش و خانه و پیشگاه خویش تا خدمت شما آیند  
و شما بر سرند دیگر جای گفت و دخی را در دوزخ کنید ذق انک انتا لعننا لکنم بخش که توان  
عزیز و کنیزی علیا لان خواجه و با خطای ابن عباس رضی الله عنه گفت در حق آیت از الله  
تعالی یطلع المؤمنین و هم فی الجنة علی المنافقین و هم فی النار فیقولون لهم الخبیرون انهم یخجلون  
الجنة فیقولون نعم فیفتح لهم باب من الجنة ویقال لهم ادخلوا فیسبحون یسبحون فی النار  
فاذا انتهوا الی الباب سجد عنهم و ردوا الی النار فیضک المؤمنون و ذکر قوله ان الذین اخرجوا  
کانوا من الذین آمنوا ینصحبون الی قوله فالیوم الذین آمنوا من الکفار ینصحبون علی الاراک  
ینظرون و یملهم فیطغیانهم یعمهون ملة عذاب کونید و امه در نعمت قال الله تعالی و قد  
له من العذاب ملة و قال تعالی و اخذ منکم باموال و بنین و الطغیان مجاوزة الحد و العمد الخیر یعنی  
آنست که ایشان را میخیزد و کزاف کار و گمراه و در کار و از فرار گذاردن حاجت برایشان لازم شود  
و عقوبت ایشان ضعیف تر قال محمد بن کعب القزطی لما قال فرعون لقومه ما علمت لکم من الیه غیر  
نشر جبریل علیه السلام اخرجوا العذاب غضبا لله تعالی فاحی الله تعالی انهم یاجبرون اما یجلب الحق  
من خلاف الحق فامهله الله بعلمه هذه المقالة اربعین عاما و احی الله الی عیسی بن مریم لم اطل  
النسیة و احسن الطلب القوم فی غفلة اولیک الذین اشتروا الضلالة بالهدی لیسان انه  
که گمراهی بر است را می خریدند جهودان بودند که بیش از مبعث رسول صلی الله علیه و لم برهدی  
بودند که بوی ایمان داشتند پس از مبعث تکلیف و مجود بدید کردند و اقول قاده و قاتل

و لفظ اشترا بر سبیل تو شیخ گفت که کتبایع و شری نیست اما استبدال و اختیار رهنست یعنی استبدالوا  
الکفر بالایمان و اخذوا الضلالة و ترکوا الهدی و ذکر لان کل و لیس من الیعیین اخذوا فی یدیک  
صاحبه و تخان علی ما یدیه کسی که دنیا بر عقبی اختیار کند و در بر طریق تو شیخ گویند عقبی دنیا  
بفریخت اکبر جبرائیل و فروخت نیست این میخواست و گفته اند حتی بندکان خدا و سزاوارد  
آنست که خدا را عبادت کنند و معرفت و محصل کنند که ایشان را برای آن آفریده اند چنانکه گفت  
و ما خلقت الجن و الانس الا لیسألون و راه راست و دین را این دانند و باین راه روند پس کسی  
که اختیار کفر و ضلالت کند و بر راه کثر و طریق شیطان رود و این ضلالت بآن هدایت بندد  
راست آن باشد که الله گفت اشتروا الضلالة بالهدی و اصل ضلالت حیرت است و بکشتن از راه  
لاست یقال ضللت المكان اذا تحیرت فیہ و لم یقتد الیه و اضللت الشیء اذا ذهب عنک و در قرآن  
ضلالت بر وجهی است بمعنی غی و کفر چنانکه در آیت و دران آیت که گفت و اضللتهم و بمعنی خسار  
چنانکه گفت و ما کیدا الکافرن الا فی ضلال و بمعنی استبدال و قوله لهما طایفة منهم ان یضلوا  
و بمعنی خطا قوله ان ابانا فی ضلال احسین و بمعنی ابطا قوله و صدرا عن سبیل الله اضل اعمالهم  
و بمعنی نسیان قوله فعلتها اذا و انما فی الضالین و قوله ان تضل احدهما فذلک احدهما الاخر  
و بمعنی هلاک و بطلان قوله ایضا ضللت فی الارض و بمعنی حبت انک لفی ضلالک القیم فما  
لیحت تجالتهم ای را بخوابی چنانکه می گویند باین باز رگانی که کردند و این بدید که بسندیدند و  
نیامدند و سودی کردند پس گفت و ما کانوا من الضالین یعنی نه باز رگانی ایشان سودمند آمدند نه  
بآن یافتند که بسیار باز رگانی بودند که سود نکردند و لکن راه آن دانند و شناسند الله تعالی می گویند  
ایشان نه سود کردند نه راه بآن دانستند سفیان ثوری گفت کلکم ناجر فلینظر امر ما لجا  
من کس از شما باز رگانی می کند یکی در نگرید تا بجه باز رگانی می کنید و خود در دست دارید عن قرآن  
ترا باز رگانی سودمند راه می یابید می گویند هل اذکم علی جان بنحکم من عذاب الیم تؤمنون بالله  
و رسوله الیه مثلهم قوله ابن عباس و قاده و ضحاک و مقاتل و سلیک آنست که این آیت در شان منافقا  
فرماند و مثلهم ضمیر ایشانست سید جبر و حم کعب قرطی و عطای گویند در شان جهودانست و مثلهم  
ضمیر ایشانست که در جهنم نبوت انبیاء را میل منقطع شد و با عبادان جهودان قریطه و نصیر



در توبه خوانند که بیغم آخر الزمان محمد خواهد بود و امت وی خیار خلق اند و کفر عالم و میراث  
دار بیغم مبران از شام برخاستند و آمدند تا مدینه مصطفی صلوات الله علیه که مربوط می و محل آت  
است و حرم مصطفی و محبت کاه دوستان حق مردی بود با این جهودان او را عبد الله بن عباس  
می گفتند ابو الهیثم و ایشان را پیدا دادی و نصیحت کردی و نصیحت مصطفی و سیرت و اخلاق وی  
چنانکه در توبه دیده بود بر ایشان خواندی و گفتی امید دارم که بروی کاروی دردم و ویران  
و بوی ایمان آید اگر این طمع راست شود و الا زینهار که قدری بداند و خطری بشناسند  
و رسالت وی بخان و دل قبول کنند و قدم از جاده شریعت وی بگردانند تا سعید با بد کردید  
جهودان از حق قبول کردند و تصدیق مصطفی در دل می داشتند و در امیدان روشنای کرد  
بودند تا بوقت بعثت مصطفی صلوات الله علیه و بحسب نبوت و رسالت وی بر جهودان چون  
بعیان بدیدند که می شنیدند و از کتب می خواندند بوی کافر شدند و در ظلمت کفر ماندند  
پس رب العالمین ایشان را این مثل زد این قول سعید جبر است اما قول ابن عباس و معاذ را  
آنست که این صفت منافقانست و مثل ایشان می گویند مثل این منافقان در شهادت گفتن  
و کفر نهانی در دل داشتن راست چون مثل مردی است یعنی قوی و این در لغت عربی است لهذا  
قال فی آخر الایة ذهب الله بنورهم قوی در شب تاریک در میان بی مهتاب بی چراغ که هیچ فرجا  
خویش و راه خویش نمی بیند و از دزدان و دشمنان می ترسند هر آن تاریکی حتی خار و گیاه فرام  
نهند و آتش چراغ زنند جدا که آتش برافروزد ایشان فراراه بیند و جلای خویش بشناسند  
و از دزدان و دشمنان امن شوند بر چون آتش فرو میرد ایشان در تاریکی و حیرت فرومانند  
و در ترس و هراس افتند از شب مثل کفر منافقانست و آن آتش مثل شهادت ایشان چون شهادت  
گویند در اسلام آیند و چون با شیاطین خویش رسد و گویند انا معکم انان روشنای شهادت سفید  
و در کفر خویش فرومانند که هیچ فراخی نبینند معنی دیگر این منافقان تا رنده اند میان مسلمانان  
بروشنای کلمه شهادت می روند و امنی نشینند و با مسلمانان یک اند در احکام شرع پس چون در  
بظلمت و حیرت از شوند و در عذاب جاوید بمانند و گفته اند تشبیه منافقان با نشان آتش  
افروخته در شب تاریک از بهی آنست که انگلی که از روشنایی تاریکی شود ظلمت وی صعبتر و حال وی

دشوار تر از آنست که از ابتدا خود در ظلمت باشد و این تاریکیها یکی تاریکی شب دیگر تاریکی فرو  
آتش سلیم تاریکی کور و حق منافق سوال کنند که می که تاریکیها باشند خود هیچ نبیند پس  
چنین را گفت لایبصرون پس از آنکه فطماط گفته بود جواب آنست که بعضی حیوانات  
در ظلمت بیند و تاریکی ایشان را از دیدن منع نکند الله تعالی بینای و روشنی یکبار از ایشان نفی کرد  
ایشان چون آن حیوانات و چهارپایان نیستند بلکه از آن بترند و نادان تر اند که کلام عام بل  
هم اضل و در قرآن ظلمات بمعنی کفر و شرک چنانکه گفت تحریم من الظلمات الى النور معنی  
سیاهی شب چنانکه گفت وجعل الظلمات والنور و معنی احوال چنانکه گفت من حیث ظلمت  
البر و ایچ آنکه منافقان را صفت کرد گفت ضم کرانند یعنی از سماع قرآن بکم کنکان اند  
یعنی از خواندن قرآن عی نایبنا یا ناند یعنی از دیدن رسول و معجزات و دلائل نبوت وی  
هر چند بکوش ظاهر می شنوند و بزبان ظاهر می گویند و چشم ظاهر می بیند چنانکه رب العالمین  
گفت فافلا یعمی الابصار اما چون اعتقاد در بصیرت سربا آن نبود وجود و علم آن یکسان بود  
وقیل ضم عن المدح والثناء علی الین صلی الله علیه وسلم بکم و عن تکلموا بالمدح والثناء  
الین صلی الله علیه وسلم عی عن رفیة الخیر و ما یفیع الین صلی الله علیه وسلم واصحابه و گفته اند هم  
کران اند که هیچ حق نشنوند بکم کنکان آنکه بر شهادت گفتن نمایند عی نایبنا یا ناند که نشا  
حق نبینند فهم لایرجعون پس ایشان از کفر باز نیایند این حکم است بر شقاوت منافقان  
و حرمان ایشان از ایمان چنانکه اندر تهم ام لم تنزلهم لایؤمنون حکم است بر حرمان مکرر  
قریش می گویند این منافقان هرگز از کفر توبت نکنند و ایشان بر ستاخیز با اتفاق انگیرند و ذکر  
فی قوله صلی الله علیه وسلم بعث کل عبد یوم القيمة علی مامات علیه المؤمن علی ایمانه و للمنافق علی نقا  
و چگونه از کفر باز آیند و رب العالمین شقاوت ایشان حکم کرده و گفته ان الذن حقت علیهم  
کلمة تک لایؤمنون و لوجاهتهم کل الیة و قضاء القاضی لا یفسخ آنکه مثیل دیگرند ایشان را گفت  
کصیب یعنی او کا صواب صیب این او با حجت راست نه شکل را که بر الله شکل روانیست و در صفات وی  
سزانیست و معنی آنست که مثل منافقان با آن قوم نبند که آتش افروخته دیابان قوم که ایشان را بار  
و سختی رسیده بهی کلام که مثل زنند و است و مباح و در خور صیبا را ن سخت است و موفی عمل مباح



بصوب اذانله واخلد فها لمطر الشديدا الذي لصوب وسما اسم جنس است يك اذان سما وكونه  
واصل سما ولا نه من سما سمو فلبت الواو منقره قومي كفتد سما انجا سجا بست فية عين في ذلك التجا  
وقل في الصيب ظلمات هي ظلمة السحاب وظلمة الليل وظلمة المطر قلنا لو ان المطر ظلمة اذا  
نزل العذاب ورعد وبرق اصل الرعد من الحركة والصوت فالبرق من البرق وهو الضوء  
رعد بقول بعض مفسران فرشته است كه الله را تسبيح ميكن و خبرت كه جوذان از رسول  
عليه السلام پرسیدند كه اين رعد چیست فقال ملك من الملائكة موكل بالسحاب معه مخاريق بها  
السحاب حيث يشاء الله كفت فرشته است برميغ موكل انرا مي راند مخارق نور وهو شبه السوط  
تا انجا كه فواشت ومخارق آن برق است كه مي رخشند كفتد يا محمد ان او ارجيست كه مي  
كفت بانك آن فرشته است كه برميغ مي راند چنانكه شان بانك بر كوسند زنده آورده اند از رسول  
خدا صلوات الله عليه كه كفت چه دينه آواز رعد آمدن آوازي بلند و دراز بر كشد كفت جبرئيل را  
برسيم كه جبرئيل كويد جبرئيل كفت من انميغ برسيم كه كجات فرودماند كه باران ريزي ميغ  
زميني است چرخه صوت آنرا مييم خواند فرودماند مرا كه انجا باران ريزم شهر و شب كفت  
الرعد ملك موكل بالسحاب يسوق الحادى ابله فاذا خالف سحابه سلاح بها فاذا اشتد  
غضبه تناثر من فيه الشر وهو الصواعق التي رايم عن وهب بن منبه قال لبتما اظن  
ايضا يعلمها الا الله الرعد والبرق والغيث وقال ابو الدرداء الرعد التسبيح والبرق الخوف  
الظلمع والبرد عقوبة والصواعق بالخطيئة والجراد رزق لقوم ورجل اخبرني واليكم اكل الجبال  
بميزان رسول صلوات الله عليه كفت من كه بانك رعد شنوي خوار يا ذكركه ذكر ان  
اذان كنند رسد و كفتي من كه آواز رعد شنوي اللهم لا تقنلنا بغضبك ولا هلكنا بعذابك  
وعافا قبل ذلك حسن بصرى كفتي سخا ان الذي سح الرعد الخمد والملائكة من خيفة سح الله  
ويحرم سخا الله العظيم ان عباس كفتي سخا ان الذي سح الخمد كعب الجار كفت من كه آواز  
رعد شنود من بار بكوند سخا من سح الرعد الخمد والملائكة من خيفة ويرا اذان رعد هيچ كنند  
نرسد و اگر چنان بقتي باشند و اذان معاف باشند صواعق جمع صاعقه است و صاعقه اشترت  
كه از ابر سفتد و كفته اند صاعقه است يقال ان دوزخا من نار يقع منها الصواعق

سور

صاح

ولا يصيبك الله والله محيط بالكافرين احاط بهم اندوى علم باشد و هم از روى قدرت خدا  
کردن چيزي بعلم و قدرت خویش و رسيدن بهم كه آن احاطت كويد و كفته اند معني احاطت  
اهلاك است لقوله تعالى الا ان يحاط بكم اي ملكون جميعا مفسران انجا كفتد محيط بالكافرين  
اي مهلكم و جامعهم في النار مي كويد الله باذنه است بربا كويد كان و تانده با ايشان رسد  
با ايشان و آخر هلاك كنده با ايشان او كيتب من السماء معني آنت كه مثل منافقان بقوي  
ماند كه كفر شوند باراني سخت چشي تا ريك باران چان سخت و شب چان تا ريك و رعد چان  
برود و برق چان روشن كه مي ترسد كه ايشان دران صاعق كه از ان سختيها ايشان را صاعقه  
رسد و ميرند باران مثل قرآن است لانه يحيى القلوب كما يحيى المطر الموات و ظلمات مثل كفر ايشان  
كه چان مانده اند و رعد مثل ان آيات است قرآن كه دران يم ايشان و خوف ايشانست و برق  
مثل شهادت ايشانست يعني كه چون برق تا بد مقلاري فراراه مي رسد چان تا ريك و باران چرخه  
فروا يستند با زمانند اين منافقان همچنان اند چون شهادت كويد فراموشي ميوند نادان  
باشا طين خود رسد شهادت خود را انكا كنند و با ناري كفتد و چنانكه برق دايم نباشد  
و چنانكه رعد تا ريك اذان نفع حقيقه نه منافق را اذان شهادت هم نفعي نه كه آن شهادت را  
حقيقي نه و چنانكه آن درماندگان چتا ريك انكشت كوش مي كنند تا صبح عذاب و صاعقه ايشان  
نرسد از يم نكه دلا ايشان از ميل كنند و ايشان را اسلام و ايمان دارند چنان بر كفر حصر كنند  
كه مي ترسيدند كه اگر اذان بيقصد و باسلام رسد خلد الموت يعني خلد الاسلام و ايشان اسلام  
كفر مي شمردند و كفر مرك باشند چنانكه انجا كفت او من كان ميتا فليحيئناه اي كافر افردينه  
سلكي كفت دومرد منافق از رسول صلوات الله عليه بگفتند و از مدينه ميرون شدند و ايشان را  
اين حال صعب بيش آمد شب تا ريك باران سخت و آواز رعد و برق و صاعقه انكشت كوشيدند  
دران حال از يم هلاك و ترس چان چون برق رخشند فراراه ديده و باران برفتد باز چون تا ريك  
نور كفت همچنان بر باري مي بودند و همچنان فراراه نمي ديده و چان تا ريك يكر كفتد ليندا صبحنا  
فتاتي محمدا فضع ايدني في يده فجاء و حسن اسلامهما رب العالمين كفت منافقان چه دينه  
باين دومرد منافق مانده كه از ايشان رسد بدين تاجر رسد ايشان را مثل منافقان مثل ايشان



جز حضرت مصطفی ایندو قرآن شنوند و وعده و وعید و احوال قصه بشنیدان انگشت در گوش نهند  
 ترسند که اگر آتی آیند در شان ایشان و اظهار سترایشان و فرمودن بقتل ایشان از بیم قتل و مرگ  
 انگشت در گوش نهند چنانکه آن دو مرد از بیم صاعقه دران بایان انگشت در گوش نهند اینست که گفت  
 مجملون ابا بعمهم فی ذلک من الصواعق حصد الموت و جود طالع بران و غنیمتها و فتحها روی ایشان  
 دارد و اقبال دنیا میند گویند نیلودینی است این دین محمد همچون کز و مرد که برق درخشان  
 و فرا راه دیدند دران بر فند و ایشان خوش آمد اینست که گفت کلاما اضاء لهم مشوقیدی  
 اضاء لهم البرق الطریق فحذف الطریق العلم به و چون بلاها و مصیبتها روی بایشان نهان  
 و دختران زاینده احوال و املاک ایشان نیست شود متحیر می نشینند و می گویند بادی  
 است و نامبارک این دین محمد همچون آن دو مرد که چون تاریکی نور گرفت متحیر برای بازنده  
 اینست که گفت و اذا اظلم علیهم قاصوا و قیل کلاما اضاء لهم مشوقیدی ای کلاما انقطع الوحی و  
 ترکوا و ما یخفون و سکت الرسول عن حدیثهم ان باحواف و فوجوا و اذا اظلم علیهم قاصوا ای و اذا  
 تکلم فیهم و صرح بهم بطلد و اختیار و لو شاء الله لذهب سمعهم و اصارهم و اگر الله خواستی  
 آن شهادت که منافق بزبان می گویند بی دل و آن سخن که از رسول می شنود بی اعتقاد این شهادت  
 و آن گفت هر دو روی باز شد که از کافران باز شد و گفته اند معنی آنست که اگر الله  
 خواستی ایشان را یکبارگی مالا کردی تا مستاصل شدند و نام و نشان ایشان نماند که سمع  
 و بصر از جمله تن اینجا محصور گردان بهر آنکه حایت بیش که سمع و بصر رفته است آنجا که گفت فی اذان  
 و حرات دیگر خطف ابصار هم تا این سخن مجاش از نباشد پس گفت ای الله علی کل شیء قدیر  
 الله بر همه چیز قهار است و بر همه کار توانا تا منافقان از سطوت و یاس حق بر اسل می گویند  
 برهیزند از مخادعت رسول و یاران و مؤمنان و فریب ایشان مجوید و بر سید از عقوبت و نعمت  
 می که خداوند که من همه چیز را توانده ام و با من کار و نده تا و نده

و اذا قیل لهم آمنوا الا یم ای خدایند  
 کریم ای کردگار نام داری کریم ای در وعد راست و در عدل پاک و در فضل تمام و در مهر قدیم آنچه خوا  
 یی می نمایی و چنانکه خواهی آری می یک ران می و در دلت نوشتی رقم شایسته بر قوی و داغ نباشد

بر قوی شایسته از راه فضل آورده بر می که بیا بیدار لطف و هنر کام اکرام در نوبت قریب  
 و ناشایسته که کوی عدل را ندیده بر می که غضب بد و خذلان در نوبت چنان این چنان و نیز  
 قریب نه از آب آمدن از خاک که آن روز که این مرد و دق زند نه ابو و نه خاک فضل و لطف از  
 بود و قهر و عدل سر ملک آن یکی نصیب بخل جان و این یکی بهره منافقان بر طریقت گفت  
 آه از قسمتی که بیش از من رفته فغان ز گفتاری که خود را می گفته چه سود از شاد بوم یا آشفته  
 ترسان از آن که آن قادر دراز از چه گفته منافقان که در نیاهم عدل افازند خوشتر از خود  
 بسندیدند و نیک نامی بر خود نهادند و مخلصان و صلیقان صحابه را سفها گفتند رب العالمین  
 بگویم خدایین نیابت بداشت و ایشان جواب داد که سفیهان نه ایشان نه سفیهان آنان اند  
 که ایشان را سفیهان گویند آری سر که خویشتن بانی بود الله ویرا بود سر که فرمان برداری الله را  
 کم نیست الله بوی پیوست من کان الله کان الله له کافران مصطفی را گفتند تو همچون ای ایاها  
 الذی تنزل علیه الذکر انک لجنون الله گفت یا محمد ایانان ترا دیوانه می گویند و تو دیوانه نه ای  
 ما انت بنعمة ربک لجنون تود دوست مائی بسندیده مائی ترا جبر زیان که ایشان ترا بسندند ترا  
 آن باید که منت بسندم دوست دوست بسند باید نه شهر بسند و اذا لقوا الذین آمنوا قوا  
 آمنا منافقان خواستند که جمع کنند میان صحبت مسلمانان و عشرت کافران الله تعالی می گویند  
 پرید و زان یا منوکم و یا منوا قومهم خواهند که هم از شما امین باشند هم از ایشان اکنون نه  
 از شما امین اند نه از ایشان مذهبین پس ذکر لا اله الا هو لا اله الا هو

این خواه کران که این است ارادت و عادت پاکان  
 پس بابت نرسد  
 نسا زنده تاریکی شب و روشنایی روز چرا که جمع نشوند هر یک را دوستی نکند  
 ایها المنکر الثی یا سهیلا  
 عملک الله کیف لتقیان  
 و سهیل اذا استقلک مان  
 منیة اذا ما استقلت

منافقان که مؤمنان استنهای می کردند و چرا که هر یک را داشتند بزبان می گفتند با شیاطین صراحت  
 یکشانند تا بر مؤمنان کیدها ساختند و عذاب ایشان را حال می گرفت آن نه از نیت او سنی الله  
 بود با ایشان یا از فرو گذاشتن ایشان کلا و لما فان الله تعالی یمهل و لا یمهل الله زوفا کیر



و شناسنده نیست که شناسنده عذاب کسی باشد که از فوت ترسد و الله تعالی بر همه چیز مقتدر  
قادر بر کماست قنانه با سر کافند و بوی هیچ چیز ندارند و از وی ذایت نشود فرعون چهارم  
سال دعوی خدای کرد و سر از بقیه بندگی بیرون برد و الله تعالی ویرادران شیخی و طغیان  
فرا گذاشت و عذاب نفرستاد تا آنکه نتوانست یلزم مملکت هر می یافت و لکن خداوندی  
بزرگوار است و برد بار و صبور از بزرگواری و بردباری و بود که او را از و نرفت و زبان  
موسی کلمه بوی میغام فرستاد و گفت یا موسی انطلق بر سالیه فانک لعین و سمعی و معک ایکی و  
نصری الخ خلق ضعیف من خلقی بطر نعمتی و امنی مکرری و غیره الدنایه حیحی و انکر ربوبی  
و عبد دونی و نعم انه یعرفنی و انی اقسیم بعزیه لولا العذر و الحجة اللذان فضعت بینی و حی خلقی  
لبطشت بطشته جبار یغضب لغضبه السموات و الارض و الجبال و البحار فان امرت السماء حبسه  
و ان امرت الارض ابتلعت و ان امرت الجبال دمرت و ان امرت البحار غرق و لکنه هان علی  
و سقط من عینی و وسع حلی فاستغنی عن عبیدی و حق الی انا الغنی لا غنی غیری فابلقه سالتی  
و ادع الی عبادتی و ذکرکم بایامی و یحکمکم نفقتی و بای و اخبره لانی انا الله الی العفو و المغفر اسرع  
منی الی الغضب و العقوبة و قل له اجبت بک فانه واسع المغفر فانه قد اعلم ملک الایمانیه سنه و هو  
یمطر علیک السماء و ینبت لک الارض لم تشکم و لم تنم و لم تقفر و لم تغلب و لو شاء ان یجعل لک یک  
فعله و لکنه ذو نافر و حیل ذکر و هب بن منبه قال قال الله عز وجل موسی علیه السلام یا موسی و ذکر  
الحديث بطوله مثل الی الذی استوفد نارا الایه این مثل کسی است که بدایتی نیکو داشته  
چالی بسندیده و قوی ارمیده تن بلخسته داشته و دل با صحت برداخته و روزی چند مزین و شایسته  
لفته و عمری بسر آورده ناگاه دست قدر از کین کا غیب حرایه و او را از سر و رفت خود هر یار  
و آن روشانی ارادت بطلت حرص بر دل شود و طبع جانی بر جانی وقت ضایع نشند و مبداء علای  
جنان شود که نیز آن رهای نیاید آنکه روزگاری مطلب چطام دنیا و زینت آن بسر آرد و از  
جلال و حرام جمع کند و آلوده تبعات و خطرات شود پس چون کار دنیا و اسباب کفر است کرد  
و دل بران نهاده برید عمر کین کا هر یک بر کشاد که پیش بخت بزرگ که نه جای نشستن و وقت  
است آن مسکین آه سرد بر کشد و آب گرم از دین می بارد و بر روزگار خود تحسری خورد و بزبان بر

این نوحه می کنند که **شعر**  
کفا کس ان یبلغ من السجده **چهارم که من از نوش لبه در دینم**  
ان کل من کل من کل من کل **و این در همه از دیند و می اندازد**  
نکاح راجع الی الله تعالی **نکاح راجع الی الله تعالی**

اینست اشارت آیت که رب العالمین گفت فلما اضافت طحوله ذهب لله بنو صموت کم فی ظلاله  
لا یبصرون و لکن صاکنی بایک که اسرار و لیم قرآن بکوش دلشوند و بدانند و بدیند سر حقایق  
آن بیند و بشناسند اما ایشان که قسم بکم عی صفت ایشان و حکم همان رقم بدولتی ایشان  
نه کوش در داند تا حق شنوند زبان حال تا با حق مناجاه کنند نه دینه سن بلحقیقت حق  
به بیند لم یفقهون به اولهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها  
و لو شاء الله لذهب بهمهم و ابصارهم اکرا لله خواستی شنوی وینلیه از ایشان دروغ داشته چنان  
روشنایی دانای دروغ داشت و یا اگر خواستی بر قل سلام فراد ایشان گذاشته تا خود ربوبی  
و با سلام در آوردی و اگر خواستی آنرا توانده بودی که وی خداوندی است هر کار را تواند  
و هر چیز رسنده و هیچ مسکنه

**قوله تعالی** **یا ایها الناس اعبدوا ربکم** خداوند خوش را بر ستید و او را بملکی کنید **الذی خلقکم ان خداوند**  
که شمارا و آفرید **والذین من قبلکم و ایشانرا که پیش از شما بودند** **لعلکم تا کما زختم و عذرا**  
او برهنید آید **الذی جعل لکم الارض ان خداوند که شمارا این زمین کرد** **فراشا بساطی از**  
کسترده **و السماء بناء و آسمان بنای برداشته** **وانزل من السماء ماء و فرو فرستاد از آسمان ابی**  
فلخرج بهربیون از زبان آب **من الثمرات از میوه ها گوناگون** **لذقا لکم شمارا روزی ساخته**  
انداخته همنکام **فلا تجعلوا لله اندادا پس خدای را امتا مان مگویند** **وانتم تعلمون که می**  
که آسمان و زمین و آفرید و روزی او ساخت **وان کنتم و اگر شما چشور دل و کمان می** **باشید**  
و ما نزلنا از لجه ما فرو فرستادیم **علی عبدنا برهی و بند خویش از بیغام** **فالتوا بایارید شما** **بسی**  
من مثله یکسوره همچون قرآن **و ادعوا شهیدکم و آنکه این مجنونان که دارند ایشانرا خدای**  
می خوانند **من دون الله جران خدای** **ان کنتم صادقین اگر این که از شما خواستند توانید**

تقوی







نرم گویند و بکیت خوانند و امید می دارند و طمع کنند بایمان وی و ما خود دانایم بکار فرعون و فرعون  
 وی که چون خواهد بود و گفتند انما لعلکم تتقون یعنی لای تو نخواستن فتنه و منی العذاب است و  
 نامتقیان شوند و آنکه از عذاب من بریزند ابن عباس گفت لعل همه قرآن بمعنی لای  
 الا هم سوة الشعرا و ذلك في قوله تعالى وخذ من صانع لعلکم تخلون ای کانکم تخلون و لعل  
 در لغت عرب معنی را گویند بمعنی استفهام چنانکه گوئی لعلک خارج و بمعنی یمینه چنانکه گوئی  
 لعل الله ان یرزقنی و بمعنی شک چنانکه کیسه خبر کند تو گوئی لعل ذلک ای لظن ذلک بل نکه  
 صنع و قدرت و نعت خویش باز نمود که چیست گفت لای جعل لکم الارض فراشا جعل  
 فعل است که قرآن چهار معنی آید یکی بمعنی خلق چنانکه الله گفت و جعل الاطمار و النور  
 و جعل لکم نور المتشون به و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رافة دوم بمعنی تسمیه چنانکه  
 گفت و جعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن انا انا ای مومنانا لانه قال فی موضع آخر  
 لیسمون الملائكة تسمیة الانثی سوم بمعنی القاجانان گفت و جعل الخیث بعضه علی بعض  
 ای یلقی بعضه علی بعض یدل علیه قوله ویرکب جمیعاً چهارم جعل بمعنی صیر خزان گفت انا جعلناه  
 قرآنا عریبا ای صیرناه فقال تعالی الذی جعل لکم الارض فراشا این هم از قسم چهارم است  
 فراشا ای هاد اوطاء لم یجعلها حتی نه غلیظه لایمکن الاستقرار علیها می گویند او خداوندی است  
 که شما را این زمین را ناز کرد و مشتق از امکاء شما ساخت تا حرا ن می نشیند کامی و کامی  
 بران می رود و منفعت می گیرید چنانکه گفت فامشوا فی مناكبها و کلوا من ثمره و کوشها  
 و کنارها زمین برید و روزی خورید و اعتقاد کنید که بردارنده و رواننده شما ایم و ذلك  
 فی قوله و جعلنا من فی البین و الذین و رزقنا من فی الطیبات و لفظ فراش را است بر اهل کیم  
 که می گویند این زمین همچون کوی است مدور که اگر مدور بودی فراش نگفته که فراش بالسر  
 باشد بمن و دلیل برین دریاست که کنارها آن راست است و آب در آن راست قرار گرفته و اگر  
 مدور بودی بر یک گوشه آن آب بودی و کنارها با نشیب فراز بودی و الیه اشارت می شود بسطح الارض  
 فقال لای السماء علی الارض کهیئة القبة نه سقف علی الارض و قال تعالی و جعلنا السماء  
 سقفا محفوظا و فراشا نه آنرا گفت که زمین ها مونس است و راست که زمین هم کوه است هم تل

فیه مطر  
 لعدم المناطه  
 من کونه کرا و  
 بسطح الارض  
 طول و عرض

و هم دریا و هم بیابان و شکسته و این همه بکار است آدمیان را و منفعت ایشان را پس معنی آنست که  
 آرامگاه و ایستادن گاه شما است و معایش و مصالح شما را نشت و این تا مرا نکه آدم را چون  
 ما خست و فرزند ما را چون جد قال الله تعالی و الله انبتکم من الارض نباتا و قال تعالی و اعلمکم  
 اننا انشاکم من الارض و قال تعالی خلقتکم من تراب یعنی آدم هم من نطفه یعنی خسته و قال البی علی  
 الصلوة و السلام ما من مولود الا و قد ذر علی نطفته من تراب جفیه و قال صلی الله علیه و سلم  
 تراب رضا شفاء و سقمنا می گویند خاک زمین را شفا بیهاری است و این از بهر آن گفت که الله تعالی  
 زمین را بار بار خوانده یعنی برکت در آن کرده هم جمل و هم تفصیل و در جمل می گویند و جعلنا  
 فیها روابیه من فوقها و بارک فیها و در تفصیل جای کعبه را بار بار خواند و صخره بیت المقدس  
 و وادی مدین جای شجره مویه را بار بار خواند اما نظیر این است و در قرآن جایهاست الم جعل  
 الارض مهادا الم جعل الارض کفایتا می گویند این زمین را چون بستر می باز گسترده و  
 شما نکریم ما این زمین را بهمان دارنده نکریم تا هم زندگان را می پوشد و هم مردگان را زندگان را  
 ملاخست و مردگان را جلاخست ما این زمین را بار بار مرد و زند نکریم بار خراب بار  
 اباذان بار صحرا و بیابان بار کلزار و دشتستان جای دیگر گفت و الارض فرشاها فیم  
 الماهد فن این زمین را ما باز گستریم و نیک گسترانیم که ما ایم و کان الحسن یقول فی  
 خلق السماء و الارض انه لم یکن خلق غیر العرش و الماء و خلق الله عزوجل طینه کافیه  
 خلق فوق الطینه دخانا فکان لا زقا بالطینه فقط اللخان عن الطینه فاصعد اللخان  
 فصار سماء و ذلک قوله کانتا رتقا فنقنما و ذکا الارض بعلمنا اللخان و ذلک قوله  
 و الارض بعلمنا ذکا حیاها یقول الحسن قال الله عزوجل للطینه اذهی هکذا فذهبت ثم قال  
 هکذا فذهبت حتی بسطها علیما اراد و روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال لما اراد الله  
 تعالی دخی الارض نزل بطن وج فلجها و یخیه ان اجری فیها الانهار و خلق فیها الاشجار  
 و اری فیها الجمال و هو قوله و الارض بعلمنا ذکا حیاها اخج منها ماها و مرعاهها و الجمال الاسبعا  
 ثم صعد فی القف و قال ابو هریره اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم بیلک فحقل فیها اصابع  
 و قال خلق الله التریة یوم السبت و خلق الجمال یوم الأحد و خلق الانهار و الاشجار یوم الاثنين



وخلق المکروه يوم الثلاثاء وخلق النور يوم الأربعاء وبت فيها الدواب يوم الخميس وخلق آدم  
 يوم الجمعة فمابين العصر الى الليل والسماء بناء واسمان بايا فريز برداشته وحي ستون نکه  
 وبقدرت بلاشته وبتا رکان وختران فروزنده بنکاشته جای دیگر گفت بفتح سمکها فموا  
 کاز آن بالا داد و آنرا راست کرد که چنان فطوری و شقوی نه جای دیگر گفت و بینا فوق سمکها  
 شلاداً از زیر شامیفر اشتیم هفت آسمان تحت آسمان دنیا موج مکفوف آسمان دوم سمک  
 سوم اهل جهان همس نجم سیم ششم زده فتم یا قوت این آسمانها جمله کران بارست از برک  
 دران فرشتگان اند مصطفی علیه السلام گفت اطلت السماء فحق لها ان تیط ما فيها موضع بلع  
 اصابعی الا علیها ملک رکع او ساجد اهل دنیا بر مقام تائبان اند خدایا عز وجل بحیا و بحک  
 برستند که از آن فرشتگان اند که گفتند اجعل فیها من یفسد فیها و یبسط زمین بایان امت  
 بمقام ایشانند اهل آسمان دوم خدایا بر خوف و وجل برستند زاهدان و ترسلان امت  
 بمقام ایشانند اهل آسمان سوم خدایا عز وجل بوجا حسن الظن برستند ابرار و صالحان  
 امت بمقام ایشانند و از آسمان چهارم تا به هفتم خدایا عز وجل باستحقاق جلالی برستند  
 بنخوف و طمع خود را و نه رغبت و رهبت را عارفان و صلیقان امت بمقام ایشان اند  
 اهل آسمان دنیا از آن روز باز که رب العالمین ایشانرا آفرید بر سر انگشتان بای نشسته اند  
 والله را عبادت می کنند که یک لحظه در ایشان قریب نه لا یعضون الله ما امرهم و اهل آسمان  
 دوم در کوع اند و اهل آسمان سوم سجود و اهل آسمان چهارم در تشهد و اهل آسمان پنجم  
 قسبح اند و اهل آسمان ششم قلیل اند و اهل آسمان هفتم در تکبیر و در تسبیح این عباد  
 جن عظمت و جلال و کبریای خداوند جل جلاله بیند گویند سبحانک ما عبدنا الا حق عبادتک  
 و بالا این هفت آسمان در پای است که از قمران تا بروی اباضد ساله راه است و بالا آن  
 هشت و عل و عل گویند کوهی بود که از سبل ایشان تا بر انوا ایشان باضد ساله راه است و بالا  
 آن عرش عظیم است و بالا عرش رب العالمین است جل جلاله و تعالت صفاته و اسماؤه  
 بیان ذکر فی الحدیث الصحیح الذی رواه العباس بن عبد المطلب رضی الله عنه قال کنت جالسا  
 فی عصاة رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس اذ مرت سحابة علیهم فظروا اليها فقال صلی الله

آسمان

علیه و سلم هل تدرون ما اسم هذه قالوا نعم هذه السحاب فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یزل  
 قالوا و المزن فقال رسول الله و العنان قالوا و العنان فقال رسول الله کم بعد ما بین السماء  
 و الارض قالوا و الله ما ندکی قال فان بعد ما بینهما اما واحة و اما اثنان و اما ثلث فمر  
 سنة و فی رواية ابی هريرة خمسة سنة قال و السماء الثانية فوقها حتی عد سبع سموات ثم قال  
 و فوق السابعة حی ما بین اعلاه الى اسفله کما بین سماء الى سماء و فوق ذلك ثمانية اوعال یا اهل  
 الیکم من کما بین سماء الى سماء و فوق ذلك العرش و الله تعالی فوق العرش و انزل من السماء  
 ماء و فرو فرسا و از آسمان باران تا زمین مرده بوی زنده گشت و بخندند و انواع نباتات بر آورد  
 جای دیگر گفت و ترک الارض هامة فاذا انزلنا علیها الماء اهترت و ربت و انبت من کل  
 ریح بهیج جای دیگر گفت و انزل من السماء ماء فاخرجنا به از و لجان نبات شتی می گویند میزور  
 آوردیم بیاران مماها از نبات زمین پر کنده و رنگارنگ و بویا بوی و خوار خوار رزقا  
 لکم ای طیعاما لکم و علفا لدوابکم این همه که آفریدیم شما را آفریدیم و روزی شما ساختیم خود می خورید  
 و ستوران و چهار پایان را علف می دهید و می کوشید این همانست که گفت کلاوا و اروعوا و انما  
 انکه شکر این نعمت درخواست گفت کلاوا من رزق ربکم و اشکروا له پس چون گفت آفرینند  
 منم و برورند منم و درسانند منم جراتان عاجز که نه آفریند و نه روزی گمانند برستند و ایشان  
 خدا یا خوانند مکنین جنین فلا تجعلوا الله اندادا مهم کافرانی می گویند و هم مؤمنان را کافرا  
 را می گویند مرا متایان می گویند و انباران می گیرند و فروزان می بتان را می برستند و خود می دینند  
 که آفریننده منم نه ایشان و مؤمنان را می گویند از شرک خفی برهنید مگویند لولا کلنا لدخل النار  
 دارنا و خود می دینند که نکره دارنده منم نه سک عبد الله مسعود گفت یا رسول الله ای الذنب اعظم قال  
 ان تجعل الله اندادا و هو خلقک و عن ابن عباس قال قال رجل للنبی صلی الله علیه و سلم ما سأل الله  
 و شئت فقال اجعل الله ندانا ما شاء الله و حلة ابن مسعود گفت فلا تجعلوا الله اندادا ای  
 اکفأ من الرجال تطیعونهم فی معصية الله سؤال کنند که مشرکان از این است علم اثبات  
 کرد که گفت و انتم تعلمون و در این است دیگر گفت افعیر الله تأمر و فی اغتدایا بها الجاهلون  
 جهل اثبات کرد و جمع میان مرد و ایت چیست جواب آنست که اثبات این علم از جهل



از ایشان زایل نکردند که معنی این علم آنست که شما می دانید که آفریدگار زمین و آسمان و روزی  
خلق از خداست و کار و معنی باین علم مشترک اند و لهذا قال تعالی و لیس سألتم من خلق السموات  
والارض ليقولن الله و می دانستند که فران که بتان آفریدگار روضان نیستند و انکسر که این علم  
باشند و انکه باین علم خالق را عبادت نکند اسمان و جهلا زوی به نیفتند که آن علم که خدا را عبادت  
آنست که الله گفت انما یخشی الله من عباده العلماء و این علم که فر نیست پس معلوم گشت که میا  
هر دو آیت یکجا الله تاقض نیست و ان کنتم فی ریب چون کافران گفتند و انما فی شکل تمام عرف  
الیه ضرب ان نظن الاظننا و ما یخشی مستغنیین ما هم کان و در شور دلیما از لجه ما را با آن محو  
لبت لعالمین آیت فرستاد جواب ایشان و ان کنتم فی ریب ان معنی اذ است می گوید الله  
می گوید مادر شور دلیما و در کمان مر جند نه جای کمانست و نه جای شور دلیما از لجه  
برنده خود فرو فرستادیم از آیات و سور قرآن نجم نجم باره جان که لایق بود و در خور تر لنا  
دلیل است بر تکرار آنرا که بناء مبالغه و تکلیف است یعنی بر بیست و سه سال فرو فرستادیم این  
قرآن سوره سوره و آیت آیت اثبتت به قوادک تادل تو بوی بر جای بداریم و نیرو دمیم  
کان رسولنا لله علی الله علیه و سلم امیلا لیکتب فلوان علیه القرآن جمله و لحده لشق علیه  
اخذ حفظا و قیل معناه لنقوی و شجع به قلبک فی اذی قومک بانقص علیک من تحمل الانبیاء  
قبلک نظیر قوله و قرانا فرقناه لقراء علی الناس علی مکت می گوید این قرآن بر کنده فرستادیم  
نه چون توبه می که یکبار فرو فرستادیم لاجرم موصوله بنی اسرائیل طاقت کشش نداشت  
چنانکه طفل را لقمه بزرگ در دهان نمی طاقت ندارد بپزند ایشان نیز طاقت آن نداشتند  
و قدر آن نداشتند بهای اندک بفر و خستند چنانکه الله گفت ایشروا به شقا قلیلا فانوا  
بسور من مثله من انجا نیا دقت که جایی دیگر گفت فاتوا بسور من مثله می گوید اکنون که در  
کان افادید و دعوی می کنید که ما نمی دانیم که این کلام آفریدگار است شما که اصل فصاحت و بر  
وزیری اید ما نلاین قرآن بیارید و ذکر فی قوله تعالی فانوا بکلام من عند الله پس باز کرد  
گفت اگر نتوانید که کلامی ارید ده سورت بیارید و ذکر فی قوله فاتوا بعشر سور مثله مقتریات  
دیگر باره باکم کرد گفت اگر ده سور نتوانید فاتوا بسور من مثله انکه گفت اگر یک سور نتوانید

حدیثی ما نلاین بیارید فانوا بحديث مثله و اگر خود توانائی ندارید اذعوا شهدا کم من الله  
ای استعینوا بکبرایکم و اما ثلکم بیا ری کبریا این سران و مهتران شما که بنه با ایشان داده اید و  
و رجحان و جماع شوید و شما را جز تازیب خدا و رسول معاونت می دهند دست در ایشان زنی  
تا شما را یاری دهند بچنین سورتی آوردن و از بر خویش نهادن اگر راست می گوید که این نیز  
مخلمان بر خویش نهاد معنی دیگر فاتوا بسور من مثله و اذعوا شهدا کم من دون الله می گوید سورت  
چون قرآن بیارید از بر خویش اگر می توانید و انکه که این توانای دارید از خدا یار که  
بمعبودی گرفته اید و می گوید که فردا ما را کوهان و شفیعان اند ایشان را خدا یار و خوا  
و می بر سیدان ان کنتم صادقین اگر در دوزخ است گوید توان خویش با زانما ید باین قول  
معنی دعا عبادت و باین قول استعانت و دعا قرآن بوجه است یکی معنی عبادت خدا  
ولا تدع من دون الله ما لا یفعلک ولا یضرك قال ادعوا من دون الله یک بمعنی قول خدا نکه بهشتا  
می گوید و آخر دعوا هم یکی بمعنی سوا الجنا که اذعوا فی استجب لکم یکی بمعنی لا اجنا که گفت یو مر  
یدعواکم فتستجیبون خبر یکی بمعنی استعانت لقوله و اذعوا شهدا کم و نظیر آیه قوله تعالی قل لیس  
اجتمعت الانس و الجن الا ین سأل کنتلکم قرآن مثل نیست چه معنی را گفت فاتوا بسور  
من مثله جواب آنست که سورتی مثل قرآن بیارید بر زعم شما که می گوید این قرآن مثل است  
که دروغ است و اساطیر الاولین جوابی دیگر گفته اند یعنی که سورتی مثل قرآن بیارید  
بیان و اعجاز نه در حروف و کلمات که آنجا که حروف است کلام عرب یکدیگر دارند و امثال است  
و از هم سانی در حروف و عربیت هم سایه در بیان و نظم و اعجاز نیارند و هذا قرع باب عظیم فی  
الصفات لله عز و جل و لیس هذا موضع شرحه و گفته اند من مثله اشارت ها بعد است یعنی  
با محمد صلی الله علیه و سلم می گوید سورتی از مردی که مثل محمد باشد بیارید اگر خدایت که شما  
گوید که محمد این سخن از بر خویش نهاده و ساخته است پس او بشری همچون شماست یک را مثل او  
بیارید که در حدیث و امانت چون او بود و انکه نویسنده و دبیر نباشد تا سورتی چنان بیارند  
و گفته اند که درین سخن تنبیه که مثل محمد را بیارند خود مطلق بشر نیست قالوا و هذا امر  
تجین لا نه علم عن العباد عنه و لکنه را هم ذکر فی انفسهم و بین قول من تعیض است بر قول او



ابتدای آن لم تفعلوا اگر کند شده کرد بد و لن تفعلوا و اینند و توانید فاتقوا لنا معنی آنست  
که چون عجب شما با فصاحت و عبارت که این ظاهر شد و توانایی ندارید که سورتی از خویش  
ببندید و بدانستید که کلام رب العالمین است منزل از آسمان چرا بدو غی دارید و معاند  
می کنید مکنید چنین و از آتش دوزخ برهیزید آشی که هیزم آن مردم است و سنگ کبریت  
یعنی که سنگ کبریت حرارت آن صعب ترست و نیز تر و قود هیزم باشد که آتش بدان افروزند  
و در دوزخ جای هیزم مردم است و سنگ مردم آنست که مصطفی علیه السلام گفت و آن من  
ایتی من عظمه الله لنا حتی یکوز بعض زوایاها و سنگ آنست که ابن عباس گفت می چار می  
کبریت اشود یعلمون بهامع النار عبدالله موجود گفت سنگها کبریت است که الله تعالی کبر  
روز که آسمان و زمین آفرید از سنگها آفرید و آسمان دنیا تا فردا از گردنها کافران چراور  
تا آتش چراغ کرد و حرارت کز رویها و سرها ایشان می رسد و ایشانرا عذاب کند گفته  
اند این سنگها بتان اند که از سنگ ساخته اند فردا آسمان بتان و هم بتبرستان هیزم دوزخ  
خواهند بود و ذکر فی قوله تعالی انکم ما تعبذن من دوزن الله حصب جهنم و قيل ان اهل  
النار اذا عیل صبرهم بکوا و شکوا و اشاء سحابة مظلمة فی جوف الفرج و یفرعون لاسم الله بها  
فتمطلم هم حجارة عظما ما کجاة التی قد داد النار لهن با و اتقادا کنا را الدنیا اذا زید خطها  
ازداد لهن و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تحسبون نار که هذه مثل نار  
جهنم انها لاشد سوادا من الفار و در بعض کتب آمده اند که الله تعالی با صوی گفت که در  
دوزخ وادی است که حران وادی سنگهاست که از آن روزبان که من بر عرش خود مستوی شدم  
آتش بران می افروزند و آن سنگها را کرم می کنند اعدت لکل جبار غنی لمن حلف بایمان کاذبا  
ای موسی ساخته شدن آن سنگها سر کردی راستی نه کش که بنام من سوگند بدو غ یا ذکر موسی گفت  
یا رب آن سنگها چیست گفت کبریت فی النار علیها مستقر قدی فرعون و عن فی لوط و طره  
قطره منی بخور الدنیا لاجدیت کثیر و لحدت کثیر و لثقت الارضون السبع من حرها  
و روی ان الی صلی الله علیه و سلم قال اشکت لنا الی بها فاذن لها فی نفسین فاشتهر  
من حرها و شد البرد من زهرها اعدت للکافرن با بن دست بر معتر که که گفتند دوزخ

هنوز نیافریده اند و موجود نیست و معلوم است که لفظ اعدت جی موجود را نگویند اگر آفریده  
نبودی اعدت کفیه یشهد له قوله تعالی انهم قوا فادخلوا ناراً اگر کسی گویند که دوزخ جی کافرن  
نشوند که می گویند اعدت للکافرن جواب آنست که این آیت دلالت میکند که کافران در  
دوزخ شوند اما دلالت نمی کند که غیر کافران در آن نشوند این معنی آنست که هشت گفت  
اعدت للمقنن با انکه اطفال و مجانین و فاسق و مت که از اصل توحید مانده اند و هشت شوند  
و از تقوی را ایشان چیزی نیست همچنان اصحاب کبائر در دوزخ شوند و چنانکه نازکنا  
اند جای دیگر گفت ان الذین یکلون اموال الیتامی ظلماً انما یاکلون فی بطونهم ناراً  
و یصلون سعیراً جای دیگر گفت و من یفعل ذلک عدواناً و ظلماً فسوف یضلیه ناراً و بشر  
الذین آمنوا بشارت هم دوستان را گویند و هم دشمنان را دوستان را بر سبیل اعزاز و کرامت  
و اعیان دادن بر حمت و دشمنان را بر سبیل اهانت و مذلت و اخبار از عقوبت جنانکه گفت  
بشر المنافقین بان لهم عذاباً الیمی گویند منافقان را خبر ده که شمار بجای بشارت عذاب  
در دنیا است همناک و بشارت بمعنی آنست که ایشانرا خبر کن که ایشانرا خبر بر بشر ایشانرا  
شود اگر خیر باشد و اگر شر مرد و را گویند اما غلبه خیر دارد و بجانب شادی بیشتر گویند  
و بشر الذین آمنوا می گویند شاد کن ایشانرا که ایمان آوردند و حق پذیرند و رسالت شنیدند  
بشناختند و کردنها زدند و بپوی باز گردیدند و عملوا الصالحات و کارهای نیک کردند  
نمازها فریضه کرا ردند و روزه ماه رمضان داشتند و زکوة از مال بیرون کردند و نوافل عبادت  
جنانکه توانستند آوردند عثمان عفان گفت عمل صالح اخلاص است اعمال ایدیل قوله  
فمن کان یرجو لقاء الله فلیعمل عملاً صالحاً ای خالصاً و المناق المرائی لا یكون عملاً  
و گفته اند امانت است بدلیل قوله و کان ابو ما صالح ای امینا و گفته اند لزوم تولیت  
بدلیل قوله و تكونوا من بعدی قوماً صالحین ای یابین و گفته اند اداء نماز فریضه است که گفت  
و لقوا الصلوة انما لا تضیع اجر المصلین ای المصلین معاذ جیل گفت عمل صالح آنست که  
که چهار چیز هر وی موجود بود علم و نیت و صبر و اخلاص سهل تستری گفت عمل صالح آنست  
موافق سنت است و اعمال مبتدعان حجت آیت نشود که آن موافق سنت نیست ان



لهم جات جنت بستان باشد بستان خواستان بود پس اگر در آن انکور بود آن فردوس  
گویند در هشت جات و طبقات است درجه برترین فردوس است و بالا فردوس عرش  
مجیدست مصطفی علیه السلام گفت بروایت ابوامامه سلوا الله عز وجل الفردوس ذاتها است الجنة  
وان اهل الفردوس يسمعون اطيظ العرش و بروایت ابوهريرة مصطفی گفت صلوات الله  
عليه ان في الجنة ما تخرجها الله المجاهد في سبيله من كل حزين كما ين السماء  
والارض فاذا سالتم الله فسألوه الفردوس فانه وسط الجنة واعلى الجنة وفوق عرش الرحمن و  
تفتح لها الجنة ومصطفی علیه السلام را برسانند كيف بنا الجنة قال لبنة من ذهب لبنة من  
فضة ملاطها مسكاذف وحصاها اللؤلؤ والياقوت وتربها الزعفران انك صفت انبساطها  
کرد گفت خبری من تحتها الا انها ریزه چنان آن بر روی زمین جویها روانست آب شیر  
وی وانگبین مسج که مشته بود بر بام کوشکها و منظرها در عین جویها روان بیش خوشتر  
چون بر خیزد جوی روان بر جلجلی خوش بیند نه روی کند که باشد نه جامه روی الوذه شود  
كلما رزقوا منها يعني من الاشجار من ثمرة من اللبنيين قيل للنبعيس رزقا نصبت لانه مفعول  
ثاني قالوا هذا الذي رزقنا من قبل معني انست که می که بهشتیان از ازان بهشتها و درختها  
میوه دهند گویند که این آن میوه است که ما را بکار دادند از بهی انک بر نک و صورت یکسان  
انست و بطعم مختلف همیشه یک سبب از درخت بخیند بر یک سبب بود چون در دهان نهاده طعم  
میوهها دارد و این غایت لطفت و نهایت حکمت قال الحی بن ابي ثرید عن ابي بصير عن ابي بصير  
فياكل منها ثم يوثق باخرى فقول هذا الذي اتينا به من قبل فيقول الملك كل فاللون والحدود  
مختلف وكفنا هذا الذي رزقنا من قبل اي هذا الذي وعدنا بتينا صلوات الله عليه وسلم في  
الدنيا بان نرزق في الجنة وقيل هذا ثواب عملنا الذي عملناه في الدنيا وقيل هذا الزمان  
الذي كان في الدنيا على الجنة العجب من فضله على ما كان في الدنيا كما ترى الرجل في جلاله  
وقد كان قبل ذلك صغيرا فقول هذا فلان الذي كان بالأمس اي اليوم له زيادة على ما  
واتوا به متشابها وان میوهها که بیش و آند مدهیکر که نازنین کوی و بایک وی عیبی چنان  
که بعضی نیکو بود و بعضی بد چنانکه میوهها دنیا معنی دیگر واتوا به متشابها وان میوه هشت

که بیش ایشان آند مانند میوه دنیا آند بنام مهم نام ایشان باشد چنانکه اشان کجای آند  
که کدام میوه است اما تحقیقت چنان بود که میوه هشت از درخت رسیده بیرون آید و رنگی  
که خامی چنان میوه بیند و سرطمی و یکی که خامی چنان یا ز رنگها مدهیکو و بویها مده خوش طعمها  
مده شیرین و آنکه میوه صورتی نیکو دارد و آوازی خوش و نغمه لطیف از وی روان شود  
بر سر و نوری از وی تابان و چنانکه در دنیا از میوه تخم بیرون آید از آن چو بیرون آید غلام  
که بیاد و که سوار میوه بخیند که چای دیگری از درخت بیرون آید از آن بیش نیکو تر خوش  
بوی تر در بعضی آثار است که همیشه رخواجه فی سبیل از یاقوت سرخ دستار خوانی بر سر آن فرو  
گرفته از مردار آید سبیل دور بر آن نهاده چون سر آن باز کند سیبها گوناگون بیند در سببی  
چوئی چون لیمو آراسته و عروسی نکاشته حوری از آن سیب بیرون آید بهشتی سبب در  
دهان گیرد طعمی با لذت شیرین تر و لذت تر از هر چه در هشت باشد آنکه قوتی عظیم در وی بدند  
آید آن لعبت دوشیزم را پیا سدل لذت بیند و یا بد که از دیگر چختان لذت چنان نیافت  
می با که بیش وی باز شود او را دوشیزم یا بد آن اقول یا نیکوتر و بکا از ترس آن لعبتا میوه  
برنگی دیگر باشند و جمالی دیگر نمایند و همچنین سیبها دیگر کون شوند همیشه با خود گویند لعبت  
نه آنست و این سبب نه آن کانش افند که طعمش نه بکشت چون طعم آن باز کرد بداند که  
بطعم همانست و برنگ نه آن اینست که می گویند واتوا به متشابها ولهم فيها ازواج مطهرة و  
ایشانرا است در آن بهشت زنان آدمی سر مردی را دوزن و چو را بران علد که الله دانند  
مصطفی علیه السلام گفت در هشت غنیمت و لکل اجل منهم زوجتان استان بری مخ فها  
من وراء الثياب مطهره یا که کرده از عیبهها و آفتها که در زنان دنیا موجود باشد از حیض و نفاس  
و قضا حاجت و فضولها تن و بیاری و میری و بدخوی و عرق ابوهریرة گفت که از مصطفی  
علیه السلام پرسیدند که در هشت با زنان صحبت باشد مصطفی علیه السلام گفت نعم و الذي نفسي  
بيده ان المؤمن ليفضي في اليوم الواحد الى الف عذراء و ما من عذرة من عذرات الجنة الجنة  
عذوات الا انه تزف الى ولى الله فيها زوجة من جوار العين ادناهن ليخلفن من زعفران  
وقال عبد الله بن وهب ان في الجنة غنمة يقال لها العالية فيها حور و يقال لها الغنية اذا اراد



۱۸۶

ذکر قال لکم الجنة قال البسطیدک با یعیک اعبدنا تم گفتند که این خطاب عوام است که  
عبادت ایشان بریدار نعمت بود و بواسطه تربیت و آنجا که گفت اعبدوا الله خطاب <sup>است</sup>  
تخصیص است که عبادت ایشان بریدار منعم بودند و واسطه تربیت و فی خطبش <sup>است</sup>  
که جای دیگر گفت یا ایها الناس اتقوا ربکم جای دیگر گفت یا ایها الذین امنوا اتقوا الله باخطا  
تعمیم اتقوا ربکم و باخطاب تخصیص اتقوا الله آن هشتاد و نه است و این حضرتیان را  
جنید اینجا گفت آن روز که «جمع عوام نکردست که از جامع المنصور بیرون می آمدند او را که  
چشوب الجنة و الجنة قوم اخرون و در آخر آیت گفت لعلم ثقیون این بنیه است که عباد  
الله بنده را نهایت تقوی رسانند و از نهایت تقوی بنده بی نهایت دوستی حق و پیروی <sup>حافظانه</sup>  
رساند چنانکه جای دیگر گفت و اتقوا الله لعلم ثقیون پس آنکه راه شناخت خویش باز  
نمود گفت الذی جعل لکم الارض فراشا و السماء بناء انکه عجایب قدرت و بدایع حکمت  
«زمین و آسمان دلیل است بر خداوندی وافر یکبارگی او و کواکب بر یکنای و دانای  
و توانایی او آن هفت قبه خضر از بر یکدگر بر بنی عماردی و بیوندی بر پا داشته میان حکمت  
او آن یکی را گفته و دنیاها للناظرین و این یکی را فرشتاها فیم الماهدون و آنکه این مثال  
دو کبوتر سیاه و سفید بین که در خضراء کبند از ق بیرون آمده بر جناح یکدیگر فمخونا الی اللیل  
و بر آن دیگر و جعلنا آیه النهار مبصرة این سیاه از آن سفید نازده و آن سفید از این سیاه  
بدید آمدن یکدیگر علی النهار و یکدیگر علی اللیل یوج اللیل فی النهار و یوج النهار فی اللیل  
پایکی و فی غیبه خدای را که روشنای روز از شب دنجور بر آورد و تاریکی شب دنجور از روشنای روز  
بدید نکرد آن عجیبتر که روشنای دانای در نقطه سیاه دل نازد و روشنای بینای در نقطه <sup>سط</sup>  
چشم نازد تا بدانی که قاهر است بر کمال خشنود با فضل و افضال این روز روشن نشان عهد است  
است و آن شب تا آنیکه مثال روزگار رحمت می گویند ای کسانی که در روشنای روز دولت آدم  
دارید ایمنی بباشید که روز روشن بر اثر است همین است احوال در کمالی شب قبض و کاه روز  
اندر شب قبض هیبت و در روز بسط انوار رحمت و کمال قبض بنده را همه زاری نیست  
و خواصش از دلایش و کمال بسط نازیدن است و ریش در پیش بر طریقت گفت <sup>الهی</sup>



که زارم چون زارین خوش است و زارم بتواند خوش است آلمی شادمانم که  
 که بر کاه توی زارم برامید آنکه رفیق میدان فضل تو بتانم تو منی فایزری مونی فایزری  
 یک نظر منی مکی و دو کیت باب اندانم ارباب حقایق این است را بفسیر دیگر کرده اند  
 و منی دیگر دینه گفتند این مثل است که الله در این آیت زمین مثل است و آسمان مثل عقل  
 و آب که از آسمان فرو آید مثل علم است که بواسطه عقل حاصل شود و ثمرات مثل کردار نیکوست  
 که بنده کند بمقتضی علم اشارت می کند که الله آن خداوند است که شمارش صورت حق آفرید  
 و آن تن بحال عقل یار است و آنکه بواسطه عقل علم داد و زیرک و دانش تا از آن علم ثمرها  
 بزرگوار خاست آن ثمرها کردار نیکوست که غذا جان شایسته طیبیه شایسته است آن  
 خداوندی که می آید وی و رحمت وی بر شما اینست جبراه عبادت و شکر می آید و دیگری  
 با وی انباز می کنید این انباز می کنید فلا تجعلوا لله اندادا و اتمتعون و انتم کتم  
 فی سب عما نزلنا علی عبدنا ایت اوله اثبات توحید حجت است بر اصل کلامی مت و کلامه  
 شهادت مشتملست بر مرد و طرف با ثبات توحید و اثبات نبوت تا بهر دو معترف و معتقد  
 نشود و بر موجب مرد و عمل نکند بنده در این اسلام نیاید و اثبات نبوت است که مصطفی را  
 صلوات الله علیه کنیزه حق و بهینه خلق دانی و نبوت و رسالت و یکی بخان و در قبول  
 و گفتار و کردار و سن و سیر و پیش رو و بهر خود گیری و تحقیقت دانی که قول او و حق حق  
 و بیان او را حق است و حکم او دین حق است و نفس و بلاغ او در حال حیات و ممات حجت حق  
 است آدم هنوز آب و گل بود که سر فطرت محمد صلی الله علیه و آله بر کاه عزت می بشت بود و نظر لطف حق  
 بخان وی پیوسته و سوالش را لیه بقوله صلی الله علیه و آله و سلم کنت نبیا و آدم بنی الما و الطین  
 فأتوا بسورة من مثله بشر بساط عزت قرأت از طری قدس خویش تا نایم رحم را دست زدینه  
 باز نهاد و سوخته عیش را نقاب جمال فرو کشا ید

و بشر الذين آمنوا این آیت نواخت دوستانست و بعد از آن ایشان بنار و نعم جان و آن  
 و ترغیب مؤمنان و حجت ایشان بر طاعت و طلب ابدیت نعمت و آیت پیش تحذیر بیگانگان است

از شورش و شرک زبان و بیم دادن ایشان از آتش عقوبت و سیاست طبعیت حق مؤمن آید  
 که چون آیت و نشود بر سر آرم شود و از عذاب دورخ بیندیشد و چون آیت و نشود  
 شاد شود و دل در بندد و امید قوی کند و آرام در دل از رب عالمین مرد و کسر استودان  
 و این آیه ترسند را می گویند اما المؤمنون الذين اذکر الله و جعلت قلوبهم و آرمیده را می گویند  
 الا بالکر الله تطمئن القلوب الذين آمنوا و تطمئن قلوبهم بالکر الله و سنت خداوند کلام  
 جل جلاله است که سچای که آیت خوف فرستد و بندگان زبان برساند با آن آیت و جوارحت  
 فرستد و دل ایشان آرام دهد تا نوسید نشوند و بشر الذين آمنوا که امروز در حدیث  
 خدمت است بشالیش با ذکره فردا در مجمع روح و روحانست و نه می که بهشت رضوان سید بکر  
 لفتح و یحییان پسند بهشت رضوان غایت نزهت متعبدان است و روح و یحییان قبله جان  
 یحییان بهشت رضوان علیین بعد از اسلام است روح و یحییان حضرت غنیت حفجاز  
 عاشقان است می که حرکات را پاس در به بهشت رضوان پسند می که انفس را پاس در  
 بروح و یحییان پسند این روح و یحییان که تواند شرح آن وجه نهاده عبارت از آن چیزی که  
 نیاید از زبان شرح آن چون توان بادی را از عالم غیب که آن را با فضل گویند معنی فرام  
 آرند که آن را میخ بر گویند بارانی بارند که آن را باران لطف گویند سیل آید از آن باران که آن را سیل  
 گویند

یعنی باینکه مرد و عالم برود تا من کیست عارف عالم خورده

آن سیل می بر نهاده آب خاک که آن را نه از آب نشان ندانند از خاک خبر نداشت بشریت نام مانده از آن  
 اثر می شغل که خاست از آب که خاست می شود که آن را بشریت و انسانیت مذمرد و بندگان نابشریت  
 می و از نبیست بر کنند تا بروح و یحییان می

و درم زبان کتبی در جهان طاعت و عبادت و شکر

آب و حیدر الله و طاعت و شکر

قوله تعالی ان الله لا یستجی الله شرم نکند ان یضرب  
 که زند مثلاً ما سجد بود بوضه بر بشته فاقوها یا چیزی که فرود آن بود فاما الذين  
 آمنوا اما ایشان که کرد و یحییان اند فیعلمون می دانند انه الحق که آن مثل راست است و نیکو



و بر عیار حکمت من ربهم ان خطا و نالایشان و اما الذین کفروا و اما آمان کافران نه  
فیتولون می گویند ما ذا اراد الله حواست الله هذا مثلا باين مثل که زد یضل به کثیرا  
بان مثل که می زند بسیاران را بی راهی کند از سبیل حق بعین حکمت آن و یهدی به کثیرا  
و بسیاران را بان راه می نماید و ما یضل به و بی راه نکند بان الا الفاسقین که ایشان را که  
فرمان برداری بیرون شده اند الذین یقتضون ایشان که می شکنند عمن الله ایمان خدا  
که بر ایشان گرفت من یهدی الله شیقا از بس محکم بستن ایمان او و یقطعون وی برند ما لعل  
بما فی یوصل الخ لجه الله فرمود که آنرا به میوندید و یقتضون فی الارض و حرامین می کنند  
اولیک هم الخاسرون ایشان اند که زیان کارانند کیف تکفرون بالله جونست که  
کافر می نمایند بخدای و کتمتم امواتا و شما نطفها مرده بودید فاحیا کم پس شما زنده کرد  
تم مینکم آنکه می میراند شمارا تم حییم کس من ندهی که داند شمارا ثم الیه ترجعون  
آنکه شمارا با او حواصند گردانید هو الذی او ان خداوند است خلق لکم کما فرید  
شمارا ما فی الارض جمیعاً من جمیع چیزست همه ثم استوی الی السماء آنکه اهلک  
بالا کرد فتوین راست کرد سبع سموات هفت آسمان و هو بکل شیء علیم و او خدا  
بهر چیز داناست **القیامه** قوله تعالی  
ان الله لا یستجی اقوالا مختلفا است مذهب نزول این بیت بعضی گفته چون رب  
العالین منافقان را مثل زد که مشرکند ازکی استوقد ناراً و گفت و کتب من السماء منافقا  
گفت این سخن خداست که الله تعالی از آن بزرگوار ترست که چنین مثل زند فانزل الله الیه  
هنه الاية و گفته اند سبب نزول آنست که جوذان مقرران ذکر عتکوت می شنیدند و ذکر  
فی قوله تعالی مثل الذین الخ و من دون الله اولیا و مثل العتکوت الیه و قال تعالی ان  
الذین یلعنون من دون الله لن یخلقوا ذباً بالآية جوذان چون ذکر می کردند عتکوت می شنیدند  
آیت شنیدند بطریق استهزاء که تنه از سخن است وجه مثل و خدای را عزوجل چه حاجت بآنکه  
بلکه مکی و عتکوت بس این جواب اند که ان الله لا یستجی لفرع من الاقا الله ثم  
نکند اکو مثل بشه زند یا کم از بشه اینست که گفت بعوضه فافوه فی الصغیر کما نقول فلان

صغیرا

صغیر فقول و فوق ذلک ای هو اقصر تبارکی گفته اند لایب العالمین انهم لایستأذون من ان ذک  
الاجایب و اطایف در بشه بدان کوچکی و ضعیفی بیش از آنست که در سبیل بدان بزرگی و عظمی  
و تفاوت مجسم و اعضا بشه که می روی و می بیش از آنست که مجسم و اعضا بیل و سبیل را خدای  
نک نیست که بشه را که بر همه نکها دنیا بسته است با آنکه عمرش را ملک است دنیا همیشه از دست  
و سبیل را هست از قولم و خرم طوم و دیگر اعضا همه بشه را هست و زیادت که بشه را این دو دست  
دارد و دست دارد و باشد که چهار دارد و دست و بیل بسیار و سبیل و شیر و نهنگ و مار و کرم از او  
کیزان و بر خلد و او را متووع افزاید اند که در جاست نیفتد چنانکه کسی از ذک و غذای وی در دست  
آدمی نهاده اند خرطومی دارد سران نیز بوست آدمی فرو برد و خون بر کشد و تا که رسد است زندگانی  
می با بدن چون می شود حال میبرد یقال اذا جاعت البعوض قوت فطارت و اذا شبعت لیشقت  
و تلفت لذلک الانسان لیطغی ان راه اسغیغ شعیه را بر سینه اند که هیچ چیز از حکمت خدای نیست  
در آفرینش در بشه و عتکوت آفرید از چه حکمت است جوابی از اگر حکمت در آفرینش کن  
اگر خود این بود که نمرد و طاعی را بشه هلاک کرد و مصطفی را خانه عتکوت که برد رغا ساخت از  
دشمن برهانی که کفایت بود شافعی رضوان الله علیه بیش هر روز الرشید نشست و بود مکی  
بر روی هر روز الرشید نشست هر روز بر اندیکر باه با نامزد هر روز گفت یابن ادریس لم خلقت  
الذباب الله مکی را از بر او جدا فرید شافعی گفت فذلک للملوك خوارک و بجا کی ملوک زمین را  
قال فاستحسنه و وصله انجا لطیفه نیگو گفت اند الله تعالی مکی را ضعیف آفرید و بیا  
وی وقاحت آفرید و شیر را قوی آفرید و با قوت وی نفرت آفرید اگر ان وقاحت که در شر  
است در شیر بودی در زمین کس از خرم وی ترست لکن بکال حکمت و نفاذ قدرت هر چیز را سزا  
خویش بلاذ با ضعیف کس وقاحت سزا بود و با قوت شیر نفرت سزا بود و هر چیز خدای خویش  
آفرید و سزا و خویش بلاشت یقول الله تعالی ادبر عبادک بعلمی الی عبادی حیر بصیر جوذا  
می شنیدند که هر چیز که بزرگتر باشد و عظمت و قدر آن بزرگتر باشد و الله بیشتر و آفرینش کن عظمت  
و سبب که تر و حقیر تر آفرینش آن مهل تر قدر آن کمتر و سبب که رتبه عالمین از  
ذکر حیر و حقیر شرم دارد چنانکه ایشان از ان شرم بنده شدند الله تعالی ایشان را جواب داد که

و ان هر که از ایشان می آید بیشتر



که شرم نکنم و مثل زخم پشه و کم از پشه چون دلم که مؤمنان را بران بنداست و زیاد بصر  
 و بر معاندان دین حجت و دلالت بعضی مفسران در تاویل این آیت گفته اند ان الله  
 لا یستجی ای لا یحیی کفلاً استجیا بمعنی خشیت یا چنانکه خشیت بمعنی استجیا و ذکر قوله  
 تعالی و خشع الناس لله الحق ان خشاه و اشتقاق حیا ان حیوة است و حیا اول منزل عقل  
 است نه بینی که کوفت را اول امارت عقل و بی بدید آنجا بود پس اول منزل عقل حیا بود  
 و آخر منزل عقل ایمان و مصطفی علیه السلام گفت لا یدان لمن لا حیاء له یعنی که چون با اول منزل  
 نرسد آن آخر منزل حق و محال بود و معنی ضرب بجا وصف است ان یضرب مثلاً یعنی ان  
 یصف شئها شبهة به کذا قال ضربکم مثلاً من انفسکم ای وصف کم مریحاً که ضرب مثلاً است  
 قرآن و دلالت عرب آن ضرب بمعنی وصف و بیان است و در قرآن ضربت بمعنی الزام  
 چنانکه گفت ضربت علیهم الذل و المسکنة و ضربت بمعنی سیر چنانکه گفت و آخر  
 یضربون فی الارض و الضرب بالعصا معروفست چنانکه گفت فاضرب بعضاً بالآخر  
 مثلاً ما بعوضه این ما و نکره گویند بمعنی شئی تقلید مثلاً شیاً بعوضه کفوله تعالی هذا  
 ما الذی عتید ای هدايته الذی عتید و بعوضه نصیب برید یعنی بداد و البعوض  
 صغار البق و الحلة منها بعوضه فاما الذین آمنوا فاعلمون انه الحق من ربهم نظیر  
 «سورة المدثر و لا تراب الذین اتوا الكتاب و المؤمنون و لقول الذین فی قلوبهم  
 مرض آیه می گویند مؤمنان و کویندگان راست می شنوند و بسزای بیند و بیمار داند عیب  
 می خویند و ناچار یافتنی می برسد مؤمنان می دانند که این مثلها دله را چون ایند است و  
 چنانکه «راینه نکرند مریح» و دست بیند دله ایشان درین مثلها نکرند مریح غیب است و  
 بودنی چشم دل بینند یقین ایشان در غیب بدید آید و ایمان بیفزاید و بیمار داند از شور  
 دل بیفزاید پس رب العالمین خبر داد که این «رافت جردانایان و زیکانرا نیست و تلک  
 الأمثال انضی بها الناس و ما یعقلها الا العالمون و مثل زدن بدید کردن با ندالت  
 والله را سزد که مثل زدن بدیدگان را و بدیدگانرا نیست که مثل زند الله را چنانکه گفت فلا  
 تضربوا لله الأمثال ای الاشباه خدای را عز و جل بمتماسانید و انبا و مکی و جبرائیل

خویش را گفت صفت کنید که بآن شناخت که وی خود را شناسد شما ویرانشا سید  
 یضرب به کثیر و یهدی به کثیر این جواب ایشانست که گفت ما الله جخواست این مثل که زدن  
 رب العالمین گفت این مثل بدان زدن تا گروهی را از رسیدن بعین حکمت آن راه کند  
 و گروهی را راه نماید بدانستن و رسیدن بعین حکمت آن و ما یضرب به الا الفاسقین فاستقام  
 ایشانند که از فرمان برداری بیرون ماند فسق خروج است از طاعت یقال فسق الطیبة  
 اذا خرجت عن الکفری و سمیت الفان فویسقة لحز و جاعنی حجها و قال تعالی فی صفة  
 ابلیس فسق عن امری لله ای خرج عن طاعته انکه ایشانرا صفت کرد مغترباً من موم  
 گفت الذین ینقضون عهد الله ایتان که یمان الله را می شکنند و عهدی که الله ایشانرا  
 گرفت در تودیت و در زبور بر زبان موسی و داود بود آن باز نیامدند و عهد آن بود که  
 ان یعبده و لا یشرکوا به شیاً و ان یؤمنوا بحملی صلی الله علیه و لم و خبر و ان یعتدوه صفة  
 و یؤمنوا بحملی الانبیاء علیهم السلام یمان سزد از ایشان بتوحید الله و بتصدیق مصطفی  
 علیه السلام و قبول بلاغ او از و الله بر ایشان دران عهد و یمان کواه من بعد میثاقی  
 من بعد میثاق العهد و قبل من بعد میثاق الله و الميثاق مفعول من الوثوق اصله  
 وثائق فانقلب الولا و لا نکسار ما قبلها کمیزان و میثاق نظیر این در سورة الاعراف  
 الم یؤخذ علیکم میثاق لکتاب الا یقولوا علی الله الا الحق و گفته اند الذین ینقضون  
 ایتان سزد از جمله کافران و منافقان علی العموم و عهدی که بر ایشان گرفته بودند آنست که  
 روز میثاق رب لغیر ایشانرا از گفت آدم بیرون آورد و گفت الست برکم قالوا بلی و  
 قرآن جایزاً فرموده است که بعد وفا کنید و به یمانها باز آید قال الله تعالی و افوا بالعهد  
 اذا عاهدتم و افوا بعهدکم و افوا بالعقود و بعد یا الله می گویند اگر عهدی کنید  
 یا عقیلی بندید یا خالق یا با مخلوق بوفایان باز آید و عهد با خالق نذر باشد و توبه و  
 و با مخلوق شرطها و عقدها که «معاملات میان ایشان روز و وعدها که یکدیگر را دهند  
 و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و می برند آنچه الله فرمود که آنرا به میوند ما از قصد  
 انبیا که فراموش میوندند تصلیق حجر فراق تصلیق موسی میوندند و عظیم آذینه فراتعظیم

او فرمود



میوند بد و روی خاکن بکعبه فراری آوردن به بیت المقدس میوندند و گردن نهایی  
قرآنرا فر کردن نهادن تودیت و الخیر و زیور میوندند قاده گفت امر و بالقول و العمل  
فقالوا ولم يعملوا فلم یصل القول بالعمل ایشانرا فرمودند که عمل فراتر میوندید که ایان قول  
و عملست و نبیوستند و قیل یرید بذلك قطع التهم فان قریشا قطعوا رحم الیه صلی الله  
علیه و سلم بالمعاداة معه و گفته اند ایشانرا فرمودند که بیغام بران را همه بر است دارند  
بالبعض و کفر و بالبعض و المؤمنون و صلوا فقالوا لا نفرق بین احد من رسله و یفسد  
فی الارض تباه کاری ایشان آن بود که عامه خویش را از اسلام باز می داشتند و ضعیف  
مسلمانان را از شرک می افکنند و دلهای شورانیدند راه را بر پی می کردند و راه می زدند  
سخن حسنی می کردند و بدگوی مردم را می می افکنند اولی که هم الخاسرون زیان کاران  
ایشانند که نقص و خسران در حظ خویش آوردند که ایشانرا در هشت می می می بود  
چنانکه خبر است و فردا از ایشان باز ستانند و بمؤمنان دهند کیف مکفرون بالله کیف  
استفهام عن حال الیه و لم استفهام عن علة الیه و ما استفهام عن جنس الشئ کیف مکفرون  
بالله این خطاب با جهودان و مشرکان عنی است هر چند که این مشرکان بوجود صانع و  
آفرینکار معترف بودند چنانکه الله گفت ولین سألتم من خلقهم لیقولن الله و مصطفی  
علیه السلام بدید عمران حصین را بر سیدانکه که هنوز مشرک بودند کم تعبدا لیوم الها قال  
سبعة و لحدا فی السماء و ستة فی الارض قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فایم تعد لیوم  
رعبتک و رعبتک قال الذی فی السماء این خبر دلیلیست که ایشان بوجود صانع ایمان دارند  
اما نبوت مصطفی با صلوات الله علیه منکر بودند و بوی کافر و سر کفر ستاده کافر بودند کفر  
کافر باشند از جهت گفت کیف مکفرون و این سخن را دو مخبر است یکی تعجب و التعجب هو  
الاخبار عن عظیم فعلهم بقول الیه المؤمنون عجبا من هؤلاء کیف مکفرون بالله و قد ثبت  
حجة الله علیهم می گویند شکفت مایند و تعجب کنند از این کافران که حجت توحید بر ایشان  
ثابت است و روشن و نمی کردند و حجت دیگر توحید است و ملامت می گویند ای بیغام بری  
ولی مؤمنان این کافرانرا ملامت کنند و گویند که جز الله نمی گویند و نشانها هست و کلمات

و کلمات و توانایی و کلمات بیست آنکه نشانها روشن بر شد و گفت و کلمات اونا تا انا  
قوی کلمات این و او کلمات و قله از مضر یعنی کیف تکفرون و کلمات اونا تا انا فاجی کم فوجی  
کلمات این نه و او کلمات و او کلمات و بین قول چون بر یکفرون و وقف کنی جائز است  
آنکه ابتدا کنی و کلمات اونا تا و الاموات جمع الموت و الموت یکون اسما و مضرا کما لقوم و العبد  
و الفطر و کلمات اونا تا ای لم تکنوا شیئا حتی خلقکم عرب موت بجای خول الذکر نهند و  
جای شهرت یقال للشیء الدارس و الامم الخامل الذکر هنا شیء میت و امر میت و لکن  
و الامم المتعالم للناس هذا امر حی و ذکر حی می گویند شما جز می یاد کرده و یاد کردنی بود  
نام و نشان و رسم و طلب شما نبود تا بیا فرید شما را و مردمان زنده گردانید که شما را می شناسد  
و ذکر می کنند این موت اولست و احیاء اول پس گفت ثم میتکم یعنی یقبض ارواحکم عند  
القضاء اجماعکم پس چون روز کار عمری شما برسد می میرانند شما را تا جانان گردانند که اول  
که بودند ثم یحییکم یعنی للبعث و القیمة پس آنکه شما را زنده گردانند بعث و نشور را  
اینست دوم و در حقیقه که آنجا گفت که امتنا اثنتین و احمینا اثنتین این قول ابن  
عباس است و مجاهد و قال قاده کلمات اونا تا ای نطفای الارحام لا تنها تکلون میتة بعد  
مفارقتها الرجل لقوله صلی الله علیه و سلم ما لین من حی فموتیت می گویند شما نطفه امری  
بودید در رحم مادران اول نطفه پس علقه پس مضغه پس استخوان و گوشت پس شما را زنده  
گردانید بنفخ ارواح و به قال البقی صلی الله علیه و سلم بدخل الملک علی النطفة بعاء الله  
فی الرحم باربعین او خمسین فیقول ای رب اشقی ام سعید اذ کرام الله یقول  
تعالی و یکتابان ثم یکتب عمله و رزقه و اجله و اثره و مصیبه ثم تطوی الصحیفة فلا یرد  
فیها و لا ینقص منها ثم ینبذکم انکه شما را می میرانند خواب و زنده می گردانید بیداری  
و آنکه شما را آخر میرانند و فردا زنده گردانند و قبل از قوله و کلمات اونا تا یعنی بعد اخذ  
المیثاق ردیم الی ظهور فاما تم فاجی کم بان اخبرکم من بطون امهاتکم ثم میتکم ثم یحکم  
ثم الیه ترجعون می گویند آنکه شما را با او خواهند گردانید و سوا او خواهند برد این  
میخاست که گفت ثم ردوا الی الله و اگر ترجعون خوانی بفتح تا بر قرأه یعقوب میخاست

مدح



که آنکه که شما با و باز گردید و کردار شما را بادش دهند و این کلمه دلیلست بر آنکه الله تعالی  
بر جهت است از جهت عالم و آن جهت بالاست بلیده آیت از قرآن حافظون ربکم  
فوقهم وهو القاهر فوق عباده و امنتم فی السماء امنتم فی الارض امنتم فی البحر  
الطیب اخی متوفیک و افعاک لکی بل یغفر الله الیه یدبر الامر من السماء الی الارض ثم  
یعرج الیه تعرج الملائکة و الروح الیه یاها مان ابن یصراط علی ابغ الاسباب سبب  
السموات فاطلع الی آله موسی و خبر دست که مصطفی علیه السلام گفت ای حیوان فی الارض  
بر چه می در آسمان است ای معترکی که عذاب کور را منکرست دست دین ایت زنده  
می زنده می گوید و زندگی گفت یک در دنیا یکی در قیامت و زندگی در کور عذاب گفت  
جواب و کی است که زندگی قوم موسی پس از صاعقه که رسید ایشان را گفت درایت  
و دلالت نکرد که نیست و ذکر قوله تعالی ثم بعثناکم من بعد موتکم و همچنین امت حرقت از  
پس اسرایل که بمرند بطاعون و رب العالمین ایشان را زنده کرد آن زندگی ایشان بر  
از مردن هم گفت درین آیت و دلیل نبود و ذکر قوله الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم  
الایة زندگی در کور و عذاب قبر اگر دین ایت مخصوص نیست نفی آن در ایت هم نیست  
آنکه در اخبار هست بروایت ثقات و بزرگان صحیح جز عجز خطاب علی بن ابی طالب  
و عبدا لله بن معبود و عبدا لله بن عباس و عبدا لله بن عمر و جبرین عبدا لله و عبدا لله بن  
و جابرین عبدا لله و بوهیر و بوسعید خدای و ابویوب انصاری و انس ملایک و برادران  
بروایت ایشان درست شده است از مصطفی علیه الصلوة و السلام حیوة و عذاب قبر و هر که  
آنرا منکرست ضال است و مبتلع هو الذی خلقکم مایة الارض جمیعاً مشرکان عرب  
حدیث مرده زنده گردانیدن و بعث و نشور شنیدن منکر شدند گفتند من بعد ما اذا  
مُتْنَا و کنا تراباً و عظما ما کیست که ما را برانگیزاند و زنده گرداند پس از آنکه خاک شدیم الله  
گفت بجواب ایشان هو الذی خلقکم مایة الارض جمیعاً انکس که می جبه در زمین جبرست  
از آدمی و غیر آدمی همه بیافرید و اوست بر آنکه شمار پس از آنکه خاک شدید باز آفریند  
هو الذی قرآن بیست جای است و هو الذی با و انورده جای است هو اشارت بر وجود

است اگر موجود نبودی هو معنی نداشته هو بان گفت تا شنونده گوش آن دارد و شنونده  
بان راه یابد و نکرده فرآن بیند پس این کلمه نام است نه صفت اشارتست به هست  
کنایت است از هست تا شنونده آشنا گردد و جوینده بینا و خواهند دانایا و گفته اند  
هو اشارت بدانست الذی اشارت بصفت خلق اشارت بفعل خلق لکم مایة الارض جمیعاً  
می گویند بیافرید سرجه در زمین از کوه و دریا و سرجه در است از جواهر و معادن و شهرها و جویها  
و نبات و حیوان صامت و ناطق و پرنده و رنده و چرخه و کوه و سما و نور و ظلمت و سکون و حرکت  
این همه نعمت برای شما آفریدیم و شما خود شمرید آن طاعت ندانید چنانکه گفت و ان تعدوا نعمة  
الله لا تحصوها و این جمله نعمت از بی شمار و چیز آفریدیم یک آنکه تا نعمت من دنیا بر سر برید  
و روزگار می رانند و منفعت می گیرید دیگر آنکه منعم را بان می شناسد و از مصنوعات بهره  
صانع دلیل می گیرد و گفته اند این آیت رذیلت بر قلدیان که علی الاطلاق نه تفسیر خلق  
لکم مایة الارض جمیعاً و کفر و فساد و معاصی در تحت آن شود لا محاله و نه خاست که قدری گفته  
این در اجسام مخصوص است و افعال و اعراض از آن بیرونست که ایت بقید و تخصیص  
و مقتضی لفظ اطلاق جز بر عموم و استغراق نیست بعضی متکلمان گفتند خلق لکم دلیل است  
که حظی نیست و سرجه در دنیا می کسرا مباح است جواب آنست که این نه لام تلبی است و نه  
اضافت تخصیص بلکه اضافت بیان و تعریف است فکانه یعرفها ان خلقها لاجلنا فنعنا و  
یجاءنا بعضها للاستفان و بعضها للاعتبار فکیف که حظر و منع اگر دین نیست در خصوص  
اخبار و سنن هست که بعد ازین آیت مخصوص اخبار و آثار بیان کرد و تفصیل داد بعضی حرام  
کرد و بعضی حلال و کشاده و سنت دارند که بر کتاب حکم کنند لقوله تعالی و انزلنا الیک الذکر لنبین  
للناس ما نزل الیه و لیس هذا موضع شرح قوی گفتند این خطاب با مؤمنانست و کلمه ایت  
موجه کافران اند در زمین و مال ایشان فی مسلمانانست ثم استوی لیه السماء استوی در  
نه جای است دوازده بار بیوسته یکی اینست یکی در جم السجدة و ان هفت دیگر علی بیوسته  
یکی در سورة الاعراف دوم در یونس سوم در اعراف چهارم در طه پنجم در فرقان ششم در الم تر هفتم  
قر سورة لیلید و استوی در لغت عرب سه معنی دارد و از آن سه معروف تر و مشهور تر است قرار



و این هفت که گفته آمد بمعنی استقر است چنانکه جای دیگر گفت واستوت علی الجودی  
ای استقرت و سوار را که بر پشت ستور آرام گیرد می گویند لتستوا و اعیاظهوره دیگر معنی  
استوار است شدن از کثری و راست ایستادن است سید که معنی علو است چنانکه  
گویند استوی رسول الله علی المنین ثم استوی الی السماء که در قرآنست مرد و جای که  
علو است می گویند بر شد و اهل کلا کرد فتوی من سبع سموات و هر هفت آسمان راست  
کرد خلیل احمد بایاکی بهم پیش بود معنی کلابی شدن از فصاحت عرب که از و بر سنده است  
الی راعی چیست او را بر بای یا فندایشان را دید که روی بوی داشتند گفت استویا  
الی یعنی اتفعا الی ایشان باز گشتند گفتند کفینا لهذا کنا جینا فاخلخلیل هذه الکلمة  
فوضعها فی تفسیر القرآن اگر کسی گویند ثم استوی الی السماء در هر دو آیت پس از آفرینش  
زمین گفت و این دلیل است که پیشتر زمین آفریدند آنکه آسمان پس آنچه گفت و الارض بعد  
ذلك چیها چه معنی دارد جواب وی آنست که این عباس گفت رضی الله عنهما آنکه  
یک از وی همین مسئله بر سیدند و این خبر صحیح است گفت و زمین را بدو و زیاده  
یعنی یکشنبه و دوشنبه چنانکه گفت قل انکم تلکون بالذی خلق الارض فی یومین  
پس قصد بالا کرد و آسمانها را است کرد بدو روز یعنی سه شنبه و چهارشنبه چنانکه گفت  
ففضله من سبع سموات فی یومین پس زمین نزول کرد و در حقی زمین کرد و در حقی آن بود که  
که گیاه را و درم عزار و کوه و دشت و راهها پیدا کرد و جوها بران لبس زمین و صحره را است  
بهار روز آفریده باشند اینست که می گویند فی اربعة ايام سوا السائلین پس سماها و زمین  
بشش روز آفریدست چنانکه گفت فی ستة ايام ثم قال فی اخر الاية وهو بکل شیء علیم خود  
قرآن از علم چهار نام گفت عالم و علیم و علام و اعلم علیم از عالم است و علام از مرید  
معنی آنست که من خداوندی ام که هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین را آفریدم  
و هر چه را است از حرکات و سکانات جانوران که زیر هفتم طبقه زمین است و در خود  
بجانبه می دالم پس بدانید که اعمال شما را من می دالم بطاعت مشغول شوید تا از عقوبت

من برهین **التوبة الثالثة** **قوله تعالى ان الله**  
لا یستجی ان یضرب مثلاً بالکذبة بل بالکذبة الذی یعز و انما یعز بها انما  
نیکو و صفته باسندین نامها از وی و صفتهها سرمدی خود را بان صفتهها بستود و در پیغام  
و نام خویش آن صفتهها با خلق نمود از آن یکجاست الله تعالی بان موصوف و اثبات  
آن در آیت و خبر معلوم آیت آنست که گفت جل جلاله ان لا یستجی ان یضرب مثلاً  
و جای دیگر گفت والله لا یستجی من الحق و خبر در سنت از مصطفی صلوات الله علیه که رو  
نشته بود بایاران تخنی می رفت در میان ایشان سرمد از دوری آمدند روی بوی  
نهاده یکی از آن سرمدان آنجا که نزدیک مردمان رسیدم آنجا بنشست رسول خدا گفت  
استجی فاستجی الله منه و هم خبرست که ان الله جیبی کریم استجی من عبده اذ اید  
یکه الحادیت این صفت حیا و امثال این می چه درست شود بنصوص کتاب سنت و  
است بر بنده خدا که چون آن شنود یا خواند بر نام و صفت بیستد و زبان و دل از  
معنی آن خاموش دارد و از در یافت جگونگی آن نومیدان باشد که خرد را بدیافت آن  
بتکلف و تاویل راه نیست می گویند عن جلاله و لا یخیطون به علما معنی آنست که خلق  
خود و بعقل خود و بر احوال دنیا بند مگردید بان صفت که خود کرد خود را و بان نام که خود کرد  
خود را بشناسد شناختنی تسلیم و تصدیق کردن نهاده و ناجر یافته پذیرفته و مهمت عفت  
خود نهاده هر که این راه رود و بچنان طریق خود را نبندد شیعی عقیدت است با کبریا  
بسندید طریقت از بنجا کشاید چشمه حکمت و صدق فراست و نور معرفت و این منزلت  
کیسه را بود که چون دیگران از خلق شرم دارند و قبول خلق طلبند و حق شرم داد  
و قبول حق طلبند و از حق کسی شرم دارد که در دل بینای دارد و سر آشنایی و دانند  
بهر حال که باشد که الله بوی نکر است و بر کرداری دینه و رونکیان بقول تعالی الم  
یعلم بان الله یری فی الخیر عبد الله کانک ترا فان لم تکن ترا فان یری که بحال آدمی  
که گشته غفلتست و کفره جهالت از خلق شرم می دارد و از الله شرم نمی دارد و رب  
العالمین بکرم و حلم خود این را خواست میکند می گویند و تحشی الناس والله الحق ان شاء



میگوید از مردم شرم دارید و الله سزاوار است بانکه از وی شرم دارید **يقول الله جل جلاله**  
**ما انصفني عبدك يا عوفى فاستحيه ان اردته ويعصيه ولا يستحي مني** در خبرست که فدای قامت  
 چون بنده بصراط باز گذر نام **در دست وی نهاده بران نهاده** چون سران باز گذر  
 در آن نوشته بیند بند من **فعلت ما فعلت ولقد استحييت ان اظهر عليك فادهب فاني**  
**قد غفرت لك** قال الحی من معاذی في هذا الخبر **سبحان من ينزل الجبال فيسحق هو** بصر طرقت  
 گفت شرم حصار دین است و مایه ایمان و نشان کرم و خلق دین مقام سرگروه اند  
 غافلان و عاقلان و عارفان غافلان از خلق شرم دارند ایشان ظالمان اند  
 عاقلان از فرشته شرم دارند ایشان مصلحان اند عارفان از حق شرم دارند  
 ایشان سابقان اند **و گفته اند چار هفت و چهارست چیا جای جانکه چیا آدم**  
**عليه السلام** آنکه که **در نلت افاد و تاج و حله از وی بر بودند** چون متواریان از گوشه  
 بدان گوشه می رفت خطاب آمد که **یا آدم افرا انا فقال لا بل چیا و منک دو چیا نصیر**  
**جانک چیا و فرشتگان** آنکه که گویند **سبحانک ما عبدنا الا بحق عبادک سویم چیا و اجلا جانک**  
**چیا و اسرافیل علیه السلام** سر بل چیا **چیا من الله و جعل جوارم چیا کرم جانک چیا مصطفی**  
**عليه الصلوة و السلام** کان استحي من امته ان يقولوا **خرجوا فقال لا الله تعالی و لا مستأنین** **لجيشه**  
**نجم چیا و حشمت جانک چیا و علی کرم الله و وجهه** **حين سأل المقلاد حتى سأل رسول الله صلی الله**  
**عليه و لم عن حكم المالك لكان فاطمة رضي الله عنها** شتم چیا و استحقاقا **جانک چیا موسی علیه**  
**السلام حين قال تعرض لي الحاجة من الدنيا فاستحيه ان اسالك يا رب فقال الله له سلني**  
**طع عجبك و علف شاتل** هفتم چیا و حق است جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته  
**و قد مضى ذكره** كيف كفرون بالله از وی اشارت می گویند ای کم کرده سر رشته خوش افرا  
**چاه** بشریت خویش راه ازین روشن تر خواهی چون کمی نری میلان ازین کشیده تر خواهی  
 چون که سوار کنی شمع ازین فروخته تر خواهی چون که از جاده می پیفتی ای سالها بر تو گذشته  
 و هنوز بوی نیافتی ای بر هزار جوان نشسته و هنوز کسی نه ای هزاران لباس پوشیده  
 و هنوز برهنه مسلمانان میدان فراخ است سواران بجا اند و گنیم امواتا فاجیا کم می گویند

اگر مرده بودید از ناله کرم چون نمی گریز اگر جاهل بودید دانایان کرم چون که در نیاید  
 راه تان بنو ذم جراتی روید **و الله اعلم بالصواب**  
 بصر طرقت گفت الهی بنده با حکم از اجون براید و آنچه نلار ذمه ما یز جهد بنده  
 کار خواست تو دارد بنده بجهاد خویش خجسته خویش کی تواند ثم یستکرم ثم یخیم گفت اند  
 مرک بر سر قسم است و زندگانی بر سر قسم مرک لعنت و مرک خست و مرک کرامت مرک لعنت  
 کافران راست و مرک خست عاصیان راست و مرک کرامت متقیان راست و زندگانی  
 یک زندگانی یم و دیگر زندگانی لعید سویم زندگانی مهر زندگانی یم هر یک از اینک امید  
**در خدمت بیدار زندگانی مهر در بیدار زندگانی یم و مرک او را این کنی که لا تخافوا ولا تحزنوا**  
**انکم مع الله** امید را روز بسین بنوازند گویند **ابشروا بالجنة الیة کتمت و علفون** زند مهر را از  
 دوست بر بساط کرم **در مجلس انس** این کرامت این که **ارجو الی ربک راضیه مرضیه** بصر طرقت  
 گفت الهی ای سزاوار کرم وای توان در عالم هر یک از تو شادی است نه بایاد تو غم حصی و شفیعی و  
 گواهی و حکم مرک برینا نفس با مهر تو بهم آزاد شده از بند وجود و علم باز داشته از نصرت لوح  
 و قلم **در مجلس انس** ح شادی بردست نهاده دما دم

**و الله اعلم بالصواب**  
**و الله اعلم بالصواب**

**هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعا** جای دیگر گفت و سخن لکم ما فی السموات و ما فی الارض  
 منه می گویند هر چه مملکت زمین است همه بر او شایسته و مستحق شما کردم و عطا و ما منحصر  
 کرامت را حق سوختگان ما سر سری نبود نواخت را حق شما هر که تراجم نبود و جهان نیست  
 که بر مملکت زمین اقتصار کردم که آسمانها هم از بهر نظر شما و زهرت بصر و خیرینه روی شما راست  
 کردم بنده من چون تو قلم **در کوی عوالمای تو بدانی که آسمان و زمینان و زمینان را بجهت بشارت**  
 رسد و یکدیگر را بجهت تنبیت کنند آن من دالم که من هر چیز را دانسته ام و هر کس رسیده و هر  
 شیء **علم** درین آیت لطیفه است گفت خلقکم لملای الارض بلکه گفت خلقکم لملای الارض  
 یعنی هر چه مملکت زمین و آسمانست از بهر تو آفریدم بنده من و ترا از بهر خود آفریدم نه بینی که



علی الخصوص موسی را گفت و اصطفتک گفتی و علی العموم خلق را گفت و ما خلق الحزن  
 و الانس الا لیقلن قد لان خطاب مصطفی علیه السلام دانست و شکر این نعمت وی  
 نکراد آن شب قدر بکرامت که ویرا با آسمان بردند و سرجه افروختش بوز و مالک کونین  
 همه بنا قدم صدق وی کردند و آن مهر بکوششیم صبح باز میگید گفت و ابراهیم فرید  
 مازنغ البصر و ما طغی نوشتش باز بوزید بطای که چرا به سنت مصطفی نیاورفت و ادب  
 حضرت نیکو بجای آورد گفت لم ازل اقطع الممالک حتی وجدت الماکثم ترک الممالک  
 حتی وصلت الی شواهد الممالک فقلت الجائزۃ قال قد وهبت لک کل ما رايت قلت انت  
 المراد قال فانما لک کما انت لی بیر طریقت گفت ای فریدمیدان باغ دوستی در افا  
 کردم بوی یافتم از خزانة دوستی با دشمنی بر عالم ندا کردم برقی تا فت از مشرق حقیق  
 آب کل لم انکاشیم و دو کیتی بگذاشتیم یک نظر کردی چرا از نظر بختیم و بگذاشتیم فرای  
 نظری و این سوخته را میهم سازد و غرت شده را حباب کمی زده را بجای دار و میهم  
 بود و فی جنایه افشاد ما رایت فی عالمی کما رایت فی عالمی  
**فَقَالَ تَعَالَى** واذ قال ربک للملائکة  
 نبوئنا تا کویم ای محمد انکه گفت خداوند تو فرستد کما نرا ای جاعل  
 من کردگار وافرندگانم فی الارض اندلین خلیفه از بس شما رسید  
 قالوا گفتند فرشتگان اجعل فیها خوامی افرید اندلین من یفسد فیها کس  
 که در آن تمام کارهای کند و یفسد الاله و خولها ریزد و کنی خیر و شر و ما است  
 تو ترا می ستایم و نقلیس لک و با فریاد نیکوتر یا ندی کنیم قال خداوند گفت فرشتگان  
 ای اعلم ما لا تعلمون من کز دلم که شما ندانید و علم آدم آنکه در آدم آموخت الملائکة  
 کلها نامها همه چیز تم عرضهم انکه نمودن چیزها همه علی الملائکة فر فرشتگان  
 فقال و گفت ایشانرا اینوئی خبر کنید مرا با سماء و صولاء بنامها از چیزها که چیست  
 ان کنتم صادقین اگر راست می گوید که خلافت شما سزاوارتر از وی قالوا انک  
 گفت سلطانگی بجای و بی عی ترا لا علم لنا ما را دانست نیست اما علمنا مکرر آنچه می

تو مارا انک انت اعلم الحکیم توئی داننا راست افشاست کار قال یا آدم الله  
 گفت ای آدم اینهم خبر بگوئی فرشتگانرا با سائیم از نامها و ایشان فلما انبأهم خبر  
 آدم فرشتگانرا خبر کرد با سائیم از نامها و ایشان قال گفت الله فرشتگانرا  
 الم اقل لکم نکفتم شمارا ای اعلم که من دانم غیب السموات و الارض و ما هو بوشیدها  
 آسمان و زمین را علم منی دانم ما بتدون الخبی نماید و بیدای کنید و ما کنتم  
 تکتون و آنچه دان می داشتید النوبة الثانية  
 قوله تعالی واذ قال ربک انک انت اعلم الحکیم توئی داننا راست افشاست کار  
 بود و این اشارت بید و خلق آدم است یعنی ابتداء و افروختن شما آن بود که رب العالمین  
 فرشتگانرا خبر داد گفت من آفریدگار خلیفه ام در زمین یعنی آدم و این اظهار شرف  
 آدم را گفت و فضیلت وی که آفریدگار چون بنده را شریف دهد بیش از افروختن وی  
 از کون وی خیر دهد چنانکه فرشتگانرا و انبیا را خبر داد از مصطفی صلوات الله علیه  
 بیش از افروختن وی و ذلک قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من  
 کباب و حکمة لایه و عیسی را فرمود تا از وی خبر دهد بیش از افروختن وی و ذلک قوله  
 لئن رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدک من التوہیة و مبشر ابرسول یاتی من بعدک  
 اسمہ احمد و اصحاب ویرا توہیة و انجیل صفت کرد بیش از افروختن ایشان و ذلک فی  
 قوله ذلک مثلم فی التوہیة و مثلم فی الانجیل ای صفتهم و ذکرهم و قبل الما اخبر بکونه  
 قبل الجاده تطیبا لقلوب الملائکة و ان لا یباغتهم بالعنایة کقول ابرهیم ای  
 انی فی المنام انی انظیک تطیبا لقلوبک لیکون مستعدا لما اوربه متاهیا و اذ قال ربک  
 للملائکة نام فرشته در عیبت از بیغام گرفته اند عرب بیغام را مالک گویند و الوک گویند  
 یقال لکلی و الکنی ای ارسلنی و بقیاس این اشتقاق مالک است نه ملایکه  
 بر وزن مفاعله لکن الهمزة منقولة من موضعها فقیل ملایکه فسران گفتند این فرشتگان  
 ایشان بودند که زمین داشتند پس ز جان و سبب از بود که الله تعالی انکه که میزرا  
 بیا فرید جان را و فرندان ویرا از اش دوز میز بیا فرید چنانکه گفت و خلق الجن







وحيه ملوهم

محدثهم که از آدم یغیران و رسولان و صالحان فرزندان هر وجود آیند که مرا تسبیح و تهللیر کنند و قیل التي اعلم ما لا تعلمون لانکم تعلمون فساد جوارحهم وانا اعلم بحجة قلوبهم شفیع فساد جوارحهم وفي ذلك يقول الفايضل

واذا الجيب اتى بالنبي واجل جاز مجانبه بالقول

وقال التي اعلم ما لا تعلمون من انكسار قلوبهم وان ارتكبوا فيح افعالهم وصولة قلوبكم عند اظهار تسبيحكم وتقليدكم فانتم في سج وفاقكم وفي عصمة افعالكم وفي جمل تسبيحكم وهم منكسرون عن شواهدهم متدللون بقلوبهم وان لانكسار قلوبهم عند اذما ما قويا وقال تعالى البعض انبياءه انا عند المنكسرة قلوبهم من اجل وعلم آدم الاسماء كلها فرشتگان چون این خطاب بشنیدند که انی جامعک فی الارض خلیفه بایکدیگر گفتند لن نخلق خلقا اعلم منا هر کس که آفرید از ما عالم تر باشد پس رب العالمین آدم را بیا فرید واورا برایشان افزونی داد بعلم ونام سجیزا ووراجرا موخت فلذلك قوله وعلم آدم الاسماء كلها وسمی آدم لانه خلق من اديم الارض يدك عليه ما قال النبي صلي الله عليه وسلم ان الله تعالى خلق آدم من قبضة قبضها من جميع اديم الارض فجاءت بنو آدم على قدر الارض منهم الاحمر والابيض والاسود وبين ذلك والسهل والرخين والخبث والاطيب حبر صلووات الله عليه حرافيش آدم وبرداشتن خاک از زمین اینست **اما** اثر صحابه آنست که عبدا لله مسعود وجماعته از صحابه گفتند لما فرغ الله من خلق ما احب استوى على العرش وقال للملائكة اني جامعك في الارض خليفة الى قوله اني اعلم ما لا تعلمون من شان ابليس فبعث جبرئيل الى الارض ليايته بطين منها فقالت الارض اني اعوذ بالله منك ان تنقص مني او تشينني فرجع ولم ياخذ فقال يا رب انها قد عادت بك فاعادتها فبعث ميكائيل فقالت مثل فرجع فبعث ملك الموت فعاذت منه فقال انا اعوذ بالله ان ارجع ولم انفلا من وجه الارض وخالط فلم ياخذ مني مكانا واحدا واخذ من تربة حمراء وبيضاء وسوداء فلذلك خرج بنو آدم مختلفين فصعبه قبل ترابيه حتى عاد طينا لانا واللازب والذى يلترق بعضه بعضا لم تر احتياش في تقيين ذلك

ذلك

چنین

چین بقول من حماء مشنون والمنتن ثم قال للملائكة اني خالق بشر من طين فاذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين فخلقه الله بيديه لكيلا يتكبر ابليس ليقوله تكبر على ما عملت بيدي ولم اتكبر عنه فخلقه بشر افكان جسدا من طين البعير ستة من مقلار يوم الجمعة فمرت به الملائكة ففرعوا منه لما راوه وكان شامهم فزعوا منه ابليس فكان يمر به ويضربه فيصوت لجسدا كما يصوت الفخار فكون له صلصلة فلذلك حين يقول من صلوا اكل الفخار ويقول لامر ما خلفت ودخل في فيه وخرج من دبره فقال للملائكة لا ترهبوا من هذا فلهذا اجوف واين سلطت عليه لاهلكته فلما بلغ الحين الذي يريد الله ان ينفخ فيه الروح قال للملائكة اذ نفخت فيه من روحي فاسجدوا له فلما نفخ فيه الروح فدخل الروح في راسه عطس فقالت له الملائكة قل الحمد لله فالحمد لله فقال الله عز وجل رحمتك فلما دخل الروح في عينيه نظر الى ثمار الجنة فلما دخل في جود اشهى من الطعام فوثب قبل ان يبلغ الروح في رجليه عجلان الاثما الجنة فلذلك حين يقول خلق الانسان من عجل وعلم آدم الاسماء كلها ابن عباس كفت حتى القصعة والقصبة والفسوة والفسية حرام اوخت نامها همه چين ناكاسه بزرگ وكاسه كوكل وباذكه از جانور وذررم ونم نرم ربع كفت نامها فرشتگان در يكى اوخت ابن زيد كفت نامها ذررت آدم ولغتها كه حنر سخن كونياد عنى وبارى وعبرانى وسريانى وغيران مى لغت كه فریدان آدم دراز سخن كوند ضحاک از ابن عباس كفت اسماء اجناس بود جز مردم وپرى وجوارى و مرغان و دذله بيا بان و درختان زمین وآسمان و مانند آن مقاتل كفت جانوران و جمادات اسمها بادم نمود كه مه آفرید بود دران شش روز از بیش و آدم را از بس مه آفرید در آخر روز جمعه چنانكه خبرست آنكه نام يك يك را بر اوخت كفت يا آدم هذا فرس وهذا جمل وهذا جمار الى آخرها عطية بشر كفت علمه الف حرفه ثم قال لا اولاد كان اردتم الدنيا فاطلبوها هذه الحرف ولا تطلبوها بالدين اهل اشارت كفتا مقصود لفظ عموم كه موجه اسمها بود آدم را بر اوخت هم اسماء خالق هم اسماء مخلوقات پس آدم بدانستن اسماء مخلوقات از فرشتگان متمين و متحصص شد و افزونی دى برایشان بیدا و علم دى بنامها آفریدكار خود

طلبوها



سری بود میان وی و میان حق که فریشتگان را بران اطلاع نبود پس شمر علم نام مخلوق  
حق آدم آن بود که مسجود فریشتگان گشت و شمر علم نام خالق آنکه بمشاهده حق رسید  
و کلام حق شنید ثم عرضهم علی الملائكة بس الخسئيات و اشخاص و اشخاص فریشتگان نمودند  
میان ایشان عقلا بودند از ملائکه و جن و انس و شیاطین از هر آن گفت ثم عرضهم این  
نید گفت رب العالمین فرزندان آدم را از بشت آدم بیرون آورد و بفریشتگان گفت  
انبؤنی باسماء هؤلاء مما خبرتکم که نامها را ایشان چیست اگر راست می گویند ان کنتم صاد  
که از شما عالمتر کسی نیا فریدم این امر تعجیز گویند الله تعالی خواست تا بجز ایشان بر ایشان  
بیان شود در شناخت نامها بجزی بیند چشم سرجون عاجز ندان علم آنچه بیند از علم  
آنچه ندانند و در غیب است اوئی تر که عاجز باشند پس فریشتگان بزبان اعتدال  
و عجز گفت سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا یا کی و بی عیبه ترا و کس بر علم غیب جز تو اطلاع  
و ما را دانش نیست مگر آنچه تو آموختی ما را دانای تحقیقت توئی نه تعلیم دانا و در دانش  
بی محتائی و خداوندی را سزائی که راست دانیش و راست کاری تو دانی که خلافت را که  
سزا است و آن بنداشت ماحمله خطاست آنکه آدم را گفت انبیهم باسمائهم فریشتگان را  
خبر کن از نامها ایشان این دلیل است که آدم بمهری بود میسر بفریشتگان و قیل کان  
رسولا الی ولده بو امامه با هیله گویند مردی پیش رسول صلوات الله علیه آمد و گفت یا رسول  
انبیاء کان آدم قال نعم مکلم بس چون آدم نامها فریشتگان با ایشان گفت فریشتگان را بسبیل  
تو بخ و ملامت گفت الم اقلکم فی العلم غیب السموات و الارض نه گفتیم شما را که من غیبان  
و زمین دانم چنانکه این نامها داناستید و اشخاص را نشناختید و از شما نهان کردم و آدم را  
را ختم احوال آدم و خیریت و سی خلافت ایشان و عصیت و طاعت ایشان مهم ندانید  
چرا گفتید ان جعل فیها من یفسد فیها پس گفت و اعلم ما تملکون و ما کنتم تکتون و چنانکه  
غیبها نامها و زمینها دانم نهان و اشکارا شما نیز دانم آنچه اشکارا گفتید که ان جعل فیها نفید  
فیها دانستیم و آنچه نهان گفتید با یکدیگر که ان خلق خلقا اعلم منا دانستیم و انما یلیس باخو  
اندیشید که این فضل علیه اهل کشته و این فضل علی لاعصین ممد دانستیم که این گفت

و آن اندیشه همه آفریده منست و آفریده من از من نهان نباشد درین قصه باز نمود که فضل  
علم بر تر از فضل علم است که فریشتگان بر آدم فضل داشتند بدرازی ایام طاعت و فراوانی  
طاعت و عبادت بی فترت و آدم بر ایشان فضل داشت بیک علم و آن یک علم از عباد ایشان  
بحکم الله همه آمد و فریشتگان با آن عبادت فضل آدم برخود بسبب آن یک علم اسباب داشتند  
و مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت فضل العلم خیر من فضل العبادة و قیل فقیه واحد اشد  
علی الشیطان من الف عابد و قال صلی الله علیه و سلم مسئله واحدة یعلمها المؤمن خیر  
له من عبادة سنة و خیر له من عتق رقبة من ولد اسمعیل و ان طالب العلم و المرأة المطیع  
لزوجها و الولد البار لوالديه یدخلون الجنة مع الانبیاء بغير حساب و گفته اند که علم عباد  
شرف دارد از چهار وجه یکی آنست که مقام علم مقام نبوتست و علما بجای پیغامبران اند  
و به قال صلی الله علیه و سلم العلماء ورثة الانبیاء و مقام علم مقام ولایت است و صاحب علم  
بر مقام اولیاست چنانکه میان انبیا و اولیا فرقت هم چندان نیز میان عالم و عامل فرقت  
همه دیگر آنست که عمل لازم است بکار و فراتر نشود و بدیگری سرایت نکند و علم مستعدی است  
نفع آن و اثر آن ب دیگران تعلیم کند راست همچون چراغ است که خود روشن است و دیگران را  
روشن دارد و روشنائی خود ب دیگران دهد و از وی چیزی نکاهد عالم مجهل است و وجه  
آنست که علم بی علم بکار نیاید و عبادت نبود و علم بی عمل بکار آید و عبادت نبود و وجه  
جوامع آنست که علما زماست و علم از خداست و روی عن الیه صلی الله علیه و سلم انه قال  
العلماء مفاتیح الجنة و خلفاء الانبیاء و قال صلی الله علیه و سلم تملکون قال الی جبریل قال  
یا حماد الخقرن عبدا انا الله عنی و جعل علما و ان الله لم یخقر حین علمه ان الله جامع العلماء  
فی بقیع واحد فبقولهم فی لم استودعکم علی الاخیر اردنه بکم قال غفرتم لکم علی ما کان منکم  
و فی روایة اخرى لم استودعکم حکمق و انا الیدان اعلمکم ادخلوا الجنة بجمعی  
**الفصل الثالث** **قوله تعالی واذ قال الرب**  
للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة علی بود آرمیده هیچ دل آتش عشق نه در هیچ سینه  
سودائی نه در هیچ رخت نجش آمده خراین طاعات پر برانده عباد هیچ فترت بر ناصیه طاعت



مطیعان نانشسته و علم لاف دعوی و سخن نسج خمدک بعیوق رسانیده می چه در عالم  
جوهری بود که آن لطایفه داشت خود طبعی افزاده عرش مجید بعظمت خود می گریست  
می گفت مگر قم این حدیث با فر و کشند گری در همت خود می گریست که مگر این خطب نام  
ما کند هشت هشت بجای خود نظری کرد که مگر این ولایت با دهنه طمع ممکنان از خاک  
بریده و هر یک در تخته مانده و هر یک در سودای افزاده ناکاه از حضرت عترت و جلال این  
خبر در عالم فرشتگان دادند که این جاعل فی الارض خلیفه این نه مشاورت بود با فرشتگان  
که این تمهید قواعد عصمت آدم بود و نه استعانت بود که نشر بساط توفیق آدم بود و گفتند  
قهر ما کاری را ند قلم کرم فرمودیم تا از سر دیوان عالم تا با سخن خطی در کشند و از منقطع  
عرش تا منتهی قعرش سکان مرد و کوز را عزله نامه نویسد تا صدر ما لک آدم خاکی را مسلم  
شود و سینه عمر زوی بنور معرفت روشن و لطایف کرم و صنایع فضل ما در حق بی انگار  
ز لوله هیت از عترت این خطاب در دهان مقربان افاد گفتند این چه نهدی تواند بود  
که بیش از آن بشوی بر سده جمال وی عترت قرآن کوس خلافت می گوید و وی هنر  
در بنا خلقت نه و جلال تقلید از مکنونات غیب خبر می دهد کرد میدان دولت آدم  
مگردید که شمس فطرت آدم نشناسید عقاب هیچ خاطر بر شاخ دولت آدم ننشست دید  
هیچ بصیرت جمال اخبر شد صفت آدم در نیافت این شرف چه بود و این دولت از چه است  
از آنکه آدم صدف سر را ربوبیت بود و خزانة جواهر مملکت ای بسا در گرانمایه و ولول  
شاهوار که در آن صدف تعبیه بود و با سر در کی شبه سیاه **در شبهه کشاد با جواهر مملکت**  
در کی جون ابرهیم خلیل با وی شبه جون فرزد طاغی در کی جون موسی عمران با وی شبه  
جون فرعون بنی عون در کی جون عیسی من لم با وی شبه جون - بی باغی در کی جون  
مصطفی عمری با وی شبه جون بوجله رحل فرشتگان جون این خطاب های ایشان  
قرار و آرام از ایشان بر مید و تا مسک عقول و صبر شان بر سید زبان سوال ابراز کردند  
وجله آواز بر آوردند که اجعل فیها من یفسل فیها خداوند اباد شاهان بزرگوارا و کردگار  
این آدم خاکی طراز و شی بقریب را بدست عصیان مطلق گرداند و سر از ربنقه طاعت بیرون

کند

کند و ما را از قدس و تقلید آفریده سینها ما بتسبیح و قلیل آراسته و این اسباب را  
ساخته چنین کونیا که آتیه از مکنونات غیب بدید آمد و قوی تر بشکاف از بسوخت و نبهت  
عزت این خطاب بر رفت که انی اعلم لا یعلمون شما که نظار یکان اید نظار می کنید شما را  
بلخر این اسرار الهیت ماجر کار و در مکنونات غیب ربوبیت ماجر تصرف تعبیه الهیت ما  
و مکنونات اسرار ربوبیت ما ما دانیم خاطر مختصر را علوم و عقول جزوی را فهمها معلول و بصائر  
میخت را با اسرار الهیت ماجر راه و عنده مفاخر الغیب لا یعلمها الا هو یاد را از حکم جهان کردیم  
که چراغ حقایق معرفت در سینه آدم خاکی روشن کردیم و فاشور ولایت خاکی بدست هم ولایت  
مالک زمین در قلب لشکر انصیب کنیم شما که مقربان مملکت اید پیش تخت دولت آدم جاکرد  
سماطین بر کشید و اورا سجود کنید و شما که کرد عرش ما طواف می کنید جنایت ناکرده خریده  
که هنوز در وجود نیامدند استغفاری کنید و ایشان را سلامت می خواهید و سلم سلم می گویند  
ناجوز در وجود آیند قدم ایشان را بر بساط عبودیت فتوری نباشد و شما که نقیان حجاب  
اهل غفلت را از حریت آدم می گویند تا بسبب گریستن شما محصیت ایشان بمغفرت خود  
بیوشیم و شما که اهل رفرف اید از این ناله که زیر عرش ما موج می زند را ویه نور بر کی پذیرد  
رستخیز که ایشان سر از زمین برارند تشنه ایشان را سقایی کنید و شما که معصومان  
سده منتهی اید منظر با شنید تا جون فرع اکبر در قیامت بدید آید و دارا دار و گیر اکبر  
هیت و سیاست بر خیزد مؤمنان ایشان را از آن فرع امن دهید و سلام ما بایشان رسانید  
این همه بان فرمودیم تا شما که فرشتگان اید شرف خاکیان بدانید و بر حکم ما اعتراض  
نکنید خبر درست است که ملا ایل و مقربان در کاه عزت گفتند خداوند ایا خاکیان را  
عالم سفلی دادی عالم علوی باده که مانین پزیدگان حضرت ایم و طاووسان در کاه عزت ایشان را  
جواب آمد لا اجعل صاحب خریة من خلفه بیدک من قلت له کن فکان

**اوی عشقم و شما بر کندی** **و نقه و جال عاشقان بخبری**

**قوله تعالی** **واذ قلنا للملائكة وکمیم**







می کرد و فریشتگان بنی آدم بودند خدا را بمتابعت آدم سجود کردند و این یک قول است  
گفت رضی الله عنه قاده گفت کانت الطاعة لله والتجود لادم وهو الاصح والى الصواب  
اقرب بس ابليس ان فریشتگان مستثنی کرد و گفت لا ابليس و این استثناء احسن گویند  
که درست آنست که ابليس نه از جنس فریشتگان بود بلکه از جنس بود جانان که گفت جائی  
دیگر کان من الجن فسق عن امری به شعبی گفت ابليس الجن کما ان ادم ابوالانس و قيل  
ابو الجن موالات و ابليس ابوالشیاطین فالشیاطین اولاد ابليس و کلمه فی النار الشیطان  
رسول الله صلی الله علیه وسلم فان الله اعانه علیه فاسلم و اما اولاد الجن فمسلم فی الجنة  
و کافرهم فی النار ومع کل جنی شیطان کما ان مع کل ادنی شیطان و الجن خلق  
من خضر النار و الشیطان من مجموعها و الملائکة من نورها و معنی ابليس نومیلاست  
یعنی ابليس من نعمة الله و بیش از آنکه لعنت بروی اشک را شان نام وی عزایر بود  
و گفته اند حادث بود و کنیت وی ابو کردوس اینی و استکبر سؤالا کنند که  
ابليس از فرمان سر باز زد مستحق لایمه و عقوبت کشت و آسمان و زمین از فرمان سر  
باز زد گفت فابتن ان یحملنها و بقول بعضی مفران اهل آسمان و زمین سر باز زدند  
و آنکه درین باب مستوجب عقوبت نکشتند چه فرقت جواب آنست که  
ابا و ابليس ابا و استکبار و عجب بود و لهذا قال تعالی ابا و استکبر و مستکبر منهوم بود  
و ابا و آسمان و زمین و اهل آن ابا و اشفاق و ترس بود جانان که گفت و اشقق منها و  
ترسند معذور بود گفت لادم را فرمودند که کرد شجره مکرمه و این را خلاف کرد و  
فرمودند که سجود کن نکرد و فرمان را خلاف کرد و نافرمانی کردند بس ابليس مستوجب  
لعنت کشت و لادم نه چه حکمت است جواب آنست که نافرمانی آدم احمه  
شہوت بود و نافرمانی ابليس از عجب و تکبر و جبر مناجت ربوبیت است و مناجت  
ربوبیت موجب لعنت است گفتند اما از آدم یک نلت آمد در حال ویران بهشت  
کردند و از فرزندانش هر روز جلدین محاصی آید و آنکه عقوبت نمی رسد جواب  
آنست که آدم بر بساط قرب عصیت آورد و فرزندانش بر بساط محنت و یک نلت بر بساط

قرب صعبت است از ناران بر بساط محنت و لهذا قال ابرهیم علیه السلام یا رب لم اخرج  
آدم من الجنة فقال اما علمت ان جفاء الجیب شدید و قیل لخرج آدم من الجنة  
لان الجنة ليست بدار التوبة فاراد ان یأتی الدنیا فیتوب ثم یرده الی الجنة روی  
ان الله عن وجل قال لادم لو غفرت لک فی الجنة لغفرت لوجل و ایدر کیف یبتین کرم  
وجودی و رخصتی اینی و استکبر می گویند نافرمانی کرد ابليس و بر آدم برتری جست  
که او را سجود نکرد و گفت انا خیر منه ابوالهالیه گفت لما لک بنوح السفينة اذا  
هو ابليس علی کوثها و هی مؤخر السفينة فقال له و یکم قد غرق الناس من اجلک قال  
فما تأمر فی قال ثبت قال سل ربک هل لی من توبة قال فیل له ان توبته ان یسجد لقدم  
فقال ترکته حیاً و انجد که میتا و قال الینے صلی الله علیه و سلم اذا قرأ ابن آدم  
الستحة فیسجد اعتزل الشیطان بکی یقول یا و یله امر ابن آدم بالتجود فجد فله الجنة و امرت  
بالتجود فحسبت فی النار و کان من الکافرین می گویند در علم خدا بیش از افرینش  
وی از کافران بود و قيل صار من الکافرین حین انی التجود و معنی کان در قرآن  
بوجود است بمعنی مستقبل جانان که گفت و کان یوما علی الکافرین عسیرا فی یوم کان  
مقلله الفسنة و بمعنی حال جانان که گفت کتم خیر امیة کیف نکلم من کان فی المهد صدیا  
و بمعنی وقوع جانان که گفت و ان کان ذو عسر و بمعنی صیوررت جانان که گفت و کان  
من المغرقین و کان من الکافرین و بمعنی ماضی و حال و مستقبل جانان که گفت و کان الله  
غفوراً رحیماً و کان الله سمیعاً علیماً و قیل یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة این  
آیت است بر معنی له که می گویند بهشت نیافرید و هنوز موجود نیست و وجه دلالت  
روشن است که اگر موجود نبود ی رب العالمین آدم را نلفته اسکن انت و زوجک الجنة  
یقال للمیأة زوج و زوجة و الزوج افصح و مولفة القرآن و الزوج اثنان و واحد قال  
الله تعالی و انه خلق الزوجین الذکر و الانثی فجعل کل واحد منهما زوجاً و الزوج  
بمعنی الصنف فی قوله خلق الازواج کلها یعنی الاضاف و فی قوله ثمانية ازواج فی ان  
ای ثمانية اصناف و فی قوله کم ابنتنا فیها من کل زوج کیرای من کل صنف حین و الزوج



القرن فی قوله تعالی وخلق منها زوجها فی قوله الحشر والذین ظلموا وازواجهم فیهم  
وفی قوله واذا النفوس زوجت ای قرنت نفوس الکفار ببعضها ببعض اما قصه  
آیت آنست که صغیران گفتند آدم در بهشت مونس هم جنس خویش نداشت مستحور  
می شد خواب بروی افتاد و خفت رب العالمین از استخوان بهلووی از جانب جبه  
آن یکی زیرترین که صغیری خوانند حواریا فرید و آدم از آن هیچ خبر نداشت و حج  
بج بوی نرسید که اگر بج رسیدگی بوی می بان نبودی قال النبی صلی الله علیه و سلم  
ان الله تعالی خلق الرجال من التراب فمهمهم فی التراب یعنی العیة وخلق النساء  
من التراب فمهمهم فی التراب پس چون آدم بیدار شد زنی را دید بر بالین وی  
نشسته سخت با جمال و نیکویی او را بر سید که تو کیستی گفت من جفت تو م را بدان  
آفرید ند تا مونس تو باشم و بمن آرام گیری گفت نه اند که خستادم فریاد خواست و او را  
بر سید از بخاست که خطبت یعنی زن خواستن از جانب می دانست و در خست خواست  
فر آدم خطبت از جانب زنان بودی و گفته اند حواریا آدم درخواست که دعا کن  
تا الله تعالی مرا رفیق سازد که مرا اینس و دمساز بود تا با وی بیرون می آیم و در بهشت  
می گردم قال فجعل معها العنقاء فكانت تخرج فطوف می و العنقاء آنکه ملائکه امتحان  
علم آدم را بر سیدند از وی که یا آدم ماهی این چیست گفت زنی گفتند نام وی چیست  
گفت حواریا نام است گفتند چرا گفت لایها خلقت من حی گفتند او را دوست داری گفت  
آری پس حواریا بر سیدند که تو او را دوست داری گفت نه و دوستی وی آدم را بیشتر  
بود و تمام تر لکن راست گفت فقلوا لوصدقت امرأة فی جبهتها لزجها الصدقت حواریا  
وقال النبی صلی الله علیه و سلم ان المرأة خلفت من ضلع لن تستقیم لک علی طریقه  
فان ذهبت تقیمها کسرتها وان استمنعت بها استمنعت بها و فیها عوج و کلاهما  
منها رغلا حیث شیئا و عیشت فراخ خوشی بج می کیند درین بهشت و هی الفردوس  
وسط الجنة و اعلاها و می خورید بی حساب هر چه خواهید چنانکه خواهید و لا تقر  
هذه الشجرة فکونا من الظالمین و حتی نمود بایشان گفت کرد این همت نکردید و این

مخبرید که آنکه از جمله ظالمان باشند یعنی ان عملنا باعمال الظالمین  
صغیرا منهم و کنتا من الناقصین لانفسکم الظالمین لها آیت ان حشر  
منه می گویند آن درخت علم بود می که از آن بخوردی چیزها بدانیستی و میوه  
کونا کون در آن بود سعید جبر گفت درخت انکور بود ابن عباس و جماعه  
می گویند کلام بود و دانه کلام از روغن نرم تر بود و از غسل شیرین تر معتزله  
گفتند درخت منه دلیل است که آن نه بهشت بود بلکه بستانی بود از بستانها  
دنیا و اگر بهشت بودی طرز هیچ چیز حرام نبودی جواب ایشان آنست  
که در بهشت ولدان و غلمان هستند و استمتاع بایشان حرام است و این بهشت  
آنست معتزلی گفت اگر بهشت بودی با آدم در آن تکلیف نرفتی که  
بهشت جای تکلیف نیست جواب آنست که دنیا جای تکلیف است علی  
العموم و پس قوی را تخصیص از آن تکلیف بیرون کرد و هم الاطفال و المجانین  
بمجنین جایز باشد که بهشت در حق ممکنان نه جای تکلیف باشد و در حق آدم علی  
الخصوص فی وقت دون وقت جای تکلیف بود والله را رسد که در ملک و ملک  
خود آن بکن که خود خواهد هر چند که تکلیف در بهشت مستبعد نیست که اجماع  
مسلمانان آنست که در بهشت معرفت الله همه مأمورند و مکلف معتزلی گفت  
بهشت سر از اندوه و بلا نیست و آدم اندوه و بلا دید که کوییم عجب نیست از قد  
خداوند عز وجل که جمع کنند میان دو ضد چنانکه آتش سوزنده است و خلیل را  
سوخست و در حق وی چون بستان و ریخان شد محنت در بهشت در حق آدم  
مجاناست که نعمت در آنش در حق خلیل و سران آنست تا باند محنت موند  
نشود و در نعمت این نکند معتزلی گفت اگر آدم در بهشت بودی  
بیرون نیامدی که الله می گوید و ما من منها نخی چین جواب آنست که هر  
ثوابی که در بهشت شود می کن بیرون نیاید و آدم که در بهشت بود نه ثوابی که  
در بهشت بود همچون رضوان و خازنان بهشت که ایشان از بهشت بیرون می



از بهی آنکه نجره اعمال و ثواب را در بهشت اندازند فانها الشیطان این میخواست  
که بجائی دیگر گفت اما استی لهم الشیطان وذلک من الزلل الذی هو الخطاء  
ای طلب زللهم وکسبه لهم چنانچه خواسته آنها فانها الشیطان ای تمامها  
یعنی عنها عن الجنة وذلک عن الطاعة واذن الفعل لای الشیطان لانه سبب  
ذلک کتوله تعالی رب انهم اضلن کثیرا من الناس اضاف الاضلال  
الی الاضنام لانهم سبب الضلالة میگوید شیطان ایشان را از بهشت  
بببرد و از فرمان برداری و ایشان را بنا فرمائی در آورد بانکه ایشان را وسوسه  
کرد و ذلک فی قوله تعالی فوسوس لها الشیطان دیود رد ایشان داد و  
ایشان را بران داشت چنان اندیشه تا ایشان را بان روز آورد که بیدار کرد ایشان  
آنچه پوشیده بود از عورتها بایشان گفت انداین وسوسه شیطان از بیرون  
بهشت بادم رسید که شیطان بس از آنکه از بهشت بیرونش کردند بهشت  
باز رسید و گفته اند که از دهان مار باوی سخن گفت و هب منته گفت  
مار اچار دست و پای بود بر مثال شتر بختی و نیکوتر چهار باخی انگاه چاره  
دنیا مار بود و شیطان در شکم وی رفت تا چون برخی بهشت گذرند ایشان  
نداند که یکبار بیش از آن رفته بود و خرنه او را منع کرده بودند بس در شکم  
مار رفت انگاه چهره بهشت از شکم وی بیرون آمد و آن لذت و رایحه که بهشتیان  
یابند او را نبود آنکه از آن درخت منهای چیزی گرفت و نخست نخود داد گفت  
بینه که چه نیکوست رنگ و بوی و طعم این میوه و سر که از آن میوه نخورد جاوید  
در بهشت بماند و شمار انهی از آن کردند تا جاوید در بهشت نمانند این حق  
گوید که ابتلاء کید وی آن بود که نوحه گرفت و بر آدم و حوا میگریست ایشان  
گفت اجماعی گری گفت بر شما میگریم که بمیرید و از حین ناز و نعیم و از چندین  
نعمت و کرامت بیفتید و آن سخن را ایشان اثر کرد و در دل ایشان افکند انگاه  
ابلیس گفت یا آدم هل اذک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلک گفته اند آنچه گرفته

بود از درخت منهای اول نخود و از آن نخورد آنکه حوا با آدم داد و گفت  
من خوردم و زیان نکرد پس چون آدم نخورد بدت لها سواتهما عورت ایشان  
بیدار شد و هر دو را عقوبت رسید اگر کسی گوید از جبهه حکمت بود که چون  
حوا آنها خورد او را عقوبت نرسید پس چون آدم نخورد سر دو را عقوبت کردند  
جواب آنست که آدم اصل بود و پیش رو و حوا رعیت وی و مادام که پیش رو  
بر صفت صلاح بود فساد رعیت را اثری نبود پس که صلاح پیش رو و الیه  
اشاره الی صلی الله علیه و سلم ان الله لایهلک الرعیة وان کانت ظالمة اذا  
اذا کانت الائمة هادیه پس چون عورت ایشان بیدار شد آدم شمسار  
گشت همیان درختان گریخت رب العالمین ندا کرد یا آدم این است کجائی  
ای آدم و خود دانا تر آدم گفت انا هذا یارب انک منم خداوندنا همیان درخت  
قال الاخرجک گفت یا آدم بیرون نیائی قال استجی منک گفت از تو شرم دارم  
خداوندنا قال لم انهکما عن تلکما الشجرة نه شمارا گفتیم که از آن درخت نخورد  
فقال آدم انه یخلف لی بک ولم اکین اظن ان احدنا من خلفک یخلف بک کاذبا  
فذلک قوله وقاسمها انی لکامن الناصحین پس رب العالمین حوا را گفت  
انت غیبت عیلم فانک لاجملین جملا الا جملة کرها فاذا اردت ان تصبی  
ما فی بطنک اشرفی علی الموت مرارا ثم قال لیلیت انت التي دخل الملعون فی  
جوفک حتی غشی عیلمی ملعونة انت لارزق لک الا التراب انت عدو بنی آدم  
و منم اعداؤک و هب منته گفت الله تعالی بس از آنکه آدم را در بهشت بنشانند  
انک شری بوی داد گفت یا آدم هذا خاتم الی یعنی خلفه لک لانتس فی عیلمک  
فاخلفه یا آدم این انک شری بتو دادم و عز تو درین بستم نگر تا عهدم فراوش  
نکنی که اگر عهدم فراوش کنی این خاتم غی از تو بستانم و بدیگری دهم عکس گفت  
مرع بود چهار سو بر یک جانب نبشته که انا الله لم ازل و بر دیگر جانب نبشته که  
انا الله الحق القیام و بر دیگر جانب نبشته انا الله العزیز لا عزیز غیرک



الامن البسته خانجی یعنی بجزی بر جانب چهارم نبشته آیت الکرسی و آخر گفته  
محمد رسول الله خاتم الانبیاء پس کرد این حرفها نبشته لیستقی هذا الخاتم علی من  
عقبی الخشن گفته اند چون آدم آن کشتی در آنکشت کرد از آنکشت آدم  
جنان می یافت که افاب که در دنیا نایب در خان و دیوار بهشت از آن روشن شده و  
بهشت از آن بویا کشته پس چون آدم عاصی شد طار الخاتم من اصبعه از آنکشتی  
بین یاز گفته اند که در شاخ سدره المنهوی اوخت و گفته اند که برکن عیش و راجت  
گفت الی قد نقص عهدک و انک جعلت لاهل الطهارة فقیله استقر فلک الایمان  
وانک تبعث الی ولی من ولیای یقال له سلیمان بن داود لتدخل الدنیا کلها ان  
فی طاعته ولا یملکه بعده احدی **وقلت** اضبطوا کفتم به فروید آدم بگوید  
در زمین هند فرو آمد و طعام وی از جوز هندی بود و خواجده فرو آمد و مار با صفا  
فرو آمد و ابلیس با نبله سوکی مشرق گفت ما ندادیم چون بر زمین فرو آمد بالا وی  
از زمین تا با آسمان بود از بس سر که با آسمان بازی نهاد بان سوکی از سر وی باز شد  
این صلح در فرزندان آدم از آنست آدم آواز فریشتگان می شنید و طواف فرشتگان  
کرد عیش مجیدی دید و بوی بهشت می یافت و استیناس بان می گرفت روی جابر  
بن عبد الله ان آدم علیه السلام لما اضبط الی الارض هبط بالهند و ان راسه کان  
السماوات و ان الارض شکت الی یها ثقل آدم فوضع الجبار یدیه علی راسه فایخطف منه  
سبعون ذراعاً فلما اضبط قال هذا العبد الذی جعلت بینی و بینة عداوة ان  
لم یقنی علیه الا قوی علیه فقال لا یولد لک ولد الا وکلت به ملکاً قال رب زدنی  
قال اجازنی بالسیئة السیئة و بالحسنه عشر الامانید **قال** رب زدنی  
قال باب التوبة مفتوح مادام الروح فی الجسد فقال ابلیس یا رب هذا العبد  
الذی اکرمته ان لم یقنی علیه الا قوی علیه قال لا یولد له ولد الا وکلت به ملکاً  
**قال** رب زدنی قال تجری تجری الدم و تحذف فی صدورهم بیوتاً  
**قال** رب زدنی قال اجلب علیهم خیلک و رجلک و شارکم فی الأموال

و در هر روز

الأموال و الأموال و قوله تعالی بعضکم لبعض عدو شاهد شمن یکدیگر و بر یکدیگر کاشته دشمنی ابلیس  
و آدم و فرزندان آنست که بروی حسد برد و او را سجود نکرد و گفت تا خیر منه و دشمنی آدم و فرزند  
با ابلیس از آنست که ابلیس با الله کافر شد و با فرمای کرد و دشمنی داشتن کافران و مخالفان حق  
و حبیب است لقوله تعالی لا تحذوا عذقی و علقم اولیاء و قال تعالی لا تجد قوماً یؤمنون بالله و  
الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و دشمنی آدمیان با ما را آنست که مصطفی گفت ما سلما هن من عند  
می گوید این محاربت است که ابلیس در بهشت برد تا آدم را وسوسه کرد و سیل رسول الله صلی الله علیه  
عن قول الحیات فاما خلقت می و لا انسان کل واحد منهما عدو لصاحبه ان راها افرعت و ان لغت  
او جعته فاقبلها حیث و جلتها و قال صلی الله علیه و آله اذ اظهرت الحیة فی المسکن فقولوا لها انا  
نسا لک بعد نوح و بعد سلیمان بن داود الا توذینا فان عادت فاقولها و لکم فی الارض مستقر و  
مستقر و متاع کتیه است قرارگاه و معیش و حین مرگ است و قامت کتیه خلق سپرد و خلق را بر  
سپرد می گوید شما را زمین است قرارگاهی و معیشی هر کس تا مرگ و خلق را تا قامت و اصاب متاع  
منفعت است آنکه گفت جملها تذکره متاعاً للمقون متاعاً لکم و لا نعاملکم و طعاماً متاعاً لکم  
غیر سگونة فیها متاع لکم و من متعة المطلقه و المتاع المالات التي تنفع بها قوله تعالی ابتغاء  
حلیة او متاع زینت و اصاب حین هنگام است آنکه گفت اثاثاً و متاعاً الی حین بعضی علمای گفته اند  
که الله تعالی آدم را از بهشت آن روزیرون کرد که با فرشتگان می گفت انی جاعل فی الارض  
آدم که در زمین خلیفه می بایست که باشد در بهشت چون بماندی و خبر در ستان مصطفی صلوات  
الله علیه که گفت القی آدم و موسی فقال موسی یا آدم انت ابونا خلقک الله بیده و نفخ فیک من روحه  
و اسجد لک ملائکته خبیثتنا و اخرجتنا من الجنة فقال آدم انت موسی کما کما الله تکیه و خطا لک التور  
بیده و اصطفاک بر سالت فیکم و جلت کما ب الله و عصى آدم ربه فغوی قال یارب عین سنة قال  
فلو منی علی امر قد لله الله علی قبل ان یخلفنی یارب عین سنة قال فح آدم موسی و حج آدم موسی علیهما  
و السلام خلافت میان علما که بر انبیا معاصی روزیانه و مذهب اهل حق درین مسئله آنست که کبار  
البته روانیست که ایشان با کان و کنیز کان حق ندایقولا الله تعالی الله یصطفی من الملائکه  
و من الناس و صاحب الکبائر فاسق است و نسبت یغامبران با فسق کفرست و لیجاد و انکس که از وی

فی الاموال



کبریا که از در دنیا مجرود دست و در دنیا معذب و بیغامبران ازین معصوم اند و رب العالمین خلقت را  
 بر طاعت سوا خواند و فرمانی برین و رسالتی شنیدن و قبول کردن واجب کرد گفت اطیعوا  
 الله و اطیعوا الرسول جای دیگر گفت ان جاءکم فاسق بنباء فتنبوا یعنی لا تقبلوا من الفساق  
 شیئا این دلیل است که برایشان فسق و کبائر نرود اما نوعی صغائر برایشان روا داشته اند حکم  
 ظاهر قرآن که جلد جا که دالت میکند بر حق آدم گفت وعصى آدم ربه فغوى و حکایت از وی  
 بناظرنا انفسنا و در حق یونس گفت سبحانک انی کنت من الظالمین و در حق موسی انی ظلمت  
 نفسی و اغفر لی و در حق مصطفی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و در حق داود فاستغفر  
 و در حق یوسف و تم به اولاد ان رای برهان ربه و قال تعالی و ما اترى نفسی ان النفس طاعة  
 بالسوء الا ما رحم ربی ای غیر ذکر کن آیات الدلالة علی ان صغائر الذنوب مجری علیهم و من سوا  
 من ذکرها کان ذکر من قصور رای و ضعف علم اذ لیس فی تلك الصغائر للانبياء معاصی و اینست  
 الی سباب الذم لم یکن ذلک عن اعتقاد متکلم و لانه صحیح و لانه بمعاودة و لهذا یقال عصى آدم و  
 و لایقال معاصی و غا و هذا حسن لمن تأمله اما وجه حکمت در زلات انبیاء گفته اند تا خود  
 معجب نشوند و مموله در حالت انکار زبان افکار عذری می خواهند و نیازی می نمایند رو  
 لقن داود علیه السلام قال یا رب لم اوقعنی فی الذنب قال لانک قبل الذنب تدخل علی کمال  
 الملوک علی عیالهم و الان تدخل علی کدخول العیال علی ملوکهم و نیز کسی که مرکز هیچ زلت از  
 وی نیاید و پیوسته بر طهارت و عصمت و زحاک اعصیان ننهد و از شکست و سختی ایشان  
 خبر ندارد و از بهر ایشان شفاعت نکند الا ترکی آن داود علیه السلام کان قبل الذنب یقول  
 اللهم اهلک العیصاة فلما وقع فی الذنب قال اللهم اغفر للعصاة و اغفر لداود معهم اما  
 سهو و غلط اگر کسی برسد که براندا جائز است یا نه جواب نیست که می بیغام که از الله کزارد  
 و مرجع از وی حق گویند ما بتلا غلط و سهو برایشان دران روانیست در هیچ چیز که اگر بخواهد  
 غلط روا باشد پس در همه محتمل بود اما مرجع در دل و بر زبانها مقرر شد و جواب از ثابت  
 کشت حکم آن پس از آن اگر ایشان دران سهو افتاد یا غلطی روختن نرود و الدلیل علی ذلک  
 چیست ذی الیدین فانه صلی الله علیه و آله و سلم فی اخیری صلی الله علیه و آله و سلم فی آخرت  
 فیما ذکر تذکر فی

علیهما حتی اتها ابغی لان وجوبها کان متقرا علی البع لکتاب و لم یکن ذلک ابتداء ما یبلغ عن الله  
 سبحانه و تعالی فجاءه فی السهو و الغلط **مسئله** اگر کسی گوید خوردن آدم از آن سحر را  
 حق بود و ابلیس را همان ارادت بود از کجا مستوجب لعنت کشت و ارادت وی مخالف ارادت  
 حق نبود جواب وی از دو وجه است یکی آنست که خالق را سجد تحت فرمانکاری و بادشاهی که خلق  
 خود را عقوبت کردنی بسبب معصیت یا سبب معصیت اما ان عقوبت کنی سابقه معصیت است تعاد  
 اطفال است و بهایم و دیوانگان که عقل ندارند ایشانرا کاه کاه تعذب کنی بکسر سکه و شکنی و بوابلا  
 و غرق و حرق و امثال این و ایشانرا سابقه معصیت و عقاب جم نیست و قومی را بسبب معصیت  
 تعذیب کند چنانکه در حق قومی گفت و کلا اخذنا بنبیه اصنامهم بلنبوهم فاهلکنا منهم بلکوم  
 و هر دو وجه از خطای رسالت و عدل و حرا بیدار نه بیدار آن بود که کسی کاری کند که  
 ویرا آن کار نرسد ماحقی بروی لازم است که آن حق فرومی گذارد و رب العالمین ازین مردود  
 پاکست و منزه پس لعن و طرد ابلیس نه بمقابل جمعی است یا از آنکه مراد وی مخالف مراد حق  
 یا موافق بود بلکه سابقه ازنی است و مراد از حکم کرد بشقاوت وی و او را براندا از کاهنجی  
 چنانکه خلقتی را گفت و لقلخرا نالجهم کثیرا من الجن و الانس و ابلیس اعلی الخصوص گفت  
 من الکافرین و قد قال فی حکم نریله لایسا لعلما یفعل و هم یسألون جواب دیگر آنست که  
 ارادت ابلیس موافق ارادت حق نبود مکار آدم که ارادت حق آن بود که از آن حذر  
 نامستحق آن شود که ویرا از هشتاد و یک روز کشته و یا چیزی نقل کنند از بهشت شریفتر و عالی تر  
 و ان اصطفایت و جتباتیت و توبت و رسالت و کمال محبت است و ارادت ابلیس آن بود که  
 از آن حذر نرود تا بسخط و غضب حق نرسد و کافر شود و بدست کدخدای ابلیس بران مراد  
 خود نرسد و ملعون و مطرود کشت و آدم براد حق رسید و بعنایت حق بتوبت و رسالت  
 فلقی آدم من ربه کلمات ملقی و تلقی یکیت روی ان الیه صلی الله علیه و سلم کان یلقى الوحی من  
 ای یاخذ و متقبله فلقی عیوید فر گرفت آدم از تلبیس الله بخلافی ابن کثیر خواند آدم من  
 کلمات آدم بنصب و کلمات بر رفع یعنی رسید بادم و بروی امان خدا و روی بخلافی علما را خلا  
 است که آن بخان جد بود عمره و سعید بن جبیر و حسن گفتند بناظرنا انفسنا تا آخر آیت بود

بشارت







و عاقبت است و ضرب نعمت چنان دو حکمت است از بهر آنکه تا از سر جبر آفاقت هر  
 یی نمیشود و تا بهر چه دلالت بر سرانند و فوت از ذلیل نشود اگر کسی گوید چونست که الله  
 تعالی بخلافی خوف از دوستان خود کرد و بگردانیدن خوف از ایشان از کمال نعمت شمرد و جائی  
 دیگر ایشان را خوف بنمود گفت تخشون بکم و یخافون سوء الحساب جواب آنست که این خوف  
 هر چند بلفظ خیرست اما بعین نهی است یعنی ملاحظه افوا و لایق نوا جوابی که آنست که آن خوف  
 که ایشان را در آن بنمود در دنیا است اما بعقبی ایشان را مدام در رجعت است چنانکه در خبرست  
 من خاف الله فی الدنیا آمنه الله فی الآخرة و علی ذلک قال لا الله عز وجل لیکما یتهمهم و قالوا  
 الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و قال تعالی لایحییهم الله الا کبر و الذین کفروا اولک  
 بآیاتنا الکفر ضربان احدهما کفران النعمة و الذانی تکذیب بآله عز وجل کفر بر دو قسم است  
 یکی کفران نعمت چنانکه در قصه سلیمان بیجا مبر گرفت لیسونی او شکر اثم کفر دیگر سر از زدن  
 از توحید چنانکه کفر کافران پس یکی از اقرار بیکانیک الله سر از زدن چنانکه بت بر ستانند  
 و یکی از اقرار بنبوت محمد علیه الصلوة و السلام سر از زدن چنانکه ترسانان و جهودان اند و  
 از فرمان الله سر از زدن چنانکه ابلیس است پس رب العالمین درین آیت ممد را فرام گرفت  
 و گفت و الذین کفروا ای ستروا نعم الله عنهم و کذبوا بآیاتنا و آیات الله حجج و ادلته علی و طایفه  
 و ملجأت به الرسل من الاعلام و الشواهد علی ذلک می گویند ایشان که نعمت خداوند خود را نا ساس  
 آمدند و منت و انضا را بر خود ببیشند و بخان و نشان او دروغ شمرند و رسانند و اگر  
 نداشتند و فرمان نبردند او یک اصحاب التنا و هم فیها خالون اهل الش ایشانند که جاویدند  
 ایشانرا مکر از ان رهای نه و از ان بیرون اند نه و ان قرآن نه جای است چرا که گفت فی  
 جهنم خالون و فی العذاب هم خالون ان نهایت قصه ادم است و از بخافه بنی اسرائیل که  
 و حتی حان روزان شاء الله تعالی **الله اعلم**  
 قوله تعالی و لا قلنا لایکما اجد و ادم الایه جلیل است و جبار خدای جهان و جهانیان  
 کرد کار نام دار فغان دان قلیم الاخسان و عظیم الشان نبردانست خود منکر نزار خشیده  
 خود بشیمان نبرد کرده خود بتاوان خدای که بسندیدن خود می آید و بسندیدن خود چشم

علیم

دیگری نشت می نماید ابلیس نومیذ را از آتش بیافزید و هر سدره منتهی ویر جای دهد  
 و مقر بان حضرت را بطالب علی پیش وی فرستد باین سدره منقبت و مرتبت رقم شصت و سه  
 کشان و نال لعنت بر وی بندد ادم را از خاک تیره برگشتان و ملاء اعلی را حیلان با بیخت اولاد  
 و کثوت عزت و ربو شان و تاج کرامت بر فرق او نهاد و مقر بان حضرت را گویند اسجدوا  
 لادم هر اثار بیانند که ادم را بر خلق نشانند که آنرا هفصد یا نه بود از پائین تا بیه هفصد  
 ساله راه فرمان آمد که یا جبریل و یامیکائیل شما که ریشان فرشتگانید این خست ادم بر گیرید  
 و با سمانها بگردانید تا شرف و منزلت و کمالتان ایشان که گفتند لجعل فیه من یسلف فیه  
 انکه آن خست ادم را بر بر عرش مجلی بنهادند و فرمان آمد ملائکه را که شما همه سوی خست ادم  
 و ادم را سجود کنید فرشتگان آمدند و ادم نکرستند همه مست انحراف گشتند

**روی کعبه ای همان آریان کردست مشاطه را بنزدین شایان**

جالی دیدند بی نهایت تلج خلق الله ادم علی صوته برس جله و لغت فیه من روحی هر بطراز  
 بجهنم و بخونه بر آستین عصمت

**مرحوم بطلان شایان**

وهب منته کفرت و وصف خلق ادم قال الما خلق الله تعالی ادم خلقه فی احسن صوره و البشری  
 و ختمه فی عشره اصابع و خلخله فی ساقه و البسه الاساور فی ساعده و توجه بالثاج و الاکلیل علی  
 لاسه و جبین و کناه باحبت اسمائه و قال له یا یحیی الذی فی الجنة و انظر میل ترکی لک شیا او  
 خلفت احسن منک خلقا فطاف ادم فی الجنة و رها و خطر فی الجنة فایحسن الله ذلک منه  
 فاداه من فوق عی شراهه یا ادم فمثلک من رها احببت شیا خلفته فرد الفرد فقل الله ذلک  
 الزهوی خرتیه فهو فی الجاهل الخوة و فی الملوک الکبر و فی الاولیاء الوجده جان و جهان بلذوت  
 بازی نیست و سعادت بهائی نیست رنج روزگار و کدکار ابلیس دیز و بهشت ادم رسیدن طاعت  
 بی قوت ابلیس بود و خطاب اسکن انت و زوج الجنة ادم یافت آورده اند که ابلیس قتی  
 بادم رسید گفت یا ادم بدان که ترا روی سبیل دادند و ما را سیاه غرق مشو که مثالی ما میخیزد  
 که باغبانی هخت با دام نشانند و باغ و با دام بر اینان با دام را بکان بقال بزد و فرو شدند



یک را مشرقی خداوند شادی باشد و یکی را مشرقی خداوند مصیبت آن مرد مصیبت زده اثر  
باز او را روی سیاه کند و بر تابوت آن مرد موش می یاشد و خداوند شادی آن را با شکر میبرد  
و همچنان سینه روی بر شادی خود نشان کند یا آدم آن با ذام سیاه که بر سر آن با بوی میزند  
مایم و آنچه بر سر آن شادی تاری کند کار دولت تو است اما دانی که باغبان یکی است  
آب از یک جوی خورده ایم اگر کسی کار با کل افند کل بویذ و اگر کسی کار با باغبان افند خدا  
دین زند

کلمه مشهور و معروف است  
حکایتی است در حق و شایسته  
ادبیت غلام کرم و دروغ قلند  
میرزا اسحاق کعبت الهی

ذوالنون مصری گفت چرا دیه بوزم ابلیس را دیم که چهل روز سر بخورده باشد بود که بر داشت  
گفتم یا مسکین بعد از یزاری و لعنت این همه عبادت چیست گفت یا ذوالنون اگر من از زندگی محروم  
اوار خداوندی محروم نیست

سوزنده شادی نکار دهم من تو  
پیش از حدیث ما بشم من و تو  
جز قسمت وصل کردم با تو  
پیش از آمدن و گفت و کرد بهر من و تو

سهل عبد الله تشری گفت روزی بر ابلیس سیاه گفتم اعوذ بالله عنک گفت یا سهل از کنت تعوذ  
بالله منی فانی اعوذ بالله من الله یا سهل اگر تویی گوئی فریاد از دست شیطان من می گویم  
فریاد از دست رحمن گفتم یا ابلیس اسجود کردی آدم را گفت یا سهل بگذار از این سخنان بیرو  
اگر بت حضرت راهی باشد بگو که این بجان را نمی خواهی بهانه بروی جهنمی یا سهل همین ساعت بر سر  
خاک آدم بوزم من را با رجا سجود بوزم و خاک تربت وی بر دین نهادم بعاقبت این ندا شنیدم که  
لا تعیب فلان نیدک

پیش تو جان تا ادا است  
کرمی مطیع که ادا است  
ان قصه نه زان روی جوهر افاد  
کین بدک کلمه یا سیاه افاد است

سهل گفت آنکه بنشته بمن داد که این بر خوان من بخوان آن مشغول شدم و از من غایب گشت  
بنشته این بود ان تحت الخطا و الخطا الذر ان شئت الله و الله اعلم  
بویید بسطامی قدس الله روحه گفت که از الله خواستم تا ابلیس را بمن نماید ویرا چرم یا فتم او را

در سخن آورد سخن زیر کانه می گفت گفتم یا مسکین یا این زریکی محروم جرادستی گفت یا یار  
آن امر بتلا بود نه امر ارادت اگر امر ارادت بودی سر کن دست نه داشته گفتم یا مسکین محروم  
حق است که ترا این روز آورد گفت نه یا باین یار الخالفه تكون من الضلع علی الضلع و الله  
لله ضلع و الموافقة من المثل للمثل و لیس الله مثل افتری ان الموافقة لما وافقته کانت می  
منه و لیس الخالفه علیه قدره و انما مع ملکان انجوا النجاة فانه قال و حتی وسعت کل شیء و انما  
فقلت تتبعه شرط التقوی فقال له الشرط یقع منی لا یعلم بعواقب الأمور و هو رب الخفی علیه شیء  
ثم غاب عنی فانزلها الشیطان عنها این عجب که از اولی را بنواز شغلش برآورد  
باخی غوغا فرستاد و ساخته بر اندازد و هم جوکان عتاب آرد بر طرفت کفایت  
دوستان را خصمان می نماید و دشمنان را بغم و اندوهان می دهد و یار کنی و خود یارستان کنی چرا  
کنی و خود چرا کنی از خاک آدم کنی و با وی جنان اخیان کنی سعادتش بر سر دیوان کنی  
و بفردوس او را همان کنی مجلسش روضه رضوان کنی با خوردن کلام با وی کنی و خورد  
آن در علم غیب نهان کنی آنکه او را بنزدان کنی و سالها گریان کنی جبار کنی تو کار جباران کنی  
خداوندی کار خداوندان کنی تو عتاب و جنگ سه بادوستان کنی بر طرفت یار رسیدند  
که در آدم چه گوئی در دنیا تمام تر بود یا در بهشت گفت در دنیا تمام تر بود از بهر آنکه در بهشت  
خود و مردم دنیا در نعمت عشق آنکه گفت که ناظر نبری که از خواری آدم بود که او را از بهشت  
کردند نبود که آن از علو صمت آدم بود متفاضل عشق بدین آدم مذکوره یا آدم جمال معنی کشف  
کردند و تو نعمت دار السلام با ندکی آدم جمالی دیدنی نهایت که جمال بهشت در جنان نازیز  
بود صمت بزرگی دامن وی گرفت که اگر سر کن عشق خواهی بخت برن که بایا بخت

کلامی است در حق و شایسته  
حکایتی است در حق و شایسته

فرمان آمد که یا آدم کنون قدم بر کوی عشق نهادی از بهشت بیرون شو که این سرای لیخت است  
و عاشقان در در با سلامت دار السلام چه کار و مولود عشقان در حلقه دام بلا باز  
عشق بدین آدم مذکوره  
آدم نه خود شنید که او را بردند نه خود خواست که او را خواستند فرمان آمد که مخدوم معرفت را کوی











ذکر و نعت مصطفی که در تورات است بوشید و بدان کافر شویند بحمله تورات کافر کشید  
مجهول کسی که بیگیت از قرآن کافر شد همه کافر شدند یقیناً هم بنور بیضی و انصاف کافران  
اولاً کافری به آن کفر به اصل خبر و ذلک فتابع علی ذلک الیه و من کل ارض و لا تشروا  
بآیاتی ثمنا قلیلاً این را سه معنی گفت هانند یکی آنست که بآیات دین خواهند و ثمن قلیل  
دنیا می گویند دنیا را بدن محمد ذات الاخره خیر منی اتقی و خدای عزوجل در قرآن جایزه آدم  
کرده است ایشانرا که دنیا بر دین اختیار کردند فقال تعالی ذلک یا نهم استجوبوا الحیوة الدنیا  
علی الاخره الآیة و قال تعالی بل یثرون الحیوة الدنیا و قال تعالی اولیکم الذین اشتروا  
الحیوة الدنیا بالآخره الآیة معنی دیگر آنست که کعب اشرف و اصحاب او که علماء جهودان  
بودند نعت مصطفی صلوات الله علیه که در تورات خوانده بودند نهان می داشتند از  
سفل و عمامه ایشان و از منبر ان خویش که جنگ می کردند بار سوار خدا بدان سبب شوتها  
می ستند و می ترسیدند که اگر بیان نعت محمد کنند آن شوتها از ایشان فایست شود  
بس این آیت در شان ایشان آمد سدید کر معنی آنست که ابوالعالمیه گفت لا تأخذوا  
علیکم اجرا می گویند چون مسلمانی را دین حق را اوزید بدان مزد نخواهید و در تورات  
باین آدم علم تجانا کما علمت تجانا و قال تعالی لنبی علیه السالم قل یا اساکم علیه من اخر  
و آتای فالتقون می گویند از منی ترسیدند از دیگری که چون از منی ترسیدند همه مخلوقات  
از شما بترسند مصطفی علیه السالم گفت من خاف الله خوف الله منه کل شیء و لم تخف الله خو  
من کل شیء اصل بقوی بر همین کاری است و متقیان بر سه قسم اند همیشه و کمینه و میانه  
کمینه آنست که توحید خود بشک و اخلاص خود بنفاق و تعبد خود ببدعت نیالایان  
و میانه آنست که خلعت بریا و قوت بشبهت و حال تصنع نیالایان و همیشه آنست که نعت  
بشکایت نیالایان و جرم خود بخت نیارایان و از دیدار منت نیاسایان جای این متقیان  
بهشت باقی است و نعیم جاودانی و ذلک فی قوله تعالی تلک الجنة الیة نورث من عبادنا  
من کان تقیاً و لا یلبسوا الحق بالباطل گفته اند حق اینجا تصدیق تورات است و باطل  
تکذیب قرآن می گویند تصدیق تورات بتکذیب قرآن تباه کنید و گفته اند این خطاب

منافقان است که بظاهر کلمه شهادت می گفتند و آن حق بود و در کفر می داشتند که باطل بود  
و تباه می شدند ایشانرا گفت این شهادت ظاهر بکفر باطل میامیزد و گفته اند این خطاب با جهودان  
قوی که می گفتند این حق فرستاده حق است و راست کوکی اما بقوی دیگر فرستاده اند نه با و  
برایست که بوی ایمان آید الله تعالی گفت سخن شما حق است و آخر باطل آن حق باین باطل  
میامیزد که او را به خلق فرستاده اند بهیچیک که خلق اند و لهذا قال صلی الله علیه و سلم  
بعثت الی الاخره الاسود و الابيض ابن عباس گفت حق اینجا تورات است و باطل آنچه  
جهودان در آن آوردند از تحریف و تبذیل قاده گفت حق دین سلام است و باطل دین  
جهودی و رسائی می گویند دین حق با بدعت جهودان و آئین ترسایان میامیزد و گفته  
اند حق صدقت و باطل دروغ یعنی که صدق با دروغ میامیزد مصطفی علیه السالم گفت کم  
بالصدق فانه یدلک الی البی و صافی الجنة و ایاکم و الکذب فانه یدلک الی الفجور و صافی  
النار و تکفوا الحق ای و لا تکفوا الحق راست گفتن و کواهی دادن و اقرار بعثت مصطفی  
و صدق قرآن و پیغام بهان کنید و انتم تعلمون و خونی دانید و در کتاب خوانده اید که  
پیغام راست است و رسول حق و بدان که ذکر حق در قرآن فراوانست و معانی آن حلیه  
یازده وجه گفته اند یکی از آن معانی الله است جل جلاله و ذکر فی قوله تعالی و لو اتبع الحق  
افواهم و فی قوله تعالی و تواصوا بالحق ای بالله انه واحد جل جلاله دوم حق معنی قرآن  
است چنانکه الله گفت حتی جاءکم الحق و رسول مبین و قال تعالی فلما جاءهم الحق قالوا هذا  
سحر و قال تعالی بل کذبوا بالحق لما جاءهم فلما جاءهم الحق من عندنا سوّم حق است معنی  
اسلام چنانکه گفت و قل جاء الحق و هو الباطل جهار حق است معنی عدل چنانکه گفت  
افتح بیننا و بین قومنا بالحق ای بالعدل و قال تعالی یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق یعنی جناب  
العدل و یعلمون ان الله هو الحق المبین ای العدل البین پنجم حق است معنی توحید چنانکه  
گفت بل جاء بالحق و صدق المرسلین جائی دیگر گفت ام یقولون به جنة بل جاءهم بالحق ششم  
حق است معنی صدق چنانکه در سورة یونس گفت و عدل الله حقا ای صدق فی المرجع الیه و  
ستون و یک حق معنی اصدق هو ما نست که در سورة الانعام گفت قوله الحق یعنی اصدق

اول



وله الملك هفتم حق است نقيض باطل جنانكه «سورة الحج» كفت ذلك يا ايها الله هو الحق  
 يعني هو الحق وغيره من الالهة باطل ما نست كذا سورة يونس ودر انعام كفت ثم زدوا  
 يا ايها الله مولاكم الحق هشتم حق است بمعنى ما جنانكه «سورة البقره» كفت لعل الله  
 عليه الحق اي المال نههم حق است بمعنى اولي جنانكه كفت ونحن الحق بالملك عنه دهم  
 حق است بمعنى خط جنانكه كفت وفي اموالهم حق معلوم اي خط مفروض يازدم حق  
 بمعنى نبوت محمد صلى الله عليه وسلم وذلك في قوله ولا تلبسوا الحق بالباطل وانتم تعلمون اقربوا  
 الصلوة مي كويك نماز باي داريك نماز شعار مسلمانان است وشفاء ياران وسبب كفايت  
 كارهاء وروسته جنيغيمان كفت رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اذا جن به امر فزع الى الصلوة هي كذا رسول خدا يرا كاي تحت بيش آمدي «نماز شانه»  
 وان كان روي آسان كشته مصطفى عليه السلام بوسه راد يانكه از در شك مي نايد ويري  
 اذا ذه بود كفت يا باهريرة قم فصل فان في الصلوة شفاء وقال صلى الله عليه وسلم  
 خيار عباد الله الذين يراعون الشمس والقمر والنجوم والاطلة بذكر الله عز وجل واتوا  
 الزكوة وزكوة حرمان يوست وقرآن مر جا كه ذكر نماز كه ذكر نكوة حرمان يوست  
 حرمان نصير روي نيست «نكوة هم روي نيست بويك هديق رضي الله عنه كفت انكه  
 قال اصل يده بر كفت والله لا افرق بين ما جمع الله عز وجل والله كه لجه خدا «نماز»  
 من انهم بانبرم يعني نماز و زكوة اند نماز عبادت حق است واند زكوة خلق باخلق  
 ومعنى زكوة افروذن است و زكوة را بان نام كرد ناكه سبب افروذن است هر طي كوي  
 ازان بيرون كنند بيفرايد وشرح آن فيما بعد كه شوزان شا الله واركعوا مع الركعة  
 بعضي ازان يا ذكرده و همه نماز خواست جنانكه جاي ديكر كفت وقوموا لله قاننين قيام  
 وبان جمله نماز خواست و تفليدك في الساجدين سجود يا ذكرده و مقصود همه نماز است واركعوا مع  
 الركعتين حث بر نماز جماعت مصطفى عليه السلام كفت يك نماز جماعت جنانكه كه بيت و سجده  
 و برواي بيت وهفت صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال تفضل صلوة للجميع على صلوة  
 احدكم خمسة وعشرين جزءا وروي صلوة الجماعة بفضل صلوة الفرد سبع وعشرين جزءا

وحي

ع

ب

وروي فضل صلوة الرجل في جماعة على صلوة في بيته و صلوة في سوق خمس وعشرون جزءا  
 وقال عليه السلام ان اعظم الناس اجرا في الصلوة ابعدهم فابعدهم ممشا والذكي ينظر المصلي  
 حتى يصليها من الامام اعظم اجرا من الذي يصليها ثم ينأى وقيل في قوله واركعوا مع الركعة  
 اي كونوا في امة محمد ومنهم وقيل اقلوا باثنا عشر في الميخوال وتجنبوا سنن الانفراد  
 فان الشيطان مع الفذ وعن الاثنين ابعده انما امرن الناس بالبر مي كويك نماز باي داريك  
 كفتن مي فرمايد و خود دروغ مي كويك بوفاي فرمايد و خود عهدي شكند باقر مي فرمايد  
 و خود انكار مي كنيك بكوامي دادن مي فرمايد و خود نهان مي كنيك بنماز كردن مي فرمايد  
 و زكوة دادن و خود مي كنيك روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال **من نسي صلاة**  
**اسرى على قوم بقرض شفاهم بمقاريض من يار فقلت من هو يا جبريل قال هو لا يحطبا**  
**من امتك يا امرؤ الناس بالبر وينسون انفسهم وانتم تلون الكتاب فلا تعقلون قال**  
**الشيعة يطلع قوم من اهل الجنة على قوم من اهل النار فيقولون لهم ما ادخلكم النار انما ادخلكم**  
**الله الجنة بفضل تاديسلم وتعليمكم فقالوا كذا امر بالخير والفعله مي دي بيش اين عبار**  
**شان كفت خوامم كه امر محرف كنم و هي منكن بجاي آرم كفت اكثر مي كويك ترا فضيحت يا سيم**  
**آيت از قرآن اين كا ركن يك انما امرن الناس بالبر وتنسون انفسكم ديكر لم تقولن ما تفعلون**  
**كبن مقتا عند الله ان يقولوا ما لا تفعلون سديكر فرمايد ان اخالفكم الي ما اناهم عنه قيل**  
**في معنى الآية ابصرون في الخلق مشتالا للدق مقياس الحث وتسايجون لانفسكم امثالا للما**  
**والجبال فيه قال النبي صلى الله عليه وسلم بصرا حركم القداة في عين اخيه ويدع الجذال في عينه**  
**وفي معناه انشدوا**  
**وانتم تلون الكتاب يعني انست كه شما ديكران مي فرمايد كه دين محمد كيريك وبوي ايان اري**  
**و خود نمي كنيكس ازانكه بورت نبوت محمد و تنريل نام او مي يابيد مي خوانيد اذلا**  
**درمي يابيد نشي اين كا رونا موارى كمي كنيك وذلك ان اليهود كانت يقولون لا قربائهم**  
**من المسلمين اثبتوا على ما انتم عليه وهم لا يؤمنون فانزل الله تعالى هذه الآية توبخا لهم و استغفروا**  
**بالصبر والصلوة مجاهد كفت اين صبر يعني صوم است و خطاب با جهودان است ايشان خرا**



شم و ریاست بودند ترسیدند که اگر میان نعت مصطفی کنند آن ریاست و معیشت که  
ایشانرا از سفله ایشان فایده می بود برایشان فایده شود رب العالمین ایشانرا بر  
نماز فرمود و روزه بدان فرمود تا شرم برزد و نماز بدان فرمود تا کبر برزد و خشوع آرد و سجده  
که نماز و روزه از فروع دین است نه از اصول اما بهر شایسته و جماعه از ائمه دین کافران فروع  
دین مخاطب اند و این اصل را شایسته است بخلی خوش گفته شود ان شاء الله تعالی  
بعضی مفتیان گفتند این خطاب با مسلمانان است می گویند شما که مسلمانان اینده بهر  
جا و زمانه و رضا و حق طلب می کنید استعینوا علی ذلک بالصبر و الطاعة و الصبر علی المعصية  
بر اداء طاعت شکلیا باشید و بر باز ایستادن از معصیت شکلیا و خطاب شیخ لغز  
بطاعت و نهی از معصیت طاعت مخالف هوا و نفس و معصیت موافق هوا و نفس پس  
«هر دو صبری باید هم بر طاعت که خلاف نفس است و هم بر باز ایستادن از معصیت که نفس  
خواهنده آنست پس رب العالمین مسلمانان را علی العموم از بجا صبر فرمود که استعینوا  
بالصبر الصلوة و جنانکه مسلمانان را علی العموم بصر و نماز فرمود مصطفی را علی الخصوص  
فرمود فقال تعالی و اصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربک و روی آن ابن عباس نعمی الیه بنت هو  
فی سفر فاسترجع ثم قال عوفه ستمها الله و مؤنة کفهاها الله و اجی سقاءه الله ثم نزل و صلی  
رکعتین ثم قال صنعنا ما امر الله عز و جل و استعینوا بالصبر و الصلوة و انها الکبیرة اینها  
کنايت نماز است خصها بالذکر لانها الاغلب و الافضل و الاغمی می گویند این نماز شعلی  
بر رکست و کاری کران الا علی الخاشعین ای الخائفین المؤمنین حیاً مکر بر ترسکان  
و مؤمنان بر راستی و جرئیت خشوع بیجا است با هشاری و استکانت خاطر را از حرمت پر کند  
و اخلاق را قلیب کند و اطراف را ادب کند و خشوع هم در محاملت است و هم در هر  
محاملت ایشانرا چنانچه در سر تعظیم و شرم الذین یظنون ظن یاد و معنی است و هم  
یقین و هم شک و در قرآن جایها ظن است بمعنی یقین و ذلک فی قوله تعالی انی ظننت  
انی ملاتی حسابیه و ظن داود لما فتناه ان ظننا ان یقیم حد و الله و ظن بمعنی شک  
آنست که گفت ان نظن الا ظنا و ما فی مستیقین و عرب که یقین را ظن گویند از بران گویند

که اول دانش بنادر بود تا آنکه کعبی کمان شود معنی آیت آنست که نماز باری کر آنست بر آنکس  
که بر ستاخین ایمان ندارد و بدیدار الله ایمان ندارد و از رسیدن بالله بهیم نبود اما قوی  
که ستاخین و ثواب و عقاب و دیدار الله ایمان دارند طاعت و عبادت برایشان کران  
نیاید که کوشش ثواب آن می دارند و بدیدار حق آمیز می دارند و از رسیدن بر الله  
بهیم می باشند و حقیقت دان که روز ستاخین آن اشنا خوانده بر الله رسد و آن  
را ندیده هم بر الله رسد و بعد و حدیث صحیح است اما بیگانه را مصطفی علیه السلام گفت  
بوصیر و بوسعید یونی بالرجل یوم القیمة فیقول الله الم جعل الیک مالا و ولدا و تحترق  
لک الانعام و الخیل و الابل و الذرک ترأس و ترجع قال فیقول بلی یارب قال اهل ظننت انک  
ملا فی فیقول لا فیقول الیوم انساک کما نسینک این خطاب هیبت است که الله تعالی با شیخ  
بصفت هیبت حق گویند و شقی کلام حق هیبت شنود و حق را بصفت غضب بیند  
و یکدیگر را حق بصفت غضب صبر از نماز رساله عقوبت باشد و درخ نغوذ بالله من  
غضب الله و سخطه اما بنده مؤمن بالله را بصفت رضایند و سخن الله بلطف و رحمت  
شنود این عمر گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یدنو المؤمن من ربه عن رجل  
کما یضع کفه علیه فیکثر به ذنوبه فیقول له اتعرف کذا و کذا فیقول یا رب نعم فیکفر ذنوبه  
فیقول انی ستنها فی الدنیا و انا اغفرها لک الیوم یا بنی اسر ایلی شرح این آیت رفت  
و اتقوا یوما این میخا آنست که گفت و اخشوا یوما لا یخرج فی الدنیا و الله می گویند بتی سید  
از عذاب روزی که بزد بسر را بسنله بنود و او را هیچ چیز بکار نیاید و نه بسر بذر را  
جای دیگر گفت یوم لا ینفع مال و لا بنون نه خواسته بکار آید آن روز و نه بران و قال  
تعالی یوم لا یغنی عن مولی عن مولی شیاً و لام یمنصرفون و ان جال از دویرون نیست یا از لیر  
باشند که کسی بکار خویش «مانده بود و از فرع و هو رستاخین بکس نبرد از جنانکه گفت  
بیجان لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه ما از اند خوش و پیوندان یکدیگر بریده شوند  
جنانکه یکدیگر را باز ندارند و ذلک فی قوله تعالی فلا انساب بینهم یومئذ و قال تعالی  
تفصل کل مرصعة عما ارضعت و قالت عائشة رضی الله عنها یا رسول الله هل نذکر و



اما ليكم يوم القيمة فقال اما في لكم مواضع فلا عذرا الصراط والميزان والموضو قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يومها وهو يوم يبعثون يوم القيمة خاة عمرة غم لا فقل  
واسئل النساء من الرجال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عائشة ان يوم القيمة عن ذلك  
لشغلا ولا يقبل منها شفاعتة جهودان هي كفتل بلدان ما يغامر ان بوده ان الاثا  
از بهر شفاعت كند رقب العالمين ايشان انوميد كه كفت ولا يقبل منها شفاعتة تقبل  
بقارة بصرى ومكى است هي كوين هيچ تن لا شفاعت شفيعي نه پذيرند يعنى هيچ كس از بهر  
كافران شفاعت نكند تا پذيرند وكفته اند ولا يقبل منها شفاعتة معني است كه شفاعت  
نه پذيرند مگر شفاعتة كه بدستورى حق تعالى بود چنانكه كفت من ذا الذى يشفع عنده لا  
بازنه ومصطفى راصلوات الله عليه مقام شفاعت است واورادستورى داده اند كه كفت  
ليس من شيعتي الا وقد اعطى دعوة ولفى اختبات دعوى شفاعتة لامتنى وقال شفاعتة كل  
الكباير من امية ولا يؤخذ منها عندك اى قلبية ومنه قوله تعالى وان تعدل كل عدل  
اى وان تعدل كل فداء لا يؤخذ منها وسئل النبي صلى الله عليه وسلم عن الصوف والعزل  
فقال الصوف الثوبة والعزل الفدية معني آيت است كه هيچ تن را باز نفرستد كه از لزم  
بدى ستانند يا فداى پذيرند ولامن ضرورى و ايشان بر الله بارى ندهند چنانكه ايشان  
شفيع نيست روز ستاخير ايشان را يارى دهند كه نيست ه

قوله يا بني اسرائيل انا انا تطف  
وكم حق بنلكان وهر باني وى برايشان منت مى نهد برايشان كه منم خدا وديكم و  
دارنده وبرهى خشاينده و بهر جنايى بر ميشانينده و بهر بايانه جم بامدح خود خوانند  
و شكر نعمت خود از وى خواهند اينست كه بنى اسرائيل را كفت اذكر و اعني اى فرزندان  
اسرائيل شكر نعمت من بكناريد و حق نعمت من بر خود بشناسيد تا مستحق زيادت كردن  
و نيك نام و ببرد شويد بسا فرقا كه ميان بنى اسرائيل است و ميان اين امت ايشان را كفت  
اذكر و اعني اى فرزندان اسرائيل شكر نعمت من بكناريد و حق نعمت من بر خود بشناسيد و  
اقت لكفت اذكر و اعني ايشان را كفت نعمت من فراموش مكنيد ايشان را نعمت داد و بزرگ امت را

صحت و اذا ايشان را بشمود نعمت از خود باز داشت و ايان را بشرط محبت با خود بداد  
ولسان الجال يقول  
بهر طريق كفت آيه كا ران دار كه با تو كاري دار دي ران دار كه چون تو  
ياري دار دا و كه در جهان ترا دارم كن ترا بكذار عجب است كه او كه ترا دارم از همه ر  
مى كذارد اكرا و كه نيافت بسبب نايافت مى زاردا و كه يافت بارى جسمى كذارد

عبد الله الجا ايشان را بداد باشد

و افوا بعهدك اوف بعهدكم نظير اين در قرآن فراوانست ادعوى استجب لكم اذكر و اعني  
اذكر كم بنده من درى بر كشتاي تادركى بر كشتايم در انا بت بر كشتاي نا اشرارت بر كشتايم  
واللذن جاهلوا فينا انهم سيلنا در استغفار بر كشتاي تاد ر حضرت بر كشتايم ثم يشفع الله  
جل الله غفورا رحيم ادر كشتاي تاد ر يا ديت بر كشتايم ليس شكرتم لانيدكم بنده من  
بعهد من بازاى تا بعهد تو بازايم و افوا بعهدك اوف بعهدكم كفتا نكه خلاير ايانند  
عهدها و فراوانست و در هر عهدى كه بنده را دران وفائى است از رقب العالمين در رقابله  
آن وفائى است اول است كه بنده اظهار كمال شهادت كند از رقب العزم در مقابله ان  
حقن دما و اموالست و ذلك في قوله صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله فقد عصم  
ماله و دمه و آخر است كه بنده نظر خویش با كذارد و خاطر خویش باس داردا رت  
العزم در مقابله آن ان كرامت است كه اعددت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت  
ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر و ميان اين بدايت و اين نهايت وسايط فرات  
از ان عهد ها كه الله را بايد كان است از بنده كذار و كفتار و از الله ثواب نهار  
و منها ما قال بعضهم افوا بعهدك بحضور الباب اوف بعهدكم بحبل الثواب افوا بعهدك  
يخلف اسرائيل اوف بعهدكم بحبل مباركى افوا بعهدك في ان لا توشوا على غيرى اوف  
بعهدكم في ان لا تمنع منكم لطفى و خيرى افوا بعهدك بحسن المجاهدة اوف بعهدكم بدوام  
المجاهدة افوا بعهدك بصلة المحبة اوف بعهدكم بكمال الفرية افوا بعهدك في دارى  
على بساط خدامتى و خط حرمتى اوف بعهدكم في دار نعمتى على بساط قربى بسرو صلتى



أَوْفُوا بِعَهْدِكُمُ الَّذِي قَبْلَتُمْ يَوْمَ الْمِيثَاقِ أَوْفُوا بِعَهْدِكُمُ الَّذِي ضَمَنْتُمْ لَكُمْ يَوْمَ التَّلَاقِ  
أَوْفُوا بِعَهْدِكُمُ الَّذِي قَبْلَتُمْ يَوْمَ الْمِيثَاقِ أَوْفُوا بِعَهْدِكُمُ الَّذِي قَبْلَتُمْ يَوْمَ الْمِيثَاقِ  
نَمَا نَسْتُكُمْ كَقَتِ وَأَيَّاهُ فَاتَّقُونَ رَهْبَتِ وَتَقْوَى دَوِّمَاقِ اسْتِ انْهَقَامَاتِ تَرْسَدِكَانِ  
وَرَجَلِ تَرْسَدِكَانِ رَاهِ دِينَ بَرَشِشِ قَسْمَانِ تَائِيَانِ اَنْدِ وَعَابِدَانِ وَزَاهِدَانِ عَالِمَانِ  
وَعَارِفَانِ وَصَلِيْقَانِ تَائِيَانِ رَاخَوْفَتِ جَنَانِكِهْ كَقَتِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَقَلُّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ  
وَالْأَبْصَارُ وَعَابِدَانِ رَاوَجَلِ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَاهِدَانِ رَاهِبَتِ يَدْعُونَ  
رَغْبًا وَرَهْبًا وَعَالِمَانِ رَاخَشِيْتِ إِنَّمَا خَشِيَ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وَعَارِفَانِ اسْتَفَاقِ انْ  
الَّذِينَ مِمَّنْ مِنْ خَشِيَّةٍ رَهْمُ مُشْفِقُونَ وَصَلِيْقَانِ رَاهِبَتِ وَجِلْتُمْ اللَّهُ نَفْسُهُ أَمَّا  
خَوْفِ تَرْسِ تَائِيَانِ وَصَلِيْقَانِ جِصَارِ اِيْمَانِ وَتَرْيَاقِ وَسَلَاحِ مُؤْمِنِ بَرَا اِيْتِ  
نِيسْتِ اِيْمَانِ نِيسْتِ كِهْ اِيْمَانِ رَاوِي نِيسْتِ وَصَلِيْقَانِ بَقْدِلَانِ تَرْسِ اَوَا اِيْمَانِ  
اسْتِ وَوَجَلِ تَرْسِ زَنَدِهْ دَلَانِ اسْتِ اِيْشَانِ رَا اَزْ غَفْلَتِ رَهَائِي دَهْدِ وَرَا اِيْمَانِ  
بِرَا اِيْشَانِ كَشَاذِهْ كَرْدَانِ وَاَمَلِ كَوْتَاهِ كَنَدِ وَجَنَانِكِهْ وَوَجَلِ اَزْ خَوْفِ مَهْ اسْتِ رَهْبَتِ اَزْ وَجَلِ  
مَهْ اِيْنِ رَهْبَتِ عِيشِ مَرْدِ بَرْدِ وَاوَا اَزْ خَلْقِ بَرْدِ وَجَهَانِ اَزْ جَهَانِ كَدِ اَزْ جِهَانِ  
مَهْ نَفْسِ خَوْفِ غَيْرِ اَمْتِ بِيْنَدِ مَهْ مَخِي خَوْفِ شَكَايَتِ بِيْنَدِ مَهْ كَرْدِ اَزْ خَوْفِ جَانِيَتِ بِيْنَدِ كِهْ جَوْنِ  
غَرَقِ شَلَكَانِ فَرِيَاذِ خَوَانِدِ كِهْ جَوْنِ نَوْجِهْ كَرَانِ دَسْتِ بَرَسْدِنْدِ كِهْ جَوْنِ بِيَارَانِ  
آهْ كَنَدِ وَازِيْنِ رَهْبَتِ اسْتَفَاقِ بَدِيَايَدِ كِهْ تَرْسِ عَارِفَانِ اسْتِ تَرْسِي كِهْ نَهْ مِيشِ عَارِفَانِ  
جَابِ كَنَدِ نَهْ مِيشِ فَرَا اسْتِ بِنْدِ نَهْ مِيشِ اَوَمِيْدِ دِيوَارِ تَرْسِي كَذَارِنْدِهْ كَشَنْدِهْ تَانْدِ اَوَا  
خَافُوا اَوَلَايَحِي نَوَانِشَنُوذِ نِيَا رَا مَانِ اِيْنِ تَرْسَنْدِهْ رَا كِهْ سَوْنَدِ كِهْ نَوَانْدِ كِهْ خَوَانْدِ كِهْ  
كَشَنْدِ نَهْ اَزْ سُوْخْتِنِ آهْ كَنَدِ نَهْ اَزْ كَشْتِنِ بِنَالِدِ

كه تان اكم لحكم

از پس است شفاق هیبت است بیم صلیقان می که از عیان خیزد و دیگر میها از خبر چیزی در  
دل تابد چون برق نه کابل آن بر تابان نه حاطاقت آن دارد که باوری بماند و بشرین  
حزمت و جود و سماع افرد چنانکه کلیم لا افاد بطور و خرموی صفا و تانکوی که هیبت

از قد یافد که از اطلالع جبار افد

یک ذره اگر کشف شود عین عیان

هذا هو المشار إليه بقوله صلى الله عليه وسلم جبار النور لو كشفها لأخرقت سبحات وجهه  
كل شيء إذ له بصره ولا تلبسوا الحق بالباطل فكم تايخو وباطل برهم نياميزي راست و دروغ  
بپندارند و نابسند یانه درهم نكنه نكولم باطل را مشناس باید شناخت تا از آن برهیز  
و حق باید شناخت تا برنی ان باقی مصطفی علیه السلام گفت اللهم اننا الحق حقا و اننا  
اتباعه و اننا الباطل باطلا و اننا اجتنابه ارباب حقایق گفته اند در معنی و تلبسوا  
الحق بالباطل حفظ نفس و غذاء دل مهم میامیزد که با یکدیگر در ناسانند خداوند دلخو  
حق مبطوط است و بند نفس حفظ نفس مربوط است پس یکدیگر کنی رسند دنیا آید  
است و عقبنفیس با یکدیگر چون بسازند دوستی خالق سعادت با یکی و ازلی است  
و دوستی مخلوق و بال نفی که یکدل چون بهم آیند ما جعل الله لرجل من قلوبین فجو  
خوشتن برستی و خدا برستی خدا اندر یکدیگر با جگونه مجتمع شوند

بر خورده از بهر حالت در یک

واستعينوا بالصبر والصلاة فما من آمنه يأسيد امت خویش را بکوی یادگارها صبر کند  
تا بر آرد رسیک الصبر مفتاح الفرج می که صبر مردان ندارد تا کرد میدان مردان برگردد  
با این مردان نداری جبار مردان برشت

آن مهر عالم صلوات الله علیه زان بس که قدم دین میدان فاذا یک ساعت او را  
نه غموی اندوه نداشتند اگر یک ساعت مرقع بود خطاب اند که بند من بند و از نشین  
یکبار آنکشتی در آنکشت بگردانید تا زبانه عتاب فرو گذاشتند که لیفستم اما خلقا کم  
عشا یکبار قدم به کتاختی بر زمین فاذا گفتند او را و لائش فی الارض مر حاجون  
کار بغایت رسید و از من کوشه بلا روی بوی نهاد نفس بر آورد گفت اودی بنی قط  
بمثل ما اودی خطاب مذ از حضرت عت که ای مهر کسی که شاهد دل و جان وی ما  
باشیم از بار بلا تنالند من چه در خراش اندوه بود همه را یک قدح گردانیدند و بردی نهاد

غیر نه







بس از آنک کوساله را خطائی گرفته بودید لعنکم تشکرون تا مگر از من سباسب را بپوزاادی  
کنید. و اذآیتنا موسی و دادیم موسی را. الکتاب نامه. و الفقان و لجنه بان حتی از باطل  
جدا شود. لعنکم قتلدون تا بحق راه برید و بصواب بینید. و اذ قال موسی لقومه  
موسی گفت قوم خویش را که کوساله پرست شدند. یا قوم انکم ظلمتم انفسکم ای قوم  
شماستم کردید بر خوشتن. باخذاکم العجل کذائی گرفتن شما کوساله را. فتولوا الی  
باریکم اکنون باز گردید با خداوند و افرید کار خویش. فاذلوا انفسکم خوشتن را  
بکشید. ذلکم خیر لکم آن به است شما را. عند باریکم بزرگ افرید کار شما. فتاب علیکم  
چون این کردید خداوند شما باز پذیرفت. انه هو التواب الرحیم که او خداوندی است  
باز پذیرنده مهربان. و اذ قلتم یا موسی کفیلای موسی. لن نؤمن لک استوار نداریم  
و نکریم. حتی نریک الله جهره تا الله را به بینم آشکارا. فاخذتکم الصاعقه بکرفت شما را  
لذله بآنکه خبریل. و اذ انتم تنظرون جسمها تان کشاده نگران از فرغ. ثم بعثناکم ببر  
بر انچه خیم زنداده کردیم شما را. من بعد موتکم بس مرگ شما لعنکم تشکرون تا از من سباسب  
دارید و از اذی کنید. **التوبة الثالثة**

قوله تعالی و اذ جنینکم اذ ابتداء سخن را و در گرفتن قصه را گفت و در قرآن فراوانست  
ازین اذ و بقوله بعضی علماء انرا حکم نیست می گویند شما را رها نیلیم و بذلک ایشان را رها  
نمود و سپاس بر فرزندان نهاد که حصول فرزندان بقاء بذران بود من آل فرعون آل فرغ  
گفت و فرعون دران داخل یعنی شما را از فرعون و کسان فرعون برهانیلیم و کسان وی  
قبطیان بودند که فرعون را کار می ساختند و بنی اسرائیل را سحر می کردند و فرعون بقیه  
ایشان بنی اسرائیل را می رنجانید و فرعون نامی است ملوک عالمه را چنانکه ملوک روم را مصر  
گویند و ملوک بارسا گویند همچنین ملوک مصر را از عمالقه فرعون می گفتند و نام فرعون  
موسی و یلدین مصعب بن لیان بن ثردان بود و کنیت ابوالعباس قبلی و اقداح عباس  
که مقامان دارند بوی باز خوانند اما فرعون ابرهیم که بر روزگار خلیل صلوات الله علیه  
بود و او را نمرود بن کنعان می گفتند نام وی سنان بود و کنیت وی ابومالک یسومونکم سوء

العذاب می گویند شما را می رنجانید و عذاب بنی اسرائیل را می رنجانید و عذاب بنی اسرائیل را می رنجانید  
و مرد بنده دادن ابن اسحق گفت سر فرقی را ایشان کاری بدید کرد قوی را بنا و عمارت  
و قوی را حراشت و ذراعت قوی را چون بر دکان خدمت خود داشت و کیسه که صنعت  
نداشت و بشغل مشغول نکرد حجت بر وی نهاد و گفته اند تفسیر سوا العذاب آنست که  
گفتید یحیون انماکم نود هزار کوفه دکان ایشان بکشت بران خورد و سبب آن بود که فرعون  
ب خواب نمودند که آتش از جهت بیت المقدس در مصر افادی و جمله قبطیان را خانه  
ایشان را بسوختی و بنی اسرائیل را بسوختی فرعون کاهنان و جادوان را خواند و قصه  
بگفت ایشان گفتند هر بنی اسرائیل غلامی بدید آید که زوال ملک تو هر دست وی بود  
بس فرعون بفرمود تا بران ایشان را می کشند یک از جمله علماء گفت فرعون سخت نادان  
و احمق بود باخفه فرمود از کشتن کوفه دکان از بهر آنکه آخفه جادوان گفتند یا راست  
یا دروغ اگر دروغ بود جزا قتل می کرد و خود می دانست که گفت ایشان دروغ است و اگر  
راست بود کشتن ایشان چه فایده بود که ملک وی ناجاره زوال بود یحیون انماکم  
کوفه دکان را می کشت و بران می رفتند چند سال برآمد بنی اسرائیل کم ماندند قبطیان را بخود  
گفتند اگر ایشان را همچنین می کشیم ایشان بر سندان و هیچ مانند خدمتکار فرعون جمله  
با ما باز افتاد اتفاق کردند که یکسال کشیم و یکسال نه و دران سال که نکشتند هر دو را  
نزدند بر آخر موسی و دیگر سال که می کشند موسی را زانند و رب العزم او را از دشمن نکند  
و این قصه بجای خویش گفته شود ان شاء الله تعالی. یحیون انماکم و یحیون انماکم  
بسران را می کشند و زنان را زنده می گذاشتند کارها صعب با ایشان می فرمودند و سال  
دین بلیت و محنت بودند رب العالمین می گویند فی ذلکم بلاؤ من بکم عظیم یاد کنید  
این نعمت که از من بر شماست که شما را ازین فتنها و بلیتها برهانیلیم و اذ فرقا بکم الی حرا  
منته دگر است و نعمتی دیگر که الله تعالی با ایشان می دهد و اذ فرقا ابن عباس گفت  
اوحی الله تعالی الی موسی ان سرعبادی لیل انکم متبعون الله تعالی بوی و خی فرستاد  
که یا موسی این بندگان مرا شب از مصر برین بزرگ دشمنی بری شماست موسی فرمودند و



خانها را باغ برافروختند شب تا قبطیان را کمان افرازد که ایشان در خانه ها ساکن نشسته اند  
و موسی بفرمان خداوندی و علا از مصر بیرون شد و با وی ششصد و بیست نفر از مردان جنگی بود  
که پس ایشان کم از شصت سال و بیش از بیست سال بود چون بیرون آمدند راه نبردند  
میتین فروماندند تا ایشان را تا ایشان را بقبر یوسف نشان ندادند چون نیل و صندوق مرگ  
که یوسف در آن نهاده بود بیرون میاوردند تا با خود بشام برند چنانکه یوسف از برادران  
خواست به بود و آن نشان بر نیی داد چنانکه خبر است تا این کردند آن راه بر ایشان  
کشاده شد پس فرعون بدانست که ایشان از مصر بیرون شدند فرمود تا جوش  
بانک کند جمله قبطیان ساخته باشند تا از بی ایشان بروند و بگویند تقدیر جانی کرد  
که آن شب هیچ خرمه بماند تا بوقت اشعار پس فرعون و قبطیان بیرون آمدند لشکری  
انبوه و جمعی عظیم گفته اند هزار هزار و هفصد هزار بودند و از جمله هفتاد هزار را  
بودند و همامان مقدمه ایشان تا موسی و بنی اسرائیل نزدیک شدند پس لشکر موسی گناه  
دریا رسیدند و پیش دریا دیدند و از پس دشمن فریاد برآوردند که ای موسی او دنیا من  
قبل از این تا اینجا و من بعد ما جیتنا هذا البحر امانا و العبد و خلفنا فما الحيلة يا موسى  
انما نحن تو ما بدست ایشان رنجور و شکسته و کوفته بودیم و پس از آمدن تو بجهان خود  
این رنج و عذاب ما روزی بسر نیاید و از ما باز نشود اینک دریا پیش و دشمنی از پس موسی  
گفت عیسی ربکم ان یرسلکم و یستخلفکم فی الارض چه داند باشد که خداوند شما را داند  
و بر روز شما دشمن شما را هلاک گرداند و شما را بجای ایشان بنشانند چون دشمنی نزدیکتر رسید  
و ایشان همچنان متحیر مانده گفتند یا موسی انما لک کون اینک ما را هلاقتد موسی گفت که الان  
مع ربی سیهلین چون دریا بنی اسرائیل لغایت رسیدند الله تعالی وحی فرستاد بموسى که  
بعضا لک البحر عصا دریا زن موسی عصا را دریا زد یکبار فرمان بردید یکبار وحی آمد که یا موسی  
دریا را بکنیت برخوان و عصا را دریا زن موسی یکبار عصا را دریا زد و گفت انطلق ایاها  
باذن الله فانطلق و کان کل فرق کالطود العظیم این ایچو گفت بیشتر وحی رسید  
بلندیا که فرمان موسی را منظر باش و چون عصا بر تو زد شکافته شو گفت دریا از هیبت

بلندید و لاطم اصواج مروی افاد و باره باره خود را بر یکدیگر می زد تا آنکه موسی عصا بر  
زد و دوازده راه در آن بریده شدن اشکال می سپیدی را از اسباط بنی اسرائیل یکبار به بلق  
تعلیل باز فرمود و آفتاب را تا بر قمر دریا نافت و خشک کرد سعید جبر گفت معیدان  
این عباس برسید که در زمین چه جای است که آفتاب یکبار بران نافت و من نافت جواب  
داد که آن راهها که در قمر خمرها از نابی اسرائیل را پس چون موسی بالشکر خوش کرد  
شد قوی گفتند موسی را که این اصحابنا لا یرامم قال سیر و انا تم علی طریق مثل طریقکم  
قالوا لا نرضی حتی یرامم فقال موسی اللهم اعن علی اخلاقهم السیئة فادعی الله الیه ان  
قل بعضا که هلاک فادار موسی عصا علی البحر فصار فیها کوی ینظر بعضهم الی بعض فصاروا  
حججوا من البحر اینست که رب العالمین گفت و از فرقا بکم البحر فاجتباکم پس فرعون کسان  
ویرا بآب بگشت چنانکه گفت و اغرقنا ال فرعون گفته اند که فرعون چون بکانه دریا  
رسید و آن راهها بریزد و دریا را بر کسان خود را گفت دریا از هیبت من شکافته شد  
فروید و بر نی ایشان گویند اسب فرعون از دریا باز رسید و در نی شد تا جبریل فروید  
برماذیانی نشسته و آن مادیان از پیش فرعون بلندیا در کشید اسب فرعون از نی  
در رفت و جمله لشکر از نی و می کشیدند و میکایل آخر قوم بود و ایشان را از ناله  
در دریا شدند پس فرمان خداوند عز و جل دریا بهم افاد و جمله هلاک شدند فرعون  
چون سلطان قهر خداوندید و مذلت و خذلان خود گفت آمنت انه لا اله الا الذی  
آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین او را گفتند الان و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین  
الکونى کونى و سرکش کردی پیش از من و از تباها کالان بودی این سخن او را بداند گفتند  
که ایمان پس از آن آورد که باس و بطش حق بدید و رب العزم جای دیگر گویند فلم یک  
یفهم ایمانهم لما راوا باسنا و قال تعالی یوم یأتی بعض آیات ربک لاینفع نفس ایاها لم  
یکن آمنت من قبل و می گویند آن روز روز عاشورا بود دهم ماه محرم و موسی و بنی اسرائیل  
آن روز روز داشتند شکر نعمت را و دفع بلیت را و انتم ننظرون قیل اخر جوامع بعد از  
قنطرها الیهم فرهم پس از آنکه غرق شدند الله تعالی دریا را فرمود تا موج زد و ایشان را



بروز افکند و بنی اسرائیل در ایشان می نگرستند و پس از آن در هیچ غریق را ندیدند  
مگر غریق کرد بر سر افکند و اذاعا صوی قرآه بصری و عدنانی الفاست و وعدنا  
موسی قرآه بانی و معنی مرد و یکسانست می گویند و عده نهادیم و هنگام ساختیم موسی را بوی  
طوبه و روز تا شمار تورات ستانند و روز مرادست اما جمل شب گفت از بهی انکه ابتدا  
ماه از شب کینند انکه که ماه نوبتند و گفته اند اربعین لیله بآن گفت که ویرادین جمل روز  
روز و صا فرمودند چنانکه شب افطار کنند و اگر اربعین بویا گفتی روز و معروف از این  
مفهوم شد که ایام سال روز و افطار شب و الله تعالی ویرادین جمل روز صوم و صا فرمود  
و این لفظ بآن نزدیک است و بمعنی صوم تر فان معناه و عدنا که اربعین بویا تصوی  
و لا فطر فیها لیل و نهارا و هـ ذامن جوامع الکلم الذی اختصر لصلی الله علیه و سلم  
اختصارا ابو بکر نقاش آورده است در شفا القدر که موسی علیه السلام بنی اسرائیل را گفته  
بود انکه که در مصر بود ند که اگر از بخایرون شویم شمارا کبابی آرم از نزد یک خداوندی و  
کبابی که دین شمار روشن کند و کردنی و ناکردنی در آن پیدا کردانند پس چون از  
مصر بیرون آمدند حیران بآن نگذاشته و دشمنی ایشان باب گشته موسی را گفتند  
ما آتینا بکما بی ربنا کما وعدنا کما بخداوند را که وعده دادی ما را نیاوردی موسی  
گفت ازین پس تا جمل روز شمارا کباب آرم که خداوندی و جمل مرا این وعده نهاد گویند  
ماه ذوالقعدة بود و ده روز از ذوالحجه میمانست که در سورة الاعراف گفت و وعدنا موسی  
ثلثین لیل و اتمیناها بعشر موسی هر روز را بخای خود نشانده و بنی اسرائیل کاشتن و  
قوله اخلفنی فی قومی و اصل موسی هر روز را گفت خلیفه من باش مرا و از پس من کار  
ران در قوم من و منی کن و هر بان باش و ده را مرا عات کن و قوم مرا در راه تبا  
کاران را بنی مبر موسی این گفت و ایشان جمل روز وعده داد و بیع ادا حق شنافت  
بنی اسرائیل وعده خلاف کردند شبان روزی بدو روزی شمرند و پس از غیبت موسی  
شبان روز عاصی شدند و کوساله سامری را خطائی کردند اینست که رب العالمین گفت  
ثم اخلفوا العجل من بعده و اتم ظالمون و ذکر کنید عیال ان کفرتم ثم تجد صلی الله علیه و سلم

لیس ما عجب من کفرهم و عبادتهم العجل فی زمن موسی و عن عکرمه عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما بعث  
فرعون علی الیچی و هاب ان یقیم فیهم مثل جبرئیل علی فرس انشی فعرف السامری جبرئیل و کمال الهامرت  
من قوم موسی من اهل باجروان من قوم کافوا یعبدون البقر و هو ابن عم موسی و اسمه موسی بن ظفر  
و اتما عرف جبرئیل لان الله حیث خافت ان ینسخ جعلته فی غار و اظفقت علیه کان جبرئیل  
یاثیه فی غار و باصابعه خد فی احدى اصابعه کنا و فی الاخری عسلا و فی الاخری منا  
فلم ینزل علیه حیة نشا فلما عاينه عرفه فقبض قبضه من اثر فرسه و الی فی روع السامری انه  
لا یلقها علی شیء فبقوله کن کذا و کذا الاکان فلم تر الا قبضة معه حیة موسی لوعده  
ربه و کان مع بنی اسرائیل حتی اذ فرعون قد استعاره بعلة العیس و کانهم باثوا من ذبحوا  
و قد فوه فی حفرة لئن انا رانا کله فلما جمعوهم قال السامری لهرق و کانت القبضة فی  
یابی الله النقی ما فی یلی قال هرقون نعم و ظنی انه لبعض طجاء به غیره من ذلک الحلی ففقد  
فیها و قال کن عجلا جسدا له خوار و فصار عجلا جسدا له خوار ای صوت قیل کان خور و شی  
فقال هذا الهکم و آله موسی فکفوا علی عبادته فذلک قوله اتخذتم العجل من بعده و اظلموا  
اصل الاخذ ابتداء عمل الشیء قال الله تعالی و تخلدون مصانع لعلکم تخلدون و قد یكون  
و یكون ذما فاذا کان ملحا کان بمعنی الاصل طفاء کفوله تعالی و اتخذ الله ابوهیم خلیلا و اذا  
کان ذما کان بمعنی النصیر کفوله اتخذنا ممحیا ثم عفونا عنکم ترکناکم فلم تستاصلکم ثم را  
عفو کردیم و رحا یعقوب نفرستادیم تا از شمارا گذاشتیم لعلکم تشکرون آنرا کردیم تا مکرشکر  
کنید و نعمت عفوم بر خود بشناسید و ساس داری کنید روی آن موسی علیه السلام قال یا رب  
کیفا استطاع آدم ان یوقی شکوا اجری علی من نعمتک خلقتک بیدیک و اسجدت لک لیل و نهار  
و اسکنیت جنتک فادعی الله عز وجل الیه ان آدم علم ان ذلک کله منی و من عند ذلک  
شکر و عن داود علیه السلام قال سبحان من جعل اعتراف العبد بالیمن عن شکره شکر اکما جعل  
بالیمن عن معرفته معرفته و اذا تینا موسی الکتاب و موسی را نامه دایم یعنی تورت و الفرق  
فرقان ان معانی و علم و احکام اینست که در تورت است که بآن میان حق و باطل جزای  
شد و فرقان انجا بمعنی انفلاق الیچی و بر دشمنان نصرت و روز بندا از یوم الفرقان خوانند



که مؤنان را بر کافران نصرت بود قطرب گفت فرقان انجا قرآنست و درین آیت ضمیر  
است مخذوف یعنی آیتنا موسی الکتاب و محمدا الفرقان و گفته اند فرقان همه قرآن  
بر سر وجه این و معانی آن سه قسم است یعنی نصرت جنان که درین آیت است بقول  
بعضی مفسران نظیر این و لقد ایدنا موسی وهرون الفرقان یعنی انصر نصر الله عز وجل  
موسی و اهل فرعون جای دیگر گفت یوم الفرقان یوم النجاة الجعان یعنی یوم النصر  
نصر الله فيه المسلمين وهزم الکافرين وجه دوم فرقانست که بنده را از شبهه  
بیرون آرند تا حقیقین و کفیان را و ذکر قوله فی الانفا لان تتقوا الله جعلکم فرقانا  
سما نیست که در هود البقره گفت و بینات من الهادی والفرقان یعنی المخرج فی الذی  
من الشبهة والضلالة وجه سوم فرقانست بمعنی قرآن و ذکر فی قوله تبارک الذی  
نزل الفرقان علی عبده و جلاله عمران گفت و انزل الفرقان لعلکم تتقون هر چند خطا  
با ایشانست که در عهد صطفی بودند تا مراد باین اسلاف ایشان اند انان که در عهد  
موسی بودند و امتداد ایشان و راه بردن ایشان بحق از تورات بود و روا باشد که کوی  
لعلکم تتقون ایشان را خواهد که در عهد رسول بود نصوص الله علیه و امتداد ایشان  
تورات اوله توحید و اصول دین بودند از راه فروع و در اصول دین کما به حق یکسان آمد  
و خلق بآن مخاطب و اذ قال موسی لقومه این جریر گفت موسی زبان عبری موشی گویند  
مؤاب باشد و شاخخت یعنی او را بر دیک آب و درخت یافتند آنکه که یافتند در سرای  
فرعون و موسی از فرزندان لاوی بن یعقوب بود موسی بن عمران بن صهر بن قاضی لاوی  
بن یعقوب مفسران گفته اند که برستند کافران کوساله نس از ان پشیمان شدند و بداندند  
که از راه حق دور افتادند و الیه الاشارة بقوله عز وجل فلما سقط فی ایدیم و روا  
انتم قد ضلوا آنکه یکشان شدند و بداندند که راه حق کم کردند قالوا لئن لم یرجنا  
لنباکتند اگر خداوند ما را نخواست و بر ما رحمت نکند دنیا مرده ناچار از زبان کارانیم  
و موسی ایشان را می گفت انکم ظلمتم انفسکم شما بر خوشتن ستم کردید گفتند یا موسی اگر چه  
جیست موسی گفت فتوبوا الی بارئکم الباری الخالق والبریه الخلق بقاله الله

بر ایمم بر او می گویند راه شما آنست که توبت کنید از معصیت بطاعت باز گردید و از کرده  
بشایخی خودید و از آفرین کار عذر کی باز خواهید گفتند یا موسی بجز عذر کار راست  
شود یا نه موسی گفت نه که شما می ترسید کشتید بدان که کوساله را معبود گرفتید و حکم من تبارک  
است فاقبلوا انفسکم معنی نه آنست که خود را بدست خود بکشید بلکه می گویند یکدیگر را  
بکشید هذا لقوله تعالی ولا تقتلوا انفسکم ای لا تقتل بعضکم بعضا و قوله ثم اتموه  
تقتلون انفسکم ای نظرکم فی الدین گفته اند ظلمتی در ایشان بجای جانکه یکدیگر را نمی  
شناختند و هر یکی را بتبعی در دست نهادند و فرمان آمد که یکدیگر را بکشید ابن عباس گفت  
موسی ایشان را گفت توبت شما آنکه به پذیرد که ایشان که عبادت کوساله کردند از شما را بکشید  
و شما صبری کنید در پس از ان نوشتند که هیچ باز نکوشید و ننکیرید گفتند همه صبر کنیم آنکه  
فرمانست پس مرون بیامان و باوی دوازده من را می برد بود که کوساله برستی کرده بودند  
و منادی ندا کرد الا ان هوک و اخوانکم قد اتوکم شاهری الشیوف فاقبوا الله و اصبروا  
فلعن الله رجلا یحل حنوته و قام من مجلسه او ملطفه الیهم او اتقامم بید او و جل  
فقولون آمین فبقولهم الی المساء موسی هلاک الله علیه چون آن قل فراوان حید  
بکریست و زاری کرد گفت یا رب هلکت بنو اسرائیل و زیدان یعقوب سیار هلاک شد  
بقیتی بکذا رب العالمین دعاء موسی اجابت کرد و فرمان داد تا از قل باز ایستادند و  
من از کشته بودند موسی دلتک شک بان حال که برفت رب العالمین و حی فی ساد بوی  
اما یرضیک الی اذخل القاتل والمفتول الجنة فکان من قتل منهم شهیدا و من بقی منهم مکفرا  
عنه ذنوبه الله تعالی موسی را خشنود کرد بانکه کشتگان را شهید کرد و بای که زنده بودند  
عفو کرد اینست که رب لعنم گفت فاب علیکم ای فعلتم ما امرتم به فاب علیکم و تجاوز علم الله  
هو التواب الرحیم یعود الی العبد بالطافه و تیسیر التوبه له و برحمته المجیه من عقوبه  
و اذ قلم یا موسی بن نومی که مفسران گفته اند آنکه موسی از طور باز آمد خشمناک شد  
بر قوم خویش بر برستند کوساله و از خشم لوحا که در آن توریة نوشته بود بیفکند و بار  
و با سامی می سخن درشت گفت آنکه کوساله را بسوخت و بر روی آب بر انداخته و خنجر آنکه رفت



تا باخی بس موسی بیا امید خوشموی باز نشست چنانکه رب العالمین گفت ولما سکت عن  
 موسی الغضب اخذ الاواح موسی آن لوحها برداشت وراه نمونی وختایش حق که در این بود  
 ایشان را بیان کرد و گفت من با الله سخن گفتم و از وی سخن شنیدم ایشان گفتند این نومی  
 لک چتی نری الله جهره فیکلمنا جهرا و میشد لک بتکلمه ایال استوار ندا یم ترا که الله  
 سخن گفت با تو تا آنکه که الله را بهر مینیم تا کوامی دهنت را بدان که می گوئی موسی صلوات الله علیه  
 از ایشان سخن نالید گفت خداوند را بخود دانستی که جهری گویند رب العالمین گفت اعم  
 الى الطور ایشان را بطور خوان فلما روى منهم سبعین رجلا موسی هتاف مرد را بر کرد  
 از ایشان و ایشان را روزه و طهارت غسل فرمود و باکی جامه بس ایشان را بطور برد گفتند  
 یا موسی نرید انی نسمع کلام ربنا خواهیم تا سخن خداوند خویش بشنویم موسی گفت بر جایی  
 می ایستاد نامیغ در کوه گیر و ندا حق شنوید آنکه نزدیک شوید و سجودها افتید بس موسی  
 برآمد و جوابی میداد میان ایشان و میان موسی تا موسی را نه بیند که موسی هر آنکه که با حق  
 سخن گفته نوری بر روی وی تافتی که هیچ کس از آدمیان طاقت نداشته که در وی نگر بسته  
 جو خداوند عن رجل یا موسی سخن در گرفت ایشان سجودها افتادند و کلام حق بشنوند  
 و امی و نهی بدانستند و از حق شنیدند که گفت انا الله ربکم لا اله الا انا الحق القيوم انا  
 الله لا اله الا انا ذبکة اخر جتکم من مصر فاعبدونی ولا تعبدوا غیری و روی عن مقام  
 انه قال فاستمعوا من السحابة صوا تا مثل صوت الشهور بس موسی از ساجه فارغ شد  
 و باز دیک ایشان آمد ایشان گفتند یا موسی این نومی لک چتی نری الله جهره تا خدای را  
 عن رجل معاینه نهیم بتوانیم بیا یم محط اصاعقه ایشان را بگرفت چنانکه الله گفت  
 فاخذکم الصاعقة گفته اند صاعقه همین حالت بانکه جبرئیل بود که بر ایشان زدن فرماز  
 حق زنده در زمین افتاد و ایشان از آن فرج جان بدادند گفته اند اصاعقه بانکه  
 صعب است و آواز سخت و باشد که با آن بود و باشد که آتش افشانان و باشد که عذاب  
 رسد از آن و بس وجه در قرآن بیاید فصعق من فی السموات و فی الارض فاخذکم الصاعقة  
 این مرد و مرگ است اندک صاعقه مثل صاعقه عاصف و شود این عذاب است و برسل الصور

الشعور و عظمه و التور  
 مرصوت البوق فیله  
 موسی

این آتش است و صاعقه و صاعقه متقارب اند و فرق است که صاعقه از هوا و موسی آسمانی  
 و صاعقه از اجسام زمین بدید آید و اتم نظرون می گویند شماران عذاب نگرستید یعنی وقت  
 نروله قبیل الموت هذا کتوله و لقد کتمتمون الموت من قبل ان تلقوه فقد رايتوه و اتم نظرون  
 یعنی تنظرون الى اویل الموت و ما یظهر منه این آیت دلیلست که آنرا یکا جل جلاله دیدنی  
 است و در دست بر معنی که رؤیت را منکرند و وجه دلیل آنست که افوسی نیکری بیدانشد بر  
 ایشان بآن سوال و اگر مستحیل بودی بر موسی انکار آن و لجب بودی که بر بغامبران و لجب  
 باشد که چون انکاری به بینند از منکر شوند و از آن نمی کنند اگر معشتری گویند که صاعقه  
 که رسید ایشان را بآن رسید که دیدار خواستند و اگر حق بودی ایشان را صاعقه نرسیدی  
 جواب — وی آنست که صاعقه نه بان رسید ایشان را که دیدار خواستند و مستحیل بود که موسی  
 هم خواست و ویرا صاعقه نرسید بلکه اقراح آیات بعد آیات کردند و می آنکه که اینی از  
 آیات نبوت بر سیمبیداشود و بگردند و دیگر ای خواصند عذاب و لجب شود و گفته اند  
 ایشان را صاعقه بان رسید که رؤیت حق جل جلاله از مقدولات بشر شمرند و با نجه گفتند  
 انا الله جهره و اگر بخای آن جل الله ان یرینا کفستای بودی که ایشان را صاعقه نرسیدی  
 والله اعلم و گفته اند درین آیت اثبات نبوت مصطفی است صلوات الله علیه که بیان  
 قصه پیشینان و ذکر احوال گذشتگان از علوم اهل کتاب بود نه از علوم عرب و ایشان  
 می دانستند که مصطفی علیه الصلوة و السلام از عربست کتاب ایشان ناخوانده و نا آموخته  
 و آنکه از انچه در کتاب ایشان بود خبر می داد و بیان می کرد تا بدانند که آن جز از وحی نیست  
 و نبوت وی جبر صدق نیست ثم بعثناکم من بعد موتکم موسی صلوات الله علیه چون از قوم  
 دیدن فرغ زده و جان داده گریستن در گرفت و از وی کرد و می گفت ماذا اقول لنبی اسرائیل  
 اذا ایتهم و قد اهلکت خیارهم لو شئت اهلکتهم من قبل و ایای خداوند اینی اسرائیل را بگویم  
 چون بر ایشان باز شوم که هینه ایشان را هلاک کردی آنکه از سر صحبت گفت لو شئت اهلکتهم  
 من قبل و ایای اگر خواستید تو ایشان را هلاک کردی هم چنانهاشان و من اینهم تا کفن یافتی  
 و جلای قن اهلکم با فیل السفها و من اهلک می کنی با فیل انا نادانی چند وجود اندیشی

از اندیشه



کوساله بس رب الغم ایضا نیک زنده کرد و هر یک دیگری بگریستند انگاه که زنده می شدند  
مفسران گفتند هر که بمرت بوزنه مرک فزاید از مرک دیگران مکلف بودند که الله تعالی  
نهاد برایشان و گفت ثم به ما کم بس شمار را برانگیخته و زنده کردم و بوسی پرستم تا زنده  
و روزی شما که مقلد است تمامی بشمار شد بعد که این از بر آن کردم تا از من آزادی  
کنید و بسای دارید این آیت حجت است بر منکران بعث و حجت است بر قوی  
از فلاسفه که گفتند بعث و نشاء ارواح راست نه اجساد و اعیان را و معلوم است  
که رب العالمین آنرا که بعث کرد بعث اجساد و اعیان ایشان کرد و امثال این فراوانست  
در قرآن که حجت است برایشان غیر را گفت فاما لله مائة عام ثم بعثه قوم فرار  
گفت موتوا ثم احياهم اصحاب کف گفت بعثاهم لیتسألوا بینهم وجه الاستدلال  
هذه الايات ظاهراً لمن تدبره وقابل فيه والله اعلم

**الفرعون** قول الله تعالی وادعنا  
من آل فرعون که میست و مهران لطیف است و نگاه بان خداوند جهان و جهانیا را  
فریاد رس نومیذان ذخیره منقطعان جان بجا رکان نوازنده بخوران رها شده  
بنده ران در کمال بغاوت و رسوایان که می یکی را از ایشان بجای دیگر بوز و اندوخت  
دیگرها در ایشان و جهانیا را گفت باز برنده اندوهان و رها شده ایشان منم نوح  
بغاوت در دست قوم خویش کرد از شده و رها شده و شخص عزیزی نشانه زخم ایشان شده  
رب العالمین گفت فنجناه و اهل من الکرب العظیم آخر او را از دست ایشان رها نمود  
و اندوهان ویرا بایان بدید کردیم و هر حق لوط یغیر گفت و نجیناه من القرية التي کانت  
تعمل الخبائث و هر حق ایوب را مبر گفت فکشفنا ما به من ضر و هر حق یونس که در کتیا  
من الغم او را از غم رها نمود از ظلمتها بیرون آوردیم و درد ویرا مرم بدید کردیم  
در حق موسی و بنی اسرائیل که می گوید و منت می نهذ و از نجینا کم من آل فرعون  
در عذاب و بنی فرعون بودند کار دشوار و بار گران برایشان می نهاد و فرزندان  
ایشان را می کشت آخر آنرا بایان بدید کردیم و آن رخ ایشان برداشتم

و آن غم و آن غم از دل ایشان برگزیدیم **تبارک الله سبحانه فاکبرتم هو بالشر**  
آخر **تبارک الله سبحانه فاکبرتم هو بالشر**  
و از فرقتنا بکم ایچ اایه بیان شمر سفر موسی است صلوات الله علیه و علی آله و سلم  
سفر طرب دیگر سفر هرب بیان سفر طرب آنست که اگر کسی بخواهد از دنیا تا بایان  
سفر مناجاة حق یافت و قربت خداوند جل جلاله را بداند و بداند که گفت و حق  
الی موسی ان اشر بعبادی باین سفر هلاک دشمن است که اری از ایشان یافت چنانکه  
گفت و از فرقتنا بکم ایچ فاجینا کم و چنانکه موسی را سفر بود مصطفی را ببرد و سفر بود  
یک سفر باز دیگر سفر نیاز از آنکه تا مدینه از دست کفار و کید اشرار و سفر نیاز  
از خانه ام مانی تا مسجد اقصی و از مسجد اقصی تا آسمان دنیا و از آسمان دنیا تا بصدقه  
المنشی و از صدقه المنتهی تا بقاب قوسین و از قوسین فرقت میان سفر کلیم و سفر حریب  
کلیم بطور رفت تا ویرا گفتند و قربناه نجینا جبرئیل حضرت رفت تا از بهروی گفت دنا  
فندقی از قربناه تا دنا راه دورست و او که این بصیرت دارد معذورت و از دعا و دعا  
موسی ابوعین لیلۃ موسی صلوات الله علیه از میان امت خویش چهل روز بیرون شد  
امت وی کوساله پرست شدند و اینک امت با فضل و اندک گذشت تا مصطفی  
علیه السلام از میان ایشان بیرون شده و دین و شرف و تامل و روز تازه تر بنکر که بس از  
بافضل سال رکن دولت شرع او عامر عودنا ضی شریخ شریف مستعجل حکم مستولی نیست  
این مکر عنی سماوی و فرخندای و لطف انبی و مهر سرمدی و در دل از سنت وی جبرائی  
در سجان از مهر وی داغی بر هر زبان از ذکر وی شریف و سر از عشق وی لوائی  
من شد امتی جباری ناسی بکونون بعدی بود و حق و یقین باهله و ماله نه از کراف  
مصطفی علیه السلام ایشانرا برادران خواند و خود را از ایشان جدا داشت و ایشانرا از خود فقار  
صلی الله علیه و سلم این اخوانی الذین انا منهم و منهم منی الجنة و یخلصون می  
تعلق باین اایه موسی علیه السلام می دین حق پیوست و آن سفر  
دریش گرفت هرون را خلیفه خود ساخت و امت را به او داد و گفت اخلق فی قومی



لاجرم در فناء دادند و سامی ایشان را از راجح برگردانید و مصطفی صلوات الله علیه  
با خبر عهد که طلعت مبارک ویرامرب مگر فرستادند و الهیت بعت عنت آن طلعت را  
از مرکب مگر در بود و در که با جدیت گرفت بلا مودن و سرباوی بگفت هلا  
استخلفت علینا قال الله خلیفتی فیک امت خود را با جدیت سپرد اجدیت ایشان را در  
قباب حفظ داشت لاجرم اگر متمرکان عالم و شیاطین الانس و الجن گرد آیند  
تا یک بند مؤمن را از راجح برگردانند نتوانند و از آن در مانند و عاجز آیند ثم  
عفو ما عنکم اگر ایشان را قدری و خطری بودی آن جهان جرم عظیم را بدین آسانی  
و زودی عفو نماید سعة العفو علی عظیم الجرم ید علی حقان المعفوعه باندیکان  
و عظیم قدران مضایقه بیش روزی آن رسول صلوات الله علیه می گویند من بات کثر  
بفاحشه مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین این نه از مذلت و اهانت ایشان بود  
بلک این یعنی ر و کرامت ایشان بود بنی اس ایل را جان گفت که بی قدر و بی خطر بود  
و این امت را گفت و منی عمل مثقال ذره شرایم هذا لعظم قدرهم و ذلک لقله خطرهم  
و اذ اتینا موسی الکتاب و الفرقان موسویان را فرقان ظاهر و باطن و حقایق را فرقان  
در باطن نهادند و فرقان باطن نور داد و ستانست که حق از باطل بدان  
نور جدا کنند و الیه الاشارة بقوله تعالی ان تقوا الله جعل لکم فرقانا و از بخا بود که مصطفی  
علیه السلام و ابصار گفت استفت قلبک و گفت اتقوا فراسة المؤمن فانه یظهر بنور الله  
و کسی را که این فرقان در باطن وی بدید آید مشرب ممت و از غبار اغیار پاک گرداند  
منه بارادت او از خاشاک سوم صیانت کند بساط روزگار و از کدورات بشریتانند  
دارند دینه و رفت او از دست چنان نکه دارند تا آنچه دیگران خبرست او را عیان کرد  
آنچه علم الیقین است عین الیقین شود و مملکت جاد شده وجود نیاید که نه دل ویرا از  
خبر دهند مصطفی علیه السلام را بر سینه اند که این را نشانی هست فقال اذا دخل النور القلب  
انشرح القدر و نشانیش است که سینه کشاده شود بنور الهی و چون سینه کشاده شود  
ممت عالی گردد و غلین آسوده شود پیرا کنایه جمع بدله شود بساط بقا بکسر و فرش فنا

در نور در زوایا غمان را در دیند باغ وصال را در بکشايد بزبان حال از سر زو و کلا گوید

**در کوی امید منی دارم خوش در قهقهه عشق مشک دارم خوش**  
**نور را جرمی بکشانم از جرمی من کفر طم من خوش**

و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باخذاکم الجمل موسی گفت قوم خویش را نگر  
تا باین عبادت کوسا که شما گردید کمان برید که جلال صمدیت را از آن زیانی است  
یا با دشاهی و خلاوندی ویران قمانی بلکه زیان کاری و بد روزی شماست اگر بفکاید  
هست شما راست که از جنو خداوندی بازماندید و دینه او چون شما بندگان بسیار را در  
سفر بن عبد الله گفت الله با موسی سخن گفت بر کوه طور و از عنت کلام بار خدایا  
آن کوه چون عقیق شد موسی را نظری بر خود آمد که چون من کیست که خدای جهان را  
بامن سخن می گویند و واسطه و قدمگاه من عقیق گشته الله تعالی آن از وی جز نکند  
گفت یا موسی یکبارگی بر است و جب خود نگاه کن تاجر بینی موسی بگریزد هزار کوه دید  
از عقیق بر مثال کوه طور بر سر کوهی موسی چون موسی کلیم پوشیده و کلامی بر سر عمارت  
در دست و با خداوند عالم سخن می گوید زبان حال موسی می گوید

**بنداشت که تو مرا یک ننه می داشتی که آشنایم که آشنایم**

درویشی را دیدند که با خدا را زی داشت وی گفت اللهم ارضنی بحبافان لم ترضنی  
حبابا فارضنی عبدک افان لم ترضنی عبدک افان ارضنی کلبا گفت خداوند مرا را بد  
به بسند اگر اهل دوستی نیم بیند کیم به بسند و راهل ندکی نیم بسکی ام به بسند تا سکه درگاه  
تو باشم **کری ندی بصدور من**

فا قتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند ربکم از روی باطن این خطاب با جوانمردان طریقت است  
که نفس خود را بشمشیر جاهلست سر برگیرید تا با مار سید و الذن جاهل و ایا الهی سیم  
و نکم نا کوی که این قتل نفس از روی جاهلست سان ترست از آن قتل که در بنی اساطیر  
گفت که آن قتل ایشان خود یکبار بود از آن پس همه آسانی و آرام بود و این جوانمردان را  
مرا ساعیه و هر لحظه قلی است **الالهیت شایسته**



و عجب آنست که هر چند آسیب هم بلایش برسد ایشان هر روز عاشق تر اند و بر فتنه خویش چون بر فتنه شمع سر روز فتنه ترند

روایتی از حضرت امام باقر علیه السلام در این باب  
چون دیدم غریبی از جبهه خاتم را می شناسم بنویسم که چه سوگواری دارد

جانسته که هر ساعت جان آن عزیزان از درگاه عزت بریای حضرت بغت لهام بیغام آرزد که ای جوانمردان آغا زاین کار قتل است و آخر باز ظاهر دوی خطی است و باطنی باز می آید قنلته و من قنلته فانا دیته **کشف غایب** و **در تبارک** مرگش و شهادت **الجلال** و از قلم یا موسی بن نومن لک حق نری الله جبره مطالع ذات بر کال و تعرض رویت ذکی چون نه بغت هیبت و شرط مراقبت روز ترک حرمت بود و ترک حرمت موجب صاعقه باشد لاحاله از آن صاعقه ایشان را گرفت که بزبان جهل و ترک حرمت دیدار خواستند و موسی صلوات الله علیه هر چند بزبان هیبت و بغت حرمت برد و ام مراقبت دیدار خواست اما بتصریح خواست نه بتعریض لاجرم جوابش بتصریح دادند که لن ترانی و برد یکاه ملوک شرط ادب و متعریض حرمت آنست که سوال تعریض کنند چنانکه مصطفی علیه السلام تقاضا رویت کرد بر سبیل تعریض و شبه از از زود خود باز نمود باشارت جبرئیل باینکه گفت هل رأیت ربک چون جبرئیل این سخن بشنید از هیبت و عزت آن معنی بر خود بگذاشت پس چون بحضرت عزت باز رفت الله گفت یا جبرئیل تو مقصود آن دوست ما را نیاوردی باخه گفت تقاضا دیدار بود که می کرد رویا جبرئیل و او را بیار که ما نیز بوی مشتاقیم و این

## قوله تعالی

و ظللنا علیکم الغمام و سایه کردیم بر شما میغ و انزلنا علیکم و فرود می آوریم بر شما از میغ المتن و السآوی ترجمین و مرغ سلوکی کُلُوا مِنْ طِبَاطِئِ مَارِئِکُمْ می خورید از پاکها و خوشها که شماروزی کردیم بی رنج بردن و بی جستن و مظلومها و ستم نه بر ما کردید و لکن کانوا انفسهم یظلمون لکن ستم بر خودیشتن کردند و قلنا ادخلوا یقتلهم ایشان را که دروید هَذِهِ الْقَرْیَةُ دَرِین شهر بیت المقدس فکُلُوا

منهای خورید از آن حِثْثُ شِئْتُمْ سِجَا که خواهید رَعَلًا آسان و فراخ و ادخلوا الباب سَجَلًا و سکه که در روید بشت خم داده در روید و قولوا حَقَّة و می گویند حَقَّة حَقَّة فروندان کناهان نغفر لکم خطایا کم تا بیا مریم شمارا کناهان شما و سَنَیْکُم الحَیْثُ و مانیو کاران را بنیکوی بیفزایم فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا بِدَلِّکُمْ دَنَانِ سَمَّکَارَانِ آن سخن که ایشان را فرمودیم قَوْلًا غَیْرَ الَّذِی قِيلَ لَهُمْ بِسَخْنِی جَنَانِ که ایشان را گفتند فانزلنا علی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَرْدًا فَرْدًا لِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ که بر خود ستم کردند رَجُلًا مِنْ السَّمَاءِ عِلَاقَةً از آسمان بملکانوا یَفْسُقُونَ بِالْجَنَّةِ فَرْدًا فَرْدًا سِرْفَن شَدَنَد و اذا شِئْتُمْ مَوْعِدَهُ موسی آب خواست قوم خویش را در تیره فَعَلْنَا کَفِیْمًا وَاٰ اَضْرِبْ بِعَصَاکَ الْجَمْعَ عَصَا خُودِ بَرَسْکَنَدَن فَاَنْفَجَتْ ثَمَرُهَا مِنْ اَنْبَارٍ بَیْرُوت کَشَاد اثْنَا عَشَرَ عَمِیْنًا وَاَرْجَمَهُ قَدْلَم کُلَّ اَنَاسٍ مَشْرِیْمٍ مَرْدَمَانِ می دانستند می سبطی ابشور ایشان کَلَوَا وَاِشْرَوا ایشان را گفتند می خورید و می شامید مِنْ ذِیْقِ اللّٰهِ از آنچه روزی داد الله شمارا بی رنج و بی جستن و لَا تَعْتَوِیْ فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ و بکُزَاف و تَبَاه کالکی و خود کالکی در زمین مروید و اذ قلتم یا موسی موسی گفت لَنْ نَصْبِرَ عَلٰی طَعَامٍ وَاِجَارِ شَکِیَّائِیْ نِیَمِیْ تَوَانِیْمِ کَرْدِ بَرِیکَ طَعَامٍ فَاذْعُ لَنَا رَبَّکَ خَدَا وَاَنْدَخُودَ لِحَوَانِ وَاَرْوِیْ خَوَاهِ تَخْجُجْ لَنَا نَابِیْرُونَ اَرْدَمَارًا وَاَنْتَبِیْتُ الْاَرْضَ مِنْ اَلْجَنَّةِ فَمِنْ رِیَاسَتِهَا اَنْخُودَ مِنْ یَقْلَهَا اَنْ تَرُءَ اَنْ وَقَائِهَا وَاِخِیَارًا وَاَنْفُوسًا وَاَنْتَبِیْتُ اَنْ وَاَنْفُوسًا وَاَنْتَبِیْتُ اَنْ وَاَنْفُوسًا اَنْ اَنْ قَالَ کَفْتُ اَنْتَبِیْتُ لَوْ بَدَلْتُمِی جَوِیْدَ الَّذِی هُوَ اَذْنِی الْجَنَّةِ بَرَسْتُ بِالَّذِی هُوَ خِیَالُ الْجَنَّةِ کِهَ اَسْتُ اَهْبِطُوا مَصْرًا اَنْ تَبِیْ بَا نَ فَرُوشِیْدَ شَهْرٍ فَاَنْ کَلِمَ مَا سَأَلْتُمْ کِهَ شَمَارًا دَهْدِ الْجَنَّةِ می خواهید وَضَعْتُ عَلَیْهِمُ الدِّنَةَ و بَرَا اِشْیَانِ زَدَنَ اَخْوَاکِی دَرْدِ اَخْلَاقِ و سَسْتِ جَسْمِهَا و الْمُسْکَنَةُ و فَرُوشِی و فَرُوشِی و بَا وَاِنْغَضِی عَنْ اللّٰهِ و خُوشِی خَشْمِ خَدَا وَاوردند و خَشْمِ خَدَا بَا ز کَشْتَنَدَ ذَلِکَ بَا تَمَّ کَانُوا یُکْفَرُونَ بِلَا اَللّٰهِ اِنْ بَا نَ بُوْدَ کِهَ بَا یَاتِ و سَخَانِ خَدَا وَاَنْدَخُوشِ کَا فَرِی شَدَنَدَ و یَقْلُوهَا السَّیْرَ بَغِیْرَ الْحَقِّ و می کشند بیغامبران خود را بخورد و دیر نمی خورند ذَلِکَ بِمَعْصُوَاتِیْنَ بَا نَ



بُوذ که سرکشیدند از بد قوت حق و گناوایندون و از انانان و چرخ گذاشتند  
**الْوَقْتُ الْبَاقِي** **قوله** وظللتنا علیکم  
الغمام سُلَی و جماعی مفسران گفتند پس از آنکه رب العالمین آن قوم را بایا طور  
نند که دیدند و توبت ایشان که کوساله برستیدند قبول کرد ایشانرا فرمود که بر زمین  
لویید و ذکر فی قوله تعالی اذ خلوا الارض المقلسته التي كتب الله لكم و زمین قدس  
از دن و فلسطین و ارجا است گویند ارجا و لایتی است که در آن هزار باره ده است  
در مدعی هزارستان ایشان بفرمان حق آمدند تا بنهر الازدن نزدیک ارجا موسی  
دوازده مرد از ایشان برگزید از سی سبطی مردی و ایشانرا بارجا فرستاد تا از الجابو  
آوند و از الجا استعلام احوال جباران کنند و جباران بقایا قوم عاد بودند ساکنان  
زمین قدس آن دوازده مرد آمدند و عوج از جباران عمالقه بُوذ با ایشان قرار  
ممه را زیر کش برگرفت تا موجد داشتند و بنزدیک پادشاه ایشان بُرد گفت ای ملک عجب  
نیست که این چنین قومی ضعیفان بجنبه ما آمده اند فرمای تا ایشانرا مه در زیرای آرم  
و خرد کنم ملک بفرمود اما زن وی گفت کشتن ایشان بوی نیست باز فرست ایشانرا بفر  
خویش تا ایشانرا از ما خبر دهند و باز گویند آنچه می بیند که ایشان خود را ما می دانند  
و با ما ننگا و نلبس ایشانرا را کرده اند تا با قوم خویش آمدند و آنچه دیدند باز گفتند  
بس قوم موسی گفتند آنا لن یخلفوا ما داموا فیها فاذهب انت و ربک فقا نالا انا ههنا  
قاعدون یا موسی ما درین زمین نرویم مگر تا آن جباران در آن اند تو برو با خداوند  
خویش و جنگ کن که ما اینجا نشسته ایم در جبهه است که قومی از یاران رسول صلی الله علیه  
وسلم گفتند یا رسول الله ما نقول كما قالت بنو اسیر اذهب انت و ربک فقا نالا انا  
ههنا قاعدون و لکن اذهب انت و ربک فقا نالا انا معکم مقاتلون فشان مع ما  
بس موسی برایشان خشم گرفت و ضعیفان از سر صحبت برایشان دعا بد کرد و رب العالمین  
آن زمین برایشان حرم ساخت گفت حرام کردم بر آن زمین که ایشانرا بیرون گذارد  
ناجمل سال و ذلک فی قوله تعالی فانها حرمه علیهم اربعین سنه یتهمون فی الارض مفسران

گفتند آن زمین میان فلسطین و ابله است دوازده فرسنگ طول آن و شش فرسنگ عرض  
آن رب العالمین ایشانرا در آن تیره من و سلوی فرستاد و از بر سایه ساخت اینست  
می گویند عن جلاله وظللتنا علیکم الغمام چون آفتاب برآمدی بروز تابستانی الله  
تعالی میغ فرستادی بر سر ایشان بسایه بانی میغ نم دار خنک تا آنکه که آفتاب فرو شدی  
می گویند همان میغ بُوذ که روز بدر فی بیشکان از آن درآمد نصرت مصطفی با صلوات  
الله علیه و تقویت لشکر اسلام را بس چون ایشانرا در آن آفتاب گرم سایه حاصل شد  
گفتند یا موسی هذا الظل قد حصل فاین القطع ام سایه نیکوست و جای خنک اما طعم  
از کجا اریم دین میا بان فانزل الله علیهم المن خلدی عز وجل برایشان من فرو فرستاد  
از ابر مجاهد گفت من مانند صمغ بُوذ که بر درختان افادگی رنگ رنگ صمغ و طعم طعم شد  
سُلَی گفت عمل بُوذ که بوقت یحیی بر درختان افادگی شعبی گفت این عمل که توی می  
جزوی است از هفتاد جزو از آن من فحاکا گفت ترجیحین است قاده گفت از وقت  
صبح تا برآمدن آفتاب آن من ایشانرا بیفتادی مانند برف و هب گفت بان حواری  
زجاجی گفت علی الجبل طعمای بُوذ ایشانرا بی لبخ و بی کد من بدان خواند که الله منت  
نهاد بدان و قال صلی الله علیه وسلم الکماة من المن و ماها شفاء للعین سبیلها سبیل  
المنی الذی کان یسقط علی بنی اسرائیل لانه لم یکن علی احد مؤنه فی سقی و لا بدز گویند  
می شخمی راهی شب یک صاع می بُوذ بس گفتند یا موسی قلنا هذین لایا و فاطمنا الیهم  
فانزل الله علیهم السلوی کوشش خواستند الله تعالی ایشانرا منغ فرستاد مقاتل گفت  
ابری برآمدی و از آن ابر مرغها و سرخ باریدن گرفتند چنانکه ایشانرا کفایت بُوذی قاده  
گفت با جنوب آوردی آن مرغ سلوی را و روز دینه دلد و روزی برمی گرفتند که روز  
شنبه نیامدی که ایشانرا روز شنبه روز عبادت بُوذ کُلوا من طیبات ما رزقناکم  
ای قلنا لهم کُلوا اما ایشانرا گفتیم می خوردید از پاکها و خوشها که شمارا روزی کردیم بی لبخ  
و بی جستن در دنیا و بی تبعات در عقبی و از آن هیچ ادخار نکردید و فرمایید چیز بگردید  
ایشان فرمان بردند و فرار از برگرفتند تا آن برگرفته ایشان تباه شد و خوردند و خردند



افاد مصطفی علیه السلام گفت لولا بنو اسرائیل لم یخزن الطعام ولم یخزن الخ ولولا حواء لم یخن  
 انشی نفجها وما ظلمونا ای نحن اعتر من ان نظلّم واعدل من ان نظلّم ما از ان عزیز تریم که بر ما  
 ستم کنند و از ان عادل تریم که خود ستم کنیم و ما ظلمو نانه بر ما ستم کرد ند با نکه فرمان نبرد ند  
 و اذخار کرد ند بلکه بر خود ستم کرد ند که از ان روزی بی رنج هنی بازماند ند و اذ قلنا  
 ادخلوا هذه القرية وکفتم ایشان را در روید درین شهر یعنی بیت المقدس بقول مجاهد  
 وقاده وریع و سدی اما جماعتی دیگر گفتند از مفسران که ارتجاعی بودند فکروا منها حیث  
 شیئتم رغدا و بفراخی می خریدید و اسانی می خواهم عیش خوش میکنید که شمارا  
 در ان حساب و قیامت نیست و این آنکه بود که از تیه بیرون آمدند فرمودند لایسا  
 نادرش روید بشت خم داده چنانکه گفت و ادخلوا الباب سجدا ابن عباس گفت هو  
 احد ابواب بیت المقدس یعنی باب حطه و کان له سبعة ابواب ایشان را گفتند از باب  
 حطه در روید سجدا یعنی رکعا و چون در روید بشت خم داده در روید و می گویند حطه  
 حطه یعنی حطه عتاد نو بنا فرو نه از ما کاهان ما رب العالمین ایشان را استغفار فرمود و تو  
 از کاهان تلقین کرد گفت از کاهان توبت کنید و از ما امرزش خواهی یغفر لکم  
 نافع یغفر لکم بیا مضموم خواهد ابن عامر یغفر بیا مضموم خواند باقی بنویز خوانند می گویند  
 شما امرزش خواهید تا ما کاهان شما بیا مریم و نافرمانیها در گذاریم و قال بعضهم  
 فی قوله تعالی و قولوا حطه ای نحن نزل و تحت امرک و قضایک من خطین و امرک خط اعزیز  
 غیر متکبرین و سننید المحسنین و هر که در نیکی کاری بیفزاید ویرا در نیکی باداش  
 و در بندگی نواخت بیفزایم فبدل لذنن ظلموا تبدیل و تغیر متغایب اند اما تغیر جای  
 استعمال کنند بر غالب احوال که صفات چیزی گردد و اصل ان چیز بجای بود چنانکه  
 سرد منم جای گرم شود و تبدیل بشتن آغا استعمال کنند که چیزی از جای برکنند و از آنجا  
 دهند و زاهدان را که ابدال گویند از آنست که قومی می روند از دنیا و دیگران جای ایشان  
 می نشینند و گفته اند از آنست که احوال همه باحوال ملکی بدل می کنند فبدل لذنن  
 ظلموا می گویند آن ستمکاران بخوشتن آن سخن که ایشان را فرمودیم بدل کردند آن

گفتند که ما فرمودیم بجای حطه حطه گفتند قنبی گفت حطه استمنا گفتند بطریق  
 استننا و این کلمه بر لغت ایشان حنطه حمره باشد و روایت است از مصطفی علیه السلام  
 در تفسیر این آیه که دخلوا الباب الی امر و ان یدخلوا فیه سجدا علی استاهم و قالوا  
 حنطه فی شعیرة قال الله عنی و جل فان لنا علی الذین ظلموا اجزا من السماء اجزا  
 کلمه بگردانید ند و نافرمانی کرد ند عذابی از آسمان فرو ما زد و ایشان افتاد و هفتاد  
 سزار ایشان هلاک شدند و گفتند طاعون گرفت ایشان را یعنی مرگ ساعتی و در یک  
 ساعت هفتاد هزار مردند رجس از آسمان از بهی آنکه عذاب برد و قسم است یکی آنکه بردست  
 آدمی روزی از جهت مخلوقی بود چون هدم و غرق و حرق و امثال آن دفع این عذاب  
 بروجهی از وجوه صورت می بندد و ممکن می شود و قسم دیگر عذابی بود آسمانی چون طاعون  
 و صاعقه و مرگ مفاجاة و امثال آن این یک قسم است که دفع ان هیچ وجه ممکن نشود  
 بقوت آدمی رب لعنهم گفت عذاب ایشان از آسمان فرستادیم که آدمی را دفع ان  
 نیست آنکه گفت با ک انوا یفسقون این عذاب بایشان از ان فرستادیم که از فرما  
 بایرون شدند و اذا استسقى موسى لقومه ابن عباس و قاده گفتند که امت موسی آنکه کج  
 زندان تیه بماندند و تشنه شدند گفتند یا موسی من ان الشرب ههنا وقد عطشنا یا موسی  
 بیا بان می است و ما تشنه ند پس چیست فادعی الله الی موسی ان اضرب بعصا الحجر  
 الله بموسی وحی فرستاد که عصا بر سنگ زن گفتند عصا شاخی بود از مورد بهشت که آدم  
 صلوات الله علیه با خود آورده بود و پس از آدم پیغامبران بر می داشت می بردند تا بشعوب  
 یغیب رسید و شعوب بموسی داد و بلاه آن ده کن بود و سران در شاخ بشت تا یک کهر  
 شاخ می افروختی چنانکه در قدیل و کاهها موسی ایس بان بسته بود و بجایها را ظاهر  
 شده ابن عباس گفت موسی را بجای جهان پای بوخان عصا که زاد و مطرح و قماش که در آن  
 بران نهادی چون بر زمین زدی طعاعی و شانی که موسی را با یست بودی از ان برید  
 آمدی چون شب درآمد موسی را با سبلی کردی و حشرات زمین چون مار و کرم و امثال  
 آن از وی باز داشتی اگر کرم کله افرازی چون سگی کشتی پیش کرم باز شدی اگر موسی

ایلم یستلوا ما امر و امر من قول حطه المقتضی  
 و الی غیره بل بدو بول فرمود و قسوا و هو  
 عمل ای حطه حمره و قیل قالوا حطه بیضا و مت  
 فیه شیهه استسقاء و قالوا ما اراد موسی بلبس  
 ای حطه و لم یکن المراد خصوصه اللفظی لولا ان  
 مستقر الکلمه و امر و ان یصلحوا حطه افرازی را  
 علی استاهم فان لنا علی الذین ظلموا اجزا  
 من السماء اجزا



دشمنی بدید آمدی چون مردی چنگ با آن دشمنی چنگ کردی موی بسجاه آب سیدکی و باو  
 دلوورن نبودی آن عصا ویراجون دلوورن کشتی تا آب بدان بیرون کردی اگر سبک  
 آرزو میوه خاستی عصا بر زمین فرو بردی آن میوه که از روی بودی از آن بدید آمدی  
 از آن عجبی آنکه موی راجون رفیق مونس بودی اندوه و شادی خود با وی بگفتی سبک المقتد  
 کیف پشاه و سحانه فقلنا اضرب بعصا الحجر موی را کفتم عصا خویش بر سنگان تا  
 چشمه آب از آن روان شود و هب منته گفت سبک مخصوص نبودی که عصا بر من سنگ کرد  
 آب از آن روان شدی بنی اسرائیل گفتند اگر موی عصا کم کند ما از تشنگی بمیریم فرمان آمد  
 که لا تقربن الحجر و لکن کلمها تطعک لعلم یعترهن نیز عصا بر سنگ زن یا موی سنگ را فرما  
 ده تا آب بیرون آید موی چنین می کرد ایشان گفتند کیف بنا لو افضینا الی التمر و الارز  
 الیه لیست فیها حجارة اگر بر یکستانی فروایم که سنگ نبود ما آب از کجا ابریم فرمان آمد که  
 یا موی اکنون که چنین می گویند سبک با خودی دار تا آنجا که فروایند شمار آب دهان  
 عباس گفت سبک نبودی مخصوص و معین که موی از طور برگرفته بود و با خودی داشتند  
 سر آمدی یا سر کوسفندی از رخام مگوشه جوالی افکنده سرگاه که ایشان آب خواستند  
 بیرون آوردی و آن سنگ جوار سو بود چون عصا بر آن زدای از من موس جوی بودی  
 هر سبطی را جدا کا نه جوی تا با یکدیگر در نشوند و بر نیارینند اینست که رب العالمین گفت  
 فالعجبت منه اثنا عشرة عینا قد علم کل اناس شسبهم من سبطی چه دانست که جوی ایشان  
 کدام است هر روز ششصد هزار نفر از آن سنگ آب خود ندی پس از آنکه آب خورده  
 بودند موی دیگر بار عصا بر سنگ زدای تا خشک شدی و آب در روی بنهان کشته کلاوا  
 و اشربوا منی رزق الله ای فقیل لهم کلاوا و اشربوا ایشانرا گفتند من و سلوی می خورید و  
 خوش می آشامید و شکران نعمت منی را و روزی بنی ریح را اندرین زمین تباہ کاری کنید  
 و کزاف کار میباشند زناده گفتند بر سبیل طعن که چه صورت بنده و کدام عقل را بد که  
 سبک بدان کوچیک و زشت بدان مختصری باضعاف آن اب بیرون دهد و جدا نجویا  
 از آن روان شود جواب ایشان آنست که سبیل این سبیل عجراست و معجرات حق

نیز جوار عصا و سبک و کعبه و آیه  
 بنی اسرائیل و تبار ما و مومنین را دارد  
 من الایم و قبل کما الذی ذهبوا لیسراة  
 و المعاصرة اذوع من اس الحجة و قبل من جوار  
 بنی اسرائیل و تبار ما و مومنین را دارد

عادات است و از قدرت آفریدگار که اصل سبکی آفرید اگر در آن سنگ اضعاف و زانی  
 آب بیافریند که نه قدرت او عجبت و در علم او نقصان و من این بایست که مصطفی صلوات  
 الله علیه و آله نبودی و ایشانرا آب نماد و از سر انگشتان رسول خدا جویها آب روان کشت  
 جدا آنکه مزار و چهار صلیکس از آن سیراب گشتند و در خبر است بروایت جابر بن عبد الله  
 لو کنا خمسين الفا لکفنا و اذ قلتم یا موی لن نصبر علی طعام واحد حسن بصری گفت  
 قومی بر دیگران نبودند اهل کندنا و بیاز و جویب و ایشانرا بمن و سلوی فرو کردند نان  
 حواری و مرغ بریانی و ترنجبین بسی بر نیامد که آن طباع ایشان ایشانرا بران داشت  
 تا از روی آن غذا هاردی کردند و بوی نقاش در تفسیر آورده است که ایشان در آن  
 روزی که بایشان می رسید سه یکسان بودند نبات زمین طلب کردند تا ایشان را  
 عمارت و زراعت بایزد کرد و تخذ بعضهم بعضا سخی یا نامه یکسان نباشند و زردستان  
 سازند و قومی را نجاکری و ندکی گیرند لن نصبر علی طعام واحد گفتند یا موی بر یک  
 طعام شکیبایی نتوانم کرد اگر کسیه کوپ بد من و سلوی دو چیز است جی علی طعام احد  
 گفت جواب آنست که نان و نا خورش بود و بر عرف نان و نان خورش بیک طعام  
 شمرند فاذع لنا ربک تخج لنا ما تنبت الارض ای سل لاجلنا ربک و قل له اخرج تخج  
 لنا ما تنبت الارض خداوند خود را بکوی این ترها و زمین و خیار و سیر و بیاز و کند  
 و عدس از بهی با بیرون آرا زمین قوم ما نعت عرب هم کلام است و هم سیر و تخج  
 علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس واته یرق القلب و یکثر اللبحة بس موی بران  
 خشم گرفت گفت استبد لون الذی هو ادنی بالذی هو خیر ادنی هم از دنات است  
 و هم از دنو بقول تا خلفن الذی هو اخس بد الامن الذی هو اجل و اشرف او تا خلفن  
 الذی هو اقرب مننا و لا لفته قیمت من الذی هو ارفع قیمت اهبطوا مضرا یعنی بلده  
 من البلدان فان الذی سألتم لایکون الا فی البلدان و الامصار لیسری فروایند  
 که آنچه می خواهید در شهری باید گفت که کدام شهری یا موی گفت الارض المقدسة الیه  
 کتب الله لکم جماعته مفسر آن گفتند ایشانرا بصر فرعون فرستادند و ذلک فی قوله تعالی



كذلك وادشاهانی اسرائیل قالوا فلم يكونوا ليرثوها ثم لا ينفقوا لها وضربت عليهم الذلة  
 والمسكنة خواری و فرومایه برایشان زدند گفتند این خواری آنست که چون از  
 ایشان جزیت ستاند ایشانرا بر پای بدارند و کربان بکنند و سیل زنند و باو غضب  
 من الله بخش از الله باز گشتند اینجا یک خشم گفت و جای دیگر دو خشم باز و غضب علی  
 غضب اهل تاویل غضب خدای را عز وجل بر انقام و عقوبت می نهند و تاویل در صفت  
 است بقرین مدفوع **اهل حق** آنست که خدای را عز وجل غضب است و در لغت  
 غضب از صحرای است نه چون غضب مخلوقان که با صحت شافعی گفت لا یقار  
 بالناس نه او را با خلق در قیاس می نهند تا غضب و با صحت آنست که غضب است  
 الله را غضب صفت است و خشنودی صفت است و بدین صفت جبروی خدایند  
 نیست و خلق را باوری دین ماندگی نیست ذلک بانتم کانوا کفرون بآیات الله  
 لیت انزلت علی محمد و عیسی لانتم کفروا بالجمع خشم و لعنت خداوند بر ایشان  
 بآنست که پیغامبران را استوار نمی کردند و حجت توحید و علامات نبوت که بر زبان  
 موسی و عیسی و محمد فرستادند قبول نمی کردند و پیغامبران خود را بناحق می گشتند  
 چنانکه شعیا و زکریا و یحیی را کشتند و یروکی ان الیهود قتلوا سبعین نبیا فی اول النہار  
 و قامت سوق بقلهم من آخر النہار ذلک باعضوا و کانوا یعتدون ای ذلک الکفر و  
 القتل بشوم معا صہم آن کفر که می آوردند و آن قتل که می کردند از شومی نافرمانی و تباه  
 کاری ایشان بود و از انکه هرگز نشد **القریة الثالثة**

قوله تعالی وظللنا علیکم انعام الایہ اشارت بلطف و کرم خداوند است  
 و مهربانی او بر ملکان خائفه که رب العالمین گفتی ای بجان فرزند آدم جانه بامن دوستی  
 کنی که من و دوستی منم جانه بامن از کنی که جواد و مفضل منم جانه بامن معاشرت کنی  
 که خشناله فراخ بخش منم نه رحمت تلک است و نه نعمت ز کس دریغ یکدگر با است  
 ج کردم و خدا نعمت برایشان ریختم و چون نواخت خود برایشان نهادم در زبان بان  
 تیه بس از آنک بچیدند و نافرمانی کردند ایشانرا ضایع فرونگذاشتم میغ را فروم

تا بر سر ایشان سایه افکند با ذرا فرمودم تا مرغ بریان در دست ایشان نهاد ابرافروم  
 تا ترجین و انگبین با ایشان فرو بارید عموذ نور را فرمودم تا مرشی که مهتاب نبود  
 روشنایی می داد کونک که از ما زد و خود آمدی «ان یا بان تیه باد سیه جامه که ویرانه  
 بود و وجود آمدی چندانکه کونک می باید از جامه باوی می باید لنگی که نه کن شلکی نه  
 جامه بر روی نه شوخ کرفتی «چرا زدنکی زینت وی بودی و چرا مردکی کفن وی بودی  
 چه نعمت است که من برایشان ریختم چه نواخت است که من برایشان نهادم ایشان  
 خود قلدما ندانستند و شکر نعمت ما نکردند ای بجان ترا هیچ کس نخواهد چنانکه  
 ما خوانیم چون که نیایی هیچ کس ترا چنان خود که ما خیم چون که خود را نفرشی دیگران  
 بی عیب خزند و ما با عیب خرام دیگران با وفا خوانند و ما با جفا نرانیم اگر بر نه نازای  
 همه مملکت را بخت بیاریم و کز بعنقوان شباب حدیث ما کوئی فردا بر ستاخیز ترا در شاه  
 خود کییم **الایة الثالثة**

و قلنا ادخلوا هذه القرية اذکما احتملا کونکم حرم علم است و حجر  
 شریعت چنانکه مصطفی صلوات الله علیه از روی اشارت خود را گفت آن آمدینه اعلی علی  
 بابها اذ خلوا هذه القرية می گوید حجر شریعت حرا یند و علم و عمل بر وفق شریعت  
 دارند و کلا و امنه حیث شتم رغدا و هم علم و عمل عیش هنی و لغیم جا و ذانه بدست آید  
 امروز تلخی مجاهدت جشید تا فردا میوه بهشت خورید و اذ خلوا الباب سجدا راه  
 دین بر استقامت رویه با خضوع و خشوع باشین و سرکاری را از در خویش در روی  
 تا بقصد رسید و هوالمشار الیه بقوله تعالی واتوا البیوت من ابوابها انکه گفت و قولوا  
 حطة اشارت است با استغفار و تضرع و دعا گفتن که با خطایا حفظ عناذون بنا است  
 که بجای دیگر گفت ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و جای دیگر گفت فاغفر لنا ذنوبنا  
 و کفر عناستنا و توفنا مع الابرار و اذا استسقی موسی لقومه الایة چند فرست میان موسی  
 و عیسی و میان محمد صلوات الله علیهم جمعین موسی قوم خود را آب خواست چنانکه  
 گفت و اذا استسقی موسی لقومه عیسی قوم خود را نان خواست چنانکه گفت انزل علینا مائدة من السماء







بر شما و مهربانی او شمارا **لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ** از زبان کارلن و نو میزدان شدید  
**النُّبَّةُ الثَّانِيَّةُ** **قوله** ان الذين  
آمنوا سلكى كفت این آیت بشان اصحاب سلمان فرامان مردی بود از جد به  
موصول افاد میان اجبار ترسایان و روزگار دوازده با ایشان عبادت فراوان کرد و برین  
عیس بود از اول بس هدینه افاد و او را به نبی بفرستند زنی از جیمینه و را خنیه و از  
مهری شانی می کرد و سلمان از علماء ترسایان شنیده بود که درین روزگار پیغمبری  
بیرون خواهد آمد که صفت وی آنست که مهربوت میان دو کتف دارد و صدقات ثانی  
و از هلیها خورد روزی سلمان در صحرا مدینه کوسبندان مجاداشت کیس او را گفت که امروز  
مردی مدینه در آمده است و می گویند که من پیغامبرم و سلمان روزگاری بود تا در نظر  
کوسبندان فرود داشت و مدینه در شان بنزدیکه مصطفی علیه السلام و بوی می نگرست و در  
وکی تا قریه کرد مصطفی علیه السلام بفرست نبوی بدانست که چال وی چیست جامه خویش  
از پشت فرود داشت تا مهربوت بر سلمان آشکارا شد پس سلمان برفت و طعای  
خرید و پیش رسول آورد رسول علیه السلام گفت این چیست سلمان گفت این صدقه مصطفی  
گفت لایحه جاتی بها اخبرها فلیاکلها المسلمون مرا باین صدقه حاجت نیست و بر  
مسلمانان برتا ایشان خوردند پس دیگران سلمان رفت و طعای دیگر آورد مصطفی رسید  
که این چیست سلمان گفت که این هدیه مصطفی علیه السلام گفت اکنون نشین تا  
بیکدیگر بخوریم و سلمان بعضی الله عنه آن ساعت حدیث قوم خویش که بر دین عیس بودند که  
و آن عبادت فراوان و عبادت و مجاهدت بسیار که می کردند بآیت باز گفت و عبادت  
ایشان آن بود از روز یکشنبه تا یکشنبه دیگر هفته روزی داشتند روزه و صا اگر افطار  
ایشان جز روز یکشنبه نبود و سخن گفتن یا یکدیگر جز در روزی بود نبودی یک هفته هر یک در  
غار می نشستند و خورد و خواب و سخن بر خود چرم کرده و زبان با ذکر و دل با فکر پرداخته  
و یک لحظه از غم خویش بکار دنیوی و اسایش تن نداده سلمان و صفی حال ایشان می کرد  
مصطفی علیه السلام گفت یا سلمان هم اهل القار قال سلمان فاعلمت علی الارض سلمان گفت

جهان رفتن بر چشم من تا یک گشت جز از مصطفی شنیدم که ایشان آفتیان اندنتم قال  
یا رسول الله لو ادرکوک لصدقوک و اتبعوک و سلمان بروزگار ایشان شنیده بود که پیغمبر  
پیغمبر آخر الزمان است و بهینه دینها دین و شریعت وی است گفت یا رسول الله اگر ترا  
در شان ایشان ات الذین آمنوا و الذین هادوا و مصطفی علیه السلام در تفسیر این آیت  
گفت من مات علی دین عیس و من مات علی الاسلام قبل ان یمعنی فیهم علی خیر و من معنی فیهم  
یوم من یوم فقد هلك گفت هر که پیش از بعثت ما بر شریعت و سنت عیس بود و ما را در نیافت  
و در آن شریعت فرو شد کار او به خیرست و عاقبت و دستکاری و انکس که ما را در  
یا خبر بعثت ما باور سید و از هر دین که بران بود دست باز داشت و بر بی و سنت ما رفت  
او از جمله ها لکانست ان الذین آمنوا و الذین هادوا و از تهودست و تهود که  
باشند جهودان را بآن یهود خوانند لا ینتم تهودون عنید قراة التوریت چون تور خوانند  
تخمی که خود آرند و یقولون ان السموات و الارض حرکت حین انی الله صلی التوریت  
قال این جیخ الماسمیت الیهود من قولهم انا هدنا الیک ای بنی ناعی عبادة العجل  
و گفته اند نسبت ایشان یا یهود است از جهت ایشان را یهود خوانند و ترسایان را  
نصاری بدان خوانند که از دین نصرم بودند و نصرم آن دین بود که عیس و مادرش بان دین  
آمده بودند مقاتل و قتاده گویند نام آن دین نصرم بود فنبوا الیه و قبل ستمو نصاری  
لقوله تعالی من نصاری لیه الله و هم الحواریون و صایان قوی بودند بلکه مسکن بشا می  
و ملایکه برست بودند و نماز بکعبه می کردند و زبور می خوانند و گفته اند قوی از اهل کتاب  
بودند و بیرون از جهودی و ترسائی دینی دیگر تو نهاده بودند میان جهودی و ترسائی  
و علامت ایشان آن بود که روی از میان سر بازی کردند و جیون مذاکیر هم و عورتان از  
خون می بریدند ان الذین آمنوا و الذین هادوا اخلافت میان علما که این آیت  
محکم است یا منسوخ است و پاسخ آنست که گفت عی جلاله و من یمنع غیر الاسلام دینا  
فلن یقبل منه ابن عباس گفت جان می نماید که علم صالح از جهودان و ترسایان و صایان



مقبول بود و بهشت ایشان را موعود حکم این آیت که گفت ان الذين آمنوا والذين هادوا والنجاری  
بس چون آیت و من یبغ غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه فرو آمدن این آیت منسوخ شد و حکم آن بکشت  
اما قول مجاهد و صحاح آنست که این آیت محکم است هیچ چیز آنرا منسوخ نیست و تقدیر آنست  
که ان الذين آمنوا و من آمن من الذين هادوا و من یبغ غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه و کوش فراداشته  
الذين مؤمنان حقیقت می خواهند هم ازین امت و هم از امت دیگر می گویند ایشان که از دل  
پاک و اعتقاد راست ایمان دادند بغیب ایمانی تصدیق و تسلیم کردن نهاده و کوش فراداشته  
و رسالت و پیغام پذیرفته اند و پیغامبر که آمد بهی هنگام که بود و الذين هادوا و علی الخو  
قوم صوسی که بر دین صوسی درست آمدند و تغیری تبدیل نکردند و در انظار ربیع مصطفی  
صلوات الله علیه نشستند و بوی ایمان داشتند و همچنین قوم عیسی که بر دین عیسی بودند  
و بحق و غلو نکردند و بحال ایمان داشتند و دین اعتقاد از دنیا بیرون شدند و صایبا  
همچنین هر وقت استقامت کار دین خویش آنکه گفت من آمن بالله صی که ازینان بر اعتقاد  
و ایمان بماند و توفیق ثبات و در ایمان یا بدلتا بدان میرود فلهم اجرهم عند الله  
طریق دیگر آنست که ان الذين آمنوا ازین لغت منافقان اند که بزبان ایمان آمد  
و بدلتا نه و از امتان گذشته ایشان اند که به پیغمبران گذشته ایمان دارند و پیغمبر نه و الذين  
هادوا و جودان اند که بعد از صوسی دین مبتدا و محرف کردند و التصاریک ترسایان اند که  
بعد از عیسی غلو کردند و از دین راست بکشتند و القابیس اصناف کفار اند من آمن بالله  
یعنی من آمن منهم بالله می گویند ازینان می که بالله ایمان آورد و بروز رستخیز و عماد الح  
یعنی بالایمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بحال ایمان آورد و استوار گیرد و بنیوت وی کوای  
دهان فلهم اجرهم عند الله ایشان بقبول ایمان خویش رسد و لا خوف علیهم یوم تخاف  
الناس و آن روز که خلق همه مجرم و هر اس بل شدند ایشان می هم و ترس بل شدند و لا یثم  
یخوفون علی ما خلفوا و راهم من الدنيا و عیشها عند ما ینتم ما اعد الله لهم من النعم المقیم  
و الثواب الجزیل و هیچ اندوه نبود ایشانرا از مفارقت دنیا و نعیم این جهانی بس از آنکه  
نعیم آخرت یافتند و اذا خذنا میثاقکم و چون میمان ستادیم و عهد کردیم بر شما که چون

کتابی دهیم پذیرید بس چون تورات فرستادیم گفتید نبرذیریم مفسران گفتند آنکه یک  
موسی صلوات الله علیه از مناجات باز آمد و الواح تورت بنی اسرائیل آورد ایشانرا فرمود  
که احکام تورت را می و نهی که در آنست قبول کنید و آنرا کار بند شوید ایشان شریعتی  
بس کران دیدند نفرت گرفتند از آن و قبول نکردند رب العالمین کومی را فرمود از  
کوهی فلسطین تا از خیر آمد و بر سر ایشان ریادشت خدا آنکه لشکر ایشان بود گویند  
که فرستید مفرسین بود نزدیک سر ایشان فرو آمد و آیتش همیشه چشم ایشان بر او و خند و ریا  
از بس بود بس ایشانرا گفتند خدا ما آیتنا کم بقوه ای خدا و اما اقترضا علیکم فی کتابنا ان  
من الفرائض و اقبوا و اعلموا باجتهاد منکم فی ادایه من غیر تقصیر و لا توان می گویند بکیرین  
و بپذیرید آنچه بر شما فریضه کردیم از احکام دین بخدای و جهادی تمام و آنرا کار بند شوید  
و اذ کروا ما فیہ و آنچه در کتاب است از وعد و وعید و ترغیب و تهیب برخوانید و یاد  
گیرید و بدان کار کنید و از آن غافل مباشید لعلکم تتقون تا مگر از هلاک دنیا و عذاب  
برهیدن قوم صوسی چون آن کوه دیدند بر سر ایشان و آتش از پیش و دریا از پس ترسیدند  
و از بیم و ترس قبول کردند و بسجود ما افتادند و حرا حلال که سجودی کردند کوهی می کردند  
که بر سر ایشان بود و بسجود ایشان بیک نیت روی بود از نجاست که سجود بیک نیت روی  
کنند بس رب العالمین آن کوه از سر ایشان باز برد ایشان گفتند سمعنا و اطعنا و لولا  
ما اطعناک اگر کسی گوید نجه ثواب باشد ایشانرا در پذیرفتن کتاب که در آن مضطر  
بودند و مکرم و معلوم است که با کراه و الجا بواب ترسند جواب آنست که در انهم  
مضطر بودند لاجرم ایشانرا التام ثواب نیست اما بعد از التام عمل کردند و در عمل مضطر  
و مکرم نبودند ایشانرا ثواب که هست در عمل است ثم تولیتهم من بعد ذلک ای اعظمتم علی الله  
و طاعت بعد الميثاق و رفع الجبل بس از آنکه عهد کردیم بر شما که طاعت را باشید و کوه از شما  
باز بردیم دیگر باره شما فزان بکذا شتید و نقض عهد کردید فلو فضل الله علیکم و رحمته و اکرمه  
فضل خدا و رحمت او بودی شما از هلاک آن و زیان کارانی بودید مصطفی علیه السلام گفت  
لا اصاب علی اذی یسمع من الله انه یشرک و یدعون له الهه حاجه و الولد و هو یزقمهم و یعافهم



ویدفع عنهم وبلا السعدین دلازی وگفتی عباد الرحمن اربع خاصا ارجای علیکم فی الرحمن  
مع طاعتکم انفسکم وخطاک اما ازقه فدا ان عملکم واما رجنه فغیر مجبوبة عنکم واما ستم فیبلغ  
علیکم واما عقابه فلم یعمل لکم ثم انتم علی ذلک جتروا علی الهتکم ودر قرآن ذکر رحمت  
فراوانست وجملة آن بدیعین بازمی کرد ذی یکی بمعنی اسلام است جنانکه رب العالمین  
ورحمة ربکم خیر مما یجمعون قل بفضل الله وبرحمته دین دوایت اسلام را رحمت خوانید  
از بهر آنکه بنده باسلام برحمت خلای می رسد هم در دنیا و هم در عقبه دیگر رحمت است معنی  
جنانکه گفت ما یفتح الله للناس من رحمة ونام رحمت جل جلاله از نجاست یعنی که روزی  
دهند جهانیا نیست برهم و فاجری هم یمنع کافر الکفر و لا عاصیا لعصیانه سوّم رحمت است  
بمعنی شفقت کقوله تعالی و جعل بینکم مودة ورحمة جهار بمعنی لطف کقوله تعالی فما رحمة  
من الله لنت لهم بنح رحمت بمعنی عفو و مغفرت کقوله کتب لکم علی نفسکم الرحمة ششم رحمة  
است بمعنی بهشت وذلک فی قوله واما الذین ابیضت وجوههم فی رحمة الله هفتم رحمت  
است و مراد بآن رسول خداست وذلک فی قوله واما اولی الامر لکم فی رحمة الله العاقلین هشتم  
رحمت است بمعنی باران و هو قوله و هو الذی برسل الریح بشار بین یدی رحمة هم  
رحمت است بمعنی قرآن و هو قوله و شفاء لما فی الصلاد و هکلی ورحمة المؤمنین دهم  
رحمت است بمعنی نعمت جنانکه در آیت گفت فلو لا فضل الله علیکم ورحمة لکنتم من الخاسرین  
ای فلو لا نعمة ربکم لصرتم من المغبونین الذین خسروا الرحمة و استوجبوا العذاب

**قوله تعالی ان الذین آمنوا**

آمنوا الذین هادوا الایه هر چند که کوشیدند و بنحوا درین طاری کشیدند از اجبار  
جودان و رهبان ترسایان و جنانکه توانستند راه مجاهدت و ریاضت رفتند و نفس  
خود را از شهوات و مالوفات باز داشتند و از دنیا و دنیا داری یکبارگی عزت گرفتند و خود  
بر خود زیانان کردند با این همه بقیتهی برایشان است لای که حقیقت خود آنست که ناچار  
ایمان نیارند و او را برسالت و نبوت استوار نکیند آن عبادتها را کرده گیر و آن طاعتها را  
بذیرفته روش دین داران و مقامات و لیواله و ستان هم برین نسق نهادند تا بقیته از

علایق برایشانست دعوی ایشان در یافت نیم دوستی هزبان است اما کتب عبد مانی علیه  
رحمهم **تا هست ترا بند تو تکیه کمت** **مغرور و علیل و زبیرت**

تو تکیه بر بنداشت خود زنی و سوداها در سرگیری و غوغاها در دل و شور نفس از زان  
هیج شهوت باز نگیری آنکه طمع داری با مردان راه ایشان حقیقت کوی زنی هیهات

**تا تو بگویی با آنکه بجان خود** **جول و علیل و زبیرت**

**در نچاه خواهی تا برای مرد دار** **چنگه زنجیر کوه دار غنیر بار زن**

و از اخل نامیشا قلم با همه عهد بست و از همه میان گرفت و همه اجابت کردند اما قوی بطوع  
اجابت کردند و قوی بکرم او که بطوع اجابت کرد عیان او را بار داد و مهر از او ویرادست  
گرفت و او که بکرم اجابت کرد حق بروی بوشید تا هتاریکی بیکانیکه نماید این مشاق بر  
روز اول عهد از لذت که اخلیت بردها متجبه شدن یکی را خلیه سیاست و عزت بود  
یکه را خلیه لطف و کرامت آنها که اهل سیاست بودند از در دیار صیت بهوج دهشت غرق  
شدند خندها شان حیران و دلهاشا تار یک کرد بیکانیکه بر رخسار ایشان نشسته داغ  
جذائی بر پیشانی نهاده که او یک لعنهم الله فاصتمهم ای اوصا هم و آنها که اهل لطف و کرامت  
بودند ایشان را بر یورافتن میاراست و بنور توحید بیند رخت و این بقم تخصیص بر ناصیه  
ایشان کشید که او یک الذین هدی الله فهد لهم آتیه آب شنائیه را در دل ایشان حوی  
بریده و زرع دوستی را تخم سعادت پر کرده و میوه کستایش را درخت دولت نشانده و  
منت راجع معرفت افروخته و آنکه چوالت همه با فضل و رحمت خود کرده و گفته که فلو لا  
فضل الله علیکم ورحمة لکنتم من الخاسرین آری چون در این نازک بوج آید جوی معصیت را

چرا طم آن امواج صولت نماید داود سیما بر علیه السلام گفت ای اتیت اطباء عباد الیاد  
فکلم علیک دلونی فبوسا للقائین من یحتمل کنت خایانند که همه طبیبان عالم بر ایدم  
نادردم می سارند مکان مرا بتوراه نموند زیار **ایا انکس کل از رحمت تو**  
نومید است فضیل عیاض روزی در موسم عرفات بان **ایا انکس کل از رحمت تو**  
و آن بازو را ایشان دیدن کسی دیگر دعای دیگر شای می گفت دستها همه سوی آسمان



و چشمها گریان و دلهاسوزان فضیل گفت چه بینید و چه حکم کنید اگر این همه خلق دستان  
سوی خلوتی چراز کنند پدانی سیم خواهند از ایشان دریغ دارد گفتند نه گفتند خدای  
خدا که بندهکان را بمغفرت خود نواختن ببرد یک حق اسان ترست از آنکه دانی سیم از خلوت  
بانی جمع فراوان **قوله تعالی**

وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ فِيْنَا كَذِبًا فَذَلِكُمْ لَكُمْ فِيْ نَفْسِكُمْ نَذِيرٌ ۝۱۰۰  
از آنکه در کذب شما فی السبب حصید کردن روز شنبه فقلنا لهم کتبنا انما  
کونوا قردة خاسئين کبیان کردید خوار و خاشوش فجعلناهم انکالا آزار نکالی کردیم  
لما بین یلیدها ایشان را فرایش اید و ما خلفها و ایشان بس آیند و موعظة و نیدی  
کردیم للمتقین بهین کاران را و اذ قال صوی لقومه و چون صوی گفت قوم خویش را  
ان الله یامرکم الله می فرماید شما را ان تلخو ابقره که کاوی ماذه بکشند قالوا  
جواب دادند ایشان و گفتند انخذنا هزوا مارا افسوس می گیری قال گفت صوی  
اعوذ بالله فی ما ذخواصم خدای ان کون من الجاهلین که مر از نادانان باشم قالوا  
ادعنا ربک صوی را گفت خداوند خویش را خوان و از خواه بیئن لنا ما می تاملارا  
بیلا کند که آن کاوی است قال گفت صوی انه یقول که الله می گویند انها  
لقرة که آن کاوی است لا فارض نه سوده دندان و نه زاذ زده ولا بکر و نه خردی پرو  
نا گرفته عوان بن ذلک نه برست و نه نوزاد میان این و آن فافعلوا ما تومرون  
بکنید آنچه شما می فرمایند و بهجید قالوا ادع لنا ربک خداوند خویش را خوان و از  
خواه بیئن لنا تا بیلا کند مارا مالونها که زندان کاویست قال انه یقول انها  
بقرة صفراء گفت که وی می گویند آن کاویست زرد رنگ فافعلوا ما تومرون انما  
تسألنا ظنن نکرند که از راشادی کند از روشلی قالوا ادع لنا ربک گفت خداوند  
خویش را خوان و از خواه بیئن لنا ما می تاملارا که ان کاویست ان البقر  
تشابه علینا که جنس کاوی بهامشته شده وانا ان شاء الله لمتمدون و مارا اگر خدا  
خواهد بدان راه برانیم قال انه یقول انها بقرة گفت که وی می گویند که آن کاوی است

لا ذلول شیء الارض نه کار شکستست و نه مچنانک زمین شکافد ولا تسعی لفرث و نه  
کشتزار را آب کشند مسلمة از عیبها رها نیند و رسته لاشیه فیها همه پوست و کج  
رنگ زردی رنگی نیست قالوا گفت صوی را الان حیث بالحق اکنون جواب بسرا  
آوردی فذخوها و آن کاوی را بکشند و ما کادوا یفعلون و رد یک بودی و خواستند  
که آنرا نیابند و نکشد از بس که پرسیدند و بجیدند ع

**النوبة الثانية** **قوله تعالی** وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ لَكُمْ  
عباس گفت خدای عی و جل جهوران را تعظیم روز آدینه فرمود خدایا انما انزلنا  
بس ایشان مخالفت کردند و روز شنبه اختیار کردند و معظم داشتند و فرمان حق  
نخای بکذاشتند الله تعالی در روز شنبه کار برایشان سخت گرفت تا سرجه ایشان را بک  
روزها جلالت است از کسب کردن و ساز معیشت ساختن درین روز برایشان حرام  
کرد اکنون ایشان تعظیم روز نخای می آرند و مزد بدان فستائند و اگر نافرمانی کنند  
بعقوبت رسند بعضی روایات آورده اند که داود علیه السلام مردی را دید روز شنبه  
که همین بر پشت داشت بفرمود تا او را بردار کردند و رب العزم جل جلاله از عهد گرفتن  
برایشان در تعظیم روز شنبه خبر می دهد می گویند و قلنا لهم لا بعدوا فی السبت ایشان را  
کفیم روز شنبه از اندام هرگز نرید و کسب نکنید که ان بر شما حرام است و کسب ایشان را  
گرفتن بود روز شنبه ماهیان دریا حمله بروی دریا می آمدند و خیطوها خویش بیرون  
می کردند و روزها دیگر بقعر دریا بنهان می شدند و ذلک فی قوله تعالی انما تیمم حیثانهم  
یوم سبتهم شیئا و یوم لا یستون لانا تیمم بس ایشان حیلست ساختند و کرد دریا حوضها  
فر بردند و از دریا جوهرایران کشادند تا روز شنبه دریا موج زدی و ماهیان در آن حوض  
کردی بس بیرون نتوانستند که آن که آب از حوضها اندک بودی و راه آن بسته  
بس روزیک شنبه آن ماهیان بیرون می کردند و گفته اند شهاب نیز در ریامی کذاشتند  
ناماهی در آن افزادی آنکه همچنان فرو کذاشته استوار می کردند تا روزیک شنبه روز  
درین بودند و رب العزم ایشان را فری کذاشت تا دلهای ایشان سخت شد و بر نافرمانی



دلی شدند پس رب العالمین ایشانرا فرآ گرفت و عقوبت فرستادهاست که مصطفی علیه  
الصلاة والسلام گفت ان الله يمهّل الظالم حتى اذا اخذهم ليقلنه ثم قرا و كذلك اخذ  
ربك اذا اخذ القرى هي ظالمته ابن عباس گفت جمله اهل آن شهر هفتاد هزار بودند  
و سه گروه شدند گروهی از فرمانی کردند و تعظیم روز شنبه دست باز داشتند و فسق و فجور  
و خمر و زمر درین روز پیش گرفتند و عید خود ساختند و قومی ایشانرا نمی می کردند  
و بعقوبت می ترسیدند و بدان رضائی دادند و سدیک گروه خاموش بودند و نه خود  
می کردند نه ایشانرا بازی زدند ابن عباس گفت نجا التاهون و اهلک المصطادون  
ولا ادري ما فعل بالساکتین أمس امس حیل در رعیت اعدا دران مختلف اند  
اصحاب رای علی الاطلاق رو دارند ساختن حیل تا حرامی جلال گردانند از بجا گفت  
ابو یوسف قاضی از اصحاب ایشان که ما نقوا علینا الا انا جئنا الی اشیاء حرام فاجتلا  
حتى صار ت جلالا و مالک و اصحاب وی البته هیچ وجه حیلت رو ندارند تا محظور  
جلال گردانند و گفت اگر کسی سو کند یا ذکر کند یا فلان کس سخن نکویم پس وی نویسد  
سو کند دروغ کرد و کفارت لازم آمد که این بنشین حیلت ان سخن گفتن است و حیلت  
ممنوعست گفتا از عایشه صدیقه رضی الله عنها پرسیدند که چه کوی در حرم که گوشت  
صید در دیگر هان و از آن طبع سازد پس گویند انا لا اکل اللحم و اکل المرقه فقال عایشه  
اما صاحب المرقه فعليه لعنة الله اما مذهب شافعی رضی الله عنه و اتباع وی آنست  
که بکاری مباح مباح رسیدن جایز است و حیلت دران روا انجمنی محرم مباح  
رسیدن روا نیست و حیلت دران باطل است نه بینی که برخاسته ایل ماهی گرفتن با صلا  
حرام بود نه چنانکه بر صفتی حرام بود و بر صفتی جلال تا بران صفت که جلال بودی حیلت  
کردن لکی و بدست آوردن لکی بلکه عین آن محرم بود لاجرم می حیلت که ساختن آن  
برخاست و عقوبت بایشان فرامد که ایشان بخیز محرم مباح طلب کردند و چنین  
حیلت روا نیست و به قال الشافعی رضی الله عنه قوله تعالی و لقد علمنا ان الذين اعزوا  
منكم في السبت گفته اند این خطاب با آن یهودان است که عهد رسوا خدای بودند

می گویند نیک دانی شما احوال بدران و اسلاف شما که نافرمانی کردند و از انان حرکت کردند  
پس از آنکه ایشانرا گفته بودند که لا تعدوا فی السبت و این قصه در عهد داوود بیغامبت  
و آن قوم اصل ابله بودند پیشین شهری از شهرها شام که از مدینه مصطفی صلوات الله  
بشام روند داود دعا بد کرد بر ایشان و گفت اللهم ان عبادک قد خالفوا امرک و یو  
تولک فاجعلهم آیه و مثلاً خلفک باخذا یا این بندگان تو فرمان تو بر کار نکردند پس  
تو بشکستند ایشانرا نشانی کن میان خلق خود بر صفتی که دیگران بدان عبرت گیرند  
ال عالمین گفت فقلنا لهم کونوا قرده خاسین ایشانرا گفتیم کیان کردید خوار و خشن  
و نومید و در اندامت خداوند عز و جل چنین گویند که قومی صالحان که در میان ایشان  
بودند و آنرا بد منکر بودند و از آن نمی می کردند اما بغیر آن حال نمی توانستند که  
قوی و شوکتی نداشته اند این قوم جذائی گرفتند از ایشان و دیوار بر آوردند میان  
مرد و کوه ترسیدند که اگر غلامی رسد در همه گیر خبر هست است از مصطفی صلوات الله  
علیه و امن قوم یعلب بین ظهرانیم بمعاجیه الله عز و جل فلم یغیروا الا عظم الله بعباد  
و الیه الاشارة بقوله تعالی کانوا لایتناھون عن منکر فعلوه و قال تعالی لولا ینھام  
الربانیون و الا یجارت عن قولهم الاثم و قال یجلالی هر که ان الظالم لا یضر الا نفسه  
قال ابو هریرة و الذی نفس انی هریرة بید ان الجباری لتموت فی و کها و ان المضمت  
فی حرم من ظلم بنی آدم و عن نینب ان النبی صلی الله علیه و سلم استیضف یوما من نوم محمرا  
وجھه و هو یقول لا اله الا الله و یل العرب من شر قدا قرب فتح الیوم من ردم یا جوج و  
مثله و عقد تسعین قال تینب یا رسول الله اهلک و فینا الله الجون قال نعم اذا  
کثر الخبیث رجعتنا الی القصصه روزی از روزها آن قوم که اهل صلاح بودند از  
خاها خویش بیرون آمدند و ایشان که از اهل فساد بودند از جانب خویش بیرون  
باز نهاده بودند و نیز حس و حرکت و آواز قوم که هر روزی شنیدند آن روز شنیدند  
مردی را بر سر دیوار کردند در ایشان کمر بست همه کیان را دیدند که هر یک یک می افتادند  
گفته اند از تفسیر که هر چه خوانان بودند کیان کشتند و میجه پیران بودند و خوانان



شدند سه روز بدان صفت بودند و پس از آن هیچ نماندند عبد الله معبود گفت از مصطفی  
 برسیام که این کیان و خوکان از نسل جهودان اند فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان  
 الله عز وجل لم یمن قوما قط ففسخهم فکان لهم نسل حتی بهلکم ولكن هذا خلق کان فلما غضب الله  
 علی الیهود فسخرهم وجعلهم مثلهم فجعلناهم اهل النار کما کویذ ان عقوبت و سخر دران شهر قوم را  
 عبرتی کردیم و فیضی ناه که انرا شنود یا بیند بسته ماند از جان کاری که عقوبتش اینست  
 ز کلبند بای است و نکول باز ایستادن است از رفتن بکاری یا سخنی و باز نشستن  
 از اقرار آن دنیا انکالا والله اشد تنکیلا از انست لما بین یهیمای کویذ عبرتی کردیم  
 ایشانرا که فرایشان از یعنی اهل شام و ماخلفها و ایشان که پس از این اهلین لما بین یهیمای  
 ای للام التي تری تک الامم المنسوخة یعنی امتی که حاضر بودند و ایشانرا می دیدند و ما  
 خلفها و امتها که پس از ایشان آیند و قصه ایشان شوند و قیل عقوبه لما مضی من ذنوبهم  
 و عبرة لمن بعدهم می کویذ آن را کردیم تا کناهان ایشانرا عقوبت باشد و بسینان را  
 عبرت و موعظة للمؤمنین ای المؤمنین من هذه الأمة فلا یفعلوا مثل فعلهم و قیل من سائر الامم  
 قوله و اذا قال صوی لقومه ان یتوبوا بقره مفسران گفتند مردی در خیال بر سر  
 درویش بود و عمر زاده می توان کرد داشت بمیراث عمر زاده شتافت شب برفت و ویرا بکشد  
 و بسطی دیگر برد و برد ایشان بیکد و بامداد آن سبط کشته بیکانه یا فند برد و خویش  
 و سبط این کشته مرد خویش را نیافتند جستند و برد بیکانکان یا فند و لیا کشته خنود  
 کردند ایشان گفتند مرد خویش برد شما کشته می بایم و ایشان گفتند کشته خویش  
 بد سر ای ما آوردید و بر ما آلودید دست بسلاح زدند و روی خنک آوردند آخر گفتند  
 که وی پیوسته است و پیغام بر بجای بروی رویم بروی آمدند و قصه بروی عرض کردند و  
 گفت آن الله یا مرم ان تذخوا بقره الله می فرماید شما را که کاری مآذ بکشید جواب دادند  
 ایشان انخذنا هرا از جواب این خصوصیت در کما وجیست ما را با نفوس می گیری از جفا  
 کاری که بودند و غلیط طبع چون حکمت دران فرمان نداشتند اضافت سخریت به سخر  
 کردند تا بیغمیر گفت اعوذ بالله ان اكون من الجاهلین این سخریت کجاها لانت و من

فریاد خواهم بخدای که کار جاها لان کنم مفسران گفتند این انکه بود که هنوز هم مضرب بودند  
 و دریاناکذاشته و غرق فرعون و کسان او نادیده پس از آن این قصه را گفت که شرح  
 بجای خویش کردیم قالوا ادع لنا ربک و هب منبه گفت هبی اسرائیل جوانی بودند ما زری  
 داشت و آن مادر را نولزنده بود و بروی با تو می بان و کسب می آن بودی که هر روز  
 هینم می آوردی و به بازار بفروختی بلش از بها آن هینم بصلقمی دادی و بلش بکار خود می  
 و بلش ما زری دادی چون شب حرامدی آن جوان شب را بیهیسم کردی یک قسم نماز را و یک  
 قسم خواب را و یک قسم مادر را بنشسته بر این وی وسیع و تکبیر و تهلل و یرانلفن می کردی  
 که ما زرا قیام شب عاجز بودند و زکاری برین صفت می بودند و قلب العالمین می خواست  
 که آن جوان بلای نیاز کند و بیکه آن بر روی رساند ابو هرون مدینی گفت فی البر من ساء فی  
 العین و مشراه فی المال و محبة فی الأهل پس آن جوان بخاسر ایل که با خبرین صفت بودند  
 جهان کاری داشت رب یعنی تقدیر جهان کرد که در خی اسرائیل عامیل را بکشتند و کشتند  
 وی بهان شد خدای عز وجل ایشانرا فرمود تا اظهار آن سراکاری زرد یکدنک  
 نیکونه پیرونه نور از نه فرموده نه کار شکست بکشد و چنین کار و هیچ کسر نبود در آن  
 مکر آن جوانرا فرشته بوی آمد بصورت آدمی مردشت و ویرا گفت این کار از تو خواستند  
 خواست کشتن را بفرمان آسمانی و پیغام خدای آنرا بفروشت بکم از پری پوست وی دینار  
 گفت چنین کنم پس ایشان بدان کار نیافتند و از وی خریدند و بری پوست وی دینار  
 بوی دادند درین قصه و حکمت است نیکویی بر که بر ما زری حق آن جوان که پیدا شد  
 دیگر عقوبت تعنت جستن بر پیغامبر در حق بنی اسرائیل که بسیاری بر سیدند و می بچیزند  
 و عنی ای قلابه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا کم والنشدید فانما اهلک من کان  
 قبلکم بالنشدید شد و اعلم انفسهم فشد علیه قتلک بقایا مرم فی الصوامع و الدیار از اول  
 ایشانرا بکشتن کاری فرمودند می گندم که باشد و ایشان بطریق تعنت سوال بسیار می  
 و لب العالمین بعقوبت ان تعنت کار بر ایشان سخت کرد گفتند یا صوی ادع لنا ربک بین  
 لنا مامی بری از خدا و خویش که صفت آن کار چیست یعنی در از جوفست ایشانرا جواب داد

و انما نزل علیهم و الدن فی نفسهم و سید لواءه  
 بقره ذنوبا لا یجرات عنهم و کذا شد و او  
 فشد الله علیهم  
 سله



میان کادی است نه زاذ جوانست تمام نه نوزادی نارسیده و نه بیری شکسته فدا فدا و اما نور  
کجی می فرمایند شمار میکنند و بیش می سید و بیشی از اگر ایشان برین اقصا رکزدند که بیش  
نرسیدند که کار ایشان آسان تر آمدی کن شد و افشاد الله علیهم دیگران از آن کار  
برسیدند جواب مذکور که رنگ آن زردست زردی روشن نیکو در تن درستی و جوانی و نیکوئی  
کیسه که در آن رکزد شاد شود و خواهد که باز بیند روایت کردند از ابن عباس که گفت من لبس  
نعل اصفر و لم یزل فی سرور مادم لبسها و ذکر قوله صفر فافق لونها تنس لاناظرین و قال ابن  
الزبیری یا کم و لبس هذه النعال السود فانها تورق الهم والنسیان دیگران برسیدند که  
چه کاویت اسامیتم لم عامله جیده است یا کارکنده که این کاران بر ما مشتبه شدند و اما  
ان شا الله متدون قال النبی صلی الله علیه و سلم لولم یستثنوا ما بیئت لهم آخر الا بد ایشانرا  
جواب آمد که کار کارکنده نیست که زمین شکافد یا آب کشد و نرم نیست که زود فراد  
آید مسکته دست و پای در دست دارد و خلقت نیکو و آثار عمل بروی نه لاشیه فیها قیل لا عیب  
فیها و قیل لا یباض فیها و قیل لا لون فیها لخالق سائر لونها در آن هیچ عیب نه و بیرون از رنگ  
زردی حان هیچ رنگ نه قالوا الان حیث بالحق ایشان گفتند موسی را اکنون جواب بفرما  
آوردی و صفت آن بدانستیم و شناختیم طلب کردند و بیش از جوان با سبب افتد و بیری  
بوستان دینار بخیزد و از آنکه گران با بودند یک با بود که نه خرد و نکشد عکس گفت  
بها آن سه دنیا ربود کن خدای عن و جل حکمتی را که می دانست جنان بقای کرد محمد بن کعب  
القرظی گفت آن روز که ایشان بکشتن کا و فرمودند آن کار نه در شکم ماده بودند در صلب  
ابن عباس گفت چهل سالی میزند وی برسیدند و طبع کردند پس یافتند

**الحیة الثانیة** قوله تعالی و لقد علم الله  
اعتدوا منکم فی السبب اشارت بقدر خداوند است باینکه انکان چنانکه دوستان را نوازند  
دوستان را کینه است و چنانکه نواخت وی بنواخت دیگران نماید گرفتن وی نیز گرفتن دیگران  
نماید و الله اشهد با سبب و اشهد تنکیلا سخت گیر تر از همه کنیزان است و فرزند جبار است  
داند خواه از ستمکارانست شکسته گاهها بندگانش نه از کسی هم نه کرد وی بروی تا و انست

که کرد کار جهانیا نیست و هست کننده ایشان است معاشی المسلمین از بطش و کهراس گیرند  
و این مه نشینند که اگر ایشان از مسخ ظاهر عقوبت بودند این امت را مسخ باطن عقوبت  
رب العالمین چون برایشان خشم گرفت رنگ ایشان از آنجا که صورت است بگردانید که  
بین امت خشم گیرد و باید با الله رنگ ایشان از روی سیرت بگرداند اگر ایشان را خیم  
خویش روی سیاه گردانید اینان را خیم خویش سیاه کند کلا بل را ن علی قلوبهم و قلب  
افئدهم و انصارهم و کسی را که امروز روی دل وی از خود بگرداند بیم است که فردا چون در کشت  
روی وی از قبله بگرداند ابواسحق فراری گفت مردی پیش ما بسیار آمدی و یکسره روی وی  
بوشیده بود گفتیم چرا بوشیده گفت که ما مانده می بگویم گفتیم ترا مانست فقال کنت نباشا  
فدعوت امرأة فذهبت فبشنها حتی ضربت بیلک الی اللقافة فمددت فرغت یدها  
ثم کشف عن وجهه فاذا اثر خمس اصابع فی وجهه ثم قال رددت علیها لفاقتها و از راه  
ثم رددت اللبن و جعلت علی نفی ان لا اندیش ما عشت فقال ابواسحق فکنت لی الاوزا  
بذلک فکتب الی و یکس سلیم من مات من اهل التوحید و کان وجهه الی القبلة حول وجهه  
ام ترک وجهه الی القبلة فسالته عن ذلک فقال اکثر ذلک حول وجهه عن القبلة قال فکتب الی  
الاوزاعی بذلک فکتب انا لله و انا الیه راجعون کثرت امان حول وجهه عن القبلة  
فانه مات علی غیر السنة و اذ قال موسی لقومه ان الله یممکم ان تلحقوا بفرقة ائمت  
کا و بنی اسرائیل و ذکر صفات وی درین آیت از لطایف حکمت و جواهر عنایت قرآنست  
و قرآن خود در محیط استای بسا لولوشه و او رود شب فروز که در قرآن خجسته اما کی باید  
که سحره رب العزم در صفت کا و بنی اسرائیل گفت از روی اشارت در صفات خود به بیند  
و بان مقام رسد ناغواصی این بی را بشاید و آن عجایب را خیر و در را الغیب و را خود  
راه دهان جمله ان صفات درین سمیت مبین کرد یکی لا فارض ولا بکر و دیگر صفر و فاقع  
لونها سدید که لا لولوشیر الارض اول لا فارض ولا بکر می گویند بیری فروخته نه نوزاد  
نارسیده یعنی که قدم این جوان دران در این طریقت و قی مستقیم شود که سکر شباب شرع  
جوانی ایشان را حجاب نکند و ضعف بیری ایشان را عطل ندارد نه بینی که مصطفی علیه السلام انگاه



که وحی بوی پیوست نه خال صبیح قریب عهد بود و نه روزگار وی بازدا الم عمر رسیده بود که  
 تمامتر ازین چالی بودی وحی بپدید دران چالی پیوستی سر را دت که با سکر شایب تر شوی  
 همیشه از راه زیان بهیم بود و کم افد جوانی زوار دت که از راه زیان ایمن افد و اگر افد  
 در مملکت عزیز باشک مصطفی علیه السلام از بخاکت عجب بیکم من شایب لیس له صبوة صفت  
 دیگر جوان صفر آفاق لونها تسر الناظرین آن جوانمندان که در چالی کمال بشریت قدم  
 میدان طریقت نهادند و بدان مستقیم شدند لاجدیت ایشان بر یک برار دوزن دوستی  
 رنگی رنگی است سر چه رنگ رنگ امیزانست از ایشان پاک فر شوین و نزعنا ما می  
 من غل تامه روح پاک شوند نه از ایشان و معانی همه یک صفت کیر می شمی که در ایشان  
 نکر روشن شود مردی که در کار ایشان تامل کند آشنا گردد سفیان ثوری بهار شد لیل  
 وی پیش طیب تر سابر دند طیبی ران می کر بست و تامل کرد بس گفت حالی عجبیم  
 این مردی است که از ترس خدای عز وجل جگر وی خون شدست و بجای آب بیرون آمدن  
 این دین که وی برانست جز حق نیست اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله  
 طیب تر ساجون در دلیلی کر بست آشنا شد بس کیسه که در روی دوستان حق کرد  
 از اعتقاد پاک و در سیرت ایشان تامل کند از مهر دل خود چون شود اینست که می گویند  
 فاقع لونها تسر الناظرین رنگی که نکر رنگانرا شاد کند رنگ آشنائی و دوستی است و روز  
 ایشان از رنگ آشنائی و دوستی برار د وجه رنگ است از نیکوتر بقول الله تعالی و احسن  
 من الله صبغة و فردا ایشان را بنور خود رنگین کند كما قال النبي صلی الله علیه وسلم فی صبغوا  
 بنور الرحمن عز وجل صفت سوم آنست که گفت لا ذلول تیر الارض ولا تسعة الحشر  
 مسلمة لاشیة فیها ما کاند و هنری و بهر روز نیکو سیرت و روز افزون نه بعیب میالی بود  
 نه بمقام دون ممتان فرو آمده نه رقم دوستی اغیار بر ایشان کشیدن نه داغ اسباب بر ایشان  
 نهاده نه سلطان بشریت بر ایشان دست یافته نه قاضی شهوات بر ایشان حاکم رانده  
 نه باشکال و امثال کاینکه نه بر اختیار و اختیار خود تکیه کرده نه چنانکه معبودی شناسند  
 مقصودی دانند مقصودی و مشهودی و موجودی

مهموم رجاله امور کثیریة و مهموم من الدنيا صديق مساعدا  
 بی کیسه محراب دار فدی سکی باز محراب سنایه کویت تو

# قوله تعالی

واذ قلتم نفسا و شما آیند که یکی را بکشید  
 فادار اتم فیها و دران کشته بیکار در کشتید و الله مخمخ و الله بیرون آرند است  
 و آشکارا کنند ما کنتم تکتون آخه شما بنهان می دارین که کشته وی کیست فقلنا  
 که تمیز بینید این کشته را ببعضها نجیری از گوشت آن کاه و کذاک حنین که دیدید  
 یحیی الله الموتی الله مردگان را زنده کند و یریکم آیاته و می نماید شمار انشاها من بانی  
 و نیک خدائی که از من دیدید فنی کلحاجه ناکوئی آن دله از سختی چون سنگ است  
 او اشک قشوق بلکه سخت تر از سنگ و آن من الحاجه و از سنگها سنگ است لما یفجر منه  
 الانهار که از آن جویهای رود و آن منها لما یشق و از آن سنگ است که می شکافد فخرج  
 منها الماء و آب زان بیرون می آید و آن منها لما یهبط من خشية الله و از آن هست که  
 از بالا بهامون می افد از ترس خداوند و ما الله بغافل عما تعملون و خدا از کرد شما ناگاه  
 نیست افقطهمون می پیوسید و طعمی دارید از یومنون الکم که شمارا استوار گیرند  
 و قلکان فریق منهم و گروهی از ایشان بودند یسمعون کلام الله که سخن خدای عز وجل  
 می شنیدند ثم یخرفون نه بس آن می گردانیدند من بعد ما عقلوه بس از آنکه آنست بود  
 و شناخته و هم یعملون و ایشان می دانستند با فحی گویند که دروغ زنان اند و کذا کار  
 و اذا لقوا الذین امنوا و چون گردیدگان را بینند قالوا امنا کویند ما کویدیم و استوار  
 داشتیم و اذا خلا بعضهم الی بعض و انگاه که بایکدیگر افند می شما و خالی شوند از شما  
 قالوا یکدیگر را کویند ایچا تو نم ایشانرا سخن می گویند از تو یر و گاه می کشند بما فتح الله  
 علیکم از انچه الله کشاد بر شما یحاجوکم به تا فردا بر شما حجت آرند بان عندکم نزدیک  
 خداوند شما افلا تعقلون در نمی یابید  
 قوله تعالی واذ قلتم نفسا فادار اتم فیها مسجد که این آیت در نظم قرآن باخری گفته







الحجرات لما تفتح منه الانهار ازنسها هست که از ان جویهای رود و آن کوههاست که از ان  
دجله و فرات و چون می رود و از ان هست که می شکافد و آب از ان بیرون می آید یعنی  
آن سنگها که در جهان برانگنده است و از ان چشمهای رود و از ان هست که از بالانشیب  
می کیزد و بهامون می افتد همچون کوه که برابری طور بود و ربیع یعنی آن وقت که باموی سخن گفت  
آن کوه را متجلی شدن یعنی پیدا شدن بقدریک سرانگشت که بین نا بعضی از ان کوه بشام افکند  
و بمن و بعضی خرد گشت چون یک و در عالم پراکند من خشیه الله می گوید آن بقیه جویها  
از ان سنگ و جلیدن آب از ان و از بالا بهامون آمدن همه از ترس خداوند است عز جلاله  
یعنی که سنگها با ترس است و در ان جزو ان بی ترس قومی از اهل تاویل آیت از ظاهر  
بگردانیدند و برجا زحمت کردند گفتند نسبت خشیت با سنگ بر سبیل تسبیب است نه بر سبیل  
تحقیق یعنی که ناظر در ان کرد قدرت الله بین خشیت بوی در اید و تسبیح صوت و حلا  
که قرآن از ان خبر می دهد هم برین تاویل برانند و از ظاهر بگردانیدند و این تاویل  
اهل سنت باطل است که در ضمن آن ابطال صیغت کلام حق است و ابطال معجزه رسول  
علیه السلام که تسبیح سنگ زین در حضرت مصطفی علیه السلام و تسبیح جفنه که از ان طعام می خورد  
و چنین ستون که در مسجد رسول خدا شنیدند ازین باب است و همه اخبار صحاح است  
و از معجزات مصطفی است و نشان صحت نبوت وی صلی الله علیه و سلم اگر از ظاهر بگردانیم  
بران تاویل که ایشان گفتند ابطال صیغت باشد و هم ابطال معجزه و این در دین روا  
نیست و مقضی ایمان نیست و هم ازین بابست آنچه قرآن اید که الله را آسمان باسخ داد  
که فرمان برداریم و ذکر که قوله اتينا طایعین و فردا اندامها کافر کواهی دهد بر کافر سخنی  
کشاده روشن چنانکه الله گفت و قالوا لولودهم لم شهدتم علينا و در ذبح را خشم ایتا کرد  
آنگاه که گفت تکاد تمیز من الغیظ و آتش را سخن گفتن اثبات کرد گفت و تقول اهل من فرید  
این همه در خرد محال است و همه از دین خداوند و الحلال است دل از ان می شود و خرد آنرا  
رد می کند و قرآن بدستی آن کواهی می دهند و بیشترین معجزات پیغامبران و بهامون  
ایشان است که در خرد محال است و الله بران خیزها قادر بر کمال است و بدقتی آنرا

راست است و اعتقاد درست و طریق اهل سنت است که این همه که بر شمییم اگر چه با حق است  
بندفته داری و از ظاهر بگردانی و از تاویل و تصرف در ان برهیزی و از جمله ایشان  
که چون در نیافتند نه بدیدند تا الله ایشان را دم کرد گفت و اذ لم یهدوا به فسیقولون  
هذا افک قدیم و این مسئله بسطی دارد و شری خواهد آمد این موضع پیش از این احتمال  
نکند و ما الله بغافل عما یعلمون اگر بنا خوانی خطاب با جهودانست یعنی که خدای عز  
وجل از کردار شما ناگاه نیست آنچه نهان دارید و آنچه آشکارا کنید همه می داند و شمارا  
بآن جزا دهد و فرو نهد و اگر بیاخوانی بر قرآه مکی خطاب با مؤمنانست و قدح  
در جهودان با مؤمنان می گوید خدای عز وجل از آنچه جهودان می کنند ناگاه نیست  
آنکه خطاب با مؤمنان گردانید گفت انتم یعلمون طمع می دارید که ایمان آرند و شمارا  
استوار گیرند مفسران گفتند این آیه که بود که مصطفی صلوات الله علیه در مدینه شنید  
و جهودان مدینه را بر دین اسلام خواند و طمع در اسلام ایشان بست و بمنجنج جاعلی  
از انصار بودند که در مدینه ایشان را با جهودان نزدیکی بود بخیم رضاع و طمع در اسلام بود  
بسته بودند بلب لب یعنی با ایشان این آیت فرستاد که طمع مدارید از اسلام ایشان که ایشان  
از نسل قومی اند که در عهد موسی کلام ما بشنیدند بپایان طور یعنی آن هفتاد مرد  
که موسی ایشان را با خود برده بود تا کلام حق و فرمان وی بشنیدند پس چون با قوم خود  
شدند قومی از ایشان تبدیل و تحریفی در کلام حق آوردند و آنچه حق نگفته بودند آن  
افروزدند و ذکر قولهم سمعنا الله فی آخر کلامه یقولان استطعتم ان یفعلوا هذه  
فانفعوا و الا فلا تفعلوا و لا باس رب العالمین گفت ایشان که باسخی و پیغام من خیر  
کنند شما را استوار گئی دارند بعضی مفسران گفته اند که معنی آیت آنست که ایشان قرآن  
از رسولی شنیدند و بجز لفظ وی نمی شنیدند و رب العالمین گفت آنچه می شنوید کلام  
حق است اگر آنچه می شنیدند حکایت از کلام بودی یا لفظ و قرآه وی بقرآن مخلوق گفتن  
روا بودی گفتی یسمعون مثل کلام الله او حکایت کلام الله او قرآه کلام الله چون گفت  
یسمعون کلام الله و جای دیگر گفت فاجه حتی یسمع کلام الله پس بدانستیم که آنچه از







ثلاثا ولفي لقيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقسم ان لا يسبح حتى آتية ففعلوا جهازي ثم طفأوا  
 وكان اسرع من حصة لوالقيت فبها فبلغ ذلك عايشة رضي الله عنها فصدته وقالت كنا سمع  
 ان رجلا من هذه الامة سيدكم بعد موتهم ثم قست قلوبكم قسوت دل وجوار  
 نامر بانى است وبي حمتي واز راه الحق دورى وحق عارفان وارباب صدق صفوت  
 جنانك صديق اكبر رضي الله عنه از خود نشان داد سر که کسی را دینی که می گریسته و بخود  
 بچیزی از اسماع قرآن وی گفتی هکذا کنا حیه قست القلوب اشارت است از قسوت بکمال  
 چای عارفان و جلال رتبت صدیقان در بدایت کار و عنفوان ارادت مستلک ابانک  
 و خروش و غم و زاری بود که هنوز عشق و ولایت خود تمامی نکرده بود پس چون کار  
 بکمال رسد و صفاء معرفت قوی گردد و سلطان عشق و ولایت خود تمامی فرو گیرد از آخر  
 و لذای دنیا به شوق شادی و طرب چریوند بزبان چال گویند

را اول که مرا عشق نکاردم نو بود **ممسایه شب تناله من لغنود**  
 که گشت کفن آله که عشق بود **آتش جوید کفتم که کرد و دود**

و ان من الحارة لما يتجى منه الانهار و ان منها لما يشق فخرج منه الماء و ان منها لما يهبط  
 من خشية الله سنك خاها و ابرد اجايه فضل داد و فروغی نهاد گفت از سنک آب اید و نرم  
 و از ترس خداها مون افند و در اجای در نهاد مرد بیکانه نه از ترس خدا بنا لذت از حسرت بکشد  
 نه رحمت و رقت در وی بدید آید **هکایت** بیان نیکه سغیری از بیغامبر اخذ  
 بصحای بیکدشت سیکار اید که در نهاد خود کوجک بود و آب عظیم از وی میرفت پیش  
 از چید و انداز آن سنک بیغیر بایستاد و در آن تعجب میکرد که تاجه جالستان سنک را  
 وجه است که از وی روانست لب لغز آن سنک را با وی سخن آورد تا گفت ای بیغامبر حق  
 این آب که توی بینی گریستن نیست که از آن روز باز که بمن رسید از کلام رب لغز و قودها  
 الناس و الحارة که دروخ را بسنک کم کنند من از حسرت و ترس می گیم بیغامبر گفت با خدا  
 ویرا از آتش ایمن کردان و حی مذبوی که او را ایمن کردم از آتش بیغامبر رفت پس روزگار  
 دیر باز آمد و آن سنک را دید که همچنان می گریست و از وی آب روان هم در آن تعجب می اند

نار بایسته دیگر بار سنک را سخن آورد گفت ای بیغامبر خدای تعجب کنی باین گریستن الله  
 تعالی مرا ایمن کرد از آتش اما گریستن او را از حسرت و اندک بود و این گریستن انشا  
 و شکر بی طریقت گفت ای حسرت گریستن دارم در از ندانم که از حسرت گریسم یا از  
 گریستن از حسرت بهر نیم است و گریستن شمع بهر ناز از ناز گریستن چون بود این قصه است

## قوله تعالى

اولا يعلمون نمی دانند ایشان **ان الله يعلم که الله می داند** مایستون الجنة هانج دارند  
 و ما یعلمون و آنچه اشکار می کنند **و منهم امیون و هستند از جهوزان قومی که نویسنده اند**  
 لا يعلمون الكتاب تعذبت نلاند از نوشته **الا اما فی مک جیزی خواند از شنیده** و ان هم  
 لا یظنون نیستند مگر بر پیدا رکمی می بندارند و کان می برند **فویل للذین ویل ایشانرا بیکسو**  
 الکتاب بایدیم که نوشته می نویسنده بدست خویش **ثم یقولون و انکاه می گویند** هذا من  
 عند الله این از نزدیک خداوندست عز وجل **لیشتر و ابیه ثمن اقلیلا** تا بفروختن جمل الک  
 می خرند **فویل لهم ویل ایشانرا** تا کتب ایدیم از آن دروغ که می نویسنده بدست خویش  
 و ویل لهم تا بیکسوون و ویل ایشانرا از آخری ستانند از شوت **وقالوا ان تمسنا النار**  
 و گفتند نرسد بکیسه از آتش دروخ **الا ایا ما معروده مکر روزی چند شمرده** قل یا سخی کن  
 و ایشانرا بکوی **الحکم ثم عند الله عهدا** نزدیک الله بهمانی گرفته دارید **فلن تخلف الله عهد**  
 اگر دارید الله عهد خود را خلاف نکند **ام یقولون علی الله ما لا یعلمون یا بر خدای عز وجل**  
 چیزی می گویند که ندانند **بل می کسب سیئه ارکی که بدی کنند** و احاطت بر خطیئه  
 و در اید کرد بر کرد وی کناه وی **فاولیک اصحاب النار** ایشانرا اند که دوزخیان اند **ممن**  
 خالدون ایشان جاوید در اند **والذین آمنوا و ایشانرا که بگریزند و رسانده را استوار**  
 کردند **و عملوا الصالحات و نیکهها کردند** اولیک اصحاب الجنة ایشانرا اند که بهشتیان اند  
 ممن فیها خالدون ایشان در آن بهشت جاویدان اند **و اذا خلدنا مشاق فی اسیر و عهد**  
 کریمیم بیان ستلیم از فرزندمان یعقوب **لا تعبدوا الا الله** تا پس متذبحی الله **و بالوا**



وبالوالدين احسانا وبذر وما ذررا نواند وبایشان نیکوی کشد. و فی القری وبأخو  
و نزدیکان. و الیتامی و بالکوزکان بذر مردگان. و المساکین و بادریشان. و قولوا  
للناس حسنا و بامردمان نیکوی گوید. و اقموا الصلوة و نماز بهنگام بلی دارد  
و اتوا الزکوة و زکوة مال خویش بدهد. ثم تولیتهم پس از آن وصیت که شما را کردیم  
برکشید الا قلیلا منکم مکراندگی از شما. و انتم یغیضون و از وفاداری گردانیدند  
**الغوبة الشامة** **قوله** تعالی و لا یعلمون  
این خطاب اگر خواستی منافقان را نه و اگر خواستی جهودان را اگر منافقان را نمی بینی آنست که  
این منافقان که بامصطفی علیه السلام و با مؤمنان سخن دیگر می گویند و در دل دیگران دیگر دارند  
که الله ستر و آشکارا ایشان می داند آن اندیشه که در دل دارند و زبان جرات می کنند  
یا آن سخن که بایکدیگر می گویند در خلوت بهان از مسلمانان الله می داند اگر خواهی مغبهر  
خود را و مؤمنان را از آن ستر ایشان خبر کند حدیث و هب بن عمر ازین بایست باصفور  
بن امیه رحمی نشسته بود و هب گفت لولا عیالی و دین علی لا حیثیت ان کون انا الذی  
اقل محمد لا بنفسه اگر نه عیال بودی و دینی که بر منست من قصد قتل محمد کردم و شغل وی را  
کفایت نمودی صفوان گفت این کار را چه حیل سازی و چون بر دست گیری گفت  
مردمی ام دلاور و ابرویم وضی لنم انکه برگردم و بگویم بر شوم کس من در نزد صفوان  
گفت عیالت با عیال من و دینت بر منی همان تاجه داری خج فیلح سیفه و ستمه ثم خرج  
الی المذینة شمشیر تیز کرد و زهر آورد و بقصد مدینه از مکه میروند شان چون در مدینه شد  
عمخ خطاب رضی الله عنه او را بدید اندیشناک شان بیش مؤمنان و یاران باز رفت  
گفت انی رأیت وهبا قد قدم فرای قدمه و هو رجل غادر فاطیفوا بنی که گفت  
وهب آمد و از آمدن وی در دلم شک افتاد که وی مردی غدار است نکر بامصطفی را خلیلا  
نگذارید یا از منم میرا من مصطفی را فرستشند و هب آمد و گفت انعم صبا یا محمد فوالله  
قد بدلنا الله خیرا منها السلام ما اقلک مصطفی علیه السلام گفت خدای عن جلاله ازین بهتر  
نیست و سلامی داده است چه آورد ترا اینجا گفت آدمم تا اسیران را باز خرم مصطفی گفت

علیه السلام ما بال السیف شمشیر چیست که برداری گفت یا محمد روز بدین داشتم و ما را  
در آن پس ظفری و خنجر نبوذ مصطفی گفت فاشی قلت اصفوان و اتلمی الحجر ان حجر  
بود که رحی باصفوان می گفتی که لولا عیالی و دین علی و هب گفت هاه کیف قلت اعاده  
علیه قال و هب قد كنت تخبرنا خبر اهل السماء فنكذبك فارا ك تخبرنا خبر اهل الارض اشهد ان  
لا اله الا الله و انك رسول الله ثم قال يا رسول الله اعطني عمامتك فاعطاه النبي صلى الله  
عليه وسلم عمامته ثم خرج راجعا الى مكة فقال عمر لقد قدم و هب و انك بغض الى من الخنجر  
و انك رجع و هو احب الى من بعض ولدي و اگر جهودان را بوی این خطاب که او را یعلوم معنی است  
که نمی دانند از جهودان که الله می داند آنچه بهان می دارند از عدلوت و آشکارا می کنند از  
چو در نهان دشمنی می دارند با مؤمنان و آشکارا بازی نشینند از اقرار کوا می بهان می کنند  
و آشکارا دروغ زنی می کنند و منهم امیون قیل ان الامی منسوب الی امیای تری می خواهم  
یفاقرها فیعلم ما یعمله الرجال ای هم کما ولدلم یعملوا ای نا نویسنده است که ندانند بشتن  
و خواندن مصطفی علیه السلام گفت انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب و یقال هو منسوب الی  
الامة التي هي القامة و الخلقه در معنی این آیت دو قول گفته اند یکی آنست که از جهودان قوی  
اند که توریت ندانند نوشتن و خواندن مگر چیزی شنوند از مهران خویش از دروغها که  
بر می سازند می گویند هذان من عند الله و ایشانرا آن معرفت نیست که بدانند که آن دروغ  
است و ان هم الا یظنون و انکه ظنی می برند و یقین نمی دانند که آن حق است و محمد آن ترا  
منکرمی شوند باین قول امانی بمعنی اکاذیب است و بقول دیگر امانی بمعنی تلاوت و قرائت  
یعنی از جهودان قومی اند که از توریت جرتلاوة و قراة ندانند احکام شرعی را و دینی که  
در دانست و دانستن آن بریشان لازم است نمی دانند و نمی شناسند و حق تلاوة آن از  
تحلیل حلال و حرام حرام بکنارند و ان هم الا یظنون انکه ظنی می برند که تصدیق موسی و قبول  
توریت با تکیه بیه و رد قرآن رستگاری یا بند یعنی که این قوم با ایشان که حق تلاوت  
آن بکنارند و احکام آن بشناسند و بدان کار کنندگی برابر باشند اگر کسی کو ذمامیت نیست  
لسوال خداست و آنچه نعت وی باشد دیگران را در آن جبهه دم باشد و رب العالمین بر سبیل دم



جهود از این صفت یاد کرد جواب آنست که نه هر چه صفت بیغایم باشد دیگر  
هم بران معنی بود از آنکه اتفاق اسم اتفاق معنی اقضا نکردن و نه هر صفتی که در غیر بیغایم باشد  
در بیغایم بر و انبوه نبینی که اکل و شرب و نوم و نکاح و امثال این خصال که بر عموم مردم  
بود بر بیغایم نیز بود و ویرادران هیچ عیب نه و رب العالمین کافر از آدم کرد که بعثت  
بیغایم را بوجود این صفات نکار کردند و آنرا ضلالت شمرد از ایشان فقال تعالیا ما هذا  
الرسول یا کُل الطعام الی قوله فضلو فلا یستطیعون سبیلا بس می باید دانست  
امیت در صفات بیغایم از امارت نبوت است و دلائل رسالت که با صفت امیت می  
می گزارد و بیان علم اولین و آخرین می کرد و از غیب آسمان و زمین خبر می داد و خلق را بر راه  
حق دعوت می کرد و بر طریق راست می داشت و تعلیم فرایض و شرایع و مکام الاخلاق می کرد  
بس امیت در حق وی صفت کامل بود و در حق دیگران نشان نقصان فویل للذین یکبون  
الکتاب بایدیم مصطفی علیه السلام گفت الولی وادی جهنم یهوی فیه لکافر اربعین خریفا  
قبل ان یملأ قعره قیل معناه ان الذین جعل لهم الولی هم المتبوءون لذلك الولی وادی  
ابن المستیبت لوسیرت فی حبال الدنیا لما عت من شدت حقها و گفته اند که ویل وادی  
کافرانست و زاری کردن ایشان از آن عذاب صعب و عقوبت سخت که ایشان می رسید  
محمد بن حسان گفت این چهار کلمه است که در زخیان باری گویند وای از نام ولی از نیک  
وای از نیاز ولی از آز وای از نام یغنه که در دنیا نام طلبی هم وای از نیک که می گفتیم ناز و  
عاز وای از نیاز یعنی درویشی که سر همه بلاست وای از آن یغنه حرص که قاعدت همه مشهور است  
مفسران گفته اند که علماء جهودان از مفسران خویش که اعلاء رسول خدا بود یاد شوت می شد  
و عامه خویش را از رسول بر می گردانیدند بآن دروغ که بر می ساختند و بآن صفت و لغت  
مصطفی علیه السلام می گردانیدند که در تورات صفت مصطفی علیه السلام جهان بود که حسن الوجه  
جعدا لشعر لکله لاهین بکریه ایشان بگردانیدند گفتند طویل از رق سبط الشعی  
عامه ایشان که توریع ندانستند چون این شنیدند گفتند که بیغایم نیست که در وی این  
صفها نیست و گفته اند که قوی از قریش به مدینه آمدند و از علماء جهودان صفت بیغایم را خوان

بر رسیدند جواب همین دادند خلاف آنکه خوانده بودند رب العالمین گفت فویل لهم می گفت  
ایدیهم ویل ایشان را با جبه بدست خویش می نویسند از تغییر تبدیل در صفت وی چرا بکار  
نبوت و رسالت وی و ویل لهم می یکسبون دیگران و ویل ایشان را از آخر می ستانند از شدت  
گفته اند که یکسبون بلفظ مستقبل اشارت است که تا بقیامت می رسد که بر نهاد و سنت  
ایشان روز با جبه نبشتند و گفتند کناه آن بایشان باز کردند و الیه اشارت الیه صلی الله  
علیه وسلم من سن سنة سیدة فعلیها و زرها و وزل من عمل بها الی یوم القیمة سعید حیر  
گفت که این آیت دلیل است که علماء را در نشر علم هائی طلب کردن روا نیست و یشهد لذلك  
ما روی ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علم آله و هذه الامة رجلا  
رجل آتاه الله علما فطلب به وجه الله و الدار الآخرة و بذله للناس و لم یأخذ علیه طمعا و  
یشتر به ثمنا قلیلا فذلک یشغفر له ما فی الجور و ذلک البس و البی و الطین فی جوار السواء و یوم  
علی الله تعالی سیدنا شریفا و رجلا آتاه الله علما فبخل به عباد الله و أخذ علیه طمعا و اشتري  
ثمنا قلیلا فذلک یلجم یوم القیمة یلجم من النار و سئل بعضهم ما الذی یذهب بنور العلم من  
قلوب العلماء قال القطع قوی حکم این آیت صحیف نوشتن میزد و فریختن آن کرا هیست  
اند قال عبد الله شقیق کان اصحاب البی صلی الله علیه وسلم یکرمون شیخ المصاحف فقال  
سعید بن المستیبت ابتعها ولا تبعها و قوی بکس این کفشد و بیع مصاحف حکم این آیت  
روا داشتند یعنی که این وعید آنکس گفت که از بر خویش چیزی نهد و بر کتاب حق نهد  
و دعوی کند که این از نزدیک حق است جل جلاله تا جنانکه نبشتن کتاب حق و کتاب رب را  
لواست و مباح این فرامی نهد و از بر خویش بکشد نیز روا دارند و مباح کند بس رب العالمین  
و عید می سازد بان اختلاف می کرد ندانند بعین کتاب و اگر جان بودی که کتاب بیع بود  
و کتب حق می بودند خلاف باطل ایشان در جوه مکاسب بنزدیک ایشان هم می می  
بودی و در آن شروع نکرد ندکی و نیز دلیل است این آیت که هر کتاب که در آن حق و دروغ است  
و ترهات پیشینان و باطل دروغ زبان و سرجه خلاف حق راستی است بیاعت در چنین  
کتب و انباشت و بآن جنح نام نبوذ و قالوا لن تمسنا النار الا ایا ما عودده جود که

اختلاف



جهود را بیم دادند از آتش دوزخ ایشان گفتند آتش همان سزا کردی چند شمرده یعنی  
آن چهل روز که کوسا له برستیدند که خدای عز و جل سوگند یاد کرده است که ایشان را عذاب  
کند چون آن چهل روز عذاب کرد سوگند وی راست شد پس از آن دوزخ بیرون آمد  
وقوی دیگر بجای ما نشیند مصطفی علیه السلام گفت بل انتم خاللون فیها مخلدون لا تخلفن  
فیها ان شاء الله ابدا بس رب العالمین ایشان را دروغ زن کرد گفت قل اذ لم یکن عند  
عمرنا یا حمر بکوی ایشان را که با خمر می گویند بیانی دارد از حق جل جلاله اگر دارید الله  
بیان خود نشکند پس ایشان را دیگر بار دروغ زن کرد ام بقولن علی الله این ام دروغ  
بل است یعنی شما بر خدای عز و جل چیزی می گویند که ندانید ابن عباس گفت که روز قیامت  
که ایشان را در دوزخ چهل سال عذاب کرده باشند هر روزی از آن چهل روز سالی خارا  
دوزخ گویند یا معشر الیهود اما انقضت الایام الیه قلم فی دار الدنیا قالوا ما ندکی قال  
لخیر ان فقد عذبناکم مقدار اربعین سنة یا معشر الاسقیاء فما خرجن منها قالوا کیف  
خرج وانتم خیران جهنم فیقولون لهم انکم اذ لم یکن عندنا الله عهدا بل کذبتم وانتم فیها خاللون  
انکه ایشان را جواب داد یعنی من کسب سیئه می که بنی کنان یعنی شکر آرد و لحاظت خطیه  
ایحاط عمل به فمات علی کفر و در آن کفر و شیخی خویش میرد باغ تنها خطایاته خوانند و لفظ  
جمع فاولیک اصحاب النار هم فیها خاللون ایشان را در دوزخ شوند و جاوید در آن باشند  
این همانست که جائی دیگر گفت و من جاء بالسیدة فکلت وجوههم فی النار و مصطفی علیه السلام  
آتش دوزخ را صفت کرده و گفته لنا بنی آدم التي تولدون جرم سبعین جرم من نار جهنم  
فقال اجل یا رسول الله ان کانت لکافیة قال فانها ضللت علیها بتسعة وستین جرم اخر  
فی النار اولدت الف عام فایضت ثم اوقدت الف عام فاجرت ثم اوقدت الف عام فاستوت  
کا للیل المظلم و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال اخرج عنق یوم القيمة من النار  
تیکلم یقول انی وکلت بکل جبار و من ادعی مع الله الها آخر و من قتل نفسا بغیر نفس طوی  
علیم قطر جهنم فی غمرات جهنم قوی می شود بظالمین این آیت تمسک کردند و بر عوم برانند  
گفتند اهل کبائر و فسق جاوید در دوزخ خواهند بود حکم این آیت و جواب اهل حق آنست که

ظاهر آیت عام است اما بمعنی خاص است که جائی دیگر می گویند و یعنی ما دون ذلک لمن یثاب  
اینان که درخت مشیت اند اصحاب کبائر و فسق و معاصی اند لا محاله و اگر گویند که ایشان  
که درخت مشیت اند تا بیان اند این تاویل درست نیست که تا بیان از جنین و عید نیاید  
از بهر آنکه ایشان بی گمان رستگار اند و اگر گویند که اصحاب صغائر اند هم درست نیست  
از بهر آنکه صغیر به هبل ایشان بشرط اجتناب کبائر مغفوست پس حملایت بر آن بعید  
و اگر گویند منافقان اند منافق خود در درک اسفل است چنانکه قرآن از آن خبر می دهد  
و صحابه رسول بکفر ایشان کواهی می دهند و اگر گویند که کافران و مشرکان اند کافر  
علی القاطع جاوید در آتش اند نگویند او را که درخت مشیت است همانا بخاطر تحت آیت  
اصحاب کبائر و اهل فسق و معاصی که هم ایدان دارند و هم فسق ایشان اند که درخت عدا  
و فضل حق اند اگر بایشان بفضل نکرده گناهان ایشان بیامرزند و بهشت فرستند و اگر  
بایشان بعد نکرده ایشان را بفسق و معصیت خویش با تش فرستند اما جاوید در آتش باشند  
که بشفاعت رسول ایشان را آخر روز آرد و دلیل بر آنکه بنده بفسق و معاصی از ایان برود  
نشود آنست که رب العالمین گفت فخر رقبته مؤمنه کفارت قل را واجب کرد که گردی  
مؤمنه آزاد کند پس آن کردن ناسقه باشند هم روست و کفارت را بخواست و اگر بخواهند  
ایمان نمایند روانبوی و گفته اند که اگر بفسق و معصیت ایمان بنماید با خدا و طاعت  
کفر هم بنماید پس اتفاقست که خدای تعالی و طاعت از بنده حکم کفر برنجیزد همچنین بفسق  
و معصیت باید که از بنده حکم ایمان برنجیزد پس معلوم شد که ایت مخصوص است وسیئه  
و خطیه درین آیت بمعنی کفر و شر است چنانکه جائی دیگر گفت فانیست للتوبه للذین  
یعملون السیات یعنی انواع الکفر ذلک همنا و الذین امنوا و عملوا الصالحات پس  
از ذکر کافران و رسیدن ایشان در سرخام بعقوبت جاویدان ذکر مؤمنان حرکت نیاز  
و نعم ایشان در بهشت تا بنده مؤمن را میان مرد و آیت هم خوف و جاکردند و از خوف  
بیکان زکات شنود و خشم و عذاب است ایشان در خوف اند که از زکات بیاوردند و از آتش  
فریاد میکنند چنانکه مصطفی علیه السلام از پس من مازکیه الکلم انی اعوذ بک من نار جهنم چون



صفت مؤمنان شوند و مال و مرجع ایشان و فضل و کرم خدا در حق ایشان جایز بود  
 صفت خوف بصفت رجا بدست شود آرام در دلش آید دست لطف و کرم او را از مهر خوف  
 بیرون آرد و حال بنده همیشه چنین باید که بود که با ترس و کذا زکی با انس و نازکی از  
 بیم و رخ فریادکنان کمی با امید بهشت شادان و نازان در اخبار بیان کند که صفت  
 دهم خدای زنی بود و همه شب بی خوابی آرام بودی و از بسیاری هم ترس و ضعیف  
 بود آن سید و وی را گفت افسدست علی نفسک ای صهیبت قوت خویش بریان بردی و از  
 خدمت من بازماندی این چیست که تو بدست داری صهیبت باطله که آن الله تعالی اجل  
 اللیل سکنا الصهیبتان صهیبتا اذ ذکر الجنة طار الشوق و اذ ذکر النار طار نوم و الذین  
 آمنوا ای صدقوا بتوحید الله و رسوله و عملوا الصالحات یعنی الطاعات فیما بینهم و بین  
 ربهم اولی که اصحاب الجنة هم فیها داخلند مقيمون فی الجنة لا یموتون و لا یحزنون  
 منها ابدا و اذ اخذنا میثاق نبی اسرائیل یعنی فی التوراة ای امر ما بمذکر فقبلاوه ای عمل  
 است که در سورة المائدة گفت و لقد اخذ الله میثاق نبی اسرائیل یمان ستدیم از نبی اسرائیل  
 در توبت و با ما عهد کردند لا یعبدون لی و غیره و کسایه بیاخواند یعنی تا نبی سندان  
 الله باقی تا خواند و معنی آنست که ایشانرا کفیم در بیان که لا تعبذون الا الله تا  
 نبی سندان که الله معاذ جبل گفت مصطفی راصلوات الله علیه یا رسول الله اوصیه فقال  
 اعبدوا الله ولا تشرك به شیئا قال یا رسول الله زدنی قال اذا اسأت فاحسن قال یا رسول  
 الله زدنی قال استقم و احسن خلفک و قال صلی الله علیه و سلم یقول الله تعالی یا بنی آدم انا  
 بکم اللانم فاعملوا لکم فی کل الناس لکم منهم بد و لیس لکم منی بد و بالوالدین احسانا  
 و در بیان وصیت کردیم ایشانرا بنواختن ماز و بذر و توحید بست  
 در بخا و جاهد یک در قرآن قال الله تعالی و اعبدوا الله ولا تشركوا به شیئا و بالوالدین احسانا  
 و قضی ربک ان لا تعبذوا الا اياه و بالوالدین احسانا و رضا خود رضا ایشان بست در  
 سنت جنانکه خبر است رضی الله فی رضا الوالدین و عقوبت ایشان از کبار کرد جنانکه  
 مصطفی را علیه السلام از کبار بر سیدند فقال الشک بالله و قتل النفس و عقوبت الوالدین

علا  
 فی تعقیب الوعد الوعد و خوف بارها و عمل  
 فی تعقیب الوعد الوعد و خوف بارها و عمل  
 فی تعقیب الوعد الوعد و خوف بارها و عمل  
 فی تعقیب الوعد الوعد و خوف بارها و عمل

و قول الزور و مصطفی علیه السلام گفت نیک کردن با مادر و پدر فاضلتر است از نماز و روزه  
 و حج و عمره و غزا و گفت چه زیان دارد اگر کسی صدقه دهان و بهر مادر و پدر دهان نایب  
 ثواب باشد و از ثواب وی چیزی بنگاهان و مردی در پیش مصطفی علیه السلام گفت  
 یا رسول الله من کنایه عظیم کرده ام مراتوبت هست یا نه مصطفی علیه السلام گفت ماز  
 داری گفت نه گفت خواص ماز داری گفت دارم گفت شو با وی نیک کن و ذی القرب  
 و ایشانرا وصیت کردیم بنواختن خویشان و نیکوئی کردن با ایشان و نزدیکان  
 در خست که هر که عی در از خواهد و روزی فراخ تا با خویشان و ندان نیکوئی کند  
 و قال صلی الله علیه و سلم لما خلق الله تعالی الرحم قامت فاختت لحقوا الرحمن فقال  
 لها ما قالت هذا مقام العائذ بک من القطیعة قال لا ترضین ان اصل من یصلک و یقطع  
 من قطعک و قال النبی صلی الله علیه و سلم حکایتی عن الله انا الرحمن و هی الترحم شفقت  
 لها اسم من اسمی فمن وصلها وصلته و من قطعها بادت و الیتامی و المساکین و ایشانرا  
 وصیت کردیم در ان بیان بنواختن یتیمان و در ویشان یتیم بذر مرغ است از آدمیا  
 ثانا بالغ است مصطفی علیه السلام گفت لا یتیم بعد یحلم و از جانوران یتیم آنست که مادر ندارد  
 و ذلک لان کفالة الولد فی الناس علی غلب الامن و فی الحکم الی الاب و فی البهائم الی الام  
 و معنی یتیم افراد است و منه الذی الیتیمه یعنی المنفردة الیه لا شیهة لها و یتامی جمع جمع  
 یقال یتیم و یتام و یتامی کاسیر و اسری و اساری و المساکین مسکین اوست که چیزی  
 دارد کم از کفایت قوت عیش او را چیزی در می باید روی بود رضی الله عنه قال اوصای  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نخت لمساکین و الذنوب منهم و اوصای ان انظر الی من هو  
 ولا انظر الی من هو فوفی و اوصای ان اقول الحق و ان کان منی و اوصای ان اصلح  
 و ان ادبرت و اوصای ان استکثر من قوله لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله فانه  
 من کنوز الجنة و سلیمان مغنی بان همه با دشاهی و مملکت جز در مجله ویشی باید  
 بیش وی بنشسته و گفتی مسکین جالب مسکینا و قولوا للناس حسنا و ایشانرا وصیت  
 کردیم که مردم را نراسخی نیکو گوید حسنا و حسنا بفتحین و تخفیف مرد و خواند بفتحین قرآن



چیز و کسائی و یعقوب است و بضم و تخفیف قراة بایه و تقدیم قولوا للناس قولا حسنا  
 و قوله لا تحسن ابن عباس گفت و مقاتل قولوا للناس قولا صدقا فی شان محمد علیه  
 السلام فمن ما لكم عنه فبیّنوا له صفة و لا تموتوا امره و لا تغیر و لا یغتر در کار محمد با مردمان  
 راسته گویند و درستی و صفت وی بگوید و کار وی و نبوت وی از رساله بنابر  
 مکتب سقیان بوری گفت معناه مردّم بالمعروف و انہوهم عن المنکر قال النبی علیهم  
 مردا بالمعروف و انہوهم عن المنکر و انہوهم عن المنکر و انہوهم عن المنکر و انہوهم عن المنکر  
 و قولوا للناس حسنا سیاق این آیت هم بران وجه است که وجاد لهم بایه می خیر فاعفوا  
 و اصفحوا الی غیر ذلک من امثالہ پس این همه بایه سیف منسوخ گشت و اقموا الصلوة و اتوا  
 الزکوة و نماز بیکام بای دارند و شرایط و حقوق آن بجای آریند و زکوة از مال بیرون  
 کنند زکوة را و معنی گفتند یکی با یکی که بیدار صومی را خود را بر زکوة دادن بایه کردند  
 و تن خود را از مال باک کردند و دیگر معنی زکوة زیادتی است یعنی که مال چون زکوة  
 وی بدهی زیادت کرد در مسجده ظاهر وی نقصان نماید اما در باطن زیادت است  
 پس معنی با یکی می بخیر است که جامی را بخواست در آن چند دلو از آن بر کشی چاه  
 و آب آن پاک شود منجس با را شست اندازند چون زکوة بدهی بایه مال پاک گردد  
 و پاک نماید چنانکه آنجا آب چاه روان شود حکم پاکیزه این مرد که زکوة بدهد و کسی  
 چشمه خود شود مال وی حکم پاکیزه جمع کردن مرد باشد بذاذن زکوة جویند و گردد  
 و بمعنی دیگر زیادت و برکت اندازد بایه مانند آنکه «حق را بر آید از وی شایع  
 نیم خشک برسد بظام نقصان نماید لکن درخت بآن سبب تازان گردد و زیادت پیدا  
 آید هم اندرین جهان برکت هم اندران جهان بخت عبد الله معود گفت فی اقام  
 الصلوة و لم یؤت الزکوة و لا الصلوة له سلمان فارسی گفت ان الصلوة مکیا و فی  
 رخی له و من طفق فقل علمه ما قیل فی المطفین و قال عبد العزیز بن عمر الصلوة بقله  
 باب الملك و الصلوة تدخل علیه و کان عمر بن الخطاب رضی الله عنه یقول الکلمة اجمل  
 الفضل عند خیاننا لعلکم یعودوا علی و لی الحاجة منّا ثم تولیتکم الا قلیل منکم و انتم

این بیان از نبی اسرائیل کردند و در بیان این وصیتها برقت و ایشان در پذیرفتن که وصیت  
 بجای آرند و بیان فشکند رب العالمین گفت بوفاء آن عهد باز نیامدند یعنی بذر  
 بوفاء باز نیامدند که بیان بشکستند و برگشتند و از وفای وی گردانیدند پس گفت و اتم  
 معوضون و امروز شما بری بدانان رفتید و فرمان توبیت بکذاشتید چنانکه ایشان  
 گذاشتند مگر اندکی از شما که فرمان بجای آوردید و بنبوت مصطفی علیه السلام اقرار دادید  
 و من من کان ثابتاً علی دینہ ثم آمن بحملاً صلی الله علیه و سلم  
**النبی الثالث** قوله تعالی اولایعلمون  
 ان الله یعلم ما یسترون و ما یعلمون کلام خداوندی است عبود مؤیدان باسخ کشنده خوانند کار  
 عالم بجای بندگان دانند اشکارا و نهان باخوانند برگشتگان یکی را عبارت صریح از  
 باز خوانند و برورد کار خود بروی عرض کنند گویند و اینها الی بکم یکی را بشارت عز خود  
 خوانند و روی دل وی از اغیا نخود گردانند و ظافندی و با دشامی خود بروی عرض کنند  
 گویند اولایعلمون ان الله یعلم ما یسترون و ما یعلمون عارفانرا اشارتی کفایت ایشان  
 چون رب العالمین گفت من سرها دارم و بر نهانها مطلع ام ایشان سر خویش از غیا  
 بیفشاندند و هیچ بر آنکی درددل خود راه ندانند و چون گفت من اشکارا دارم ایشان  
 «معاملت ظامی با خلق خدای صدق بجای آوردند از بخت که اهل اشارت گفتند  
 یعلم ما یسترون امی بالمراقبة بین العبد و بین الحق و ما یعلمون امر بالصلوة فی العمل  
 و الحیاسة مع الخلق و در بعضی کتب خداست که ان لم تعلموا انی اراکم فالخلل فی ایاکم  
 و ان علمتم انی اراکم فلم جعلتمونی اهل لیاظرین الیکم و نظیر این آیت است که رب  
 الغم گفت یعلم خائنة الاعین و اخی الصلوة و الله نکرستن چشمه خائنت می دانند  
 و آنچه در دلهای آنها می دانند می دانند و خیانت چشم بکنندگان بتفاوتست از آنکه  
 روندگان بتفاوتست اند خیانت چشم متعبدان است که در شب تاویک چون وقت  
 مناجات بحق باشند خواب شوند تا انس خلوت برایشان فوت شود بلا و غلبه  
 روحی آنکه یاد او د کذب من ادعی حتی اذ اجته اللیل نام عنی الیس کحسب خلوة



جیبیه و خلیل را با ن خصلت بستود گفت فلما جرت علیه لیل چون شب درآمدی خواب از چشمی  
بر میانی و همه نظری با آثار صنع مابودی و تسلی بدان یافتی و بر مؤمنان شاکرد و شبستر  
ایشان بر بسندیدان گفت نتجانی جنوبهم عن المضاجع بیدار اند و شب خیزان جوانان  
در خواب شوند و ایشان با ما را از کنند و اندوه و شادی خویش بگویند بهیم ایشانرا  
مرجه خواهند و این کرد انیم ایشانرا از مرجه ترسند و خیانت چشم عاززان است  
که در غم نایافت و صل دوست اشک خونین نریزد مری دعوی دوستی مخلویه کرد و ایشانرا  
فراقی سفتاد آن ساعت که از یکدیگر بری کشند یک چشم آن عاشق اب رخت و نیز  
چشم دیگر نرخت هشتاد و چهار سال بر مم نهادن یک چشم بر گرفت گفت چشم که بر فراق  
دوست نکرید عقوبت آن کم لاین نشاید و فی معناه انشد

بکف خی غلامه الین دجا و آخری بالکاف و الین علیا  
فما قبلت لقی خلعت بد مع بان غمضتها یوم التئینا

گفته اند در فراق دوست چندان گریستن باید که گمان جان افد که دوست با اشک  
آمیخته است و با قطرات اشک کنارت خواهد افتاد

تا باد از من کف می آید جان تو قرار من دیده خویش کرده ام لولو بار  
باشد که بصحبت من شکم یکبار اندام دودیده اند را بید بکنار

و خیانت چشم صدیقان است که در کل کون چیزی در چشم ایشان نیکوایند  
تا بدان نکرند که دوستی حق و حقیقت بود چشمش از دیگران دوخته شود  
از بخا گفت مصطفی علیه الصلوة و السلام جنبک الشی یعی و یصم و لقد قالوا

یا قوه العین سلیمی من الخلیف بمظفر حسن و علی بن عینی

و منهم امیون صفت امیت درین آیت بیکانه را دم است و نشان نقصان وی در دل  
آیت که گفت و الذین یتبعون النبی الامی مصطفی را علیه السلام مع است و نشان کمال  
وی اشارت است که با هم نامی هم سانی نبود و اتفاق اسامی اقضاء اتفاق علیه نکرند  
و مذهب اهل سنت در اثبات صفات حق جل جلاله برین قاعده بنا نهادند که از موافقت

نام با نام موافقت معانی نیاید الله را صفت و نعمت بسزا خدائی است و خلق از ان  
دور و مخلوق را بصفت مخلوقی است و الله از ان پاک نه بینی الله را عزیز نام است و  
عزیز خواند عزت الله بر سر او خویش و عزت مخلوق بر سر او خویش و با اتفاق مسلمانان  
و با قرا بیشتر کافران الله موجود است و خلق موجود اما خلق موجود است بحداد الله  
و الله موجود است بقیام خویش و بهیست و بقاء خویش و با اتفاق مسلمانان الله زنده  
است و زنده را فریده فراوان است اما فریده بنفس و غذا با ندان و هنر کام زنده است  
و الله بخیمه و بقاء خویش با ولایت و آخرت خویش یکی و زنی چند و همه خصمان اهل  
می گویند که الله صانع است و مخلوق صانع است اما مخلوق صانع است خلیت و آلت  
و کوشش و اندیشه و الله صانع است بقدرت و حکمت من چه خواهد چنانکه خواهد هرگاه  
یکخواهد و نظایر این در قران فراوانست و بر جمله الله دانند که خود جو نیست چنانکه خود  
گفت چنانست و بنده دانستن جونی ویران توانست آنچه الله خود را گفت قبول آن  
ازین دندان است و تصدیق آن از میان جانست و از هم نامی هم سانی بنداشتن  
راهی را هانست و عین طغیانست امید داشتن که الله را بتو قم و جست و جوی  
در با هم محالست و آنچه ازین حاصل آید و بالا است سلامت دین در پیغام بذوق  
در ساینده به بسندیدن و کردن نهادن و جست و جوی بکذا داشتن مری که این اعتقاد  
گرفت و بر طریق راست رفت سر انجام کار وی است که رب العزم گفت و الذین آمنوا  
و عملوا الصالحات اولیک اصحاب الجنة هم فیها خالدون و گفته اند و الذین آمنوا  
اشارتست بدخست ایمان و نشان دادن آن در دل مؤمنان و عملوا الصالحات اشارت  
بشاخا آن درخت و بروردن و بالیدن آن اولیک اصحاب الجنة اشارتست ببار  
آن درخت و رسیدن میوه آن این آن درخت است که رب العالمین جای دیگر  
خبر داد که اصلها ثابت و فرعها فی السماء توئی اکلها کل حین باذن ربها ثم ینزلها  
نرجون ثم ینزلها دیگر درختانست که از سال تا سال یکبار میوه دهند بلکه این درخت هر ساعت  
بلک می چرخد و میوه آرد سبکی بر یکی دیگر و بطعم دیگر و بوی دیگر جلالت طاعت عباد



از بار این درخت است انحراف دوستان و مشاقدان از بار این درخت است صفاء و عافیت  
از بار این درخت است امر و زدرسای خسته بر بساط طاعت ایشان است بهشت عارفان  
لا مصر و ذنوبهم ولا محجوبة و فرداد سرای وصلت بر بساط ولایت ایشان است بهشت رضوان  
لامقطوعة و لا ممنوعة و فرش منقوعة و اذا اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدوا الا الله  
آن عهد و پیمان که با بنی اسرائیل رفت هر تحصیل این خصال پسندیدند و تعظیم شرایط  
که معظم آن دین آیت مذکور است در شرح مامان عهد است و با مؤمنان این امت هم از  
ایمان و حاصل آن دو کلمه است التعلیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله همان  
خداوند تعظیم هاد و بر خلق خدا شفقت بردن و آنکه در آن تعظیم صدق بجای  
آوردن و دین شفقت رفیق کردن و حقیقت عبودیت همین است چنانکه گفته اند  
حقیقه العبودیة الصلح مع الحق و التفرق مع الخلق و مصطفی علیه السلام دانست  
که این صفت و آن رفیق کاری عظیم است و باری کران وادی در تحصیل آن نکوشد  
و رغبت نماید مگر که در آن ثواب بیند و بفلاح و نجات رسد لاجرم تفصیل ثواب آن یک  
بار گفت و مؤمنان را بآن ترغیب داد و در این باره روایتی است از سعید بن المسیب عن عبد الرحمن  
بن مرق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد رايت الليلة عجبا رايت رجلا من امته  
اتاه ملك الموت ليقبض روحه فجاءه ثم بوالديه فلما رآه عنه و رايت رجلا من امته  
قد بسط عليه عذاب القبر فجاءه وضوء فاستنقذه من ذلك و رايت رجلا من امته قد  
اخذته ملايكة العذاب فجاءه صلوة فاستنقذته من ايديهم و رايت رجلا من امته يلهو  
عطشا كلما اتى جوفاً منع فجاءه صياح شهر رمضان فلما نبتده فسقاه و رواه  
و رايت رجلا من امته و النبيون قوم جلفا خلقا كلما اتى حلقة طرد فجاءه اغتساله  
من الجنابة فاحذبه بيده فاقبله الى جاني و رايت رجلا من امته بين يديه ظلمة و عز  
يمينه ظلمة و عن شماله ظلمة و من فوقه ظلمة و من تحته ظلمة فهو محيى في الظلمات فجاءته  
حجته و عمرته فاستخرجته من الظلمة و ادخلناه النور و رايت رجلا من امته يكلم  
المؤمنين و لا يكلم المؤمنون فجاءته صلوة لرحمة فقال يا معشر المؤمنين ان هذا و صول

فكلمة المؤمنون و صالحوهم و كان معهم و رايت رجلا من امته يتقي و يحج النار و شربها  
بيده و وجهه فجاءته صدقة فصارت ظلالا على راسه و ستر على وجهه و رايت رجلا من  
امته قد اخذته الزبانية فجاءه امر بالمعروف و نهيه عن المنكر فاستخرجاه و سلماه  
الى ملايكة الرحمة فكانوا معهم و رايت رجلا من امته جاشيا على ركبته بين يمين الله  
حجاب فجاءه جن خلقه فاحذبه بيده فادخله على الله عز وجل و رايت رجلا من امته قد  
هوت حقيقتة تلقاء شماله فجاءه خوف من الله عز وجل فجعلها في يمينه و رايت رجلا  
من امته قائما على شفير جهنم فجاءه رجل من الله فاستنقذه من ذلك و رايت رجلا من امته  
قد هوى في نار جهنم فجاءه بكاء و دموع فاستخرجاه من النار و مضى على الصراط و رايت  
رجلا من امته قائما على الصراط يرتعد كما ترتعد السعفة في يوم ريح عاصف فجاءه جن  
بالله فسكن روعته و جاوز على الصراط و رايت رجلا من امته على الصراط ينحرف احيانا  
و يحثوا احيانا فاجاته صلوة على فاقامته على قدميه و مضى على الصراط و رايت رجلا من  
امته انتهى الى ابواب الجنة و قد غلبت كفاؤنه فجاءته شهادة ان لا اله الا الله ففتح  
له ابواب الجنة فدخل

**قوله تعالى**

و اذا اخذنا ميثاقكم و پیمان سکندیم از شما لا تسفلون دماکم که خوفا هم دینان  
خویش نریزید و لا تحزنون انفسکم من ديارکم و هم دینان خویش را از خان و مان بر  
نکنید ثم اقررتم انکما اقرار دادید به پیمان و انتم تشهدون و شما گواهی بدهید  
ثم انتم هولاء بس شما که شما اید یقولون انفسکم هم دینان خویش را می کشید و تحزنون  
فریقا منکم من ديارهم و کس پس از هم دینان خود از خان و مان برون می کشید بیداد  
تظاهر و علیکم یکدیگر هم بشت می شوید بر بچ نمودن مظلومان بالام و العدا  
به بن کار و افزون جوی و ان یا توکم اشری و اگر شما آیند اسیران تقدوم ایشانرا  
بازی فروشید و موحی هم علیکم اخر اجهنم و بر شما حرم کرده لم که نا گردید از دست شما  
کشید زند افتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض بلخی نامه من می گردید و سختی  
نی گردید فاجزاء من یفعل ذلك منکم بس چه گویند که جزا انکس که چنین کند از شما چیست



الْآخِرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَكْنَى آبَى وَفَرْدَى که ایشان را درین دنیا است. و یوم القيمة  
و در در ستا حین. یرد و در بان بنده ایشان را. الی الله العذاب ل سخت تر عذاب دوزخ  
و ما الله بغافل عما تعملون و الله از آنچه ایشان می کنند ناگاه نیست. اولی الامر  
الحیوة الدنیا بالآخرة ایشان آنند که دنیا خریدند و آخرت فروختند. فلا یخفف عنهم  
العذاب فردا عذاب دوزخ از ایشان سبک نکند و انهم یصرون و ایشان را کسی یاری  
و نه فریاد رسد. و فلما یتناصون الکتاب داذیم موسی را نامه. و قفینا من بعده بالرسول  
و پس و فراداشتیم فرستادگان از پیغامبران. و آیتنا و داذیم. عیسی بن مریم عیسی سروریم را  
البیّنات نشانها روشن بیداد. و آید ناه و نیز داذیم او را. روح القدس بخان با اگر از  
جبریل. افکلاما جاکم باش سرکه که بشما آید. رسول از فرستادگانیک. بالاهوی انفسکم باجه  
شمارا فرمایید و هو شما خواهد. استگبی تم کردن کشید. ففرقا کذبتم کروی را دروغ بانی  
دارید و فرقا بقلوبن و کروی را می کشید. و قالوا قلوبنا غلف کفشد لها ما غلا  
است انن که تومی کوئی در نمی یابیم. بل لعنهم الله بکفرهم بلکه الله بر ایشان لعنت کرد بکفرهم  
بآخه نکریدند و کافر شدند. فقلیلا ما یؤمنون چون اندکی می گردند و استوار نمی دارند  
**التوبة الثانية** **قوله** تعالی واذ  
لخذنا میثاقکم لا تسفلون دماکم مفسران گفتند که رب العزیز بنی اسرائیل را چهار چیز فرمود  
«توبه و عهد و بیان گرفت بر ایشان که این چهار چیز جای آرند و خلاف نکنند یکی قل  
نا کردن دیگر مردمان را بظلم از خان و مان خویش آوان نکردن سیدیکر یا یکدیگر به بیادگی  
مهم بشت نبودن چهارم اسیران بنی اسرائیل را اگر مرد باشند و اگر زن باز خریدن  
و از ذکر کردن بس ایشان از جهاد و صلح یکی بجای آوردند و سه بکذا شدند رب العالمین  
ایشان را ملامت کرد گفت و اذ لخذنا میثاقکم لا تسفلون دماکم این کلامه و معنی داذ یکی  
آنست که خون خود مرزید یعنی کسی را میکشید که شما بقصاص باز کشید بس خون خود بگردار  
خود ریخته باشید و آخر چون انفسکم من دیاکم و بهم دینان خویش ظلم کنید تا ایشان را  
از خان و مان بکنید ثم اقرتم یعنی اقرتم ان الله یحق فقبلتم انکه اقرار دادید که آن

عهد حق است و قبول کردید گفته اند آن قوم که عهد و میثاق با ایشان رفت فرمان تجا  
آوردند بس فرزندان ایشان نافرمانی کردند و میان شکستند رب العالمین گفت و انتم  
قتلیدون و شما که فرزندان ایشان اید دانسته اید از کتاب و کلامی می دهید که بدین  
شما عهد قبول کردند و بدان اقرار دادند فرق میان شهادة و اقرار آنست که شهادة اقرار  
باشد که با آن اقرار علم ثبات و یقین بود و اقرار آن بود که بان علم و یقین نبود از آنجا  
که چون منافقان گفتند نشهد انک لرسول الله رب العالمین ایشان را دروغ زن کرد که  
علم و یقین که شرط شهادتست با آن نبود و اگر بجای نشهد نفی گفتند که ایشان را دروغ  
نکردی پس انکه خبر داد از نقض عهد فرزندان و گفت ثم انتم هولاء فتلون انفسکم  
یعنی یا هولاء فاستغنی عن حرف النباء و الدلالة الکلام علیه بس شما که فرزندان اید فرمان  
بشکستید و هم دینان خود را بکشید و بهشتی یکدیگر بر مظلومان زور کردید و کروی را  
از خان و مان خویش آوان کرد ایدید نظام روز علیم بالاثم و الجودان نظام روز  
تخفیف قراة کوفیا نست و اصل نظامی از طریقت و هو ان تجعل کل واحد من الجنین  
الآخر لظهور اتقوی به و یستند الیه سادک گفت آیت ایشان قریظه و نصیراوس  
و خراج آمد و جنگ ایشان «حرب میسر گفتا قریظه و نصیراوس بودند و اوس  
و خراج مشرکان بس قریظه با اوس دست یکی داشتند و نصیراوس رج میچنین و با  
یکدیگر جنگ می کردند و هران یکی ازین دو فرقه که بران فرقه دیگر غلبه کردی دیار و اوطار  
ایشان خراب کردی تا از خان و مان بیفتادند و قتل بسیاری کردند و اسیران  
می گرفتند بس همه فراموش شدند و اسیران را فدا می دادند و بازمی خریدند اینست که  
رب العالمین گفت و ان یا توکم اساری تفادوهم اساری و انشکی مرد و خوانده اند  
انشکی بی الف قراة حمرها ست تفادوهم بالف قراة نافع و عاصم و کسائی و یعقوبست  
و تفادوهم قراة بایه اسری جمع اسیر است و اساری جمع جمع و تفادوهم و تفادوهم معنی  
یکسانست و الاشرافه تدخل علی الانسان فتمنع عن اکثر ما یشبهه کالمض و نحوه  
و ان یا توکم ما سورین یطلبون الفداء فلیتموهم و تفکوهم من اسراکم و هو محرم علیکم



اخراجهم انما تقدم و تاخير است يعني نظام من عليهم بالاثم والعذر وان وهو محرم عليكم اخراجهم  
 وان يا قوم اسارى تفادوهم گفت افزونی جویند و بیاد می کنید که با یکدیگر چه شوم  
 می شوید نامظلومان را از خانه خود بیکنید و حرم است بر شما که چنین کنید انکه گفت  
 و چون شما اسیران آیند باز خریدن و از اسیری رهایی دهید بجهاد گفت ان وجهه فی  
 ید غیرک فلیته و انت تقتله بیدک و روا باشد که وهو محرم عليكم اخراجهم بجای خویش نهد  
 و تقدیم نکنند پس معینه آن باشد که اگر شما آید اسیران ایشان را باز می فروشید و حرم  
 کرده لم بر شما که کافران را زنده از دست رها کنید افئوه منون بعض الکتاب و تکفر  
 بعض یختی الکتاب ایمان دارند یعنی بقاء اسیران و حتی کافر شوید یعنی بقتل  
 و اخراج و نظامی فما جزا من یفعل ذلکم یا معشر الیهود الاخری فی الحیوة الدنیا  
 می گویند ای جهودان قریظه و نضی با داری این نافرمانی که کردید شما را در دنیا نیست  
 مگر خوار و بی آبی جزییه از دست و کیم بر گردن و زنا بر میان و فروم بر روی پس  
 از انکه قریظه را کشتید و فرزندان ایشان را بر دگی بردند و نضی را از خان و مان  
 آوار کردند و بشام افکندند و مسلمانان بجای ایشان نشستند این خود عذاب دنیا  
 و عذاب آخرت ازین صفت ترسناکست که جای دیگر گفت لهم خیر فی الدنیا و لهم فی  
 الآخرة عذاب عظیم ثم قال و ما الله بغافل عما تعملون بیا قرآه تجازی و بوبکر و یعقوب  
 است و مسجد که خطاب با قریظه و نضی است اما از روی وعید عام است می گویند  
 و ما الله بغافل عما تعملون بیا آیه الجاحدین الرسول من الیهود و غیرهم عما تعملون  
 فی سرکم و علانیتکم و انتم غیر تارککم حیه جازکم علی اعمالکم خیرها و شرها اولیکم  
 الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم یصرون ایشان  
 آنان اند که دنیا دانی با آخرت دفع بر کردند و خاس و خاسار کسی که دنیا گیرد و عقبی  
 دنیا دار الغرور است و عقبی دار الشور و عاقل دار الغرور و بدار الشور اختیار نکند  
 مصطفی علیه السلام گفت من احب دنیا اضی باخرته و من احب اخرته اضی بدنیاه فاشروا علی  
 ما فی قلوبهم تعالی و نفا آیتنا موسی الکتاب کتاب انما توریة است جای دیگر آنرا فرقان

و ضیا خواند که دلها بدان روشن گشت و سرها بدان آشنا این معجانه است که رسوله الما  
 گفت و انزلنا التوریه فیها هدی و نور و گفته اند که چون الله تعالی توریة بموسی فرود  
 بیکار فرود ستاد جمله و ایحد و موسی را برداشتن و پذیرفتن آن فرمود و کار کرد  
 بدان موسی طاقت نداشت رقبه لعالمین برای تی فرشته فرستاد تا بردانند و توانستند  
 پس با صحنی فرشته فرستادیم نتوانستند که تیسر بتانی نبود با ایشان پس الله تعالی  
 بر موسی آسان کرد تلبی بجی برداشت با احکام آن و امر نهی در آن و پذیرفتن آن  
 و بر بنی اسرائیل آسان کرد لاجرم نتوانستند پذیرفتن و کار کردن بدان الله تعالی ایشانرا  
 مثل زد گفت مثل الذین حملوا التوریه کما حملوها کمثل الحارثین اسفارا گفت ایشانرا  
 که فرمودند تا توریة را بپذیرند و بدان کار کنند و نکردند مثل ایشان راست چون مثل  
 خاست که دقتها در بار دارد لکن خیر را از ان چه سوخته که دانش ندادیم پس است  
 جهودان که توریة در دست دارند ایشانرا از ان چه سوخته که دل ایشان را مغلاف حمل  
 قتل نومیلکی بران زده و قنینا من بعد بالرسول پس از موسی بیغامبران فرستادیم  
 برای یکدیگر داشته و از پس ایشان عیسی این معجانه است که جای دیگر گفت ثم قنینا  
 علی اثنا هم برسلنا یعنی پس از نوح که پذیرنده خلق بود و ابرهیم که بذریع و عبرانیان بود  
 بیغامبران فرستادیم پس از نسل ایشان چون اسمعیل و اسحق و یعقوب و عیسی و ایوب  
 و دویل و شمعون و یوسف و ابن یامین و اسباط و موسی و هرون و داود و سلیمان و زکریا  
 و یحیی و آیتنا عیسی بن مریم البیتات و از پس ایشان عیسی فرستادیم و او را دادیم نشانه  
 روشن و معجزه ها اشکارا چون مرغ از کل بیرون آوردن و باز دایان دیندن تا مرغی  
 می گشت بفرمان خدای عن قول و هو الخفاش و نایبنا ما خزا را روشن کرد ایندن و علت  
 بیسی بمسح دست بردن و زنده کردن ایندن مرده گفته اند که کس را از فرزندان آدم زنده  
 کرد پس از مردکی ایشان سام بن نوح و عازر و ابن العجوز و ابنه الهارث و عی این  
 شهاب قال قبل عیسی بن مریم ایمی لنا سام بن نوح قال اروی قبره فاروه فقام علیه و قال  
 یا سام بن نوح ایمی باذن الله عن قول فلم تخرج ثم قالها الثانية فاذا شق راسه و حیتة



فقال يا ما هانا قال سمعت النداء الاول فظننت انه من الله عز وجل فتاب لها شقي ثم  
سمعت الثاني ففكرت انه من الدنيا فخرجت فقال منكم مت فقال ائذ اربعة الاف سنة  
ما ذهب عنى سكر الموت وايدناه بروح القدس الحبيب بن كيشي جاكه قرآن  
قدس است تخفيف خواند گفته اند كه روح جبرئيل است وسمى به لانه نزل بالحي به  
ويستروح به عمله وقدس خداوند عز وجل است اضافة الى نفسه لانه كان يكون الله عز  
وجل له روحا من غير ولادة والدولاه وعيسى راعيله لتكلم به بين معنى روح الله خوانند  
شعبي گفت عيسى بر جبرئيل رسيد گفت السلام عليك يا روح القدس جبرئيل گفت وعليك  
يا روح الله مفسران گفته اند اين مرد ونام بيك معني اند و اين اضافت بر سبيل تقييد  
و تكريم است و گفته اند تاويل عيسى جبرئيل ان بود كه عيسى نرو گرفت جان پاكار از دهش  
كه همدم دينك نابان نيروي يدا ز ما در وجود آمد و گفته اند جبرئيل در همه حال قرآن  
راي بود در سفر و در حضر و در آسمان قال زيد بن مسرق لم يفارقه ساعة ولم يقرب منه  
الشيطان للدعوة للحلة التي اعياها بك وذريتها من الشيطان الرجيم ابن عباس گفته  
وجاءت من مفسران كه معني وايدناه بروح القدس است كه ويرا نام اعظم اخو شيم  
نامرده بدان نندام كرده اند و خلق بدان عجائب معجزات مي نمود پس اين قول روح  
القدس اسم اعظم است ابن زيد گفت روح القدس لجيل است هم بدان معني كه قرآن را  
روح خواند و ذلك في قوله اوحينا اليك روحا من امرنا باز خطاب جهودان كه گفته  
افكلما اجاكم رسوا بالاهوى انفسكم پس از انكه يغا مهران فرستاديم تا معجزها آشكارا كرده اند  
و نشانه ها روشن نمودند شما راست راه و راست كار نكشيد سر كه كه سيمبري آيد بشما نبرو  
دخواه و هوا شما كردن مي كشيد و نكدايد كه بوي ايمان آيد بس قومي بلاد و غزن كير  
جوز عيسى و محمد عليهما السلم و قومي را مي كشيد چنانكه يحيى و زكريا و شعيا و غيرهم قال عبد  
بن معبود كانت بنو اسرائيل يقتل في اليوم سبعين نبيا و يقوم سوق يقتلهم في اخر النهار و قالوا  
قلوبنا غلف جهودان گفته بطريق استهزا و انكار كه دهها ماذر غلافت از لجه تومي كوت  
جاي ديكر گفت و قالوا قلوبنا في اكنة تماند عونا انما در روش است اكنه و غلف يكي

تايد

كنان و غلاف هر دو بيك معني اند مشركان جهودان اين سخن فراوان گفته اند و بدان ميان  
كردن رسول خدا خواسته اند كه ما ترابه يغا مبري نمي دانيم و فرا لجه تو آوردي نمي بينيم  
و اكنه غلف بر رفع لام خواني معني است كه قلوبنا اوعية العلم و الحكمة دهها ما خود پس ايد دانش  
است حكمت و دين قرآن خوشتن را از رسول خدا و قرآن و شريعت اسلام بي نياز دياند  
و معني ديكر گفته اند بيان قرآن يعني كه دهها مابا يي حكمت است و دانش سرجه بدان رسد  
از علم بدانند و دريابد و ياد كند جو نست كه سخن تو در نمي بآيد و فهم نمي كند مگر نه راست  
كه اگر راست بودي و حق دهها ما آنرا در يافتي چون ديكر سخنان رب لعنه گفت بل لعنه الله  
بكفر هم چنانست كه ايشان مي گويند كه ما ايشان را از رحمت خود دور كرده ايم و از رحمت  
خوش را نده ايم جاي ديكر گفت بل طبع الله عليها بكفرهم فطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون  
مهي بردل ايشان نهايم تا دانش و حكمت دران نشود و جعل و كف از ان بيرون نيايد  
انست كه نمي دانند و در نمي بآيد بل حرف عطف است كه در سياق جمله شود و مظاهر است  
چند نيست اما در معني هست فكاهه قال و قالوا فلوبنا غلف و ليس كذلك بل لعنه الله  
بكفرهم فقليل ما يؤمنون اين را سه معني گفته اند يكي انست كه لا يؤمنون منهم الا قليل  
يعني انك از جهودان كرويدند چون عبد الله سلام و اصحاب يكي معني ديكر قليل  
يؤمنون تما في ايدهم و يكفر من با كثر بانك از لجه ما فرستاديم و فرموديم بگرويدند  
و بيشتر فرو گذاشتند و آن انك انست كه رب العالمين گفت و ليس سالتهم من خلقهم  
ليقولن الله سلك معني لا يؤمنون قليلا ولا كثيرا انك ديسا راجع نمي كروند و بكم خير  
هيچ در دين نمي آيند **النوبة الثالثة**  
قوله تعالى و اذا اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماكم سياق اين آيات هدي يا ظالمين  
و تخويف نا ماكان كه بر مسلمانان حتم كنند و هم خون و مال ايشان مبي كنند و بدست و زيار  
خود ايشان را رنجانند تا از خان و مان بيفتند نقلا در مسلمانان ايشان خال است كه  
مصطفى عليه السلم گفت المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده و در دنيا لعنت خدا و بدست  
و در عقب جاي ايشان آتش سوزان يقول الله تعالى الا لعنة الله على الظالمين يؤمنون لا ينفق

باز



الظالمين مغفلتم ولمم اللغنة ولمم سوء الدار ترى الظالمين مشغفين بما كسبوا و  
واقع بهم يوم يعرض الظالم على يديه والظالمين اعادهم عذابا اليما والظالمون  
ما لهم من ولي ولا نصيب ودر قرآن فراوانست ان قد يظالمون وانذار مجرمان  
وروى ان داود عليه السلام نظي الى منجل من نار يهوى بين السماء والارض فقال يا رب هذا  
قال هذا لغنتي تدخل بيت كل ظالم وقال سعيد بن المسيب لا تملوا اعينكم من اعوان الظلمة  
الا بانكار من قلوبكم لكي لا تحيط اعمالكم الصالحة وقال الحسن من دعا الظالم بالبقاء  
فقال لحيب ان يعصى الله عز وجل الظالم والمعين على الظلم والمحب له سواء وقال  
النبى صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى لا تداخلوا بيتا من بيوتى ولا جلد من عبادى عندى  
منكم ظلامه فاني الغنة مادام قائما يصلح حتى يرد تلك الظلامه الى اهلها وقال النبى  
صلى الله عليه وسلم لا يقض لجلدكم على رجل يضل ظلماً فان الغنة تنزل من الله على من  
اذالم يلغوا عنه وقال ابو الدرداء اياك ودعوات المظلوم فانهم يصعدون الى الله  
تعالى كانهن شرارات نار وقال النبى صلى الله عليه وسلم ايتها الناس اتقوا الله  
فلا يظلم مؤمن مؤمناً الا اشفم الله يوم القيمة وذلك اذا كان عز وجل بالمرصاد والقطعة  
الاعلى من القراط يقول وعزى لا يمتريه اليوم ظلم ظالم كفته اندان ظلم ظالم از حصر  
وى خيزد بر دنيا ورنانك شهوات كه چون همكى وى دوستى دنيا گرفت وشهوات بروى  
مستولى شدند وى تارىك كرد وقت وسوز دروى نماند بس شفقت بر خير و بر  
خلق خدا ظلم كند و اثر اين تارىكى فداى قیامت بدید آید چنانكه مصطفى عليه السلام كفت  
الظلم ظلمات يوم القيمة نه يك ظلمت خواهد بود بلك ظلمات بسيا خواهد بود چنانكه  
امروز نه يك شهوت است كه شهوات است بس چون همه ظلم دوستى دنياست هر كس كه  
دوستى دنيا از دل خود برون كند شهوات بروى مستولى نشود و در دلى رقت وسوز  
بماند و بر همه خلق خدا مهرى بان بود تا اگر كسى مى بيند شفقت از وى باز نگیرد و او را  
نياز از بلك او را بنوازند چنانكه عيسى عليه السلام كان يسبح في بعض بلاد الشام اذا اشد  
به المطر والترعد والبرق فجعل يطلب شيئا يلجأ اليه فرغت الخيمة من عبيد فأتاها

فاذا فيها امرأة فجاد عنها فاذا هو بكف في جبل فاتاه فاذا في الكهف اسك ثم قال لا الهى  
جعلت لكل شىء وماوى ثم لم يجعل لى ماوى فاجاب الجليل عز وجل ما واك عندى في مستقر  
يحتى لا زوجتك يوم القيمة ما ته جورا ولا طعمتك في عسك ربعة آلاف عام يوم منها  
كفى الدنيا ولا مؤمن مناديا ينادى اين الزهاد في دار الدنيا زوروا عيسى الزاهد عيسى  
بن مريم عليه السلام ثم انتم هؤلاء اهل معاني دين آيت لطيفها نيكو كفته انديكى اينست  
كه بقتلون انفسكم اشارت مى كند كه شما بعمل نابسنديد و فعل نكوهيد خود را در  
كرداب عقوبت مى افكنيد و آن عقوبت شما را جاي قل نفس است يعنى مكين جنين  
وتن خود را بدست خویش مكشيد همانست كه جاي دگر كفت ولا تقتلوا انفسكم و لجه  
كفت تخ جون فریقا منكم مى ديار هم اشارت مى كند كه شما بعضى قوتها از نها خود را در  
مقتضى آفرينش خویش بمى كند ايند و آنرا ضايع مى كند ايند چنانكه مثلاً قوت عامله  
از بهر كز جهنم ادا مى آفريدند تا بدان عمل كند و بجای خویش استعمال نماند پس اگر  
تقصير كند يا نه بر جلى خویش استعمال كند از محل خویش بگردانيد با شدن راست خبان باشد  
كه كسى را از سرى خویش برون كند و لجه كفت وان يا قوم اسارى تفادو هم اشارت  
ميكند كه ديگر انرا راهى نماند و خود كراهى شويك ديگر انرا ايند دهيد و خود نماند  
چنانكه جاي دگر كفت تا مؤمن الناس بالبر وتنسئون انفسكم اوليك الذين اشتروا  
الحياة الدنيا بالآخرة و در قرآن نظاير اين فراوانست منها قوله تعالى ورضوا بالحيوة  
الدنيا واطمأنوا بها اخلا الى الارض وابع هواه و اثر الحيوه الدنيا بل تؤثر في الحيوه  
الدنيا مى كويد ايشان كه دنيا خزند و عقبى فرو شدند و هوا نفس رضا مى اختيار كند  
فاليخفف عنهم العذاب عذاب ايشان را بيان بدید نكند و آن عذاب برايشان سبك  
نكند نه در دنيا نه در عقبى در دنيا عذاب ايشان جمع ما الاست و طلب حرمت و جاه شرع  
و حرص نفس اماره و هو المشارة ليه بقوله انما يريد الله ليعدل بهم في الحيوه الدنيا  
و آن طلب شرع ايشان را غايتى نيست تا در ان غايت خفتى بدید آيد انكه كفت ولا تنسروا  
ايشان را در ان ما نصرتى نيست نه در دنيا نه در عقبى در دنيا انست كه صاحب البوق ك



كُوبِكُ مَا اغْنَى عَنِّي مَا لَيْتُهُ وَدَرَعَتِي أَنْتَ كَرَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْتُ مِنْ دِرَاهِمِ جَهَنَّمَ وَلَا يَغْنَى  
 عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ إِشَارَاتٍ اسْتَغْنَى عَنْهُ بَنُو آدَمَ وَنُوحٌ  
 وَكَوْنُورُ كِتَابِ تَوْرَتِ دَاوُدَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهُمْ ضِيَاءٌ وَمِنْهُمْ قَرْنَانِ ضِيَاءٌ لِمُؤْمِنَانِ  
 نُوْرِدِلَا دُوسْتَانِ آرَامِ جَانِ مُرِيدَانِ أَنْكَ كَفْتُ وَقَفِينَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرَّسْلِ بِيغَامِبَرِ انْزَاوِشْتَا  
 بِسِ انْزَوِي فَرَا بِي يَكَلِيكَ دَاشْتَه وَبِسِ يَكِي رَانُو شِي بِي وَبِيكَ خَاصِيَّتِه وَنُوَاخِيَّتِه دَاوَدَه آدَمِ  
 خَلَقْتَ كَرَامَتِ ادریس از نلکانی تا قیامت نوح را اجابت دعوت ابرهیم را خلعت  
 خلت اسمعیل را ذلک کیش بکرامت داود را آواز بنعمت و ملک و نبوت سلیمان را ملک  
 عظیم و علم و رسالت و سخن گفتن بامرغان و جن و شیاطین و بآذ اطاعت جی زکریا  
 عصمت موسی را مکالمت بی واسطه بیغامبر ما را سید اهل زمین و سارا اعمش و بشوار  
 انبیا را سبب جمل بیغامبر انرا داذ از نواخت و کرامت آن همه مصطفی را ازانی داشت  
 و آنکه او را برایشان افروخی و برتری داذ اگر آدم را خلقت کرامت بود که یلی صفت الله  
 بوی رسیدن مصطفی را همین نواخت بود و بر آدم فضل داشت که آدم هنوز آب و گل بود  
 درونه فهم بود نه فطنت نه استیناس بود نه مشاهدت که یلی صفت حق بوی رسیدن  
 باز مصطفی عزی صلوات الله علیه شب معراج با دانش و عقل بود با مشاهدت و عوافت بود  
 که یلی صفت حق بوی رسیدن چنانکه «خوبی ست فوضع یدیه بین کتفی فوجدت بردها بین  
 یدیتی و اگر ادریس را مکان عالی بود عالی تر از مقام مصطفی نبود که الله گفت و کان فاب  
 قوسین او اذنی و اگر نوح را بر کشتی نشان داد و دشمنی را بدعا و وی هلاک کرد ایند مصطفی را  
 بر براق نشان داد و از براق بر معراج و از معراج بر رفرف تا بدید عجایب ملکوت عزی و یافت  
 اجابت دعوت و قبول شفاعت حق اعمت و اگر ابرهیم را ملکوت آسمان و زمین نمود  
 و نام وی خلیل فاذ مصطفی را علیه السلام جلاد و جلال بر کمال خود نمود و نام وی حبیب نهاد و اگر  
 موسی بطور سخن حق بشند مصطفی عزی صلوات الله علیه بر عرش عظیم با حق ممر از بود و هم  
 گفتار و هم دینا خلوت کامی بود و او را که فرشته مقرب را بران اطلاع نه بیغامبر را  
 دران جای چنانکه گفت لی مع الله وقت لا یسعی فیهِ ملک مقرب ولا نبی من دله

خلعت

افکلا

مقام لدی سدة الختمی  
 فکلا کان بالقرب من ربه  
 علی قایب قوسین ملاذنا  
 فامثل احد فیمن مضی  
 من الرسل فی سالف من روی

افکلا جا کم رسول الایه سخن باز بنهیدید و وعید جهنم باز آورد گفت من چند  
 بیغامبران با بیغامها روشن نمودند و معجزه صادق اشکارا کردند اما جهنم از  
 خود را می قدم بیرون نهادند آنچه دل ایشان خواست قبول کردند و آنچه نخواست بکار نشاند  
 و نه بدیدر قتل لاجرم بدین جایی که سر انجام ایشانست و بدین جایی که مقام ایشانست مصطفی  
 علیه السلام گفت اشند غضبه علی من قتل نبیا و علی من قتل نبی و قال کذب عیسا الله الغفر  
 الامن مات مشرکا او مؤمن یقتل مؤمنا متعمدا و قال علیه السلام لنزال الدنيا اهون عند الله  
 من قتل رجل مسلم ولو ان اهل السماء والارض اشتروا لی دم مؤمن لا کتبهم الله فی النار  
 بیخی المفتول بالقاتل یوم القیمة ناصیته و راسه بیده و او دلجه تشخب دما یقول یا رب  
 قتلنی حتی یدینه من العرش و عن ابی حازم قال قلت علی عمن بن عبد العزیز وهو  
 یومئذ امیر المؤمنین فکنت عنده یوما فبینا انا معه اذ قد تم تصبب عرقا ثم لی  
 فی نومه حتی علاخیه ثم ضحک ثم استیظف فقلت یا امیر المؤمنین لقد رایت منك  
 عجبا فقال یا ابی حازم رایت کان القیمة قد قامت و جیش الخلائق جفاة عیاه  
 ما عیلا احد منهم خرقه اذ نادى مناد این عبد الله بن عثمان وهو ابوبکر الصدیق رضی الله  
 عنه فخرج رجل حسن الوجه مخضب الجنا والکتم فاخذت الملائكة بیده و اوقفوه  
 امام الله فحوسب حسبا بایسیرا ثم امر به ذات الیمین الی الجنة ثم نادى مناد این  
 عمر بن الخطاب فخرج رجل طویل القامة حسن الوجه فاخذت الملائكة بیده و اوقفوه  
 امام الله فحوسب حسبا بایسیرا ثم امر به ذات الیمین الی الجنة ثم نادى مناد  
 این عثمان بن عفان فخرج رجل طویل القامة فاخذت الملائكة بیده و اوقفوه امام الله  
 فحوسب حسبا بایسیرا ثم امر به ذات الیمین الی الجنة ثم نادى مناد این علی بن ابی طالب  
 فخرج رجل ربعة ابیض الراس و الحیة فاخذت الملائكة بیده و اوقفوه امام الله فحوسب



حسبا يا يسير انهم امروا به ذات اليمين الى الجنة ثم نودي بالخلفاء الذين بيني وبين علي  
 بن ابي طالب كرم الله وجهه اين فلان بن فلان ولا ادري ما فعل بهم ثم نادى بناد  
 ابن عمي بن عبد العزيز فتصيت عرقا فلما العرق الذي رايتوه ثم اخذت الملائكة يد  
 واوقفوني امام الله فسالني عن الفيل والنقي والقطير وكل قضية قضيتها حتى شئت  
 ان كنت بناج ثم ان الله تعالى تفضل علي برحمته فغفر لي وامني ذات اليمين  
 الى الجنة فمررت بخيفة ملقاء فقلت للملائكة ما هذه قالوا الى كلمة فيكم لم تكونه  
 برجلي فرفع راسه فاذا رجل افطس اثم شد يداي اذني وحش المنظر فقال لي من انت  
 قلت عمي بن عبد العزيز قال ما فعل الله بك قلت تفضل علي برحمته فغفر لي ما انت قال  
 انا الحاج بن يوسف قلت على نبي فوجدته شديدا العقاب ذابطش منقما ممر  
 عصاه فقتلني بكل من قتله قتلة ثم ها انا ذا موقوف انظروا انظروا الموجدون من  
 ربهم اما الى الجنة واما الى النار وقالوا قلوبنا غلف اشارت اليك انت كد ل  
 بيكان كان جرده شقا وقت ربك لعنه جون كسي لامه شقاوت برد لهد ورم بنا  
 بروي كشك از اول دل وي سحت كردانند چنانكه گفت ثم تست قلوبكم من بعد ذلك بسر  
 سياه كردانند كلا بل ان علي قلوبهم بس غاشيه ذي دولتي بر او چركش قلوبنا غلف بر  
 قفل يكاني بران زند ام علي قلوب قفا لها بس ممر نوميكي ختم كن ختم الله علي  
 قلوبهم انكاه بسكه حلائي ضرب كنك بطبع الله عليها بكفرهم انكه يكباري از خوش  
 بر كردانند ونقلت قدامهم انكه نلادر عالم دهند كه ما اين دلخواهيم ونه پسنديم وليك  
 الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم فعوذ بالله من سخطه ونقمته ه  
**قوله تعالى** ولما جاءهم كتاب

وجون بايشان آمد نامه من عند الله از نرديك خداوند مصلحت استوار كي وكوا  
 لما معهم توبية را كه با ايشان است وكا نوا من قبل وايشان جهودان پيش از ان بستان  
 نصرت مي خواستند بر رسول خداوند علي الذين كفروا بر دشمنان خویش كه كافران بودند

فلما جاءهم ما عى فواجون بايشان آمد آنچه شناختند كفروا به بوي كافر شدند فلما الله  
 علي الكافرين بس كنون لعنة خدا بر كافران بيما اشتر وا به انفسهم بل جيزي خورا  
 بفر وختند ان يكفر وا كه كافر مي شوند بما انزل الله بانجه فرو فرستاد الله بغير احس  
 ان ينزل الله من فضله كه الله فرو فرستاد از فضل خویش علي من يشاء من عباده بروكه  
 خواهد از بندگان خویش فباوا بغضب علي غضب خویشان را خشم خداي آوردند  
 ونخشم وي باز كشتند علي غضب خشم بخشي وللكافرين عذاب مهين وكافران  
 راست عذابي خوار كننده واذا قيل لهم وجون ايشان را گفتند آمنوا بكروين بما انزل الله  
 بانجه فرو فرستاد خدا قالوا الجواب گفتند نؤمن بما انزل علينا ايمان بدان آريم كه  
 كه بر ما فرستادند ويكفر دن وكافر مي شوند بما وراه بهر چه جرات است وهو الحق اوج  
 ايشان را بان خواندند راست است ودرست مصلحت لما معهم استوار كي وكوا لجه  
 با ايشان است از توريه قل رسول من بكوي ايشان فلم يقتلوا انبياء الله حيا  
 بيغامبران الله را مي كشتند من قبل ايشان اين ان كنتم مؤمنين اكر بفرستاده من كريد  
 ولفداكم موي بد رستي كه آمد بشما موي بالبينات بايغامها روشن و نشانها راست  
 ثم احلناكم العجل بس انكه كوساله را بخلائي كرفتيد من بعد بس از غايب شدن موي  
 ودفن وي بطور وانتم ظالمون وشما اين بخنان ستم برخود ستمكاران واذا قلنا  
 ميشاكم ويمان تسليم ان شما ودينا فوكم الطور وكو زبر شما باز داشتيم خدا ما  
 آتيناكم لقيمتم كي اين اخبر شمار داديم بقوم بعزم راست و تصديق درست واسمعوا و  
 نبوشيد وبنيرين قالوا سمعنا كفتد شنيديم وعصينا ونا فرمان شنيديم وشر ونا  
 في قلوبهم ودر دلها ايشان دادند العجل دوستي كوساله بكفرهم از كافر دي ايشان  
 قل رسول من بكوي بيما ياممي كم به ايمانكم بل جيزي مي فرمايد ايمان شما را ان كنتم مؤمنين  
 اكر بفرستاده ما كريدگانيد

**قوله تعالى** ولما جاءهم كتاب من عند الله كتاب بخافوا انست مي كوين چون كتاب  
 قرآن با محمد با ايشان آمد كتابي كه موافق توريه و انجيل است از ان روي كه در بيان اصول



خلاف همه یکسان اند و موافق یکدیگر و الیه الاشارة بقوله عی وجل شریع لکم من الدین  
ما وصی به نوحا الایة و گفته اند صدق لما معهم یعنی آنست که قرآن راست دانده و استوار  
کیر تقویت است که در تورات بیان نبوت محمد و تحقیق نبوت و رسالت وی بود و در  
بروفی آن آمد پس آنرا مصلحت باشد و گواه است و کافران قبل استیغاث علی  
الذین کفروا حقیقه الفتح النصر و هو علی ضیق دینی و دنیوی فتح برد و قسم است یکی  
آنست که الله تعالی بنده را نصرت می دهد در کار دینی تا علم و هدایت و راه سعادت  
بر وی گشاده شود و هو المشار الیه بقوله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبینا و بقوله تعالی علی  
ان یاتی بالفتح او امری من عنده قسم دیگر فتح دنیوی است که الله تعالی بنده را نصرت می کند  
در کار دنیوی تا در لذت و راه آسایش بر وی گشاده شود و الیه الاشارة بقوله تعالی  
فلما نسوا ما ذکرنا به ففتحنا علیهم ابواب کل شیء اما سبب نزول این آیت آنست که سعید  
جینی گفت در جاهلیت جهودان ساکنان مدینه بودند و کفار عرب بخاک ایشان بیرون  
آمدند و ایشان را در مدینه قلعها بود استوار کرده و محکم چون با عرب جنگها میوستند اگر  
هنی مت برایشان آمدی قلعها بنه کرفتای و عرب بیایان قلعها نشسته و ایشان را  
می دادند که چون کار برایشان تنگ شدی وضعف ایشان پیدا گشته دستها برداشتنی  
سوا آسمان و محمد که رسول آخر الزمان است نصرت خواستای و گفتای اللهم انا نستخیرک  
بالنبی محمد عبدک و رسولک نزلنا هذا البکر فنظرنه انه یخرج فتصرع باخدا یا دانی که  
مانشسته ایم درین شهر منتظر پیغامبر آخر الزمان محمد عی نبی نشسته ایم تا بیرون آید  
و او را یار باشیم و نصرت دهیم و پیغامبرش استوار کنیم خداوند این حق وی که ما را بر دشمنان  
نصرت می ربی لعالمین گفت فلما اجتمع ماعی فواکفروا به چون با ایشان آمد آنچه ساخته  
بودند و دانسته و از کتاب خوانده که حق است و راست اول کسی که کافر شد ایشان  
بودند هم پیغام را و هم رسانده پیغام را بدو غدا شدند سلمه بن سلمه از بدریان بودند گفت  
جهودی بنزدیک بود روزی گفت اظلم زمان نبی الحرم الذی یرکب البعی و یلبس الثمل و یرکب  
الکشر و یقبل الهذیه و لا یاکل الصلوة اینک روزگار پیغامبر آخر الزمان در آمد و وقت بیرون

آمدن

آمدن وی در میان آن پیغامبر که تنگ ندارد و برشتی نشیند و شمله در پوشد و نان ریز  
بیش نهد و بخورد و هدیه قبول کند و از صلوة هیچ نخورد آنکه گفت و ان یکن منکم احد یذکر  
هذا و اشار الی اکسی از شما او را چرا بد این مرد باشد یعنی سلمه قال سلمه فلم یلبث ان  
قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم قلنا له والله انه هو قال نعم و لکنی لا ادع الیهودیه سلمه  
گفت پس بر نیامد که رسول خدا صلوات الله علیه با آمد و پیغام حق آورد و ما کفتم این جهود  
که والله که این پیغامبر آنست که تو گفتی و جزوی نیست جهود گفت اری هموست که می گفتم  
ولکن من دین جهودی بنکذا رم صفتیه بنت حبی بنت الخطب گفت چون مصطفی صلوات  
الله علیه در مدینه آمد بدلم حتی الخطب و عم من بویا سر خطب مرد و با ما ملاذ بغلس و ب  
شدند بقصد آنکه تا بداند که محمد پیغمبر هست یا نه گفت بوقت آنکه آفتاب فرو شود و کجا  
با نا آمدند شکسته و کوفته و غمناک و حزین و ایشان را اینک نواختند که هر بار آن ساعت  
بیش ایشان بقمع بعبادت خویش و بمنی التفات نمی کردند و هیچ مران نواختند و از آنند  
و دلش بیروا خود نداشتند بویا سر بدلم حبی می گفت که اهو هو کوی که او است  
بدلم گفت نعم والله قال و تعرفه و تثبته قال نعم قال فما فی نفسک منه قال عداوة و الله ما فی  
رب العالمین ایشان را گفت فلعمنة الله علی الکافرین لعنت خدای بر کافران و لعنت الله  
باشد و نا بدیرقت چون ایشان را دراز زل زلانه بود آن شناخت و دانش که ایشان را بود  
هیچ سود نداشت من بعد به جده لم یهنص به جده کار جد ازلی دارد نه جلیجالی  
لجه که عنایت است بیروزی را جدهایت است جهودان که معرفت و دانش داشتند جبر  
عنایت با ایشان نبود آن معرفت ایشان را بدال بود و سبب عقوبت و نکال لعنت خدا  
بر ایشان و خشم بر خشم جزا ایشان و صعا لیک المهاجرین نادان فراس کاتب شدند  
چون عنایت ازلی با ایشان بود کار ایشان بجائی رسید که مصطفی علیه السلام با ایشان نصرت  
می خواست بر دشمنی در خیمت که کان یستفتح بصعا لیک المهاجرین و صعا لیک المهاجرین  
ایشانند که رسول خدا ایشان را صفت کرده در آن خبر که ثوبان روایت کرد قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم حوضی باین عند الی عمان شرابه ایض من اللبن و الحلی من العسل



من شرب منه شربة لا يظمأ بعدها ابداً واول من يربه صبا ليك المهاجرين قنار ومن هم يارب  
الله قال الدنس الثياب والشعث الرأس الذين لا يفتح لهم ابواب السعادة ولا يزحرف  
المنعمات الذين يعطون ما عليهم ولا يعطون ما لهم يسما الشتر واهل بيوت يستعمل في  
مجموع المذاق كما ان نعم يستعمل في مجموع المادح ومعناه ليس باعوا به خط انفسهم من  
الثواب بالكفر بالقرآن بل جيزي خوشتن را بفرختند و ثواب آن از دست يادند  
که بقرآن کافر شدند رب العالمين گفت آنچه کردند بغي کردند و جسد بردند که مانبوت  
بفرزندان اسمعيل داذم نه بفرزندان اسحق ذلک فضل الله يؤتيه من يشاء اين نبوت  
و رسالت فضل و کم خداوند است انکس را دهد که خود خواهد آفتي عظيم است چرا که  
مؤمنان آنرا که جسد بيفکنند هیچ طاعت و عبادت و از دنیا باند و بر ندادند جسد یا کمال الحنا  
کما تا کُلُّ التَّارِ لِحَطَبِ ابليس افاذه جسد بود بحکم عبادت جنین هزار ساله  
اورا اهدا لعنت بر نیاورد و ذلت آدم که از شهوت بود نه از جسد توبه وی لا محمول  
گشت و کالوی آسان شدن انس مالک گفت مصطفی علیه السلام با یاران نشسته بودند  
یتطلع علیکم الآن رجل من اهل الجنة مم الکون مردی از اهل بهشت چرا این مردی آنها را  
در آمد و لعین در دست جب داشت و آب از حاس وی قطره قطره می افاد از جگر و وضو  
آن روز گذشت روز دیگر مصطفی بخوان گفت همان مرد در آمد هم بران صفت سرگ  
روز هم این حال بن نسق بر رفت عبدالله عمر و عاص گفت من بهانه گرفتم و بخانه آن مردی  
رفتم و سه شبانه روز با وی ماند و در اعمال وی اندیشه می کردم دیدم از وی عمل بسیار اما  
در میان شب می که بیدار شای ذکر و تسبیح بر زبان وی بر رفتی و بوقت نماز با مباد  
بخاسته وضو تمام کردی پس عبدالله گفت چون عبادت فراوان از وی ندیدم آنچه شنید  
بودم از مصطفی علیه السلام با وی راندم و گفتم چه عمل داری بیرون ازین که موجب ثواب است  
قال لا اجد فی نفسي عملاً الا احسن المسلمين ولا اجد على خیر اعطاه الله آية قال عبدالله  
هذا الذی بلغک و می اتی لا نطقی فباوا بغضب علی غضب دو خشم خداوند بر ایشان  
یکه انک بعیسی کافر شدند و دیگر آنکه محمد کافر شدند و قرآن قبول کردند و گفته اند

فقال تعالى اعلم جسد الله عز وجل  
تأدیر است از جسد نبوت و جسد ظاهر  
بغیر کون و بدن جسد آفتی

یک خشم با نیت که محمد کافر شدند و دیگر با نکه گفتند یا الله مغلوله ی خداوند بستانست  
که روزی بر ما شک کرده است و نبوت از ما باز گرفته و بتل العالمین گفت غلت ای دیم  
دست ایشان ببستند تا امر کن از ایشان کس نمی بینی که نفقه فراخ کند بر خوشتن یا بر کسی  
مکراندکی و لعنوا بما قالوا و لغت کردند بر ایشان با نکه گفتند آنکه گفت بریده بطناز  
بلک دودست خداوند کشاده است نفقه می کنند چنانکه خواهند یا ثبات کرد و غل نفی کرد  
درست از مصطفی علیه السلام که گفت یا الله علی لا نعوضها نفقة سحاً اللیل والنهار را راتم  
ما انفق من خلق السموات والأرض فانه لم ينقص منی مینه و عی شعلی الماء و سید الخیر  
المیزان خفض و بر رفع آنکه گفت وللا کافر عذاب مهین نابدانی که عذاب و چراغ  
نادیب و تطهیر است نه اخن و اوهانت و عذاب مهین کافران راست ایشان که جاوید  
در دوزخ بمانند و مؤمنان را اگر عذابی رسد بر سبیل بحیص و تکفیر بود بکندکی و آنکه  
از بس آن راحت ابدی و عزت سر ملک و نعمت جاویدانی و اذ اقل لهم آمنوا بما اتوا الله  
و چون جهنم را گویند ایمان آرید بقرآن که محمد فرو فرستادیم ایشان گویند ما ایمان  
بدان آریم که با فر فرستادند بزبان عبری یعنی توریت و یکفر من به او راه ای به اسواه  
و به جهیرون از توریت است کافر می شوند الله تعالی ایشان را این گفت دروغ زن  
کرد گفت فلم یقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین معتقدین للایمان فلم رضیتهم بقتل  
الانبیاء اگر بتوریت ایمان دارین حرتو ریه کجاست که بیغامبران را کشید و جی کشید ایشان را  
مفسران گفتند می چند که ایشان قتل بیغامبران کرده بودند لکن بدان ایشان کرده  
بودند و ایشان بدان رضای دادند و می بسند یکنند و بدان معنی دشمن  
نی گرفتند و لو کانوا یؤمنون بالله والنبی و ما اتوا الیه ما اتوا الیه و به قال  
النبی علیه السلام من خیر معصیه فکرها کان کنی غاب عنها و من غاب فی ضیها کان کنی شهید  
و لقد جاءکم موسی بالبینات این بخوانست که جائی دیگر گفت قد جیتکم ببینه من ربکم موسی  
گفت آمدن بشما و بیغامها را است آوردم و نشانه است و آن نشانه بود چنانکه در سوره  
التمیز بیان کرد فی شیع آیات الی فرعون و قوم و تفصیل آن در سوره الاعراف است می



العصاة واليد والطوفان والجناد والفلد والنفادع والدم واليحي والسنون نقص من الثمرات  
اما آية سورة بني اسرائيل كفت ولقد اتينا موسى تسع آيات بينات ان نرايت ديكروهم  
جران كه از بيغام حق بني اسرائيل آورد وهي ان لا تشركو ابى شيئا ولا تسرقوا ولا تزنوا  
ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق ولا تسحر ولا تقر بوا مال اليتيم ولا تسعوا بركي  
الى السلطان ولا تغلوا في السبت ولا تاكلوا الربوا ثم اخذتم العجل من بعده واتم  
ظالمون موسى بيغام حق بكرارد وانشاهاروشن باز نمود ووعده را كه الله تعالى اورا  
داده بود از ميان ايشان سرون شد پس چون باز آمد ايشان كوساله برست خود  
رب العالمين كفت اكر ان كفت شمار است كه نؤمن بما انزل علينا بس جراكوساله  
برست شد يك وركاب توريت شمارا از شر كني كرده ام وبتوحيد فرموده اينست  
عظيم وبيلاذكران كه شمار خود مي كند واذ اخذنا ميثاقكم ورفعا فوقكم الطور اين  
عهد ويمان اخيست نيمان قل وباسم قومي از فرزندان آدم در ميان نفاست ودد  
عهد بر ايشان گرفته كي روز ميثاق خداوند حق وجل ايشانرا از كفت آدم سرون آورد  
وعهد كفت بر ايشان كه الست بكم قالوا بلى اين عهدا ولست و آخر عهدا ناست كه سر  
بيغامبري با قوم خویش بيان بست وعهد كفت بر ايشان كه اعملوا الله ولا تشركوا  
به شيئا وعهد موسى با قوم خود آن بود كه من شمارا كاسب كنم به پذيريد وبان كار كنيد پس  
چون كاسب وردين پذيرفتند رب العالمين كوهي را فرمود تا از رخ بر آمد وبرز بر ايشان  
معلق بيستاد وكفت ايشانرا كه اسمعوا اي افهموا وقل اعقلوا واعملوا به معني انست  
بيغام ما بينو شين ودر يابيد وبان كار كنيد ارباب معاني كفتند سحي كه شنيدني بود اول  
بسمعنده فرواين انكه بمنزل فهم رسد تا بدانند انكه بمنكر عقل رسد تا حرايد پس اكر اقصا  
عمل كنند بدان عمل كرد پس بخت اول سماع است ودر بخت اخي عمل انكس كه تفسير اسمعوا  
اعملوا به كرد باخر مراتب نكرست وانكس كه اعقلوا معني نهاذيا افهموا بعضي وسايط نظر  
كرد قالوا سمعنا وعصينا چون ايشانرا كفتند حرايد وبان كار كنيد ايشان جواب دادند  
كه سمعنا وعصينا يعني كه بزبان كفتند سمعنا ولكن نكفد عصينا وهب منته كفت فرشته

خوانده لم كه رب العالمين كفت يا عبادي المذنبين الخاطئين الغافلين كم والي كم كم كم  
اقل عشر بعد عشر كم كم اعفو عن فضايحكم وسواكم فضيحة بعد فضيحة وسواة بعد سواة كم كم  
اعملتكم وامهلكم وادعوكم الي ما هو خير لكم ولا اسلبكم نعمائي لا اهتك عنكم استاري كم قال  
سبحاني ما ارا في خلقي واشربوا في قلوبكم العجل اي اشرى بواجب العجل قلوبكم سعيدير  
دوتي كوساله جان در دل ايشان نهاده بودند كه ان كوساله را بسوهاان بسوزند انكه حرا  
در يابرا كنند ايشان در ان آب فاخذند ونهارا زان مي خوردند تا ان روهار زرد كشد  
بگفتم اي فعل الله ذلك بهم عقوبة لكفهم كقوله بل طبع الله عليها بكفهمم يكي از بزرگان تر  
كفت عجل بني اسرائيل معلوم است وعبادت ان شر كه عجين وعجل ان امت دنيا شوم  
ودوتي ان شر كه كمين قلبيسا يا مرم كم به ايد انكم ان تكذب جهودان است بلخ كفتند  
نؤمن بما انزل علينا مي كوين بيغامبر من ايشانرا كوي نيسا يا مرم كم به ايد انكم شامي كويند بتوت  
وبموي ايمان آورديم ان ايمان شما بتوت وبموي بدخيري مي فرمايد اگر كافر شد ياد بفرست  
و محمدان كنتم مؤمنين يعني لو كنتم المؤمنين بالمعبدتم العجل وانما يعني بذلك يا مرم فانهم عبد  
العجل يقول الله تعالى كذلك عايش اليهود والمخاطبين لو كنتم مؤمنين كما انزل عليكم ما كنتم  
محمد اصلي الله عليه وسلم

### الفصل الثاني

قول الله تعالى ولما جاءهم كتاب من عند الله آمنوا بايشان نامه وجهه نامه نامه كه ياذكار  
خداوند است بزرگ وستان نامه كه هر قديم است بروي عنوان نامه كه قصه دوستي و دوستي  
است مضمون ان نامه كه از قطيعت ما ناست وني قرار اجره ان شفاء دل يار انست وني  
جان اندوه كنان رحمتي بود از خدا و جهانيان بر مصطفی مهر عالميان كه اين نامه بو كند  
ناورا ياذكار بود و نمكسار اندوه دل خویش بان بر آوردي و از پنج يكاكان بان اسايست

### تفارق مضحجي وفيها شفاء للذي انا كما تم

اگر جهودان بودند تغيير و تبديل در نام وصفتي مي آوردند خصم ويرانميان مرسته ناسراي  
پس از انكه ويرا شناخته بودند و دانسته و بوي نصرت خواسته و اگر كافران قرشي و مشركان  
مكه بودند از ايشان كه علم نبوت بدست مي دادند هميان ايشان كتم بود و عزيز اورا مضرر



می نشاندند پس چون قهقهه نبوت خواندن گرفت و حدیث دل و دل آرام بیش آورد آن کار  
دیگر کون کشت دوست بر نگذاشتی شدن همه تیر ملامت در وی انداختند و شاعرش نام نهاد  
دیوانه و سرکشنداش خوانند **اشعاره** **اشعرقه** **نکات** **نکات** **نکات**  
جهان دار دارد اورا چون جبر و فقر خواند و رب العالمین اورا بشیر و نذیر خواند جبر زیان  
داشت اورا چون گفتند ضال است و غبی و رب العالمین گفت رسول است غبی  
**مناجات** **مناجات** **نکات** **نکات** **نکات**  
دوست دوست بسند بایند شهر بسند و عجب نیست که مستی بر یگانگان مهر عالم را نشناختند  
و ندانستند که ایشانرا خورد دین آن نباشد که اورا بیند و شناسند عجب نیست که جگر  
منار بیغامیر بخاک فرو شدند در درد و چسرت آنکه تا ایشانرا بر اسرار فطرت آن مهر  
اطلاع بودی و سر کن نبود و نیافتند و کیف لا والقرآن یقول فانی لیا بعده ما اوحی  
آن خزینه اسرار فطرت محمدی را مهری بر نهادیم و طبعها از یافت آن نو میزد که دانیدیم  
و عند صفائح الغیب لعلها الا هو حسین منصور که شمه از دور بدید که فریاد بر آورد که سراج  
من نور الغیب بیا و غار و جوار و الترحیم و ساد

**ایام و ایامی قلم از شمس** **کودک خوش خدایان گشتی**  
**چون دانسته بر ابر جان گشتی** **نکاه** **فروشدی** **مبهمان گشتی**

لم یزل کان مذکور قبل القبل و بعد البعد و الجواسی بالالوان جوسه صفوی کلامه شوی جمله  
علوی عبادته عربی لا مشرقی و لا مغربی حسبه ابوی رفیق ربوی صاحبده صلی ما خرج  
خارج من میم محمد و ما دخل فی حایه اهل کافرش همه در میم محمد متلاشی سر کجا عالم در کجا  
است و سوزی در مقابل سوز عشق و بی حیز انبیا و اولیا و شهدا و صدیقان خداوند  
از اول عمر تا آخر بر فساد و بغایت با اول قدم وی رسیدند آن مقام که بر خطایق آمدن  
قدم خود نه بسندید بسند منتهی و حیات ماوی و طوفی و زلفی که غایت دبت صدقار  
خود ننکرید که ما زاغ البصر و ما طبعی نهی کرامت و رتبت نهی شرف و فضیلت نهی علو و رتبت  
که بود جز از وی فضل تمام و کار بنظام عن سائی و فخر خدای پس از بافضا سال آنکر کن در

شع او عامر شاخ شجر دولت و ناض شرف او مستغنی حکم او مستولی درین کیتی نواری  
در هفت آسمان اواری در صدی از وی جماعی بر زمینان از وی داعی در سرری از وی  
نوائی در سر سینه از وی لوائی در سر دلی ویراجی راهش بر نور گفت و کردش بر نور  
و خلق و خویش از نور و خود نور علی نور

**کودک** **کودک** **کودک** **کودک** **کودک**  
**کودک** **کودک** **کودک** **کودک** **کودک**

و لقد جاءکم موسی بالبینات الایه چون موسی علیه السلام بر بساط انبساط برورده شد و خلعت  
یافت و نبوت و رسالت مخصوص گشت و می آمد بوی که یا موسی تو آن باز سیدنی که خلق را  
تو صید خواهیم کرد و بیغام ما بهی اسایل لسان و نعمت و منت طایذ ایشان ده  
العالمین آن فرستادن و رفتن ویرا بر جهان جهانیان جلوه کرد گفت و لقد جاءکم  
بالبینات موسی گفت خداوند ایشانرا چه گویم و هب منته کف در بعضی کتب خوانده ام که  
بیغام حق آن بود که یابن عمران قل لینی آدم من کان شفیعکم الی اذ خلقکم فاحضرت صفا  
و من کان شفیعکم اذ مننت علیکم بالاسلام ام من اخرجکم من اصابکم الیکم بالرفق الی احرام  
اقهارکم ام من الفی الرفقة و الرحمة فی قلوبکم اذ تم خیر فی خیر اللقمة من فیها فمضغها الیکم  
ام من فتن فی قلب فخل فیها نور اقتلوا به ام من وهب لکم السمع تسمعون به هذه منی  
علیکم قدیمه تعصونی بالنها و تسمعون علی و انما یحلیه یحفظکم یظلم الیایه و ان الملائک  
لشادک یا حلیم یا حلیم عن الظالمین یا موسی یتقلبون فی تعالی و تعصونی ثم یفوز  
انی غفور رحیم یا موسی کم یثکروا الکلام الحفظه عملک فامرهم بالصبر و اقول اللهم لعل  
یرجع و یتوب یا بن عمران عند الشکایه یدعونی و ینسونی عند التخاذ یا بنی آدم خذوا من  
الدنیا بقدر ما تطیقون و اکتسبوا من الذنوب بقدر ما یختلون العتوبه و اطلبوا من  
النعم بقدر ما تؤدون شکره سئلون اذا رجعت الی انی انما امرت الظالمین لعلهم علی

**قول تعالی**

قل رسول من کوی الی



لکم الدار الآخرة اگر سراسیم و بیرون دران شمار است. عند الله نردیک خداوند  
خالصه من دون الناس خاصه شمارانی دیگران. فتمتوا الموت بس می خواهید  
بارز و ان کنتم صادقين اگر راست می گویند. ولن يتموه و بارز و خواهند آنرا. ابدان  
بما قدمت ايديهم باجه می دانند که پیش فرا فرستادند از کردار بد. والله عليم بالظالمين  
والله داناست بان ستمکاران بر خویشان. ولجنتهم وایشان را یابی. اخر من الناس  
چو بصر مردمان. علی حق برزندگانی. ومن الناس من كوا و کثرت هم بود احدهم  
دوست دار یکی از ان کسان. لو يعي الف سنة که او را هزار سال عمر دهند. وما هو  
بمن خيره من العذاب و همانند نیست آدمی را از عذاب. ان يعي که او را عمری دراز دهند.  
والله بصير بما يعملون والله میناست آنچه می کنند. قل رسول مني كوي. من كان عدوا لجبريل  
مکه دشمنی است جبرئیل را فانه تر له علی قلبك خداست که فرستاد او را بر دل تو نه خود آمد.  
بذن الله بدستوری الله آمد. مصدقا استوار کی و گواه. لما بين يديه من كتاب که پیش از  
فر آمد. و هلك و راهمونی. و بشي المؤمنين شاذمانه کردن کرم و یگانا. من كان عدوا  
لله مکه دشمنی است خدا را. و ملائكة و فرشتگان ویرا. و جبريل و ميكائيل و جبريل و ميكائيل  
فان الله عدو للكافرين الله دشمنی است آن کافران که دشمنی ایشان اند. ولقد  
الیک و ما فرستادیم بر تو. آيات بينات بخنهار روشن هویدا و راست. و ما يكفها و کافر  
نشود بان. الا الفاسقون مکر فاسقان که از بد رفتن حق بیرون شده اند. او کما  
عاهد و اعهد اباش مکه که بیانی بنهاند. بنده بیفکند و بشکند ان چنان را. فريخهم  
کروهی از ایشان. بل انهم لا يؤمنون بلکه بیشتر ایشان ناکر و یگانا اند. ولما جاءهم  
وانکه آمد بایشان. رسول من عند الله فرستاده از نردیک خداوند. مصدق لما هم  
استوار کی و گواه آن کتاب با ایشانست. بنده بیفکند فريخ من الذين اتوا الكتاب  
کروهی از ایشان که تورات دادند ایشانرا. كتاب الله و را ظهوریم کتاب خدا تورات بر  
بشت انداختند. کاتهم لا يعلمون مانند آنکه نمی دانند که تورات حق خداست. و اتبعوا  
وانگاه بی روی کردند. ماتلوا الشياطين آن چیز را که شياطين خواندند. علی ملک سليمان

بر عهد ملک سليمان و در زمان او. و ما كفى سليمان و هم من سليمان کافرن بود. ولكن الشياطين  
كفر و ولكن شيطانان کافرنند. يعلمون الناس السحر جادوی مردمان می آموزند. و ما انزل  
علي الملكين و نیز بر روی کردند آن چیز را که فرستاده آمد بران دو فرشته. بابل شهر بابل.  
هاروت و ماروت نام آن دو فرشته هاروت و ماروت. و ما يعلمان من احد وایشان جادو  
صح کسر اینها میزنند. حتى يقولوا اننا انکه که بیشتر گویند. انما نحن فتنة ما از من خلق ایم از خدا  
فلا تكفر کافر نشوید بفرقتن باطل. فيعلمون منهما می آموزند از ان دو فرشته. ما يفرقون  
به چیزی که بدان جدایی افکند. بين المرو و زوجة ميان مرد و جنتی. و ما مضى  
به من احد و نمی گزیند کسی بان و جانی نمی افکند. الا باذن الله که خواست خدا.  
و يعلمون و می آموزند ما مضى هم چیزی که ایشان را در دین کردند نماید. ولا ينفهم وایشانرا  
در دین بکار نیایند. ولقد علموا انيك دانسته اند لمن اشتراه مني که سحر را خرید و بفروشد.  
ما له في الآخرة من خلاق او دران جهان از هیچ نیگوی بهر نیست. و لبيس ما اشترى و البفسهم  
و بد چیزی خویشان را بفروختند. لو كانوا يعلمون اگر بدانند. ولو انهم امنوا و اگر ایشانرا  
ایمان آوردند. و اتقوا و از خشم خدا برهین بدندگی. لما توب من عند الله پاداش ان  
ایشانرا از نردیک خداوند به بودگی لو كانوا يعلمون اگر بدانند. **القرآن**  
**قوله تعالى قل ان**  
لکم الدار الآخرة مفسران گفتند این آیت بسبب آن فرو آمد که جهودان می گفتند ان  
الجنة الامن کان هوذا اوصاری بهشت جبرئیل و ترسایان نشوند الله تعالی گفت  
تلكا ما نهم انت و عها ساخته و آرزوها ایشان رسول من بگوید ایشانرا که تحت خویش  
با نمانند و بیارند اگر راست می گویند ایشان گفتند نحن ابنا الله و احبنا و ما بسر ان الله  
و دوستان او و دوستان و بران را لا محاله بهشت خود فروارد. رب العالمين گفت ما بر  
من ایشانرا بگوید اگر جنانست که شامی گویند که بروزی دران جهان و بهشت جادوان همارا  
است می دیگران و کس با شما انباری نیست دران بس که چنین است می خواهید بارز  
تا بان ناز و نعیم و نواخت مقیم در سید الله تعالی گفت. ولن يتموه ابدا بما قدمت ايديهم



وهر کس تا جوذان باشد این روز نکند که ایشان می دانند که چه فراموش داشته اند از  
کردار بد و گفتار پیهوده همکار محمد صلی الله علیه و سلم و بوشیدن نعت و صفت وی قال  
النبي صلی الله علیه و سلم لو تمنوا الموت لغض كل انسان منهم بريقه و مابقی یهودی  
على وجه الارض الاموات یعنی دیگر گفته اند از ابن عباس فتمنوا الموت ای ادعوا بالموت  
على كذب لفريقين جوذان را می گویند که چنانست که شامی گویند بس دعا کنند تا از در  
آن یکی که دروغ زن است ویرامی کند و باو اذک کردند و سرباز زدند که دروغ زن  
ایشان بودند و خود می دانستند پس رب العالمین پیشانرا تهدید کرد و گفت والله عليم  
بالظالمين الله داناست بظالمان و چنانکه بظالمان داناست بدیگران هم داناست  
اما فایده مخصوص آنست که سخنی بر مخرج نهاد دست چنانکه مردم حجم را گوئی انا عارف  
أرى من تراشنا یم یعنی ساعا فیک می نیاید بانی سخنی که ویرا عقوبت کند روی ابوذر رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتى تروا مني البلا حتى يرى الحق  
الميت على أعواده فيقول يا ليتني كان مكان هذا ويقول القائل واصلتني على ما تقدم  
فيقول كاین مکان می گویند چون سخا نیز نزدیک کردد بلاها و فتنها بینا چنانکه از  
مرد را بر چنان بیند گویند ای کجای وی می بودی دیگری گویند چه دانی که بر چه می  
بر سعادت یا بر شقاوت جواب دهان که بهر چه می رود بهر صفت که هست این از آن گوید  
که بلاها و فتنها و بی رحمیها روی خلق نهان و ان بیند و شنود که نتواند دید و شنود و در  
دین و دوزخیان دارد و با این همه مردم تمام اوست که بر بلاها صبر کند و مرکب آرزو و خوا  
اتباع سنت مصطفی را که گفت صلی الله علیه و سلم لا يتمنين أحدكم الموت لضر نزل به و لكن  
ليقل اللهم احيني ما كان في الحيو خير لي و توفي اذ كان في الوفاة خير لي و لتجدنهم خير  
الناس على حقيقه ابن عباس گفت این کدایت است از جوذان و من الذين اشركوا كما يتاست  
از کبران می گویند جوذان از همه مردمان بر نند کهانی حریص تر اند و از کبران هم حریص ترند  
و هیچ کس نیست که نند کهانی دوست دارد ازین کبران و از نجاست که تحت ایشان بایکد  
آنست که گویند زی سزا رساله بس می که این خیت گویند آیین در شمر کبران است اما خیت

مسلمانان خیت اهل هشت است و آن سلام کردن است مصطفی علیه السلام گفت السلام تحية  
للمنشا و اما ان لا تمنوا و سنت چنانست که سوار بر پیاده سلام کنند و رفته بر نشسته و کهنه  
بر عهدینه و نفر اندک جمع بسیار و اگر یکی از جماعت سلام کند از همه کفایت باشد و همچنین اگر  
از گروهی بیک تن جواب دهند از همه کفایت بود و بر اهل و عیال خودش سلام کردن سنت  
که «خبرست اذا دخلت على اهلک فسلم لیکن برکت علیک و علی اهل بیتک و مسلمان چون برادر  
مسلمان رسد سر که که رسد چنانکه رسد سلام باز نکند که مصطفی علیه السلام گفت اذا فلی  
احکم اخاه فلیسلم علیه فان حالت بینهما شجرة او جدار او حی ثم لقیته فلیسلم علیه و یحجا  
جمع مسلمانان شود سلام کنند نیز چون از نزدیک ایشان برخیزد سلام کنند که لفظ خیر  
لیست الا ولی احق من الاخرة و جهد کند که با سلام کند که مصطفی علیه السلام گفت ان  
اولی الناس بالله منی بلاء باسلام و سلام اشکارا کنند که مصطفی علیه السلام گفت کما عملوا  
الرحمن و اطعموا الطعام و انشوا السلام تدخل الجنة بسلام و سلام تمام کند چنانکه  
گویند سلام علیکم و جواب تمام دهند و جواب تمام دهند چنانکه گویند و علیکم السلام  
و رحمة الله و بركاته مگر جواب سلام اهل کتاب که گویند و علیکم و برن میفرایند و یکی  
بر مصطفی علیه السلام سلام کرد و گفت علیک السلام یا رسول الله رسول خدا گفت چنین مگوی  
که این خیت می دانست و چون سلام کند بدست و انگشتان اشارت نکند که مصطفی  
علیه السلام گفت لیس منی تشبه بغیر الا تشبهوا بالیهود و لا بالنصارى فان تسلم  
الیهود طشارة بالاصابع و تسلم النصارى الاشارة بالاکف أمّا انواب سلام کرد  
بر مسلمانان آنست که مصطفی علیه السلام گفت ما من مسلمین یسلم احدهما علی صاحبه فیاخذ  
بیده و یضرب فی وجهه لا یأخذ بیده الا الله فیفتی قان حتی یغنی لهما و عن عمر ان حسین  
ان رجلا جاء الی الین صلی الله علیه و سلم فقال السلام علیکم فرد علیه ثم جلس فقال النبی  
علیه السلام عش ثم جاء آخر فقال السلام علیکم و رحمة الله فرد علیه فجلس فقال لعشرون  
ثم جاء آخر فقال السلام علیکم و رحمة الله و بركاته فرد علیه فجلس فقال لثلثون فی رواية  
آخری ثم اتی آخر فقال السلام علیکم و رحمة الله و بركاته و غفرته فقال اربعون هكذا



يكون الفضائل يود احلهم ضمير كبران است می گویند یکی از بزرگان دوست دارنده او را بنام  
 عمر بودی و ذلك لانه لا يرجو بعثا بعد الموت فهو يحب طول الحية وكذا اليهود لا تمعروا ما لهم  
 في الآخرة من الخزي لتضييع ما غلبهم من العلم من جديد بداري عمر منها دوست داشت آدمی است  
 وازنجا گفت مصطفی علیه السلام بهم ابن آدم ویشب ایشان الحرس علی المال والحرس علی العی  
 امسأومن که برست اخیز ایمان دارد ویدیدار خدا ونعیم جاودانه امید دارد از امل در لذت  
 نگیرد و مموان مکر را مستعد بود چنانکه مصطفی علیه السلام عبد الله عمر را گفت كنغ الدنيا كانك  
 غريباً و عابراً سبیل و عدل نفسك من اهل القبور اذا اصبحك فلا تحزن نفسك بالمساء و اذا آتت  
 فلا تحزن نفسك بالصباح وخذ من حيويتك موتك و من صحتك لسقمك فانك يا عبد الله لا تارك  
 ما امسك غداً فقال يحيى بن عباد اطعم ربك ولا تفترق عن الموت ولا تستوحش لفرق الحجة  
 فليس من تفارق من الاجزاء اعني عليك تمنى تقدم عليهم وقال القمي لابنه يا بني امر لا تدرك  
 متى يلتقيك فاستعد له قبل ان يهاك وفي معناه انشد

يا رقد الميلى مسروراً بآله ان الحوادث قد يطرقن اشجارا

الحق القوم انك لا تدري ان الله لا ياتى الا بالاراء

ثم قال تعالى وما هو من شيء من العذاب وما احد لمبعده من العذاب تعميم والله بصير بما  
 قل من كان عدواً لجبريل ابن عباس گفت داشتند از داشتند از جهودان فدك که او را  
 عبد الله سوریا گفتندى با جماعتی از رؤسا جهودان نزدیک مصطفی علیه السلام شدند انگاه  
 بهدینه فرو آمد گفتند يا ابا القاسم حدثنا عن خالنا لك عن النبي لا يعلم من الا نبي قال سلوني  
 عما شئتم فقال ابن صوريا كيف نوماك فقال اخبرنا عن نوم النبي الذي ياتي في آخر الزمان فقال  
 نمام عيناى وقله يقظان قال صدقت يا محمد اخبرنا يا محمد الولد من الرجل يكون اومض المرء  
 فقال النبي عليه السلام اما العظام والعروق فمن الرجل واما اللحم والدم والظفر والشعر فمن المرء  
 قال صدقت يا محمد قال فما بال الولد يشبه اعمامه ليس فيه من شبه احواله شئ او يشبه احواله  
 ليس فيه من شبه اعمامه شئ فقال النبي عليه السلام ايماء اعمامه كان الشبه له قال صدقت يا محمد  
 قال فاخبرني عن لا يولد له قال اذا مغرت يعني اجتمعت النطفة لم يولد له واذا كانت صافية

ولله قال فاخبرني عن ربك ما هو فانزل الله تعالى نسبتة قل هو الله احد الله الصمد الى  
 آخر السورة قال ابن الصمد يا خلت ان انت قلتها اعنت بك وابتعتك اى ملك يا ربك يا ربك يا ربك  
 قال جبريل ولم يبعث الله نبيا قط الا وهو وليه قال ابن الصمد يا ذاك عدو ناس الملائكة ولو كان  
 ميكائيل مكانه لا مئنا بك ان جبريل كان منزل باللعذاب على اسلافه وانه عادانا امرا را كثره وكان  
 انشد لك علينا ان الله تعالى انزل على نبينا ان بيت المقدس سخرى على يدي رجل يقال له  
 نخت نصر وهو اخبرنا بالحين الذي خرب فيه فلما وقع بعثنا رجلا من اقربائنا اسرا في طلبه  
 ليقتله فلقية ببابل غلاما مسكينا فاحذنه ليقتله فدفع عنه جبريل قال الصالحينا ان كان يتم  
 هو الذي اذن في هلاككم فلن يسلط عليه وان لم يكن هذا فيل اى حق يقتله فصدقه صالحينا  
 فرجع فتوى نخت نصر وغنى انا وخرت بيت المقدس فهذا تحذره عدو فانزل الله تعالى هذه  
 الآية قاده وعلمه وسلكى وشي كفتند عمر خطاب رضی الله عنه مهادس جهودان بدت  
 آنجا که درس خوانند و با ایشان سخن در آمد و عمر کاه کاه رفتی و مرکاب ایشان نظر کردی  
 جهودان گفتند يا عمر يا صاحب محمد ما تراد دست داریم که دیگران ما را می بخانند و تو می  
 و نیت تو طمع داریم که مرکاب ما می نگرى کوی ترانیک آما این کتاب ما و دین ما عمر گفت والله انتم  
 ليحكم ولا اسالكم لاني شاك في ديني واما اذ دخل اليكم لاراد بصيرة في امر محمد صلى الله عليه وسلم  
 وارك اثارة في كتاب عمر گفت والله که من ندوتى شما را می آیم يا آخيه برسم از ان برسم که  
 در دین خویش بشکم لکن آثار مصطفی علیه السلام مرکاب شما می بینم که می چند می نگریم در ان مرا هیئت  
 و روشنایی در کار محمدی فرازید پس روزی عمر خطاب سوگند بر ایشان نهاد با فرید کار  
 و کتاب ایشان تویت که راست گویند که هیچ می دانید که محمد رسول حق است ایشان گفتند  
 اکنون که سوگند نهادی راست گوئیم می دانیم که محمد رسول حق است هیچ مشک نمی افشا ما را در  
 صدق و رسالت می عمر گفت فاذا هلكتم بس شما ازها لکانید که می دانید صدق می  
 و نمی کروید و بر رسالت می ایمان نیارید پس عمر گفت ما یمنعکم من اتباعه گفت آخر چیست که  
 شما را باز می دارد ان اتباع می ایشان گفتند صاحب می جبریل است و جبریل ما را دشمن است  
 محمد لا برسم ما می دارد و بد زان ما را عذاب و صواعق بسایند و جبریل همه بکشتن و جنگ و عذاب











فقلنا بلث هو احر فقال ابو الاسود لم يزل الشياطين يقولون عندنا بالمدينة وقال النبي صلى الله عليه وسلم جلد الساجر ضربة بالسيف ولكن الشياطين كفروا حمز وكسائي لكن بحيف والشياطين برقع خواند كفروا يعلمون الناس السجى كويك سليمان كافر نبوذ وجاهدوى كاري نبوذ لكن شياطين كافر نبوذ و جهودا از اجادوى هاوختند و ما انزل على الملكين اير ما برد ووجه است يكى معني نفى يعني هرگز بران دو فرشته جادوى نفرستادند از آسمان قوى ديگر نفى نيست و تعلق بايت اول دارى كويك كتاب خدا بس بشت انداختند انكه بس روى كردند و وجيز را يكى ما تلوا الشياطين على ملك سليمان و ديكرها انزل على الملكين بل انچه شياطين خواند ديگر انچه در با بل بهاروت و ماروت فرومندان سحر است كه مى كنند و در تعليم و تعويد مى آرند و تسخير جن بنا مهاد از نامها و خدای عزوجل كه از آسمان فرو آمد و علما خلافت كه با بل در ديار كوفه است يادرد يار مغرب يا بكوه دماوند و با بل از ان كفتند كه تبلبلت الالسن ها قيل ان الله عزوجل حين اراد ان يخالف بين السنة بنى آدم بعث رجلا فخرهم من كل اقل الى بل قبل الله عزوجل الستمم فلم يدرك احد يا يقول الاخر ثم فرقهم الترح في البلاد هاروت و ماروت ثمان سربا نيان قال اهل التفسير انهما كانا ملكين اسمهما عزا و عزرائل و ان الملائكة تعجب من ظلم بنى آدم و استحلوا الحرام و سفكوا الدماء و قتلوا نساءهم و سلموا بالبينات فغيروا ذلك عليهم و خاطبوا الله عزوجل في معاصمهم و قالوا هؤلاء الذين جعلتهم في الارض و اخترتهم فهم يعصونك القصة الى آخرها مفسران و اصحاب حديث و نقله انما ركفتند فرشتگان آسمان پيچيدند از ظلم بنى آدم وى رسيدها و خون بختن و برده دريند ايشان كفتند خداوند اين زمين داران و خاكها را بر كزى دى و ايشان ترانا فرمان اند رب العالمين كفت اگر آن شهوت كه جنبى آدم مرگست در شما مرگب بودى چال شما چون چال ايشان بودى همه كفتند سبحانك ما ينفع لنا ان نعصيك يا كزى و بى عيسى تر نيايد از ما كه بتو عايش شويم و نسرذ كه فرمان ترا خلاف كنيم رب العالمين كفت اکنون دو فرشته اختيار كنيد از همه فرشتگان تا ايشان را بصفى بنى آدم براريم و شهوت در ايشان مرگب كنيم هاروت و ماروت را بر كزى دند كه از همه عابد تر و خاشع تر بودند خداوند

عزوجل ايشان را زمين فرستاد تا حكم كند و كار كزرا نند میان خلق شهوت در ايشان آفند چنانكه فرزندان آدم و ايشان را كفت شرك مي آرند و زنا مي كنند و خمر بخورند و خون بياقر مرزید و گوشت خوك بخورید و هر يك و قضا ميل و مجا با مكيند و جور و جفا مي پسندد ايشان بيا مهند و بروز حكم مى كردند و كار خلق مى كزاردند و بشت آسمان مى شدند و معتبد خودش آخر روزى زنى آمد بيش ايشان مجلس حكم با خفى كه داشت نام آن زن زهر بود نيكروى كه جالوى بغايت كمال بود كفته اند كه با دشاه زنى بود از ديار باريس و در ايشان هواد آن زن افاد بيكديگر با ركفتند انكه ترافع و حكم آن زن در تاهينها نذند تا ويراجا خواندند و كام خود از وى طلب كردند آن زن سر يار زدا نكه كفت اگر شمارا از من مراى است بت بستم بايد شد چنانكه آن زن و قل كردن و خورون ايشان كفتلماين نكرار است كه ما را از ان زنى نهى كرده اند و بهمين فرموده آن روز رفت ديگر روز ميمى ش بوذ جواب همان سديكر روز هوا بغايت رسيد و صبرشان بر ميذ كفتند از انچه فرمودى خمر خوردن آسان ترست نداشتند كه خود خمر جمع بجاي است و اصل همه كاهان قال النبي صلى الله عليه وسلم الحرام الجنايت بس خمر خوردن تاملست شدند و كام خود نك بر گرفتند و دران چال كسى با ايشان فرار ميد ترسيدند كه باز كويد او را بگشتند تا هم زنا و هم شرب خمر و هم قل از ايشان در وجود آمد و خدای عزوجل دران چال ايلايكه آسان را برايشان اطلاع داد تا ايشان را بدان صفت بيدند و من فلكا اليوم يستغفرون لاهل الارض و كفته اند نام اعظم آن زن با آوختند تا قضا آسمان كرد بس حواس آسمان و كوش و انان او را منع كردند و خدای عزوجل صورت وى بگردانيد تا كوكبى كشت الكفر آن ستان سنج است نام وى بزبان عرب زهر و بزبان عجم ناهيد و بزبان و ببطى خند ابن عباس و ابن عمر آنرا لعنت مى كردند و مى كفتند لامر جبابها و اهل القى الملكان منها ما و عن علي كرم الله وجهه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا رأى سهيلاً قال لعن الله سهيلاً انه كان عشاراً باليمن و لعن الله الزهرة فانها فانت ملكين و روى ان النبي صلى الله عليه وسلم سئل عن المسوخ فقال لهم كنه عيش الفيل والدب والحزير والفرد والحيث والضب



والطواط والعقرب والدمعوس والأرنب وسهيل والزهره والعنكبوت فقل  
يا رسول الله ما كان سبب تخم قال أما الفيل فكان جبارا لوطيا لا يدع رطبا ولا يابسا  
وأما الدب فكان رجلا يدع الناس إلى نفسه ولما الخنزير يقوم نصارى سألوا  
ربهم نزول المائدة فلما نزلت عليهم كانوا أشد تكذبا واشد كفرا وأما القردة فتقوم  
يهودا اعتدوا في السبت وأما الضف فكان عريا يسوق الحاج نجنة وأما الطواط  
فكان رجلا يسرق الثمار من رؤس الخيل وأما العقرب فكان رجلا لا يغالا يسلم من لسانه  
أحد وأما الدمعوس فكان رجلا نأما يفتر بين الأجنحة وأما العنكبوت فامرأة تخر  
زوجها وأما الأرنب فكانت امرأة لا تطهر من حيض ولا غير ذلك وأما سهيل فكان  
عشارا باليمن وأما الزهره فكانت نصرانية بنتا لبعض ملوك بني إسرائيل فتن بها هاروت  
وما روت قال الراوي ولم يذكر سبب الجحيم ومصطفى صلوات الله عليه جاز دانست  
که مخا لعت زنان آفت دین است وجم فتنه از آن چند نمود گفت لا یتلون رجلا یا امرأة فاما  
ثالثهما الشيطان وقال علیه السلام النساء جبابيل الشيطان قال الحسن بن صالح سمعت  
ان الشيطان قال للمرأة انت نصف جندک وانت سیمی الذی اری به فلا اخطی وانت  
موضع سرتی وانت رسولی فی حاجتی وعن ابی امامه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان  
ابليس لما نزل إلى الارض قال یارب انزلنی إلى الارض وجعلنی رجیما فاجعل لی بیتا قال  
الحام قال فاجعل لی مجلسا قال الأسواق وجامع الطرق قال فاجعل لی طعما قال املا  
یذکر اسم الله علیه قال اجعل لی شربا قال الکلم مسکر قال اجعل لی مودنا قال المزامیر قال  
اجعل لی قرانا قال الشعرا قال اجعل لی کما با قال الوشم قال اجعل لی جمیلا قال الکد قال  
اجعل لی رسلا قال الکهنه قال اجعل لی مصاید قال النساء **الحفت** آنت  
که هروت وماروت پس از آنکه مصیبت کردند خواستند که با آسمان منعبد خویش باز شوند  
نتوانستند و برهاشان طواع نیامد پس در کار خویش پیدایش شدند و از آن گروه بشمار  
شدند گفتند پیش ادریس پیغام صلوات الله علیه وگفتند استشفع لنا الی بیک وادع لنا  
ادریس دعا کرد ایشانرا و خداوند عز وجل ایشانرا محیر کرد میان عذاب دنیوی و عذاب

عقربی عذاب دنیوی اختیار نکردند پس ایشانرا در زمین با بسوی کفر مجاهی در آویختند  
تا بقیامت مجاهد گفت در آن جاء آتش ایشان در میان آتش مجاهد ماند با ایشان در  
قد و سلسله صفت اندام و گفته اند در آن جاء آب است و ایشان از نشکر زبان بیرون  
کرده اند و چهار انگشت است از میان ایشان تا باب و آن نمی رسد و در روزگار پیش  
مردی پیش ایشان رفت تا جاذوی آموز گفت چون ایشانرا بدان صفت دیدم سبلم  
و از آن حال بسهمیدم گفتم لا اله الا الله ایشان چون سخن شنیدند گفتند لا اله الا الله  
جواب دادم که از امت محمد علیه السلام ایشان گفتند و قد بعث محمد قلت نعم قالوا الحمد لله  
فانه فی آخر الزمان و عما قرب یقطع العذاب عنا و ما یعلم ان من احد جاذوی  
کس که بر ایشان روزی آموزند تا بیشتر گویند اما نحن فتنه فلا یفکر ما فتنه خلقیم و از هر  
ایشان از خدای عز وجل کافر مشو یا موختن جاذوی و کار کردن بآن که هلاک شوی پس  
اگر نصیحت نه پذیرد و با موختن آن رغبت نماید او را گویند برو و بولد از آن نور کن چون  
در آن کرد نوری از وی جدا شود و مانند دودی بر آید و بر بینی وی باز شود آن نور گفته  
معرفت خداوند است عز وجل و آن دود غضب کج جلاله بعضی علما گفتند علم سخن شناخت  
شی است نه کردار شی و شناخت دیگر است و کردار دیگر همچنانکه شناخت کفر دیگر است و کفر دیگر  
و شناخت زنا دیگر است و زنا کردن دیگر هیچ کس بشناخت کفر کافر نکرد تا عمل نکند همچنین  
بشناخت سخن کافر نشود تا عمل نکند و لجنه فریشتگان گفتند فلا تکفر معنی آنست که میانه  
که چون آموختی بر خود ایمن نباشی که عمل کنی و پس بعمل کافر شوی و تعلیم فریشتگان معنی  
است فقها از اینجا گفتند اگر کسی اقرار دهد که من سخنیک دانم و شناسم اما می دانم که حرام است  
و با باحت آن محقق نیستم و کسی انیا مؤزم و یکس انیا موختن گفتند بروی هیچ چیز نیست پس  
اگر گویند من آموخته ام و مباح است موختن آن و اعتقاد داشتن با باحت آن رواست  
اگر چنین گویند کافر شود کشتناب فان تاب و الا فتل و همچنین اگر گویند من آموخته ام و تعلم که  
منی کفری صورت نه بناد بکفر خود اقرار داد کشتناب فان تاب و الا فتل فیتعلمون منهما  
ما یفرقون به بین المؤمن و وجه جزئی می آموزند که بآن میان مؤمن و زنا جدای افکند



و این جاذوان نتوانند که کسی را کنند نمایند مگر بخواست الله و یعملون طاعتهم و یستغفرون  
آن می آموزند که در دین و آخرت ایشان را بکار نیایند و سود نکنند و لقد علموا و جودان که  
دانستند که هر که می بخرد و بسنند و آموزد و کار بندد و کند امر و بی دین است و فردا از  
خیر آن جهانی بهر و بلیس طاعتش و با به انفسهم ای بیس شیئا با عوا به خط انفسهم حیث لختا  
الشیء و بنده و کتاب الله و را ظهورم به چیزی خط خود از آن جهان فرو خست که کتاب  
خدای عز و جل بگذاشتند و اختیار می کردند لوکانوا یعلمون ایشان را نیک آید اگر دانند  
و لکن ندانند هذا کقولک لصاحبک ما ادعوك الیه خیر لک لو کنتم تعقلون و تنظر فی العواقب  
و هو یعمل و یعمل کثیر النظر فی العواقب الا الله لا یعلم و جیب ذکر و لو انهم آمنوا ای محمد  
و القرآن و اتقوا الیه و دینه و الیهم و اگر ایشان محمد را به بیغامبری استوار گیرند و قرآن را  
برایست به بدینند و از دین جوودی و جاذوی بر همینند لمثوبه من عند الله این می سه لام  
لمن اشتیه بلیسما لمثوبه می سه لام تحقیق است و تا یک بجای قسم می گوید اگر ایشان  
ایمان آوردند که بآدمش آن ایشان را از دیگر خدای عز و جل بی بودی از آن رشوت که  
ستاند نه بهمان کردن بیوت رسول را از عامه خودش و از آنچه بجاذوی و شعبه فرادست  
آوردند لوکانوا یعلمون اگر دانستند و لکن نمی دانند

**الفصل الثالث** **قول الله تعالی قل**  
ان کانت لکم الدار الآخرة الا یہ از روی طریقت و راه حقیقت رمزی این آیت اثری دیگر دارد  
از باب القلوب گفتند من علامات الاشتیاق تمنی الموت علی بساط العوائف عجب نیست  
که در غایت کمال باشد و نه نماند و چشت اگر از سنی نوای و بی کایه او را آرزو می  
باشد عجب کار آن جوانمردی است که بر بساط عافیت آرام دارد و کارهایش بر نظام و در  
تمام و روزش فرخنده و ایام و باین همه نعمت و راحت چون کسی است بر آتش سوزان کردار  
وی دشمن جانستان دلدردان بسته تا خود کی ازین محنت بره و زخمی جذائی آتش در  
زند ثوبت اندوه بر آید و اشخاص بیروزی بدایند بزبان شوق گویند  
**کی باشد که نفس بردارم** **در باغ الهی ایشان سازم**

آری من احب لقاء الله احب لقاء الله لقاء و حی آمد که یاد او دل ایشان بنی اسیر ایلیم  
انفسکم بغیری و انا مشفق الیکم ما هذا الجفاء احمد الاسود پیش عبد الله مبارک آمد  
گفت رأیت فی المنام انک تموت الی منته فان استعددت للخروج مرا گفت در خواب خان  
نمودند که تا یکسال دیگر فرو شوی نگر تا رفتن را ساخته باشی عبد الله جواب داد که احین  
الحامد بعید روزگاری در آن درسها نمانی یکسال دیگر ما را اندوه مجرای می باید کشید  
و تلخی فراق می باید جشید انکه گفت غذا جان طاعتا امر و دین بیت بود

**یامن شکا شوقه من طول فرقته صبرا لعلک تلقی من حبت غذا**  
عبر غفاری قوی را دید که از طاعون می کر خستد گفت یا طاعون خدای ای طاعون  
تو کرد آنان کردی که ترا نمی خواهند چرا بر اینانی که ترا بجان خریدایم بشر حارث انجا  
گفت ما لنا نکر الموت و لا یکر الموت الا میب چرا برید مرگ را دشمن داریم که نه در دل  
شور داریم یا از دوست بر همین می کنیم با شور و است که برید مرگ را دشمن است این گراشت  
قوی با از آن خاست که ساز این راه نداشتند و طعم و صلا و ست بخشند از انجا گفتند  
مرگ را بخت قوی است و آفت قوی قومی را روز دولت است و قومی را تاراج محنت قومی را  
عنا و قومی را عطا و قومی را بلا و قیامت و قومی را شفا و سلامت قومی را هایت مدت  
اشتیاق و قومی را بلایت روز فراق ملک الموت بر رابعه عدویه رسید رابعه گفت تو  
کیست گفت من هادیم اللذات ام موتم الاطفال مرگ از اوج رابعه گفت ای جوانمرد چرا  
ممه خصلتها بد نشان دهی و از آن خصلتها نیک هیچ نگوئی گفت آن چیست رابعه گفت  
وانت موصل الجدید لی الجدید سفیان ثوری می که که مسافری را دیدی و آن مسافر قوی  
شغلی بفرمای سفیان گفتی اگر جای بمیرد در روز ما بدو برسان و بگوی

**ان باشا بقی خواهی دهی** **چراال فرستم و توقف نکنم**  
بلا ای جیش دروغ بود عیال وی می گفت و این راه بلا گفت چنین بگوی لکن می گوی واطر به  
غدا ملقی الایحیه محمدا و حزه عبد الله مبارک در وقت نزع می گفت وی خدای مثل هذا  
فلیعلموا طاعون شبلی را می آید که شکر است مرگ این بیت می گفتی



کل بیت انت میاکنه  
 جمل الناس حجتا  
 غیر محتاج الی الشرح  
 يوم ابي الناس  
 ان شراح توضع كتابها  
 عند الله عز وجل

بوالعباس بنوری مجلس می داشت و در عشق سخن می گفت بر زنی عارفه حاضر بود آن سخن  
 بروی تافت و دلش خوش گشت برخاست و در جدامذ ابوالعباس گفت موی جان در  
 ای میزند بر زن گفت **جائز است با او ام و ای را** و **و شوق و اشتیاق**  
 ان بگفت و نغمه نبرد و جان بباد قل من كان عدوا لجبريل فزكوا و ترينكوتان قرآن که  
 جبریل فرو آورد از رحمتی که هم روح دوست داشت و هم شفا دل بیمارانی نیست اینست  
 گفت جل جلاله فاترله علی قلبک جای دیگر گفت نزل به الروح الامین علی قلبک و جبریل  
 امین چون وحی مال کزاردی کلامی بصورت بشر بودی و کلامی بصورت ملک هر که کتبت  
 حلال و حرام و بیان شرایع و احکام آوردی بصورت بشر آوردی و حدیث دله میانی  
 خاناک گفت ولم یفهمنا اننا انما علیک الکتاب هو الذی انزل علیک الکتاب باز جوخت  
 و صفت عشق و اسرار و روز دوستی بودی بصورت ملک آمدی روحانی و لطیف و بیدار مصطفی  
 بیوتی و آن وحی بکزاردی سر ایست و کسر ابر و اطلاع نه پس چون باز شدی و از دیار دل  
 او بر گشتی مصطفی علیه السلام گفتی فی قصص عتی و قد وعیته و قیل لما کان صلی الله علیه و سلم بالمشاه  
 مستغرقا هذا الحديث نزل الوحي بقلبه اولا فقال انه نزل علی قلبک ثم انصرف من قبله الی  
 فمه و سمعه و نزل من خروجه الصخرة الی خضیف الحذرة و الخطوط الخلق و هو رتبة اهل  
 الخصوص و قد نزل الوحي علی سمع قوم اولا ثم علی فمهم ثم علی قلبهم ترقيبا من سفلى الجاهل  
 الی علو المشاهدة و ذکر رتبة اهل السلوک و المریدین فشان ما من كان عدوا لله فلا یکنه  
 جه زبانی دار جبریل و میکائیل را عداوت کفار و رب العالمین بعز عن خود ایشان را نسا  
 می دارد و می نوازد و در قمخصیص می کشد و می گوید پس که ایشان را دشمنی است ما او را دشمنیم  
 دین حق او را میس گشت منی اذی و لیا فقد بارزنی بالمحاربة و لما جاءهم رسول من عند الله  
 مصلح لما همم الیه جلد که رب العالمین شکایت کند از آن بیگانگان جهودان و جند

که عالمیان را خبر دهد از شوخی و سستی ایشان در کار محمد صلی الله علیه و سلم از اول کافران  
 مکه را می گفتند قلا ظلمکم زمان نبی الحرم الذی تخرج بمکة و یصلق بانی کما بنا و یقتلکم  
 می گفتند وقت آنست که بیرون آید یغامبر می رسول حق که زنده عالم سید و لادام استوار کبر  
 کتاب و یاری دهند ما بر شما و در تضاعیف روزگار زمین دعای کفایت خداوند ابرائیکم را  
 این یغامبر که در تورات نام وی می خوانیم و صفت وی می دانیم دشمن خود را بوی می ترسانیم  
 بیرون آر خداوند را ویرا تا میان ما و میان مردمان کار بگزارد و حکم کند و کافران عرب را  
 ان با باز دارد جنین می شناختند و راوان می گفتند پس جویدند او را بوی کافر شدند  
 و تورات که در آن صفت و لغت وی بود و موافق قرآن بود بگذاشتند و پس پیش آمدند  
 و شعبه و جاذوی خواندند و شیخات دیوان فراساخته ایشان بردست گرفتند و عالم  
 آسمان و زمین را خبر می دهد از کرد و بد ایشان و شکایت می کند از نامموری زنی سمعی  
 ایشان و ذکر فی اثر عکره قال ان الله عز وجل یرید ان یدکرشان ناس من غی اسرئیل  
 فقال یا سما و انسطی و یا ارض استمعی انی عهدت الی عباد من عبادی بیتیتم فی نعمتی و اطفیتهم  
 لنفوس فردوا علی کرامتی و رغبوا عن طاعتی و اخلقوا و عدی تعزوا بطان ما و  
 الحی و اخیها و تنزع الیها فویل لهؤلاء القوم الذین عظمت خطایا هم و قست قلوبهم فکروا  
 الامر الذی علمهم نالوا کرامتی و سمو اجاتی و بنذوا احکامی و عملوا بمعصیة و هم یلقون  
 کفانی و یقفهون فی دینی لغیر ضاتی تخن بفری القربان و قد ابغضتهم من کل نفس و یذخرون  
 الی الذبایح الی غصبو علیها خلقی یصلون فلا یصلوا الی صلاتهم و یدعون فلا یرج  
 الی دعاهم و هم یخجون الی المسجد و فی ثیابهم الغلون و لو انهم انصفوا المظلوم و عدلوا  
 للیتیم و تطهروا من الخطایا و ترکوا المعاصی ثم سالونی لاعطیتهم ما سالوا و جعلت حتی  
 لهم منزلا و لکن کذبوا علی و ظلموا عبادی فاکلوا الی الالهة امانته و اکلوا الی الیتیم ماله و حرد  
 الحق و یلهو لهؤلاء القوم لو قد جاء و عدی لو کانوا فی الحجاز لاشقت عنهم بکلتی و لو قبروا  
 فی التراب لفظهم بطاعتی انما اکرمت ابرصهم و صوی و داود بطاعتی و لوعصونی لا یترکم  
 منزه العاصی

قوله تعالی



يا ايها الذين آمنوا اى ايشان كه بگویند و بیغام نیوشیدید لا تقولوا راعنا مكنوید  
رسولنا راعنا و قولوا انظرنا و جای راعنا انظرنا بگویند و اسمعوا ندیوشید  
وللكافرين و اگر ویدگانراست عذاب الیم عذابى بنهای ما یود خوش میاید و دوست  
می ندارد. الذین كفرو ايشان كه كافر شدند من اهل الكتاب از اهل توبیت  
وللمشركين و نه مشركان و كبران ان ينزل عليكم كه بر شما از آسمان بیغام آید من خیر  
الذين ينالون بیغام كزارى من یتلم از خداوند شما والله یختص بالله میگزیند و شایسته  
می سازد و سزا می کند بر حمته بهمین بانی خود من یشاء آنرا كه خواهد. والله ذو الفضل  
العیظیم والله بافضل و نواخت بزرگوار است مانفخ من آیه من وجه منسوخ کنیم قرآن از  
آیتی او ننشها یا آنرا فراموش کنیم بر تو نابت خیر منها دیگرى اریم به ازان او مثلها یا  
میجان الم تعلم فی دانی ای آدمی ان الله علی کل شیء قدیر اگر الله بر همه چیز توانا است  
الم تعلم فی دانی ای آدمی ان الله له ملک السموات والارض که الله راست با دشا هی  
آسمان و زمین و ما لکم من دون الله و نیست شمار اجزا از الله من یتی ولا نصیر یاری و  
نه ساکنان و خداوندی لم تر تدون یا می خواهید ان سألوا رسولکم که از رسول خود  
محمد چیزی خواهد کما سئل موسى من قبل جنانک از موسى خواستند بیش ازین من تبدل  
الکفى بالایمان و صی که بدیدند و کید کفر از ایمان فقد ضل سواد السبیل او آنست  
که کم گشت از میان راه راست و دوست می دارد و خواهد کثیر من اهل الکتاب یؤذون  
ان اهل کتاب ان دافتمنا از جهودان لو یردو نیک که تواند که شما برگردانند من بعد الیالم  
بس استوار داشت شما خدا و رسول را کفار باز برند شما را نا کافر شو یحسدکم من عند انفسهم  
یحسدان زدها ايشان من بعد ما تبین لهم الحق بس انکه میدانشان را بر توبیت که محمد  
استوار است و بیغام با حق فاعفوا در گذارید و اصفوا و از جواب ایشان سبزاروی  
کردانید حتی یا قی الله با امرنا الله آرد فرمان خویش ان الله علی کل شیء قدیر بدستی  
که الله بر همه چیز قهار است و همکار را توانا و اقموا الصلوة و نمازهای دارید  
واتوا الزکوة و زکوة ما بدهید و ما تفلحوا لانفسکم من خیر و منی چه خود را بیش فرافستید

اخیری تجدوه عند الله نزدیک الله باز یابید آنرا ان الله بما تعملون بصیر الله با آنچه شما  
می کنید بیناست و قالوا وجهودان گفتند لن يدخل الجنة جرحهش نرود الامن کاز  
هوذا مکر جهودان و نصاری و ترسایان خود همین گفتند تلك اما ینهم آن دروغهاست  
ایشانست قل رسول منی کوی هاتوا برهانکم حجت خویش را بنمایند و بیارید ان کنتم  
صادقین اگر راست می گویند **النوبة الثالثة**  
قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا فسران گفتند من وجه قرآن يا ايها الذين آمنوا  
آمد خطاب با اهل مدینه است چنانکه یا ایها الناس خطاب اهل مکه است و این ندا کرد  
بمؤمنان مدینه آنکه نبوست که اسلام بالا گرفته بود و کار دین مستحکم شده و هیچ امت را در  
هیچ کتاب باین نام گرامت باز خوانید مگر این امت را و بنی اسیر را اگر توبیت بخای از ندا  
یا ایها المساکین گفته اند یا ایها الذین آمنوا می گویند ای شما که مؤمنان اید لا تقولوا  
راعنا و آن آن بود که مسلمانان عادت داشتند آنکه که در پیش مصطفی علیه السلام می شد  
که می گفتند راعنا یا رسول الله و باین آن می خواستند که نگاه کن در ما با سوش و جهودین  
می آمدند و همان می گفتند که در زبان ایشان قدحی عظیم بود و سطحی نرد که قیل و موی العز  
فی لسانهم و قیل معناه اسمع لسمعیت جهودان چون این از مسلمانان شنیدند شاد شدند  
و با خود می گفتند اکنون ویراستی می گوئیم بزبان خویش و ایشان نمی دانند سعاد  
رضی الله عنه زبان عبری داشت بر قصد و نیت ایشان افاد گفت علیکم لعنة الله الم  
نفسه بیده لین سمعها من رجل منکم لا ضربت عنقه فقالوا اولستم تقولون انها فی الله الم  
عن خلک فقال تعالی لا تقولوا راعنا گفتند ما که مؤمنان اید این کلمه خوش مگویند نا  
ایشان این کلمه خویش بدشنه شما نگویند و جای آن گویند انظرنا یعنی که در ما مکر جائی  
دیگر ازین کشاذه ترکفت و راعنا لیا بالسنهم و طعنای الدین و لو انهم قالوا سمعوا  
اطعنا و اسمع و انظرنا لکان خیر الهم و اقوم انگاه دران تاکید کرد بر مؤمنان گفت  
بنیوشید و بنیورید و چنین گویند و انگاه تهدید از جهودان را و منافقان را که نیت ایشان  
می دادند گفت و للکافین عذاب الیم ایشانراست عذابی خوارکننده اوکنده عذابی







روزی بفرمائی و آنکه از گفته خود بازای این بر مراد و هوا و خویشی نهی رب العالمین گفت  
بل اکثرهم لا یعلمون بخلاف آنست که می گویند پیش از ایشان ندادند این نسخ مامی فرمایم و صحبه  
منسوخ کنیم از آن کنیم تا دیگری به از آن آریم یا باری بجهان بسزا و هنگام یا بسزا جای  
یا بسزا و مرد مذهب اهل حق آنست که نسخ بر قرآن و سنت مردور و آنست در قرآن بقدر  
منسوخ کردند و بجهنم قرآن بسنت و سنت بسنت منسوخ کردند و سنت بقرآن این همه  
حق و شرع بدان آمده و جهودان با مسلمانان خلاف کردند گفتند نسخ ندر و آنست که نسخ  
آنست که پوشیده بماند و ندادند آنرا بماند و آنچه فرمود و از پیش رخ حکم کرد بردارد تا آنج  
بهتر است و اکنون در یافته و دانسته بجای آن نهند و این برافزید کار روانست جواب  
اهل حق آنست که برافزید کار هیچ چیز پوشیده نیست و هرگز نبود و چون چیزی بر پوشیده  
شود که همه آفریده اوست و چون ندانند و همه صنع اوست الا علم من خلق و هو اللطیف  
الخبیر پس معنی نسخ آنست که رب العالمین فرمان دهد بنده را و خود داند که آن فرمان  
و آن حکم پس از روزگار از بنده بردارد می چند که بنده نداند و آنرا بدی نهد که صحت  
بنده در آن بود و استقامت کاروی در آن بسته پس آن کند که خود دانست که جان  
کند و باشد که از تخفیف بتشدید برد و باشد که از تشدید تخفیف جانانکه لایق حال  
بنده بود و سزا و وقت و در عهد مصطفی صلوات الله علیه مسلمانان را حاجت بنسخ از آن  
وجه بود که آیات ایشان مختلف بود از چنانچه اجمالی کشت یکی حکم بسزا وقت با دیگر  
حکم بسزا و وقتی یکی از امری کرد داند بسزا و قها و لایق چالها و بدانند نسخ در قرآن از  
سه گونه است یکی آنکه مخط منسوخ است و هم حکم دوم آنکه خط منسوخ است و حکم نه  
سوم آنکه حکم منسوخ است و خط امسا آنکه خط و حکم مرد و منسوخ است آنست که  
مصطفی صلوات الله علیه فرمود دوش سورتی از قرآن می خواندم چند ایت از آن برز  
فراوش کرد و بدادتم که آنرا برگردانم از زمین و کذا لک روی عن انس بن مالک قال  
کنا نقراء علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم سوره یعد لها بسورة التوبة ما احفظ منها  
غیر آیه و می خواند ابن آدم و ادین من ذهب لا یغنی الیهما ثالثا و لوان له ثالثا لا یغنی الیه

را بجا و لایملا جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب و کذا لک روی عن ابن مسعود قال  
اقرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم آیه یحفظونها و اثبتها فی صحیفی فلما کان اللیل رجعت الی حفص  
فلما جعلتها شیئا و غدوت الی صحیفی فاذا الورقة بیضاء فاجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
بذلک فقال لی یا بن مسعود تلک لغت الباریحه امسا الخ از قرآن خطان برگرفتند  
آنست که اولی خواندند در حرم زانی محض که الشیخ و الشیخة اذا نیا فاجوهما الله بکلا  
من الله و الله عزیز حکیم معنی آنست که مرد زن داشته و زن شوی داشته چون زن آید  
ایشان را بسند بکشید نلجان باز داشت دیگران را از یاد کردن این از نزدیک خرافه است  
و الله تواناست و دانا آیت از صحیف و از زبان خوانندگان برگرفت و حکم آن از ایت  
برگرفت امسا سؤم از وجه نسخ آنست که حکم برگرفت بدلی که هاد و ایتان حکم برگرفت  
چنانکه آیت عدت زن شوی مرده یکسال تمام از صاحب برگرفت که گفته بود معنی امسا  
الحوال و حکم آن برگرفت بدلی فرمان بعدت چهار ماه و ده روز اربعه اشهر و عشر و از نسخ  
در قرآن قرا و آنست چنانکه رسم بان شرح دهیم ان شاء الله تعالی ما نسخ من آیه و ما نسخ  
مرد و خوانده اند قراة عامة ما نسخ بفتح النون و السین است و قراة شامی ما نسخ بضم  
نون و کسریین و بر قراة شامی انما خ راد و معنی است یکی برضد معنی نسخ و یکی موافق معنی  
نسخ امسا الخ برضد آنست می گویند هر چه ترا سخت دهیم از آیتی از قرآن و بتو ستم  
و ترا دهیم و الخ موافق معنی نسخ است می گویند هر چه ترا سخت دهیم از آیتی از قرآن و بتو ستم  
نیم مجبین او نساها و نساها هر دو خواند ما ندانیم بفتح نون و معنی قراة می و ابوعمر و است  
و بضم نون و کسریین قراة بایه و معنی هر دو حقیقت یکسانست نساها معنی آنست که فرمود  
کنیم و نساها معنی آنست که بایس بریم و آن باز پس بردن از حفظ است یکی است مرد و  
نسخ حقیقت و در آیت تقدیم و تاخیر است تقدیم ما نسخ من آیه ناسخ خیر منها او مثلهای که  
هر چه منسوخ کنیم از آیتی و بر کیمی بجای آن دیگری آریم از آن بهتر یعنی از آن سهلتر و آسانتر  
و مرد آن بیشتر چنانکه عدت زن شوی مرده از یکسال با چهار ماه و ده روز آورد و یکی را  
از غایبان در جنگ شمی باده کس مصابت فرمود پس تخفیف کرد و باد و کس مصابت فرمود



او مثلها یادگیری آیم همچنان در صیحت و منفعت و مشو به خنانکه تحویل قبله با کعبه و مانند آن  
انکه گفت او نفسها یا خود فرو گذاریم و آنرا بدله نهیم یعنی نامر المسلمین بر کاهن غیر آیه نزل  
ناسخه لها الم تعلم ان الله على كل شيء قدير نمی دانی ای آدمی که خداوند عزوجل از همه چیزان  
آوردن و بردن و امر و نهی و مجبور و ثبات و تغییر و تبدیل قادر است و توانا و برکالا الم تعلم  
ان الله له ملك السموات والارض نمی دانی که با دشاهی آسمان و زمین اوراست پس چه  
خواهد کند و کسرا بر وی اعتراض نه و ما لکم من دون الله من نبي ولا نصير و فرود از خدا  
عزوجل شما را هیچ خداوندی و یاری نه و انما جمع بینهما لانه قد يكون ولی ولا نصير وضعفه  
و قد يكون نصيرا و لا ولاية له من شئ الا ان الله وحی باله نصیرا الله  
بند و اخلای و ندی و یاری پس است و بکار سازی و کار رانی بسنده می که ضعیف تر نظر  
حق بوی تمام تر و نواخت حق او را بیشتر بخلی ان الله تعالی اوحی الی یعقوب علیه السلام  
وقال له تدلی لم فرقت بینک و بین یوسف کذا منته لانک اشتريت جاریه لها و لا فرقت  
بینهما بالبیع کما لم یصل علیها الیهام اوصل الیک یوسف بین هذا ان تلک المملوکه مع غيرها  
و ضعفها نظر لها الحق سبحانه و ان کان لیکم علی شیء من الانبیاء و لهذا قیل احذر من لا ناصر له  
غیر الله ام تریه و لان نسألوا رسولکم یا می خواهید که سوال تعنت کنید از رسول من چنانکه  
جهودان سوال می کردند از موسی تعنت و ذکر که قوله تعالی یسألک اهل الکتاب ان تنزل  
علیهم کما با من السماء و ان آن بود که جهودان از مصطفی علیه السلام خواستند که ما را کما بی آر  
بزبان عبری چنانکه عرب کما بی آوردی بزبان عربی رب العالمین جواب داد که فقد سالوا  
موسی اکبر من ذلک یا محمد از موسی هم خواستند و مد از من خواستند که گفتند اننا الله جبر و قیل  
انها نزلت فی عبد الله بن امیه الخرمی و به طریقی فریش قالوا یا محمد اجعل لنا الصفا ذهباً  
ووسع لنا ارض مکه و فجی الانها و خلاها فجیرا یومئذ یکفانزل الله تعالی ام تریدون ان نسألوا  
رسولکم الامیه انکه گفت من بتبدل الکفر بالایمان جهودان را می گویند می که کفر بدلائل ایمان گیرد  
و خود بسند و ی گواه است یعنی که اقتراف کذب بیگانه و سوال تعنت کند پس از انکه دلائل  
نبوت وی اشکارا شد کافرست سرشته خویش کم کرده و از راه راستی بیفتاده و د کثیر

این آیت «شان قوی جهودان آمد فخاص بن عانور از بدین قیس که حذیفه مان او عمار را  
گفتند پس از واقعه ایچد الم تریا الی ما اصابکم ان قتم علی الحق ما هم متم فارجعوا الی دیننا فخر  
لکم و افضل و نحن اهدی منکم سبیلا گفتند می بیند که جبر رسیده شما را دین و واقعه ایچد و چگونه شما را  
هنریمت کردیم و کستیم اگر دین شما حق بودی بر شما این احوال زلفتی پس یاری بدن باز کردید که  
که شما را این بهترست و سزا تر عمار ایشان را جواب داد که شکستن همان چون بیند شما در دین  
خوش گفتند غدلی سخت و کاری مشکل عمار گفت پس من با محمد عهد بسته ام که از دین وی  
برنگردم تا زنده ام ایشان گفتند اما هذا فقد صبا این عمار صابی کشت که دین بذران کلیش  
اسلاف خود بکذاشت و دیگری اختیار کرد از وی چیزی نکشاید تو که حذیفه جبری کوی حذیفه  
گفت اما انا فقد رضیت بالله رباً و بحمد نبیاً و بالاسلام دیناً و بالقرآن اماماً و بالکعبه قبله  
و بالمومنین اخواناً جهودان چون از ایشان این شنیدند نومید شدند گفتند والله موسی لقد  
اشرب قلبها حب محمد خدای موسی که دوستی محمد را در دل ایشانست پس حذیفه عمار  
پیش مصطفی باز آمدند و آنچه رفت باز گفتند مصطفی صلوات الله علیه گفت اصبتم الخیر  
و افلحتما بیروز آمدید و بنیک رسیدید انکه رب العالمین در شان ایشان این آیت فرستاد که  
و د کثیر من اهل الکتاب آرزو جهودان و خواست ایشان آنست که شما را از ایمان باز گردانند  
و بکفر باز برند این از آنست که بشما حسد می برند حسد می که ایشان را بدان نفرمودند بدکاران  
دل فها زد و طبع خویش بر آوردند گفته اند که تا در دل بود حسد است چون اشکارا شد نمی  
است و مصطفی علیه السلام گفت اذ احسدتم فلا تبغوا و قال الحسد من الشیطان فانه لیس بضار  
عبداً اما لم یعد بلساً نه و لا بید و من وجد شیاً من ذلک فلیغمه و روی انه قال علیه السلام لیس  
ینجو منهن احد الا ان یحسد و الطیقة قیل یا رسول الله و هل یجی منهن شیء قال نعم اذ احسد  
فلا تبغض و اذا ظننت فلا تحق و اذا تطیبت فاصبری لا ترجع قال عطیة بن قیس لما ولد  
عیسی علیه السلام انا ابلیس رئیس شیاطین من المشرق فقال لا یتک و لم یبق فی ناحیتی الذیلة  
صنم الا مال ثم اتاه رئیس شیاطین من المغرب فقال لیس ذلک فامرهم ان یخجوا و یلتمسوا  
فی الهواء و الاودیة فاضرفوا الیه فقالوا ما یحسدنا شیاً فخرج فاذا الملائكة قد حفت بالحجاب



الى السماء فانصرف الى شياطينه فقال ان الامر قد وقع في الارض فان عيسى قد ولد وقد  
بدأ الله في عباده ولكن انطلقوا فاقشوا بين الناس البغي والجسد فانهم اعدوا الشر  
فاعفوا واصفحوا اين ان منسوخات قرأنت لغوات ونظاير ان قرآن فراوان ارد  
در عفو وصفح و صبر و ارتقا و ترقى آيت سيف آن همه را منسوخ کرد حتى ياتي الله بأمر  
فروحي كذا ربه نال الله فمران خویش آرد و فرمان كنز بود كه گفت عز وجل قاتلوا الذين لا  
يؤمنون بالله الآية و گفته اند كه امر انجا حكيم است بعضی را حكيم كرد باسلام و بعضی را بقتل  
و بعضی را بسبی و جزیت و قيل اراد به القيمة فيجاء بهم باعمالهم ان الله على كل شيء قدير  
واقیم الصلوة رب العالمين جل جلاله ثم قرآن ذكر نماز كنان و مؤمنان فراوان كرد و آنكه  
نماز ایشان بلفظ اقامت مخصوص كرد چنانكه گفت اقم الصلوة و اقيموا الصلوة و قيموا  
الصلوة و المقيمین الصلوة مكر كذا كه ذكرها فقان كرد گفت فويل للمصلين الذين هم  
صلواتهم ساهون لفظ اقامت از ان باز گرفت تا تنبيه باشد مؤمنان را كه ثواب هر معنی  
اقامتست نه مجرد صورت نماز بزرگان دين از انجا گفت كه نماز كنان فراوان اند اما نماز  
نماز ناكند و هم از ان بابست كه عمر خطاب گفت الحاج قليل و الركب كثير و معنی  
چنانماز روی دل خویش فراموش كردن است و همه خود را چرا نماز دادن و شرط از دادن  
نجای آوردن و از اندیشهها و فكرتها بر آسودن و اليه الاشارة بقوله صلى الله عليه وسلم  
من صلى ركعتين مقبلا على الله خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه و اقيموا الصلوة اما بربا  
تفسير معنی اقامت نماز را بنای داشتن است بوقت اول جانا كه اختيار شافع مطلبی است  
و خبرست كه مصطفی علیه السلام هر سفری بود و نماز با مدا و بطها بپروان شد و بتر  
باز آمدن از ان نظار كردند عبد الرحمن بن عوف را فراموش كردند پس از يك ركعت  
سید یاران همه متفكر شدند تا خود مصطفی چه كوی مصطفی علیه السلام چون كنز بگفت  
باز آورد گفت ای خستنه هكذا فافعلوا قوله و اتوا الزكوة می گوید زكوة از مال خوشتر  
بيرون كیند و مستحقان زكوة را باز جویند و بایشان دهیند و ایشان هشت صنف اند  
چنانكه در ان آيت گفت اما الصدقات للفقراء والمساكين الى آخر الآية و شرح كنز

خویش گفته شود ان شاء الله و کسی كه زكوة ندهد مال وی بر شرف هلاك بود و كار وی  
بخطر مصطفی علیه السلام گفت ما من عبد له مال الا يؤدى زكوة الا جمع له يوم القيمة صناع  
يحيى عليه في نار جهنم فتكوى بها جنبه و ظهره حتى يقضى الله عز وجل بين عباده في يوم كان  
مقدله خمسين الف سنة مما تعدون ثم يرى سبيله اما الى الجنة و اما الى النار و ما من صاحب له  
لا يؤدى زكوة الا تجاء بها يوم القيمة كالحسن فكانت عليه ثم بطل له بقاع قرقم تستن عليه  
كلما امرت آخرها ردت عليه اولها حتى يقضى الله بين عباده في يوم كان مقدله خمسين الف  
سنة مما تعدون ثم يرى سبيله اما الى الجنة و اما الى النار و ما من صاحب غنم لا يؤدى زكوة  
الا تجاء به يوم القيمة و بغيره كالكاش فكانت في بطن له بقاع قرق فظاه باخافها و نبطه  
بقرونها ليس فيها عذبا و اجدعها كلما مضت عليه آخرها ردت عليه اولها حتى يقضى الله بين  
في يوم كان مقدله خمسين الف سنة مما تعدون ثم يرى سبيله اما الى الجنة و اما الى النار  
قال صلى الله عليه وسلم ما تلف مال في البر و الا في البحر الا لم ينع الزكوة فاخرزوا اموالكم بالزكوة  
و داؤا من ضاكم بالصدقة و ادفعوا عنكم طوارق البلاء بالدعاء فان الدعاء ينفع ما نزل و ما لم  
ينزل فما نزل لا يكتشفه و ما نزل لا يخبسه و قلوا لا نفسكم من خير خيرا انما اميت ما لا يعنى  
جيزى كه بنفقه كیند و بعد قه دهینك از مال ثواب كز فردا بزرگ الله یا بید قال الله  
صلى الله عليه وسلم ما صدق احد بصدقة الا اخذها الرحمن بيده فترها كما يرتى ايجدكم فلو  
او فسيله فتر بواي كذا الرحمن حتى تكون اعظم من الجبل و ما قلوا لا نفسكم من خير خيرا عند الله  
چنانست كه جای دیگر گفت يوم تجل كل نفس ما عملت من خير محضرا و من خبثت كه چون بد  
دنيا بیرون شود مردمان كویند ملخلف چه و بس كذا شتى فرشتگان كویند ما قدم  
فرایش داشتی و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بكورستان بیرون شد گفت السلام علیكم یا  
اهل القبور هو اكم قنمت و دور كم سكنت و نساكم نكت فمذا خبر ما عندنا فكيف خبر ما عندكم  
فهمف هاتق و علیك السلام ما اكلنا ریحنا و ما قدما و جدنا و ما خلفنا اخرنا و قالوا ان  
يخل الجنة الامن كان هوذا یعنی یهودا فذلت الیاء الزائدة و قيل هو جمع هایل كایل  
و یخل جهودان گفته در بهشت نرود مكر جهودان و چون دين جهودان دينی نیست و نیاز



گفتند چون دین ترسایان را نبینی نیست و در بهشت نروند مگر ترسایان را رب العالمین گفت  
تکلمایانیم ای کاذبیم آتش دروغها ساخته ایشان و قرآنی که ما میخوانیم یعنی آن را  
ایشانست قلهاتو ابرها نم از کنتم صادقین رسول منی کو بیارید حجت خویش و باز نماید  
اگر آنچه میگویند راست میگویند **الفصل الثالث**  
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا سمعنا دعایکم و ما کنا فی شأنکم و تعالی صفاة و تواله  
آنت که ایمان بنده عطائی میگویند جل جلاله و تقدست اسماء و تعالی صفاة و تواله  
الاول و نعماده و عظم کبریا و عظم شأنه و عظم سلطانه ای شما که مؤمنان آید و گردیدگانید  
حق بذریقت و رسالت که شنیدید بشناختید بنشان که دیدید با سزا آمدید و از آن  
بریدید کردن نهادید و واسطه بسندیدید دنیا گذاشتید و بعضی باز کردید و بعضی  
در صولی که تخمین آری می گرامی خواند تا خود کراهه نماید که در روش آرد و بمقصد  
سازد و ایشانرا که بمقصد سازد خود کراهی قبول نکند و بنوازد

**علمی بادید مروتوس کرد از شعله ناله تا که یا بدرد که بجهت قبولت بر و بار**  
انگاه فرمان داد که لا تقولوا راعنا عین حکمت است و بار تکلیف بقبولت چون خواست که  
مؤمنان را تکلیف کند خیلی از احکام شرع و رنج و کلفت آن بر ایشان نهد نخست ایشانرا  
بنده کرامت بنواخت و بایمان ایشان کوا می داد گفت یا ایها الذین آمنوا انکه حکم و فرمان  
دران پیوست تا بنده بشاهلان نواخت این بار تکلیف بروی آسان شود همین است  
خداوند جل جلاله هر جا که بار تکلیف بر نهاده راه خفیف فرابیش و کی نهاده که راه دشوار و بار  
کران بهم نه بسند نه بینی اجرا که بقوی فرمود است طاعت دران پیوست گفت یا تعالی الله  
ما استطعتم بمجاهد فرمود اجبنا دران بست گفت وجاهدوا فی الله حق جهاده و جهادیم  
و امثال این در قرآن فراوانست و بر لطف الله دلیل و برهانست ثم قال تعالی و سمعوا انهم  
داد انکه گفت بنیوشید و جان بد قبول کنید و بچشم تعظیم و صفاء دل دران نکرید تا حقیقت  
سمع و طعم وجود جان شمارند ان کافران و بیگانگان دیدها و شخ باز کرده بودند و  
دلها تا ریک لاجرم طند نه بچشم بسمع ایشان می رسید اما حقیقت سماع و لذت وجود که

بخان ایشان نرسید میگویند عن جلاله ام حسب ان کثر هم یسه بن اویعقلون جائی دیگر  
گفت و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون و لو علم الله فیهم خیر الا انهم در ذوق حقیقت شکر  
دیگرست و سماع دیگر بوجهی شکر اما سماع بوجوه را اندازید و حال ویرا گفت و کانوا  
لا یستطیعون سمعاً بوجوه و اتباع ویرا گفت و اذا سمعوا انهم فی الرسول الایه انگاه سخا  
مرد و فرقد رین در آیت بیان کرد کافران را گفت یا من عذاب الیم دوستان  
و مؤمنان را گفت و الله الحق بر حمت من یشاء و الله ذوا غضا العظیم قوله ما ننسخ من آیه  
یقول بطریق الاشارة ما نریک من حال العبودیه الا اجملا انک بساجات الحریة و ما رفینا  
عک شیاً من صفات البشیه الا اتمناک بشاهد من شواهد الالهیه اندوی اشارت  
می گوید ای مهربان خفین و ای رسول ثقلین ای خلاصه تقدیر و ای بد منیر ای کل کمال و ای  
قبله اقبال ای مایه افضال و ای نمود کار لطف و جنت و تاج و صلوات و ان و کوب عز تو  
همیشه رخشان ای دولت تو از منی هستی اطلاع گرفته و بشواهد ربوبیت و تابداهت مخصوص  
شده تلخیص فی خطه کار دولت تو تری است و آنچه دیگر انرا تاج است ترافعین

**فعلی که بینداخت می مکتب از بای تاج سر سلطان شد و تابا جبین باد**  
ای مهربان مقامات که ترا از ان ترقی می دهیم و چندی که حسنات همه انبیا و اولیاست سیئات تو  
تو است چندانکه با آن بانی چون برگذری از ان استغفار می کن مصطفی علیه السلام گفت برو  
هفتاد بار از ان استغفار کنم الله لیغان علی قلبی فاستغفرت الله فی الیوم سبعین مره قال الحق  
لضی الله عنه لیتنی شهدت ما استغفر منه رسول الله صلی الله علیه و سلم و قبل فی قوله ما ننسخ ای  
ما ننقل العبد من حال الا الی مای فوقها و اعلی منها فلا ننسخ انما را بعباده شیاً الا ابدلنا منها  
اشیاء من انوار العبودیه شیاً الا اتمنا مکلفها اشیاء من انوار الحریة و هم جرای نقله من الابد  
الی الاعلی حتی یقع فی جذبه من جذبات الحق و جذبه جبرائی از عمل الثقلین می که نوع  
درگاه ربوبیت است و مقبول شواهد الهیت است و سبب است و ابراهیم غیرت پیروان  
او را انچه انچه میگرداند و از ان مقام بآن مقام می سازد و جذبه حق فذو از ان بر  
که نفعه باشد ربوده کرد و انکه سببه همه عمر خویش بجهاد و فقه بود و راه چاکش











غربت را گفت طلب ای حق غریبه و حالت مشاهده را گفت اعیان الله کانک تراة فان لم تکن تر افانته  
یراک انکه ثم من اخلاص نده و ثواب احسان وی بدید کرد گفت فله اجر عندی و هو فی الجنة  
ویراند یک خود بهشت فرو آورد آن بهشت که مصطفی علیه السلام صفت وی کرده که نور تیلاد  
یچانه تمش و نهی یطر و زوجت حسناء جملة فی جنة و نعمة و سلامة فی اقامة ابدانوری  
تا بان با انواع ریاحین بویان و جوی روان و جنت جوان و شادی و ناز جانوران و همه  
خاطر نده بگذرد و خواهد هر بهشت او راست همان و همچنان عبد الله بن مسعود گفت یا رسول الله  
انه لعجبی الخیل فی الجنة خیل فقال له النبی صلی الله علیه و سلم یا بنی ساعدة ان اخلک الله الجنة  
کان لک فیها فرس من یاقوت احمی بطیر یک حیث شئت من الجنة و علی بن هریرة قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم یوما و هو کث و فیمین عنده رجل من اهل البادية ان بجلال من اهل الجنة  
استاذن ربی فی الزرع فقال له ربی اولست فیما شئت قال بلی و لکن لیب ان ازرع فیسو  
الله له ازرع فیسو لیحبه فیبادر الطرف نباته و استواءه و استحداده و نشره امثال الجبال فیقول  
الله عز وجل و انک یا بنی آدم فانه لا یسمعک فقال الاعرابی و الله یا رسول الله لا تجد هذا الا  
قرشیا او انصاریا فانهم اصحاب الزرع فاما نحن فلیسنا باصحاب ذریع فنهک رسول الله صلی الله  
علیه و سلم فقالت اليهود لیست انصار کی علی شیء لجنه جهودان اندی گویند که ترسایان  
بر هیچ چیز نه اند از دین خدا و آنچه ترسایان اندی گویند جهودان بر هیچ نه اند از دین و هم  
تیلون الکاب و ایشان از کاب می دانند یعنی از توریت که ترسایان بر باطل اند که  
خائیران و فرزند می گویند و ترسایان از خیل می دانند که جهودان بر هیچ چیز نه اند که عیسی  
بنکرند و در قبله یکدیگر را مخالف اند کذلک قال الذین لا یعلمون این الذین لا یعلمون که نه  
اند که بی کتاب اند و بی علم نادان محض یعنی که این کبرانی گویند جهودان و ترسایان بر هیچ چیز  
نه اند سفیان ثوری چون این آیت بر خواند که گفتی صدقوا جمیعاً و الله مقاتل گفت الذین  
لا یعلمون مشرکان عرب اند که بیغامبر را همان گفتند که جهودان و ترسایان یکدیگر را کفتیان  
و گفتند که جهودان و ترسایان که درین آیت مذکورند جهودان مدینه اند و ترسایان بخارا  
که پیش مصطفی علیه السلام مناظره آمدند و یکدیگر را این گفتند فانه یحکم بینهم فما کانوا فیه

تخلفون داوری کنند و کار بر کار از میان ایشان روز رستاخیز و ایشان نماید که بهشت کذلک  
است و دوزخی کذلک فقره حق کذلک اند و مال و مخرج ایشان چیست و فقره ضلال کذلک  
اند و حاصل و فیصل ایشان چیست و منی اظلم منی منع مساجد الله سبب نزول این آیت که  
بود که ططیوس بن اسبیانوس الرومی بجنک بنی اسرائیل شد و مهتران و جنگیان ایشان را  
بکشت و کهران را بردگی برانند و بیت المقدس را خراب کرد و مسجد همدست گرفت و در آن  
بلایها و مردارها بپسند رتبا العالمین گفت کیست کافر تر و شوخ تر از آن کس که این کار کرد  
بندها که خائیر از مسجد باز دارد و نکند از در آن شوند و خدایا برستند و ویران کنند  
و کار کرد و قتل کرد و از در مسجد دارد و بآن کوشان قاده و سنگی گفتند این کس  
نخستین بود که ترسایان روم باوی برخاستند و بجنک جهودان شدند و بیت المقدس را  
خراب کردند تا برو کار امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بیت المقدس خراب بود انکه مسلمانان  
دیگران بنا نهادند و مسجد باز کردند اولیک ما کان لهم ان یدخلوها الا خافین از آن پس  
که مسلمانان آنرا عمارت کنند ترسایان روم را نیست که در آن مسجد شوند مگر بدستوری مسلمانان  
دلائشان بر ازیم مسلمانان و ترسایان از کجایان اکنون از ترسایان کس در آن نشود الا  
بعهد ما من یا بس بدزدی و متنکر و ارجانک و راندا نند که اگر بداند او را بکشد لهم فی  
الدنیا و اخری ترسایان راست درین جهان سوای و خوارکی و نکند اگر ذمی بود جز بیت و اگر  
جزی بود قتل و در آن جهان عذاب همین جاودان در آتش مقاتل و کلبی گفتند لهم فی الدنیا  
خری فتح قسطنطنیته و عموریه و رومیه است حصارها و نشستگاه ایشان که در فتح  
آن استیصال ایشانست و بتدریج نظام دولت ایشان مصطفی علیه السلام گفت الملی العظمی  
و فتح قسطنطنیته و خروج الدجال فی سبعة اشهر سدی گفت خری ایشان در دنیا اند  
که مهدی بیرون آید و قسطنطنیته بکشد و جای ایشان خراب کند و قومی را بکشد و  
قومی را بردگی برد و مهدی آنست که مصطفی علیه السلام گفت لولم یبق من الدنیا الا یوم  
لطول الله ذلک الیوم حتی یحیی فی جلا منی او من اهل بیت یواطی اسمهم اسمی و اسم ابیهم  
ابی یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً عطا و عبد الرحمن بن زید گفتند



این آیت بشان مشرکان که آمد و بمساجد الله مسجد حرام می خواهد مشرکان مصطفی را علیه السلام راجع  
و عبادت در آن مسجد بازی داشتند و مسجد را چون متعبد از آن باز دارند و در آن ذکر الله نروند  
خراب گویند باین معنی گفتی در خرابیها بس چون مکه کشاده شد و کافران مقهور رب العالمین  
گفت ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین کافران نیست که در آن شوند از ترس مسلمانان  
و بمقتل مصطفی علیه السلام روز فتح منادی را فرمود تا ندا کرد که الا الحین بعد هذا العام مشرک  
و لا یطوفن بالبیت عربان و لله للمشرق و المغرب ابن عباس گفت جماعتی از یاران رسول  
صلی الله علیه و سلم بسفری بودند و میغ بر آمدند قبله برایشان مشتبه شد من کسی بجهت ابروی  
فرا داد نماز کرد پس چون میغ باز شد بداندستند که صبح روی بقبله داشتند پیش رسول خدا  
آمدند و قصه باز گفتند در حال آن آیت آمد و این پیش از آن بود که آیت تحویل قبله با کعبه  
و بس از آنکه آیت تحویل آمد این منسوخ شد عکس که گفت این آیت خود هر تحویل قبله است می گویند  
هر جایی که روی فرادیده نماز را در سفر و در حضر روی بدان جانب دهید که الله شمار ابران  
که دایم یعنی کعبه فثم وجه الله الذی و جهتم الیه ابن عمر گفت این آیت در نماز تطوع  
آمده است در سفر صلی المصلی حيث ما توجهت به راجلته و گفته اند این جواب عیب گویان  
است قبله حوالی و طعنه گویان در مسلمانان در گردانیدن روی از قبله شامی بقبله تا  
که رسول خدا صلوات الله علیه و مسلمانان چون در مدینه آمدند شازده ماه نماز بر بلیقه  
می کردند بسوی شام و کعبه از بس پشت و رسول خدا صلوات الله علیه در می داشت از روی  
آنکه روی بکعبه داشته قبله ابرهیم چون رب العالمین پس از شازده ماه روی بکعبه  
برجودان سخت آمد و بزرگ سخنان کردند فر اوان از اعتراض و انکار و طعن در رسول خدا  
و در اسلام و مؤمنان آنکه که نماز بیت المقدس می کردند روی بمغرب داشتند و پشت مشرق  
چون روی بکعبه گردانیدند روی مشرق کردند و پشت بمغرب ایشان گفت اگر اشتباه  
مغرب حق بود استدبار آن باطل است و اگر استقبالی مشرق حق است استدبار آن باطل  
رب العالمین از آن جوابها که داد یکی اینست که لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله  
و تمامی جواب ایشان آنست که گفت و ما جعلنا القبلة الیه کنت علیها و شرح بجای خویش گفته

و وجه درین آیت بمعنی جهت است جهت قبله است و تخصیص را اضافت بخود کرد چنانکه گفت  
بیت الله و ناقة الله ان الله واسع علیم قیل واسع الشریعة و قیل واسع المغفرة و واسع العطا  
واسع الشریعة فراخ شریعت است دین وی آسان و راه بوی روشن و نزدیک چنانکه مصطفی  
علیه السلام گفت بعثت بالحنیفیة السهلة السمجة واسع المغفرة فراخ آمرزش است و فراخ  
لقوله تعالی و رحمتی و رحمت کل شیء و قال صلی الله علیه و سلم حکایتی عن الله عز و جل لواتین  
بقرب الارض ذنوباً اینند که بقرب الارض مغفرت و لا ابالی واسع العطا فراخ بخشایش  
است و فراخ نعمت قال الله تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و قیل واسع ای فضله  
و نعمته شما کس علم باعمالکم و نیاتکم حيث ما صلیتم و دعوتکم قال بعض السلف دخلت  
دیر الخاء وقت الصلوة فقلت لبعض من فی الدیر من النصارى دلتی علی بقعة طاهرة ایضا  
فیها فقال لی طهر قلبک عنی سواء وقف حیث شئت قال فخرجت منه هـ

**التوبة الثالثة**

قوله تعالی بل من اسلم  
وجهه لله و هو محسن کار کار کا ر مخلصانست و دولت دولت صادقان و سیرت سیرت پاکان  
و نقدان نقد که در ستارجه ایشان امروز بر بساط خدمت بانور معرفت فردا بر بساط حجت  
با سرور وصلت انا اخلصنا من مخالصة می گویند پاکشان گردانیم و از کوره امتحان خالص  
بیرون آریم تا حضرت را بشانید که حضرت پاک جز باکان الخود راه ندهد ان الله تعالی  
طیب لا یقبل الا الطیب در حضرت پاک جز کفایت پاک عمل پاک بکار نیاید آنکه از آن عمل  
جنان پاک باید شد که نه در دنیا بازجوی آن نه در عقبی تا خداوند پاک سی بقول تعالی و ان  
له عندنا الزلفی حسن مایب سترانی سخن آنست که بوی بکرات ق گفت نقصان کل خلص فی خلاص  
رویه اخلاصه فاذا اراد الله ان یتخلص اخلاصه سقط عن اخلاصه رویته اخلاصه فکل  
لا خلصاً می گویند که اخلاص توان که خلص مل شد که از دیدن تو پاک باشند و بدانی که آن  
اخلاص نه در دست تو است و نه بقوت و داشت تو است بلکه ستری است بانی و نه هادی  
بیگانی کسر ابدان اطلاع نه و غیره را بدان راه نه احدثی می گویند ستر ستری است  
قلب من احببت من عبادی گفت بند را بر کنی نیم و بدستی خودش به بسلم آنکه در سویداء



دلش آن ودیعت خود بنم نه شیطان بدان راه برد تا تباہ کند نه هوا نفس آنرا بیند تا بگرداند  
نه فرشته بآن رسد تا بنویسد چند از بجا گفت الاخلاص ترین الله و بین العبد العیله  
ملک فیکتبه و الا شیطان فیفسد و الا هوکی فیمیل ذوالنون مصری گفت کیست که این ودیعت  
بر دیگر دلها نهد نشان و کی است که مدح کسان قدم ایشان پیش وی بیک نرخ باشد آفرین  
و فرین ایشان یک رنگ بیند نه از آن شاد شود نه ازین فرام آید چنانکه مصطفی علیه السلام  
شب قرب و کرامت همه آفرینش منشور سلطنت او می خواندند و او بکوشه چشم هیچ منکرست  
و می گفت شما که مهربان حضرت اید می گویند السلام علی النبی الصالح الذی هو خیر من فی السما  
و الارض و ما منظر ایم تا ما را باستان جبار بوجهل باز فرستد تا گویند ای ساحر ای کذاب  
تا چنانکه خیر من فی السما خود را بر سنگ نقد زیم «ساحی و کذاب نیز بر زیم اگر هر دو را  
بیک نرخ نباشد پس این کلاه دعوی از سر فرو نهیم

**در بیان صفاتی عاشق خویشی هنوز که بر تو عن منبع خوشتر است از دل دار**

این چنین کسر اخلاص گویند نه خلص چنانکه بوبکر رفاق گفت فیکون خلصا الاخلاص اخلاص  
«در یاد و خطر مر غرقا بست هنر کان جای ربای جیب و راستی در آمدن «ریای بر ذوی سبک  
ناخود بساحل امن چون رسد و کی رسد از بجا است که بزرگان سلف گفتند و الخالصون علی  
خطر عظیم و خلص است که بساحت امن رسیدن رب العالمین موسی با بر و و طالت نشان  
کرد گفت آنه کان خلصا و کان رسولاً نبیا مخلصا بکسر لام و مم خلصا بفتح لام خوانند  
اگر بکسر خوانی بلبایت کاراوست و اگر بفتح خوانی نهایت کاراوست خلص آنکه بود که کار  
نبوت و کی «برهوست و نواخت لیلیت بوی روی نهاد و خلص آنکه شد که کار نبوت و کی  
بالا گرفت و خیزرت عزت کساح شد این خوفا کسی است که از اول او را روشن بود  
و از بس بکشش حق رسد و نشان بیند بین نبینا تحمید صلی الله علیه و سلم چند که فرستادن  
موسی و میان مصطفی علیه السلام که پیش از در کلام بکنند کشتن حق معتصم گشت چنانکه گفت  
کنت نبیا و آدم مجهول فی طینته شبلی از بجا گفت «قیامت هر کسی را خصمی خواهد بود و خصم  
آدم منم که بر راهن عقبه کرد تا در کنار وی بمانم شیخ الاسلام انصاری رحمه الله از بجا گفت

دانی که محقق که یقین رسد چون سیر ربوبیت در رسد و کرد بشریت بخیر و حقیقت سفرزاید  
بها نه بکا هان نه کابلان مانده دلجان مانده صافی رسد از آب و کله نور خاک آیمحه نه خاک  
«نور خاک با خاک شود و نور با نور زبان هر سر ذکر شد و ذکر در سر ذکر دل هر سر مشد  
و هر سر نور جان هر سر عیان شد و عیان از بیان دور اگر نرا این روز از دست از خود  
بروز ای چنانکه ما را از بوست بر خود بوی که نسبت با خود نه نکوست ما نس که آن جوابد گفت

**نیست عشقی بیالی را در آن هیچ کار کوهنوز اند صفات خویشی را در استوار**

**هیچ کس را نماندست از دوستان در راه عشق بی زوال ملک صورت ملک معینه در کنار**

و من منع مساجد الله الایه از وی اشارت می گویند کیست ستمکار تر از آنکس که وطن عبادت  
بشهرت خراب کند کیست ستمکار تر از آنکس که وطن معرفت بعلافت خراب کند کیست ستمکار  
از آنکس که وطن مشاهدت بملاحظت اغیار خراب کند وطن عبادت نفسی اهدا نیست و طریقت  
دلعارفا نیست وطن مشاهدت سر دوستانست او که نفس خویش از شهوات باز داشت و طری  
عبادت او آبادانست و نامش هر چه زاهدانست چنانکه مالک دینار رحمه الله مکتب بالبصره  
البعین سنه فلیم یصح له ان یاکل من ثمن البصره و ارضی بطبعها حتی مات و لم ینقه فقیل له فی ذلک  
فقال صاحب الشهوة محجوب عن ربه و آنکس که دل خویش از علاقه پاک داشت و وطن معرفت او  
آبادانست و خود هر چه عارفان چنانکه ابرهیم ادریم رحمه الله یحلی عن بعضهم قال کنت مع ابرهیم  
بن ادریم فی السفر و قد اصابنا الجوع فاخرج جنایات کانت معه بعد ما نزلنا فی مسجد و قال فی ثمره  
هذه الجنایات و جینا لیسرنا کله فقد مسنا الجوع قال خرجت فاستقبلنی انسان ینس یدیه بغله موقه  
و کان یقول الذی اطلبه اشقر یقال له ابرهیم بن ادریم قلت ایش ترید منه قال انا غلام ابرهیم  
وهذه الاشیا و له قال فدللته علیه قال فدخل المسجد و اکب علی راسه و یدیه و یقبله فقال له ابرهیم  
من انت قال غلام ابرهیم و قلها ت ابوک و معی اربعون الف دینار میراثا لک من ابرهیم و انا بعد  
فمن باشیت فقال له ابرهیم ان کنت صادقا فانت حی لوجه الله و الذی معک کله و هبت له  
انصرف عنی فلما خرج قال یا رب کلمک فی رغیف فصببت علی الدنیا صببا فوحقک لئن  
امیت من الجوع لم اقرض بعد اطلب شیء و آنکس که سر خویش از ملاحظت اغیار پاک داشت



وطن مشاهده او آید از آنست و او خود از جمله دوستانست چنانکه یارید بسطای قدس الله  
 روجه که چشم ممت از اغیار یکبار در گرفت و گوش کوشش می کند و زبان زبان حکام ملک  
 کشید و رحمت نفس اماره از میان برداشت و خود را در محقق فکر نهاد و به همه ولایه ها را بداد  
 و باش غیر تن لایحه همه بوقها بکذاخت و اسب طلب در فضای می صحرای تراخت و بر بال قریه  
 اذا ما سقى الناس نوحا والحيه **تسقى الله لقال يا عرشا يا** آخر

مکى عراب اناردهمى **بالعربى شاعى كلى** نو  
 گفت چون این دعوی از نهادن بر آمدن احدیت مرا از غیر جشانید و سوال صیبت کرد نابا  
 نماید که از کوه امتحان خود بیرون آمدم گفت من الملک گفتم ترا ای بار خدا گفت من الملک  
 گفتم ترا خداوند گفت من الاختیار گفتم ترا خدا یا گفتا صغف من و نیاز من بدید و خود را نابو  
 و مطلع که صفات من در صفات وی بر سید گفت یا بایزید اکنون که بی همه کشتی بامه و جو  
 بی زبان و بی روان کشته ام بازبان و هم بار و اخی

**الجزای بکافى حکمت** **جند و اخ و ادبى مشکافى حکمت**  
**الذنب نلغى بکافى حکمت** **وان کوهر باکشان زکافى حکمت**

گفت آنکه مرا زبانی داد از لطف صمدانی و دینی داد از نور ربانی و جسمی از صنع یزدانی نا اگر گویم  
 بهر دو گویم بقوت او بویم بضیاء او بینم بقدرت او کیم **حجاس انس** او نشینم کنت له سمعا  
 یسمع منی و بصرا یبصر منی چون که بدان مقام رسیدم زبانم زبان توحید و روانم روان تجرید  
 نه از خود می گویم تا بخود بر نیایم گویند یحقیقت است و من در میان ترجمانم اینست که از حد  
 گفت و ما رمیت از رمیت و لکن الله ربحی نه توانداختی آنکه که می انداختی و یگای بطش نه  
 اینست که بشناختی **برکات الله لکافى حکمت** **و الخاق بهان کافى حکمت**

**قوله تعالى** **وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا**  
 گفت که الله فرزندی گرفت **سبحانه** یاری و عیسی ویرا **بل الله ما فی السموات**  
 و ما فی الارض نیست فرزند بلکه الهی است و بنده هر چه در آسمانها کس است و چیز کلا که

قانون مه ویرا پرستکارانند و به بندگی مقرر **بدیع السموات و الارض نوکارست و نو ساز**  
 و نو آورنده آسمان و زمین را نیست **و اذا قضی امر او چون کاری خواهد که راند** **فاما**  
**یقول له کن فیکون** آن بود که گویند باش تا می بود **وقال الذن لا یعلمون** و گفتند ایشان  
 که خدایا نمی دانند لولا یکلمنا الله جر خدا با ما سخن نمی گویند **او تا این آیه یا برکی از ما**  
 بر زبان می آید **کذا که می بین گفتند** **الذن من قبلهم** ایشان که نادانان پیشین  
 بودند **مثال قولهم** کفیه همچون گفت ایشان **نشاہت** قلوبهم دلها بد ما نیست با گفت  
 بگفت ما نیست **قد بینا الايات** سزا کردیم نشاها خویش و روشن فرستادیم سخنان خویش  
 لقوم یوقنون قوی را که نمی گمانان اند **انا ارسلنا کما ترافستادیم** **بالحق بسرا و ان**  
 و راستی **بشیرا و نذیرا** شاد کننده و بیم نماینده **ولا تسئل عن اصحاب الحیم و معبرین حال**  
 دوزخیان از سختی و زاری و رسوائی **ولن رضی عنک الیهود و خشنودتک دنداز تو خود**  
**ولا النصارى و نه ترسایان** **حتى تتبع ملتهم تا انگاه که بس** کیش ایشان شوی **قل کما**  
**ان هدی الله هو الهی** راه منوی الله راه منوی آنست **ولین اتبع اهوامهم**  
 بخوش آمد ایشان بی برکی و بر پسند ایشان **بعد الذی جا که من العلم بسرا این دین**  
 بیغام که از خدا آمد بتو **ما لک من الله نیست ترا خدا بس آن** **من و لی و لا نصیر** زرها  
 و نه یاری دهند **الذین اتینا هم الکتاب** ایشان که نامه دادیم ایشانرا **یلون حق**  
**نلاقه منی می برند بآن بی بردن بسرا** **اولیک یؤمنون** ایشان اند که گردیدند بنا بر حق  
 و من یکفی به و هر که کافر گردد بآن **فاولیک هم الخاسرون** ایشان اند که زیان کاران اند  
 و نومیدان **یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب** **اذکروا نعمتی یا ذکونید** و یاد آرید نعمتی  
**لیت اعلمت علیکم آن نیکوکاری و نواختن من که بر شما کردم** **و انی فضلکم علی العالمین** و شما را  
 افزونی دادم و بهتری بر جهانیان روزگار شما **واقفوا یوما و بهرینید از بدوری** **لا یجی**  
**نفس عن نفس شیئا که بسنده نبود و بکار نیاید کس کیسه را** **ولا یقبل منها عدل و از وی باز**  
**خریدنی نه پذیرند** **ولا تنفعها شفاعت و بکار نیاید ویرا که کیسه آیند و ویرا خواهش کردی**  
**ولا هم ینصرون و نه ایشان را کیسه فریاد رسد یا یاری دهند** **ع**







في رأي الشافعي فطاطا راسه شبه الغضبان قال اما الله ليس لي ولكنه اتباع سنتي اورث  
 علي من خالف سنتي قوله تعالى واذا قضى امر اى قدره واراد خلقه وجوز جزى خوله  
 كه آفريند يا خواستی خواهد كه كزارد يا مرادی خواهد كه بیشتر از مخاطبه بكن ثم يكونه  
 فيكون علي ما اراد انرا كويد كه باش تامي بود چنانكه خواهد قال الزجاج يقول له  
 لم يكن حاضر الا لان ما هو معلوم عنده بمنزلة الحاضر روى في بعض الاخبار ان الحق جل  
 جلاله يقول اني جواد ما جدد عطائي كلام وعذابي كلام واذا اردت امر فاما قوله  
 كن فيكون كفته انك معني قضى در قرآن برده وجه است بمعني وصيت چنانكه قضى  
 لتك الا تعبدوا الا اياه ومعني اخبار چنانكه كفت وقضينا الي بني اسرائيل ومعني فراغ  
 چنانكه كفت فاذا قضيت مناسككم فاذا قضيت الصلوة ومعني فعل چنانكه فاقض ما انقض  
 ومعني وجوب چنانكه وقضى الامر اى وجب لعذاب جائى ديكر كفت قضى الامر الذي  
 فيه تسفيتان ومعني كما بت چنانكه كفت وكان امر مقضيا اى مكتوبا في اللوح المحفوظ  
 ومعني اتمام چنانكه كفت فلما قضى موسى الاجل اى اتمه ومعني فعل چنانكه كفت وقضى  
 بالحق ومعني خلق چنانكه كفت فقضيت سبع سموات في يومين ومعني احكام القان  
 فعل چنانكه كفت فاذا قضى امر فاما يقول له كن فيكون وقال الذين لا يعلمون  
 مشركان عرب كفت ايشان كه خدائرا نبي دانند واز رسلن بروي نهي ترسند كه ما ايمان  
 نياريم وحق را استوار نكريم تا انكه كه الله بامان نكوييد خود را وزي بشنوم كه حق را  
 است انكه بوي ايمان آريم جائى ديكر كفت چكايت هم از ايشان وقال الذين لا يرجون  
 لقائنا اولوا انزل علينا الملائكة او نرى ربنا ويرايات خواستند وافتراح كردند وكفتند او  
 نائينا آية يا بس نشاني روشن بايد كه بارسند وبر صدق ونبوت تودعات كنند وشرح  
 آيات كه خواستند وافتراح كه كردند سورة بني اسرائيل است لجا كه كفت وقالوا لن نؤمن  
 لك حتى تبقي لنا من الارض ينبتون الى آخر الآيات الرابع كذلك قال الذين من قلم مثل قوم كفار  
 بيش وجهودان همچنين سوال لغت كردند از پيغمبران ومسله حال كردند تا بان كافرند  
 تشابهت قلوبهم دل بد ما نست بكفر فسوت ما كفت بكفت ما نست بسوا لغت وافتراح

محال قد بينا الآيات لقوم يوقنون هر كه بر حق است وجوبه نشاني كمان ويرا  
 قرآن بس است بروشاني وراهنموني قال الواسطي في هذه الآية قد كتمت حيث انزلت  
 عليكم خطاني واية اية اشرف من محمد صلى الله عليه وسلم وقد اظهرت لكم ذلك قوله انا انزلناك  
 بالحق اى لم نسلك عبثا بل ارسلناك بالحق محوي كويد نه بازي كوي بود اين فرستادن را ترا  
 يا محمد بل ككاري را بود كه حق است وبودني اين همچنانست كه جائى ديكر كفت وما خلقنا  
 السماء والارض وما بينهما الا عبيدنا خلقنا ما الا بالحق جائى ديكر كفت احسب الانسان ان  
 يترك سلكي احسبتم انما خلقناكم عبثا احسب الناس ان تركوا ان يقولوا امنا وكلمتوا  
 اين همه از يك باب است وسيقا كنز بريد معني وكفته اند انا ارسلناك بالحق اى مع الحق والحق  
 هو القرآن كقوله بل كذبوا بالحق لما جاءهم وقيل هو دين الاسلام كقوله وقل جاء الحق و  
 الباطل وقيل معناه الصلوات كقوله ويستنبئونك احق هو معني انست كه ترا با قرآن و با  
 دين اسلام و براستي فرستاديم بشيرا ونذيرا اى بشيرا بالجنة لمن اطاع الله ونذيرا بالانار  
 لمن عصاه اشنايان ودوستان را بشارت مي دهيد بهشت جاويد ونعيم بايه وكافران و سكا  
 بيم مي نمايد با آتش سوزان وعقوبت جاودان ولا تسال عن اصحاب الحميم قراة نافع استمعوا  
 مي كويد مبرس از حال دوزخيان از سختي و زاري ايشان و اين آن بود كه رسول خدا  
 الله عليه وزي كفت ليت شعري ما صنع ابولئ اى كاشيكه بدانستم كه حال بدو و ما ختم  
 ليسك رب العالمين اورا كفت لا تسال عن اصحاب الحميم مبرس از حال ايشان كه ايشان  
 دوزخيان اند خبر است كه آن شبكه سيد را بپيراج بردند زني را ديدن از اين زانية  
 شونده ي دام جريده كه در دنيا جاي به عصيت مشغول نبودي در فردوس اعلى بنام آن زن  
 درجات ديدن كفت خداوند انچه خدمت باين بايكه رسيك كفت روزي سكي را ديدن نشينه  
 بكنا رجا هي سيفناذه وجاه رانه دلو بود و نه رسن موزه خویش از بای بكند و جاذر در آن  
 و آب بر كشيده و آن سگ را سرب كرده ما آن چال بروي بگردانيدم و بنام وي حرم عليين  
 درجات برار استيم رسول عليه السلام باز كشت و بر كنان دوزخ كند كردناله زار شيند كه مي  
 كفت يا محمد اكر كني اى چهره زينه را در ياب رسول عليه السلام زديك تر شد ما خرايد و بدست

ترسند

نیز



درد و زخ او بخته سید را شفت فرزندکی مردی بجنبید خواست تا بگوید زنی با آن فاحشه  
ظاهری یک شربت آب که سکی را داد که اها نش عفو کردی چه بود که ما خرم را در کار منی کشید  
جبرئیل علیه السلام گفت یا سید نه جای سخن است این درد بدی می دارد هیچ مگوی و لا تسال  
عن اصحاب الحیم و اگر بضممتین خلقی بر قرآه بایه معنی آنست که ترا خواهند بر سید فردا از  
ناکرویدگان که آتش را افریده اند و سبب آن بود که رسول خدا گفت صلوات الله علیه  
انزل الله باسه بالیهود لا منوا اگر خدای عز و جل جو داند را عذاب فرستادی ایشان  
ایمان آوردند که رب الهی گفت که ایشان را از بهیاش آفریدم و فردا ترا بسهم که ایشان  
جرا ایمان نیاوردند و چرا که کردند و نظایر این هر قرآن فراوانست پس علی که صد ام  
ان علیک الا البلاغ ما علی الرسول الا البلاغ و ما علیک الا یرکی فانما علیه ما یجمل و علیکم ما  
یجملتم و من ترضی عنک الیهود این آیت پس از آن آمد که قبله با کعبه گردانیدند که جو دانه  
بیش از آن امید می داشتند که رسول علیه السلام بدین ایشان باز گردد و همچنین ترسایان امید  
می داشتند پس چون قبله گردانیدند یکبارگی نومید شدند و سخت آمد ایشان را تا چون قبله  
رب الهی این آیت فرستاد که ایشان هرگز از تو خوشنود نباشند از آن پس که قبله گردانید  
مگر که توبه کیش ایشان شوی و نماز قبله ایشان کنی اشتقاق ملت از املا است یقال  
املت الکتاب و املت و دین و ملت و دین دو نام اند که راه بر سیدان الله و شریعت  
باین مرد و نام باز خوانند و فرق آنست که ملت بران افرد که از بند محق شود چون کتاب  
بذیرفتن و پیغام نبو شیدان و خطای را عز و جل بر سیدان و فرمان بردن انکه گفت قل  
الله هو الهی یعنی اگر ایشان کیش خود ستایند و شمارا با آن خوانند یا در دین شما  
طعن کنند و شمارا از آن باز خوانند تو که رسولی کوکی ات هادی الله هو الهی راه الهی  
آنست که الله شمارا بدان خواند و راه منوی و راه منوی وی است و لیکن ایتها اهوأم  
هو نتیجه شهوت است و طاعی خلالت از نجاست که رب الهی هوارا با کفنا باز خواند  
فقال افرأیت من اخذ الهه هواه و مصطفی علیه السلام گفت ما یخت ظل السماء الیه عبد من دین  
الله انفض الی الله من هوکی و سنی بملک لانه هوکی بصاحبیه فی الدنیا الی کل داهیه و

الآخره الی الهایه و قرآن فراوانست که رب الهی بنده کارا از اتباع هوکی باز  
و یخیزد که فقال تعالی و لا تتبع هواه الذی لا یعلمون قل لا تتبع هواکم قد ضللت اذا  
و لا تتبعوا هوا قوم قد ضلوا من قبل و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله و مصطفی علیه السلام  
گفت جانبوا الهوا کما فان اولها و اخرها باطل اجتنبوا اهل الهوا فان لهم عرق  
کعرق الحرب مردی گفت ابن عباس را که من بر هوا شما ام که اهل بیت ایذا بن عباس جواب داد  
که هواها همه حراش است آن مرد گفت من از شیعت شما ام ابن عباس گفت الله ما را مسلمان  
نام نهاده و هن نام که نه اسلام است نه از یاست و نه از دین ما انکه گفت الله ربنا و الاسلام دیننا  
و القرآن اما منا و محمد صلی الله علیه و سلم نبینا و الکعبه قبلتنا فمن کان علی غیر هذا فلیس  
ولین اتبع اهوأم بعد الذی جا که من العلم می گوید اگر تو بر بسند ایشان و خوش اند ایشان  
نی بری پس از آن که پیغام و دانش بتواند که دین اسلام حق است و ایشان بر ضلالت اند  
ترا بر الله یاری دهند نیست و نه از وی رهانند الذین آمینا هم الکتاب گفته اند که عبد  
سلام است و مؤمنان اهل کتاب بر خصوص و گفته اند که جمله مؤمنان خواهند بر عمو  
رسول صلی الله علیه و سلم و غیر ایشان و حق تلاوت آنست که تعسیر و تبدیل نیارند و حلال  
چلال دانند و حرام آن حریم دانند و محکم و متشابه آن جای خویش بشناسند و بان ایاز  
آنند عمو خطاب رضی الله عنه گفت حق تلاوت آنست که چون کتاب خدا خواند بصفت  
رسد از خلقی هشت خواهند و چون صفت دوزخ خواند از خدای عز و جل زینهار خواهند  
اولیک یؤمنون به می گویند مؤمنان کتاب خویش ایشانند که این شرطها بجای آنند و می که  
بر جهنمی بسپهند و حق تلاوت بنکارند و شرط آن جای نیارند فاولیک هم الخاسرون زیان  
کاران و نومیدان ایشان اند یا بنی اسرائیل شرح این دو آیت از پیش رفت و فایده تکرار  
آنست تا ه اندازد و عظیم فراید که چون فرمان بزرگ بود آنرا باز گفتن شرط بود

الآخره

قوله تعالی و قالوا

اتخذنا الله و لیا سجانا نه پاکست و فی عیت من خدان و دیکانه یکانه در حیم یکانه در وفا  
یکانه در مهر و آزار از رهی تبرد که در حیم یکانه است اگر رهی دیگری کراید و کی نکراید که



که در دنیا یکانه است اگر چه عهد بشکند و فساد کند که در هر یکا نه است یکانه در ذات یکانه چنان  
 یکی از علل مقدس از آفات منزه از مداخلات ستودنی عبارات زیبا هر اشارات  
 خالق هنر کام و ساعات مقدار احیان و اوقات نه در صانع از خلل نه در تقدیر و احوال نه در  
 وصف او مثل تقدیر که می یزد **قد علم المجدی مرید** **سبح بحمده جل جلاله**  
**نقدی از کون که نظیر** **تعالی از خلق و از قضا** خداوندی که شریک و بی  
 باز شامی نه نظیری بی نیاز نه مدد داری و کذب نه نام او مجاز زد منع بر بند و در وجود باز نگاه  
 آمرزاست و معیوبی از دانائی بی علت توانائی بی حیل نه نهائی بی قلت کسرتا نه ملت  
 خارج از عدد صانع بی کم و قیوم تا ابد قدوس از چسبند نامش لطیف و قیوم و صمد و یلدا  
 یولد و لم یکن له کفو احد **الطیفة من عینی و فی** **و ندیاه من عینی**  
**خداوند را وصف با آنکه در** **تو بود صفات خودی** نام داری که گوشها  
 کشاده بنام او دلهای اسیر پیغام او می چرخانند ازاده در جام او مشاق مست هر از جام او میانی که  
 در عالم بهر بانی خود کیست جنو امیند عاصیان و مفسدان بلند در پیشانرا شادی بقاء جلالت  
 او من نشان بر درگاه او نشستن شان بر امیند وصال او بود نشان در بند و اوارا چشمان  
 بانام و نشان و یاد او شیخ الاسلام انصاری رحمه الله گفت الهی بخند کی بیاد تو ازینم  
 آخر خود را ستاخیزم کردیم چون کیست که ان کار را سازیم اینم بس که صحبت تو ازینم الهی  
 نه جز زیاد تو دلت و نه جز زیاد تو جان بس بی دردی جان زندگانی چون توان الهی  
 جدا ماندم از جهانیان بایک چشم از توئی و تو را عیان

**خطی ازین منبهم و دست** **جلی تو که با منی و دیار منی**  
 ای دولت دل و دلت کانی جان ناخر یافته یافته و نادیده عیان یاد تو میان دل و زبانست  
 و من تو میان س و جان یافت تو روزی که خود بر این ناگاهان یا و نه تو نه بشادی دارد  
 نه باندان خداوند بس بر مکار کی عبارت از ان نتوان تمام کن بر مکاری با خود  
 که از دو کیتی نهان **ارباب حکمت** **من آیت که گفت و قالوا الحق الله و لا ارجعانه**  
 روی عجب گفتند و لطیفه نیکو و آن لطیفه آنست که دین عالم هر چه راه آن بغناست الله

آنها حتی بدید کرد و خلفی نهاد تا نوع آن جهان بماند و بکار کی نیست نشود اینست غرض  
 یکی در وجود فرزند تا نوع وی بماند و بذر را خلف شود و نسل منقطع نکرده نه بینی اجر ام و  
 چون شمس و قمر و کواکب و امثال آن که در تضاعیف روزگار تا بقیامت راه آن بغنا نیست لاجرم  
 آنرا تخم ساخت و خلف نهاد و برخلاف آن انواع نبات و ضرب حیوانست چون فایر و  
 در ان روانست لاجرم تخم و خلف از ضرورت آنست از بخام معلوم شود که خدای عز و جل فرزند  
 کرمش روانست و خلف او را بکار نیست که وی زنده است بایه و کرد کاری دائم نقص فایر  
 بوی راه نه و آفت زوال را در جلال کی جای نه و عیب نقصان ممال کی کنجای نه همیشه بود  
 و همیشه باشد پس او را فرزند چه در باید یا چون نزد تعالی عن ذلک علوا کبیرا انگاه  
 لم یجت بفرزد گفت بل له ما فی السموات و الارض کل له قانتون فرزند که می باید خدایت  
 در می باید و بشتی دادند و یاری کردن ویرا جانک رب الهی گفت و جعلکم من ازواجکم  
 و خلفه و نیز بدین نفس خود کامل نیست و از یاران مستغنی نیست حاجت دیگری دارد تا فقر  
 و ضعف خود بوی جبر کند پس رب العالمین چه حاجت بفرزند دارد که نه ویرا فقر است تا بیک  
 جبر کند و نه عیست تا بدیگری یاری گیرد و آنکه بنی نیازی او آسمان و زمین و هر چه در  
 همه ملک و ملک است همه بند و می اوست همه خدمت کار و طاعت دار اوست ماطوعا  
 و اتاکرها و هو المشار الیه بقوله عز و جل و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعا و کرها  
**قوله تعالی انا ارسلناک بالحق الایه** در روزگار قدرت میان نفع عیسی و بعثت مصطفی  
 علیهما السلام ششصد و بیست سال بگذشت که هیچ یغما بر خلاق نیامد جهان همه کفر گرفته  
 و ظلمت بدعت و غبار فتنه در عالم مجید و دایه ضلالت بهوج آمد در کجی صنیه در می سینه  
 از شر کافری در میانی تناری در خانه بیت الناری هر کسی خود را ساخته معبودی  
 یک اوخته حجر کی بر ستون شجر کی یکی معبود گرفته شمشیر و قمر کی کس ندانست که مع و نکاح  
 چیست نه زکوة و صدقات نه جهاد و غزوات نه حج و صوم و صلوات نه فساد و فلاح  
 الف گرفته همه بریا و نفاق جمع شده فعل ایشان خیر و رسایب حج ایشان مکار و تصدیه  
 قرآن ایشان شعر اخبار ایشان عیادت ایشان فحاک کردن دختران و بریدن



نسب نسلان اندوکی زمین کس نبود که از یکاکی آفریدگار کاه بود یا از صنع وی خبر  
 بُود یا از دین بروی اثر بُود با دُشاه بزرگوار بنده نواز کار ساز بفضل و لطف خود نظر  
 بعالم کرد که خشایند بر بندگان است و مهربان برایشانست از همه عالم حیوان برگزید و از  
 حیوان آدمیان برگزید و از آدمیان عاقلان برگزید و از عاقلان مؤمنان برگزید و از  
 مؤمنان سیغامبران برگزید و از سیغامبران مصطفی برگزید که سید سیغامبرانست و خاتم  
 ایشان قطب جهان و ماه تابان زلف زمین و جراح آسمان قرشی تبار ختم روزگار و پادشاه  
 جلال یوسف جمال نکاشته و نواخته ذوالجلال برگزید آن مهر را بر سویی خلق فرستاد  
 رحمت جهانیان و نواخت بندکان را و باین بعثت منت بروی نهاد تا ارسلاک بالحق  
 بشیرا و نذیرا و خبر درست از مصطفی صلوات الله علیه که گفت ان الله اصطفی کناة  
 من اولاد اسمعیل و اصطفی قریشا من کناة و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفی من بنی هاشم  
 و قال بعثت من خیر قرون بنی آدم قرنا فقر یا حیة کنت من القرن الذی کنت منه و عن  
 ابن عباس قال جلس اناس من اصحاب رسول الله علیه الصلوة و السلام فخرج سهمهم تذاکرون  
 قال اتخذ بعضهم ان الله اخذ ابرهیم خلیلا و قال آخر موسى کلمة کلما و قال اخر عیسی کلمة الله  
 و روجه و قال آخر آدم اصطفاه الله فخرج علیهم و لم یقال سمعت کلامکم و جئتکم ان ابرهیم  
 خلیل الله و هو کذلک و موسی نبی الله و هو کذلک و عیسی روجه و کلمته و هو کذلک و آدم مصطفاه  
 الله و هو کذلک الا و اناجیب الله و لا فخر و انالوا و الحمد یوم القیمة یحیی آدم من دونه و لا فخر  
 و انال اول شافع و اول مشفع یوم القیمة و لا فخر و انال اول من یحیی الجنة فیفتح الله لیت  
 فیخلینها و معی فقراء المؤمنین و لا فخر و انال اکرم الاولین و الاخرین علی الله و لا فخر و انال اول  
 الناس خروجا اذا بعثوا و انال اولهم اذا و فدا و انال اولهم اذا انصتوا و انال اولهم اذا  
 حبسوا و انال اولهم اذا ايسوا الکرامة و المفاتیح یومئذ بیدک فاکساحیة من خلیل الجنة  
 ثم اقوم عن مین العرش لیس احد من الخلائق یقوم ذلک المقام غیری یحکم ان حصلته جملة  
 موهبت الاهی است و عطاء ربانی و هیچ از ان کسب بشر نه مصطفی علیه السلام گفت و لا فخر  
 یعنی که نه از وی مفاخرت می گویم که آن همه موهبت الاهی است هیچ چیز از ان مکتسب نمی نیست

ط  
 ۱۰۵

و فخر که کنایه چیزی کتله که مکتسب خود بُود نه موهبت محض الذین آتینا هم الکتاب تلونه حق  
 تلاوت حق تلاوت است که قرآن خوانی بسوز و نیاز و صفاء دل و اعتقاد پاک بر زبان خراش  
 معتقد و جان صافی زبان در ذکر و دل در چرخ و جان بامهر زبان با و فاد و دل با صفا و جان  
 با حیا زبان در کار و دل بار از جان در ناز بی طریقت گفت بنده در ذکر بجای رسد  
 که زبان در دل برسد و جان در سر برسد و سر در نور برسد و دل از زبان گوید خاموش جان فنا  
 دل گوید خاموش سر فلجان گوید خاموش الله داری گوید بنده من دیر بُود تا تو می گفتی که  
 من می گویم و تو می بوش **قوله تعالی**  
 و اذا ابتلی ابرهیم بیا موز ذابهم را

لله خداوند او بکلمات بخانی چند و فریانی چند فاشم من آن اسیر برد و فرونگ داشت  
 قال گفت خدای عز و جل ای جاعلک من تر اخواهم کرد للناس مردمان را اما ما بیسوا  
 در دین قال گفت ابرهیم و من خرتی و از فرزندان من هم قال گفت خداوند کاینالیه  
 عهدی بسند من و نیکوختی در دین من الظالمین بیکانکان و اذ جعلنا البیت و کرم  
 این خانه را مثابة للناس بازگشتن گاهی مردمان را و اما و جای امن ایشان و اقلوا  
 و الله فرمود که گیرید من مقام ابرهیم ایستادن گاه ابرهیم و خانه که وی کرد مصیلا قبله گاه  
 و نازگاه و عهدنا الی ابرهیم و اسمعیل و فرمودیم ابرهیم و اسمعیل ان طهرائیه که پاک  
 دارید و بزرگ خانه من للطایفین طواف کنندگان را گردان و الی اکفین و نشیندگان  
 دران و الرکع التمجید و نمانندگان بسوی آن

**النوبة الثانية** قوله تعالی و اذا  
 ابتلی ابرهیم ربه بکلمات اخلاف است میان علما که آن سخنان و فرمان حق چه بُود و چند  
 بُود که ابرهیم را بآن یاز بُود ابن عباس گفت بروایت طلوس از که الله تعالی فرمان داد  
 ویرا به چیز از تطهیر و تادیب و تنویر و نجس آن خ که در است آب در دهن کردن  
 و دینی کردن و مشواک کردن و شارب گرفتن و موسی سر بد و شاخ کردن و آن خ که در تن  
 است ختنه کردن و ناخن بریدن و موسی زیر بغل کردن و یزید از ستردن و باب استخار کردن



وگفته اند که نجم آید در آزار دهن است و خدای عز و جل امت مصطفی را باین آداب و سنن فرمود  
گفت و اتبعوا ملة ابرهیم حنیفا بس کیش ابرهیم روید و سنت وی بجای آرید و مصطفی  
صلوات الله علیه آنرا تقرر کرد و گفت الفطره عشر المضمضة والاستنشاق والسواك  
وقص الشارب وتقليم الاظفار وغسل البراجم یعنی مسط الاصابع وشفط الابط وکمال  
بالماء والحنان والاستحباب قال سعید بن المسیب اخشن ابرهیم بعد مائة وعشرين سنة  
بالقدوم وهي قرية بالشام ثم عاش بعد ذلك ثمانين سنة وقال وكان اول من اضاف الضيف  
اول من اخشن اول من قص لشارب واول من قلم الظفر واول من استحل واول من  
لک الشیب فقال یارب هذا قال له هذا وادار قال یارب زدنی وقارا قوی دیگر از  
ابن عباس آورده اند بروایت عمر که آن کلمات سی هم است از شرایع اسلام و اصول  
دین و مایه ایمان ده هم از آن هر سوره التوبة گفت الثانیون لعابدون الی آخر الایة بن  
وده هم هر سوره الاحزاب ان المسلمین و المسلمات الی آخرها و ده هم مائتة و قد افح الکفر  
و در اثناء سوره المعارج و هیچ کس از مسلمانان این جمله خاصه نیافزود در دین که بخانه  
بجای آورد و در آن خست آمد که ابرهیم علیه السلام و الله تعالی او را در آن بستود گفت فافهم  
هیچ از آن فرو نگذاشت و تمامی بکار برد و بسر برد و قیل ان الله تعالی ابتلاه فی نفسه  
وولد له و قبله فسلم ماله الی الضیفان وولده الی یقریان و نفسه الی النیران و قبله الی الکفر  
فاخذ خلیلا و انشی علیه وقال و ابرهیم الذی فی الله و ارجاه الی یازن و در نفس و فرزند  
و دل ابرهیم مال بهمان داد و فرزند یقریان و تن بآتش نمود و دل با حق برداخت و رب العالمین  
گفت و ابرهیم الذی فی ابرهیم بقصیر کرد بندگی بجای آورد و شرايط آن تمامی بکار برد و در  
بدست خود گرفت و فذلک قوله و اخذ الله ابرهیم خلیلا ابرهیم نامی است سر یانی و معناه ابر  
رحیم فحولت الی اءهائه کما قبل مدخته و مدخته و قیل معناه بری من الاصنام و هام الی بیته  
تعالی انی ذاهب الی ربی سیهیلین قال انی جاعلک للناس اماما الله گفت من ترا  
بیش روی کردم که جمله نیک مردان و شایستگان به او ادا کنند آنکه از خبر راجح حق و کرد و  
وعد و وفا گردانید و گفت ملة ابرهیم ای اتبعوا ملة فی التوحید ای شما که خلائق آید

تا قیامت بشی ابرهیم روید شما هر توحید را بر سر وی کنید ان ابرهیم کان لمة قاننا لله  
حنیفا و لم یک من المشرکین ادا کنید بوی که وی پیش روی بود خدا پرست یکنواکوی فرماز  
بر دار نیک سیرت و هر کز از جمله مشرکان نبود قال و من خشی ابرهیم گفت خداوند او از  
فرزندان من مجتنب پیش روان و اما مان کن تا خلق ایشان ادا کنند ندانست ابرهیم  
که از پشت وی ناگرویدگان خواهند داد او را آگاه کردند و گفتند لایزال عهدی الظالمین  
شرف شایستگی پیشوایی را در راه بردن بمن به بیکانکان نرسد و ناگرویدگان از جنبه  
یعنی از فرزندان تو هر که ظالم بود اما می را شایسته نباشد این عهد بمعنی نبوت بقول  
سلی و بقول عطا رحمت است و بقول مجاهد طاعت یعنی لیس ظالم ان بطاع فی ظلمه  
وقال البیضاوی علیه السلام فی قوله لایزال عهدی الظالمین بطاعة الایة المعروف و الظالمات  
مشرکان اند که جای دیگر گفت الا لعنة الله علی الظالمین و الظالمین اعد لهم عذابا  
الیم و در قرآن ظالم است بمعنی سارق و ذلک فی قوله تعالی كذلك جزی الظالمین فقال  
تعالی فی نواب من بعد ظلمه ای من بعد سرقت و ظالم است بمعنی جاحد بقوله تعالی ما کانوا  
بایاتنا یظلمون یعنی بالقرآن فخلدون فقال تعالی فظلموا بها ای بخردا و ظالم است بمعنی  
آنکه برخود ظلم کند بمعصیت که از وی در وجود آید ای آنکه شرک از کفر بقوله تعالی فتکون من الظالمین  
و کفره ای کنت من الظالمین رافضیان انجاسوا می کنند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما  
استحقاق ولایت از جای افتاد بعد از آنکه صنم بر ستیزه بودند و رب العالمین می گوید لایزال  
عهدی الظالمین جواب گفت که ایشانرا استحقاق ولایت بعد از اسلام بدید  
آمد و بعد از اسلام کفر را اثر نماند که الله تعالی گفت قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم  
ما قد سلف و قال البیضاوی علیه السلام یقدم ما قبله و لا یجعلنا البیت صفت کعبه می کند  
می گوید این خانه را باز گشتن بکجا خلق کردیم که می آیند بان و باز می آیند هر چند که پیش  
آیند پیش خواهند که آیند **عالم الامم النبی الامت** **لایزال عهدی الظالمین**  
این از آنست که کعبه مستروح و ستانست و آرامگاه مشناقان و خدای عز و جل فرزند  
جوار حیز است که سکوت و سکون دوستان آن جوار حیز است الکعبه و علیها طلائع الوفا







و عهدنا عهد انجالبغنی امرست می گوید ابرهیم و اسمعیل فرمودیم که خانه من پاکدارید از بتان  
و افعال مشرکان قال بعضهم الخاسته علی قسمین نجاسته ذات و نجاسته فعل فما کان من نجاسته  
ذات لم یطهره الا الماء و ازاله عینه به و ما کان من نجاسته فعل المشرکین فاحضاراضا لهم  
فیه و حوله فامر الله تعالی باعمالها عنه و تطهیر بالتقوی و الزکوة و کفته اند تطهیر خانه است  
که بنا بر تقوی نهند یعنی تقوی را و رضا و خدای را بنا هیکل خانه که الله گفت تعالی و تقدس  
افمن استن بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر للظالمین ایشانند که از اقطار عالم  
روی بدان دارند تا گرد آن طواف کنند و اهل کفین اهل مکه اند و مجاوران حرم که کجا  
مسکن دارند و الرکع التمجید نماز کنند که اند که نماز هم رکوع است و موجود نماز کنند  
هم را که است و هم ساجد روی عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
علیه وسلم ان لله تعالی فی کل یوم عشرين و مائة رحمة ینزل علی هذا البیت ستون لظالمین  
و یرعون للمصلین و عشرون للناظرین

**الثانیة الکلام** قوله تعالی و اذا  
نزل ابرهیم ربه بکلمات روی عن الحسن بنی الله عنه انه قال ابتلاه الله بالکواکب و القمر و الشمس  
فاحسن القول فی ذلك اذ علم ان ربه دایم لا یزول و ابتلاه بذخ الولد فصر علیه لم یقتصر  
کفت بر داشتند کواکب تا بان و آفتاب و خشتان و خلیل را از صوفی کردند و ذلک لعلهم المبتلی  
که یعنی که تا با وی نمایند که از رجه آید و در راه بندگی چون بود خلیل خود سخت هنری و روزه  
خاسته بود گفت هذا رقی قیل فیہ اضمار یعنی یقولون هذا رقی می گویند این بیگانگان  
که این خدای نیست نیست که این از زبیریان است و نشیب گرفتگان و منی زبیریان و نشیب  
گرفتگان دوست ندارم نهی خلیل که نکته سنت گفت از زبیرجست دانست که خداوند روی  
بر زبیر است فوق عباده بان که نشیب گرفت از زبیرجست گفت زبیریان را دوست ندارم  
که ایشان خدائی را نشانید خداوندان حقیق انجا فری دیگر گفته اند و لطیفه دیگر دیده  
اند گفتند از اول خاک خلیل را با بخت میامیختند و سرش آتش عشق بسوختند و جانش  
بهر همدیت بیفزاختند و دریا عشق در باطنی بویج انیکشتند انکه حکماهان در وقت

صبح عاشقان های هوای مستان و عریه بی دلان چشم باز کرد و از سر خار شراب خلت میست  
عشق گفت هذا رقی این جنانست که گویند

**از بس که دین دینه خیالت دارم در سجده نکه کنم توئی بنیاد**

این میست و عشق مرد و منهاج بلا آمد و مایه فتد نه بینی عشق نهها که یوسف کنعانی را کجا افکند  
و میست نهها که با موسی عمران جگر کرد و مخلیل مرد و جمع آمدند بس جبه عجب کر شستی و عریه  
بی دلی در ماه و ستاره نگرست و گفت هذا رقی این است که بید مست جبهه اند که گویند که  
خود بدافستی شستگی بوزگی **مست از دل و دل**  
امس ابتلا و خلیل نذخ فرزند آن بود که یکبار خلیل در جال اسمعیل نظار کرد و التفانیش  
بید آمد آن تیغ جال او د خلیل را مجروح کرد فرمان آمد که یا خلیل ما ترا از آرزو بتان آرد  
نکه داشتیم تا نظاره روی اسمعیل کنی رفم خلت ما و ملاحظه اغیار بهم جمع نیاید ما را جبه  
نظاره تراشیده آزی وجه نظار روی اسمعیلی

**بهمال را اذ افتی در کمان حور و حیران** **بهمال را اذ افتی در کمان حور و حیران**  
بیه بر نیامد که تیغ در دستش نهادند گفتند اسمعیل را قربان کن که در یکدله دود و ست نکلند

**باد و قبله دره تو چید نتوان رفت راست** **یا رضا و دست یارها و خویشین**  
از روی ظاهر قصه دخی معلوم است و معروف و از روی باطن بزبان اشارت مر اورا گفتند  
صدق دل خود را از فرزند بیر القلق سیف الله فی روضه ما وضع علی شیء الا قطع خلیل  
فرمان بشنید بقیع صدق سر هر اسمعیل از دل خود جدا کردند اما که یا ابرهیم قل صدق  
الرؤیا و لسان الحیا یقول **بهمال را اذ افتی در کمان حور و حیران**

و اذ جعلنا البیت می گوید مردمان را خانه ساختیم خانه وجه خانه بیت خلفه من الحی لکن  
اضافه الی الا انک سکانه در نزد جرجی و مدری نه بیند که **بهمال را اذ افتی در کمان حور و حیران**  
دوست در نزد و را سگ تم تحمیم و اضافت بیند دل بهم جان در باز

**ان آثاننا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الاثان**

آری هر که آثار دوست دیدن نعل کران خویش و بیوند برید و لهذا قیل بیت من راه نسی مزاره



وهجر دياره واستبدل بآثاره آثاره بيت من طواف حوله طافات للطايف بقلبه فطوفة بطوفة  
وشوطة بشوطة هل جزاء الايمان الا الايمان بيت من وقع عليه شعاع انوار تسلي عشيته  
واقام بيت كما قيل **ان الديار وان صمت فان لها عملا باحبابنا اذ عندنا نزلوا**  
درويشي بلدي نند بر سر باديه ميان در بسته وعصا وركوم دلدست جوز واهان وبي لان  
سرمست وبي خوزد سباديه نهاده وحي خميارد باخودايتي نم مي كرد

**خون صديقان يلودند وندان رساختند** **جنگان رفتن دين رهيك قدم رابا ونيست**  
كفتند اي درويش از كجا بياي مدي و چند است كه جزايي كفت هفت سالست تا از وطن خود  
بياي مدي جوان بودم بركشتم دين راه وهنوز بمقصد نرسيدم انكه بخنديد و ان بيت كفت  
**الديار و ان غلبت بالانار** **و جان دود جلايات**  
**لا يمتنعك بعد من زيارته** **ان الحبيب لمن هواه زوا**

اي مسكين كي تا قمر كن در ان خانه كه نسبت مي دارد و رقم اضافت جوز خواهي كه بوي ري  
جذبات بار بار بايد كشيده و جرعه محنت نوش بايد كرد و جان بكف بايد نهاد انكه باشد  
كه ري و باشد كه نري بس طمع داري كه با اين بضاعت مرچاة كه تو داري آسان آسان محتر  
جلال و مشهد وصال لم يزل ولا يزال ري هي هات

**توان رفتن حديث خوابان آسان** **آسان سان حديث ايشان توان**  
تجلكي عن محمد بن خفيف عن ابي الحسين الداج قال كنت اجد في صبيحي جماعة فكنت اخرج اليهم  
يحمهم ولا اشغالهم فذهبت سنة من السنين وخرجت الى القادسية فدخلت المسجد فاذا  
رجل في المحراب مجذوم عليه من البلاء شيء عظيم فلما رايتني سلم علي وقال يا ابا الحسين  
عنمت انا قلت نعم علي غيظ مني وكراهية له قال فقال يا الهجبة فقلت في نفسي انا  
منبت من الاحياء اتع في يدك مجذوم قلت لا قال الى فعل فقلت لا والله لا افعل فقال الى يا  
ابا الحسين يصنع الله للضعيف حتى تعجب القوي قال فاذنني شبه الوشواس في امره قال  
فلم احش حتى بلغت القرعاء على العذو فبلغت مع الصبح فدخلت المسجد فاذا انا بالشيعاء  
وقال يا ابا الحسين يصنع الله للضعيف حتى تعجب القوي قال فبادرت اليه فوقع بين

يديه علي وجهي فقلت المعة الى الله وا اليك قال لي مالك قلت اخطأت قال وما قلت  
الهيبة قال اليس جئت وانا نكر ان خشك قال قلت فاراك في كل منزل قال كذلك  
قال فذهبت عني الجوع والتعب في كل منزل ليس لي نعم الا الدخول الى المنزل فاراه الى ان  
المدينة فغاب عني فلم ان فلما قدمت مكة حضرت ابا بكر الكنافي و ابا الحسن المزيني فذكرت  
لهم فقالوا لي يا اخي ذاك ابو جعفر المجذوم ونحن نسأل الله ان نراه وقالوا ان نفقه  
به لعلنا نراه قلت نعم قال فلما خرجنا الى منا وعرفات لم يقدر فلما كان يوم الجمعة رميت  
الحمار فجنبتني انسان وقال يا ابا الحسين السلام عليك فلما رايتني لحفني من رويته صاحمت  
وغشي علي وذهبت عني وجئت الى مسجد الحنيف فاخبرت اصحابنا فلما كان يوم الوداع  
صليت خلف المقام لكعتين وبلغت يدك فاذا انسان جنبتني خلفي فقال يا ابا الحسين  
عنمت ان يصح قلت لا لكنه اسأل الله ان تدعوني فقال اسألت الله تعالى انك  
دعوت فامر علي دعائي فغاب عني فلم ان فسألت عن الادعية فقال امس ايها  
قلت يارب جيب الي الفقير فليس في الدنيا شيء احب الي منه والثاني قلت  
اللهم لا تجعلني متني بيت ليلة ولى شيء اخر لغدا وانا منذ كذا وكذا سنة مالى شيء اخر  
والثالث قلت اللهم اذا اذنت لاوليائك ان ينظروا اليك فاجعلني منهم وانا ارجو ذلك  
قال السلي ابو جعفر المجذوم بغلادتي وكان شديدا الغيرة ولا افراد وهو من اقران ابي  
العباس بن عصا وجلي عنه كلمات

## قوله تعالي

واذ قال ابراهيم كفت ايم  
رب خذ مني اجمل  
هذا بلدا آمنا اين جاي باشم كن بي ايم وارزق اهل من الثمرات وروزي ده كسان ترا  
از ميوها من امن منهم بالله واليوم الاخر من كه استوار كيذ ترا سيكناي و رستاخير رايني  
قال ومن كفر الله كفت ويا كرويه راهم فامتعه قليلا اورا بر خردار كنم لاجل انك  
ثم اضطر الى عذاب النار بس وبرا مضطر كنم نا انا جاره سد بعذاب الله و بس المصير  
و بذايكاه است و شاد نگاه واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و برمي آورد ابراهيم بناها



خانه را و اسمعیل و فرزند وی اسمعیل **بنا تقبلنا** گفتند خداوند پذیرا **انکانت**  
**السمیع العلیم** که تو که تویی شنوا و دانای **رتبا خداوند ما** و آنچه ما مسلمین را  
هر روز و مسلمانان کن کردن نهاده ترا **ومن ذرینا امة مسلمة** لک و از فرزندان ما گروهی  
کن مسلمانان کردن نهاده کان ترا **وارنا مناسکنا** و ما را مناسکهای مناسک حج و شب  
علینا و باز پذیر ما را و با خود می دارد **انکانت که تو تویی** **التواب الرحیم** توبه دهنده و باز  
پذیری بخشاینده و مهربان **رتبا خداوند ما** و باعث فهم و بفهمی میان ایشان  
رسولان منم رسولی هم از ایشان **یتلوا علیهم تا بریشان خواند** **ایانک سخنان تو** و **یعلمهم**  
ایشان آموزد **الکتاب والحكمة** نامه و دانش کتاب تو و حکمت خود **ویرکیم و ایشان را**  
روز به و هنر افرای و پاک کنند **انکانت که تو که تویی** **العزيز** تا بنده و تواننده می **فهیج**  
**هست ما مانده می** **الحکیم** دانای راست دان **نیک دان** **ومن رغبت ان کیست که باز**  
کمیاید و باز نشیند **عن ملة ابرهیم** از کیش ابرهیم و دین وی **الامن سفه** نفسه مکرر  
خویشتن سبک خردی نادان خویشتن شناس **ولقد اضطفیناه و خود بر گردیم ویر**  
و پاک گردیم بیشوی دین را درین جهان **وانه فی الآخرة لمن الصالحین** ووی در آخرت از  
از نیکان و شایسته گانست **الباقی**

قول **تعالی** و اذ قال **ابرهیم** این آن وقت بود که ابرهیم کوز کج را را اسمعیل و  
ویرا هاجر برد و بفرمان حق ایشان را دران وادی نی ندع بنشانند آنجا که اکنون خانه  
کعبه است پس ایشان باز گذشت آنجا که خواست که از دینا چشم ایشان غایب شود  
خدا را عز وجل خواند و گفت **اجعل هذا بلدا آمنا** همانست که دران سوره دیگر گفت **ربنا**  
**اننی اسکت من ذریتی** بواغیر ذی ذرع عند **بنک** الحیم خداوند اینشاندم فرزند خود را  
بها صوفی بی بر نزد یک خانه تو خانه می با از دم و باشکوه و بزرگ داشته خداوند انا نمازی پای  
دارند و آن خانه نماز را قبله بکند **انکه ایشان را روزی فراوان خواست و مسایکان خوا**  
که وادی نی ذرع و بی نبات بود و بیابانی بی اهلی کسیان بود گفت **فاجعل ائیده من**  
**الناس** قوی الیهم خداوند ادا قوی از مردمان جهان کن که می شاید باین خانه و ایشان

و از دهن من المشرات و ایشان را از میوهها و جهان روزی کن خدای عز وجل دعاوی لجابت  
فما سلم الا و نخب الح **هیج** مسلمان نبوذ که نه دوست دارد حج کردن و زیارت خانه و در  
هیج دیار جهان میوه که آنجا برزند بنیکوی و لطیف و بسیاری نیست **قال الله تعالی** ای حی الیه  
ثمرات کل شیء **رزق من لدنا** و ابرهیم صلوات الله علیه راجحه خواست از روزی مؤمنان  
از دیگران جدا کرد و مستثنی و گفت من امت منم **بالله** و الیوم الآخر از بر آنکه **جای**  
فرزندان ابرهیم دعا کرده بود و گفته و من ذریتی او را از تعمیم بالخصیص آوردند  
لایزال عهدی الظالمین پس چون این دعا کرد تخصیص نکرده داشت و مؤمنان را از کافران  
جدا کرد **رب العالمین** از تخصیص و تعمیم برد و کافران را نیز در آورد گفت و من کفر نعمت  
دنیا از کسی دریغ نیست آشنا و بیگانه همه را از آن نصیب عرض حاضر یا کفر منها البروج  
کل و نهاده هولا و هولا من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا پس در آخر آیت کافران  
مؤمنان را بریزد بنوخت دینی و عطای آن جهانی گفت **فامتعه قلیلا ثم اضطره الى عذاب**  
**النار** او را بر خردار کم زمانی اندک که این کیتی اندک است برسدنی و بعادبت او را **بالج**  
**بعذاب** رسالم و بدجایگاه می است که در دوزخ است شدند گاه کافران شای **فامتعه**  
خواند بجزیم میم و تخفیف تا باقی بفتح میم و تشدید تا و هر دو قرآءه بمعنی یکسان اند **انکه**  
**قصه** بنا نهادن کرد گفت و اذ یرفع ابرهیم **وقصه** آنست که عبد الله بن عمرو  
بن عاص السهمی گویند کعبه پیش از آن پیش دیگر زمین بر آب بود کفی خاک امیز سرخ رنگ  
بر روی آب گردان دو هزار سال تا آنکه که **رب العالمین** زمین را از آن بیرون آورد و از  
کستر اینک از بخاست که مکه را ام القری گویند مادر زمین که زمین را ازین آفریده اند  
پس چون **الله تعالی** زمین را راست کرد موضع کعبه زمین پیدا بود بالائی یک امیز  
سرخ رنگ پس **رب العالمین** آدم را بر زمین فرستاد آدم بالائی داشت بمقدار هوا و دنیا  
فرق وی با سمان رسیده بود و آدم علیه السلام با و از فرشتگان که می شنودی از وحشت دنیا  
می آسودی و انس می گرفتی **امسا** جانوران جهان از وی می ترسیدند و می گریختند  
و در بعضی اخبار آمده است که فرشته بوی آمدن کاری را و از وی ترسید پس **الله تعالی**



اورا فرمود بیلصفت خویش تا بالاوی بشصت کرد باز آورد و آدم علیه السلام از شنیدن  
آواز فرشتگان با نهانند و مستوحش شد و خداوند عزوجل تا لید جبرئیل آمد و گفت الله  
می گوید که مراد زمین خانه ایست بر و گرد آن طواف چنانکه فرشتگان از دیدن در آسمان  
که کرد بیت المعمور طواف می کردند آدم برخاست از زمین هندوستان که منزل وی آنجا بود  
و بدید اعمان برآمد حج و این دلیل است که آن کز که بالاوی بان شصت کز بود نه این کز ما  
بود پس چون بمکه رسید فرشتگان با استقبال وی آمدند و گفتند بر حجک طف فقطنا  
قبلک بالفی عام ای آدم نیک باذا و بدید فتح تو ای آدم طواف کن که ما بیش از تو طواف  
کردیم بدو هزار سال و گفته اند که آدم بخانه و جندج کرده مه میاده که در روی زمین با کربا  
نبود که آدم را بر توانسته داشت و گفته اند که میان دو کام وی سه روز راه بود هر جای  
بای می نهاد که خاشا شهری است آبادان و مرجه در میان دو کام وی بود دشت است بیابان  
چون بمکه شد فرشتگان از بهر وی خیمه از نور آوردند از بهشت بدو در و آنرا بر وضع  
کعبه زدند یک در از سوی مشرق و یکی از سوی مغرب و قدیل در او نهند و کربا آوردند  
از بهشت از یک دانه یا قوت بیدار و در میان خیمه نهادند تا آدم بران می نشست پس  
چون آدم علیه السلام از دنیا بیرون شد آن خیمه را با آسمان بردند و کربا یا قوت بیدار  
نهادند بود رخشان و روشن جهانیان بوی تبرکی کردند و بوی از آنها و عاقتها و درها  
شفا می جستند از بس که دست کافران و جانیضان و ناشنکان بوی رسید سیاه شدند  
چون اب کشاد طوفان نوح را فرود که برگرفت و بر کوه بوقییس بنیان کرد سماجا بود تا  
روزگار ابرهیم علیه السلام پس الله تعالی خواست که کعبه را بردست وی آبادان کند و ابرهیم را  
علیه السلام بان گرامی گرداند و این مؤمنان را تان کند فرمود ویرا که مرا خائنی است  
زمین بر تو و آنرا بنا کن ابرهیم بر براق و سکینه باوی و جبرئیل علیه السلام باوی بمکه آمد  
اسمعیل را علیه السلام دست یار گرفت و جبرئیل کار فرمای بود و سکینه رهوا باز ایستاده خبر  
بان میغ چهار سوی و آوازی داد که ابن علی بنا بر من نه ابرهیم بر سایه وی ساس نهاد و بنیاد  
ساخت اسمعیل سنگ می آورد و بدست بزدی داد و جبرئیل اشارت می کرد و بر جلی خیمه

اینست که الله گفت جل جلاله واذیرفع ابرهیم القواعد من البيت واسمعیل ابرهیم دیوار  
بری آورد و اسمعیل ساخت در دست می نهاد چون جلی کن رسید آنجا که حجر الأسود نهاده  
است گفت یا اسمعیل اذهب فابنح لی حجرا اضعه ههنا لیکون عملا للناس رومی اسمعیل جو  
که بر آنجا نهیم تا جهانیان را علی باشد اسمعیل رفت تا سنگ جوید جبرئیل آمد بکوه بوقییس و لر  
سنگ سیاه که آنجا نهان کرده بود و یا قوت رخشان بود از او بیاورد و در دست ابرهیم نهاد  
ابرهیم بران موضع نهاد چون اسمعیل باز آمد و سنگ دید گفت اینجا از کجا آمد ای بزد گفت  
جاء به من لم یکنی لی حجرک این سنگ آورد که ما را با سنگ تو نکل داشت پس چون فارغ شد  
خدا یزاعز و جل خواندند ابرهیم و اسمعیل گفتند ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم ربنا  
و اجعلنا مسلمین لک خداوند ما را دود بند کردن نهاده کن مسلمان کار مسلمان خوی مسلمان  
نهاد و من خرتینا امة مسلمة لک و از فرزندمان ائمتی بیرون آر کردن نهاده ترا و فرمان  
و ایشان مؤمنان عرب اند من المهاجرین و الانصار و المابین لهم باحسان یقال لم یکن  
نی الاقص بعایة لنفسه و لا مته دون الامم و ان ابرهیم دعا لنفسه و لا مته و لمن بعده هذه  
الامة اگر کسی گوید **ذبح حکمت است که ابرهیم علیه السلام قومی را از فرزندان دعا نمود**  
کرد گفت و من خرتینا امة مسلمة لک و بر عموم دعا کرد **جواب** آنست که حکمت آیی  
اقتضای آن کند که در هر روز کاری و هر قری قومی باشند که اشتغال ایشان در کار دینی و تحصیل  
علم و عمل باشد و قومی که اشتغال ایشان بعمارت دنیا و اگر نه چنین بودی عالم خراب گشتی  
از بنا گفتند لولا الحقی الخیرت لالدنیای حقی ایشان اند که بعمارت دنیا مشغول باشند و خدا  
عزوجل ایشان را بران داشته و گفته که واستعمرکم فیها و این عمارت دنیا بس چیزست یکی زراعت  
و غیر و دیگر حایت و حریب سدیگر با کیشند و کاروان را نند از شهر بشهر و معلوم است که  
بیغامبران خدا و اولیا این کار را نشانند که ایشان ازین کاری شریفت و عظیم تر مشغول اند  
پس خلیل صلوات الله علیه که دعا تعمیم کرد ازین جهت بود و الله اعلم و انما سکنایا بکسر  
را و اخلاص کنز و اسکان آن هر سه خوانند سکون قراة می و یعقوب است و اخلاص  
قراة ابو عمرو و کسر قراة بایة و معنی آنست که با ما نهای و در ما آوز مناسک حج ما و عالم لکر



که چون کنیم و تراب آن جوهرستیم مناسب جمع است و یکی از آن منسک است و منسک گویند بفتح  
سین و کسر سین چون بفتح کوی عین منسک است اجماع گرفتن و وقوف کردن و سعی بطواف  
کردن و جوارانداختن و بدنه کشتن و منسک یکسر سین جایگاه منسک است اجماع را میقتا  
و وقوف را عرفات و خی رمانا و سعی را صفا و مرون و طواف را خانه و ری جوار را سه جای عقبه  
چون ایشان را دعا کرد ندانند الله تعالی اجابت کرد دعا ایشان و جبرئیل را فرستاد تا مناسک  
حج ایشان را موخت انکه رقب لعل المین ابرهیم را فرمود که جهانیان را بنیادیت خانه تر  
خوان فذلک قوله تعالی و اذن فی الناس بالحج ابرهیم گفت خداوند جهانیان را از حج  
شنوند و ایشان از من دور اند و آواز من ضعیف الله گفت عليك الذلاء و علی الاسماع و  
الابلاغ یا ابرهیم بر تو است که بر خوانی و بر من است که برسانم و بشنوا لم فعلا ابرهیم جبل  
ابی قیس و نادى ايتها الناس الا ان یتم قلوبنا بیثا فحج فاسمع الله تعالی ذلک فی  
اصلاب الرجال و ارجام النساء و ما بین المشرق و المغرب و البحر و البحر من سبق فی علم  
سیحانه ان حج لی یوم القیمه فاجابه لیک اللهم لیک گفته اند که یکه را اجابت  
کرد حکم الله چنانست که بکار حج کنند عمر خویش و کس بود که سربار و کس بود که بیشتر بقیه  
اجابت و تبلیغ خویش هر کس حج کند تا بقیامت و کس بود که آنرا تبلیغ اجابت کرد حکم  
خدای عز و جل چنانست که هر که عمر خویش حج نکند و گفته اند که اول خانه که درین  
جهان بنا نهادند خانه کعبه است و در ماه ذوالحجه بنا نهادند و مناسک از جبرئیل هم درین  
ماه آموختند و باز خوانند ابرهیم علیه السلام حاج را از اصلاب بذران هم درین ماه بود  
و در قصه بیانند که آن بنا و هیئات کنز که ابرهیم ساخت فراخ تر از آن بود که امر و رفت  
که شاخ روان و حجر مرخان بود و در داشت یک دراز سوی شرق و دیگر دراز سوی غرب  
بس روزگار باز آنرا می زد و آفتاب آنرا می سوخت و سنگ از آن می ریخت تا زمان جرهم  
جرهم آنرا باز گرفتند و نو بنا ساختند و عمارت کردند بر اساس و هیئات بنو ابرهیم علیه  
السلام و میخوان می بود تا زمان عمالقه ملک ایشان با آنرا نو کرد و تبع باز آنرا عمارت  
کرد و برده بوشا بنیله بس روزگار دراز باز آنرا می زد و آفتاب آنرا می سوخت تا زمان قریش

قریش چون دیدند شرف خویش بر سر همه عالم و عمر خویش بسبب آن خانه و خانه از کفکی و رخت  
مشاورت کردند عمارت آنرا و باز نو کردند آنرا قوی صواب دیدند و قوی می رسیدند  
و اجترازی کردند بیست و پنج سال درین مدت مشاورت و قصد رفت تا مصطفی علیه السلام  
بیست و پنج سال که کشت آخر اتفاق افتاد میان ایشان تا خانه باز کردند و بموجب حاجت  
افزادگان از کشتی جهنمی باز رکان بشکست در دیوار بجهت جوی آن از جهنم خوا  
جوب کوناه بود خانه را تک کردند حج و شاد روان بیرون افکندند و خانه را باید کرد  
آوردند بنا را داشتن را تا کلدنکاه بنا شدند در آن و درو بند ساختند تا آنرا بگذرانند  
که خود خواهند چون برکن پسین خلاف افتاد میان ایشان که حج اسود که بر جای نهد  
من قبیله می گفتند ما نهیم بدان بسبب جنگی بر ساختند و شمشیرها کشیدند آخر میان ایشان  
وفاق افتاد بر آنکه اول کسی که از در و سپهر آید او سنگ برانداختن بنکر ستند اول کسی که  
آمد مصطفی بود صلوات الله علیه گفتند محمد الامین آمد و یک ردافرو کرد و حجر بر میان  
ردانها زد و از هر قبیله مردی را گفت که ازین ردافرو بر کنی همه برداشتند و می بردند تا  
آنجا که اکنون است پس مصطفی صلوات الله علیه دست فرا کرد و حجر را بر گرفت و طری  
نهاد بر کرامت خویش و رضا قریش میخوان می بود بران بنا تا بروز کار عبد الله بن کثیر  
بن العوام عبد الله آنرا باز کرد و نو بنا کرد بر رسم و بنا ابرهیم علیه السلام فراخ و بلند بدو  
تا بروز کار عبد الملک بن مروان حجاج یوسف آنرا باز کرد و بار هم و بنا قریش بر بد بیک در  
و شاد روان و حجر بیرون افکند و آنچه از خانه بسر آمد درین خانه کرد و آنرا بالاداد انو  
بران بنا است و عباسیان قصه کردند که آنرا باز کنند و نو کنند علما گفتند صواب نیست  
که بس هر که آید آنرا بازی کند و فرای کند دست باز داشتند و پیش از قیامت حیشه بسیار  
بندگ شلم با یک ساق از گوشه بر آید و بایستد بر کعبه تا آنرا به تیر باز کند سنگ سنگ  
بماهی که هرگز بس از آن روز فراتر نکند و بعد از آن بروی زمین خیر نبود و نه جزند کانی  
لشد و ذلک فیما روی ابوهریره و انی عباس بنی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم قال  
تخریب الکعبه ذوالسویفتین من الحیثه کانی به اسود الخ یقلعها حجرا حجرا لتبا و انعت فیهم



تمامی دعا ابرهیم و اسمعیل است بعد از بنا کعبه گفتند خداوند ما در میان این امت مسلمان از  
 فرزندان ما و خاصه از میان عرب سکنان حرم تو یغامبری فرستد مگر از نژاد ایشان از  
 فرزندان اسمعیل یعنی محمد صلی الله علیه و سلم الله تعالی این دعا و ایشان اجابت کرد  
 و مصطفی را خالق فرستاد و برایشان منت نهاد گفت هو الذی بعث فی الاممین رسولاً  
 منهم و اخوانه الذی است که یغامبری اخی فرستاد نادیر و ناخوانده بقومی عرب نادیر  
 و ناخواندگان تا برایشان خواند سخنان خداوند خویش و در ایشان آموزد قرآن  
 و دین و سنت خویش و مصطفی علیه السلام بیان کرد که ابرهیم بدعا او را خواست گفت  
 انا دعوت ابرهیم و بشارت اخی عیسی و رات اخی عیسی فی مناهم انوراً اضاءها انوار  
 الابل یضری یعنی بدعوة ابرهیم قوله و ابیث فهم رسول کاب درین آیت قرآن  
 و حکمت فهم قرآن و مواظبان و بیان احکام جلال و حجام دران و همی سخن راست است  
 که شنونده را از زشتی باز دارد و بر نیکی دارد آنرا حکمت گویند و گویند آن حکیم و آن حکمت  
 بردار و زبان کسی بود که خود را با دنیا ندهد و آلوده علایق نشود چنانکه مصطفی علیه السلام  
 گفت من نهی فی الدنیا اشکن الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و قال علی بن ابی طالب  
 کرم الله وجهه رقیوا هذه القلوب و اطلبوا لها طرائف الحکمة فانها مثل کما تمل الابل ان  
 وقال الحسن بن منصور الحکمة سهام و قلوب المؤمنین اهدافا و الترامی الله و الخطا  
 معروم و قال الحاتم الاصم بم اصب الحکمة فقال بقله الاکل و قلة النوم و قلة الکلام  
 و کل ما رزقنی الله لم اکن لخبسه و قال الحکمة کالعرس تطلب البیت خالیاً و هی النور  
 المرفق بین الالهام و الوشواس فذلک قوله تعالی ان تقوا الله جعل لکم فرقا و اوهی فی  
 الکثیر علی الحکمة فقال الله تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و یزکیهم ای و یطهر  
 من الشکر الذنوب و یقل یاخذ زکوة اموالهم ایشانرا پاک گرداند از نجاسه کفر و معاصی  
 و پاک کند از اوضار و خلل یا نک زکوة مال ایشان بستاند قال الله تعالی خذ من اموالهم  
 صدقة تطهرهم و یزکیهم بهای گویند بستان زکوة مال ایشان تا از اوصاف خلل و خلل  
 نکوهیده پاک شوند که این زکوة ظهور باطن است چنانکه آب مطلق ظهور ظاهر است از نجاسه

الحکام

الحکمة

که حرف زکوة با اهل بیت نبوت روانیست در شرع فاتها و اساخ الناس و قد قال تعالی  
 انما یرید الله لینهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا قال ابن کثیر و کثیر  
 ای و یشهد لهم یوم القیامة بالعلامة اذا شهدوا بالانبیاء بالابلاغ این جانشین است که بخت  
 قضاء و حکام عدالت کواهان بتزکیه عدول و معتلمان درست کنند فردا قیامت امت  
 محمد صلی الله علیه و سلم کواهی دهند بیغامبران را با بلاغ و مصطفی علیه السلام تزکیه ایشان  
 کنند و عدالت ایشان کواهی دهد و ذلک فی قوله تعالی لکونوا شهداء علی الناس و یزکیهم  
 الرسول علیکم شهیدا انک انت العزیز الحکیم هو العزیز فی نفسه و المعنی لغیر فله العزیز کلها  
 اما ملکا و خلقا و اما و صفاء و نعما فمعز خلقه ملک و عن نفسه وصفه فذلک قوله من کان یرید  
 العزیز فله العزیز جمیعاً فسیحانه من عزضت العزیز فی بخار عظمت و حارته الالباب  
 دوزا دراک نعته و کلت الالسن عن استیفاء مدح جلاله و وصف جماله

**فصل من اعرف فی بعث اصحابه و اولادهم** قوله و من یرغب عن مله ابرهیم  
 سبب نزول این آیت آن بود که عبد الله سلام دو برادر زاده داشت نام ایشان سلمه و مهاجر  
 عبد الله ایشانرا با سلام دعوت کرد گفت نیک دانسته اید شما خوانده اید مهوریت که  
 خلقی عز و جل گفتانی باعث من ولد اسمعیل نبیا اسمی احمد فنی امر به فقد اهتدی و شد  
 و فی لم یؤمن به فهو ملعون گفت من که خداوند از نژاد اسمعیل یغامبری فرستم خلق  
 نام وی احمد هر که بیغام وی بنیوشد و او را دران ستوار گیرد و بگردد راست راه شد  
 و هدایت یافت و هر که نکرود ز رانده است از درگاه و نا بایسته بس سلمه مسلمان شد  
 و بدین حق آمد و مهاجر سر باز زد و برگشت و برگرفت خود پیایند الله تعالی ایشان وی آیت  
 فرستاد و من یرغب عن مله ابرهیم ای لا یرغب عنها و لا یرکها الا من سفه نفسه از کیش ابرهیم  
 و دین و سنت وی روی گرداند مگر سفیهی جاهل نادانی خویشتن شناس که نه اندیشد  
 و تفکر نکند در خود که او را از بهر چه آفریده اند و بکار را در وجود آورده اند و قد قال  
 تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون و لکن اصطفیناه فی الدنیا اختنا به للنبوة و الرسالة  
 و الذیة الطیبة او را برگزیدیم و پاک کردیم و هنری درین جهان نبوت و رسالت را و تافران



ما که از پشت او بیرون آیم و در یونیدیم ذریه بعضیها من بعض و آنکه فی الآخرة لمن الصالحین  
ای مع آبا و اجداد من قبلین فی الجنة و در آن جهان با بذران خویش از پیغمبران و فرستادگان  
مادر هشت شود این میخواست که یوسف صدیق صلوات الله علیه بخواست توفی  
مسلم و الحنفی بالصالحین گفت خداوند امیران و بذران خویش از پیغمبران  
و نواختگان تو در دستان و قیل فیہ تقلیم و تأخیر تقلید و لذا طفیناه فی الله  
والآخرة و آنکه من الصالحین او را بر کنیدیم و نواخت خود بر و ما ذیم هم در دنیا و هم در آخرت  
و پیغمبران ما خود همه بر کنندگان اند و نواختگان قال الله تعالی و انهم عندنا من  
المصطفین الاخیار انجاد در عموما بر هم را بستود و در آیت و در مخصوص بخوان جز  
بصفت صلاح ستود درین آیت گفت و آنکه فی الآخرة لمن الصالحین جای دیگر عموم گفت  
و کلا جعلنا صالحین **التوبة الثالثة**  
قوله تعالی و اذ قال ابرهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا این دعا خلیلیم از روی ظاهر  
و هم از بواطن از روی ظاهر است که گفت یا رب یا رب که درین شهر باشد او را امن  
کردن برین و بر ما خویش و دشمن را بر روی تسلط مکن و از روی باطن گفت یا رب یا  
هر که درین شهر رود او را از عذاب خود ایمن گردان و باطنش قطیعت مسوزان العالین  
دعا و روی از هر دو روی اجابت کرد و تحقیق آنرا گفت و انهم من خوف و قال تعالی جعلنا  
جرما آمنا و تحفظ الناس من هولی کویه سکنان حرم خود را ایمن کردم از باغی ترسند  
و دست ظالمان و دشمنان از ایشان کوتاه کردم و تسلط جباران و طمع ایشان چنانکه  
بر دیگر شهرهاست ازین شهر بازداشتم و جانوران را از یکدیگر ایمن کردم تا اگر کسی را بکشد  
خورند و وحشی و انسی با یکدیگر الف کینند این خود از ظاهر است و من باطن را گفت و من  
دخلكان آمنا بونجم صوفی قریشی گفت شیخ از شهادت طواف بودم فرادلم آمد که یا سیدک  
قلت و من دخلک ان آمن من اتی شیخ خداوند تو گفتی که هر که در حرم آمد ایمن شد از حیه  
چنین ایمن شد هاتقی اولاد از که من النار که از آتش ایمن گشت نسوزم شخص او را با آتش و روز  
و نمود او را با آتش قطیعت این از بهر آنست که خانه کعبه محل نظر خداوند جهان است

یکبار و ذکر فیاری عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال لا تنزل علیک من الجنة فی کل  
کلمة عام لحظته و ذکر فی ليله النصف من شعبان فغند ذلك خن القلوب لیه و یفدا لیه الوارد  
یک نظر که رب العالمین کعبه کرد چندان شرف یافت که مطاف جهانیان گشت و ما  
من خلقان پس بنده مؤمنی که بشبان روزی سیم صحت نظر از حق جل جلاله نصیب  
آید شرف و امنی و بر او خود جبهه دهند و جهان را از بدید کنند و اذیرفع ابرهیم التواء  
من البيت و اسمعيل و من من خانه ساختند و مطاف جهانیان کردند و در آسمان خانه  
ساختند و مطاف آسمانیان کردند آنرا بیت المعمور گویند و فرشتگان روی بزرگ دارند  
و انی کعبه نام نهادند و آدمیان روی بدان دانند سید انبیاء و رسل صلوات الله  
گفت شب قربت و ریت شب الفت و زلفت که درین کلشن روشن ما را خرام داد و جز  
بخوارم آسمان رسیدم که من کن خورشید است و منبع شعاع جرم شاه ستارگان بریار بیت المعمور  
لقیم هزاران مقرب دیدیم و جانب بیت المعمور همه از شراب خمره مست و خمر از راست  
می آمدند و بجنب می کشند و لیلی می گفتند کوی عدا ایشان از عدا اختران فزون است  
و از شمار برکات ایشان زیادت و هم ما شمار ایشان ندانست فهم عدا ایشان نهایت  
گفتم یا اخبری عنک که اندایشان و از کجای آیند گفت یا سید و ما یعلم جنود ربک الا هو  
نجاه هزار سالست تا همچنین می بینم که یک ساعت آرام نگیرد ازین جانب می آیند و می گذرد  
نه آنها که می آیند پیش ازین دیده ام نه آنها که گذشتند دیگر کنشان باز نه بینم یکی شویده  
گفتست آه این چه حیرتست زمین از روی فراسنگ آسمانیان را روی فراسنگی بدست  
عاشقان بجان خود چیست هزار شادی بقاء ایشان که جرات معشوق قبله نسازند و جز  
نه مهر نیازند

**ان حج قوم یلای ترب و الحجار**  
**من کسی حج را باری از دهی شوی**  
**باز عراب سانی شوی تو**  
جوانی دانست که قصه وی سوی کعبه نه نهاد اجماع است که وصل فریدگار راست  
**در دم نه کعبه بود کن روی تو بود**  
**میت نه لباده بود کن روی تو بود**  
تجلی آن عارفان قصه الحج و کان له ابن فقال لایه الی ابن تقبل فقال الی بیت بقی فظن الغلام



ان من یری البیت یری رب البیت فقال یا ائمه لم لا تجلین معکم فقال انت لا تصلح لذلك  
 فیکي فجل معہ فلما بلغ المیقات اخرها ولینا الی ان دخل البیت لله ففتح الغلام وقال ان  
 ربی فقیل له الرب فی السماء فخر الغلام میتا فلهش الوالد وقال این ولدی این ولدی  
 فتودی من لایة البیت انت طلبت البیت فوجدت البیت وانه قد طلب رب البیت  
 قال فرفع الغلام من بینهم فنهف هاتفت انه لیس فی القبر ولا فی الارض ولا فی الجنة بل هو  
 فی معبد صنق عندک فقتلوا ولقد انشأوا

الیکم لا البیت والاثار  
 فیکم طوی لا للکزن والحجر  
 سماء وادی صلاتی حلالی  
 زادی رجائی له ولخوفی ارجئی  
 والماء من غباری والهوی سفلی

لبنا وبعث فیهم رسولا منهم تا آخر ورد وایت است یکی در مدح حبیبی که در مدح خلیل  
 می چند که هر دو بیغام بر نه نواخته و شایسته و با کرم و افضال ربانی آراسته اما فرق است  
 میان حبیب و خلیل خلیل می رسد است و حبیب مراد می یابد خواهنده مراد خواسته می رسد  
 و مراد ربوده می رسد مقام خدمت در پیش خود مراد بر ساطعت در کشش حق او که در  
 پیش خود نبوده راه او از مکر خالی نباشد از نجاست که خلیل علیه السلام با بزرگی حال او راه  
 از مکر خالی نبوده نا کو کبر راه او آمد گفت هذابی بمنین ربوبیت بواسطه ماه و افلا  
 مکین کاه مکر هر ساعت بر می کشاد تا عصمت عنان خلعت او گرفت و از عالم مکر خود کشید  
 گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض خنیفا ومصطفی علیه السلام که  
 در کشش حق نبوده مکین کاه مکر را آن نگفت نبوده که بر راه او عقبه کردی بل سرجه  
 لم یکن ثم کان بود آن شب از مکر بوی استعادت خواستند و از مکر و تراجع بانوار شرع  
 با و انجامی کردند و اوصی الله علیه و سلم در کشش حق جان مویده بود که در گوشه چشم از  
 هیچ شکر است مازاع البصر و ماطخی جدا آنکه فرقت میان رفته و ربوده همان  
 فرقت میان خلیل و حبیب خلیل بر صف خدمتکاران بر کاه ربوبیت بر قدم پیاده  
 که وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض خنیفا و حبیب حضرت احدیت بر صف

الاعلام

نزدیکان و هم رازان بنافشته که انجیات المبارکات الصلوات الطیبات لله  
 این نشستن جلای بودگان و آن ایستادن مقام روندگان خلیل در پیش خود نبوده که گفت  
 و الذی اطمع ان یغفر لی خطیئة یوم الدین حبیب در کشش حق نبوده که با وی گفتند  
 لکما الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر خلیل گفت و لا تخفی یوم بعثون خداوند از بعث  
 مرا شرمسار مکن حبیب گفت یوم لا یخفی الله الیه ما خود او را شرمسار نکنیم خلیل  
 حبیب الله حبیب گفت یا ایها النبی حبیبک الله خلیل گفت انی ذاهب الی ربی حبیب  
 گفت اسری بعبد و شتان ما خلیل اوست که عمل کند تا الله از راضی شود حبیب  
 که الله آن حکم کند که رضا و مراد او بود و لذلک بقول الله تعالی و لنوفی بعیثک ربک صری  
 و تشهد له قصه تحویل الکعبه الی آخرها ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم الایه اهل معانی  
 گفته اند در وجه ترتیب کلمات این آیت که اولی از منازک نبوت مصطفی علیه السلام است  
 که آیات و رایات نبوت خویش بر خلق اظهار کند و کتاب خدای عز و جل بر ایشان خواند  
 از نجاست که اول گفت تیلو علیهم آیاتک پس بعد از تلاوت کتاب تعلیم باید یعنی حقایق  
 و معانی کتاب در خلق آموزد تا حریا بند و بان عمل کنند پس تعلیم کتاب ایشان از حکمت  
 لسانند که انکس که کتاب بر خواند و حقایق آن دریافت و بان عمل کرد و ایمان علم حکمت  
 بوی روی نماید پس بعلم حکمت با کشود و هنری و شایسته مجاورت حق اینست که  
 ترتیب آیت که پیشتر تلاوت گفت بر تعلیم پس حکمت پس نیکیت و الله اعلم

# قوله تعالی

کیر و یاذکری یا محمد انک که الله ابرهیم را گفت اسلم کردن نه و کار بمن سپار و خوشتر فرما  
 ده قال جواب داد ابرهیم اسلمت کردن نه ادم و خویشین را فرادادم و خود را ایفکلام  
 لرب العالمین خداوند جهان و جهانیان را و وصی و اندک کرد به ابدین اسلام و این سخن  
 که گفت اسلمت ابرهیم بنیه ابرهیم بران خود را و یعقوب همچنین یعقوب بر سر  
 خود را وصیت کرد یا نبی ای بران من ان الله اصطفی لکم الدین الله بر کنیز شما را این

نزدیکان



دين فلا توتن ميسيد. الا وانتم مسلمون مكرشما مسلمانان کردن نهاده باشيد. اكنتم  
شهاد حاضر بوديد شما. انحضرت يعقوب الموت انكه كه مرگ آمد يعقوب. اذ قال البنية  
انكه كه بسان خود را گفت. ما تعبدون جد خواهيد برستيد. من بعد از بس مرگ من  
قالوا بسان گفتند. تعبد الهك خدای ترا برستيم. والله ابايكم و خدا و پدران تو ابراهيم و اسمعيل  
و ايحيى. الهاء و اجداد و يكنا بر يكانيك. و نحن هم مسلمون و ما ويرا کردن نهاده كائيم. تلك  
أمة قخلت ايشان گروهی انكه گفته اند. لها ما كسبت ايشان را است آنچه کردند. و لكم  
ما كسبتم و شما را است آنچه كنيد. و لا تسألون و شما را نپرسند. عما كانوا يعملون كه ايشان  
جه کردند. فقالوا جهودان گفتند. كونا هوذا جهودان باشيد. اوفشاری و ترسايان گفتند  
كه ترسا باشيد. قتلنا وانا براه راست باشيد. قل يعا مبرني كوي. بلأمة ابراهيم نه جهود  
و نه ترسا بلأمة ابراهيم كنيد. خيفان آن باك صوحد. هكاهان من المشركين و هر كس بخدا  
ابناز كين نبود. **الروية الثانية**

قوله تعالى اذ قال الله لنبه اسلم ابن عباس رضي الله عنه كفت ربه العالمين يا ابراهيم  
اين خطاب انكه كرد كه از ان سرب بيرون آمد و هر كوكب می نكرست و طالب جو بود از باز  
و بت برستان روی بر تافته و از ايشان بيزاری گرفته و گفته انی بری تمام تشركون من برايم  
از آنچه شما بانباء می كيريد با خدای عز و جل الله گفت او را در آن حال اسلم يا ابراهيم  
روی دل خود فرهاد و كردار خویش و دين خویش را كه دار و ما را يكانه و يكنا شناس گفتند  
اين امر استلامت است نه امر بتلا يعنى استقم على الاسلام و قل لتبغيك اسلموا هذا قوله  
تعالى للبنى عليه السلام فاعلم انه لا اله الا الله اى ثبت على علمك و قيل بعناه فوض الامر الى  
و استسلم لقضائى يا ابراهيم كار با من گذار و خوشتن را با من سپار. قال اسلمت لرب العالمين  
ابراهيم گفت بس چه كنم نه خداوند جهانيان تو كى روی دل خود فراتو دادم و بيكناى تو افرد  
آوردم و همكى بتو باز امدم اين همچنانست كه در سورة الانعام كفت انى و جهت و جوى لى  
فطر السموات و الارض خيفاً جائئى ديك كفت ربنا عليك توكلنا و اياك انبنا خذنا و اما  
بشت بتو باز كرديم و بلكا تو كشتيم و ترا ديكل و كار ساز بسنداديم و كار خود بتو سپرديم

و از ديدن تو ان خود بيرون آمديم چون ابراهيم هميكى با زكشت و كار خود بوى سپرد  
العالمين دين و دنيا او را ست كرد و جهانيان از ان خبر داد كفت و آيتناه فى الدنيا  
و اته فى الآخرة لمن الصالحين داد نه در دنيا ويرا نبوت و خلت و كتاب حكمت و هديرى  
فرزند و در آن جهان خود از نواختن كاست و نرديكان اگر كسى كويت از جيكى كليت  
كه ابراهيم را گفتند اسلم جواب داد كه اسلمت و مصطفى را گفتند فاعلم و او كفت كه علمت جواب  
آست كه اكر مصطفى عليه السلام خود جواب نداد رب لعنه ويرا نيابت كرد و از بهر كى جواب  
داد كفت آمن الرسول و الايمان سوا لعلم بالله سبحانه و تعالى و ان تمام ترست از حال  
ابراهيم كه ابراهيم از عين تفرقه جواب داد از بهر كى كفت و مصطفى عليه السلام نقطه جمع بود  
خود بر سينه و خود را حجتى كم كرده لاجرم حجت او را نيابت كرده و آنچه ويرا كفتنى استحق  
از بهر كى گفته اينست فتوى نبوت كه من كان لله كان الله بهر طريقت  
كفت من كان في الله تلفة كان الله خلفه و گفته اند كه از ابراهيم استسلام خواستند و  
استسلام از اعمال اينده است غايت آن بيدا و حداث معلوم از ان جهت كفت اسلمت باز  
از مصطفى عليه السلام علم خواستند و علم از افعال اينده بيرون است و حداث نامفهوم است  
و غايت آن بيدا باين سبب كفت كه علمت جواب سوّم آست كه اسلمت از ابراهيم صمت  
دعوى داشت لاجرم برهان كز دعوى ازوى طلب كردند و آن همه بليات بسرا و فرو آوردند  
از امتحانوى نفس و مال و فرزند و مصطفى عليه السلام از راه دعوى برخاست و ادب حضرت  
نكده داشت تا احدث او را در حفظ و رعايت خود بداشت و از ان بليات هج بر سر وى  
و وصى بها ابراهيم و وصى و اوصى من و خوانده اند نى لف قرأه عامه است و با الف قرأه  
مدنى و شامى و هر دو لغت قرأست و بمعنى يكسان قال الله تعالى و اوصانى بالقوة  
و الزكوة فقال تعالى و وصينا الانسان بوالديه و الوصية فى اللغة الاصال يعنى  
ان الموصى يصل امره الى الموصى اليه و وصى بها اين ها كنائيت است از ملت ابراهيم و ملت  
ابراهيم دين اسلام است و كيش با كه بسان خود و وصيت كرد ابراهيم كه دين حق اسلام است  
و خدای عز و جل شما را اين دين بر كزيد و به بسنديد ان ما لم باشيد و از ان كزديد تا ان



باشند ابرهیم علیه السلام وصیت کرد و در لحاف و اعقاب وی این وصیت بماند و هیچ بریده نکشت  
چنانکه الله تعالی و تقدس گفت و جعلها کلمة باقیة فی عقبه و یعقوب بران خود را همین  
وصیت کرد و بران ابرهیم هشت بودند اسمعیل یوزا زهاجی و ایحی از ساره و مدین  
و مداین و نفشان و ذمران و یثقی و سوح این هشت از بطور ابدت یقطن الکنعانیة  
بودند و فرزندان یعقوب دوازده بودند روبیل و شمعون و لاوی و یهوذا و دیاوین  
و شحر و دان و یفشالی و جاد و اس و یوسف و بنیامین اصل سیه بنی اسرائیل ایشان  
بودند و از فرزندان ایشان چهار هزار سیغامبر بودند مصطفی علیه السلام گفت بعثت  
علی اثنا عشر نبي الاكاف نبي اربعة الاف من بني اسرائيل و آنچه گفت فلا تموتن نه می از  
مرا است که این قدرت و فعل کس نباشد تا بان مخاطب بود لکن معنی آنست که اینها  
الاسلام حتی اذا در کسرم الموت صادق علیه می گویند دین اسلام را ملازم با ایشان بود  
بمکریدین تا چون مرا کسرسد شما را بر اسلام بیدار پس نهی از برگشتن از دین اسلام  
نه از مرا که فضیل عیاض گفت اسلام اینجا بمعنی حسن الظن است ای فلا تموتن الا و تم  
میسنون بکم الظن و به قال النبی صلی الله علیه و سلم لا يموتن احدکم الا وهو حسن بالله  
الظن یحیی کتم را خواب دیدند گفتند خدای عز و جل یا توجه کرد و در وقت سوال  
بداشت و گفت یا شیخ دیدی که چه کردی گفت عظیم براسیدم گفتم با خطایا از توبه نترس  
خبر دادند گفت چگونه دادند گفتم عبدالرزاق مرا خبر داد از زهری از انس از رسول  
تو محمد از جبرئیل از تو خداوند که گفتی من باینده آن کم که از من چشم دارد و بمن کمان بر د  
و من کمان بر دم که بر من رحمت کنی الله تعالی گفت جبرئیل راست گفت محمد راست گفت  
انس راست گفت زهری راست گفت عبدالرزاق راست گفت رو که آمدیم و بر تو حزن  
کردم و فی خبر مسند ان رجلا یومر به الی النار فاذا بلغ ثلث الطرق الفت فاذا  
بلغ نصف الطريق الفت فاذا بلغ ثلث الطرق الفت فبقول الله تعالی رد و سئل  
و یقول لم الفت فبقول لما بلغت ثلث الطرق تذکرت قولک و تبک الغفور ذوالرحمة  
فقلت لعلک تغفر لی فلما بلغت نصف الطريق تذکرت قولک و من یغفر الذنوب الا الله

فقلت لعلک تغفر لی فلما بلغت ثلث الطرق تذکرت قولک قل یا عبادي الذین اسرفوا  
علی انفسهم لا یغفر طوا منی یحتمل الله فان ددت طمعا فبقول الله تعالی اذهب فقد غفر لک  
ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت شهود و حضور معنی متعارف بماند و فرق آنست که  
حضور را غلب استعمال بذات بود و شهود هم در ذات بود و هم در عنایت و هم در گفتار  
و سبب نزول این آیت آن بود که علما جهودان گفتند بمصطفی علیه السلام که بدان ما  
بدین جهودی فرمودند و وصیت کردند تا از ان بگردند و یعقوب بران خود را  
همین وصیت کرد آنکه که از دنیا سیر نمی شد ربه اعظم ایشان را دروغ ننگ کرد باین آیت  
گفت ام کنتم شهداء ام در موضع استفهام است می گویند شما حاضر بودید آنکه که یعقوب  
مرا آمد و بران خود را گفت که چه برستید پس از من ما بقید و ن گفت و من تعبد  
نکفت از من آنکه ما بر من جوهری افک که نه جانور باشد چون سنگ و خشت و آفتاب  
و آتش و مانند آن و من بران نیفتد و کافران این چیزها معبود خود ساخته بودند  
و یعقوب خواست که بر باطن و معتقد بران رسد که از این چیزها هیچ در دایند که  
برستند و بلفظ من نکفت که آنکه چون تلقین بودی ایشان را و ایشان خود همه از یک  
و هویتان بودند گفتند لعبد الهک و آله ابائک خدای ترا برستم و خطای بندان تو  
ابرهیم و اسمعیل و ایحی عم را بلند خواند که اسمعیل بندت از یان است و ایحی بندت از پان  
و این رواست چنانکه خاله را مادر خواند در سورة یوسف فقال و رفع ابویه علی العرش  
رسول خدا صلوات الله علیه گفت عم الرجل صنوا بیه برادر بندم شاخ بند است  
الها و ایضا نصب علی الوصف گویند و حرمت داشت بذر را و بزرگی قدر او را الهک گفتند  
و آهننا نکفتد پس از اسلام خوش تر خبر دادند بر سبیل تبعیت گفتند و نحن لم نسلو  
و ما مسلمنا انیم و او را کردن نه از کان تلک کلمة قد خلت حدیث گذشکان در کف  
و از ایشان خبر باز داد آنکه بمصطفی علیه السلام ایشان گروهی اند که رفتند و قومی که گذشتند  
لها ما کسبت ایشان است آنچه کردند و آنچه کردند خود کردند کرده خود بردند و شما  
است آنچه کنید و کرده خویش بر یک شما را بنیکوکاری ایشان نه توان بدجانه شما را از شما



ایشان نبی سید و لفظ امت را در قرآن و جو مختلف گفته اند اگر چه همه متعارف اند  
و معانی همه بیک اصل بازی گردند و آن اصل جماعت مردم است که بر چیزی می کاهند  
قالا لله تعالی کان الناس امة واحدة ای صفا و ایضا فی الضلال جائی دیگر گفت الامم  
امثالکم ای اصناف مثاکم یعنی کل صنف من الدواب و الطیر مثل بنی آدم فی المعرفه بالله  
و طلب الغذاء و توفی الممالک و الناس الرزق و شرح این اصل که گفتیم آنست که در قرآن  
امت است بمعنی جمیع جنات که گفت تعالی و بقرآن و ادکر بعد اینه ای بعد جمیع فقال  
تعالی و لیکن آخری انعم العذاب الی امة معذرة ای منین معذرة و اصل این جماعت  
مردم است که در آنان و هنگام وجود بودند پس چون آن جماعت برسیدند نه اندند  
نهان که در آن موجود بودند بنام ایشان باز خواندند و همچنین در قرآن امت است  
بمعنی امام جنان که گفت ان ابرهیم کان امة قانتا لله ای اماما یفدک به الناس یعنی که  
امام سبیل جماعت مردم بود که بر وجه آیند و بنی اوروند یاد روی خصال پسندیدند  
بود که در یک امت باشند از جهت او را امت خواندند و در قرآن امت بمعنی جماعت علما  
جنان که گفت و لیکن منکم امة مدعون الی الخیر و امت است بمعنی دین جنان که گفت ان اول  
آبائنا علی امة و این هم بر طریق مجاورتست یعنی خلق در وجه شوند و مسلمانان را امت محمد  
باین معنی گفتند که در دین اسلام مجتمع شدند پس اصل این کلمه جماعت مردم است و صنف  
ایشان جنان که در اول گفتیم و قالوا کونوا هودا و نصاری و یهودان مدینه اند و  
ترسایان بخیر بپوشان گفتند بر دین ما باشد که راست راهی چنین است رب العالمین  
گفتند آن و نه این بلکه دین ابرهیم گزینید و پس یکی او گنید که وی حنیف است یعنی  
مسلمان با که دین خود را بیکنا کوی و یکنایه دان گفتند حنیف نامی است و خود را  
و حاجی را و خشنه کرده را و قبله دار را قاده گفت من الحنیفة الخناز و تحیم نکاح الاخت  
و هر چند بیغامبران پیش از ابرهیم بر دین اسلام بودند و بر راست راهی اما ابرهیم را علی الحسب  
باین نام حنیف منسوب کرد که امام و مقتدا و پیشوا و خلق در دین جزوی نبود و جهانیان را  
جنایع و نفوذند جنان که جائی دیگر گفت فاتبعوا ملة ابرهیم حنیفا و ما کان من المشرکین

**التوبة الثالثة** قوله تعالی اذ قال

له تبه اسلم جون خلیل صلوات الله علیه در روش آمد از حضرت عزت فرمان آمد که یا ابرهیم  
هر که ما را خواهد جمله بایند که ما را بوز تا شظیته ای از ملات بشری و معارضات نفسیه با  
توانده است از دلش کوشش بآسایش کشش نری اما کتاب عبد باقی علیه رحمهم

**ما را خواهی مراد بایند خواست یکبار زبیش خویش بر بایند خواست**

خلیل گفت خداوند ابرهیم را نه تدبیر مایندست و نه اختیار این که آمد بقدیم فقر بر حالت  
تلاجه فرمای اسلمت خود را بیفکند و کار خود بتوسیرم و به یک بتو باز گشتم فرمان آمد که  
ای ابرهیم دعوی بس شکر گفت و هر دعوی را معنی بایند و هر حق را حقیقت بایند اکنون امتحان را  
بای دار او را امتحان کردند بغیر خویش و جز خویش و کل خویش امتحان بغیر او آن  
بوز که ما داشت فراوان گفته اند هفتصد هزار سر کوسید داشت بهفت هزار کله با سر  
کله سیکه که قلاده زرین در گردن داشت او را فرمودند که دل از همه بردار و در را بخدا  
خرج کن خلیل همه را در باخت و هیچ چیز خود را نکل داشت در آثار بیانند که فرشتگان گفتند  
که بار خدا یا نا این ندا در ملکوت داده که واخذ الله ابرهیم خلیلا حانها ما در غرق است  
و زهرها ما آب گشت از این تخصیص خلیل از کجا مستحق این کرامت گشت ندا آمد که یا  
جبریل برها و طایوسی خویش فرو کشای از خرد سدن تا بقمة ان کوه رو خلیل را از نوئی کن  
جبریل فرو آمد بصورت یکی از بنی آدم بتقدیر و تیسیر الهی آنجا در بس کوه بایستاد آواز  
بر آورد که یا قدوس خلیل از لذت سماع آن می هوش گشت از بای در آمد گفت یا عبد الله  
یکبار دیگر این نام باز کوی و این کله کوسید ترا جبریل یکبار دیگر آواز بر آورد که یا قدوس  
خلیل در خاک تمسغ می کرد چون مرغی نیم پسر می گفت یکبار دیگر باز کوی و کله دیگر ترا

**و همچنین باز خواست و هر بار کله کوسید با آن سکه و قلاده زرین بدوی داد نا آن سکه**

و در باخت چون همه در باخت بودند آن عقده ها یکبار ترک گشت عشق و فلاس بهم پیوست خلیل  
آواز بر آورد که یکبار دیگر نام دوست بر کوی و جانی ترا



الوند بجزایکان بایدهاقت **جل جلاله**  
 جبرئیل را وقت خوش گشت و برتهای طاووسی خویش فروکشاند و حق اخذ کرد خلیل را راستی  
 بدوست گرفت اگر قصوری هست در دندها ما است اما ترا عشق بر کمالست پس جبرئیل  
 بروی آشکارا شان گفت یا خلیل این کوسفندان ما را بکار نیست و ما را باین حاجت نه  
 خلیل گفت اگر ترا بکار نیست باز ستان در شرط و امری هم نیست جبرئیل گفت اکثر  
 تا بر آید کنیم صحرا و بیابان تا بمراد خود می چهره و علییان تا بقیامت صیدان مفعول  
 می گیرند اکنون کوسفندان کوهی که در عالم بر آید همه از ترا آتش و هر که از آن  
 صید گیرند و خورند تا بقیامت همان خلیل است اما امتحان وی جز روی آن بود  
 که او را خواب نمود بدین فرزند و اشاتی از آن رفت و تمامی آن قصه جای خود  
 گفته شود ان شاء الله اما امتحان وی بکل وی آن بود که نمرود طاغی را برای  
 نا آتش فروخت و منجنیق ساخت تا خلیل را با آتش افکند و خطاب بتانی با آتش پیوست  
 که یا نار کوی بردا و سلاما خلیل در آن جا که ریستن در گرفت فریشتگان کان برده  
 که خلیل بآن می کرد که ویرا آتش می افکند جبرئیل در آمدن گفت ما ذاتیک یا خلیل چرا  
 می گویی گفت از آنکه سوختن و کوفتن بر منست و ندا و حق با آتش پیوسته یا جبرئیل اگر  
 هزار بارم بسوختی و این ندا مرا بودی درست تر داشتم یا جبرئیل این گریستن نه بر فو  
 روح است و سوختن نفس که این بر فوات لطافت ندا و حق است و گفته اند که جبرئیل  
 براه وی آمد و گفت هل لک منی حاجه هیچ حاجت داری یا خلیل جواب داد که اما الیک  
 فلا بتونم چه حاجتی جبرئیل گفت با الله داری لا محاله از وی نخواه گفت عجب می بینم  
 اگر خفته است تا بیدار اش کنم یا خبر ندارد تا بیا که اهانم چیس می سؤالی علمه خالی فریشتگان  
 و طوفان آمد که یا خلیل دستوری باشد تا بیا که چشم زخم این آتش را نیست آرم و میکا کانرا  
 هلاک کنم خلیل گفت مه ویرانند و فریشتگان اگر خواهد ایشانرا هلاک کند و در  
 آسمان غلیغی از صفوف فریشتگان افاده که بار خدا یا خود در روی ابرهیم است که ترا  
 شناسد و میکا که تو قرار دهی و تو خود بهتر دانی او را می بسوزی فرمان امدان

درگاه بی نیازی که ساکن باشند و آرام گیرند که شما از اسرار این کار خبر ندارید و احو  
 گاه دوستی می طلبید خواهی تا یک نفس نید زجت اغیار در آن خلوت گاه با ما بردار  
 از بخار بود که خلیل بر سیلند پس از آن که ترا کدام روز خوشی بود و سازگار تر گفت آن  
 روز که در آتش نمرود بودم و قدم خالی بود و دلم صافی و حق مشغول و از خلق مغزول

**سقیامعبدک الذی لولم یکن ما کان قلبه للصبابة معزدا**

چون ابرهیم از کوه امتحان خالص بیرون آمد و حرکت اسلمت صادق رب العالمین رفته  
 خلعت بروی کشید و جوانان را اتباع وی فرمود گفت ایتبعوا مله ابرهیم خنیفا و ماکار  
 منی المشرکین

# قَوْلُهُ تَعَالَى

قولوا آمنا بالله کونیدایمان دادیم بالله بما انزلنا لینا بالآخه فرو فرستاده آمد ما  
 انزل علی ابرهیم و باخه فرو فرستاده آمد ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاشیاط  
 و بیغامبران و فرزندان یعقوب و ما اوتی حوئی و عیسه و باخه داده اند بموسی و عیسه  
 از بیغام و ما اوتی البیتون منی ربهم و باخه دادند همه بیغامبران را از خداوند ایشان  
 لا نفرق بین احد منهم جدا نکینم یکی را از بیغامبران از دیگران و یخن لم یسلط  
 و ما ویرا کردن نهاد کانیم فان آمنوا اگر چه خودان بگویند بمشایا امنتم بخنار  
 گردیدند که شما گردیدید فقد اهدوا و باراه راست آمدند و ان تولوا و اگر برگردید  
 فانما هم فی شقاق جدا جدی و ستیزانند فسیکفیکهم الله از کی کفایت کند الله  
 شغل ایشان و هو السميع العليم و اوست شنوا و دانایا صبغة الله را هنمونی الله  
 دایند و سباس وی بیند و راه وی کزیند و منی احسن منی الله صبغة و کیست ترا  
 نیکو زنده تر از الله و یخن له عابدون و ما ویرا برستگار انیم قل رسول منی کوی  
 ایجا جوتنا فی الله با ما حجت می جویند و خصومت سازیند خدا و هو ربنا و ربکم و او  
 خدا و ماست و خطای شما و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم کردار ما را و کردار شما را و یخن  
 مخلصون و آنکه مانده چون شما ایم که ما پاک را هانیم و پاک دران ام یقولون یا می گویند ان

اشفاق و التواضع و الخوف



ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الأسباط که ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط  
کانونا هودا جوذان بودند. او نصاری و ترسایان می گویند ایشان ترسایان بودند  
قل کوی انتم اعلم الله شایه داینک یا خدای و معنی اظلم و کیست سید ذکر تر بخود  
متن کتم شهادة عنده از انکس کنهان کنان کواهی که دارد بنزدیک خویش در نوبت محمد  
من الله ان خدای عز وجل. و ما الله بغافل وظایف اکاه نیست. عاقل و علون از انچه شما  
می کنید تلک ائمة قد خلت ایشان که می اند که رفتند و گذشتند. هاما کسبت ایشان است  
آنچه که هر جزاء کردار خویش دیدند. و لکم ما کسبتم و شما راست آنچ کنید و جزاء کردار خویش  
بینید. و لا تسألون و شما را نپرسند. عاقلانوا یعلمون از انچه ایشان کرده اند. سبوت  
السفهاء آری گویند که وی سبک خزان و کم دانی. من الناس ازین مردمان ما و لکم  
جهیز باز گردانید ایشانرا. عنی قبلتم التي كانوا علیها از ان قبله که ایشان بران بودند  
قل کوی الله المشرق والمغرب خدای است بر آمدن کاه آفتاب و فرو شدن کاه آفتاب  
یهاکی عنی بشاء راه می نماید آنرا که خواصند. الی صراط مستقیم سوی راه راست حرکت  
**القول الثاني** **قوله** تعالی قولوا  
آمینا بالله ابوهریر رضی الله عنه گفت اهل کتاب بزبان عبری توریة می خواندند و تفسیر  
آن را مسلمانان می گفتند بزبان تازی رسول گفت علیها السلام لا تصدقوهم و لا تکذبوهم  
قولوا آمینا بالله گفت ایشانرا راست کوی مدارید و دروغ زن می کنید راه ایمان شما آنست  
که گویند آمینا بالله و انزلنا الینا ایمان دادیم بالله و باخه فرو فرستادند باینقران  
و باخه ابرهیم را دادند انصحف و آن ده صحیفه بود برایت ابوذر از مصطفی علیه السلام  
قال ابوذر قلت یا نبی الله فما کانت صحف ابرهیم فذكر کلاما ثم قال فیها علی العاقل ما لم یکن  
مغلوبا علی عقله ان یكون له ساعة یناجی فیها ربّه و ساعة ینفکر فیها فی صیغ الله عز وجل  
و ساعة یحاسب فیها نفسه فیما قد تم و اخی و ساعة ینخلو فیها لیل الحاجته من الخلال فی المطعم  
و المشرّب و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الأسباط و ایمان دادیم باخه فرو فرستادند  
باسمعیل و اسحق و یعقوب فرزندان وی گفته اند اسباط در فرزندان یعقوب مجوز

قبایل است در فرزندان اسمعیل و اسمعیل بنذریانان بود و اسحق بنذرریانان اسمعیل  
نحود و سخا عرف بود و انجاست که عرب همه با جود و سخا باشند و اسحق بنهد و عبادت معز  
بود از انجاست که زهاد و رهبان در اهل کتاب بسیار باشند و فرزندان یعقوب را  
اسباط از ان گفتند که بسیار بودند و سبط لغت عرب درختی بر شاخ باشد یعنی که ایشانرا  
شاخا بسیار است چنانکه عرب را قبایل بسیار است و آنچه گفت ایشانرا کتاب دایم و عداد  
کتاب را ان آورد سیغامبران ایشان خواهد که اسباط چهار هزار سیغامبر بودند و روا  
باشند که اسباط انجا بر فرزندان صلب نهند از یعقوب که سه سیغامبر بوده اند و کتاب  
وما اوتی صوی و عیسی و آنچه موسی داد یعنی توریة و ذکر صحیفها و عیسی دادند از انجیل  
وما اوتی النبیین من ربهم و آنچه دیگر سیغامبران را دادند چون زبور داود و صحف شیت  
و مانند ایشان می گویند ایمان آرید بهر چه سیغامبران آوردند از هر چه بود آنچه دانید  
و شناسید و آنچه ندانید و شناسید که نه همه داینک و شناسید و عنی محفل بسیار  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعملوا بالقرآن و اقلوا به و لا تکفروا بینه  
آمنوا بالتوریة و الانجیل و الزبور و ما اوتی النبیین من ربهم و یشفیکم القرآن و ما  
من البیان ثم قال لا نفرت بین احد منکم جدا انکم یکي را از سیغامبران از دیگران  
بنا استوارنا گرفتند و ناگرمیدند چنانکه جوذان و ترسایان کردند و نحن لم نملن  
و ما مسلمانان ایم و الله لا کردن نه از کان ایم چون آیت فرو آمد رسول علیه السلام بجهود  
و ترسایان خواند چون حدیث عیسی شنیدند منکر شدند و او را و بنبوت وی را و اذ  
و ترسایان خود غلو کردند گفتند که عیسی باری نه چون سیغامبران است که او بستر  
بس رب العالمین ان آیت دیگر فرو فرستاد گفت فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا  
گفته اند که مثل انجاصلت است و زیادت یعنی با آمنتیم به می گویند اگر ایشان ایمان آرند  
باخه شما ایمان آوردید و بگرفتند و بگرفتند چون کردند شما یعنی شما که امت محمداید  
بکتاب ایشان ایمان آوردید اگر ایشان بکتاب شما بکتاب شما ایمان آرند پس از  
و مسلمانان اند و ان تولوا فانما هم فی شقاوت و اگر برگردند از مسلمانان و از راه حق



برکوشه افازند و آنچه گفت بمثل ما آئیم به دلیل است که ایمان و اسلام هر دو یکسان است  
که همان قوم را می گویند فلا تموتن الا وانتم مسلمون فسیکفیکم الله اری بسند که  
ترا الله باز داشت خویش بدیشان از تو و شغل ایشان ترا کفایت کند و بمحمان کرد  
که ایشان جهودان قریظه و نصیر بودند بعضی را از ایشان بکشتند و بعضی را بر روی  
بردند و بعضی را از وطن خویش اوار کردند و ترسایان لجران بودند که جزیت بر ایشان  
نهادند بخوارگی و مذلت و هو السميع العليم و او خداوندی شنواست که گفت همه می شنوند  
داناست که چای همه می داند صبغة الله ای اتبعوا صبغة الله می گویند دین الله و سنت  
و یکی پیرو راه وی جویند صبغة رنگ باشد و این دو معارضه آن اند که ترسایان فرار  
خود را که نرازی باب بری آوردند در شهر عوریه می گفتند صبغة نصرانی و اتراسا  
رنگ کردیم الله گفت عز وجل لا من بتوحید و اسلام بنده را مسلمان رنگ کردم و این صبغة  
آنست که قرآن بوی اشارت میکند که فطرة الله الیة فطر الناس علیها و مصطفی علیه  
السلام گفت کل مولود یولد علی الفطرة و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه  
وسلم قال ان بنی اسرائیل قالوا یا موسی هل یصبغ ربک فقال موسی یا رب هل یصبغ قال  
نعم انا اصبغ الالوان الاحمر و الابيض و الاسود و الالوان کلها من صبغی عن ابن عباس  
ایضا قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله ای اصبغ ربک قال نعم  
صبغا لا ینقص احمر و ابیض و اصفر و من احسن من الله صبغة و کیست نیکونیک  
کنده ترا از الله و آنکه اقرار خواست تا گویند که الله رنگ کننده ترست و ما و را برستکارا  
یعنی کیست از ما نیکونیک تر و ما و را بر بندگانیم و قال النبی صلی الله علیه و سلم یوتی بالعلم  
الدنیا من اهل النار یوم القمه فیصبغ فی النار صبغة ثم یقال له یا ابن ادم هل را یتخیر  
قط هل من یکبغیم قط فیقول لا و الله یا رب و یوتی باشد الناس بوسا فی الدنیا  
اهل الجنة فیصبغ صبغة فی الجنة ثم یقال له یا ابن ادم هل را یت بوسا قط هل من یت  
شر قط فیقول لا و الله یا رب ما من یت بوسا قط و لا را یت شدة قط قل اتخا جونا  
فی الله ای تخا مونا فی دین الله مفسران گویند این پاسخ جهودانست که ایشان عو

آشای و دوستی حق می کرده و خود را بنزدیک الله حقی دیدند کما می گفتند فی الله  
و لیتا و کاهی گفتند بنی دخل الجنة الامن کان هوذا اوصاری با مصطفی علیه السلام  
و با عرب می گفتند ما خدازند یکتر و اولیترا ایم از شما که رسول ما پیش از رسول شما بود و کتاب  
ما پیش از کتاب شما و دین ما پیش از دین شما بود رب العالمین گفت ای مومنان ایشانرا  
جواب ده کوی اتخا جونا فی الله الحاجة ادعاء الحق حجت می گویند بر من و دعوی حق  
می کنید و حق سزا می جویند و بر من غلبه می کنید حق دین خدای و هو ربنا و ربکم و او  
خداوند است ما را و شما را هر دو را در آورنده و بر و را تنده انکس بوی اولیت است که و را  
طاعت دارست و رسولان و را استوار گیرانکه گفت و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم ما را کردار  
و شما را کردارها و ما ددان کردار خویش مخلص آمیم الله را کردن نهاده و یکا بل و یکی قرار  
داده و شما مشرکان و دو گویان این بس جوینست که با ما باین الله حجت می گیرید و ما  
نه چون شما ایم نظیر این آیت است که گفت تعالی و تقدس و ان کذبوا فکذب علی  
ولکم عملکم الایه لم یقولون بیا و تا هر دو خوانده اند بتا قرآه شامی و چمن و کسای و  
است و رویش از یعقوب خطاب با حاضران است و بیا قرآه بایه و فعل غایب است  
و بعد و قرآه حکایت ز جهودانست می گفتند که یغبران گذشته ابرهیم و اسمعیل و اسحق  
و یعقوب و فرزندان بر دین جهودی بودند و ترسایان می گفتند نه که در دین ترسایم  
بودند رب العالمین رسول خود را علیه السلام گفت قل انتم اعلم ام الله کوی این کاکا  
که شما به دانید از کار ایشان و دین ایشان را الله و کوی که الله را خبر داد که ایشان  
نه جهود بودند نه ترسا بلکه مومنان بودند بر دین اسلام پس ایشانرا بدان گفت  
کرد که ایشان دانسته و از کتاب خوانده که یغامبران بر دین اسلام بودند لکن نهان  
می داشتند و ظاهری نمی کردند گفت و منی اظلم و کیست متمکاتر بر خویشتن انکس که  
کواهی دارد دانسته و داند آن بدیده و آن کواهی نزدیک وی باشد از الله که از  
کتاب خوانده باشد و بداند که این یغامبران بر دین اسلام بودند و نبوت حق  
صلی الله علیه و سلم راست است و درست دین و حق و آنکه آنرا نهان دارد کیست ازین



کس پیدا ذکر تر و بر خود ظالم تر و ما الله بغافل عما تعملون الله عاقل نیست از آنچه شما می کنید  
 و آنچه بنهانی می کنید انکاب خطای دارند و آنچه ظاهری کنید از تکذیب می دانند و فردا بقا  
 همه را پاداش دهد به محض و هیچ فردی ندارد تلکامه قل خلقت از بسیاری که تفاسیر می کنند  
 به پدران و کلدشکان خوش و درین ایشان می سندی اند و راه ایشان می رفتند و می  
 اتنا و جنانا آبا نایع امة و نایع اثارهم مقتدون رتب العالمین باین آیت ایشان را از آن  
 باز داشت گفت ایشان قوی اند که نفس و کلدشکل نه شمارا از کردار ایشان برسند  
 نه ایشان را از کردار شما بلکه همه را از کردار خود برسند مما نبت که جائی دیگر گفتند  
 لیس للانسان الا ما سعی وقال تعالی ولا تزدوا زنة و زرا آخری و هر چند که این است  
 از روی ظاهری بکار گفت اما از روی معنی تکرار نیست که امت در آیت بیش سیغامبر ال  
 می خواهند ابرهیم واسمعیل واسحق و یعقوب و درین آیت سلاف جهودان و ترسیان  
 می خواهند بذران ایشان که بر ملت ایشان بودند سيقول السفهاء من الناس انهم  
 سفها مشرکان مکه و جهودان مدینه و سب نرول این آیت آن بود که مصطفی علیه السلام از اولاد  
 مکه روی بکعبه داشت در نماز کردن پس چون محبت کرد به مدینه او را فرمودند تا روی بقبله  
 جهودان آرد یعنی بیت المقدس پس چون روزگاری برآمد دیگر بار او را فرمودند تا بقبله خود  
 باز آید و روی فرا کعبه کند مشرکان مکه گفتند محمد قبله بذران بگذاشته بود و اکنون  
 بان باز آمدن جان جانیم که دین بندان که بگذاشته است نیز باز آید الله تعالی این آیت  
 فر فرستاد سيقول السفهاء من الناس انهم فسق خردان و سبک خردان از مردمان  
 مکه ترا منکر می شدند باین برکشتن از قبله بقبله دیگر تو ایشان را جواب ده کوی و لله  
 المشرق و المغرب جهان همه خدا را است هم مشرق که کعبه سوی آنست هم مغرب که بیت المقدس  
 سوی آنست چنانکه فرماید او را فرمان بردارم و کردن نهاده می فرماید الی صراط مستقیم  
 راه نماید او را که خواهد براه راست و دین پاک و کیش بسندیده و قبله حق ه  
 بدان که قرآن ذکر مشرق و مغرب هر وجه آید یکی بلفظ  
 و لیخبرنا انک درین سوره گفت ولله المشرق و المغرب و چه دفع بلفظ تنبیه گفت چنانکه

در سوره الرحمن است رب المشرقین و رب المغربین و چه سؤم بلفظ جمع است چنانکه در سوره  
 المعارج گفت فلا اقسیم رب المشارق و المغرب اما آنچه بلفظ واحد گفت مراد بآن یک  
 سوی جهانست که آنرا مشرق گویند و مغرب سوی دیگر که مقابل آنست و گفته اند که آسمان  
 یک نیمه آن مشرق گویند و یک نیمه آن مغرب و آنچه بتنبیه گفت مشرقین یکی مشرق تابستان  
 است جای برآمدن آفتاب آن روز که آفتاب پس حمل رود دیگر مشرق زمستانی جای  
 برآمدن آفتاب آن روز که آفتاب پس میزان رسد و مغربین آن دو مغرب اند که در مقابل  
 این دو مشرق افتادند و آنچه مصطفی علیه السلام گفت مابین المشرق و المغرب قبله معنیست  
 که چون مغرب تابستانی را بر راست خویش گذاری و مشرق زمستانی بر چپ خویش روی  
 تو بقبله باشد و این اصل مشرق است علی الخصوص اما آنچه بلفظ جمع گفت و ذلک فی  
 قوله رب المشارق و المغرب بآن صند و هشاد مشرق اند و دهر تابستان و نود در  
 زمستان و صد و هشاد مغرب در مقابل آن هر روز که آفتاب بری آید از مشرق برآید  
 و بمغربی که مقابل آنست فرو می شود و شرح این از گفتار اهل خبرت دین صنعت آنست که  
 آفتاب مشرقهاست و مغربها و اول مشرقها آن مشرق تابستانی است جای برآمدن  
 در درازترین روز سال آنکه که آفتاب پس طالع برآید و آن نزدیک است به طلوع سماک راجح  
 و آخر مشرقها مشرق زمستانی جای برآمدن آفتاب در کوتاه ترین روز سال آنکه که آفتاب  
 بحدی رود و آن نزدیک است به طلوع قلب العقیبه و از مشرق تابستانی تا به مشرق زمستانی  
 نود و هجده است هر روز آفتاب بدیجه دیگر برآید و میان این دو مشرق استوا است آنکه  
 که آفتاب بحدی رود و هر روز بر میزان روز دهر میان آن و اول مغربها مغرب تابستانی است  
 جای فرو شدن سماک راجح و آخر مغربها مغرب زمستانی جای فرو شدن قلب عقیبه و میان  
 این دو آن مغرب استواست حمل و میزان و آن هم نود و هجده است هرگاه که آفتاب بدیجه  
 سهو جنوب یا شمال میل کند در طلوع همچنان در مغرب میل کند در غروب پس کسی که  
 اول مشرق تابستانی پس پشت خویش درازد و آخر مغرب زمستانی پیش روی خویش روی  
 وی بقبله باشد و همچنین اول مغرب تابستانی بر دست راست گذارد و آخر مشرق زمستانی

مغرب

لیس مشرق  
 جنوب  
 درجه

که نماند

سرطان  
 جرجی

موا  
 تابستانی  
 شمال

موا  
 درجه و نیم است  
 همیشه نماند  
 است خط



برج روی وی بقبله بود و اگر اول مشارق بر است خویش گذارد و آخر مشرق منتهی  
برج روی وی بقبله بود و اگر اول مشارق بر است خویش گذارد و آخر مغارب برج روی  
وی بشام بود **النوبة الثالثة**

قوله تعالى قولوا آمنا بالله فرمان خداوند عالم است خداوندی سازنده نوازنده  
دانه دانه دانه محشده بوشنده دلکشای رهنمای سر آرای مهر افرای غالب فضل سابق  
مهر دایم ستر خداوند جهان دانا را آشکار و همان دایم پناه خود قایم بسزا خود افرو  
ونه کاست مه آن بود که وی خواست فرمان داد بومنان فرمانی لازم و حکم واجب  
وصی بسزا و حق پیدای زبان کرم باخبر الامم که قولوا گویند همگان من بندگان من  
و چون گویند از من گویند و چون خوانند من خوانند همه حدیث من کینه عهد من هجا  
کسین ایمان بمن آرید مهر من در دل دارید سخن من گویند که من نیز در از حدیث شما کردم  
سخن شما گفتیم عطر دوستی شما شستم و رحمت بر خود از مهر شما نبشتم

**توسعه از مهر من آرید حدیث** **من مهر من عشق گویم سخن**

قولوا آمنا بالله ای پیغامبری که سید سادات و سرکائیات توئی و کنیه عالمیان را  
پیغامبران توئی و ای امتی که بهترین امم شما اید ایمان آرید به پیغامبران گذشته گفتید  
و رسانیدند از نامه و پیغام ما و امت ایشان خواندند و بان گردیدند تا مشرق و کرانه  
که بجز یکی ایشان را بگذشتند شما را بگذشت این امت پیغام بحق پیو شدند و بحکم فرمان رفتند  
فاذند و همه ایمان آوردند رب العالمین ایمان ایشان بر بندید و بر جهانیا جلال  
کرد گفت و المؤمنون کل امن بالله و ملائکته انکه مه را بر علم مصطفی علیه السلام آورد و  
اتباع وی گردانید مصطفی صلوات الله علیه از آن خبر داد که ادم و من و نوح تحت لوائی  
یوم القيمة و امت و برابگردنندگان پیشه داد گفت و السابقون السابقون اولیک  
المقربون و رسول علیه السلام گفت سخن آخر و السابقون یوم القيمة فان آمنوا  
ما آمنتم به فقد اهتدوا الایه ای سید خاقین و رسول ثقلین این کارها همه در بی تو  
و جهانیا را اتباع تو فرمودیم خادمان ترا عهد نامه محبت نوشتیم و در محل نظر خود آوردیم

و خالفان ترا حده مذلت مهانت فکندیم من خالفک فهو فی شق الاعلاء و من خالفک  
فهو فی شق الاولیا و سر که ترا خواست او را خواستیم و بخود راه دادیم و یکی بر کشت او را  
و بینداختیم و من بطع الرسول فقد اطاع الله ای مهتر از بر کشتن این بیکانگان و  
ناسرا کشتن ایشان دل تنگ مدار که ما شغل ایشان ترا کفایت کنیم و رنج ایشان از تو  
باز داریم فیکفیک هم الله انکه تویی آریم بنیک توحید بر آورده و بصفت دوستی آراسته و صلیه  
بسر ایشان پیوسته این صبغه الله ندانم نکی است که از رنگی رنگان پاک است بر صلیه  
نکین است **اگر خدا را علم از انکه داشت** **نکته از رنگی رنگان پاک**

بس چون صبغه الله رسید سر که بوی باز افزد او را بر نیک خود کند چنانکه کیمیا مسر و آهن را  
بر نیک خویش کند و عزت گرداند اگر بیکانند بوی باز افزد آشنا گردد و اگر عاصی باز افزد مطیع  
شود و درین باب حکایات مشایخ بسیار است **منه** ما حکم عن ابیهم الخواص قال  
دخلت البادية مرة فرأيت نصرا نيا على وسطه زنا فسالني الصبي فمشينا سبعة ايام فقال  
يا راهب الخبيثة هات ما عندك من الانبساط فقد جعنا قفلاتك لا نفصحني في هذا الكا  
فرأيت طبعا عليه خير و شواء و رطب و كوز ماء فاكلنا و شربنا و مشينا سبعة ايام ثم بادرت  
و قلت يا راهب انصاري هات ما عندك فقد انتهت النوبة اليك فاتكأ على عصاه و دعافا  
بطبقتين عليهما اضعاف ما كان على طبعي فقال تحيرت و تغيرت و ابيت ان اكل فاح  
على فلم اجبه فقال اكل فاني مبشرك بشارتين احديهما اشهدان لا اله الا الله و اشهدان  
محمد رسول الله و جعل الزنار و الاخرى اني قلت ان كان هذا خطر عندك فافتح علي هذا  
ففتح قال فاكلنا و مشينا و حج واقفنا بمكة سنة ثم انتمات فدفن بالبطحاء و رحمه الله قل  
الجاهلون اني لله مي كويد اي پیغامبری ای رسول و فرستاده ما ای سفیر و کاه ما ای باز  
مملکت ای دلا شریعت ای شفیع جهان ای خاتم پیغامبران آن بیکانگان را کوی الجاهلونا  
فی الله چه خنومت ساند با ما وجه بیکار کنند با ما در الله و او خداوند شما و است خداوند  
او همه را لازم و اقرار دادن بیکانگی و با دشاهی او بر همه واجب انکه شما را این جد سود دار  
که گویند و بیکار بایند چون نشان بندگی بر خود نه بینید و رقم اخلاص بر خود نیابید دانید



که عود در محبته نهند تا آتش در آن نرنند بوی ندهد چون بریان گفتند ربنا و تکلم آتش  
 اخلاص باید که در آن زنند تا بوی توحید بیرون دهد ای همت گزینان متباین خود  
 فراوش مکن و از نواخت و اکرام ما بر خود ایشان خبر کن کوی سخن را خلاصون ما الا ائمه  
 و ما که در آن و او را برستگار و کردن نهادگان و میرا از اینا زوایا ز کیران گفته اند  
 که جمله شرایع سه چیز است یکی اقرار بوجود عبودیت دیگر عمل کردن از به روی سادگی اخلاص  
 در عمل رب العالمین گفت ای محمد ایشان را کوی اگر در اقرار و عمل ما را نشان کند هر اخلاص  
 مشارک نه اند و کار اخلاص دارد و بنادین بر اخلاص است و دستکاری در اخلاص است  
 روش اخلاص در اعمال چون روش نیک است در کوه چنانکه کوهی بی کسوت رنگی سنگی بی تمیز  
 باشد عملی اخلاص جان کندن بی ثواب باشد خداوند عز و جل از بندگان خویش در  
 دین اخلاص درخواست و ما امر و الا یعبدوا الله مخلصین له الدین و کوهی اخلاص  
 جز در حد دل نهاده اند اندر دین سینه بس نهاده دل بی این تخت تا آنکه اخلاص از وی  
 است این آیه بقول الله تعالی ان فی ذلک لذكری لمن کان له قلب و قال بعضهم خل  
 علی سهل بن عبد الله يوم جمعة قبل الصلوة فرأيت فی البیت حبة فجعلت اقدم رجلا و اخر  
 رجلا فقال ادخل لا يبلغ احد حقیقة الايمان و علی وجه الارض شیء تخافه ثم قال اهل  
 لک فی صلوة الجمعة فقلت بیننا و بین المسجد مسیحة یوم وليلة فاخذ بیدکی فما کان ح  
 قیلا حتی رأیت المسجد فدخلنا و صلینا الجمعة ثم خرجنا فوقف ینظر الی الناس و هم یخرجون  
 فقال اهل الاکله الا الله کشی و المخلصون منهم قلیل

**قوله تعالی**  
 و المخلصون منهم قلیل  
 و لکنکم یحزین  
 جعلاکم امة  
 شما را کرده ایم و وسطا بهینه کنید لکنوا شهداء تا کوهان بیغامبران علی الناس  
 بر مردمان از امتان ایشان و یكون الرسول علیکم شهیدا و رسول شما بر شما کواه و ما جعلنا  
 القبلة فکرمیم ترا آن قبله التي کنت علیها آن که اول تو بران بودی الا لنعلم مکر کذب  
 و برینیم من تبع الرسول ان کیست که بری رسولی بودی ممن ثقل علی عقبیه از آنکس

به پس از میگردد و ان کانت الکبیر و آن از قبله بقبله کشتن کاری بزرگ و کران بود  
 الا علی الله هدی الله مکر بریشان که الله دل ایشان را راه نمود و بر راستی بداشت و ما  
 کان الله لیضع ایمانکم و الله تباه کردن ایمان شما را نیست ان الله بالناس لرؤف  
 رحیم الله بمرحمان مهربانست بخشایند سخت مهربان

### القرآن

قوله تعالی و لکنکم یحزین  
 جعلاکم امة و وسطا گفته اند این آیت عطف بران آیت است که گفت و لقد اصطفینا  
 الدنيا ای کما اصطفینا ابرهیم و ذریته لکنکم جعلناکم امة و وسطا ای خیارا و عدلا و حقیق  
 آنست که این کلام در جای آفرین نهاده اند چنانکه باری کویان کویا چیزی ستودنی  
 که مجتنب شما را کرده ایم ای امت محمد و وسطا بهینه و کزیده و از ت کشاده تر لخت  
 که گفت کنتم خیر امة و عرب بهینه هر چیز را وسط خوانند و میان مرغزار که آب یکا بیشتر  
 بود و نیکوتر وسط گویند و مرد بهینه را وسط خوانند قال الله تعالی و لا واسطهم ای خیر  
 و اعلمهم لکنوا شهداء علی الناس چون ایشانرا اهل شهادت گردانید صفت عدالت در  
 در پیش داشت که عدالت قرن شهادت است یعنی لتشهدوا علی الامم تبلیغ الرساله یوم  
 القیمة و یكون الرسول علی صدمه شهیدا ای معذرا من کیا لکم گفت از آن عدل خواندیم  
 شما و بهینه امت کردیم تا فردا قیامت بیغامبران را کوهی دهید بر امتان ایشان که ایشان  
 بیغام حق نمایند و امت نه پذیرفتند و بر راست نداشتند پس چون امت محمد بیغامبران  
 کوهی دهند تبلیغ رسالت آن قوم که بر ایشان کوهی دهند کویا بجه دانستید و شما  
 پس از ما بودید و ما را در نیافتید و نه دیدید جواب دهند که باخبر الله یا نافی کتابه  
 الناطق علی لسان رسول الصادق من چند که معاینه شما را ندیده ایم اما در کتاب خدا  
 خوانده ایم و از رسول حق شنیده و از سنت وی دانسته ایم که ایشان بیغام رسانیدند  
 و شما نه پذیرفتید آنکه رسول خدا ایشانرا تزکیت کند و بعدالت ایشان کوهی دهد  
 این آیت دلیل است که علم عین شهادت و اقامت آن بی اقرار مشهود علیه در است  
 که رب العالمین شهادت این امت بر پیشینان اثبات کرد بمجتبی علم ایشان از کتاب سنت



وایشان را نادیده و اقرار ایشان ناشنیده و گفته اند شهادت انجا بمنزله رئیس است چنانکه گاهی  
دیگر گفت و ادعوا شهادتکم ای رؤسا کم بر معنی آن باشد که درین گواهی داف بر شما و بهتر  
شما مصطفی است صلوات الله علیه و یا شما گواهی دهید فذلک قوله فیکون الرسول علیکم  
شهادت و شهادت کذلک ما روی عن النبی سید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یدعی  
نوح یوم القيمة فیقال هل بلغت فیکون نعم فیکون قومه فیقال هل تبلغکم فقولون ما انا یا  
منی نذیر و ما انا من احد فیقال له من شهودک فیکون محمد و امته فدعون و یشهد  
انه قد بلغ قال فذلک قوله و کذلک جعلناکم امة وسطا و روی جابر عن النبی صلی الله علیه  
و سلم انه قال انا و امتی یوم القيمة علی قوم مشرفین علی الخلائق ما من الناس احدا الا و  
انه مننا و ما من شیء کذبه قومه الا و نحن شهادت و انه بلغ رسالات ربیه و ما جعلنا القبلة  
لیت کنت علیها نکریم ترا آن قبله که اول بران بودی یعنی صحن بیت المقدس مگر آنرا تا  
آنکه ترا از آن باز گردانیم بقبله دیگر بدانیم و به بینیم که آن کیست که برنی رسول می رود  
چنانکه او می رود و حق می پذیرد چنانکه حق میگردد و انکس را باز بینیم از آن کس که بر  
باز می گردد و روا باشد که باین قبله کعبه باشد یعنی که نکریم ترا آن قبله که امروز برانی  
مگر تا به بینی علم ایجاد در موضع رفیت است اهل حجازی گفتند این کلمه بقریر است نه استفاد  
می گویند آنرا کردیم تا آنجه معلوم ماست شمارا مقرر شود و پیدا گردد این جفاست که کسی گوید  
آتش هینم را سوزد دیگری گویند سوزد او جواب دهد که تو یزیدیم بیار و آتش دراز کن  
تا بدانیم که می سوزد یا نه یعنی که تا آنجه من دانستم نبرد یک تو مقرر شود معنی دیگر گفته اند الا  
لعل یعنی لیعلم محمد من تبعه من یقلب علی عقبیه و اضاف علمه الی نفسه تفضیلا و تکریرا  
لقوله تعالی فلما اسعونا و قوله یؤذن الله و رسوله و نظایرها و ان کانت کبیرة الاعی  
الذین هدی الله رب العالمین گواهی باینکه ایشان برنی رسول افتد و بهر دو قبله نماز  
کردند تحویل قبله بر ایشان کرد و نیامد و چرا رسول هجرت و تردد نیافانده گواهی داد  
الله که ایشان راست بادهان اند و خویاه بران و این ایشانرا فضیلتی بزرگوار است و گواهی  
تمام و ما کان الله لیضع ایمانکم ای صلوکم الی القبلة الاولى سبب بر این است

که چونان گفتند اگر قبله حق کعبه است پس ایشان که نماز بر بیت المقدس کردند همه ضلالت  
اند و ایشان که در آن روزگار فروشد ند چون اسعد زراره و برادر و بر فضالت فرو  
شدند الله تعالی گفت جواب ایشان و ما کان الله لیضع ایمانکم الله تعالی تبارک و تعالی  
ایمان شما را نیست آنچه کردید نماز بر بیت المقدس حق بود و راست و نزدیک الله محفوظ و  
ثواب آن حاصل قال اهل المعانی و ما کان الله لیضع ایمانکم یعنی انصرافکم مع البیت  
صرفکم لیحس ایمانکم فلا یضعه الله دون ان یكون محفوظا عنه حی یحکم به گفت این نماز  
بردارک شما و از قبله بقبله باز گشتن متابعت رسول الله تعالی آنرا ضایع نکند بلکه آن  
می بسند و نزدیک خودش دارد تا ندانند که شمارا بآن ثواب دهد و ما کان الله لیضع  
ایمانکم رقصت بر مرجیان که گفتند علم از ایدان نیست وجه دلالت آنست که رب الهی را  
نماز را ایمان خوانند و نماز عمل بنده است اگر از ایدان نبودی رب الهی آنرا ایدان خواند  
مذهب اهل حق آنست که ایدان یک اصل است از سه چیز مرکب از قول و عمل و نیت بر فرق  
سنت تا این سه چیز بهم جمع نکرد این اصل ثابت نکرد مثلا این نفس آدمیست مرکب  
از سه چیز از سر و جوارح و دل تا این سه چیز بهم نبود نفس خوانند چون یکی از این سه  
بیفتاد اسم نفس از وی بیفتاد قول از ایدان بمنزلت سر است و نفس و عمل بمنزلت جوارح  
و نیت بمنزلت دل چون این سه صفت بخواهت سنت بهم آمد اسم مومن حقیقتی  
اذاذ اما چون از وی پرسند که مومن تو ادب سنت جفاست که گویند انا مومن ان شاء الله  
انا مومن ارجو و این استناد از بهر آنست که ایمان و توحید وی شک است لکن خوف  
خاتم است و اتباع سلف صالحین و امن دینی مصطفی علیه السلام گفت من قال انا  
حقا فمؤمن حققا و عمی خطاب گفت من قال انا مومن حققا فمؤمن حققا سفیا  
نوری گفت الناس عندنا مومنون فی الاحکام و الموارث و ما ندلی مامم عندنا الله  
و مرقان و اخبار صحاح دلائل فراوانست که اعمال بنده از ایمان است و هم ایمان نیاید  
و نقصانست و استناد دران شرط آنست و مذهب مرجی باطل و طغیانست ابوذر  
غفاری از رسول خدا پرسید که ایمان چیست رسول این آیت بخواند لیس التبان توکوا



ووجهكم قبل المشرق والمغرب الى آخر الآية دين آيت نماز و زكوة و نواخت در پيشان  
وصلت رحم و فاعلمد و صبر و باسا و شدت از جمله ايمان شمرده و جايي ديگر را كرده  
همال و در نفس ايمان خواند كفت انما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله ثم لم يترابوا  
و جاهدوا باموالهم و انفسهم في سبيل الله جايي ديگر استيدان از رسول خدا هم از ايمان شمرده  
فقال تعالى انما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله و اذا كانوا معه على مرجع لم  
يذهبوا حتى يستاذنوه و مصطفى عليه السلام كفت الايمان بضع و سبعون بابا انهاها  
اما طة الاذى عن الطريق و ارفعها قول لا اله الا الله و قال الوضوء شرط الايمان و قال  
ان من تمام الايمان لحسن الخلق و سأل رجل ما الايمان فقال القبر و الساجدة و قال  
الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر و جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه و سلم  
بأمة له سوداء فقال يا رسول الله على ربة مؤمنة تجزي هذه عنى قال تشهدين ان لا اله  
الا الله و اني عبد الله و رسوله و تصليين الحسن و تصومين شهر رمضان قالت نعم قال  
اعتقها فانها تجزي عنك دين آيت و اخبار و دلالت روشن است كه اعمال بنده عین  
ايمانست و اجزاء آنست و ايمان نه خود يك جز و نه اجزائى كه مى كفت بلكه جزوهاست  
و آنرا شاخهاست از اعمال و طاعات بنده چنانكه را اعمال الحافرايد ايمان وى مى افزايد  
و چنانكه معصيت مى افزايد ايمان وى مى كاهد و ترجيحى كه كفت ايمان يك جز و است و كن  
قول است نى عمل لا حرم كويد ميان خلق در ايمان تفاضل نيست و كويد ايمان فخرشكا  
و بيغامبران و ايمان اهل فسق و فساد يكسان است كه چنان تفاوت نيست و در اين  
زيادت و نقصان نيست و اگر كسي نماز و روزه و حج و زكوة بگذارد و زنا و دزدى كند و  
خورد چون كلمه شهادت كفت بزبان و ايمان بغيب داد بدمجى كويد ايمان اين  
كس تمام است و اگر كويد انا مؤمن حقا اين سخن از وى راست است و بدان كه اين  
معتقد برخلاف قول خدا و رسول است و مكابر اسلام است و تهاون در دين است و ترجيح  
بر زبان هزار بيغامبر بخونست و از شفاعت مصطفى عليه السلام محروم است و بندگان  
بقول النبي صلى الله عليه و سلم المرجية ملعونة على لسان سبعين نبيا و قال صفان من امة

لاشاهما شفاعتي يوم القيمة المرجية و القدسية و قال سعيد بن جبيل المرجية يهود هه  
ثم قال في آخر الآية ان الله بالناس لرؤف رحيم جازى و شامى و حفص رؤف باشاع  
ممن يمدن قلوبك و خوانند و به يقول الشاع

**انظير ربنا و تطيع ربنا هو الرحمن كان بنا رؤف**

باقى تخفيف بمن خوانند و به قال جبر

**تعالى عاك حقا كفعيل الولد الرؤف الرحيم**

و رؤف و رحيم دو نام است خدا را عز و جل بمعنى رحمت وى بر افرينگان و مهر باني و  
بر ايشان و رؤف بنا ميا لغت است و در معنى رحمت بليغ تر يعنى سخت مهر بانيست و  
بخشاينده بر بندگان و معنى رحمت نه ارادت نعمت است چنانكه اهل نادى و يك كفتد بلك  
ارادت نعمت صفت ديگر است و رحمت و مهر باني صفت ديگر و الله تعالى بهر دو موصوف  
و بهر دو صفت مايند قال النبي صلى الله عليه و سلم ان الله سبحانه از رحم بعد من الولد  
بولدها **الثقة القادر** قوله تعالى

و كذلك جعلناكم امة وسطا اخذنا منكم بعهد و علمنا ان لا يكون منكم من يكذب  
او يست و يوجد حادثات بعز و اظها را و است قوام زمين و سموات بهشت او است  
محدثات را بيا فرين و از محدثات جانوران را بر كنيد و از جانوران اديان را بر كنيد و از  
اديان مؤمنان را بر كنيد و از مؤمنان بيغامبران را بر كنيد و از بيغامبران مصطفى را بر كنيد  
و امت ويرا بر امتها بيشينه بر كنيد مصطفى عليه السلام از بخا كفت بعثت من خير قرون بعد  
قرن نافر نا حتى كنت من القرن الذى كنت فيه و قال صلى الله عليه و سلم ان الله عز و جل  
اختر اصحابى على جميع العالمين سوي النبئين و المرسلين و اختر من اصحابى اربعة  
فجعلهم خير اصحابى و في كل اصحابى خير ابا بكر و عمر و عثمان و عليا و اختر امة على سائر الامم  
فبعثت في خير قرن ثم التاني ثم الثالث ترى ثم الرابع فرادى مفهوم خبر انست كه  
عليه السلام هميشه اديانست و كنيد جهان يانست رايش جهان و زين زمان جماع زمين  
و در آسمان بناه عاصيان و شفيع مجربان سيده رسولان و خاتم ايشان بس مصطفى



بهینه مه خلق ابو بکر صدیق است که رب العالمین مسند امامت او بر مشی شریعت مصطفی  
لهذا و اخلاص و صدق مستقر عبودیت او گردانید و توکل و تقوی مرتبت دار و ایت و ساد  
و بس از ابو بکر بهینه خلق عمر خطاب است که رب العالمین عنان الخفاض و ارتفاع  
در کف کفایت او نهاد و طراز ناصیه ملت کشید و از سیاست و هیبت او و ذشر کاطی  
ادبار خود شک و بس از عمر خطاب عثمان غفان است که رب العالمین بساط توقیر  
و حرمت او بهفت آسمان نشر کرد و در عهد دولت و نور اسلام هم شارف و مغارب ارتفاع  
گرفت و بس از عثمان بهینه خلق علی مرتضی است که رب العالمین حقایق شریعت  
و شواهد طریقت بسیرت و سریت او مکشوف کرد و توکل و تقوی شعار و دثار او  
گردانید مصطفی صلوات الله علی هر یکی از این سادات و خلفای نبی نهاد و خاصیت را در  
صدیق را گفت یا ابابکر اعطاک الله الرضوان الاکبر قبل یا رسول الله و ما الرضوان  
الاکبر قال تجلی الله عز و جل یوم القیمة لعباده المؤمنین عامة و تجلی لانی بک خاصية  
و فاروق را گفت لو کان بعدک نبی لکان عمر بن الخطاب و عثمان را گفت لکل نبی نور  
و رفیق فی الجنة عثمان و علی را گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانی بعید  
انت منی و انما منک جملة یاران را برعموم گفت ما من احد من اصحابی یموت بارض الا  
بعث قایدا و نوراهم یوم القیمة و قال مثل اصحابی فی امتی کالمالح فی الطعام لا یصلح الطعام  
الا بالمح و قال الله فی اصحابی لا تحذوهم عن ضامن بعدک فمن احبهم فحبی احبهم و من بغضهم  
فبغضی بغضهم و من اذام فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فیه شک  
ان یلخله و قال صلی الله علیه و سلم لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو ان  
احکم الفق مثل احد ذهب ما بلغ مداحهم و لا نصیفة این خود صحابه گفت علی الخو  
و جملة امت را گفت ما من امه الا و بعضها فی النار و بعضها فی الجنة و امتی کما فی الجنة  
و قال الجنة حرمت علی الانبیاء حتی ادخلها و حرمت علی الامم حتی یدخلها امتی و قال  
ان امتی امه من حومة اذ لکان یوم القیمة اعطی الله کل رجل من هذه الامة رجلا من الکفار  
فیقول هذا فدا و کمن النار و عن انس قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذا

بصوت تجی من شعب فقال یا انس انطلق فانظر ما هذا الصوت قال فانطلقت فاذا  
برجل یصلی فی شجرة و یقول اللهم اجعلنی من امه محمد المرحومة المغفور المستجاب لها المثاب  
علیها فاتت رسول الله صلی الله علیه و سلم فاعلمته ذلك فقال انطلق فقال له ان رسول  
یقریک السلام و یقول من انت فانیته فاعلمته ما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال  
اقراء رسول الله منی السلام و قل اخو الخضر یقول ادع الله ان یجعل من امتک المرحومة المغفور  
لها المثاب علیها و قبل لعیسی یا روح الله و ما امه اجمد قال علماء و حکماء و ابرار اقبیا  
فانهم من العلم انبیاء یرضون من الله بالیسیر من الترق و یرضی الله منهم بالیسیر العلم  
یدخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله این شی و کرامتها که قبل لعن امت اجمدا  
دازند از آنست که ایشان را سابقه طاعت است با حق خدمتی که ایشان خود از خدمت  
نیایند که الله را بشایند و درین خداوندی و بادشاهی الله را از طاعت ایشان بیوند  
دری باید هر نواخت که کرد بفضل خود کرد و سجد داد بکرم خود داد و سجد ساخت  
و مهربانی خود ساخت که او خداوندی است ببنده نوازی معروف و مهربانی موصوف  
اینست که گفت تعالی و تقدس در آخر آیت و زد ان الله بالناس لکرم رحیم الله  
بر بندگان بزرگ خشایش است و همیشه مهربان خشایش خلق کاه کاه است و کشتار  
حق جاودان و نشان خشایش و مهربانی حق آنست که بنده را توانایی معصیت نبوذ  
و فراس کناش نکند از تابنده مستوجب عقوبت کرد و ان در باب حمت تبلیغ ترست از  
غفران معصیت یا بس بنده را فرامعصیت کند از و آثار زلت در ظاهر وی بگذارد  
ناخلق از وی نفرت کی نه اند که سابقه رحمت در حکمت زلیت در سنا او را دست کرد  
و درین حکایت گویند از ایوب سختیانی که گفت در مسایک من مردی شتر بود آثار زلت  
و معصیت بر طاهری میزد و من از وی بغایت نفور بودم تا بعباقبت از دنیا بیرون شدن  
گفتا جوف جنانه وی برداشند من بکوشه بان شدم خواستم که بروی نماز کنم پس مردی که  
آن شتر را بخواب دید بر جالی نیکو و میانی بسندید بر سید که الله با تو جکر گفت  
بر حمت خود بیامریند و از من گزنا سواران را گذاشت آنکه گفت ایوب عابد را بکوی



لوانتم ملکون خرائین رحمة ربی اذا لامسکم خشية الاملاق و باشد که اسباب محنت کرد  
حرآذ و راهها راحت و سلوت بر روی فرو بندد تا بنده را چون نومیانک بدید ایدانکه  
در رحمت و دافت روی برکشاید چنانکه رب لعنه گفت و هو الذی یزلی الغیث من بعد  
ما قتلوا و ینشر رحمته و فی هذا المعنی یحکی عن بعض الصالحین قال رأیت بعضهم فی المنا  
فقلت له ما فعل الله بک فقال و ذلت حسنی و سیاتی فرجحت لسیات علی الحسنات  
فجات صرة من السماء و سقطت فی کفة الحسنات فرجحت فجلت الصرة فاذا فیها کف ترا  
الفیته فی قبر مسلم سیحانه سیحانه ما اراقه بعید

## قوله تعالی

روی تو را آسمان . فلنؤیتک ما ترا کردیم . قبله ترضاها بان قبله که می خواهی وی بسندای  
قول و جهل روی کردان . شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام . و حیث ما کنتم و شما که  
امت وی اید می جا که باشید . قولوا و جوهکم شطرا و ریه خویشتن سوی کز می گردانید  
وان الذین اتوا الکتاب و اینان که ایشانرا نامه دادند . لیعلمون نیک می دانند  
انه الحق من ربهم که این قبله گردانیدن حق است و راست از خداوند ایشان . و ما الله  
بغافل عما یعملون و الله ناگاه نیست از آنچه ایشان می کنند . و این آیت الذین اتوا  
الکتاب و اگر آری باینان که ایشانرا کتاب دادند بکلامه می معجز و نشانی که ایشان  
خواهند . ما یبعثوا قبلک ایشان می خواهند برد بقبله تو . و ما انت بتابع قبلتهم و نه تو قبله  
ایشان می خواهی برد . و ما بعضهم بتابع قبله بعض و نه جهود بقبله تر سا و نه تر سا بقبله  
جهود . و این آیت اهوام و اگر توفی بری بیایست و بسند ایشان . من بعد ما جاک  
من العلم از پس آنچه به تو آمد از دانش و نامه و بیغام . انک اذا المنی اظلم المین توانکه از  
ستم کاران باشی برخوشتن . الذین آیتنا هم الکتاب ایشان که ایشانرا نامه دادیم  
یعنی فونه می شناسند محمد را به بیغامبری . کما یعرفون بنا هم چنانکه بسران خویش را  
می شناسند . و ان فی یقامتهم و گروهی از دانشمندان ایشان . لیکتمون الحق کوهی را

نهان می دانند . و هم یعلمون و ایشان می دانند . الحق می بتک این روی بکعبه کردن باشد  
است و درست از خداوند تو . فلا یکنتم من الممتزین نکر تا در کان و از کان افادگان  
بنایش **النوبة الثانية** قد نری قلب

و جهل فی السماء این آیت از روی معنی مقدم است بر سیقول السفها و من الناس تا قبله بکعبه  
نکر دانیند ایشان نگفتند ما و لا هم عن قبلتهم الیه کالواعیلها و سبب نزول این آیت ان  
بود که مصطفی ملوات الله علیه آنکه که بود پیش از هجرت نماز بکعبه کردید پس چون  
هجرت کرد بدین رب لعنه ویرا فرمود تا نماز بعضی بیت المقدس کنان و آنرا قبله که خداوند  
باسلام و تصدیق وی رغبت بیشتر افکند و گفته اند که دو شب از ماه ربیع الاول رفته بود

که او را این نقل فرمودند پس شانده ماه بران ماند و مصطفی علیه السلام را از روی بود وی  
خواست که تا قبله وی همان بود دیگر آنکه جهودان می گفتند محمد و یاران او خود را قبله  
نمی بردند تا ما ایشان را بقبله خود راه نمودیم نداشتند پس چون جبرئیل علیه السلام  
شان مصطفی علیه السلام آن روز که در دل داشت با وی بگفت جبرئیل گفت توا من رب الله  
کرامی ترکی و نواخت تو تمام ترست از وی خواه مصطفی علیه السلام ادب کار فرمود بر یاب  
لخواست دانست که عالم الاسرار از مطلوب و مقصود وی کاه است و او خود گفته می شعله  
ذکری عن مسالیه اعطیتها افضل ما اعطی السائلین و راه خلیل رفت علیه السلام آنکه که جبرئیل  
گفت لک حاجة فقال اما الیک فلا فقال سل ربک قال حبسی من سؤالی علمه خلیل پس چون  
جبرئیل سوی آسمان شان مصطفی علیه السلام از وی بر آسمان می گریست و منتظری بود  
تا خود جبرئیل بجه با نکرده وجه فرمان آرند پس دران رفت که جبرئیل فرو آمد و این آیت  
آورد قد نری قلب و جهل فی السماء دیدیم کشتن روی تو و بچیدن دل تو و خواست و آرزو  
تو با آسمان که قبله تو کعبه می خواستی فلنؤیتک قبله ترضیها بان سوی گردانیم ترا که می خواهی  
و می بسندای قول و جهل شطر المسجد الحرام روی کردان بسوی مسجد حرام آن مسجد بازدم و  
بزرگ و حیث ما کنتم قولوا و جوهکم شطرا این ناخ و اینا قولوا فتم وجهه الله است مفسر لر  
گفتند آن نماز که تحویل قبله با کعبه دران افاد نماز شبین بود و روز و شب نیم ماه جب

قد نری قلب و جهل فی السماء  
قد نری قلب و جهل فی السماء  
قد نری قلب و جهل فی السماء







نیکمی دانند اینان که تورات دادند ایشانرا که این قبله گردانیدن حق است و راست که  
توریت خوانده اند و دانسته اند که ایشانرا هدایت کرد گفت و ما الله بغافل عما یعلمون  
الله غافل نیست از آنچه ایشان می کنند مهی دانند و فردا بقامت جزاء آن تمامی بایشان  
رساند جای دیگر گفت و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون فقال النبی صلی الله علیه و آله  
عجبت من غافل و لیس یغفل عنه فی معناه انشد

**ولا تحسبن الله یغفل ساعة ولا ان ما یخفی علیه یغیب**

ولین آیت الدین اتوا الکتاب فی معنی الیمین کانه قال و الله لئن اتیت می گوید و  
که اگر باطل تورات و انجیل آری من معجز و هی نشانی که خواهند جماعت ایشان بر قبله تو  
گرد نیاید و قبله خود فرو نگذارند و نه نیز تو قبله ایشان شی خواهی برد پس از آنکه  
این آیت آمد ایشان طمع بریدند و نومیکن گشتند از باز گشت مصطفی مدین و قبله  
ایشان و ما بعضهم بتابع قبله بعض از جهودان و این ترسایان هر چند که در مخالفت تو  
یک شده اند اما در دین و در قبله خود مختلفند قبله جهودان بیت المقدس است جانب مغرب  
و قبله ترسایان جانب مشرق و نه جهود بی برد قبله ترسایان و نه ترسایان قبله جهود و لیس آیت  
اهو ائمم الا هو جمع هوکی و هو ما لتالیه النفس فهو تخیل می چند که این خطاب  
بایضا مبرست اما جمله امت را می خواهد چنانکه جای دیگر گفت یا ایها الیه اذا طلق النساء  
می گوید و اگر تویی بری بایست و بسند ایشان من بعد ما جاک من العلم از بس آنچه بتواند  
از دانش و نامه و بیغام آنکه از اهل الظالمین تواند که از ستم کاران بپوشیستن آنکه خبر داد  
از مؤمنان اهل کتاب چون عبدا لله سلام و اصحاب و گفت الدین آیتنام الکتاب اینان  
که تورات دادیم بایشان یعرفونه کما یعرفون ابناهم محمد را به بیغامبری و گردانیدن قبله  
براستی و کتاب که آورد از خلافت بدستی جنان می شناسند که بسران خود را که زانند شایسته  
و هیچ معرفت بالا معرفت ما خبر بدستی زند نیست خاصه معرفت ملازمه و بی گمانی  
و این معرفت انرونی دارد بر معرفت نفس خود از بهی که مرد از ابتدا وجود فرزند خبر داد  
و یا معرفت بود و از ابتدا وجود خود تا روزگار بر این خبر بود قال ابن عباس رضی الله

عنه لما قدم النبی صلی الله علیه و آله المذینة قال عمر رضی الله عنه لعبد الله بن سلام لقد انزل الله علی  
نبيه الذین آیتنام الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناهم فکیف یا عبد الله هذه المعرفه فقال عبد الله  
یا عمر لقد عرفتہ فیکم حین رایتہ کما عرفت ابنی اذا رایتہ مع الصبیان یلعب و انا اشک عرفتہ فیکم  
منی باخی فقال عمر فکیف ذاک فقال اشهد انہ رسول حق من الله و قد بعثه الله فی کما بنا و لا  
ادری تصنع النساء فقال له عمر و فیکل الله یا بن سلام فقد اصبت و صدقت و ان فریقاً منهم  
و کروی از ایشان یعنی دانشمندان و خوانندگان ایشان که بر جهودی سینه دکان اند  
یعنی رامکاران و معاندان اند لیکتمون الحق آنچه راست و درست است از حق و نبوت  
مصطفی علیه السلام بنهانی می دانند از عامی پوشند و هم می علمون و خودی دانند و حر توبه  
می خوانند که اتباع دین محمد حق است و اظهار حق و اجبا حق من یتکلی ما اخبرک من  
امر الدین و القبلة و عناد الیهود و امتناعهم عن الایمان بذلك هو الحق و الا لای می گوید آنچه  
بانتو گفتیم از کار دین و بیان قبله راست است و درست حق انجا معنی صدقت یقال هذا حق  
ای صدق و فعل حق ای صواب و آنچه خبر است که الیمین حق و الیسوی حق ای کاین وجود  
و کذلک قوله صلی الله علیه و آله لم الجنة حق و النار حق و النبیون حق و الساعة حق ان همه معنی  
وجود است و حق نامی است ز نام خلای عز و جل و ذکر فی قوله و یعلمون ان الله هو الحق  
المبین یعنی حق ز نام الله آنست که راستی خلاست و کلائی سراسر است و بقله خود بجای است  
ثم قال تعالی و لا تكونن من الممتزین ای من الشاکین الدین کذبوا بذلك و دانوا الحلاله و لیس  
بنهی عن الشک اذا الشک لیس یحصل بقصد من الشاک لکنه حث علی الکتاب المعارف المنزله الشک  
کقوله تعالی انی اعظم ان یكون من الجاهلین

**النوبة الثالثة**

قلدی نقل کرده که  
فی السماء اعلم انه بمرکی من الحق لیکون متادباً بادب الحق فلما استعمل الادب لم یسقط  
قلبه و لم یزد علی النظر فی السماء اعطاه افضل ما یعطى السائلین چون خدایند که با شد  
و بنده عزیز بنده را بر شرط ادب دارد و راه عمل بوی نماید و توفیق بدهد و این عمل را در  
دهد و در آن حمت داشت بپسایند گوید فتم اجی العاقلین نعم العبد لله اواب محسن



مصطفی را خبر داد که تو بدینا رهای و مشاهده عنت ملئ نکتا حجت بشای  
وباد سوال کنی لاجرم چون دردی حدیث قبله بود خیم ادب اطهار و آن آرزو در دل می  
نا از حضرت عنت خطاب آمد فلنولیک قبله ترضاهما آن آرزو در تو بدینا نستیم و حسن  
ادب ترک سوال از توبه بسندیدیم و آنچه رضا و تو چنانست از کا رقبه ترا کرامت کردیم  
ای محمد سرجه در عالم بندگانند همه در طلب رضا و اما اند ما توان نه تو و لیسوف یطیلا کتبا  
فترضی اکنون کعبه قبله نفس خود دان ما را قبله جان چون از حضرت احدیت آن  
نولختها روان گشت و آن کرامتها در پیوست زبان چال خیم اشتاق گفت

کرد که در هر روز از اوقات نماز کفایت کند ای کاتبان

بوکرشلی گفت قدس الله روحه قبله سرانند قبله عام و قبله خاص و قبله خاص الخاص  
قبله عام کعبه است در میان جهان و قبله خاص عرش است بر آسمان مستوی بران خدای  
جهان و قبله خاص الخاص در میان و جان عارفان فهم نظرین بنور قلوبهم الخ  
بنورد خویش می نکرند خداوند خویش

کلمات جویباری در اوقات نماز کفایت کند ای کاتبان

گفته اند مصطفی صلوات الله علیه در هدایت وحی و آغا از رسالت چون دعا کردی بزبان گفته  
بعبارت صریح و در حال آن دعا وی باجابت مقرب بودی چنانکه رب العالمین حکایت کرد  
از روز بد که مصطفی علیه السلام را مدخواست فقال تعالیا اذ تستغیثون بکمنا  
لکم بس حال وی بخای رسید که از حضرت عنت باشارت ملیح وی بعبارت صریح اجا  
بیوسته چنانکه خاطر وی فراز آمد که چه بودی که این کناه کاران اتم را یا مریدانند ایست  
آمد بدوق این اندیشه که بنا لا تو اخذنا ان نسینا او اخطانا بس کار بان رسیده نه  
اشارت با نیست نه اندیشه دل جانکه وقتی که بر دل وی کران آمد نشستن باین در  
حجج وی رب العالمین آیت فرستاد گفت فاذا طعتم فانثروا

قوله تعالی

ولکل وجهه و هر که روی را سوئی است قبله هو ولیها که وی روی فرا آن می دهک فاستبقوا  
الخیرات در نیکی کردن کوشید و بر یکدگر شبایک اینا تگونیوا سر جا که باشند یا تبکم الله  
جمیعاً الله یعلم و اکامی بشامی رسد و فرما شارا از اینجا آرد همگان ان الله علی کل شی  
قدیر که الله بر همه چیز توانا است و من حیث خجبت و هر جا که شوی و هر سوی که بیرون  
شوی قول و جوهر شطر المجد الحیلم روی خود فرا سوی مسجد حرام ده و انه الحق من  
ربک و آن راست است و درست قبله بسندید و فرموده از خداوند تو و ما الله بغافل  
عما یعملون و الله ناگاه نیست از آنچه شما می کنید و من حیث خجبت و هر جا که شوی  
و هر سوی که بیرون شوی قول و جوهر شطر المجد الحیلم روی خود فرا مسجد حرام ده و حیثما  
کنتم فقولوا وجوهکم شطر و شما که امت وی آید سر جا که باشند رویها خویش فرا سوی  
دهیک لئلا یكون للناس علی الله حجة یا هیچ کس بر شما حجتی نبود از مردمان الا الذ  
ظلموا منهم مگر کسی که خود بستم کاری حجت جویند از جمله ایشان فلا تحشوم مترسید  
از ایشان و اخشونی و از من ترسید و لا تم تعبتی علیکم و تا تمام کنم بر شما نعمت خویش  
و اعلمکم تقدیر و مکرنا شما بر راه راست بمانید کما ارسلنا فیکم میخا نکه فرستادیم در حیا  
شما که عرب آید رسولکم فی سادهی هم از شما از ترا دشما یتلوا علیکم آیاتنا تا می خواند  
بر شما آیات و سخنان شما و نیز یکم و شما راهری و پاک می کند و یعلمکم الکتاب و الحکمة  
در شما می آموزد کتاب منی و حکمت خویش و یعلمکم در شما می آموزد مالم تگونیوا تعلمون

النوبه الثانیة

قوله تعالی و لکل وجهه ای و لکل اصل دین قبله و متوجه الیه فی الصلوة سر کرده ای  
از دین داران و خدا بر شان قبله ای است که روی بان دارد نماز بان می کنند همانست  
که جائی دیگر گفت لکل جعلنا منکم شرعة و منها حجا گفت سر یکی از شما شرعی دادیم ساختن  
و راسی نموده انکه گفت هو ولیها این هو خامی با خدای عز و جل بر که وی رویها ایشان  
فرا آن گردانید بقضا و توفیق یا بقضا و خذلان و اگر خامی این هو با کلا بر بان معینه که  
می کسر اقبله ایست که خود روی فرا آن می دهک و تقدیر هو ولی الیه لان ولی الیه



نقیض ولی عنه و ملاها خوانده اند قراة شامی است و درین قراة هوا بکل شود باده  
می گویند هر کس را قبله ایست که روی وی فرا آن داده اند روی اهل باطل را قبله اکثر داند  
اند بقضا و خذلان و روی اهل حق را قبله راست داده بقضا و توفیق و الامر بکله  
بید الله فاستبقوا الخیرات ای فاستبقوا الی الخیرات قیاما بشکر می گویند می گویند چنانچه  
قبله کوشید که «نیکو کوشید و بآن شنایید بشکر آنکه قبله حق بقضا و توفیق یافتند و بدانکه  
وجوه خیرات که کوشش حرا می یابند و تحصیل آن از بند درمی خواهند فراوانست  
بعضی آنست که خصوصاً بنفس بند بازی گردد و بعضی آنست که از وی بیکری تعالی میکند  
اُمّ الخیر بنفس بند لازم است توبت است از معصیت فحش بر بلا و شدت و شکر و رحمت  
و راحت و استقامت «درست و علانیت و کزاردن فرایض و سنن بر وفق سنت و شرط شریعت  
و آنچه از وی تعالی میکند شفت بردن است بر خلق خدا که سنده را پس کردن و بشه را  
اب دادن و برهنه را پوشیدن و اسیر را رهائی دادن و کم شده را برآوردن و اموری  
معروف و نهی منکر با خلق خدا بکار داشتن و با ایشان خلوق نیکوندگانی کردن و ایشان را  
نیک خواستن و اندین خصال فعلی که بر شریع اخبار و آثار فراوانست و از جهت شرع  
مقدس ترغیب تمام است منها ما روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ایها الناس  
توبوا قبل ان تموتوا و بادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشغلوا و صلوا الذکر بینکم و بین  
ربکم تسعدوا و اکثروا الصدقة تزدقوا و امر بالمعروف و اتقوا عن المنکر تنصروا  
و قال صلی الله علیه و سلم عودوا المریض و اطعموا الجائع و اسقوا الظمان و فکوا العالیه  
یعنی الماسی و قال ان من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان من اطعمهم مؤناً علی جوع  
اطعمه الله يوم القيمة من ثمار الجنة جمیع احدکم المال فیتزوج فلا نه بنت فلان و یدع  
لیجوراء العین باللقمة و التمرة و الکسرة فان مهور الجور العین قبضات التمر و فلق الخبز  
وسئل ابن عباس ای الصدقة افضل فقال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصدقة  
الماء اما رأیت اهل النار ینادون بما استغنوا اهل الجنة ایضوا علینا من الماء و قال  
سراقة بن مالک بن جهم سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الضالة من الابل الغشی

حیا ضی هل یلج اجران سقیها قال نعم فی کل کید یجری اجر و قال بعضهم کنایع ابن عباس فی خزانة  
فرأینا جرمه ما علی ظهیر الطریق فقال اما ان الله ینظر الی من وضع الماء علی ظهیر الطریق کل يوم  
طری فی النهار برحمة منه و رضوان و قال النبی صلی الله علیه و سلم ایما مسلم کسا مسلماً ثوباً  
کان فی حفظ الله ما بقیت علیه من خیرة ایما تکتونوا یا بنی آدم الله جمیعاً می گویند بهر جا که توبه  
و بهر قبله که باشند شما و اهل کتاب و زقیامت الله شمار ممکنان جمع از شمار و یاداش را  
و مبتلایان که من از انکس شامی از مرکب شامی آیم که من بهر جیر را توانسته ام و بهر چیز  
رسیده جای دیگر ازین کشاده ترکفت فاستبقوا الخیرات الی الله من جمیعاً فینبئکم  
بما کنتم فیه تختلفون و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام الی قولہ لیلایکون  
للناس علیکم حجة اگر کسیه گویند چه حکمتی که در ده آیت سه جای که باز گفت فول وجهک شطر  
المسجد الحرام جواب آنست که مسجدی علی مفر دست و میان علت را مسجدی همان حکم  
باز آورد اقول آنست که رب العالمین با بیغما بر اکر ام کرده که قبله مذکور بر هم آورده اکر امت  
کرد و مصطفی علیه السلام خود آن می خواست و خشنودی و رضا و روی حرا را توفیقاً که گفت  
فلنولیک قبله ترضاهما فول وجهک دیکر علت آنست که رب العالمین خبر داد که من صاحب دعوت  
قبله ایست که روی بدان دارد یعنی توبه که صاحب دعوتی ای محمد و مهتر بیغما برانی و کعبه قبله  
تو است روی بکعبه خویش آر و ذکر فی قوله و لکل وجهة هو مولیها الی قوله فول وجهک شطر  
مدینة مکه علت تغییر قبله قطع حج می ماند آنست و دفع خصومت ایشان و ذکر فی قوله لیلایکون  
للناس علیکم حجة پس مسجدی فایده مجردست و علی حکم و ذکر آن علت دیگر حکم مکرر کرد  
اما آنچه دوجا که باز آورد فول وجهکم شطره آن لطیفه نیکوست یعنی که بند را در روی  
فرا قبله کردن دوجا است یکی آنست که آسان آسان با اختیار و مکن خویش روی دلالت  
می دهد و کعبه توان کرد اگر دور باشد و اگر نزدیک دیگر حال آنست که قبله بروی مشتبه  
شود یا مسافر باشد که نماز نافله کند بر اجله یا در حال دوش یا نماز خوف بر بردن حال  
مُسا فیه بند درین حال روی دلالت کعبه آرد من چند بظواهر از آن بر میگردد رب العالمین  
دوجا که باز گفت فول وجهکم شطره تا مسجدی بر یک معنی دلالت کند و نماز را چنان بود و الله اعلم



قوله لئلا يكون للناس عليكم حجة قال المفسرون معنى الحجة ههنا الخوض والجدال  
 لا الدليل والبرهان كقوله تعالى قل اتخا جونا في الله ها انتم هؤلاء حاجتم لي حاجكم  
 به عندكم لا حجة بيننا وبينكم كلها بمعنى الخاصة والمجادلة فتأها حجة لان الحجج بها  
 يعلم الحاجة عند انفسهم كقوله ناهي كسرا من ههنا بر شامحتي نبوذ بعينه كقوله من انتم  
 وفلان وقرآن وتوفلان بر دار كسي را بر تو حجتی نبوذ انكه لفت الا الذين ظلموا منهم  
 اين الا را دو وجه است یکی حقیق که می گویند مگر کسی که خود بستم کاری حجت جوید بر شما  
 چنانکه کافران قریش و جهودان که قریش می گفتند محمد درین خویش میخیزد  
 کار خود را و ما نه از قبله جهودان برکشت و بقبله ما باز آمد با نیت که ما بر حق ایم مگر  
 بدین مانع باز کرد و جهودان می گفتند محمد برای وهوا خود از قبله ما برکشت و می گویند  
 که مرا فرموده اند و دیگر وجه آنکه الا بمعنی لکن نبوذ و قرآن لکن بسیارست بمعنی آنست  
 که ایشان که برخویشتن ستم می کنند یعنی جهودان متوسلند از ایشان از من ترسید و لازم  
 یعنی علیکم معطوفست بر لئلا يكون می گویند کعبه قبله کردم شمارا تا تمام کنم بر شما نعمت خوش  
 و علیکم تهدون و مکر تا شمارا راه راست بماند و بر قبله ابرهیم که بر جهودان نه نعمت تمام کردم  
 و نه بر راه راست مانند قال النبی صلی الله علیه وسلم لرجل اتدکی ما تمام النعمة فلا  
 و ما تمام النعمة قال النجاة من النار و دخول الجنة و قال علی رضی الله عنه تمام النعمة الموت  
 علی الاسلام و فی رواية اخری قال النعمت الاسلام و القرآن و محمد صلی الله علیه وسلم  
 و التمس و المعافاة و النعمت عما فی ایدی الناس كما ارسلنا نذیرهم و لا تم نعمتی علیکم کما ارسل  
 الیکم رسولاً معجناً که شمارا بیغامس فرستادم و قرآن دادم و آن نعمت بر شما تمام کردم  
 نعمت من تمام کنم که بر ملت چینی و قبله ابرهیم شمارا بدارم و رسول انجا مصطفی است علیه  
 السّلم و آیات قرآن می گویند رسول ما قرآن بر شما می خواند و بر کلم و شما از کفر و شرک پاک  
 می کند و بدینی می خواند که چون آن دین دارید و بران عمل کنید کتم از کیداء عند الله  
 عز و جل یعنی نزدیک الله پاک شوید و هنری و زکی اگر کسی گویند جو نیست که درین است  
 ترکیت فرایش کتاب و حکمت داشت و دران آیت دیگر که ربنا و انعمت فیهتم رسولاً

و اسخری عام النعمة خلق القلب  
 من الشکر الحقیقی و سلامه الصدر من  
 الرأفة و السعة ٥

ترکیت فابسر کتاب و حکمت داشت جواب آنست که ترکیت هه از خلاست اما بر ذریع  
 نهاده یکی کواهی دافن است بنده بطهارت دل دین و باکی وی از بهر آرایش و این کمال  
 ایمانست و غایت معرفت و معرفت تعلم کتاب و حکمت و ابرهیم علیه السلام که در دعای ترکیت خواست  
 دران آیتان ضرب خواست از بهر آن انکه کتاب و حکمت فابسر داشت که تا تعلم کتاب و حکمت  
 نبوذ این ترکیت حاصل نشود دیگر ترکیت بابت سلام است لانا الله میان احکام شرع و از  
 بنده بدین فتن آن و عمل کردن بان و بدت این ترکیت بیش از معرفت حقایق کتاب  
 و حکمت است و درین آیت اشارت بان ترکیت است از بهر آن فرایش داشت و الله علم  
 و يعلم الکتاب و الحکمة کتاب قرآنست و حکمت سنت مصطفی و میان حلال و حرام و لیحکم  
 قرآن و مواعظ آن و يعلم حکم الم تکلون و تعلمون من فرائضه و شرائعه و ما هو من صلاح  
 دینکم و دنیاکم ٥ **التوبة الثالثة** قوله تعالی  
 و لکل وجهة هو موليها فلهما خلق نج است یکی عرش دوم کرسی سوم بیت المعمور چهارم  
 بیت المقدس پنجم کعبه عرش قبله جاهلان است کرسی قبله کربلا نیست بیت المعمور  
 قبله لوجه اینانست بیت المقدس قبله بیغامبران است کعبه قبله مؤمنانست عرش از نور  
 کرسی از زراست بیت المعمور از یاقوت بیت المقدس از زمزم کعبه از سنگ اشارتست  
 به بنده مؤمن که اگر بتوانی که بعضی ای و طواف کنی یا بکری شوی و زیارت کنی یا به بیت  
 المعمور شوی و عبادت کنی یا به بیت المقدس می خدمت کنی یا بی بتوانی که اندک شبان روز  
 نج بار روی بدن سنگ آبی که قبله مؤمنانست تا ثواب آن مهیای و لکل وجهة قال  
 الاشارة فیه ان لکل قوم استغلوا غنايش حال بینهم و مننا فکونوا انتم ایها المؤمنون لنا  
 و بنا از روی اشارت می گویند سر قوی از ما روی بر تافتند و بدین باغیبری الف کفرند  
 و فرزندان ما خود را دارای ساختند و بدو تنی بسندیدند شما که جوانمردان طریقت اید و  
 دعوی دوستی کرده اید دیده خود فروگیرید از من چه دوزخ است و اگر هم فردوس بین باشد  
 ناچار متابعت سنت و سیرت مصطفی صلوات الله علیه راست باشند و حق اقبالان  
 مهر عالم تمامی بکنار اید که سیرت آن مترابینا آن نبوذ که چشم عز خود از منه کاینات فرو



و چون گفت ای حقیقت خود را بنامی ندیدن و نیکه گاهی نه پسندیدن

بجای خود را در این دنیا آن ملک بندگان با خود بگرا یان  
و این بر عین حق است که در این دنیا و آخرت و آخرت را یان

هر که درین متابعت درست آید شمع دوستی حق در راه وی برافروزد تا هرگز از جاده دوستی نه یفتند و الیه الاشارة بقوله فاتبعونی تحيیکم الله هر روشی که بر جاده دوستی مستقیم گشت از آن سوی که قبله متر همان است ایمن شدن یک شوریده از سحرال خویش گوید

که نباشد قبله عالم من ا  
قبله من کوی عشق وقت و پس  
ای که از آن زمان محبت  
تا آخرت از انفس نهان گشت

حسین بن منصور قدس الله روحه اشارتی کرد بآن قبله متر همان و گفت سلم المریدون الی کل ما یریدونه من یدان امرها ایشان پس اینند و هر کس را با عشق خود بنشانند و در حق این کار است که همه خلایق دعوی دوستی حق کردند و هیچ کس نبود که خواست که در او کسی باشد

پس چون همه دعوی دوستی حق کردند ایشان را بر محک ابتلا زد تا ایشان را بایشان نمایند بدون خود چیزی در ایشان انداخت و آنرا قبله ایشان کرد تا روی بدان آوردند و یک مالی در یکی جامی در یکی جفتی در یکی شاهلی در یکی تفاخری در یکی علمی در یکی نهالگی در یکی عبادتی در یکی ینارگی این همه را ایشان انداخت تا خلق بان مشغول شدند و نیز کس حدیث او نکرد و راه طلب او از خلق خالی بماند از آنجا گفت سلطان طرفه بوزید بسطامی قدس الله روحه مرتی الی بابہ فلم ارثتم نجا مالان اصل الدنیا ججوا بالدنیا و اصل الاخرة ججوا بالاخرة و المذین من الصوفیة ججوا بالاکل و الشر و الکذبة و من فوقهم بالسماع و الشواهد و ایة الصوفیة لا یحجم شی من هذه الاشياء فرایت هو لا جاری سکاری بر ذوق این کلمات بر طریقت گفته که مشرب می شناسم اما فاخوادم نمی یارم دل تشنه و چرا ندوی قطره می زارم سقایه می سیر می کرد که من در طلب حرامم بنزد چشمه و جوی گذر کردم تا بوی که حرامم را می شناسم می دیدی من میخاتم در دنیا نشسته دیدی

من همانم راست ماند میختمی حرامم می گویم فریاد رس که از دستنی دلی بغنا نم

فادکر فی امر  
یا ذکین

اذکر کم تا سمار یا ذکرم و اشکر والی و سباس دارید مرا و ازادی کنید و لا یفرون من ناسباس میباشد یا ایها الذین امنوا ای ایشان که بگرویدند استعینوا یا ایها الذین امنوا بالصبر و الصلوة بشکیبائی نماز ان الله مع الصابین که الله باشکیبایانست و لا تقولوا و مکونین لمن یقتل فی سبیل الله انکس که کشته شود مرا و خدای عزوجل اموات که ایشان مردگانند بل احیاء مردگان نه اند که ایشان زندگان اند و لکن لا تشعرون لکن شما نمی دانید و لنبلونکم و ننجار شما را بیا نایم بیشتر من خوف و الجوع بخیزی از هم و کی سبک و نقص من الاموال و بکاستن ازین مالها و الانفس و تنها و الثمرات و میوهها و بشر القابین و سازدن شکایا یا نرا بر فرمان برداری من الذین اذا اصابهم مصیبة ان صابرین که چون بایشان رسد رسیدنی که ایشان را دشوار آید قالوا کونید اننا لله ما خداوند خوش را ایم و انا الیه راجعون و ما باورش نمی و باوی گشتن اولیک ایشانند علیهم که برایشانست صلوات من بتم در روزها از خلد بایشان و رحمة و خشنایش و برایشان و اولیک هم المومنون و ایشان اند که راست راهان اند

الوجه الثاني  
قوله تعالی فادکر فی

اذکر کم مصطفی علیه السلام گفت که تفسیر این آیت یقول الله عزوجل اذکر فی یا معشر العباد بطاعتی اذکر کم بغفرتی الله می گوید عزجلاله که رهبران من مرا طاعت دار باشند و بنید کنند تا شمارا بیا منم از آنجا گفت مصطفی علیه السلام که هر که خدای عزوجل طاعت دارد و کند و فرمانها و پیرایش روز از جمله ذاکران است اگر چه نماز نوافل و روزه تطوع و تلاوت قرآن کمتر کند و سر که نافرمان شود و طاعت ندارد از جمله فراموش کارانست اگر چه نماز بسیار کند و روزه دارد و قرآن خواند پس حقیقت ذکر طاعت داری است حسن کردای نه آراست سخن و بعد گفتار مفسران در تفسیر آیت همین معنی گفته اند و لفظها مختلف یافتند



معافی فاذا ذكرني اذكركم ما را يا ذكرك يا ذا دارين باز اذكي كردن نيكو و برستش با ك نا يا ذكرك  
شمار با داش نيكو و افزوني نعمت مرا يا ذكرك در سر اي محنت بزبان فاقت از سر ذلت  
بصدق ابدت بر بساط جاهليت تا من شمار يا ذكرك در سر اي قربت بزبان عنايت از سر عبادت  
صدق هدايت بر بساط مكاشفت مرا يا ذكرك بر بساط خردت ها يا م غرت در مشاهدت  
منت بر ترك عادت ميان شرم و حرمت تا من شمار يا ذكرك بر بساط زلفت ها يا م مشاهد  
ميان انبساط و رديت فاذا ذكرني بالطاعات اذكركم بالمعافاة فاذا ذكرني بالموافقة  
اذكركم بالكرامات فاذا ذكرني بالدعاء اذكركم بالعطاء فاذا ذكرني في النعمة والرخاء اذكركم  
في الشدة والبلاء فاذا ذكرني بقطع العلائق اذكركم بنعت الحقائق فاذا ذكرني في حيث  
انتم اذكركم في حيث انا ولذلك الله اكبر قال الاصمعي رايته عاليا بالوقوف يقول  
اللهي عجت الله الاصوات بصروب اللغات يسالونك الجلات وحاجي اليك ان  
تذكرني عند البلى لانسينه اهل الدنيا قال سيف بن عمينة بلغنا ان الله سبحانه وتعالى  
قال اعطيت عبادي ما لو اعطيت جبريل وميكائيل كنت قد اجزلت لهما قلت اذكروني  
اذكركم وقلت موسى قل للظلمة لا يذكروني فاني اذكركم من ذكرني وان ذكرني ايامهم انعم  
بموسى وحى امذكه لى موسى ظالما لى اوى تا مرا يا ذكرك انك اكراميتان مرا يا ذكرك من  
ايشان بطرد ولعنيت يا ذكرك سدى انما كنت تفسيرت ليس من عبدك الله  
الا ذكرك الله لا يذكركم مؤمن الا ذكركم برحمة ولا يذكركم كافر الا ذكركم بعذاب ورسول خدا را  
صلوات الله عليه برسيدند كه انكار هاجد فاضلتر و از كبر دار هاجد نياوتر گفت انكه  
بمیری و زبانت تر باشان بلكه خدای عزوجل انكه گفت خبر كنم شمارا كه بهترين اعمال شما  
و پذيرفته و پسندیده ترين آن بريد يك خدا و شما و آنچه بهترست از زير سيم بصدقه دادن  
و از جهاد كردن با دشمنان دين جيست گفت انان جيست يا رسول الله گفت ذكر خدای  
عزوجل و از ذكرها هيچ چيز فاضلتر از قرآن خواندن نيست خاصه جزا جزا نك  
مصطفى عليه السلام گفت قرآن في الصلوة افضل من القراءة بغير الصلوة و قرآن في  
بغير الصلوة افضل من الذكر والذكر افضل من الصدقة والصدقة افضل من الصيام والقيام

جنتی من آثار و لا قول الامم و لا عمل الابنية و لا قول و لا عمل و لا نية الا باصابة السنة  
ثم قال تعالى واشكروا لى ولا تكفرون بشكر نعمت فرمود و از كفران نهي كرد و هر چند كه  
از روی ظاهر هر دو يكسانست اما جریوی معنی مجمع ميان اين دو كلمه فايده نيكو  
و ان آنست كه تا كسى را و هم نيفند كه شكر نعمت بمقتضى امر مطلق بكار ريش نيست بلكه  
هر ساعتی و هر لحظه شكر نعم واجب است كه اگر شكر نكني كفران باشان و اين نهي است  
مى كويد و لا تكفرون يا ايها الذين امنوا مى كويد اى كويدگان استعينو بالصبر  
و الصلوة يا اى جويان بدستن از انش و رسيدن به يروزي بدوجيز بشكياى و نماز  
كه جزاها شفاست و هر شكياى فرخ مصطفى عليه السلام گفت الصبر مفتاح الفرج و فى الصلوة  
شفاء و گفته اند چرايت كه معني آنست كه استعينة يا الصبر على الصلوة يا اى جويان بر  
محيص كنهان خویش و كفارتان بصبر كردن در اداء فرائض و خاصه جزا جزا نك ان  
بارى كرامت و كاري عظيم جانا كه رب لعنم گفت و انما الكبرية الاعلى للخاشعين و مصطفى  
عليه السلام معاذ جبل را گفت انكه كه لذوي سوال كرد حديثى بعمل يدخلني الجنة و لا اسالك  
عن شي غير فقال صلى الله عليه وسلم نخ نخ لقد سالت عن عظيم واته ليس على من اراد  
به الخيس ثم قال تؤمن بالله و اليوم الاخر و تقيم الصلوة و تعبد الله و تحده لا تشرك بشيا  
بس بيان كرد كه صابران راجه ثوابت ايشان كه بار احكام شرع كشند و فرائض حوز اداء  
فقال تعالى ان الله مع الصابرين گفت من كه خدا و نام الا ايشانم حفظ و رعايت و عنايت  
اصحهم و احفظهم و اتو لا مم و امنعهم و لا تقولوا لمن يقتل في سبيل اموات سبب نزول آيت  
آيت آن بود كه روز بد چهارده مرد مسلمان كشته شدند از مهاجران بودند و در وقت  
از انصار و مردمان مى گفتند ايشان را كه فلان مرد و فلان مرد و نعيم دنيا از وي بگشت  
الهم المين گفت مكويد جنين كه ايشان مى دكانند بلكه زندگانشان ببرد ما خدا و ايشان  
شادان و نازان طعام و شراب بهشتى حساب ايشان مى رسد و لكن شما نهي داند  
مصطفى عليه السلام گفت ان ارواح الشهداء في اجواف طير خضر تسبح في ثمار الجنة و تر  
من انهارها و تاوى بالليل الى قناديل من نور و علقة بالعرش و رسول الله صلى الله عليه







و در حال جوانی و بجاکی و درویشی فریادی رسان و بر دشمنان نصرت می دهد و توفیق عت  
 و روشایی معرفت و هدایت می دهد اینست که رب العزم گفت وادیک هم المتهکون الیوم  
 الی الحق و الصواب و غدا الی الجنة و التواب عم خطاب چون این آیت بر خواند  
 گفته نعم العبدان و نعمت العلاء عنی العبدین وادیک علیهم صلوات من لکم ورحمة و بالعللا  
 قوله وادیک هم المتهکون **الفصل الثالث**  
 قوله تعالی فاذا ذکر فی اذکرم اینست یا دوست مهربان آسائش در او غذا بجان یادی که  
 کوست و آنش جویان مرکب او شوق مهر او میدان گل و سوز و معرفت او بستان  
 یادی که حق در آن پیدا خفیت حق پیوسته از بشریت جدا یادی که رخت توحید  
 البشیرست و دوستی حق مر از امیوم و برست اینست که رب العالمین گفت لا یزال  
 العبد یذکر فی اذکرم حتی عشقته و عشقته این نه آن یاذر بانست که تودانی که این  
 در اندرون جانست بویید روزگاری برآمد که ذکر زبان کمتر کردی چون او را از آن  
 برسیک ند گفت عجب اعم از آن یاذر زبان عجب از آن کو بیکانه است بیکانه چندان همیان که  
 یاذر دوست خود همیان جان

**بایده عشق تویت بکلی است** **من بالتوبهم میان ما و الله**  
**عجبت من یقول ذکر کت نخت** **فهل انشی فاذا ذکر بانست**

آن عزیز وقت خویش در مناجات گوید خداوند یاذر جانم که خودم یادی و ره از  
 فراموشی فریادی و یاذر کار و دریافتن خود یاری خداوند امی که تو سیکان غمان و یاری  
 هر که ترا دید جان و یخدا ین بنان ترا زدا کران تو در و یکی کیست و بنده را اوئی  
 از شادی بتوجیست ای مسکین تو خود یاذر کرد و یاذر داشت و چه شنایه سفر کردی  
 منزل جبهه دلی دوست ندیده از نام و نشان و چه خبر داری

**سبحان من لا یحیط بحقیقی** **نیرا که راه خودی چه گفتی**  
 اگر بجان خطر داری با خطر شوی و کر روزی بگوئی حقیقت کز کنی و از آنجا که سرست یاذ  
 کینه ان بینی که لایعین رات و اذن همیت و با خطر علی قلب بشر

**یکبار بگو یا کند باید کرد** **ممنوع لطیف ما نظر باید کرد**  
**کاره امی و بلایه امی** **در آن حال انصاف باید کرد**

و فی بعض کتب الله عبدی سئل اذا حبت غیری انی خیر لک ممن سولی بنده من جبر  
 بیان می و بهینے انکه توفیق با بدانی و حق با بشایه چون نامر با بی ایشان بشایه  
 و وفا داری ما حریانی و بدانی که ما بر توان ممکنان مهربان ترم و بکار آمدن تر عبدی الم اذکر  
 قبل ان یذکر فی بنده من یک نشان مهربانی ما آنست که خست ما ترا یاذر کردیم بس تو ما را  
 یاذر کردی الم ایحبک قبل ان حبنی خست من تر اخواستم بس تو م اخواستی عبدی اما استجین  
 منی اذا عرضت عنی و اقبلت علی غیری فاین تذهب و بانی لک مفتوح و عطایه لک مبدور  
 این چنانست که گویند **فایضا من ان و نشان** **ای که در سر است**  
 بغیرت عزیز که اگر یک قدم همراه او برداری هزار کرم از او بتور سزد منک سیس خرمه و منه  
 کثیر نعمة منک قلیل طاعة و منه جلیل رحمة و الیه اشار البنی حیل الله علیه و سلم حکایت عن الله  
 عز وجل من ذکر فی فی نفسه ذکر ته فی نفسه و من ذکر فی فی ملا و خیر منهم و من  
 الیه شئ بقرب الیه خراعا و من بقرب الی خراعا بقرب الیه باعا و من انا فی شئ آینه  
 هروله و اشکر ولی و لا تکفرون گفته شکر که شکر باشک بردیدار نعمت و بر اعتبار  
 انما لک شکرست بردیدار منعم و بر مشاهده ذات این شکر اهل هایت است و آن شکر اهل  
 بیایت رب العالمین دانست که معظم بندکان طاعت شکر اهل نهایت ندارند کار ایشان  
 آسان کرد و شکر همین ایشان فرو نهاد که و اشکر و فی بلک گفت و اشکر و الی یعنی که شکر  
 نعمت من جای اریک و حق آن بشناسید و انکه از شناخت حق حق من بر مشاهده  
 ذات من نومید شویند که آن نه کار اب و کل است و نه حدیث جان و دست دلا را خود  
 چه خطر و در اندرون حدیث جهاش من دور آب ده و وصل جانان خود را ده

**تاکی از دون تمتی منزل اندکان کنم** **رخت بر بندیم از جاز و طهارت**  
**شاهد الا تخافوا از نقاب اندرون** **بر بارکی خیر قیازان تا با**

یا ایها الذین آمنوا منم شهادت من تهنیت و هم مدحیت ندائی باکر لغت شهادت



صبر طاهر

بالطاعة ممتنع بر دوام مدحی تمام استعینوا بالصبر والصلوة بر ذوق علم صبر سر قلمت برین  
اصبروا وصابروا وابطوا اصبروا صبر بر بلاست صابر و صبر از مصیبت را بطو صبر بر طاعت  
صبر بر بلا صبر محبت است صبر از مصیبت صبر خایفان است صبر از حیان صبر کنایه  
تا بانس خلوت رسد علی الجملة بنده را بهمه حال صبر به که رب العز می گوید و لن یصروا  
خیر لکم و اگر صابران را عاقل و قدر و کمال شرف همین بودی که آن الله مع الصابرین تمام بودی  
این منزلت فقر نیست و رتبت صدیقان و لا تقولوا لمن قتل فی سبیل الله اموات فانهم  
ماتوا عن الحیوة الدنیویة لکن وصلوا الی الحیوة الابدیة جزایانست ایشانرا که از دنیا  
باندستند چون پیروز وصال می یسندند

**کرمی میم می گویند بر د کورده بدوزنده شد و دوست بر د ن**  
نند اوست که بدوست نند است نه بجان می که بدوست نند شد اوست نند جاودا  
بیر طریقت گفت خداوند اهر که شغل وی توئی شغلت کی بس شود مر که بتو نند است  
مر کنی که میرد جان دمت کرا تو محرم ماند چون مرده زندانی است نند اوست حقیقت  
کش با تو نند لکان نیست آفرین خدای بر کشکان باز که ملک می گویند زندکان نند ایشان  
بل احیاء و لکن لا شعرون ردا هیبت برکت عن ایشان و سایر عیش عظیم تکیه کاه انسر  
ایشان و حضرت جلال حق آرامگاه جان ایشان فی مقعد صدق عند ملک مقتدر  
و بنلو نگر می گویند بیازایم شمار کاه بترس ویم کاه بدویش کاه بکن سیک کاه بصیبت  
ظاهری و کاه باندو باطنی آن بلا و ظاهری و آن مصیبت اشکارا خود اسان کار کی است  
که کاه بود و کاه نه چنانکه بلا ابرهیم و بلا ایوب علیهما السلام بلا تمام اندو باطنی است  
که یک چشم زخم بای از جلی بر نگیرد و هر که او نزدیکتر و بدوستی سزاوارتر وصال را شایسته  
اندو وی بیشتر چنانکه اندو مصطفی صلوات الله علیه که نه بر افق اعلا طافت داشت  
و نه بر بسط زمین قرار چنانکه بر وانه در پیش جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل  
از جبرائیل دور ماند بر بان چالی گویند

**در بختی می بینانم از شرم خیال در وصل می بسوزم از بیم زوال**

بر دوزنده می بینانم از شرم خیال

آری هر که وصل با جویان و قرب با خواهان با جبار است او را با رحمت کشیدن و شربت اندو  
جشنیدن آسیه زن فرعون همسایگی حق طلب کرد و قربت وی خواست گفت رب اینج  
عندک بیتا فی الجنة خداوند اهر همسایگی تو جبر خواهم که در کوی دوست جبر نیکو است  
آری نیکو است لکن به آن بس که نیست که هر چیزی بر فروشد و این راجح و دلبر  
آسیه گفت باکی نیست و اگر بجای جانی هزار جان بودی در این نیست بس آسیه راجح  
که ند و در چشم وی میخ آهنین فرو بردند و او در آن تعذب می خندید و شادمانی می کرد  
این چنانست که گویند

بشری جانی گفت چرا زار بغلامی گذشتم یکی را هزار تازیانه بزدند که آه نکرد آنرا و او را  
نجیس بردند از وی بر فتم بر سینه که این زخم از این جبر بود گفت از آنکه شیفته عشم گفتم  
جرا زاری نکردی تا تخفیف کردی گفت از آنکه معشوقم بنظر او بود بشاهد معشوق  
جان مستغرق بودم که بروا زار دیدن نداشتم گفتم و لو نظرت الی المعشوق الا کبر  
کرد بدارت برد دوست همین آمدی خود چون بودی قال فرغی زعقد و مات لغرم نند  
و جان شاران سخن کرد آری چون عشق درست بود بلا بر نک نعمت شود و دولتی بر سر  
این که جمال معشوق ترا بخود راه دهان ناچار مشاهده وی همه قهر می بلطف بر گیری

**زان می رسد نند تو مج خسی در خودی غما تو مردی باد**

**قوله تعالی**

ان الصفا والمروة من شعائر الله صفا و مروه از نشانه ها ملت الله است  
فمن حج البيت منک و اهداهما راه کند او اعتمر با زیارت خانه شود فلا جناح  
علیه بر تنگی نیست ان طوف بهما که طواف کند میان آن هر دو و من تطوع خیرا  
و هر که از طوع و خواست دل خویش کاری کند فان الله شاکر عظیم الله سبحانه و تعالی  
و باداش ده بگردا خلق دانا ان الذین یکتمون ایشان که پنهان می دارند ما انزلنا



آنچه ما فرودستادیم من البیتات ان یغامها روشن و نشانها بیاد و الهادی و راهنمونی من بعبادت  
للناس بس انکه ما پیدا کردیم مردمان را به الکتاب و انما خویش اولیک یلعنهم الله ایشان اند  
که الله لعنت می کند بر ایشان و یلعنهم الا عنون و با ایشان می رسد لعنت لعنت کسان الا  
الذین تابوا مکر اینان که توبت کردند و اصلحوا و توبه کرده راست کردند و بپشیمان  
کرده پیدا کردند فاولیک اتوب علیهم ایشان اند که از ایشان توبت بدیم و انما للتواب  
الرحیم و منم خداوند توبت پذیر خشنایند مهربان از الذین لغفوا ایشان که کافر شدند  
مخل خویش و ما توانیم کفر را ببردند و ایشان برگز خویش بودند اولیک علیهم لعنة الله ایشان  
برایشانست لعنت خدا و الملائكة و لعنت فرشتگان وی و الناس اجمعین و لعنت راه را  
مردمان همه خالین فیها جاذبان و ما نش ایشانند لا یخفف عنهم العذاب سبک نکند  
از ایشان عذاب هر کس و منم لا یظرون و نه ایشان ننگند

### التوبة الثانية قوبه تعالی ان الصفا

و المروة صفا سنگ سید سخت باشد یعنی صلی که در آن هیچ خلطی نبود خاک و گل و غیر آن و مروه  
سنگ باشد سیاه و سست و نرم که روز شکسته شود و گفته اند آدم و حوا چون آجار سیاند  
آدم بکوه صفا فرو آمد و حوا بکوه مروه بس مرد و کوه را بنام ایشان باز خواندند صفا از آن  
گفت که آدم صفی آجار فرو آمد و مروه از آن گفت که من یعنی جفت آدم آجار فرو آمد من شعایر  
الله ای متعبداته التي اشعرها الله ای جعلها اعلاما لها شعایر الله اعلام دین حق باشد و  
نشانها ملت چینی اما انما ساجج می خواهند فکانه قال ان الطواف بالصفا والمروة  
من اعلام الله مناسک حج طواف کردن میان صفا و مروه از مناسک حج است و از ارکان  
آن و ان طواف است که علاما آنرا سعی گویند مصطفی علیه السلام گفت ان الله کتب علیکم  
السعی كما کتب علیکم الحج و قال تعالی رضی الله عنها لعمری ما حج من لم یسح بین الصفا و  
المروة لان الله سبحانه یقول ان الصفا والمروة من شعایر الله و مصطفی علیه السلام چون بر  
صفا آمد این آیت بخواند انکه گفت ابداء بابداء الله به فبداء بالصفا و رقی علیه حتی  
اذا لک البیت میثی حتی اذا تصوبت قدماء فی الوادی سعی این عباس قوی را دید که میاز

صفا و مروه طواف می کردند گفت این سنت ملازمه است چون اسمعیل گرسنه نشسته  
شد و کس از آدمیان چاقی نه و طعام و شراب نه برخاست و بکوه صفا بر شد و  
مروادی کرد تا هیچ کس از آن هیچ کس از آن فرو آمد چون بودی بسین کوشه حرج بر گشت  
و بشناخت و کم برفت و نکست کس از آن بدید که باره فرو آمد قصد صفا کرد و هفت بار  
بگشت بس رب العالمین بر که قدم ویرا و متابعت سنت ویرا آن طواف بر جهانیان فرض کرد  
تا بقیامت و من حج البيت او اعتمر معین حج و عمر زیارت کرد دست خانه کعبه را و وصلات  
داشتن می گویند هر که حج کند یا عمره فلاحه علیه ان یطوف بهما بروی تکی نیست که میا  
صفا و مروه سعی کند شد هر ط از اخفانا است هر ط اصل آن یطوف است و اصل قصد  
آنست که در زمان جاهلیت مردی و زنی در کعبه شدند بفاجشه و نام مرد اساف بن علی  
بود و نام زن نایله بنت دیکل مرد و را می کردند بس عرب ایشانرا بیرون آوردند و عورت را  
یک بر صفا نهادند و یکی بر مروه تا خلوت از اطراف می آمدند و ایشانرا می دیدند روزگارشان  
جرازشان و پسینان با ایشان الف کردند و چشمها و دل ایشان از آن بر شد شیطان نایله  
آمد و گفت بزرگان شما اینان را می برستیند و ایشانرا بر پرستش آنان داشت روزگار  
در زمان فترت و جاهلیت بس چون الله تعالی رسول خود را پیغام نبواخت و اسلام در میان  
خلق پیدا شد قومی مسلمانان که جاهلیت دیده بودند که آن بت را می برستیدند  
تجیح کردند از سعی کردن میان صفا و مروه ترسیدند که چیزی افتد از آنکه در زمان جاهلیت  
در آن بودند الله تعالی این آیت فرستاد که سعی کنید و آن خرج که ایشان می دیدند  
از ایشان بنهادر اکنون از چهار رکن حج یکی سعی است بذهب شافعی و مالک و احمد و حنابل  
نیست و هیچ جین جای آن نه ایستند و دلیل شافعی خبر است که مصطفی علیه السلام گفت اسعوا  
فان الله کتب علیکم السعی و من تطوع خیرا قرأه حرمه و کسایه و من یطوع بیا و جزم است اصل  
آن و من یطوع می گویند هر که بیرون از نماز علی کند و طاعتی آرد و تقرقی نماید بطواف  
کردن در خانه کعبه یا نماز نوافل خلای عز وجل از وی به بسند و سبب داری کند  
و بدان باداش دهان شاکر نای است از نماز خلای عز وجل و یعنی این نام آنست که آن



بنده طاعت خرد پذیرد و آنرا بزرگ کند و عطا و خود بسیار دهد و آنرا اندک شمرد  
 از بخاک گفته اند دانه شکو و بایکی که علف اند که خورد و زود فری شود نه بشی که خورند  
 عز وجل این همه نعمت و راحت و انواع لذات و شهوات در دنیا بر بندگان خود رخت  
 آنکه آنرا چیزی اندک خواند گفت و لیکن بخیر و نفع و طاعت بند و اعمال  
 وی جویند از گفت آنچه اندکست و ناجین آنرا بسیار خواند و بروی شاکر گفت الذکر الله  
 کثیرا و الذکرات اینست معنی شاکر در نامها خدای عز وجل که بزرگ از بند  
 گذارد و طاعت خرد بزرگ کند و عطا و بزرگ خورد اندک شمرد سخنانها که بعباده و الطفه  
 از آتین یکموز ما اتلنا عموم این آیت دلیلت که هر آنکس که علم بهمان کند و از اهل خویش  
 باز گیرد مستوجب عقوبت کرد و بیهنا قال النبی صلی الله علیه و سلم من سئل عن علمه  
 فکتمه الحجه الله بنجام من النار و این معنی منافی آن جنابست که مصطفی علیه السلام گفت  
 واضح العلم فی غیر اهل کمال مانع اهل که از مخصوص است بنا اهل که در شری استغانت بعلم  
 کند و حق بشناسد و حمت آن ندارد و این علم نزدیک الله الله کمتر از دنیا نیست که مصطفی  
 علیه السلام گفت عرض حاضر یا کل منها البر و الفاجی آنکه در شرع از سفیه که انفاق آن  
 نه بر وجه خویش بود منع کنند و در کتب قول و لا تؤتوا السفهاء اموالکم الا به ان الذکر  
 مفسران گفته اند اینان علماء و رؤسا جوذان چون کعب شرف و ابن الصوری و کعب سید  
 و امثال ایشان می گویند ایشان که بهمان کردید آنچه ما از آسمان فرو فرستادیم ارجا  
 و حرم و حدود و فرائض و حج و الهادی و صفت و نعت مصطفی علیه السلام و اثبات نبوت  
 و یقال البینات مشا ربها الی آیات المنزله و الهادی الی ما یستدل به لمن الامارات  
 من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب پس از آن که بنی اسرائیل را کتاب تورات این همه  
 روشن کردیم ایشان بهمان می کشد و اولیک یلعنهم معنی لعن را اندک است و در کتب  
 از رحمت و خیر خویش می گویند بر ایشان دو لعنت است یکی لعنت حق دیگر لعنت  
 خلق لعنت حق است که ایشان را براند و از رحمت خود دور کند و لعنت خلق نیست  
 که از خدای عز وجل خواهند تا ایشان را از بر خویش براند بایک گویند اللهم العنهم و خلاف

مل متاع الدنیا قبل  
 از پاست

است

است میان علما که این لعنان که اند قوی گفتند فریشتگان اند ابن عباس گفت کل  
 الا الجن و الانس حسن گفت عباد الله اجعون خطاک گفت ان لکافر اذا وضع فی حشر  
 قیل له من ربک و ما دینک فیقول لا ادری فیقال لا حشر ثم یضرب ضرباً بمطرقه  
 فصیح صیحه یسمعها کل شیء الا القلین فلا یسمع صوته شیء الا لعنه فذلک قوله و لعنهم  
 اللاعنون فقال انی معود هو الرجل یلین صاحبہ فترفع اللعنه فی السماء ثم یخدر  
 فلا یجد صاحبها الذی قبل له اهلاً لذلک و لا المتکلم بها اهلاً لها فتطلق فتقع علی اليهود  
 و قال المجاهد اللاعنون البهائم تلعن عصاة بنی آدم اذا اسنت السنه و امسک المطر  
 قالت هذا بشوم بنی آدم و انما قال اللاعنون لانه وصفها بصفة العقلاء کقوله تعالی  
 و الشمس و القمر یتهم فی ساجدین الا الذین تابوا و کرم قوی که توبت کنند ازین جهود و نیز  
 و از شرک بایمان آیند و از معصیت بطاعت کردند و اصلح او و لها کثرت و تبا و کرد و است  
 کنند و باراه آورند و سرها خود با حق آبادان دارند و بینوا و صفت و نعت مصطفی  
 پوشیده می داشتند آشکارا کنند و بر خلق روشن دارند و اولیک توب علیهم ایشان اند  
 که ایشان را می باز بلیدیم و از کناهشان می کشیم و میامزم و می خنلند باز بندند و می بلیم  
 از می خشانند و می بلیم و می بلیم و می بلیم و می بلیم و می بلیم و می بلیم و می بلیم  
 ایشان که کافر میزند لعنت خدا بر ایشانست و لعنت فریشتگان و همه مردمان اگر  
 کسی گویند اهل دین ایشان لعنت نکند بر ایشان پس چرا همه مردمان گفت جواب اینست  
 که این در قیامت خواهد بود که اول خدای عز وجل بر کافران لعنت کند پس فریشتگان  
 پس همه مردمان و ذلک فی قوله ثم یوم القیمه یکفر بعضکم بعض و یلعن بعضکم بعضا  
 و روا باشد که تخصیص درین عموم شود و مؤمنان را خواهند نامهم دنیا لعنت کشد بر ایشان  
 و هم هر عقیقه قال السدی لا ینبلا عنی اثنان مؤمنان و کافران فیقول احد ما لعن الله  
 الظالم الا و جبت تلک اللعنه علی الکافر لانه ظالم خالف فیها جاذبان دران لعنت  
 اند همین اش که همیشه از رحمت و خیر دور اند و عذاب نزدیک که هرگز آن عذاب  
 از ایشان بر نماند و بسبب نکند و هرگز ندهند که باز آیند و عذابی خواهند و در ایشان



خود نمکنند و نه خازنان سخن ایشان را جواب دهند و نه فریاد رسند ۴  
**الثوبه الثالثة** قوله تعالى ان الصفا  
 والمرق من شعائر الله صفا اشارت بصفت در دوستان در مقام معرفت و معرفت و معرفت  
 است بمرقت عارفان در راه خدمت می گویند آن صفت و این مروت جدا به شریعت  
 و بحر ظلمت انشاها توانائی و دانائی و نیک خلقی الله است و الیه الاشارة بقوله  
 تعالى نحن جهم من الظلمات الى النور بس نبعجب کس صافی از میان خون پرورن آرد  
 عجب نیست که این در تپیم در آن بحر ظلمت بدارد و جهم معرفت در صدف انسانیت نکه دار  
 حکایت کند که ذوالنون مصری مدعی لایذک نظامی شریفه داشت گفت دلم او را  
 می خواست و بولایت کوامی می داد اما نفس او را نمی خواست و نمی پذیرفت ساعتی در آن  
 بودم میان خواست دل و رد نفس آخران جوانمردی نکست گفت یاذوالنون الذکر  
 وراء الصدف صدف انسانیت لاجه بینی آن در بین در اندرون صدف آری حس است  
 و لکن می دان که کس صافی در دلو کوهی بود چنانکه نه در هر شاخ میوه و نه بود نه در  
 هر چاهی یوسف دلبر بود نه بر هر کوهی موسی انور بود نه در هر غاری ابراهیم بیغم بود  
 نه در هر دلی یازد دوست بود عیان غرقه نور بود اینست که آن عزیز دوزکا رکفت قلوب  
 للمشاقین منقود بنور الله فاذا تحرك اشتياهم اضاء النور ما بين السماء والارض فبعثهم  
 الله على الملايكة فيقول هؤلاء المشاقون الى اشدكم لى الهم اشوق و قيل من اشاق  
 الى الله اشاق اليه كل شيء كما قال بعض المشايخ انا ادخل السوق والاشيا اشاق اليه  
 وانا عن جميعها حري و اعجب من هذا ما حكى عن محمد المبارك الصوري قال كنت مع ابراهيم  
 اذ هم في طريق بيت المقدس فتر لنا وقت القيلولة تحت شجرة رمانه فصلينا لبعضنا لبعض  
 صوتا من اصل الرمانه يا ابا ايحي اكرنا بان تاكل منا شيئا فطأطأ ابراهيم راسه فقال قلت  
 مرات ثم قال يا محمد كن شفيعا اليه ليتناول منا شيئا فقلت يا ابا ايحي لقد سمعت ا  
 واخذ لها شئ فاكل واجدة وناولني الاخرى فاكلتها وهي حامضة وكانت شجرة قصيرة  
 فلما رجعنا مرنا بها فاذا مني شجرة عالية واناها جلوه هي تسمى في كل عام مرتين وسموها

فلا اشتيا  
 وكرامات

لش

تعالى و يادى الى ظلمها العابدون ۴  
**قوله تعالى**

والله اعلم الله واحد خدای شما خدائی است یکا یکا نه لا اله الا هو نیست خدا جز  
 الرحمن الرحيم فراخ خشایش مهربان ان في خلق السموات والارض در افروزش آسمانها  
 و زمین و اختلاف الليل والنهار و در شب و روز و الفلك التي تجرى في البحر  
 و کشتیها که می روند دریا با نفع الناس آنچه مردمان را بکار آید و ایشان را در جهان  
 سود دارد و ما انزلنا الله من السماء ماء و در آنچه الله فرو می فرستد از آسمان زاب  
 فليخيا به الارض اعلموها تانده می گردانند بآن آب زمین را بس مکر آن و بش فیه از  
 کل دابة و در آنچه بس کند در زمین از هر جنده که هست و تصريف الرياح و در گرداندن  
 باذها از هر سوی و السحاب المستخفين السماء والارض و در میغ پداشته و رواندگان  
 آسمان و زمین لآيات نشاهاست روشن بیدار آنچه کفتم لقوم يعقلون آنرا که می  
 که خرد دارند **الثوبه الثالثة** قوله تعالى  
 والهم الله واحد ابوصالح روایت کرد از ابن عباس رضی الله عنه که این آیت و شعور  
 الاخلاص یکبار فرو آمدند آنکه که مشرکان قریش از مصطفی علیه السلام خواستند تا خدای را  
 عز وجل صفت کنند و نسبت وی گویند گفت یا محمد انبئ لنا ربك فانزل الله عز وجل  
 سورة الاخلاص و هذه الآية كان اذان را عجب آمد چون این شنیدند که ایشان شیطان  
 بت در کعبه نهاده بودند و ایشان را معبودان خود ساخته گفتند این شیطان و شصت  
 کار این یک شئی راست نمی تواند داشت چگونه است که محمدی گویند که معبود همه جهان است  
 خود یکی است پس گفتند هماره دروغی که این است و شکفت کارای رب العالمین چنانچه  
 جواب ایشان داد گفت بیغم من این نه این نواست که تو آوردی یا خود تو گفتی  
 که خدایکی است که بیغم من گذشته همین گفتند و باین آمدند و رفتند و بیغم کردند  
 که معبود جهانیان یکی است یکا یکا نه و ذکر فی قوله تعالى و ما ارسلنا من قبلك من رسل



در شفا نامه  
آله

الایحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون اهل تفسیر در اشفاق اسم آله و در تفسیر آن وجوه  
فراوان گفته اند و ما از این دو وجه اختیار کردیم یکی آنست که آله من یوله الیه فی الجوارح  
ای بفرع الیه فی التوائب آله آنست که بندگان و رهیگان نیازها بند بردارند و حاجتها  
انوی خواهند و در بلاها و شدتها بشت بوی دهند و در وی گریزند و الله بفضل خود  
شغل همه کفایت کند و کار همه راست دارد و دعای همه منوشتن و الیغیرهم لو رجعت الیه  
فی اول الشکال لم تکن یغنون الفوائد لکن رجعت الی اشکالک فزدت فی اشغالک  
اگر بنده هم از اول که ویرانکت رسد بهیچ بوی پیوندد و دارو و در خوش از جای  
خود طلب کند بهر ادس و شفا یا بد لکن بامثال او اشکا خویش گرایند و از  
عجز قوت طلبان لاجرم در شغل خود سیرایند و در دوش مضاعف شود حکایت کشید  
که یکی کنیری داشت و بفروخت دوش در بند وی بماند بشبان شد و شرم داشت  
که سنجود بخلق بکشا یا نه حاجت خویش بکف خویش نبشت و بر آسمان داشت کفایت  
کریا فریاد ساز تو خودانی که در دلم چیست هنوز این سخن تمام ناکفته که مشتری کنیری که کنیر  
هر دو بند سرای آمد و می گوید رأیت فی منای نیر البایع و لی من اولیاینا یعلق قلبه  
فان رددتها علیه بلا ثمن ادخلنا الجنة قال اولی ائت الجنة علیها قول دیگر آنست  
که آله از لاه گرفته اند عرب گوید لاهت الشمس اذ علت آفتاب لاهت گویند از اند  
بالا گیرد و به قال الشاعر **اعجل الاله ان حیا** پس معنی آن باشد که او  
خداوندی است بر مکان عالی و قدر او متعالی و فراوانی از آیات و اخبار که اشارت  
بجاء و فوقیت الله دارد برین قول دلیل است و معطل عمری که خوار و ذلیل است لا اله  
الا هو مصطفی علیه السلام گفت لا اله الا الله کیلک بهشت است و بنده سرکه که این کلمه بگوید  
در هاست در دوزخ و کشاید تا سحر خطه نوک امتی و دیگر ایحتی بکان و می رسد  
مصطفی علیه السلام از بخاک گفت من احب ان یرتق فی ریاض الجنة فلیکن ذکر الله گفت هر که  
خواهد تا امروز بقدری بهشت خلف بجشم دل بریند و فردا بجشم سرور عزرا آن بخرامند  
و بدینا آن براسا ین اکنون باید که ذکر خلف بر زبان خویش بسیار راند و معلوم است که

سنگ ناله اهل خطاست  
و این ذکر در هر موضع بران باشد  
عفا الله عنهم  
مراد چنانچه ایت مکان و کلام  
بگوید قول عزم بایز در شفا نامه  
و اما در بیان حکایت  
و محقق و خداوند  
و یکی قصه  
است

ط  
آله

سر همه ذکرها لا اله الا الله است و مصطفی علیه السلام که لایذکی گفت اشهد ان لا اله الا الله  
فقال اخرج من النار گفت از آتش ستکاری یافت و سرکه از آتش برست لا اله الا الله  
بیوست چون رسیدن بهشت و رستن از آتش در کلمه لا اله الا الله بست پس از کلمه  
چون عوفی است از بهشت چون بهائی مصطفی علیه السلام از بخاک گفت من الجنة لا اله الا الله  
از فضایل این کلمه یکی آنست که مصطفی علیه السلام گفت ما یش و الیغیرهم و بین الله  
حجاب قول لا اله الا الله که آن شفتیک لاجبانه کذلک لاجبها شیء حیة ینتهی الیه  
بها فیقول لها اسکنی فقول کیف اسکنی ولم یغن لقایلی فیقول و عزتی و جلالتی  
ما احببتک علی لسان عبدی و انا اری ان عذبه و عن انس بن مالک قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم ان بقی لقول نوری هدی و لا اله الا هو کلمتی و انا هو فی قالیها  
ادخلته جنة و من ادخلته جنة فیقول لمن و روی موقوف اعی انس و زلفیه و القرآن  
کلامی و منی خرج الرحمن الرحیم اسمان ریقان احدهما ارق من الاخیر این سرور نام  
لخشايش و در باخی و رحمت است و رحمن بیغیرست و ما سرکه همه انواع رحمت در ضمن  
آنست چون لاف و شفقت و بخان و لطف و عطف از بخاست که نام خاص  
خداوند است و مطلق و راسخ است و کس از این نام باوی انباری نیست این عیار  
گفت در تفسیر هر علم له سمیا لیس احد یسمی الرحمن غیر جل و علا و خبر درست است از  
مصطفی علیه السلام حکایت از خداوند عز و جل انا الرحمن خلقت الرحمن و شققت له اسمی سمی  
این خبر دلیلیست که فعل خداوند عز و جل از نام وی مشتق است نه اسم از فعل مشتق چنانکه  
خالق و باعث و امثال این اسم بر فعل سابق است نه فعل بر اسم بگویند از ان خالق نام  
شد که بیا فرید خلق را بلکه بگویند از ان بیا فرید که خالق بود و مخلوق را خلاق بنیست  
که اسم وی از فعل مشتق است تا رحمت کند او را رحیم بگویند عن اسماء بنت یزید عن النبی  
صلی الله علیه و سلم قال فی هاتین الايتين اسم الله الاعظم و الهکم آله و احد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و لم یکن فی هاتین الايتين الا هو لای یقوم ان یخلق السموات و الارض  
این عباس گفت چون این ایت از اسمان فروامد که و الهکم آله و احد کافران گفتند

منظ



ان حقا يقول والحمد لله واحداً فلياننا بآية ان كان من الصادقين محمد كويلي خطاي  
يك است اگر جانست كه مي كويد ما نشاني آرد ما را و حجتى نايان كه بر راستي مي دلالت كند  
بس رتبه عالمين اين آيت فرو فرستاد ان في خلق السموات والارض من جملة آيات  
كفت همه نشانه ها كه در كاري و پيكاري خداوند است عتر و جل در هر چيزي نشاني است در  
هر نشاني از لطف و بركت است در كرمي از قدرت بيا و من نظام ان حكمة  
بيا و لطافت ان علم بيا و در قولم ان كمال و كفايت بيا اولها آسان نكر كه جز  
بر داشت و بي ستون بر هوا قدرت بلاست رفع سكه ها فتواها سكه ي بزان بزرگي  
بر هواي بزان نايان از ان عجب تر هواي بزان لطيفي چون بر دارد باري بزان  
كشني از اين طرف تر ان ميغ كران است كه معلق بر باد بران است ميغ بي چشمي كه بيا  
بازني پيري بر د رعلني جان مي نالذ اينت لطافت و حكمت اينت زباني صنعت  
و كمال قدرت آسان بر بار كران بروي جوج كردان با ذروي خيزان هزاران جوج در  
وي در نشان سه چرخي يكديگر بويان و بي زبان خالق را تسبيح كويان و ان من سبي الا  
يسبح بحمده كاه پوشيده بجلالي از ميغ كاه سب و در نشان چون روي تيغ دو جوج در  
دروي فروزان يكي سوزان يكي كذازان غم نوزد ان و هنگام سازن كشتي را نشا  
و روزگار را طهارتي شب اري يكي روز افروزي شبانه چون هيتي يكي كز زرو  
چون نواوز ديگر آيت زمين است مي كسر از ان مطن و مي چيز را در زير  
سكن زنده را ملازم و مرد را جاذر بار زنده مي كشد و عوار مرد مي پوشد شاذرواني  
از كرده و بر روي آب بلاشته هر دو دشمن يكديگر انكه هر دو در بر هم نهاده و در فرا  
هم داده نه كردن از آب زباني نراي از كرده نقصاني زمين بروي آب چون كشي بر رو  
دريا و كشتي را از خشونا كز پرست تا كران كرد و موج كه زير ان خيزد انرا بنه كردن  
مچنين كوهها بلند در زمين افكند چنانكه كفت و جعلنا فيها رواسي شاهات تا زمين  
بروي كران شد و بآب رام گرفت مي كه در عالم بياي كران آب نگاه داشت و بنا را  
با رامش بيون كرده كه جنبش بنا اساسي منقضى گردانند و آب چون بري رود بنا را

تياه كند صانع قدير حكيم بچي عالم بر آبها ذ و سقف مي كردان آفريد تا ببلخي كه صنع مي  
بصنع كس نمائند آيت ديگر تا يكي اشبل است و روشنائي روز اين را يكي  
شب از ان روشنائي بديد كرد و ان روشنائي از ان تا يكي بر او ردد و در دمي بديگر  
داشت چنانكه كفت جعل الليل والنهار خلفه انكه شب يك را بامه منور كرد و روز روشن را  
بحراغ خود شين مظهر و مظهر كرد تا لجنه شب بر بنه فايت شود بر رزجاي آرد و لجنه  
در روز فايت شود بشب بجاي آرد و خلائق را عز و جل در ان بستاين و ازوي آزادي كند  
اينست كه الله كفت لمن اراد ان يذكرا و اراد شكورا آيت ديگر كشتي بر رو  
دريا و الفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس دريا از بهر آدمي نرم شده و منفع خلق را  
رام كرده تا كشي بروي آسان رود و باب فرو نشود و ملاح هدايت يافته تا با ذراست  
از كشتي شناخته و ستاره را آفريد تا ويرا راه برود دليل باشد انكه رحمت خداوند  
و مهرباني وي بر بندگان و ساختن كار و اسباب معيشت حتي جوب فراهم نهاده و  
هم بسته در ان موهبا چون كوه كوه چون برفتي يا خود چون باندكي ككن بر حمت  
خود هم را مسمي كرد و بساخت آدميان را و زير كشتي روان كرد تا بفرمان خالق مي جا  
كه آدمي خواهد كشي مي رود و منفعتي مي كز اينست كه رتبه لغز متنه از بر بندگان  
و كفت الله الذي سخر البحر ليجري الفلك فيه بامر آيت ديگر باران است  
از آسمان فرو اين تا زمين مرده بزان زنده شود و نبات برار چنانكه الله كفت وما  
انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها قطرها باران در ميغ تعبيه كند  
و ان ميغ كران بار بر هوا قدرت بدارد انكه با ذكي كم فرستد تا ميغ را از هم فرو كشايد  
و قطرات از ان بر بر چنانكه الله كفت و انزلنا من السماء ماء فجعلنا ابا هر قطره قمر  
ناجنا كه فرمان بر رزجاي خود مي رساند چون باران بر زمين رسد ان زمين مرده را  
شود بچند و شكافه كرد و از ان انواع نبات و اصناف درختان براي نبات بكار  
و مختار لون رنگها نيكو و طعمها و شيرين و بويها خوش بدار حتي چا و با را حتي بوي  
با رختي دار و حتي تش لختي شيرين لختي خوردن را حتي پرايه را حتي هم ميوه و هم غر







باران بکنان جریان و بویست از هم بان کند و آن قطره باران در روزی که افلاک  
 فراموش کند و بویست دریا باز شود و آن قطره در روز خویش در دانه نطفه در رحم و آنرا  
 می برد و از قوت جوی صدف که بر صفت مروارید آفریدست بوی سرایت می کند مدتی  
 دراز تا مروارید شود پاک خدایند که از قوت باران که در آن میغ تعبیه است جد  
 نعمت بر خلق ریزد و جلدین کرم و چخت نماید تا بلندی که وی خدایند قادر بر کمال  
 و بر بندگان با فضل و افضالست و به قال عکرمه رجمه الله ما انزل الله عز وجل من السماء  
 قطرة الا انبت بها فی الارض عشبته فی البحر لولوة و صح فی الخبر ان النبی صلی الله علیه  
 وسلم قال ینزل رجل یفلا اذ سمع رجلا فی حجاب یسمع فی کلامه اسق حذیفة فلان باسمه  
 ذلک التحاب الی حرمه فانزع فیها من الماء ثم جاء الی دباب شج فانتهی الی شرج فافسوس  
 الماء و مشی الی جبل مع التکابة حتی انتهى الی رجل قائم فی حذیفة یستقیها فقال یا عبد الله  
 ما اسمک قال ولم تسأل قال انی سمعت من حجاب هذا ما و اسق حذیفة فلان باسمک  
 فما صنع فیها اذا صرمتها قال اما ذقلت ذلک فانی اجعلها ملثة اثلاث اجعل ثلثانی  
 و اهل و ارد ثلثا فیها و اجعل ثلثا فی المساکین و السائلین و ابن السبیل ثم قال الا یات لقوم  
 یقتلون کف در لجه نمودیم از صنایع حکمت و لطایف نعمت و عجایب قدرت و شواهد  
 فطرت نشانهاست بر کنای و کردگار کی خدایند و دلیلها بر توانائی و دانائی او کرهی  
 که خدایند و حق در یابند و بمولی گرایند و دلیلی را ست دارند و نظری بر چشم  
 خویش دارند **النوبة الثالثة**  
 قوله تعالی و الهکم الله و احد اینست صفت خدایند که باز خدا و باز شاه یکا  
 در بندگوار و کار رانی یکا نه مگر یکی و بی همائی یکا نه مهر بانی و بند نواری یکا نه  
 می جگر هاست ردا و جلال اوست و بان یکا نه مگر دو نشات یکا نه مهر و فایان یکا نه  
 در لطف و نواخت یکا نه مهر و دوستی یکا نه روز قیامت که بود جزو یکا نه بیش از روز  
 قیامت که بود همان یکا نه بس از روز قیامت که بسیار همان یکا نه نمایند کیست همان  
 یکا نه بیدار تر از میجه در عالم بیداری است و در آن بیداری یکا نه بنهان تر از هر جمل عالم

هانی است

هانی است و بدان نهانی یکا نه  
 ای که عیان تا نه عیان  
 ای که در عالم خیر و خیرندگان

بی وفا آید که قدر این خطاب ندانند و عزایش بقم اضافت نشناسد که می گوید و الهکم  
 عجب نه آنست که اضافت بندگان با خود کرد و ایشانرا با خود پیوست گفت ان عباد  
 عجب اینست که اضافت خود با بندگان کرد و نام خود با ایشان پیوست گفت و الهکم  
 از آنکه خدایند ویرا از بندگی بندگان پیوندی می یابد یا بنده مستحق آنست که خود  
 در کرمی و عزیز بانی یکا نه و یکتا است و در بندگوار و سزاوار کرام و مهر عطا است

**نسخه که جمال حسین آن در بطاعت ماح خور و نریم و او در خور است**

و الهکم الله و احد نه عالم بود و نه آدم نه رسوم و آثار بود نه در دارد تیار که او کار ساز و  
 هر کار بود رقم دولت بر تو کشید و بر دست خودی بسندیدان و تو هنوز در عدم  
 ای که در عالم و در اول و آخر  
 شب و حاج از اسرار الهی که با سید رفت یکی آن بود که گز  
 لی کما تکی فاکون لک کالم از لک همگی مرا باش و خود را هیچ جانش خدایند که نبودی تا من ترا  
 باشم چنانکه چراغ بودم شیخ الاسلام افشاری رحمه الله علیه در مناجات خویش گفت  
 الهی شاد بمانم که اول تو بودی و ما نبودیم کار تو کردی و ما نکردیم قدم خود نهاده  
 و رسول خود فرستادی الهی هر چه منی طلب باد از تو بسزا واری ما بقاء ملت و هر چه کار  
 ما کردی از نیکی بعیب ما بریدن مکن و هر چه نه بسزا ما ساخته بنا سزائی ملجدا مکن الهی  
 آنچه ما خود را کشتیم بر میار و آنچه تو ما را کشته آفت ما از آن باز دار لا اله الا هو و  
 الرحیم جز او خداوند نیست و جز او کس سزا و پیوست نیست که جنو خداوند کشاید کس  
 رحمن است که جوار و می خواهند بدهد رحیم است که چون خواهند خشم گیرد و فی الخبر  
 یسأل الله غضب الله علیه رحمن است که طاعت بند قبول کند که چه خرد بود رحیم است  
 معاصی یا مرزد که چه بزرگ بود رحمن است که ظاهری یا زاید و صورت بنکار در رحیم است  
 که باطنی آبان دارد و در ظاهر خدایند نه دارد رحمن است که لطایف نوار در روی تو

و الهکم الله و احد

و الهکم الله و احد







وقال الذين اتبعوا وايشان گویند که بی بران و سران بوزند. لوان لنا کرم کا شکلی را  
بازگشایه بودی با جهان پیشین. قسراً منهم تاما از ایشان سیراری کردند. ذاتیرا و امینا  
چنانکه ایشان از مایزاری کردند. امروزه کذاک بریم الله مجنان با نماند الله بایشان  
اعمالهم آنچه می کردند درین جهان حیرات علیهم که همه حسرت گشت برایشان. و ما تم  
خارجین من النار و ایشان از آتش جاوید بیرون انداخته اند.

### التوبة الثانية قول معالي الدين

من بعد من دون الله اندا که سدی گفت این ممتایان سران و پیشریان ایشان خواستند  
که ایشان را جمعیت خالق طاعت می داشتند آنکه ایشان را جهان دوست می داشتند که  
مؤمنان الله را دوست دارند. رب العزم گفت والذين آمنوا أشد حبا لله و هم  
الله را دوست تر دارند که ایشان پیشوایان خود را این یکسان و زجاج گفتند  
بتان لند و معنی آنست که یسویون بین الأصنام و بین الله فی المحبة والذين آمنوا  
ای اثبت و ادم جلاله گفت ایشان بتان و خدای عز و جل در دوستی یکسان دارند  
چنانکه لعروبتی آریند و بر ستند فردا دیگری که در دوستی شان ثبات و دوام نیست اثر  
مهمان دوست دارند رب العزم گفت والذين آمنوا أشد حبا لله و مؤمنان خدای را  
به ازان دوست دارند که از مایه کز برگردند و بیکدیگر نکرانند سید جمیر از نجاکت  
ان الله تعالی یامر یوم القيمة من احرق نفسه فی الدنیا علی رؤیة الاصنام ان یخطوا  
جهنم مع اصنامهم فیا بون علیهم ان عذاب جهنم علی الذل و یقول المؤمنین من ادک الکافر  
ان کنتم لجنای و اخلوا جهنم فیقبح المؤمنون النار و ینادی عناد من تحت العرش و الذل  
آمنوا أشد حبا لله و لوری الذل ظلموا اذ یرون العذاب ان القوق لله قرأه بشری  
قرآین لست بفتح الف و درین قرأه لوجای ادا است بر موضع هنگام نه در موضع شرط  
می گویند و آنکه که منند ایشان که بر خود ستم کردند درین جهان بر سرستش بتان آنکه  
عذاب دوزخ بیند که قوت و توانایی همه خدایان است و قری و لوتری الذل ظلموا  
ان یرون العذاب ان القوق لله جمیعاً و ان الله شدید العذاب حری قرأه معنی

آنست که اگر تو بی ظالمان را آنکه که عذاب بیند و این بر سبیل تعظیم و ترقق و تحکمت  
و حتی تمام شد پس ابتدا کرد و گفت ان القوق لله و قری و لوتری الذل ظلموا  
اذ یرون العذاب ان القوق می گویند اگر تو بیند هم بر سبیل تعظیم و ترقق اگر تو بیند  
ظالمان را آنکه با ایشان نمایند دران عذاب و بان عذاب که قوت خدایان است بهی  
و خدای آنست که سخت عذاب است بیان معنی آیت قرآه قریم تم اما مفصل آنست  
که و لوتری الذل ظلموا باء مخاطبه مدنی و شامی و یعقوب خوانند باقی قرآیا خوانند  
اذ یرون بضم یا شامی خوانند باقی بفتح یا خوانند ان القوق و ان الله بکسر الف قرأه  
یعقوبست باقی بفتح الف خوانند عطا لفت بفسر است آنست که این ظالمان بیند  
روز قیامت آنکه که دوزخ از بانصد ساله راه روی بایشان آرد و چنانکه مرغ که دانه چینه  
ایشان را برچیند آنکه بدانند که قوت و قدرت و خدایکی و بزرگواری و بادشاهی  
همه الله راست و سخت عذاب و سخت کبرست اذ اتبرأ الذل اتبعوا آنکه که پیشوایان  
بیزاری کنند و برگردند از پس روان ایشان یعنی روز قیامت آنکه که عذاب خداوند  
پیشوایان سران و مهتران مشرکان اند و پس روان ضعیفا و سفله ایشان که هر روز  
بری آنان می روند و بگفت و فعل و اشارت ایشان از راحی افتد فردا قیامت کن  
مهتران ایشان را گویند لم ندعکم الی الضلالة ما شمارا بری راحی خواندیم و نفرمودیم و  
شیاطین مجنبن از آدمیان یزاری کردند و مهتر شیاطین گویند ما انا بخرکم و ما انتم  
بمصرختی قوله و یقطع بهم الاسباب الباء ههنا بمعنی عن قوله فسئل به جمیرا علیه  
ای یقطع عنهم الوصلات التي كانت بینهم فی الدنیا من العهود و الموائق و الاحیام  
و المودات و الاسباب و الاسباب می بیند که میان ایشان بود دنیا از عهد  
و میان و دوستی و خویش و نسب و سبب همه بریده کرد و قال النبی صلی الله علیه و سلم  
کل سبب و نسب منقطع یوم القيمة الا سبب و سببی سدی گفت این اسباب بریده  
می گردد اعمال کافر آنست که فرو گذارند و ایشان را دران ثواب ندهند و ما آنست که  
جائی دیگر گفت الذل کنوا و صدوا عن سبیل الله افضل اعمالهم و قال تعالی و ذرنا



الى ما علموا من عمل الآيه وقال الذين اتبعوا الموات لما كرهوا ان يجمعوا بين ما كرهوا  
 كوني اى كاشك ما را بار كشته بودى باجمان پيشن تا چنانكه ايشان را امروزان  
 ما بر كشتند و يزارى كه هم ما نيز از ايشان بر مى كرديم و يزارى مى كه هم و كافران انكه  
 اعمال خود ضايع ميند ممين كونيده يا ليتنا نرد ولا نكذب بايات ربنا و نكون من  
 المؤمنين ربنا البصيرنا و اسمعنا و اجعنا نعمل صالحا غير الذى كنا نعمل ربنا انما نرا  
 در آنچه كفتند دروغ زن كرد لبيد كفت فلورده و اعدا و لما نهوا عنه و انهم لكاذبون  
 و انى انكه كونيده كه بهشت با ايشان نمايند و كونيده كه اگر شما مؤمنان مى بوديد انى بهشت  
 شما مسكن و منزل بودى پس ميراث مؤمنان دهند و ايشان در ريع و كسرى خورند  
 اينست كه رب العالمين كفت كذلك يريكم الله اعمالكم حسرات عليهم و كفتند انكه هر  
 اعمال كه در ان حسرت و پشيمانى خونند سر ل ايشانست و بر ستش بتان بر اميد  
 تقرب است خداى عز وجل و ذلك في قوله ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى پس  
 چون نوميذى و عذاب بيند ايشان حسرت باشد و حسرت حسرت در لغت عرب  
 برندن است مردى كه چراغ منقطع شود او منجر كونيده يعنى رفتن بر و بريدن كشت و بار  
 ماند و مامم خارجين من النار و ايشان مركز از ايشان بيرون نيايند كه نه در شمار  
 مسلمانان اند نه آن تابع و آن متبوع قال البصير الله عليه وسلم يرسل على اهل الدار  
 البكار فيكول حتى ينقطع الدمع ثم يكلون الدم حتى يركبوا في وجوههم كهينه المخذرة  
 و لو ارسلت في السفن لجرى و ان الحميم ليصب على رؤسهم فينفذ الحجة حتى يخلص الى  
 جوفه حتى تموت من قدميه و هو الصبي ثم يعاد كما كان

**الآية الثالثة**  
 قوبه تعالى وى  
 الناس من تخلفنى و ان الله نادى اكر مؤمنان و دوستان خذير اجمعهم قرآن همين  
 آيت بودى ايشان را شرف و كرامت تمام بودى كه رب العالمين مى كويد ايشان مراحت  
 دوست دارند ما را از انكه كافران محبود خود را دوست دارند نيتى كه كافران مى كنند  
 صنى ديگر بر آيند و ديگر محبودى كيرند چون در و يش باشند ترا شيد از جوب قناعت

كنه

كند باز چون دستشان رسد آن جوبينه فرو گذارند و از سيم و زردى كى سازند و اگر  
 آن دوستى ايشان مى محبود خود را حقيقت است پس چون كه از ان بدى كى مى كرا  
 كونيده مى بر زنى عاقل و سید و جمال آن زن در دله مرد اثر كرد كفت كلى بكلك غول  
 اى فلن من خوشترى از دست بدادم كه هوا تو زن كفت چرا نه خواهم نكرى كه نه  
 من با جمال ترست و نيكوتر كفت كجاست آن خواهر تو تا به بنيم زن كفت روى بطلا كه  
 عاشقى نه كار تو است اگر دعوى دوستى است در هست بودى ترا بر و اى ديگرى نبودى  
 و الذين آمنوا اشد حبا لله رب العالمين كفت دوستى مؤمنان ما را نه چون دوستى  
 كافرانست بتان با كه هر يكندى بدى كى كرايند بلك ايشان مى كرايند بزرگ دارند و بدى  
 نكريند كه اگر برگردند چون ما به خود نيايند مسجد كه جويندلى مسكين حذر ارجون  
 تو بنده بسيار است اگر بدى افك ترا افند چون برگردى كه چون او خداوندى نياخت  
 شلى كفت تصوف از سكى اخوتم كه و فى برد رساى خفته بود خداوند سرى پرو  
 آندان سلك اى را ند و سلك يركى بازى امد شلى كفت كه چندين بار شلایان سلك  
 و راي را نند و بخان بازى ايند ب ايعم آن سلك با و از او رد تا كفتلى شى كجا  
 نعم كه خداوند اوست

**از دوست بهادر و جفاور نباشم**  
**و رين بيقن بايد بخور نبا شيم**  
 از تبرا الذين اتبعوا من الذين اتبعوا كافران را كه دوستى بتان بر وفق هوا و طبع بود  
 نه حقيقت لاجم قیامت چون او ايل عذاب بيند بداند كه قدم بر جای ندارند  
 و از بتان يزارى كيرند و مؤمنان كه دوستى ايشان ثم دوستى حق است چنانكه كفت  
 جل جلاله كهم و كيتونه لاجم عقيبها و لميتها كه ايشان را بيش ايد در دوستى خلل نيايد  
 و انحق بز كند از اول سكرات مرك بيند و جان با ك ايشان چرا بد ايند سلاهاشا  
 خاك بدانند و انكه بر ستاخيز ايشان در ان مقامات مختلفه يارها ترسانند و عذابها  
 كنند و ايشان قهرها را نند و درد و زخ هنكلى باز دارند با اين محنتها و بلاها كه



در راه ایشان آید ساعت عاشق تر باشد و دوستی حق بجانب و دلخیزد از تنباج حال  
گویند **شادان بغم غم بغم باد عشق بصد جفا کم آید کم باد**  
لما قال تعالى والذين آمنوا واشتد جبا لله

## قوله تعالى

يا ايها الناس ايمانكم في الارض من جحيم من جحيم  
طيبا لجهنم بالاك است وخورده را كشاده ولا تتبعوا خطوات الشيطان وجزئي كامها  
ديومرايستيد انتم لكم عهد و ميثاق كه ديوشمار دشمنی است آشكارا انما يا حرم شمار  
می فرمایند بالاسو به بندگی و الفخشا به کفراف کارکی و ان بقولوا على الله لا يعقلون  
و آنچه بران الله آن گویند ما اینک و اذا قيل لهم وجوب ایشان را گویند ایتعوا ما انزل الله  
برنی کز ایستید که الله فرو فرستاد قالوا گویند بل نتبع نه که می آن ایستیم ما الفينا  
عليه ابا و نا که بنده خود را بران یافتیم اولوكان ابا و هم باش و اگر بندگان ایشان  
لا یعقلون شیئا نه چیزی را یافتند و لا یسترون و نه راه راستی شناختند و مثل  
الذين كفروا و شان ایشان که کافر شدند کمثل الذی ینعق راست چون شان انکلت  
کرمی به لا یسمع بظانوری که نمی شنود الادعاء و ندا و مکار و ازکی و بانکی صتم او شد  
حق کران اند بکم از پاسخ کردن حق کنکان اند عی از دیدن حق نابینا یاز اند  
فهم لا یعقلون هیچ نشان از راستی در نمی یابند یا ایها الذین امنوا الی ایشان که بگویند  
كلوا من الطيبات ما انزلناکم می خوردید از پاکها که شمار را روزی دادیم و اشکروا لله و  
از اذی از الله کنید و روزی دهنده و برادارید ان کنتم اياه تعبدون اگر و برای پرستید  
انما حرم علیکم وی بست و حرم کرد بر شما المیتة مردار و الدم و خون و لحم الخنزیر و گوشت  
خوک و ما اهل به غیر الله و آنچه برکشتن آن معبودی جز از الله نام بردند فمضطر  
می که دنیا یافت بجای ماند غیر باغ نه ستمکار و لاعا و نه دافرونی جوی فلا اثم علیه  
وی نه نیست الان خوردن ان الله غفور رحیم که الله امر زکارت و کشاند

ان الذین یکتُمون ایشان که پنهان می دارند ما انزل الله لجهنم الله فرو فرستاد من الکتاب  
ان نام و بی نام و بیشتر و به و بان پنهان کردن می خردند ثمن اقلیلهای اندک  
اولیک ایشانند ما یا کلون فی بطونهم که نمی خوردند در شکم خویش الا النار جوارش  
ولا یكلمهم الله و سخن نگوید الله با ایشان یوم القيمة روز ستاخیز و لا ینکیم و ایشانرا  
نستایند و لهم عذاب الیم و ایشانرا است عذابی دردناکی درد افرازی اولیک الذین  
اشتروا الضلالة بالهدی ایشان آنند که راست را می فروختند و کرامی خریدند و العذاب  
بالمغفرة و عذاب خریدند و سزاوارکی آمرزش فروختند فاصبرهم چیزی ایشانرا  
شکیبا کرد علی النار بکارکی که بدادش آن کارالش است ذلک بان الله انزل  
بانست که الله نزل الکتاب بالحق نامه که فرو فرستاد بدافروست و ان الذین  
اختلفوا فی الکتاب و ایشان که مختلف گشتند دران کتاب لفی شقاق بعید  
سختی اند و هم خلافی از حق دور

**الوجه الثاني** قوله تعالى يا ايها  
الناس این آیت در باب مشرکان قریش آمد که خانه و ثقیف و خزاعه و بنی مدج و بنی عامر  
بن مصعبه و الحریث و عامی بنی عبدمناة که ایشان چیزها به او خورد و خورد خویش  
چلالی دهند و چیزهای حرامی بدهند و نهاده ها بدهند و نهاده ها بدهند و این در قرآن  
جندجلی است و ذلک فی قوله تعالی ما جعل الله من لحم و لا سائبة لایة قلمی حرم نه  
الله الایه و جعلوا لله من الحریث و الانعام نصیبا الایه قل ایتیم ما انزل الله لکم من رزق  
لایة قد خسر الذین قتلوا اولادهم الایه و لا تقولوا لما تصف السنتک الایه یا ایها الذین  
امنوا لا تخفوا طیبات ما ارجل الله لکم الایه و شرح این هر یک بجای خویش گفته شود  
ان شا الله یا ایها الناس ای مردمان کلوا مما فی الارض من تمیض است که  
می جود در زمین چلال است پاک می گوید آنچه چلال است و پاک در زمین خوردن آورده  
که شرح قاضی علی را در شهادت کرد سبب آنکه کلی می خورد از وی بر سیدان آیت تحت  
آورد گفت لقول الله عز وجل کلوا مما فی الارض حلالا طیبا فاباح ما فی الارض و لم یح



الأرض قال ولا تلهذا أكل الطين الذي ليس بمشني وهو حق للضركان مظلوماً إن  
 على الشهوات المخطورات ولا تتبعوا خطوات الشيطان نافع وعاصم  
 خطوات بسكون طاعتها باقى بضم طاء وبى وقرأة جمع خطوه است والخطوة بين  
 القدمين والخطوة بالفتح المصدر من خطا تخطو خطوة وخطواً معني أنست كه بزي طائر  
 مرويد كه شيطان شاموسه انجلال يازداره ويخيل حرام انكذت مفسران كفتله  
 خطوات الشيطان ترينه ونغاته وسيله واثاره وطاعته في حرم الحرث والافحام  
 ويقال لى اللذذ في المعاصي انه لكم عدو مبين دشمني اشكارا است شما را اين ديو  
 وعداوت وى ظاهر هم با بند شما آدم كه اورا سجود كرد وانكه اورا غرود داد وانه هشت  
 سرون كرد و هم باشما كه فرزند آدم اين كه سه روز شما را بى و كزاف كاري مى فرمايد و  
 قوله انما يامركم بالسوء والفسا بهى حيه كه شيعت دران حرك واجب نكند كنرا سويند  
 ووجه دران حد شرعى واجب شود چون زنا و سرقة و مانند آن از الفشا كويند ذكره ابن  
 عباس رضى الله عنه مقاتل كفت فحشا خل است وزكوة مال باز گرفتن وكفته اند فحشا  
 همه قرآن بمعني زنا است مكرانجا كه كفت الشيطان يعذبكم الفقر يامركم بالفشا كه انجا  
 بمعني منع زكوة است وان يقولوا على الله ما لا يعلمون كويند وازان حيزها كه ديوشمارا  
 مى فرمايد بكي آنست كه بر الله آن كويند كه نديان معني كه بحرم وسائيه وجران حرام كند  
 والله حرام بكره ازان هيج حيز واذ قيل لهم اينها وميم كنايت است ازان ناس كه  
 ايشانرا بر عموم كفت يا ايها الناس و مراد باین آن جلال و حرام كندكان اند معني كه  
 چون ايشانرا كويند بزي آن رويد كه الله فرستاد و آنچه برخود حرام كرده ليند جلال داد  
 وكشاده ايشان كويند نه بلك بوى نرويم كه بدران خود را بران يافتيم از خليل وحييم  
 ودين و طريقت بس الله تعالى ايشانرا باسخ كرد كفت اولوكان آباءم الفاستفهام  
 ولوكله جواب معني كه مى كويند كه بى نرويم كه بدران خود را بران يافتيم باش واكر نذر  
 ايشان حيزى درنى بافتد و راه راست نمى شناخته ام و نظير اين آنست كه از قول شبيب  
 عليه السلام كفت اولوكانا هين چون با شبيب كفتله كه از دين خویش بازي جواب داد

اولوكانا من الفاستفهام ولوكله جواب مى كويد واكر ما نخواه ونا بسليم اين را مى ويز  
 لفظهم لان دخلى استفهام كفته اند ايد اين دو لفظ كه جمع كردنى  
 لا يعقلون ولا يتدرون آنست كه عقل اضافت با علم معرفت كند و لفظ اضافت با عمل  
 كند مى كويد ايشانرا نر علم درست و نه عمل مستقيم اين كسان كفت الله تعالى درين آيت  
 ذم تقلد كرد و ايشانرا بر نظر خواند معني كه تقلد بدران خویش مكنيد بلك بكفتار و كردار  
 ايشان نظر كنيد تا بدانيد كه ايشانرا نه عقل بود نه هدايت نه قول راست نه عمل درست  
**الحاصل** شرح آن دراز است و سخن دران فرادان و با بر سيل الجازان  
 بادت بگوئيم و با اصول آن اشارت كنيم بدانكه **معنى تقلد** آنست كه سخن كسى قبول  
 كنى و حكم وى بى دليل و حجت بذكرى و خطا و صواب دران حكم كردن و كافيته و احكام  
 درين باب از سر قسرون نيست بعضى آنست كه تقلد دران هيج چال روانيست نه عالم را  
 و نه عالمى را و بعضى آنست كه عالمى را رواست و عالم رانه و بعضى آنست كه علما دران مخلف ايد  
 عالمى را بلى شريه اما آنچه تقلد دران هيج چال روانيست نه عالم را و نه عالمى را اصولاً  
 و اثبات رسالت و نبوت و احكام غيبى چون بعث و نشور و حساب و بهشت و دوزخ و  
 آن مذهب در باب انرا واجب است بر مومنانى كه يقين بدانند و بشناسان و بان آياز  
 دهند و تقلد دران روا نبوده كه الله تعالى قولى را درين تقلد عيب كرد كفت قالوا  
 الذين كفروا للذين آمنوا اتبعوا سبيلنا و لعل خطايكم و ما من خاملين من خطايكم  
 من شئ انهم لكاذبون وقال تعالى انا وجدنا آباءنا على امة و راى اين روش است كه  
 اكر الله تعالى توفيق دهد بندگان را تا نظر كنند در حداثات و مكنونات و عجائب بر و  
 آيات قدرت حق در زمين و آسمان و معجزات و خرق عادات كه بدست اينار و ذمه رفت  
 و حداثيت حق اورا حاصل شود و صدق نبوت و رسالت بدانند پس تقلد دران هيج  
 مانند امثالجه نقل كرده اند از ائمه سلف چون احمد و زاعى و جماعه كه ايشان تقلد  
 درين روا داشته اند آن نه محض تقلد است كه آن فرمودن اتباع سلف است در آنچه  
 نقل كرده اند از كتاب و سنت از ايشان آنرا تقلد نگويند كه تقلد بدو قن قول است



نی دلیل و این بذرفتن خود عین دلیل است بلی بوسیلت اتباع سلف دلیل می کند همچنانکه  
ماموم **«صفت اخی بوسیلت صفوف که در پیش دارا اتباع امام می کند نه اتباع صفوف**  
مخبرین کتاب و سنت امام است صحابه بدینند و بدینفتد و بر اینان قرنا فقرنا شید  
و بدینست پس معلوم شد که این عین اتباع و بذرفتن دلیل نه محض تقلید است و شاید  
لحق الله عنه انما گفت لا تقلدونی و اذاینست الدلیل فقبلتم قولی فانما قبلتم الدلیل  
و اتبعتموه دون قولی و قال اذا و جاکم فی کماخ خلاف قول رسول الله صلی الله علیه  
و سلم فلهو اما قلت و خذوا بالحریث یعنی لا تقلدوا قولی خلاف الدلیل علیه و ان الدلیل  
هو المقبول و المورید بالکتاب و السنة و هو المتبوع **ام** قسم دوم که تقلید  
دران مخلف فذاست احکام شرایع دین است چون نماز و روزه و زکوة و حج که باخبار  
متواتر ثابت شده قوی تقلید دران روایانند و قوی نه و درست آنست که تقلید دران  
روایتست که هر کس را علم ضروری بان حاصل می شود و نیز این شرایع عین ایمانست و باین  
بان همچون ایمان خداکی و رسولست و احکام غیبیه و تقلید دران هیچ روانیست  
**ام** قسم سوم که تقلید دران رواست ان احکامی است که باخبار راجحاً  
گشت اما بواب نکاح و طلاق و خلع و عتاق و حدود و بیوع و امثال آن عوامی راجحاً  
است که تقلید عالم کند درین ابواب بدلیل این آیت که گفت فسیلوا اهل الذکر انکم  
لا تعلمون و قال تعالی و لیندوا قومهم اذا اجمعوا الیهم و حکم انکه طلب علم فرض  
کفایت است و اگر بر هر کس واجب بودی تعلم این احکام پس فرض عین بودی و  
صناعات و مکاسب دران بودی پس معلوم گشت که عوامی را تقلید عالم درین ابواب راجحاً  
است و نیز این ابواب از فروع دین است و مجال اجتهاد و قیاس است و عوامی را آنست  
اجتهاد نیست بخلاف اصول دین که طریق آن جمع و ایمانست و نه مجال اجتهاد و قیاس  
لاجم حکم عالم و عوامی دران یکسانست و تقلید دران روانیست و مخبرین عالم اگر آنست  
اجتهاد دارد و مطلب حجت و دلیل توانا بود و بر تقلید دیگری روانیست و بدینکه  
بقول الله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار و قال تعالی لعل الذین یستنبطونه منهم

و قال تعالی و ما خلفتم فیہ من شیء فحکم الی الله و قال و ان تنازعتم فی شیء فردوه  
الی الله و وجه دلیل آنست که در وقت اختلاف و تنازع با کتاب و سنت  
خواننده با کسی دیگر که تقلید وی کند و بعضی عمار و داشته اند عالم را که تقلید که کسی  
که از و علم تر بود با وقت اجتهاد بر و تنگ بود از آنکه بعبادت و وقت مشغول باشد جایز  
ویرا که تقلید عالمی دیگر کند مثل الذین کفروا باری مثل سان و صفت است چنانکه گفت  
مثل الجنة مثمر فی التوریه و لله المثل الاعلی و تقدیر لایة و مثل الواعظ الذین  
کفروا مثل الذین یعقوا ی صبح بالغنم می گویند صفت آنکس که کافران بنده و درین  
حق خوانند همچون صفت آن شبانست که باینکه بر کوسبندی زند کوسبند از آن باند  
جه فهم کند وجه منفعت کس که کافر را با و اعطی حق مما ن مثل است از آنکه رب المعزم  
تقلید یکسانی بر دل وی زده و مهر شقاوت بران نهاده نه بند نشود نه حق را جریا بد  
مانست که جائی دیگر گفت ام تحسب ان اکثرهم یمیعون او یعقلون ان هم الاکلا لانعام  
و جهی **دی** که گفته اند در معنی آیت و مثل الذین کفروا فی دعائهم الاضام مثل الذین  
بغنه می گویند مثل کافران که بت را می خوانند و آنرا می بر ستند همچون شبانست که کوسبند  
می خوانند کوسبند جدا نند وجه راجحاً باینکه شبان جهی گویند و از آن خواندن شبان  
جیست خبر نجی و عنائی همین است مثل کافران که بت را می خوانند و بت نشود و در  
نیابان در دست و می عنائی و بالشی چیست ان تدعوههم الیسعوا حکم الایه بس صفت  
کافران کرد گفت صم یعنی عن الایمان بکم عن القرآن عمن عن حرمة الرحمن و عظمتهم فهم  
لا یعقلون شیاً ما جیت به و لا یأیدهم یا ایها الذین آمنوا کلووا من طیبات ما رزقناکم  
این آیت تجویز مؤمنانست بر طلب حلال خوردن و بکار داشتن آن و در وسوسه  
نیابان کخن که این وسوس از عمل شیطانست جهی کند که بنده مؤمن را بوسوسه از حلال  
باز دارد و نجیست حرام افکن و اگر حلال خوردن را بتبع بودی رب المعزم آنرا طیباً  
نکفته و مصطفی علیه السلام بیان آن کرده و گفته الحلال بین و الحرام بین و بین ذکر  
اعود مشبهات لا یدکی کثیر من الناس من الحلال الی الحرام من الحرام منی ترکها استبرأ و لدین



وعرضه فقد سلم ومن واقع شامها يوشك ان يواقع الحرام كما ان من يرى جوار الحرام ويشك  
ان يواقع الاوان لكل ملك حتى الاوان حتى الله يحاربه رسول الله صلى الله عليه وسلم في حربه  
كرد كلال وحرام روشن است وبيدنا وبيد اين مرد و شهنشاه است كه مردم در اين  
بكان افتد كه حلال است يا حرام پس هر چه شبهه است برهين كردن ازان و رعيا  
و هر چه حرام است برهين كردن ازان واجب و تفصيل ان حلال و حرام و شبهات  
در هنت و قران جاها بر اكنده بايد چنانكه رسم بان شرح دهيم ان شاء الله و رب  
ابوسره رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله طيب لا يقبل الا طيبا  
ان الله امر المؤمنين بما امر به المسلمين قال يا ايها الرسل كلوا من اطيبات يا ايها  
الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم ثم ذكر الرجل يطيل السفر اشعث اغبر يلبديه  
الى السماء يا رب يا رب ومطعمه حرام وملبسه حرام فاذا استجاب له وقال سعيدي  
لبي وقاصي لرسول الله صلى الله عليه وسلم ادع الله ان يجيب دعائى فقال يا سعد اطلب  
طعمتك يستجب دعوتك واشكر الله ان كنتم اياه تعبدون شكر نعمت است  
الله ان ندك ان حرمي خواهد نامي كويد مر اسباس داري كنيكه كه شمار بدن اسلام را نمود  
وليحكم اسلام ان حلال و حرام و شبهات بيان كردم چون مر اخلاي خودمي خوانيد و دي  
وي برستيد و نعمت هم از من مي بينيد شكر هم از من كنيد كه شكر نعم احواله بر ندك ان و البته  
لكنه بعضي محرمات ياذكره كفت انما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير آنچه الله است  
بر شما و حرام كرد مرد درست و خون يعني خون روان كه جايي ديگر بقبيل كرد از مردار ملخ و يا  
و خون جگر و سبزي مفسران كفتند از منسوخات اين سورة يكي ان ايت است كه سلت  
بعضي مردار و خون منسوخ كرد تا حلال گشت و حكم حريم ازان برخاست و ذلك في قوله  
صلى الله عليه وسلم اكلت لئاميتان و دمان فاما الميتان فليحوت و الجراد و الدم و  
فالكد و الطحال و خون مشك علما بران قياس كرده اند بيشتر باند كه پاك است و خايه  
خون گرفته و خونابه مجنين و لحم الخنزير و حرام كرد كوست خوك با جمله اجزاء ايعاض و  
و خصل اللحم لانه المقصود بالاكل و ما اهل به لغير الله كاذران بر كشتن جانور نام محبوب و خور

مي بردند آنكه برمي داشتند رب العالمين كفت آن جانور كه بر كشتن آن نام بودي  
جنا الله يعلم است چون مردار وان درخ بكا نيت فني اضطر بغير نون قراة عام  
يجمع و ابو عمرو و يعقوب است باقي بضم نون خوانند و معني اضطر اي الجوع و الجوع الى  
ذلك مي كه بجاي مانده از نايافت و از مرگ ترسان غيغ باغ سفر مي يا چاليه كه دران عاصيه  
بخلاي عز وجل و لاعاد و نه ستمكار بود دران سفر يادان حال بر كس شايغ رضي الله عنه  
از بخاكفت ايعاصيه بسفم لايتي شخص برخص المسافرين معني ديگر گفته اند ان دو كلمه غير  
باغ يعني بيش از ضرورت نخورد و لاعاد و افزون از مشكهي نخورد كه جان وي بر  
جاي بدارد و ازان نفرو شد و هنكاي ديگر را بنده پس بروي آن خوردن نفع نيت  
حقيقت يعني طلب كردنست يعني كه باغي طالب آنست كه ورا نيت و نفي سندن و عادي  
كه تجاوز كنند يعني از حدود سم شمع كه كذرت ان الله غفور رحيم الله بوشيدن و امر زنده  
مهربان و بخشاينده از مغفرت مخي كفت از هر انكه اخوي خوردن در عيدين حلالست بعد  
مباح است قومي كفتند اين آيت دليل است كه بعضي محرمات چون خمر و مانند آن اگر  
بر سبيل مداوا و حيا ضرورت كه صبح جيز بجاي نزنه ايستد و بيم فوت روح باشد اگر در  
يكال الخكم اطبا الجلي داروا استعمال كنند روا باشد و هم از اين بابست و خست شرع در ترتيب  
توك شتر و شير خي و كجف مصطفى عليه السلام كفت ان الله عز وجل لم يجعل شفاءكم فيما حرم عليكم  
معني آنست كه ان قدر ما فيه الشفاء فيما حرم عليكم هذا ما ذكره و العهد على قايكه والله اعلم  
ان الذين يكتنون ما انزل الله دانستند ان جهودان از مهران خوش كه بار سول خدا  
جنگي كردند رشوت مي ستند و فراعام حويش مي كفتند كه محمد نه بيغامبرست كه  
در تويت ذكر و نشان وي نيست رب العالمين كفت بها اندكي ستايد بكتان نعت  
محمد در تويت و بيشتر و ن به اين ها با كنان شود يعني بان بهان كردن اثبات نبوت  
محمد عليه السلام در تويت كه مي فرستد بهاي اندكي خريدن آيدك ما ياكلون في بطونهم ايشان  
آنند كه نمي خورند در شكاه خوش اين تا كيد را كفت الا اننا و مكر آتش يعني بلغم و مروز و خور  
از شوقها فردا آتش خورند بآتش كنز و لا كلمه الله يوم القيمه و روز ساخير الله بالاشا



سخن گوید که خیر ایشان باز کرد یا ایشان خوش آید و اینکیم و ایشانرا از ان اعمال خبیثه  
ایشان پاک گرداند و برایشان شاکویند عزب باشد لاجاله لذلک قال تعالی و لم یعمدا  
الیم اولک الذین اشتروا الضلالة بالهدی ای الیهودیة بالایمان می گوید این جهودان  
ایمان و معرفت فروختند و دین جهودی خریدند و عذاب خداوند بر مغفرت وی اختیار  
کردند اگر از دین جهودی برگشتند و صفت و نعمت محمد چنانکه در تورات است بیان  
کردند که الله تعالی ایشانرا پیام ریزی نماید اما صبر هم علی النار ای اقامم علی النار کما  
یقال اما صبر فلا یغلب علی الجس ای با ابقاؤه فی جهنم بماند ایشان در آتش و در آن شبها  
کنند قال کعب ان لحازن من خزان جهنم مسیره ما بین منکیه سنه و ان مع کل ملک منهم  
لعمود له شعبتان من حديد یدفع به الدفعة فیکب فی النار سبع مائة الف سنه و قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم یرسل علی اهل النار البکاء فیکون حتی ینقطع الدموع ثم یکنز  
الدم حتی یرکی فی وجوههم کهيئة الخرد لو اوسلت فی الشقی جرت ذلک بان الله ای  
ذلک العذاب بان الله نزل الکتاب بالحق فاختلّفوا فیہ آن پاداش کردن ایشانرا و  
عذاب نمودن بآنست که الله تعالی تورات را فرستاد و ذکر محمد و نعمت وی در آن  
و قرآن که محمد فرستاد بداد فرستاد و راسته و سزا و ایشان در آن خلاف افادند و سخن  
جدا جدا گفتند بعضی استوار کردند و بعضی کردند ایشان جز آنحق دور افادند و  
استنیز بماندند و قال بعضهم نزل الکتاب ای فعلمم الذی هو الکفر و الاختلاف و البخرا  
من اجل ان الله نزل الکتاب فایسم به عن الایمان و اخبر عنهم بالجرمان و ذلک فی قوله  
تعالی ان الذین کفروا سواء علیهم الایه می گوید این اختلاف و کفر که آنرا افادند  
از آنست که الله تعالی بهیرامی و ناگرویدن ایشان حکم کرد و بان حکم کاب فرستاد که  
سواء علیهم و اندامم ام لم تنلکم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم لایه ه  
**النوبة الثالثة** قوله تعالی یا ایها  
الناس کلو اتما فی الارض یا حریف ند است و لی منادی و هانثیه می گوید بیدار باشید  
ای مردمان چیزی که خوردین یا خوردید و ما که کردین یا کردید و میگویند تا از سوار

شیطان اجبر نفس بر هید و گفت و کرد شما ما که شوز و باطن نشوز مصطفی علیه السلام  
گفت هر یوز جلال خورد جانکه هیچ حرام بخورد نه همان رقب العالمین در وی روشن  
گرداند و چشم حکمت از او بکشاید و دوستی دنیا از وی بر دهر آفت که در راه دین است هر  
فته که خاست از دوستی دنیا خاست حب الدنيا را س کل خطیئة و این دوستی دنیا اگر لم  
خوردن بدید آید پس می که بر هیز کار شوز و در محرمات بر خوزد و بنده این دوستی دنیا از دل  
وی بکاهد و گفتار و کردار وی پاک شوز و دعا و وی بلجابت مقرون کرد مصطفی علیه السلام  
گفت بسیار کس است که غذا و طعام و جامه وی که بکار دراز حرم است و در آن احتیاط نکند  
آنکه دست بدعا برداشته این چنین دعا می مستجاب باشد و یکی از بزرگان طریقت گفت بکار  
پاک که خداوند پاک رساند آنست از خلق پاک بر آید و خلق پاک آنست که بر غذا و پاک بخورد  
نه همان غذا و پاک آنست که حال اکتساب یاد کند و یاد داشت حق در آن فرو نکند از دو  
فراموش نکند و شکر وی نعمت حکم فرمان در آن بجای آید و خداوند که گفت عز جلاله کلووا  
من طیبات ما رزقناکم و اشکروا لله و حقیقت شکر آنست که تا قوت نعمت در باطن خود بخورد  
خود را بر طاعت و لی نعمت بظلم می دارد سری سقطی و قتی حنید را بر سید که شکر چیست  
فقال ان لا یستعان یشی من نعم الله علی معاصیه گفت شکر آنست که نعمت خداوند بر معاصی  
وی بکار نداد که انکاهمان نعمت سبب هلاک وی باشد چنانکه با دشامی غلامی را بنوازد  
و بکشد و او را کم و شمشیر زده هلاک بس غلام بروی عاصیه شوز با دشامه بفرماید تا مام بان  
شمشیر که خلعت وی بوز سر وی بردارد و گوید این جزاء آنست که نعمت خداوند را بخورد  
معصیت وی بکار برد و گویند سبب آنست که اگر پس بیامیرا با آسمان بردارد آن بوز کم  
فرشته بیامد و ویرایش را زد و داد مغفرت و اگر پس در آن چال دست برداشته که با رخا  
رزدن کاف اگر پس میفرای ازین بس گفتند تا جگنی گفت تا خدا را شکر و سپاس در ای  
کم که آنچه گذشت طلب مغفرت بوزم و ازین بس شکر را باشم قال فیسط الملك جناحه  
و یجمله الی السماء و فی الترم الحسین بن علی رضی الله عنهما الرکن فقال الی نعمته فلم  
یجدنی شاکرا و ابیتلین فلم یجدنی صابرا فلا انت سلبت النعمة بترک الشکر و لا ادمت الشدة







که همه شاد دست بایمان و تقوی من آمر با الله اول است که ایمان آرد یکان و یکنای  
کرد کاری و نیکواری الله و معنی ایمان تصدیق است و تصدیق بر است - شش است  
و استوار گرفتن یعنی که الله را بر است داری بهر چه گفت و خبر داد از خود کتاب خود یا  
بر زبان رسول خود که رسول صریح گفت و رسانید از وحی مبین نیست و ذلک قوله  
وما هو علی الغیب بظنن والیوم الآخر و از ابواب بر یکی ایمان است بر شاخیز یعنی  
بالبعث بعد الموت باز انگیختن و دیگر باره نند کرد اینک بعد از مرگ بر است داد  
و آیات که بدان ناطق است استوار کرد و قرآن از آن فر او است قل الله حیکم  
ثم یمیتکم ثم یرفعکم الی یوم القیمه لا ینب فیہ قل حیها الذی انشاها اول مره  
ثم ردتوا الی الله صلاصم الحق الیه من جمیع جمیعاً وعد الله حقاً و ان علیه نشاء الاخر  
ثم الله ینشی النشاء الاخره وقال البقی صلی الله علیه و سلم یقول الله تعالی شتمنی ابن  
آدم و ما ینبغی له ان یثمنه و کذبی و ما ینبغی له ان یکذبنی اما شتمه ایای فیقول ان  
ولدا و اما کذبیه فقوله ان بعدنی کما بدانی و الملائکه و از ابواب بر ایمان داد است  
بفریشان که بندهکان و رهبران خدا اند نه فرزندان و دختران چنانکه فرات گفتند  
والله ان یشان شکایت کرد گفت و جعلون لله البنات سچانه و قالوا الحمد لله  
ولدا سچانه جایی دیگر گفت و قالوا الحمد للرحمن ولدا سچانه بل عباد بکر موز این  
دست بر کاران که گفتند رحمتی فرزند کرد و فرزندان دختران اند بلکه بندهکان  
نواختگان اندنی دستوری الله سخن گویند و بفهمان او کار کنند بعضی را سنان نخت  
عزت و محبت هدایت بداشت سرها را پیش افکند چون دستوری سخن یا بند گویند الا  
الا انت و بعضی از ایشان از رفتن آتش هم آفرید یک نیمه ایشان آتش یک نیمه بر رفت  
دستوری سخن یا بند گویند یا من یؤلف بین الشیخ و النار الف بین قلوب المؤمنین می  
عبادک و بعضی از ایشان گریه بیان اند ایشان را سروهاست و از زیر پای ایشان تا بعب  
بافند ساله راه و بعضی از ایشان رسولان اند و نواختگان چون جبرئیل و میکائیل و  
اسرافیل و عزرائیل می یکی بر کاری و شغل کاشته جبرئیل روحی و بر عذاب میکائیل

باران و روی و نبات اسرافیل بر صور و لوح و یک رکن از ارکان عرش بر دوش وی  
عزرائیل بر بعض ارواح از شیعی و ضحاک روایت کردند که از راست عرش جوی روانست  
از نو چندانکه هر هفت آسمان و هر هفت زمین و هفت دریا و جبرئیل هر وقت سخن  
در آن جوی رود و غیب بر آرد و نور و جالش میفزاید و شصت و پنج در آن آب  
تا آب بر یکدیگر نماند بر هفت نشاند و بعد هر قطره که از آن میفند لب که عالمین محد  
منزله فرشته میافزیند که هفتاد هزار از آن سر و زجریت لمعور روند و هفتاد منظر  
در کعبه و تابقامت نوبت بایشان نیاید و الکتاب و النبدن و از ابواب بر  
ایمان دادن و پذیرفتن همه کتابها خدای عزوجل که بهر بیغامبران فرو فرستاد الحق  
طند و آنچه ندانند و بیغامبران ایشان را که دانند و شناسند و آنرا که نشناسند که نه صد را  
شناسند و لذت قال تعالی و رسالتم انقصهم علیک و اتی المال علی حبه و ما له هدر و روی  
خدا و کسی که بر دوستی خدا مال دهد هیچ چیز بر خود بنکدارد که از دوستی خدای در او هیچ  
دوستی مال نماند و در دینی خود دود دوستی نگیرد و از حال صدق اکبر است که هر چه داشت جمله  
بلا و چون از وی بر سیدند که ما ذا ابغیت لعیالک قال الله و رسولی معنی دیگر گفت ما ندانیم  
المال علی حبه ای علی حبه المال و ما له هدر و روی ما اجنانکه این معبود گفت هو ان توبته  
وانت صحیح تأمل العیش و الخش الفقی و تأمل الفقر و اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا  
و لفلان کذا و فی معناه ما روی ابو هریره قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الصدقه  
افضل قال ان تصدق و انت صحیح شحیح تأمل الغنی و لحاف الفقر و تأمل الفقر و اذا بلغت  
الحلقوم قلت لفلان کذا و لفلان کذا و لفلان کذا و روی بسیر بن حجاج رضی الله عنه  
قال بقی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کفه ثم وضع علیه اصبعه السبابة ثم قال یقول الله  
تعالی اتی تعجری یابن آدم و قد خلعتک من مثل هذه حتی اذا سوتیک و عدلتک شیت من  
بردین و لا ارض منک و ید ثم جمعت و منعت حتی اذا بلغت نفسك الی ههنا و اشار  
الی خلقه قلت اصدق و لی اوان الصدقه و قال صلی الله علیه و سلم مثل الذی تصیر  
عند موتہ او یعق کالذی یهدی اذا شبع و قبل علی حبه ای علی حبه الا یتاء کقوله و یطعمون



على جنبه الى على حب الطعام انك يان كرمه مال كرا دهه و مستحق صدقات كسبه على القبيح  
خویشاوندان خود را که در ایشان باشند و نیازمندان قال النبي صلى الله عليه وسلم صدقة  
على المسكين صدقة وعلى ذي الرحم اثنين لا اثار صدقة هجرة واليتامى ویتیمان که خویشاوند  
باشند و كرمه قال النبي صلى الله عليه وسلم من مسح راس یتیم لم يمسحه الا الله كان له بكل شعرة يمسح  
عليها يد حسنة ومن احسن الى یتیمه او یتیم عنه كنت انا و هو في الجنة كهاتين و قرن  
بين اصبغيه و المساكين و مريضان و در ماندگان که را ندگان خلق باشند و فواخرا  
حق قال النبي صلى الله عليه وسلم اعطى يا علي انك فقير الله فلا تنهر الفقراء و قري بهم  
تقرب من الله عز وجل و قال صلى الله عليه وسلم ليس المسكين بالطواف الذي ترد الاكلة  
و الاكلان و التمر و التمرتان و لكن المسكين الذي لا يسال الناس و لا يفتل من يفتد  
عليه و ابن السبيل و راه كذايان و مهانان که بتوفروا يند قال النبي صلى الله عليه وسلم  
من كان يؤمن بالله و اليوم الاخر فليكرم ضيفه و جراثا ريانند که لعلي المؤمنين  
عليه السلام روزی می گریست و را گفتند ای مهربان چرا می گریی گفت چرا گریه و هست  
روزت تا هیچ مهان من فرو نیامد بر خود می ترسم و از آن می گریه که مکمل الله بمن امانتی  
خواستست که چندین روز مهان امن باز گرفت و انس مالک گفت رضی الله عنه زکوة  
الداران تخل فيهما بيت للضيافة و السائلين و خواهند گان اگر تعرض خواهند اگر  
بتصرح که جائی دیگر گفت و اطعموا القانع و المعتر و قال النبي صلى الله عليه وسلم للسائل  
حي و ان جاء على ظمير سه و عيسى صلووات الله عليه گفت می سه سائل را محرم باز گها  
یک هفته در پیشگان رحمت مخانه می نرود و سفیان ثوری می که که سایلان را دیدی  
گفتی جاء الغسالون يغسلون فربنا شويهم كان آمدا که ما را از گها هان بشویند و پاک  
کنند و شافعی رضی الله عنه گفت بوقت وفات فلان کس را کوپک تمام بشویند انکه بوقت  
حاجت آن مرد غایب بود چون باز آمد و را گفتند که شافعی چنین وصیت کرد و تو غایب  
بودی آن مرد اندو همگی شان انکه غمیان شافعی را بخواند و تذکره دین بخواند هفتاد  
سزار هم بروی و ام بود که همه بگزارد و کردی و از ذکر که انکه گفت هذا غسل ایا ه

وفي الرقاب ای و فی ثمنها و بردگان که خود را از سید باز خرید و مکاتب شوند ایشانرا  
انما اخوة صيب دهنه نابها خویش دهند و ان صدقة تطوع است انجا که نه سهم زکوة  
فرض که حرايت دیگر است و در معنی و فی الرقاب گفته اند که از ذکر کردن بردگانست و فداء  
اسیران اعرابی پیش مصطفی علیه السلام حرامند و گفت علی بن عمار لا یدخل الجنة ذمالة غنق  
النممة و ذلک الرقبة قال اولیسا و لعلی النمة ان تغد بعقها و ذلک الرقبة  
ان تعین فی ثمنها و روی انه قال من اعنق نفسا مسلمة كانت فدیته من جهنم و اقام الصلوة  
ای المفروضة و اتی الزکوة الواجبة و الموفون بعهدهم و ان عاهدوا مع طوفت بر او آیت  
ای و لكن بالبر المؤمنون و الموفون بعهدهم و ان عاهدوا مع طوفت و مع باخلق و بوفاء  
مرد و فوفوه اند عهد مخلوق را گفت اوفوا بالعقود و عهد خلق را گفت بعهده الله اوفوا  
وهو الذي اخذ عليهم يوم الميثاق و امره ايام بعد انکه بر سبیل مدح گفت و القابرنی فی  
الباساء و الضراء ان شکیبایان حرفه و فاقه و هم سختی و شدت و جین البأس و بهنکام  
قال و جاهدت و روی ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز وجل اتى الله لينزل  
المؤمن بالفق شوقا الى دعائه ان همه با بر بلا و درویشی و بی کامی که رب العالمین بر دواز  
خود نهان از انست تا چون صبر کنند و بدان راضی شوند و در دعا و ذکر و سوز و نیاز یغنیانند  
آن از ایشان به بسند و در درجه ایشان سیرانند و اگر بعکس این کردی که مال و جاه و محبت  
برایشان سختی بودی که ایشان را دران بطر کرستی و یاد کرد و یاد داشت الله فر و گناشتند که  
فحقق فیهم قوله تعالی نسوا الله فانسهم و الیه الاشارة بقوله صلى الله عليه وسلم ان  
عن الله ايفج عبدی اذا بسطت له رزیه و صبیت علیه الدنيا صبیا اما یعلم عبدی ان  
ذلک له منی و طعنا و بعدا یخزن عبدی اذا منعت عنه الدنيا و لذقه قوت الوقت اما  
یعلم عبدی ان ذلک له قریبا و صلا و ذلک من غیرتی علی عبدی اولیک الذین صدقوا  
ایشان که بن صفت باشند که گفتیم و رنی سیرت و طریقت روند اگر گویند که نیکان  
و نیکم و اینم راست گفتند که راست گفتند و قیل اولیک الذین صدقوا بعینه ما عاهدوا الله  
علیه ایشانند که بوفاء عهد باز آمدند و دین و امانت که بنده فند حق آن بگزارند و قرار



مؤمنان بنام مردی مخصوص کشتند که قال تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه واولیک  
هم المثنون روی آن اباذر رضی الله عنه سیل عن الایمان فقراء فقال  
السائل انما سالنا عن الایمان ونحن ناعی البس فقال اجابوا جل الی سول الله صلی الله علیه وسلم  
فسأله عن الایمان فقراء هذه الآية

**التوبة الثالثة** قوله تعالی

ليس البتة ان تولوا وجوهكم الاية از روی ظاهر دین آیت آنچه شرط شریعت است شایسته  
الکون از روی باطن آنچه نشان حقیقت است بشناس که حقیقت شریعت را بجز  
جانست مرتن را تنی جان جون بود شریعتی حقیقت همچنان بود شریعت  
بیت الحدم است مه خلق درو جمع و عمارت آن خدمت و عبادت و حقیقت بیت  
الحرم است عارفان در جمع و عمارت آن محرم و مشاهدت جندانست که از آشنا  
مادوست داری آشنائی صفت مزدورست و دوستداری صفت عارف مزدور صمد بود  
بر که آیت کفیم و بشمریم یار را آنکه گویند آه اگر با ذریان جهاد یا از آن چیزی بکاهد  
که آنکه از مزدور مانم و عارف آن مه بشرط خویش بنمایم بکزار را آنکه گویند آه اگر از لزر  
دور بماند که آنکه از دوست بازمانم

مهر چه از راه باز آیم بکزار از وجه ایمان بهر چه از دوست و امانی چه رشت از لزر

مزدور گویند ما زنی و زکوة من و رفعة من و صبر من و بلاها و فدا منی عهدها و عارف گویند

منی که باشم که بخت و فدا تو کنم دین به جمال کنم با جفا تو کنم

مکمل ایلم القلب و شوق تو کنم شاخ مریدیم از اول که بداد تو کنم

بیر طریقت گفت من چه دانستم که مزدور را وست که بهشت باقی او را لحظه است

و عارف اوست که چرا از او یک لحظه است من چه دانستم که مزدور در از و جور و هتو

و عارف در چرخ عیان غرق نورست بعلی روز باری قتل الله روحه بوقت نزع

خواه خود را می گفت یا فاطمة هذه ابواب السماء قد فتحت و هذه الجنان قد انفتحت

اینکه چرا آسمان بکشا زد و بهشت را بیا راستند و کنیزکان را بر کنکرها نشانند

و می گویند ثبث با ذی با علی که این همه از بهی تو ساختند و زبان حال یو علی جواب داد  
الکی بهر نه و جور چه نام اگر مرا نفی دهی از آن نفس شیعی برسانم  
بحق که نظرت الی سوا کا بعین مودة حتی آخر

بر بندم چشم خویش و کشتانم نین تا روزی ایت تو ای عزیز

لیس البتة ان تولوا وجوهکم تر بر قول مجمل و در وی بست اعتقاد و اعمال اعتقاد حقیر

اصولست و اعمال تحصیل فروع و هر آنکس که اصول خست مستحکم کرد و فروع بشرط حق

بخلی آورد لا محاله از ابرارست و منزل ابرار دار القراست و ذکر فی قوله تعالی ان الایمان

لفی نعیم آنکه رب العالمین در سیاق این آیت بیان کرد همان اعتقاد و همین اعمال گفت

منی امز بالله و الیوم الاخر و الملائكة و الکتاب و النبیین تا اینجا بیان اعتقادست و بعد

قواعد اصول و از بخاک اعمال حرکت و آنکه بر دو قسم نهاد یک قسم مراعات مردم است

در معاشرت ایشان و نواخت دور و نزدیک و مواسات با ایشان چنانکه گفت و آتی

المال علی جبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الزکاة

اولا بتلای خویشان کرد که حق ایشان مقلم بحق دیگران و لهذا قال الله صلی

علیه وسلم لا یقبل الله صدقة و ذود حم محتاج بس یتیمان که ایشان که عاجز تر از خلق

اند و بی گسار اند بس بدویشانی که هیچ مال ندارند نه مال حاضر و نه مال غایب

بس براه کندی که هیچ چیز مد دست ندارد اما باشند که ویرا مال غایب بود بس

بسیار ایلان ممر راست گویان باشند و هم دروغ گویان بس بر دکان که خواجگان دارند

که مراعات ایشان کنند و تیمار بند رب العالمین تربیب حاجت و دریا نیست برایشان

نکه داشت می که در هر نده تر و حاجت و بی پیش و صدقه را مستحق تر ذکر می فراید پیش

که حق وی تمامست که یار خداوند که می کسرا بخلی خویش بدارد و استحقاق می کسرا

باید برساند نقول تعالی ادر عبادی بعلمی اتی بعبادی خبیر بصیر قسم یک

از اعمال تمتع به مخصوص است که از وی بدیگری تعلک نکنند چون نماز داشتن

و صدق در اعمال بخای آوردن و بوفاعهد باز آمدن و هدایات صبر کردن نیست



که رب العالمین گفت و اقام الصلوة الحقوله و بین الباش انکه گفت او بن صدق  
 و اولیکم المتقون ایشان اند که حرام یکینه بر که اعتقاد صدق درند  
 و درین نیه که اعمالست تقوی کار فرمودند و صدق و تقوی کمال ایمانست و معنای  
 قال الله عز وجل اولیکم المؤمنون حقا الایه و تمام ترجمی از مصطفی صلوات الله  
 علیه که یاق است باین آیت و ابواب بر در جمع هم قسم اعتقاد و هم قسم اعمال و هم هم  
 الاخلاق خبر سوید بن الحارث است قال وفدت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 سابع سبعة من قومی فلما دخلنا علیه و کلناه اعجبه ما رآی من ممتنا و ذینا فقال ما انتم قائلون  
 مؤمنون فقبس رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال لکل قول حقیقة فاحقیقة قولکم و اما  
 قال سوید قلت خمس عشرة خصلة منها امرنا رسولک ان نؤمن بها و خمس منها امرنا ان  
 ان نعمل بها و خمس منها خلفت به فی الجاهلیة و نحن علی ذلک الا ان نکره منها شیئا فقال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فما الجنس الخصال التي امرکم رسولی ان تؤمنوا بها قلنا امرنا ان  
 ان نؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و بالبعث بعد الموت قال فما الجنس التي امرکم  
 ان تعملوا به قلنا امرنا رسولک ان نقول حقیقا لا اله الا الله و ان نحمل رسول الله  
 و ان نفییم الصلوة و نفی الزکوة و نحج البیت من استطاع الیه سبیلا و نضوم شهر  
 رمضان و نحی علی ذلک قال فما الجنس الخصال التي خلقتم بها قلنا الشکر عند الخاء  
 و الصبر عند البلاء و الصلوة عند اللقاء و الرضا بواقع القضاء و مناجاة الاعلاء  
 فقبس رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال ادباء فقهاء عقلاء و جملاء کادوا من فهم ان  
 یکنونوا انبیاء یا لها من خصال ما اشرفها و ازینها و اعظم ثوابها ثم قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم اوصیکم بخمس خصال لتکملن خصالکم فلما اوصنا یا رسول الله فقال ان  
 کنتم کما تقولون فلا تجعوا ما لا تأکلون ولا تدنوا ما لا تسکنون ولا تافسوا فی شیء عنه  
 تزدلون و ارفعوا ینما علیه یقلعون و فیه تخلدون و اتقوا الله الذی الیه ترجعون  
 و علیه یقرضون **قوله تعالی**  
 یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگردیدید کتب علیم بر شما نوشتند

او ایها

و واجب که ند القصاص باز کشتن بکشتن با حق فی القتل کشتن کشتگان مسلمانان  
 بناحق شیء با حق آزاد بازاد و العبد بالعبد بنده به بنده و الاثنی بالاثنی و بن  
 بنند فاعفی که هر کس که ویرا آسان فرار گذارند من احیه شی از کار برادر حق حیر  
 فاتباع ویرا گویند تا بری دیت سبزدن روز بالمعروف بنیکوی و بزودی و اداء  
 الیه و کار گذاردن بوی با چسان بنیکوی و زود گذاری ذلک تخفیف من ربکم  
 این بذرفتن دیت از قاتل و فرو گذاشتن قصاص سبک کردن کاری کرانست  
 از خداوند شما و رحمة و بخشودنی اشکارا من اعتدی هر که از اندام در گذارد و  
 افزودنی جوید و باز خون با حق ریزد بعد ذلک بعد از آنکلی تخت و ازودیت  
 ستند فله عذاب الیم او راست عدلی در دای جدا فری و لکم فی القصاص حقیق  
 و شمار از قصاص کردن زندگانی است بالولی الالباب ای زیکان و ضلوع  
 خرد لعلمکم تقون تا برهیزید کتب علیم نوشته ام بر شما واجب گردید اذا  
 حضر احدکم الموت جوی سکی از شمار که آید ان ترک خیرا کرا من جهانی چیزی را  
 بگذارید الوصیة اندک کردن للوالدین بند و ما خیرا و غیرا و الاقرین و حور  
 بالمعروف بحم و انصاف و موارث کزاف چنانچه آمده آن وصیت بسزا و راستی  
 علی المتین بر برهین ندگان از شرک من بدله هر که بگرداند آنرا بعد ما سمع علی اند  
 بشد انرا فانما اثمه علی الذین بدلون بزه مندی ان برایشان که تبدیل میکنند  
 ان الله سمیع علیم که الله شنواست و دانای من خاف من موصی هر که ترسد از ترس  
 وصیت کنند جنفا به سیدای و کثری فاصح بینهم صلح سازد میان ایشان فلا  
 اثم علیه بروی بن مندی نیست ان الله غفور رحیم که الله کریم است و بخشنده  
**الذین آمنوا**  
 الذین آمنوا و فتران گفتند این آیت در شان و وقیله عرب فرامد یکی شریف  
 و دیگر وضع می گویند اوس و خزرج بودند و بعضی گفتند قرطه و نضیر یا یکدیگر جنگ  
 کردند و از ایشان که شریف بودند قوی کشته شدند بدست آنان که وضع بودند



واین آیت خربایت اسلام بود و جاهلیت قریبا لغو بودند هم بر عادت جاهلیت  
گفتند لنقتلن بالعبادتنا الخیر منهم وبالمرأه منا الرجل منهم و بالتجاء علیین  
منهم و لنضاعف الجراح گفتند بر بنده ما ازاد ایشان باز کشیم و زن مامرد ایشان  
و یک مرد مامرد ایشان و قصاص جریحه ها ضاعف کنیم که ما از ایشان بهتر و نفیتریم  
آنکه قصه خویش حضرت نبوی آنها کردند مصطفی علیه السلام ایشان را برستی و برای  
فهرود رب العالمین ایشان آیت فرستاد رسول خدا صلوات الله علیه  
ایشان خواند و همه منقاد شدند و خیم خدا و رسول در آمدند الخ بالحق ازاد بر ازاد  
والعبید بالعبید و بنده بر بنده و هابتاد اسلام زن زن کشند و مرد مرد و برای  
منوخ گشت و النفس بالنفس و العبد بالعبید و مستثنی ماند بدلات سنت اکنون حکم  
آیت علی الجملة بدان هر دو شخص که برابر باشند در دین و حرمت و یکی آن دیگر را  
بکشد بقصد رواست که او را باز کشند بوی بس مسلمان مسلمان باز کشند و ذی  
بنی و ازاد بازاد و بنده بر بنده و مرد مرد و زن زن و مسلمان ازادی باز نکشند  
بهدب شافع رضی الله عنه و نه ازاد بر بنده که ایشان عصمت برابرند و لعین  
علیه السلام گفت من السنة ان لا یقتل مسلم بکافر و ان لا یقتل حتی یعبد اما ذی  
مسلمان و بنده بازاد باز کشند همچنین فرزند بر پدر و فرزند بخواه باز کشند و پدر را بخواه  
و مادر را بفرزند باز کشند و جماعی را یک شخص باز کشند حکم اجماع و زن را بمرء باز کشند  
و مرد را بر زن حکم خیر فی عقی لرضی الله عنه این هاجله با قاتل شود کشته را بر او کشند  
خواند و عصمت اسلام و برادری میان قاتل و قاتل بخون نایستی بنه برین و نیز بقتل  
اسم ایمان از وی بیفتد که رخت این خطا است که با ایها الذی لعنوا و ان عفوانت  
که اولیاء کشته خود بخشد و بدیت صلح کنند می گویند هر کس که ویرا ازادز کشته و می  
قصاص عفو کنند فاتباع بالمعروف و اداء الیه یا حسان قاتل را گویند تا بجای دیت ببرد  
و ذی بنی و کار گزاردن بروی معی دیگر فاتباع بالمعروف او را گویند یعنی و طای  
کشته را که این قاتل می خواهد که با وی بدیت صلح کند تو هم بس این صلح فرار و بدیت

به بدیتی کشند و تهدید اگر کسی گویند چه فایده را فی عقی له بفعل مجهول گفت فی عقی  
له اخو نکند جواب آنست که تا معلوم شود که شرع فرق نیست میان آنکه  
ما بیدم یک کس باشد و عفو کند یا جماعی باشند و یک کس اجماع ایشان عفو کند در  
دو حال قصاص بیفتد و بادیت کرد و دیت مردی مسلمان که بقصد کشته شود دیت  
است حلی بر قاتل واجب شود صد شتر بیه قسم بی حقه و بی جرمه و جمل خلع که بجه  
حکم دارند و اگر خطا کشته شود یا شبهه بود نه عفو محض دیت مخففه واجب شود  
بر عاقله و دیت مخففه موصل واجب شود بر بخ قسم بیست حقه و بیست جرمه و بیست  
بنت لبون و بیست ابن لبون و بیست بنت مخاض الا اگر خوشایند یک را کشد یا در  
ماه ها حرم کشد ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم و رجب یا حرم مکه که آنکه دیت مخففه  
واجب شود اگر چه قتل خطا باشد پس اگر شتر یا یافت بود یا به اخویش بدیت نمایند  
دیت مردی مسلمان هزار دینار سرخ است یا دوازده هزار حرم بید و دیت جهود را  
ثلث دیت مسلمان است حکم خیر و دیت مجوس خمس دیت اهل که ابست هتصد و ثلث  
عمی رضی الله عنه و دیت زنان از هر جنسه نیمه دیت مردان است و عاقله مرد عصبی  
باشد آنکه بعضیت و جریئت میان ایشان نباشد یعنی که بدلان و فرزدان را بفرز  
نشوند و این بهدب شافعی است علی الخصوص آنکه این عاقله خراج دیت مخففه کنند  
بشرط آنکه مکلف باشند و توانگر و موافق جانی در دین بدیت سه ساله یا ثلث دیت  
و آنکه مرء توانگری را هر سال نیم دینار و اگر متوسط باشد دینار نیم و آنچه در ایاز لیل  
مسلمانان بدیت ذلک تخفیف من یتکم و رحمة این عفو کردن قصاص و دیت دادن تخفیفی  
تمام است و حتی فراخ از خداوند شما و دیت این امت راست خاصه که هیچ کس را بخوا  
از ولد آدم مرء دیت قصاص است یا عفو و ما بخیل العرب عفو و قرآن هم قصاص  
است و هم عفو و هم دیت و خبر می آید که مصطفی صلوات الله علیه گفت ثم انتم یا خیر  
قد قلتم قیلانم هذیل و انا والله عاقله من قل قیلان بعد فاصله بن خیرین از اجبوا  
قلوا و ان اجبوا اخذوا العقل فی اعتدای این را در تایل کرده اند یکی آنست که یکبار



از قاتل شایق بدست نه بدند اگر دیگر کشتن بد و مرا خاص کنند که وای  
خون بدست و ضلالت و این مذهب قوی است از علم و دیگر تاویل است که ای کس بلخیر  
ناحق کز دین آنکه یکبار دیت ستانند از تو بخت نه بدینند و با بد فردا او را بار  
عذاب کتد و از اعتد است وای خور که گویند بدیت رضا دادم تا قاتل فرایستد  
ایمن آنکه ویرا بکشند و لکم فی القصاص حیوة ای و لکم فی القصاص نعیم گویند شما را در  
با نکشتن کشتن کسان مسلمانان بکفراف زندگانی است باز داشت دیگر مردمان را از کشتن  
بکفراف یا اولی الا لباب ای خداوندان خرد وای زبکان در جاهلیت قاتل را باز  
نیک کشتند محکم کشتن کس که نشود این جواب است که ای زبکان ای انبیا  
در قصاص است نه در کذا داشت لعلکم تقون قصاص کنید تا به برهین از عن عبد الله  
بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحل دم امرئ مسلم شهیدان الا الله  
وای رسول الله الا یحلی ثلث النفس بالنفس و الثیب الزانی و المارق لدینہ المارک  
للجماعة و دلی انه قال صلی الله علیه و سلم لا یحل دم امرئ مسلم شهیدان الا الله و دلی  
محمد رسول الله الا یحلی ثلث نأبعلی حسان فانه یرجم و رجل اخرج محاربا لله و لله  
فانه یقتل او یصلب او یغرق من الارض او یقتل نفسا فیقتلها و قال صلی الله علیه و سلم  
کل ذنب عیب الله ان یغفر الا من مات مشرکا او مؤمنا مقتلا معتقدا یعنی دیگر گفته  
اند و لکم فی القصاص حیوة الدنیا فی الآخرة یعنی اگر دین جهان قصاص کنند همان جهان  
از قصاص بشارت یافت و لکن نه لا بد دران جهان قصاص خواهند از وی قال النبی  
صلی الله علیه و سلم یحی القاتل یوم القيمة ناصيته و لا سبید و او را چه شجبت بقول یارب  
قتلنی حتی یدنیه من العرش کتب علیکم ای فرض واجب علیکم اذا حضر احدکم الموت ای  
اسبابه و مقلات من الامراض و الی عمل ان ترک خیرا ای ما لا خیر الا بخیر یعنی بالست خیرانکم  
در قرآن چند جا یک گفته قل ما انفقتم من خیر یعنی من مال و ما سفقوا من خیر ای من مال و انما  
انما یحببت حب الخیر یعنی حب المال و انه حب الخیر لشدید یعنی حب المال و در قرآن  
خیرست بمعنی ایمان چنانکه سوره انفال و لو علم الله فیهم خیرا لاسمهم یعنی یا نادانان

وای رسول الله

تعالی ای الله فی قلوبکم خیرا ای ایمانا و خیر معنی اسلام آید چنانکه سوره البقره  
ان من خیر ای بجا فیه فلا راد لفضله و خیر معنی اجرا آید چنانکه سوره الحج گفت  
لکم فیها خیر یعنی فی البدل اجر و خیر معنی طعام آید چنانکه سوره القصص گفت انما  
اترکت الی من خیر فقیر یعنی من طعام فقیر و خیر معنی طفل آید چنانکه سوره الاحزاب  
و قال الله الذین کفروا بغیظهم لن یزالوا خیرا یعنی الظفر فی القتال کتب می گویند و  
کردند بر شما وصیت کردند ماز که بودند و خویش می بودند آن هنگام که خایل مرکز بر شما  
ظاهر شود اسباب آن بر بینید و ما را دید که دران وصیت کنید و این آیت پیش از آیت  
وارثت فرو آمد و بود بدان سبب که ایشان بعبادت جاهلیت اجنبیان و بیگانگان را  
نیکم را و سمع و وصیت می کردند و خویشاوندان خود را فرو می گذاشتند الله تعالی ایشان را  
ازین عادت برگردانید پس چون آیات وارثت فرو آمد وصیت بدو ماز و دیگر و انما  
منسوخ کشت بگفت مصطفی علیه السلام و بیان وی و ذلک قوله حين نزلت آیه الموارثه الا  
ان الله سبحانه قد اعطی کل ذی حق حقه الا وصیت لوارث بس خویشاوندانی را که  
وارث نبوده وصیت بحق ایشان فریضه بماند بقول بعضی علما و هو ان عباس و الحسن  
و الفضل و قاده و طاووس قال القصاص من مات ولم یوص لذلک قرأته فقد ختم عمله بحیثه  
و قول دست آنست که فرض وصیت بکل منسوخ شدن هیچ کس را واجب نیست خوشحال  
و بد دیگران را اما مستحب است اگر وصیت کند فضیلت باشد و اگر نکند فریضه نیست  
نشود و هو قول علی و ابن عمر و عائشه و عکرمه و مجاهد و الساک قال عروه بن الزبیر دخل  
علی رضی الله عنه علی رجل یعوده فقال انی ارید ان اوصی فقال تعالی یقول ان ترک خیرا  
و انما تدع شیئا سیرا فدع یعیا لک فانه افضل و قال رجل لعائشه انی ارید ان اوصی فانه  
کم مالک قال بلته لایف قالت فکم عیالک قال لا اربعة فذکرت له ما ذکر علی و روی لمر  
ابن عمر یوص فقال اما مالی فالله اعلم ما کنتم تصنع فیه فی الحیوة و اما رباعی فما احب ان  
یشرك و لدی فیها احد و قال عروه بن ثابت للربیع بن خثیم اوصی بمصطفی قال انظر  
الی ابنه و قال و اولوا الاحیام بعضهم اولی بعض فی کلاب الله اکون اگر کسی وصیت کند

وای رسول الله



بر سبیل استیجاب و طلب فضیلت جناز باید که ویشتر از کفن نه توان کرد ان را بپوشاید  
 که رقیب عالمین گفت بالمعروف معروف آنست که وصیت هموار و با اندک بود و  
 اجاف نیارزد میراث و ارث حقا علی المتقین ای کتبت الوصیه حقا بنیشت آمد  
 وصیت بر شما بنیشت حق و سزاوارستی که چنین نزد چنین باید علی المتقین ای تقوی کرد  
 است یعنی بر همین گان از شرک با خدای عزوجل من بدله ای بدله ای صاهر که وصیت کرد  
 و در آن تغییر و تبدیلی از اولیا و اوصیا بن مندی ان تغییر و تبدیلی برایش نیست تغییر  
 کنند نه بر موصی و الله شنو او طناست وصیت از شنونده می شنود و تبدیلی از جدا کننده  
 می تواند فریخاف من موصی بتشدید و تخفیف مرد و خواند انرا حمزه و علی و یعقوب  
 و ابوبکر بتشدید خوانند دیگران تخفیف و معنی هر دو یکسانست و موصی و وصی لغتان  
 فریخاف از خوف معنی علم است ای فریخاف من موصی ظلما و عدوا یعنی الحق می کشی بدلا  
 که آن وصیت کننده بیدار کرد و وصیت فاضل بینهم آنکه میان اصحاب ترکه و ارباب سهام  
 صلح سازد و آن جور و ظلم با جلی آرزد فلا اثم علیه برین جای آرند بن مندی نیست و لکن  
 صلح که وی ساخت از تبدیلی بن مندن نیست معنی دیگر گفته اند هر کسی بداند که آن  
 وصیت کننده بیدار کرد و قصد حیف و جور دارد بر ورثه او را نکند از در حال که وصیت  
 می کند بلکه صلح سازد میان او و میان ورثه او را بعد از افاضه فرماید فلا اثم علیه  
 لانه لیس بمبدل بل هو متوسط صلح روی عامر بن سعید بن ابی وقاص عن ابيه قال كنت  
 مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فرضت مرضا اشرف على الموت فعادني  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اني ما الاكثر اوليس ربي الا الله  
 بثلثي مالي قال لا قلت فبسطر مالي قال لا قلت بثلثي مالي قال نعم والله كثير انك  
 ان شرک و لذلک اغنيا خير من لشرک کم عالة يتكفون الناس و روی ابو امامة قال  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خاف في وصيته اتقى في اللوى واللوى وادخ حنم  
 و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الرجل ليعمل بعمل اهل الجنة سبعين  
 سنة فاذا اوصى خاف في وصيته فحتم له خیر عمله فیدخل النار و ان الرجل ليعمل بعمل اهل

الشر سنة فاذا اوصى لم يخف في وصيته فحتم له خیر عمله فیدخل الجنة ثم قال ابو هريرة  
 اقراوا انتم تلك حدود الله الى قوله ولهم عذابك عذابا بين انك در آخر ایت گفت ان الله  
 غفور رحیم یعنی که ان وصیت کننده ان حیف و ظلم نباید کرد و وصیت که حیف و ظلم  
 نشناخت و ظلم ندانست پس الله آمرزگار است و خشنایند او را یا امر زود بری خشنایند

**الفئة الثالثة قوله تعالى لا اله الا الله**

الذين آمنوا يا نداء كالدست وای نداد و هاندا جان می گوید ای مملکی بنده اگر  
 طمع داری که قدم هر کوی دوستی نهی خست دلا از جان بردار و معلومی که داری از اعمال  
 و احوال هر چه باز که مشرع دوستی جان بقصاص از تو بستانند و معلوم بدیت و هاندری  
 چرا ایند اینست شریعت دوستی اگر مرد کاری جای و اگر نه از خویشتن دوستی بر داین  
 کاری نرزد **البقرة ما علی ابناء ذوات الخیار** **البقرة ما علی ابناء ذوات الخیار**

**جان فشان و راه کوی از روی و مرد باش** **ناشوی ای جو دامن بر فشان نی می**

آری عجب کار نیست کار دوستی و بلج شری است شریعت دوستی می گشته را عالم قصاص  
 یلایت بر قاتل واجب و مشرع دوستی هم قصاص است و هم دیت و مرد و بر مقتول واجب  
 بر طریقت گفت من چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص لت چون نکرستم ان  
 معاملت ترا با خاص لت من چه دانستم که دوستی قیامت محض است و از کشته دوستی دیت  
 خواستی فرض لت سیحان الله این چه کار است این چه کار قوی یا بسوخت قوی یا بکشت  
 نه یک یک سوخته دشمنان شد و نه یک کشته بر کشت

**لکشتلانا و لکشتلکم** **لکشتلانا و لکشتلکم**

**لکشتلانا و لکشتلکم** **لکشتلانا و لکشتلکم**

**لکشتلانا و لکشتلکم** **لکشتلانا و لکشتلکم**

یکی سوخته و هندی قراری بماند یکی کشته و در میدان نفر ادر کشته یکی هجر و هجته  
 یکی هجران امیخته آن تخم که رخته و این شور که برانگیزد یکی غرقاب یکی جراز و آب  
 نه غرقاب سیراب نه تشنه و خواب کتب علیم از احضار حکم الموت وصیت خداوند ط



دیگرت وصیت خداوندان حال دیگر وصیت توانگران از مال روز وصیت چیشان از  
 حال توانگران از مال آخر عمری برون کنند و درویشان از صفاء احوال به اعمال  
 بیرون آیند چنانکه عاصی از گردیدن خویش بر خود بترساند و چندان عارف با صدق  
 اعمال و صفاء احوال بر خود بترساند اما فرست <sup>مان</sup> این و آن که عاصی را ترس عاقبت است  
 و عاقبت و عارف را ترس لاجلا و اطلاع حق است این ترس عارف هیبت گویند  
 و آن ترس عاصی خوف آن خوف از خبر اذ و این هیبت زعیان ز این هیبت ترس  
 است که نیش و عذاب بگذارد نه نیش فرست بند نه نیش امید دیوار ترس است که از  
 و کشند تا انداء الاطفا و او را بترسند و نیا را از خداوندان ترس را کرامت می نمایند  
 و بهیم زوال آن و برای سوزانند و نوری افزایند و دفع تغیر در روی می افکنند و بعد  
 بولجیرا قدس الله روحه این حال بود بوقت نزاع چون سر عزیز بر این مکر نهادند  
 ای شیخ قبله سوختگان بودی مقتدی مشتاقان و آذاب جهان بودی اکنون که  
 روی بچهرت نهادی وصیت کن کلمه کو تا یادکاری باشد شیخ گفت

**باب دهم در بیان وصیت** **باب دهم در بیان وصیت**  
 بشرحانی را من حال بود بوقت رفتن کریمتی و زاری مکررت گفت یا بانصر الخیر  
 مکررندگی دوستی داری و مکرر اگر اهیبت گفت نه و لکن القدرم علی الله شد بد  
 بر الله رسیدن کاری بزرگ است همکن این حال که روی است که بوقت رفتن هیبت  
 بر ایشان غالب شود از جلی جلال و عزت حق و تا انداء الاطفا و او را بترسند و نیا را  
 باز قوی دیگرند که بوقت رفتن ایشان را جلی جلال و لطیف حق استقبال کند و بر آن  
 تا بد و آتش شوق زبان نه زند چنانکه بر اهل ملامت عبدالله مبارکی پیش روی چرخان  
 گفت ای شیخ مرا خواب نمودند که ترا یکسال نندکفی ماندست شیخ یکی بر سر زد گفت  
 آه که یکسال دیگر مرا نطرا بماندیم آنکه بخاست و هر جود و جودان خویش چنبید و اضطرا  
 بنمود از خوبی خودشان گفت مکی بود که آذاب سعادت بر این ماه روی دولت  
 کی ایندگی نفس بر دانه **حالی الهی ایشان حاتم** **میکو شای مردی و**

نه

بود و نویسی یکانه در ده و اندوه این حدیث او را فروی گرفته می کنی و اینی و  
 بیاری عیبه بیش و یکی چرخاند و می خندید گفت ای شیخ تو ممولم اندوه کن  
 بودی این ساعت اندوه با تو ایقتی چرا می خندی گفت جبر خدایم و آذاب جلدی بر  
 دیوار رسیدن در روز انتظارم بر رسیدن اینک همه آسمان کشاده و فرشتگان بر دایره  
 که بگوید بچهرت می آید **باب دهم در بیان وصیت**

# قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا ای **ایشان که بگویند یا**  
 کتب علیکم نوشته آمد بر شما الصیام روزه داشتن **کما کتب جنانکه نوشته آمده**  
 علی الذین من قبلکم بر ایشان که پیش از شما بودند **لعلکم تأمرونهم بر هیر کار آید** ایاما  
 معدودات روزی چند شمرده **فمن کان منکم مریضا** کسی که از شما بیمار بود **او علی سفر**  
 یا از سفری بود **فعدة من ايام** آخر هم شماران **هر روز کاری دیگر روزه بدارد** و علی الذین  
 یطیقونه و برایشانست که توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند **فدية** باز خریدن از  
 طعام منکین بطعام دادن **رویشی هر روز مکی** **فمن تطوع خیرا** هر که بر مکرر بفرماید  
 بطوع دل **فمخیر** که آن ویرا به است **وان تصوموا خیرا لکم و اگر روزه دارید شمارا**  
 خود به **ان کتم تعلمون** اگر دانید **شهر رمضان ماه رمضان** **الذی انزل فی القرآن**  
**آن ماه که قرآن فرود ستا دارند** **هلک الناس** راهمونی مردمان را **ویتا** **ویتا**  
 نمودن ایشانرا **من الهی از راهمونی حق** **والفرقان** و جلی نمودن میان حق  
 و باطل **فمن شهد منکم الشهر منکم** که حاضر و مقیم بود از شما **ماه رمضان** **فلیصمه** کوئی بفرماید  
 دار **و من کان مریضا** او علی سفر هر که بیمار بود یا از سفری **فعدة من ايام** آخر کوئی بفرماید  
 و هم شماران **هر روز کاری دیگر روزه بدار** **یرید الله بکم الیسر** الله بشما اسانی خواهد  
 و یزید بکم العسر و دشواری نمی خواهد **ولتکم العدة** و فرمود تا شمار تمام کنید  
 و لتکبروا الله و خداوند خویش را بزرگی بستانید **علی ما هداکم** بانکه شمارا راه نمود  
 و لعلکم تشکرون و تا مکرر از وی ازادی کنید **ع**







روز داشتن و این فیعی عظیم است خلق را که چون روز دار را حکم روز ایا که با حق  
را ندانند چنانکه بازمی دارند از ملک دیگران حرما و اونی تر که با نایستند تا شهر را ندانند  
آن معنی باز داشتند تا مسالک شیطان در باطن روز دار بسته شود و راه بوی فرو  
نا و سوسه نکند و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان لاجری فی ارج  
مجرى الدم فضیة و اجاریه بالجوع و قال صلی الله علیه و سلم الصوم جنة ایا ما معدود  
ای کتب علیکم الصیام فی ایام معدودات روز بر شما بنشیند و روزی که شمه سی روز  
یا بیست و نه روز و این معدودات صیغته است لقلیل را عرب چیزی را که مذکر اندک  
فرمانند گویند معدود و مترکن حرامیم معدود و ایا ما معدود و برین طریق است  
ابواب معانی گفتند ایا ما معدودات تخفیفه است که برین تکلیف داشت  
بندگزار روز تکلیف کرد و این با حکم برایشان نهاد ایا ما معدودات گفت تا بر  
آن تکلیف گران نیاید و نظیر قوله تعالی وجاهدوا فی الله وجاهدوا ثم قال بعد ویا  
جهد علیکم فی الدین من حج فمن کان منکم مریضا مکه از شما ایما بود و طاقت روز  
یا در سفری باشد و روز بکشاید در آن سفر بروی است که هم شمار آن در روزگار  
روز باز دارد اگر پیوسته خواهد و اگر گسسته مرد و رواست وجه و نظایر مرض در  
قرآن چهار است یکی معنی شک خبانکه در اول سورة البقره گفت فی قلوبهم مرض ای شک و در  
سورة التوبه و اما الذین فی قلوبهم مرض ای شک و در سورة الذین کفروا رایت الذین  
فی قلوبهم مرض ای شک وجه دوم مرض معنی فحوت چنانکه در سورة الاحزاب بدو  
جائیکه گفت فطمع الذی فی قلبه مرض لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم  
مرض ای فحود وجه سوم مرض معنی جراحت است در سورة النساء و در سورة المائدة گفت  
وان کنتم مرضی ای جرحی وجه چهارم مرض بیماری است بعینه چنانکه درین آیت گفت  
فمن کان منکم مریضا و در آن آیت دیگر و من کان مریضا ای من جمیع الایضاج و در سورة النور  
و سورة الفتح گفت و لا علی المریض حج و در سورة التوبة لیس علی الضعفاء و لا علی المریض  
یعنی من کان فی شیء من مرض و علی الذین یطیقونه ذلیة قراة مدنی و ابن خوار

از شاهی مذ ت فدیة طعام و قراة هشام از شاهی و نافع مجنون با جمع مساکین با فی قریة  
طعام مسکین گویند و ایشان که روز تواند داشت و خواهند که نمانند سر روز را یک  
درویش را فدیة دهند از طعام باز خریدن را و این در ابتداء اسلام بود که هر کس درین  
نخیر بود اگر خواسته روز داشته و اگر خواستی بکشادی و هر روز را مدی بدویشی دادی آنکه  
گفت فمن تطوع خیرا اگر کسی بطوع خویش برین مدیفر اید نیکوست و پسندید و اگر خود  
روز دار بهتر و نیکوتر و این حکم پیش از آن بود که آیت منسوخ شد پس چون فیه شد  
منکم الشرف فلیضفه فرو آمد این حکم منسوخ گشت و تخیر بخاست و برایشان روز که  
توانند و مقیم باشند واجب گشت و ثابت و مسافر را و بیمار را رخصت اخطار بماند  
و پس نا توانی طاقت را افطار و فدیة این یک قول است و قول دیگر و علی الذین یطیقون  
ذلیة خاصه میران آمد مرد و زن را که طاقت روز می داشتند بتکلف و دشواری الله  
تعالی ایشان را رخصت داد با فطار و فدیة فرمود آنکه منسوخ آمد این حکم بدو خیر یکی  
این کلمه که وان تصوموا خیر لکم و دیگر فی شهر منکم الشرف فلیضفه و سادس قول آنست  
که این آیت جمله محکم است و هیچ چیز از آن منسوخ نه بر تقدیر و علی الذین کانوا یطیقونه  
فی حال شباهم و قوتهم ثم عجزوا عن الصوم ذلیة طعام مسکین میگویند برایشان که روز  
می توانستند داشت پس عجز نشدند و قوتشان ساقط گشت فدیة ایست طعام داد  
بدویشی پس اگر برین میفرایند و بیش از یک درویش را طعام دهند یا بیش از یک مدینه  
به است و اگر جمع کنند میان فدیة و روز آن بهتر و نیکوتر و اگر یک کند پس روز او را  
ان کنتم تعلمون اگر می دانند و هر می یابید **فصل** بماند روز  
لکنی است از ارکان مسلمان و سببی ظاهر است در تقدیر طبعیت و اندک شریع انبیا علیهم  
السلام روز مشروع بودست از عهد ادم تا بر روزگار مصطفی علیه السلام و بمقتضی خبر  
چهار یکی یا آنست که مصطفی علیه السلام گفت الصوم نصف الصبر و نصف الایمان  
و در روز پنج چیز فریضه است و پنج چیز سنت اما فریضه اول آنست که ماه رمضان  
کند تا بماند که بر نیست و نه روز است یا بری روز و بر قول یک عدد اعتقاد کند اما باخی



رمضان کم از دو عدد نشاید که گواهی دهند و اگر بشهری دیگر ماه نویدند باید که بشازده  
فرسنگ دورتر باشند روزی برین قوم واجب نیاید چرا که آنرا سیارند که گریه میانی عمار  
گفت که ام الفضل بنت الحارث مرا بشغل بشام فرستاد و در اجاش آذینه ماه نور رمضان  
دیدند و مردم در روز شنبه و من نیز روز دهم داشتم چون به دینه باز آمدم ابن عباس از من  
پرسید که ماه نوئی دیدی گفت شب آذینه ابن عباس گفت ماه دینه شب شنبه دیدیم  
گفتم اهل شام که ماه نویدند شما را کفایت نباشد و بدان کار نخواهید کرد گفت که مصطفی  
صلوات الله علیه را چنین فرمود آنکه کسی که فرمود تا روز دارد و اقل با اهل مدینه کند  
این یک وجه است از اصحاب شافعی رضی الله عنه و وجه دیگر آنست که چون یکایک  
ماه نویدند حکم آن همه عالم روانست و همه بقاع در آن یکسانست و وجه اولی آنست  
است و اعتماد بر آنست چنانکه بیان کردیم **فریضه** دفع آنست که هر شب نیت  
کند چنانکه بدایین ایشان و زبان گوید اصوم غدا صوم رمضان فریضه لله تعالی  
و اگر یک شب نیت فراوش کند بهر هب شافعی روزی که هست نباشد و قضا باید کرد  
مصطفی علیه السلام گفت من لم یؤا الصوم من اللیل قبل الفی فلا صوم له این حکم روزی که  
است اما روزی نافله روا باشد که بر روز نیت کند تا بوقت زوال **فریضه** سوم  
آنست که هیچ چیز بقصد باطن نرساند و باطن آنست که قرائت چیزی باشد چون دعا  
و صلاه و شانه و اگر نه بقصد باشد چون کس که چاق برز یا غبار راه یا آب مضغه  
که بکام جهل یا حجامت کند یا سه در کشتن و میل در کوش برز و بنه در تحلیل این چیز  
روز باطل نکند **فریضه** چهارم آنست که مباشرت اهل نکند چنانکه غسل واجب  
کند و اگر نجاسات افکند و باطل نشود مصطفی علیه السلام گفت رفع عن امتی الخطاء  
والتیسان و ما استکروا علیه و اگر شب مباشرت کند و غسل بعد از صبح کند روا باشد  
و البته بهر طریق قهلا آن نکند که آب پشت وی جدا شود که آنرا چون بقصد بود  
به صفت که باشد روز باطل نکند **فریضه** پنجم آنست که بقصد اختیار نیکند  
اگر بی اختیار بی روی چراغ روز باطل نشود و خوب معتقد که از چلق بیرون آید بسبب

نکام روزی باطل نکند اما چون بر دهن آید آنکه فرو برد باطل نکند **استنباه**  
روز تاخیر بخورست و تعجیل فطر و روزی که شاذن خرم یا باب و سوا کدست بدانشین بعد  
از زوال و در جمله خیر ها کردن چون صدقه دادن و قرآن خواندن و در مسجد معتکف  
بودن و قیام رمضان برای داشتن مصطفی علیه السلام گفت من قیام رمضان و قیام امانا  
و لیتسبا بغفره ما نقلتم من ذنبه گفت من که در ماه رمضان روزی دارد و اندر شبی قیام  
آرد چنانکه روزی فریضه دانند قیام سنت خدای عز و جل گناه گذشته و بیامرزد و این  
قیام رمضان نماز تراویح است رسول خدا صلووات الله علیه در ماه رمضان تراویح گزارد یک  
شب صحابه موافقت کردند و شب دیگر در میان مدینه رغبت نمودند چنانکه مسجد پر گشت و در  
صلوات الله علیه نماز تراویح گزارد شب سوم جمع مردم بسیار شدند چنانکه مسجد و کوچه ها  
گرفت رسول علیه السلام بیرون نیامد بگزاردن تراویح و گفت می ترسم که این نماز فریضه در  
دکار بماند من دشوار شود کسی تنها بگزارد و این سنت من است الله تعالی روزی  
فریضه کرد و من قیام سنت نهادم و در روز کار ابوکر رضی الله عنه که عهد صادقان و خلاصان  
بودند نه می گزارد چون بعد عمر رضی الله عنه رسیدن ترسید که اندر این سنت بقصر کشند  
گفت این سنت آشکارا ایم و جمع گزاریم تا زیادت رغبت مؤمنان باشد و غرض منافقان  
صحابه را جمع کرد و نماز تراویح جماعت گزاردند بیست رکعت بخ امام سر امامی دو سلام  
می گزاردند و بیشترین شب نماز بودند یکی که اندر میان تراویحات دعا و مناجات  
آوردند یکی و این سبب مساجد روشن داشتند پس بر روز کار دیگر خلفا بر آن سنت  
شبی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه اندر کوفه می گشت در ماه رمضان مسجد ها روشن می  
دیدند گفت خدای عز و جل خوابگاه می روشن کند چنانکه مسجد ها ما روشن کرد  
**در فضیله ماه رمضان** علی الحله جزیری این که مصطفی علیه السلام در آخر ماه شعبان  
خطبه کرد و گفت یا ایها الناس قد اظلمت شهر مبارک شهر اوله رحمة و اوسطه مغفرة  
و آخره عقیق من النار شهر فیه لیله خیر من الف شهر من یقر بلی الله تعالی فیه خصله من  
خصال الخیر کان من ادی فریضه فیما سواه و من ادی فیه فریضه کان من ادی سعیدین فریضه



فما سواه وهو شهر الصبر والصبر ثوابه الجنة وهو شهر المواساة وهو شهر في رزق المؤمن  
من فطر صاها ما كان مغفرة لذنوبه وكان له اجر من غير ان ينقص من اجر شيئا قلنا  
يا رسول الله ليس كلنا جلد ما يفرط به الصائم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطى الله  
هذا الثواب من فطر صاها ما علمه بن اوتحم او شربة ماء ومن اشبع صاها سقاها الله  
من حوضه شربة لا يظما حتى يدخل الجنة ومن خفف عن مملوك فيه غفر الله له و  
اعف عنه من النار فاستكثر وافية من اربع خصال خصلتين ترضون بهما بكم وخصلتين  
لا غنى لكم عنها فاما الخصلتان اللتان ترضون بهما بكم فتشاهدان ان لا اله الا الله  
ولا تستغفرا ولمّا اللتان لا غنى لكم عنها فتسألون الله الجنة ويعوذون به  
من النار شهر رمضان بنصب ورفعه وهو خوانده اند نصبت بان معني كه صورا  
شهر رمضان ورفعه است بان معني كه ميقات صياكم شهر رمضان انكه رمضان را  
به بزرگتر چيز آيين نهاد كه گفت ان ماه كه قرآن در آن فرو فرستادند انجاد و قولست  
يك انكه قرآن در ماه رمضان شب هفدهم كه بامداد آن جنگ بدر بود از نرد يك الله  
باسمان دينا فرستادند و در خانه نهادند حريت لغرم انكه به بيت و سه سال الحجم  
سورة سوق آيت يت جانكه لا يوق حال بود و در خور وقت زمينى فرستادند هاست  
كه بطى ديكر كه گفت انا انزلنا في ليلة القدر انا انزلناه في ليلة مباركة گفته اند كه آيه  
شب مباركه شب قدر است شب بيست و هفتم و روى عن واثقه بن الاسقع ان النبى  
صلى الله عليه وسلم قال انزلت صحف ابراهيم اول ليلة من رمضان وانزلت التوراة  
لست مضين من رمضان وانزل الاجيل للاث عشر خلت من رمضان وانزل الزهر  
لثاني عشر خلت من رمضان وانزل القرآن لاربع وعشرين خلت من رمضان قول  
ديكر است كه انزل فيه القرآن اى انزل فيه القرآن بفرضه وفضلته كويناه رمضان  
آنست كه قرآن فرستادند بفضل آن و فرضه كردايند آن بوسلانا و قال  
داود بن ابي هند قلت للشعبي شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن اما كان ينزل عليه  
في سائر السنة قال بلى ولكن جبرئيل كان يعارض محمدا صلى الله عليه وسلم في رمضان فانزل

الله فحكى ان ما يشاء ويثبت ما يشاء وينسى ما يشاء واشتقاق قرآن از قرى است  
ومعني قرى باسم آوردن چيزى متفرق است يعنى كه قرآن سورايات و كلمات باهم  
آرد و جمع كرد اين خود از روى ظاهر است اما از روى حقيقت قرآن بدان خواند  
كه هر چه مردم را بدان حاجت است انكار اين جوانى و آن جوانى و ترتيب محاش  
و عبادايشان جمع كرد و ايشان را بان راه نمايد اينست كه گفت هدى للناس  
الى هادى للناس و بينات من الهدى اى و آيات و احيات من الحلال و الحرام  
و الجود و الاحكام اين قرآن سبب شناسى و اشنايى است و سبب بردن و راه  
ياقتن الله بحقيقت الهامى مؤمنانست و قرآن سبب يافتن است ايشان را كه در  
بيان حلال و حرام است و شرح حدود و احكام است و جدا كردن ميان حق و باطل  
و فائده نكرار لفظ هدى بر مذاق اهل حقيق آنست كه گفته اند هدى بردن و معنى است  
يكى هدايت عام بواسطه راه جانكه گفت ادع الى سبيل ربك ديكر هدايت خاص به  
واسطه كه در ميان آيد جانكه گفت عن جلاله ادعوا الى الله اولا اشارت بمنزلت  
و آخر اشارت بمقصد اول نشان راه رفتن است و راه بردن و آخر نشان رفتن  
و بيا سوزن فرمود منكم الشهر فليصمه اى من حضور منكم بلكه في الشهر فليصمه شهر منكم  
و ان سافر فله الاطعامى كوينه فرمود كه ماه رمضان بوى در اين و در شهر خوش مقيم باش  
چندانكه مقيم باش از ماه تا روزه دارد و اگر در ميان ماه سفر كند بگشايان كه رواست  
تا و بيايست و اخيار عبد الله عباس رضى الله عنه يدك على ما روى ان النبى  
صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح صايمانى رمضان حتى اقام بالكديبة افطر انكه حكم اهل  
عند عادت كرد كه گفت و من كان مريضاً او على سفر فعدة من ايام لم يجز له ان يصوم  
بش مقيم رايندر عدا اهل عند آورد و بخير كرد و درين ايت تخيير مقيم منسوخ كرد  
و تخيير مسافر و بيار باز كه گفت تا معلوم شود كه بيمار و مسافر را در رخت افطار رها  
حكم است كه از بيش رفت و در افطار و مسافر را رخت افطار است كه عمت است يا رخت  
جماعية گفتن عمت است و واجب انكه اگر كسيه در سفر برون دار و چون مقيم شود قضا



باینکه دلیل ایشان آنست که مصطفی علیه السلام گفت ایس من البر الصیام سفر  
وحرثا ورجا به است الصایم فی السفر کالمفطر فی الحضر وبعثت فیها اهل علمین  
انکه رخصت است اگر کسی روزه دارد در سفر فریضه گزارد و بروی قضائیت و اگر بکشا  
رواست که رخصت خداست و صدقه وی بر بندگان و تخفیف ایشان و دلیل برین  
خبر جابر است قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر فمنا الصایم و مننا المفطر فلم یکن  
بعضنا یعیب علی بعض و عن عائشة ان حمزة بن عمر قال یا رسول الله لانی کنت امر  
الصوم انا صوم فی السفر قال ان ثبت فم و ان ثبت فافطر فی اخری قال یا رسول  
الله اجدی قومی علی الصیام فی السفر و هل علی جناح قال ای رخصة من الله فی اخذها  
فی حق و من احب ان یصوم فلیأجح علیه و کسی که سفر از روزه داشتن بخوری شود  
در حق وی ان فاضلتر و نیکوتر که بکشا بد که رسول صلی الله علیه وسلم سفری بود در ماه  
رمضان و یاران همه برون بودند انداز دیگر رسول را گفتند که یا رسول الله بر رخ رسیدند و  
بی طاقت شدند رسول قدحی آب بخواست و بیاشامید و مردم همه در وی می نگرید  
بس قومی بکشا زدند و قومی مصطفی علیه السلام ایشانرا گفت که نکشاندند اولک العصاة  
و بروایتی دیگر ذهب المفطرون الیوم بالاجر و سئل ابن عمر عن الصوم فی السفر فقال  
ارایت لو تصدقت علی رجل بصدقة فزدها علیک لم یغضب قبل نعم قال فانه صدقة من  
الله عز وجل تصدق بها علیکم و بعد سفر که افطار در آن مباح است شازده فرسالت  
موجب که لای بود افطار در آن نشاید و مسافر که در سفر عصیت باشد بذهب  
امام مطهری البته روانیست که روزه بکشا بد یا خصی از رخصت سفر بر کار گیرد و برید  
بکم البشر الله تعالی شما آسانی می خواهد و دشواری نمی خواهد که چنان بسیاری و سفر  
شما را رخصت افطار داد و آنکه از همه سال یک ماه رخصت داد و این عجا باها از زانی کار  
و لکن کما لو العدة و فرمود تا شما تمام کنید که مسلمانان بر رخ حین ناکرده اند شهادت  
فما روزه و حج تا شما این پنج رکن تمام کنید معین دیگر و لکن کما لو العدة فرمود تا شما  
بسر و در رمضان برون تمام کنید یا شبی لم ماه به بیند سید کریم و لکن کما لو العدة

فرمود تا شما آنچه بعد بیماری و سفر روزه کشاید تا آن وقت خویش تمام کنید  
و لکن کما لو بتشدید و لکن کما لو تخفیف مرد و خوانده اند بتشدید قراة تو بر و بعد قوت  
باقی تخفیف خوانند و تشدید در لفظ تاکید است و لکن کما لو الله علی ما لکم  
این تکبیر شب فطر است که ماه نوشوال بیتل تا آن وقت که امام در نماز عید شود و لکم  
تشکر و می گوید خداوند خویش را بتکبیر عید بر بزرگی بستاید و بنوعی عیب یاز  
کنید و بر راه نموی وی و یاری داذن وی از وی آزادی کنید ه

**الثوبه الثالثة** قوله تعالی یا ایها  
الذین آمنوا کتب علیکم الصیام بر بیان اشارت و بیان حکمت می گوید ای شما که مؤمنان اند  
روزی بر شما نبشته شد از آن نبشته شد که شما همه مهمانان حق خواهید بود فردا در  
بهشت خواهید تا مهمانان کریمه مهمانی برزد که کریمان چون کسی را بهمانی برزد و  
دارند که مهمان کریمه باشند با شکر ناضیافت بدله مهمان شیرین تر بود رب العالمین بهشت  
و مسجد را نیست مؤمنان را آفرید که هیچ چیز از آن ویرانکار نیست و بان محتاج نیست  
بیر صوفیان دعوتی ساخت بس هیچ کس نیست آن بر دست برداشت گفت یا خدا یا  
اگر بندگان خود را فردا باش فرستی از بهشت و آن نعیم رکال چون سفر من باشد  
نوا و سفری را نیست که خورده بر سر است آنی همه خور این رحمت است رب العالمین  
همه براه مؤمنان و خوندگان آفرید که خود خورند از آنجا گفت عز وجل لا اله الا الله  
بعضهم الصمدیه فی الاکل و الشرب صمدیت مرست که خورم و نه آشام و انا اجری بده  
خود با داش دهم می حساب که ایشان موافقت ما طلب کرده اند از روی با خوردن  
و دوستی ما خواسته اند که اول مقامی در دوستی موافقت است اکنون می دان که چون  
موافقت تو می فریشتگان را بامین گفتن را آخر سوره ای هر چه اصل شود کناه گذشته و آید  
تو یا می زند جنانکه خبر است بس موافقت تو الله را بنا خوردن می چند که با خوردن تو  
بکلفی هست و وقتی و با خوردن الله صفت است و از می دان که از آن چه شرف و کرامت  
تو باز کرد در دین و دین و گفته اند الا الصوم فی اضافت لفره با خود کرد تا در خصم ن



ازان کوتاه کند فردا رقیامت جز خصمان کرد تو بر ایند و عبادت را تو باز  
داری بردارند رب العالمین آن روزه تو را خانه فضل خودی دارد و خصمان ترا گوید  
این آن منست شمارا در آن دستی نه پس عاقبت بقا بدهد کوی این اضافت از  
بهان با خود کردم تا از بهر تو که دارم حلقی دیگر گفته اند روزه روزه دار را عین  
که تا خدا و بدان نعمت حاله و ایشان و کسی ایشان بدانند و با ایشان حواسه  
کنند از بخا بود که مصطفی علیه السلام از اول نیت کرد تا نیت را نیکو دارد پس غرب کرد نا  
غری خود یاد آرد و بفرمان رحمت کند و فی مال کرد و در تاجر و ایشان را فراموش نکند

بالحق من و بخیال من و بکرم من  
خواجه کی ان الله اعلم بالانوار

روزه عامه مؤمنان بر این شیعت شریکی اکنون روز مجامع از طریقت بر این  
اهل حقیقت نشنود و شرم و سرخام آن بدان چنانکه توفیق را برونه داری و از طعام و شراب  
باز داری ایشان دل را برونه در آنند و از جمله مخلوقات باز دارند توان بامداد تا  
شبانگاه روزه داری ایشان از اقل عمر تا آخر عمر روزه دارند میدان روزه تو یک  
روز است میدان روزه ایشان یک عمر یکی پیش شلی در آمدن شلی او را گفت حسن تر  
تصوم الا بد تو توانی که روزه ابد داری گفت این چون باشد شلی گفت همه عمر خوش  
یک روز سازی و برونه باشی و پس بیدار الله بکشای خداوندان یافت و جوانی در  
طریقت گفته اند که صوم الرؤیته و افطرو الرؤیته این ها از روی اشارت کنایه  
حق است جل جلاله بسا فرقا که میان روزه داران بود و فرها انکس که بنفس روزه دار  
شراب سلسیل و نجیل بند از دست فریشتگان و ولایان چنانکه گفت و یسقون فیها  
کاسا کان من اجواز نجیلا و انکس که بد روزه داشت شراب طهور کیزد و کاسی حجت  
بر بساط قربت از بی صفت چنانکه گفت و سقامم بهم شرابا طهورا شراب واتی شراب  
شرابی که هست که از آن جرعه جیش جاننش در هوا فردا نیت پریذ شرابی که از آن بوار  
وصلحانان آید که در صانعان در آن کنی شاید شرابی که در جانان بران روز ندهد

صوم ان بود که مالکشی شریک  
اشتی خون و کاسه از جگر داشت

مه مهر هاد ران یک مهر بلا ده مه آرزو هاد ران آرزوینداخته دو جوان و نیر دل  
و جان با میزد آن در باخته به طریقت گفت آلهی ما را این درگاه مه نیاز  
نوزی چه بود کی قطره از آن شراب برد ما را زنی تلکی ما را می آب و آتش به هم آمیزت  
ای خست ما از دوست و سحر می شوی رمضان ای انا کم شوی رمضان می گویند اینک ماه  
رمضان اقبال کرد بر دوستان ماهی که هم بشوید هم بسوزد بشوید بآب توبه دهش  
مخمران بسوزد با آتش که سکی تنها بندگان اشفاق رمضان از رضاست یا از مرض  
اگر از رضاست آن سنگ کرم باشد که می جبه بران نهند بسوزد و اگر از مرض است  
باران باشد که بهر چه رسد آنرا بشوین مصطفی راصلوات الله علیه برسد ناله رضا  
چه باشد گفت از رض الله فیه ذنوب المؤمنین و غفرها لهم انس ملک گفت از رسول  
خدا شنیدم که گفت هذا رمضان قد جاء فیه ابواب الجنة و تغلق فیه ابواب النار  
و تغلق فیه الشیاطین مراد یک رمضان فلم یغفر له فقی و قال الوانف الله للسموات  
والارض ان تکلم البشر تا صوم رمضان بالجنة ای مسکین قدر این نعمت نمی دانی  
می کجای عالم نواخته است و شرفی در کنار تو نهاده و تو از آن خبر اسلام که از ملتها  
برتر است و بهتر دین تو آمدن قرآن که از همه کتابها عزیز تر کتاب تو مصطفی که سید ولد  
است و چشم و چراغ مملکت و پیش و جویان در قیامت رسول تو کعبه که شریفترین  
بقعه است قبله تو ماه رمضان که از همه ماهها فاضلتر است و شریفتر ماه تو و موسم  
تو ماهی که در آن ماه معاصی مغفور و شیاطین مقهور و بهشت در و آراسته و درها کشاده  
و درها دوزخ در و بسته و باز از افسدان در و شکسته و اعمال مطیعان با خلاص  
و گناهان گذشته و آلودگی نبشته در آن سوخته امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت اگر  
الله خواست که امتیحه لعذاب کند ماه رمضان بایشان ندادی فیه سور قیل  
هو الله لاجد خداوندان معرفت را اینجا ریزی دیگرست گفت رمضان از آن گفت که  
رب العزیز درین ماه دلها عارفان از غیر خود بشوین پس بهر خود بسوزد که در آتش در  
گاه آتشی که تشنه و کاه در غرقاب نغمه سیراب و نه تشنه خواب و نه تشنه کوی

بالحق من و بخیال من و بکرم من  
خواجه کی ان الله اعلم بالانوار



اینست که سیر طریقت گفت چمن سئل عن الجمعية فقال ان تقع فی بعض الحق  
ومن وقع فی بعض الحق احترق فيه والحق خلفه

شعر

در عشق قوت یوم کشنده است و لذت ایضا مار پشته شده  
تا ایکی جمع به کام صبح بکشد و حق و کشت شده

## قوله تعالی

واذا سالک عبادی عن بندکان من امری فانی قریب من نزدیکم  
اجیب باسخ می گم دفعه الدع خوانند خواننده را اذاع علی صر که که مرخوانند فلیستجیرو  
لی ایذن باذا که باسخ کنند من بندکان من جوی ایشان فرمایم و لیومنوانی و بگریند  
جوی ایشان خوانم لعلم برشدون با رایت و راه راست مامد اجل لکم حالا کرده  
آمد شمار لیلۃ الصیام در آن شب که دیگر روز آن روزه خواهید داشت الرضا فی نیام  
رسیدن بزبان خویش من لباس لکم ایشان آرم شما اند و انتم لباس لهن و شما  
آرم ایشان علم الله بدید خدا و بدانست و خود دانسته بود انکم گنتم خزانون انفسکم  
که شما گنم رفتید در خویشتن فاب علمک توبت داد شمارا بر آنچه کردید از آنچه کردید  
و عفا عنکم و عفو کرد شمارا فلان انا کنون باز با شر و همت رسید با ایشان و ابتغوا  
و جویک ما کتب الله لکم آنچه الله شمارا روزی بنشت و کلو و اشربوا و جوی خود بدانست  
حتی تبین لکم تا آنکه که بیداشود شمارا الخیط الابيض تیغ روز من الخیط الاسود از دیگر  
شب من الفجر انبام که شکاف از شب ثم اتموا الصیام الی اللیل پس آنکه روز و حور  
تمام کنید تا شب و لا تأشروهن و بزبان خود می سید و انتم عما کفون فی المساجد  
نامعتکف باشند در مسجد ها تک جود الله این اندازهاست که الله نهاده در دین خویش  
فلا تقربوها کرد آن کردید بدید داشت کذا سئل عن الله جنین سیدای کند الله  
آیات الناس نشانها بسند خویش مردمان را لعلم یتقون تا از خشم و ناسندوی برید  
النوبة الثالثة

واذا سالک عبادی عن فقهیران گفتند که چون آیت مذک و قال یتکم ادعونی استجب لکم ان  
گفتند یا رسول الله اکنون که ما را بدعا فرمودند کی خوانیم و چون خوانیم روز خوانیم یا  
با و از بلند خوانیم یا نرم خوانیم نزد یکست تا بر از خوانیم یا دورست تا با و از خوانیم رب  
العلم بجواب ایشان این آیت فرستاد و اذا سالک عبادی عنی آورده اند در بعضی  
که صوی علیه السلام با حق مناجات کرد گفت بار خدا یا دوری تا تر با و از خوانم یا نزدیک  
تا بر از خوانم جواب آنکه ای صوی اگر دوری را دوری بنهم می کنان نری و اگر نزدیک  
چون بنهم طاقت نداری وزیر بار عظمت و جلال ما دست شوکی سیر طریقت  
از خدا گفت ای از نزدیک نشان می دهند و برتر از این و از دور می ندانند و برتر  
از جانی موجود نفس را جانی دانی حاضر درهاذا اگرانی ملکاتونی که خود گفتی و چنانکه  
گفته آئی بشنوی طیفه نکودین آیت گفتند سوال سر روزه دلیل حال او باشد  
قوی رانده اندیشه خلوقات و محدثات گرفته بود و لذت دون جندان همصوات  
او چنانکه که خود بر واد صانع ندانستند و با حقیقت معرفت او بر داختند تا یکی از روح  
بر سید یکی از کوه یکی از اهل غنیمت یکی از اهل ایمان یکی از خیر و غایب یکی از عذر زان  
لاجرم جواب ممکنان بواسطه دانجنانکه گفت یسألونک عن الانفال قل الانفال لله  
و الرسول و یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی و یسألونک عن الجبال قل نسفها  
لبی نسفا گفت ای سید سادات و ای مترکائات ایشان که فروزا با دیگر  
برداشتند و بقدومت خود سوال کردند سه را توی محمد جواب ده و مقصودهاشان  
حکما نه باز قوی که از ما برسد و از دوستی ما با دیگر بر داند تخصیص و تشریف ایشان  
بجواب واسطه از میان بردام بخودی خودشان جواب ده هم فانی قریب نکفت فقل  
انی قریب آنکه در تشریف یفز و ذکعت عبادی بندکان من همیکان من اضافت ایشان  
بلخود کرد اگر کعبه سنگین را بلخود هم اضافت بروی کشید گفت و طهره بیتی چند لیر  
شرف یافت که مطاف جهانیان و قبله عالمیان گشت و از مسجدی که قهر لیر کرد  
اراد پس بند مؤمن با معرفت و توحید چون این رقم تخصیص و اضافت بروی کشید







ان لا ازال اسمع صوته وان العبد يدعوا لله والله بغضه فيقول الله عز وجل يا جبر  
اقض لعبدي هذا حاجته باخلاصه وعجلها فانى اكبر ان اسمع صوته وعن يحيى بن  
القطان قال رايت الحق في المنام قلت الهى كم ادعوك والجيبنى قال يا يحيى لا  
احب ان اسمع صوتك وعن بيعة بن وقاص عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الله  
مواطن لا ترد فيها دعوة العبد رجل يكون في البرية حيث لا يراه احد فيقوم فيصلي  
فيقول الله تعالى للملائكة اركبوا هذا يعلم الله ربنا يغفر الذنوب فانظر واما يطلب  
فيقول للملائكة لى رب رضاك وغفرت لك فيقول اشهدوا انى قد غفرت له ورجل يكفر  
بالحق فيقتله ويقتله ويثبت هو في مكانه فيقول الله للملائكة انظر واما يطلب  
عبدك فيقول للملائكة بلى حجة نفسه لك يطلب رضاك وغفرت لك فيقول اشهدوا انى  
قد غفرت له ورجل يقوم من آخر الليل فيقول الله اليس قد جعلت الليل سكنا والليل  
سباتا فقام عبدك هذا يصلي ويعلم ان له ربنا فيقول الله للملائكة انظر واما يطلب  
فيقول للملائكة رضاك وغفرت لك فيقول اشهدوا انى قد غفرت له وعن جابر قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم والذى نفسي بيده ان العبد يدعوا لله وانه عليه غضبان  
فيعرض عنه ثم يدعو فيعرض عنه ثم يدعو قال فيقول الله تعالى للملائكة اركبوا  
ان يدعو غيرى قد استجيت منه لم يدعوني واعرض عنه اشهدكم انى قد استجيت له  
وخرجت كمرى من جبريل رسول صلى الله عليه وسلم ولم يدعنى في ذلك ورسول روى عن نكريست  
وتبسمى كرد گفت يا رسول الله جراتيتم كردى گفت عجب از دعا و اين مرد يكبار  
يكفت كه يارب الله بكبار گفت ليتك بس دو بار يكفت كه يارب الله دو بار يكفت  
كه ليتك بس سه بار يكفت كه يارب الله سه بار يكفت كه ليتك وعن عبد الله بن عمر  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فتح له من باب الدعاء فتحت له ابواب الجنة  
وما سئل الله شيئا احب اليه من ان يسال العافية ان الدعاء ينفع مما نزل وما لم ينزل  
فعلمكم عباد الله بالدعاء وعن واثل بن اسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العبرة  
لا ترد دعوتهم امام عادل ودعوى المريض ودعوى المسلم الاخيه بالعباد ودعوى الوالد

غفر

لله وعن بهرقة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ملته لا يرد دعوتهم الامام العدل  
والصالحين فيفطر ودعوى المظلوم تحمل على الغمام تفتح لها ابواب السماء ويقول الرب عز  
وجل لا نصرتك ولو بعد حين وفي رواية والذاكرين الله كثيرا مكران قوله والصالحين  
يفطر احب دعوى الداع خذافان معاني لفتلدين شريف است خفيف الحكمة  
فليستجيبوا الى تكليف است وتشهد بكون عجز خویش دانست كه با حكم وتكليف  
بر بندگی نه نخواست ورا بشارت دآنها ب كرامت و نواخت كه گفت احب دعوى الداع  
تأنيده باین بشارت و كرامت آن با حكم وتكليف بروی آسان شود و نظیر این در تفسیر  
فراوانست يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا وقال تعالى يا ايها الذين آمنوا الله  
يحق لقائه هذا وامثاله ثم قال تعالى فليستجيبوا الى وليؤمنوا به من جنده استجاب  
وايمان معنى متقارب بل ند اما فرق است كه استجابت معنى استعمالها اعمال جوارح روزه  
وايمان حراعتقاد دل وكفته اند استجابت ند قوله الا الله است على ما روى بعض  
الكتب ان الله عز وجل قال للملائكة ادعوا الى عبادى قالوا يارب كيف والسموات السبع  
دونهم والعرش فوق ذلك قال انهم اذا قالوا الا الله الا الله فقد استجابوا الى وقال بعض  
المفسرين فليستجيبوا الى اى فليجيبونى فيما افترضت عليهم وتقبلتم به من الايمان به  
وبرسولى والطاعة لى اكر كسى كويد اين دوايت جون اجنبى است هميان احكام روز  
كه ميشين آيت و بسين آيت از احكام روز است بس جزايد را اين هميان آورد  
جواب آنست كه اين همه متقارب اند كه هيچ جنبى نيست والله تعالى حرايت ميشين گفت  
ولتكبروا الله على ما هداكم ولعلكم تشكرون ايشان را بر ذك خود داشت و تكبير و شكر  
فهوذا انكه ايشان را بشواب اين تكبير و شكر اميدوار كرد هيچ انكس كه ويرا ذكر و شكر مى كنيد  
بشما نرد يكست آواز شما مى شنود و درها اجابت مى كند اين عارضى بود كه هميان اندر  
آيت ميشين قما حى آن بس انكه با احكام روز با زكشت كه اجل لكم ليلة الصيام الايه  
سبب نزول اين آيت ان بود كه حرايتاء اسلام كه زمان آمدن بود برده ماه رمضان كيه  
افطار كردى طعام و شراب و مباشرت اهل خویش و اهل حلال بودى و كشاده تا انكه كه



نخستی یا نماز خفتن کردی پس بعد از آن حرم بودی مهم طعام و مهم شراب هم مباشرت  
نادر شب عم خطاب رضی الله عنه شبی بعد از آنکه نماز خفتن کرده بود دست بزرگ خور  
برد آنکه خود را ملامت کردی که نیست باین مخالفت شرع که از وی بیدار ماند بود سید  
پنخنت مصطفی صلوات الله علیه و قصه خویش باز گفت و رخت طلبیدن رسول خدا  
گفت ما کنت جبراً بذاک یا عمر این نرسد و تو است که کردی ای عمر هر آن حال جماعی  
برخواستند که همین واقعه افاده بود ایشانرا و همه معترف شدند پس الله تعالی در آن  
ایشان این آیت فرستاد و عبد الرحمن بن ابی لیلی بطریق دیگر روایت می کند می گوید  
عم خطاب پیش مصطفی علیه الصلوة والسلام در آمد گفت یا رسول الله دوش کام خود  
از اهل خویش طلب کردم گفت من خواب کردم بدار شتم که بهانست دست بوی بردم کام  
خود از وی برداشتم رسول علیه السلام گفت ای عمر آنچه کردی مرا و آندهی پس بنی العلیه  
از بهر عمری آیت فرستاد و مسلمانان را رخت داد اجلکم لیلۃ الصیام الوقت الحسین  
وقت انجا کفایت است از جماع و هر قرآن صحبه امان مباشرت و ملاهت و افشاء و دخول  
و رفت همه کفایت از جماع است قال ابن عباس رضی الله عنه ان الله عز وجل حی کریم  
یکفی من لباسکم و انتم لباس لهن ای من سکن لم و انتم سکن لهن لباس انجا کفایت  
است از سیلان مرد زن و زن بر مردی جامه بپوشد که جای دیگر گفت و فرستاد  
و فی الخبر الولد للفراش اهل محانی گفت لباس از جامه است که بتن دارد و شعار کند  
پس مرد زن را بدین محینه لباس خواند که یکدیگر را بپوشد جامه انداخت و گفته اند که  
ایشانرا لباس از بهر آن خواند که هر دو ستر گردانند از لجه نابسندین شرع است و دلیل  
برین قول آن خبرست که رسول صلی الله علیه و سلم گفت من تزوج فقل اخر زینده علم الله انکم  
کنتم تحتانون انفسکم ای ظلمون انفسکم بالجماع لیلالی رمضان فتاب علیکم ای عاذکم  
بالتجنس و عفا عنکم ما فعلتم قبل الرخصة فالان باشر و هن مهماعت را می گویند بر سبیل  
الاحتیاج نه بر سبیل الخفاف چنانکه در آن خبر گفت شما که اکثر و تنالحو العرا بحت است  
نه امر و جوب باشر و هن مجتانب است می گویند اکنون می رسد باهل خویش مباشرت سید

دو بشم بر ای جامه و ابتغوا ما کتب الله لکم می جویند آنچه الله شما را نوشت در لوح محفوظ  
از زندگی نه باشند شما را در خبری آید که اعمالی ادم بکر همه منقطع شود و کسسته کرد  
مکر صدقه روان و زندگی با ساشائسته که بد خویش را دعا گویند بعد از وی و هر خبری اند  
که ملک تعالی بندگان را بنوازد و بزرگ گرداند بندگان باریا بجه عمل را باین رتبت رساند  
گویند بدعا و لک لک معاذ جبل گفت و ابتغوا ما کتب الله لکم یعنی لیل القدر چیست خواند  
و ابتغوا ما کتب الله لکم یعنی آن فرمان ایستد که الله شما را نوشت و کلاوا و اشر بوا این  
در شان ابوقیس صمد بن انس بن صرمه آمد که همه روز در کار بود بکشاوری و روزی در  
جون شب در آمد اهل یک خواست که طعامی کرم از بهی وی بسازد چون کز طعام کسب  
ابوقیس از همان یکی خواب شده بود چون بیدار شد گفت نخورم که مخالفت شرع باشد  
و نافرمانی حق پس روزی در آمد بیوست و در نیمه روزی طاقت شد چنانکه می شوشت  
رسول خدا صلوات الله علیه چون او را بجان بخوردین گفت چه رسید ترا ابوقیس قصه خود  
بگفت رسول صلوات الله علیه باری که گرفت در حال آیت مذ و کلاوا و اشر بوا ای  
کلاوا حتی تبین لکم الخیط الابيض تفسیر این مصطفی علیه السلام علی بن حاتم را در خواب  
گفت صل کذا و کذا و ضم فاذا غابت الشمس فکل و اشر حتى تبین لکم الخیط الابيض  
من الخیط الأسود علی حاتم گفت چون این از مصطفی بشنیدم فر اگر فتم یک رشته بید  
و دیگری سیاه و بوقت صبح در آن می نگرستم و هیچ بر من روشن نمی شد آنکه با رسول  
بگفت که من چه کردم رسول بخندید گفت یا بن حاتم آنکه عریض القفا قال ابویار  
الخطابی هذا تاول علی وجهین احدهما ان یکون کناية عن العباوة و سلامة الصلوة  
واللانی انما اراد انک غلیظ الرقبه و افر الخ لای من کل ابعدا الصبح لم ینبهکم الصوم و لم ینزل  
اثر فیه ثم قال یا بن حاتم انما ذاک سیاض الثمار من سواد اللیل ای پس حاتم رشته بید و سیاه  
مثلی است تا یکی شب و روشنایی روز دانه یعنی که عقب گفت من الفجر فجر نامی است اول  
بامداد را که نفس صبح شکافد از شب و هر خبری آید که الفجر فجران فجر حرم فیه الطعام و کل  
فیه الصلوة و فجر حرم فیه الصلوة و فحل فیه الطعام فجر و اند فجر صادق و فجر کاذب اول



فجر کاذب بدینا یک سبزی از مشرق ظاهر شود و ارتفاع گیرد مانند عمودی و چنانکه ببع  
آسمان طول آن بکشد و عرب آنرا ذنب السحان گویند و بقدر دو ساعت که از شب بماند  
باشد این فجر کاذب برپاید آنکه اندک اندک بانی شود و هفتاد و تاریکی می آید پس از  
میان ظلمت فجر صادق بر برزند سخی باشد که بعضی افق باز می آید بتدریج مصطفی  
علیه السلام از بخاکت لبس الفجر البیض المستطیل و لکنه الحجر المعترض چون این فجر  
صادق آغاز کند طعام خوردن بر روزه دار حرام شود و وقت نماز در آنجا که خبر  
گفتم بنده باید که در آن وقت بیدار باشد که آن وقتی عزیمت و ساعیه بزرگوار و  
العلمین انشرف آن سوخته بدان یاد کرده و گفته و الصبح اذا تنفس ثم اتوا القیام  
الی اللیل پس آنکه روزه خویش تمام کنی تا شب این الی غایت راست بخوابد و در آن  
روز بغایت رسیدن و قدش سری گشت و روزه دار حرام فطر اندا اگر طعام خورد  
و اگر نه و بعضی روایات بیا یکنم اکل اولم یا کل و مصطفی علیه السلام مواصلت کرد روز  
هم پیوست طعام خورد جبرئیل آمد و گفت قبلت مواصلت و لا یحل لمتک من بعدک و  
صال تو پذیرفت و امت ترا بعد از تو روانیست و صال کند و لا تباشروهن و انتم عاکفون  
فی المساجد این در شان جماعه آمد از یاران رسول صلی الله علیه و سلم که در مسجد معتکف  
می نشستند پس چون ایشان ضرورتی پیش می آمد از بهر آن ضرورت بیرون می شدند  
و در میان نه باهل خود می رسیدند آنکه بعد از غسل بمسجد باز می رفتند و رب العالمین گفت  
ولا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد تا معتکف باشند در مسجد ها بزبان خود می سید  
و ندیدی مکنید عاکفون از روی لغت اقامت است بلیدن بلند و ارم قال الله تعالی  
فا تو علی قوم یعکفون علی اصنام لهم و از روی شرع می آید در مسجد بر وجه طاعت و عز  
نیت در آن شرط است که قربت بی نیت درست نیاید و به قال النبی صلی الله علیه و سلم  
انما الاعمال بالنیات ای صحت الاعمال بالنیات و مسجد در آن شرط است که گفت و انتم  
عاکفون فی المساجد و مستحب است که با اعتکاف روز دارد پس اگر روز ندارد اعتکاف  
درست باشد مذهب شافعی رضی الله عنه اتی نذرت ان اعتکف لیله فی الجاهلیه فقال

النبی صلی الله علیه و سلم اوف بند که و بدین که معتکف جان فرموده است که منی از  
جهان که خسته ام و کرده همه سال را همان سال از آنم لم و درگاه را از نوم گرفته ام و استانه  
باین کرده ام و خاک بستر تا نیامری باز نکردم ازین دراجم خبری آید که چون معتکف  
بیرون آید او را گویند بیرون ای انگاه خویش چون آن روز که از ما ذلذلی و فی الخبر  
منی اعتکف عشره ای رمضان کان لجنین و عمتین و فی الاثر منی اعتکف یوما فیکمل عشر  
لقاب و منی اعتکف یومین فیکمل عشرین رقبه و منی اعتکف لکنه ایام فیکمل ثلاثه رقبه  
و منی اکثر فیکمل ذلک و فاضلت آنست که در دهه آخر ماه رمضان معتکف نشیند که مصطفی  
علیه السلام چنین کرد و هرگز اعتکاف درین دهه دست بند داشتی و هرست است که یکسال  
بیه روز معتکف نشست و سالی دیگر است روز آن سال که سی روز نشست بیه روز که  
ده روز پیش معتکف نشست طلب شد و جبرئیل آمد و گفت آنچه می جوی در پیش  
پس ده روز میانین نشست جبرئیل گفت دیگر بار آنچه می جوی در پیش است پس ده روز پیش  
معتکف نشست تا می بیه روز اما آن سال که بیست روز معتکف نشست جان بود که پیشتر  
سال بجز بود یا یاران و اعتکاف از وی فایت شدند یکسال ده روز سال گذشته را قضا  
کرده و ده روز آن سال را که در آن بود و یکسال جان اندا که اعتکاف در ماه رمضان فایت  
شد و هر شوال معتکف نشست و سبب آن بود که مسجد آمد و خیمه از اعتکاف را زنی  
از زنان وی دستوری خواست با اعتکاف او را دستوری داد پس دیگر زنان آمدند  
و مسجد خیمه زدند عایشه و حفصه و دیگران رضی الله عنهن مصطفی علیه السلام نگاه کرد و آنها  
دیدند خشم گرفت گفت باین بار سائی می خواهید منی امسال معتکف نمی نشینم و بیرون آمد  
از اعتکاف خویش پس در ماه شوال آن ده روز قضا کرد تا که چو خدا الله قیل فی الرضی الله  
و شرطه و فیل ممنوعاته این انداز هائی است که الله نهد در دین خویش میان طاعت  
و عصیت بسند و ناسند فلا تقربوها کرد انداز هائی کرد یکبار بست فرا گرفتن و فرو  
گذاشتن کذلک ستن الله آیاته للناس لعلهم یتقون ه  
النوبه المال  
قول تعالی و اذا ساکر



عبادی غنی می گویند چون بندگان من مرا از تو برسد آن بندگان که خجسته حرمت ما  
را بختند و هر کوی ما کی خستند هر چه درون ما شد کذا شد و خدمت ما برداشتند با ما  
کردند و از اسباب بریدند عمامه بالا بر سر میزدند و مهر با بخان و در خیزند و عا  
وجود آمدند و با عشق بیرون شدند

بسم الله الرحمن الرحیم

زانی که حرام نیست در نهی ما - تا با زعدم خشتلانی لب ما

این چنین بندگان و این چنین دوستان چون مرا از تو برسد و نشان ما از تو طلبند  
بدان که من بایشان نزدیکم ناخوانده و ناجسته نزدیکم نابوسیده و ناجر یافته نزدیکم باو  
خود در صفت خود قیوم و قریم نه سزا و بنده را که من نعمت خود نزدیکم این همانست که  
کلمه خود را گفت موسی علیه السلام آن شب در بخورده ان بایان طور نمودی من شاطی الو  
الایم موسی را آواز دادند از آثران وادی مبارک از سوی راست بزرگوار موسی که  
از بس آدم کس بکوش سرخویش کلام حق نشنیده بود مگر موسی خواندند او را که یا تو  
موسی بی قرار شیطا قدش بر سید و صبرش بر مید صبر با هر کس برای که جاویدست  
مهر صبر با این موسی از سر سوز و کوه و بی طاقت گفت خوانده شنو ایندی این  
اطلبک کجا جویم ندانم که ای موسی جان که خواهی می جوی که من با تو ام نزدیکم بتو از  
جان تو که کمالک تو و از کجایان تو بتو و زبخی تو بدی تو اوال کلام کلامی و التور نور  
و انار بایع المین اندکی اشارت جنابیت که رب العزمتی یا موسی بعلم ترا نزدیکم  
و از وصمت دور ای موسی بهر عجب ان خودم و بهر سان مزدور یا از من عیش است  
و بهر من سوز شناخت من ملک است و یا از من سر و صحبت من روح روح است و قرب من  
نور دوستان بجای جانم و عارفان را شناختی صور

بسم الله الرحمن الرحیم

جانم که در دین است - جانم که در دین است

فاتی قریب اجیب دعوی الداع می گویند من به بندگان نزدیکم نزدیکان را دوست دارم

خاندان

خوانندگان را با سخ کنم جویندگان را بخود راه دم من سقر با نرا به بسند من من نزدیک  
شوتا بتو نزدیک شوم من قریب الی شریا قریب الیه خراعا بنده من تو مرا می خوانی من  
ترا اجابت می کنم من بر ترا بر حضرت دین خود می خوانم و بر بزرگوار رسالت رسول خود  
می خوانم اجابت کن من در کی بر کشای تا در کی بر کشایم در دعا بر کشای تا در اجابت  
بر کشایم ادعوی استجی کنم در انابت بر کشای تا در بشارت بر کشایم و انابوا الی الله  
لهم البشری در من نه بر کشای تا در خلف بر کشایم و ما انقم من شیء فهو خلفه در محبت  
بر کشای تا در هدایت بر کشایم و الذین جاهدوا فینا لنهزینهم سبلنا در توکل بر کشای  
تا در کفایت بر کشایم و من یتوکل علی الله فهو حسبه در استغفار بر کشای تا در مغفرت  
بر کشایم ثم یتغفر الله تجدد الله غفورا حیما انکه گفت لعلمم بر شد و این با حکم که  
بر تو نهادم مصیبت ترا و ساختن کار ترا نهادم تا بر راه راست بمانی و بنعم جان و زانریه  
و از ما بر سود باشی که ما خلق را بدان آفریدیم تا بر ایشان سوز کنیم ملک تا ایشان بر ما  
سوز کنند ما خلقت الخلق لارخ علیهم و انما خلقتهم لربخو علی اجلکم لیلة الصیام  
بیغام است و هم تفضل و هم تخفیف بیغام راست و تفصیل نیکو و تخفیف بسزای بیغام خدایانند  
بر بندگان و تفصیل روز ماه رمضان بر دیگر اعمال بندگان و تخفیف ایشان در اجابت عتر  
بامم جفتان گفت لیلة الصیام شب را که روز بیوست و شب طعام را بوزنه روز را  
لکن چون از اول شب نیت کند که تعداد روز دارانست و ثواب روز از دست نیت  
او را در دیوانست باین وجه روز بر همه عبادت فضل دارد که هر همه عبادت تانیت در  
علمه بیوندی ثواب عمل حاصل نشود و در روز چون شب حرامند و نیت در روز اند  
عقد روز بسته شان مر چند که تا وقت بام طعام و شراب خورد و عشرت کند او را اگر چه  
روزه داران شمرند و از ثواب وی هیچ چیز بنگاهند که یا خداوند ما را با ناکه طعام  
و شراب خورد و با اصل خود عشرت می کند و او را در ان ثواب روز داران می دهد  
از عبت که او را طعام خوردن فرمایند در وقت صحرانکه بنده را از ان خوردن عبت  
لطف از غیب بیرون آرد و در دوستی کشان آری مقصود نه نا خوردن است که موسی را



ليلة النار آتش بخورند آتش نهان بود و کند لطف میان آن تعبید بودا بر سپاه بر آید  
 و شب تاریک حرامد و باد عاصف چستین آمد بانکه گر که برخاست و کله در دست آمد  
 و اصل موسی حنا لیلک آمد جوان همه تاریک شد و ظلمت فرو گرفته و موسی بی طاقت شد  
 و از جان خویش بفریاد آمد **فان اول لفظه**  
 موسی آتش ننه برداشت شک از بران و آتش نلید آنکه از دور آتش بدید از آن شوب  
 و شور بهانه و مقصود میان آن تعبیه بود مجین بند را در میان شب بطعام خورد  
 فرما یکن زبان شیخ گوید تجر و افان فی التجور برکة و کون صلوات الله علی المتجر  
 و کون اللهم بانک لا متی فی سجور مم ما انعم الله علی عبد من نعمته الا و هو سائله عن ایوم  
 القیمة الا التجور استعینوا باکله الشیخ علی صیام النهار ان همه ترغیب و تحلیف که  
 شیخ مصطفی بدان ناطق است نبعین خوردن راست بلکه کاری دیگر و نواخته دیگر را  
 جانیست که الله گفتی بند من انی تجور خوردن دام و صلت است که من نه ادم تا تو خبری  
 در دم دوستی یافته فریشتگان را گویم در نکرید بند من از شب خیزانست بسم الله یاز  
 تو برانم گویم بنویسیان که بند من از خدا گرانست عطسه بر تو کام تا کوئی ایچ الله گویم  
 به بند که بند من از شاگردانست سوزی در دلت بیدارم تا از سران سوز کوئی  
 آه گویم بند من بهر سوزان است بند می سوزد می سازد والله اوری نواز دور  
 دلش نور خفت می فرماید و حقیقت کرم زبان لطف باینده می گویند

**من ان تؤم توان من یاز ز دل**  
**کرم بهر سوزانم یاز عجل**  
**کشفی کی برانست تو عجل**  
**به لک تجر و سوز کاب**

# قل تعالی

و لا تأکلوا اموالکم مال یکدیگر بخورید بینکم همیان خویش بالباطل بکزاف و  
 به ناشایست و تدلوا بها الی الحکام و آنرا فرادست چلمان مگذارید بر شوت لاکلوا  
 تا خودیک بان فریقا من اموال الناس چیزی از خواستهمردمان بالاثم بهر مندی

و انتم تعلمون و شما دانید که چیزی کنید بیالفکر رای بر سندان اهلته از نو با همرا  
 قل بکوی می هوائت للناس آن هنگام ساخته و نهاده الله است مردمان را و ایچ  
 و ساخت حج را و لیس البتر و بار سائیه و نیکی از نیست بان تا تو البیوت من ظهورها  
 که خانه خود از بام حرایک و لکن البتر من البیوت لکن بار سائیه بار سائیه انکس است کله  
 خشم الله بر هیزد و اتوا البیوت من ابوابها لجانها که آید از درهایک و اتوا الله  
 و ان خشم و عذاب خدای بر هیزد لعلکم تغفلون تا مگر بنیکوئی جاوید نمایند و قاتلوا  
 و کشتن کنید فی سبیل الله در راه خدا و در اشکارا کردن دین اسلام الذین یقاتلون  
 با آن کسان که با شما جنگ می کنند در سبیل باطل و در کز آوردن دین کث و لا تعدوا  
 و انداز در مگذارید و افروزی مجوین ان الله لا یحب المعتدین که الله دوست ندارد  
 اندلهم در کنند کارا و اقلوهم و کشتن ایشانرا حیث ثقتهم مسم که کجا که حرایمید  
 و اخی جومم و ایشانرا از مکه بیرون کنید من حیث اخی جومم جنانکه شمار از مکه بیرون کرد  
 و الفتنة اشد من القتل و شرک آوردن ایشان سخت ترست بر دیکر خدا از کشتن شما  
 ایشانرا و لا یقاتلومم و با ایشان کشتن مکنید عند المسجد الحرام بنزد یک مسجد حرام  
 حیث یقاتلومم فیہ تا آنکه که با شما کشتن کنند همان جای فان قاتلکم اکرمس آخبا  
 شما کشتن کنند فاقلومم مایل جای کشتن ایشانرا کذلک جزاء الکافرن حنین جزاء  
 کافران بنزدیک الله فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر خویش فان الله غفور  
 رحیم الله امر زکارت و بخشانید و قاتلومم و با ایشان جنگ می کنید حتی لا تفر  
 فتنه تا آنکه که بر زمین کافر نماند که مسلمانان را بچاند و یکون الدین لله و تا آنکه  
 که در زمین جزا لله را دینی نماند فان انتهوا پس اگر بچانید مسلمانان باز شوند  
 و جزیت بپذیرند فلا عدوان افروزی چستین و زور نیست الا علی الظالمین مکر افروزی  
 جویان و ستمکاران الشہر الحرام بالشہر الحرام این ماه حرام بآن ماه حرام و الحرامات  
 قصاص و این شکستن با زرم باشکستن از دم فنی اعتدی علیکم مکه بر شما افروزی جو  
 فاعتدوا علیه بروی افروزی جویان بمثل ما اعتدی علیکم جنانکه بر شما افروزی چست و اتقوا الله



و از انداز حرکتش برهیزید و اعلموا ان الله مع المتقين و بدانید که الله با برهیزگان است  
بنده داشت و نیکو داشت و انفقوا فی سبیل الله و نفقه کنید راه خدا و بزرگداشتی حق  
و لا تعلقوا بایکم الی التهلكة و دستها خود بنوعی ویم درویش با تمامی مه افکنید و اجتناب  
و ظن خداوند خویش نکو آید در کار روزی خویش و باداش کرد خویش از الله  
حسب المحسنین که الله دوست دارد نیکوکاران را

**قول الله تعالی و لا تأکلوا اموالکم این آیت را دو معنی گفته اند یکی آنست که مال یکدیگر باطل و ناشایست بخورید**  
چنانکه زدی و خیانت و غصب همچنانست که جای دیگر گفت و لا تقبلوا انفسکم نهاده  
مکشید یعنی که یکدیگر را مکشید و این در لغت رواور و انست معنی دیگر آنست که مال خود را  
بباطل و اسراف هزینه نکنید چنانکه زنا و قمار و انواع فسق و تدلوا بها ای و لا تلووا  
كقوله و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق ای و لا تکتبوا و لا تفرشید کذا شریخ  
در لغت عرب زد لو گرفته اند از آنی دلو آن بود که دلو فر و کذا از و دخی دلو که  
بود که بر کشد می گویند مال افراد سته یا کمان مکز از این بر شوت تا ایشان را بنایت فرا  
خورد که دانید مال مردم بدان برید و بظلم خویش و خود دانید که آن شما را جلال و  
کشاده نیست مفسران گفته اند این در شان کسی است که مالی بروی باشد و حق دادی  
و آنکه انکار کند و وجود آرد و چون صاحب حق مطالبت روی کند با و خصم کند و بحد  
و مجلس حاکم بگوامان دروغ حق می برد رت العالمین گفت این خصومت مکنید  
چون می دانید که ظالم اند و گواهی بدو می دهد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
عدلت شهادة الزور بالاشراک بالله قال الله تعالی فاجتنبوا التحس من الاوثان الله  
و اجتنبوا قول الزور و فی معناه ما روی ابوهریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
عیه و سلم انما انابشر و لعل بعضکم ان يكون الخی نجتة من بعض فاقض له من قضیت له شیء  
من حق اخیه فانما اقطع له قطعة من النار و مرد بودند عهد رسول صلی الله علیه و سلم  
یک امر القیس بن عامر الکندی و دیگر عیدان بن الاشوع با یکدیگر خصومت کردند تا ضعیف

که میان ایشان بود امر القیس خواست تا سوگند خورد و حق خود بر وی بسوگند است  
که الله تعالی آیت فرستاد که الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا می گویند  
ایشان که می خریدند بفرختن عهد خدا و سوگند ان خویش بهائی اند که ایشان را در زیر  
جهان برهن نیست پس چون رسول خدا این آیت بروی خواند سوگند خورد و خصم  
بگذاشت و آن زمین که در آن خصومت می رفت بعد از آن باز گذاشت پس الله تعالی در  
شان ایشان این آیت فرستاد و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل ای آخرها یسا لونی که  
عن الاصله معاذ جبل و یعلیه بن غنم مرد و از رسول رسیدند که این ماه نوبت نیست  
که می فرایند و می گاهند و بر یک حال نمی مانند رت العالمین جواب ایشان این آیت فرستاد  
گفت ایشان را جواب ده که حکمت نهیادت و نقصان ماه نوانست که تا همدگامها و  
بر مردم روشن شود و راه برند بمنزله مرد و دلف و عدت زنان و مدت بار و زنجیر  
دینها و تحقیق شرطها و نیز ماه رمضان و فطر و روزگار حج و ترتیب آن باین روش می  
و بخلق آسان قال ابوهریره بلغ رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ناسا یتقلون الشهر  
بصیام یوم و یومین فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله جعل الاصله مواقیب  
اذا را یتموها صوموا و اذا را یتموها فانطروا فان غم علیکم فامتوا ثلثین گفته اند که هلا  
اول ماه است تا دوشب بگذرد و بقول بعضی سه شب و بقول بعضی هفت شب پس می گویند  
تا آخر ماه و لیس التری بان تألوا البیوت من ظهورها حرم و کسایه و بوبره و قالون البیوت  
بکسر یا خوانند بایه قرا یم با فالکسر مکان الیاء و انضم علی الاصل مفسران گفته اند  
که در جاهلیت عادت داشتند که چون انج با نامند یک از بام سرای خویش همسرای می  
نه از در سرای و بان تعظیم حج می خواستند و بکراهیت بشت بر گردانیدن بران رت  
العالمین ایشان را فرمود تا این سنت و عادت جاهلیت دست باز دارند و ایشان را  
خبر کرد که این نه نیکی و با سائی است اگر بان نیکی و با سائی می خواهید پس بیان کرد  
که نیکی و با سائی چیست گفت و لکن التری من اتقی با سائی و نیکی آنست که از مردم الله  
نکاه دارید و از خشم او برهیزید و قیل معناه و لکن التری من اتقی کن با سائی با سائی



که از خشم و عذاب الله پرهیز و اتوا البيوت من ابوابها و خانه ها که آید از در در آید و از الله نگاه دارید و از خشم او بپرهیزید تا بنیکد و جهان رسيد و چون بر الله رسيد بپرهیزی و استکباری و خشنودی الله بروی رسيد ابو عبیده در معنی آیت گفته است ليس البر بان تطلبوا المعروف من غير اهله و اتوا البيوت من ابوابها ای اطلبوا المعروف من اهله من عرفی الا جائی هست و هر کاری را روی و هر بزرگی را محلی و اهل چون نه جای خویش و نه از اهل خویش طلب کنی بر نباشد بر آنست که از اهل خویش طلب کنی مصطفی علیه السلام بر او این گفت اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه و قاتلوا فی سبیل الله اولای که فرمودند در قتال و جهاد با کافران این آیت بود و مصطفی علیه السلام بر وجه این آیت جنگ می کرد هر کس از کافران که جنگی با وی جنگ کردی و اگر نه ابتدا نکردی چنانکه گفت و اعتدوا ای ابتدا و اعتدوا و لا تقاومهم بالقتال نگاه ایشان را کشید بیش از آنکه با اسلام دعوت کنید و ابتدا کنید مگر که ایشان ابتدا کنند پس این آیت را حکم منسوخ شد با آنچه گفت اقلوا المشرکین و حجت قوم این قول بعضی مفسرانست اما ابن عباس و مجاهدی گویند این آیت از محکومات قرآنست که از حکم آن هیچ جز منسوخ نشد و فرماست بقول کافران چنانکه جایها دیگران فرمود اقلوا المشرکین قاتلوا قوم بعدهم الله باید یکم قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و الاشباه ذلک و باین قول معنی و اعتدوا آنست که زنان و کودکان را بکشید و چون نه خواهند نه از هدیه و نه از بهر و نه از عهد باز پس می آید و چون جریب پذیرند جزیت ایشان بپذیرید و این جزیت بذرفتن خاصه اهل کباب راست بنص قرآن و ذلک فی قوله تعالی قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر ای قوله من الذین اتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید و محسوس را همین حکم است که مصطفی علیه السلام ستوابهم سنة اهل الکتاب و امیر المؤمنین علی را رسیدند که جزیت از محسوس بپذیریم گفت ای که ایشان را کجای بود و برداشتند و بردند از میان ایشان از دلیلی روشن است که بذرفتن جزیت را اهل کباب بودن شرط است پس مشرکان و عبده اوثان از رحیم بیرون اند و البته ایشان جزیت نپذیرند که اهل کباب اند و رب العالمین حکم الیها

این کرد که قاتلوم حتی لا تكون فتنة ای قاتلوم حتی یسلوا با ایشان کشتن کین تا آنکه که مسلمان شوند پس جناسلام ایشان قبول نباید کرد و نیز گفت و قاتلوم حتی یقتلوا ای حجت و حجت قوم ایشان را بکشید من جای که بر ایشان دست یابید و آخر قوم من حجت آخر قوم و ایشان را از مکه بیرون کنید چنانکه شما را بیرون کردند و الفتنة اشد من القتل و شما را که عذاب می کردند که از اسلام باز آید آن سخت تر است چنانکه خدا الله از کشتن ایشان را کشید محرم معنی دیگر گفته اند و الفتنة اشد من القتل شرک آوردن معیت است از کشتن شما ایشان را و لا تقا تلوم عند المسجد الحرام قراة حمز و علی و لا تقا تلوم حتی تقولوا فان قاتلکم فی الفجر هم سحر ف و دیگران همه بالف خوانند آن نقل است و این اقوال آن عین کشتن است و این جنگ کردن می گویند ایشان را کشید بنزدیک مسجد حرام یعنی حرم تا آنکه که شما را کشید پس اگر شما را کشید ما بجای شما کشید همان جای ایشان را میان مفسران خلافت که این آیت منسوخ است یا حکم مجاهد گفت حکم است که حرم تا کافران ابتدا بقتل نکنند و اینست مسلمانان را با ایشان قاتل کردن و کشتن و بقول قتاده و ربیع این حکم منسوخ است بآیت سیف و باین آیت دیگر که گفت و قاتلوم حتی لا تكون فتنة می گویند با ایشان کشتن کین تا آنکه که بر زمین کافرانان که مسلمانان را بخانند یا بی جریب یا بی زید و بیون الذین لله می کشید تا آنکه که از زمین دین جنی الله را نماند و خبری آید که لایقی علی ظاهر الارض بیت مدبر و لا ویر الا ادخله الله عز وجل کلمة الاسلام اما بعن عریین او بذل ذلیل اما ان بعنهم الله فجعلهم من اهل فیعروا به و اما ان ینذمهم فیلتواله فان انتهوا فلا عدوان لی الا سبیل و لا حجة لقوله تعالی ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی ای لا سبیل علی می گویند اگر از شرک آوردن و افزونی جستن باز ایستد شما را بر ایشان راهی نیست و حجت نیست که با ایشان حرم کشتن کنید الا علی الاطالمین مگر بر ایشان که ابتدا کنند و با شما در حرم کشتن کنند قال عکرمه الظالم الذی انی ان یقول لا اله الا الله الشی الخیر بالشی الخیرام رسول خدا صلوات الله علیه سید فرستاد چرا که حکم بقوی مشرکان ایشان گفت که چرا



ماجرای جنگی کنید این جواب است می گویند که ایشان نیستند از آنکه چرا حرام بر کرد اینند  
یعنی در صلح جدیدیه که رسول خدا را بر کرد اینند و با وی ایمان بستند که دیگر سال باز آید  
این بر کرد اینند مگر چرا حرام بود و مشرکان از دم می نداشتند رب العالمین این ما حرام  
بان ما حرام و این شکستن از دم بان شکستن از دم فنی اعتدای علیکم فاعتدوا علیه خرج  
مخرج الجواب والمضامه این در برابر نام جنایت می ماند بر طریق جنایتی که جایی دیگر  
گفت فیسخرون منهم یخون الله منهم و فی الحزین من سب عما سب الله واقوال الله واعلموا  
ان الله مع المتقین الله بابر همین کار است ایشان که از مراد و هوا خود بر همینند  
و رضا و مراد خود و رضا و مراد حق کنند و بهر چه شان پیش آید خدایا بدانند  
کنند نه خود را الله تعالی بنصرت با ایشان است جنانکه جایی دیگر گفت ان نصر الله  
ینصرکم و فی الحزین من کان الله کان الله له و انفقوا فی سبیل الله و لا یلقوا بالیدکم الی  
التلک التلک الهالک والمراد بالایدی النفس فعبث بالید عن النفس کقولہ بافت  
یداک این آیت را تا ویها گفته اند یکی است که اگر هر چند نیکند در راه خدا و در لنگر  
نکوشان و بصفت خنل الوذ که هیزد هلاک شوند هم از روی بطی هم از روی ظاهری  
باطن خراب شود بسبب خنل و ظاهر هلاک شود بدست دشمن این جواب است که جو  
فرمان آمد با اتفاق قوی گفت که اگر ما نفقه کنیم در حق و فاسد باینهم و در کار روی  
ظن پذیردند خدای عز وجل رب العالمین گفت نفقه کنید و خود را هلاک نکنید و  
خویش از هم درویشی و ترسیدن از کسستن روزی سوی تباهی میفکنید و احسنوا الظن  
بالله بالثواب والایلاف و خدای عز وجل ظن نیکو برید و یاداش نیکو کردید و درین  
جهان و درین جهان بدلا دادن و روزی فراخ ما نیست که گفت و ما انفقتم شی  
فهو خلفه و هویر الازقین قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ارسل نفقه فی سبیل الله  
واقام فی بینه فله بکل جهیم سبعایه و من غز بنفسه فی سبیل الله و انفق وجهه ذلک  
فله بکل جهیم یوم القیمه سبعایه الف جهیم ثم تلا هذه الایه والله یضاعف لمن یشاء  
نیدا سلم گفت این در شان قوی آمد که با غایان یرون می شدند بر کردی ساز

و توانایی آنرا شد پس ما در منقطع می شدند پس بالو عیال دیگران می بودند و  
نه بود که چرا خدا بر خود نفقه کنید و اگر چیزی ندارید خود بیرون مشوید و خود را  
میفکنید و تلک آن بود که بکشتی و دشمنی از ماندن در رفن هلاک می شدند و اگر آنرا  
گفت که توانایی داشتید احسنوا احسنوا ان الله یحب المحسنین و قیل التلک عذاب  
الله یقول الله عز وجل لا یشکوا الجهاد فتعذبوا می گویند جهاد فرو مکنانید که اگر بکذا نید  
عذاب خدا رسید ما نیست که جایی دیگر گفت الا نفر و یعذبکم عذابا الیما و قیل التلک  
القنوط من رحمة الله قال ابو قلابة هو الرجل یصید لذنب فیقول لیست فی توبه فیار  
من رحمة و منهم فی المعاصی این هر شان کسی است که بکنا هراقتد آنکه با خود که بد کرد  
آب روی نیست و بطی توبه نیست که توبه من خطی قبول نیست از رحمت خدا نوبه شود  
و در کنا به یفرایند رب العالمین گفت خود را هلاک مکنید بان که از رحمت من نوبه شود  
و بمنی ظن پذیرید آنکه گفت و احسنوا بمنی ظن نیکو برید که من انجام کار ظنی ندیدم می گشت  
انا عند ظن عبدی فلیظن شی ما شاء قال النبی صلی الله علیه و سلم فظنوا برکم ان سیغفرکم  
ظنوا برکم ان سیتوبوا علیکم ان حسن الظن من عباده قال صلی الله علیه و سلم لا یؤمن  
احدکم الا وهو یحسن الظن بالله فان حسن الظن بالله من الجنة ۵ کلاما  
**البقرة الثالثة** قولہ تعالی و لا یأثم  
اوالکم ینکم بالباطل اشارت آیت است که کرد کار قدیم و دوا و حکیم مطلع است بر کار  
بندها و عالم بخال ایشان می چند که داور زمین و حاکم ظاهری حکم کند داور آسمان باطن  
نگرد نهانها دانند که راسته بیاطن بکار داری و صدق در معامله میشه گیری و اخراج  
نهان دان شرم داری که جهنم خود طلب کنی که امروز اب رویت نزدیک خلق بر دوز  
تا زبانه عتاب لایب کنان و گویند ای شی شرم فرزند آدم الم تعلم انی انا الرب الذی علم  
غیب السموات و الارض و ما انا بغافل عما یعمل الظالمون ما و دوحی مذ که یاد آورد  
طهر ثیابک الباطنیه فان الظاهر لا ینفعک عندی و انا بکل شیء حیط یاد آورد من  
یظن ان لا یجمع المال عن الحرام فتوزیم النار و لا ارفع صلوه لاکله الحرام و لا اقبل



بوجی علی اکله الحرام اهی با کان اکل الحرام ولا توال الخا کان اکل الحرام یسألونک  
 عن الاصله زیادت نقصان قمر افزودن وکاستن آن اشارت بقبض و بسط  
 عارفان و هیبت و انس حجاب و قبض و بسط مخصص الحجاب است که خوف و حجاب  
 عولم را وجدان قبض و بسط از خوف و حجاب برآمد هیبت و انس از قبض و بسط  
 برآمد خوف و حجاب عولم است قبض و بسط خاص ال هیبت و انس خاص الحجاب  
 اول مقام ظاهر اما آن است دیگر مقام مقتضایان ساد که مقام سابقان و غایت همه انش  
 بجان است و در حالت انش بغایت رسان که اگر در میان انش روز از انش خبر  
 ندارد و حرارت انش روح انش او را هیچ اثر نکند چنانکه بوجفص جناد در حمله الله  
 اهنکر بود و ایتیه بغایت تیزی برافروخته و اهنی در آن نهاده چنانکه عادت  
 اهنکر نیز باشد کیسه بکاشت و آتی از قرآن بخواند شیخ را بان ایت وقت خورش  
 کشت و حالت انش بروی غالب شد دست در کوه و اهنی که بدست بیرون آورد  
 و همچنان می داشت و همچنان می داشت تا شاگرد روی نکست گفت ای استاد این  
 چیست که اهنی کم بردسته بود شیخ از سر آن برخاست و حرفت بکاشت گفت  
 جندب بارها حرفت بکاشتیم باز دیگر باره بسر آن باز شدیم تا این بی که حرفت را بکشد  
 و قاتلوا فی سبیل الله بزبان بنیان عارفان و طریق جوانمردان این قتل و قاتل  
 منزلی دیگرست نه روان را و چنانکه دیگرست حجاب را اما تا بشمیش عاهدت حمله  
 شریعت کشته نشوی و با انش محبت سوخته نکردی مسلم نیست که درین باب  
 شروع کنی و نکر تا اعتقاد کنی که انش همین چراغ است که تودانی و بس یا کشتن  
 خود این چالست که توشلیه که کشتگان حق دیگرند و کشتن خلق دیگر و خستن  
 با انش عقوبه نیکوست و سوختن با انش محبت دیگر چنانکه آن سیر بزرگوار گفت  
 چه دانستم که این درویش داغ است من بنداشتم که چرا که انش است چراغ است  
 من چه دانستم که در دویته کشته را کناه است و داغی خصم را بناه است من چه دانستم  
 که حیرت بوعمال تو طریق است و ترا و بیش جویند که در تو غریق است شبلی رحمه الله

وقتی بصر می بیند شک جگر سراسر دید از دلهان و عاشقان که در این حدیث ایشان  
 فرو کردی فیه بود همان صحرای افاده صحرای خشتی زیر نهاده و جان جنبر کردن کینه  
 بقت جنسیت در سینه وی بدین آمد گفت ای از ایشان جرمی خواهی بار در دلبشاز  
 فغانی آتش عشق در خیمه نشان زدی بعاقبت ایشان را تیغ غیرت می کشی خطاب  
 آمد بستر شبلی که ایشان را بکشم چون کشته باشم دیتشان بدم شبلی گفت دیتشان  
 چه باشد خطاب آمد که من کان قیل سیف جلالنا فدیته لقیاجالنا سر که کشته تیغ  
 جلال ما شک دیت او دید از جمال ما باشد

بافکر من تو یکتا هستی  
 می کشته عشق را دیت یکتا هست

و قاتلوم حتی لا یكون فتنه قال کنین ای مسلمانان در داه دین که الله جنکیان  
 و غان یان از دوست دارند آن الله یحب الالین یقاتلون فی سبیل صفادوست دارند  
 الله آن مردان مبارزان خون ریزان در مقام جهاد و قاتلوا ابطال الایست  
 جان بذل کرده و تن سبیل و دل فدا از بهی عنار دین را و کلام حق و حفظ بیضه  
 جماعت و ذب از جرمیم شرع مقدس روی بمعاندا درین آورده و روی عرشانه  
 تیر کرده و سینه منقود بنوا سلام سپر ساخته

بجای قوطه تن دروغ و خفتان  
 بجای زود آواز سب

و انفقوا فی سبیل الله توانگران مال از کیسه بیرون و توانگری از دل بیرون کنند  
 و صیقلان جمله خلایق از سر بیرون کنند و الیه الاثان بقوله تعالی قل الله ثم هم  
 کیسه ازال و بر داند ثواب آن چهلانی را دلا از توانگری و بردارند دین ربانی را  
 ستر از خلق و بر داند دیدار سبحانی را توانگران ازال نفقه کنند نگو و صدقات  
 نا از درخ برهند عابدان از نفس نفقه کنند بوظایف عبادت تا بهشت رسند عابدان  
 از جان و دل نفقه کنند بخقایق شهود تا بوصول حق رسند و اچسبوا ان الله یحب الحسین



مانند کتبه

مصطفی علیه السلام گفت ایحسان ان تعبد الله کانک تراه فانه یراک ایحسان آنست که خدای را بیداری و هشیاری برستی چنانکه گویی که در وی می تری و خدمت که کنی چنان کنی که برای پی این حدیث اشارت بملاقات دل با حق و معارضه نفس با غیب و مشاهدۀ جان با صواب و حجت کردن بر اخلاص عمل و کوتاهی امل و وفا کردن بپذیرفته و ندادن بپذیرفته روزی و حجت شدن است بر یکم و گفتن علی و وفا آن بپذیرفته چیست خدمت مولی کوتاهی امل در چیست در کانت ترا اخلاص عمل در چیست در فائده یراک دیده که او را دیدن بملاحظت اغیار کنی بردارد و آن جان که با وی صحبت یافت با این خال چند سازد از آنست که خطاب رجعی با روح پاک است که منزل او در قالب آب خاکست خورده در آن حضرت مذلت حجاب جندیت بایک والی بر شهر خویش در غربت عمر چون بر سر آرد جان در صفت بقا است و این خاک فانی او که بخون زنده نه چون زنده آن جوانی از سر حق محقق آگاه است حق دیدنی است و کانت ترا درین خبرین گواه است

**قوله تعالی** وَاتَّبِعُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ  
وَعمره حایرا فان احسنتم اکثر ثمارا باز دارند بر می یا بیمار که فما استیسر من یلین  
داشته است چیزی آسان من الهلک از قربان ولا یخلقوا رؤسکم و معی حشرکم  
بمستید حتی یبلغ الهلک تا آن وقت که قربان رسد یحمله بجای آشتن آن  
فمن کان منکم مریضا یا یؤد اوبه اذی من لسه یا حرورک جندک یا  
یاد در سربوکه و خواه که سوی ستر و نقدیة من صیام خویش را از حج باز خردی به  
روز روز او صدقه یا فیه از طعام که بدو پیشان دهان او نسک یا کتن خون  
کو سفندگی فاذا امنتم و چون ایمن شوید فمن منع بالعمرة من که احرام گرفته بود و عمر  
الحج بخواند که حج را بعمرة دارد فما استیسر من الهلک تا کو سفندگی کشان فمن الحار  
من که کو سفندگی باند فصیام بلکه ایام تا سه روز روز دارد فی الحج در آن روزها

که حج می کنی و سبعة اذا جمعت و هفت روز پس آنکه باز آید تلك عشرة كاملة ان شاء الله  
تمام ذلك این شع لمن لم یکن اصله حاضری المسجد الحرام نه مکمان و اهل حرم راست  
والقوا الله و از خشم الله برهین یکن و اعلموا ان الله شدید العقاب و بدانید که الله  
در عقوبت سخت کیست الحج ساختن حج را و بخود فریضه کردن را اشهر ماههای است  
معلومات شناخته و دانسته فمن فرض فیین الحج من که در آن ماهها با حرام گرفتن بر خستن  
حج فریضه کرد فلا رت نه مباشرت کردن شاید نه آرام گرفتن و لا نفوق نه  
از ناشایست هج جینی و لا جلاله بامسلمانان و نه بانینها بیان جنگ شاید فی الحج  
در حج کردن و ما تفعلوا من خیر و هر چه کنید از نیکی یعلم الله می داند الله انرا  
و تزودوا و زاد بر یکدیگر فان خیر الزاد التقوی که بهترین زاد بر همین مذلت است  
از خشم من و اتقون و برهین یکن از خشم من یا اولی الابواب لی خذون دان  
خزدها لیس علیکم جناح بر شما تنگی نیست ان تبغوا کجوبیک فضل روزی  
من یکن از خداوند خویش فاذا اتممت من عرفات چون باز کردید از عرفات  
فاذکروا الله یا ذکین خدایرا عند المشعر الحرام نرد یک مشعر الحرام و اذکروه کاهدا  
و یا ذکین و یا جنانک شمارا راه نمود و ان کنتم من قبله لمن الضالین و پیش از این بود  
مکران کراهان ثم ایضوا بس باز کردید من حیث افاض الناس انزل را مکران  
باز می کردند و استغفروا الله و امرزش خواهی از خدا ان الله غفور رحیم که  
الله آمرزگار است و خستایند

### النوبة الثانیة

قوله تعالی و اتبوا الحج و العمره و ایمنی ان الی صلی الله علیه و سلم قال اتابعوا  
بین الحج و العمره فانما ینفیان الفقر و الذنوب کما ینفی الکی حبش الحید و الذهب الفضة  
ولیس لک المبرور ثواب دون الجنة گفت حج و عمره مرد و برنی یکدیگر دارند و شرط آن  
تمامی بجای آرید که مجتنب آنش زو سیم و آهن با خلاص برزد و فضلا که بکار نیاید بسوزاند  
حج و عمره فقر نباشد یکن و کناها ان نکوهید را از بند مجتنب فروریزانند و صفاد و  
طهارت نفس مهذب بدید کردن و بعضی اخبار می آید که بسیاری کناه بند را که کفارت



آن نیست مگر ایستادن بعزوات و هیچ وقت نیست که شیطان را بیند چراغ تر  
وزد روی تر از آن وقت که حاجیان معرفات بیستند از بس که بیند رحمت  
خدا بر ایشان باران و ریزان و زکاه کبائرکی است که بنده حرا ن روز بخدا  
عز وجل بیکان بوزد و اندامت وی نوید و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله  
علیه وسلم اذا كان يوم عرفة ينزل الله تعالى الى السماء الدنيا فيباهي بهم الملائكة فيقول  
انظروا الى عبادي اتوني شعثا غبرا من كل فج عميق اشهدكم اني قد غفرت لهم  
فيقول الملائكة يا رب فلان مريض فيقول قد غفرت لهم فامن يوم اكثر عتقا من  
النار من يوم عرفة وروی العباس بن مرداس ان النبي صلی الله علیه وسلم دعا  
عرفه لامتة بالمغفرة والرحمة واكثر الدعاء فاجابه اني قد فعلت الا ظلم بعضهم  
فاما انوبهم فيما بيني وبينهم فقال غفرتهم فقال اي رب انك قادر ان تثيب هذا  
المظلوم خيرا من مظلمته وغفر له هذا الظالم فلم تخبه تلك العشي فلما كان غداة  
المنذوفة اعدا الدعاء فاجابه الله اني قد غفرت لهم فتبسم رسول الله صلی الله علیه  
وسلم فقال له بعض اصحابه يا رسول الله تبسمت في ساعة ما كنت تبسم فيها قال  
من عدا الله ابليس ان تملأ علم ان الله عز وجل قد استجاب لي في امتي اهوى يد  
بالويل والثبور وحثوا التراب على راسه وعن ابن عمر قال لا يبق يوم عرفة احد في قلبه  
مشال ذرة من ايمان الا غفر له فقال له رجل لاهل عرفات خاصة ام للناس عامة فقال  
ابن عمر كنت عند النبي صلی الله علیه وسلم فسمعتة يقول ذلك فساله سائل للناس عامة  
اولاهل عرفات فقال ليل للناس عامة واتموا الحج والعمرة لله خلافت میان علماء  
که عمر واجب است یا سنت وقول جدید شافعی رضی الله عنه است ویشتر علیاً  
که واجب است مجوز حج از بهر آنکه لفظ امر بر هر دو مطلق است و مقصور امر وجوب  
است یدک علیه ما روی نید بن ثابت من فوجاً ان الحج والعمرة فریضتان لا یضرکاتهما  
بلات وفي الکتاب الذی کتبه الله علیه وسلم لعمرو بن حزم ان العمرة مع الحج  
الأضغی وقال ابن عباس والله ان العمرة لقرينة الحج فی کتاب الله واتموا الحج والعمرة

لله می گوید تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسب که وجود و شرایط و فرائض و سنن آن بتام  
بخای آید و اگر تمامتر خواهید از خانه خویش چون بیرون آید احرام گرفته بیرون  
آید و بالاحلالی شیهت حج کنید که چون ما احرام بوزیم آن باشد که حج نامقبول  
و حج بخرج و زیارت کاری حریش میگردان و حج خود میاید قال رسول الله صلی الله  
علیه وسلم یاخی علی الناس زمان حج اغنیاء الناس للنهضة و لوساطهم للتجارة و قراؤهم  
للرباء و التمجعة و قراؤهم للمسئلة و ملعت عرب عمری یارتست و حج آنها که  
کیه بر ساند حج و عمره را گفت لله و ما ز و ذکوة را گفت و ایموا الصلوة و اتوا الذ  
لله جواب است که حج و عمره جاهلیت کاری مشهور و معروف بود و کز  
حج و طواف که می کردند و تبلیه که می گفتند بتان را در آن می کردند و می گفتند اینا  
انبا از ان خدا اند تعالی الله عن ذکر بس تب العالمین مسلمانان را فرمود که شما خالص  
لله حج کنید و کس را با من حرا ن انبا نگیرید نامشکرا نرا بنیهای بشک و براه توحید را هم  
نظیر این است که گفت و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا جهودان و تر ساید  
کلیسایها و کنیسههای ساختند و می گفتند این خدا را است انکه خدای عز وجل را بیک  
و بی ممتای حرا ن نمی برستید ند و بدان قرار نمی داند رب العالمین مسلمانان را  
گفت شما مراد را ن با خلاص برستید و دیگری را در آن با من بخوانید نا ایشان نداند  
که هر کس می اند و براه با ن آید فان احصیتم فما استیس من اهلک احصا منع است  
حس و جعلنا جهنم للکافرین حصیرا ای حصیرا و هدی هر دو یکست چون  
ومیت ولین ولین و انرا هدی نام کرد ندان بهر آنکه آنرا منابر بند و لجا بکشند  
بد و ایشان دهند و خدای عز وجل بدان تقرب کند بجهان که کیه هدی بر دوشی  
و حرا ن بوی تقرب کند و خلافت میان علماء معین احصا که آن سبب خلل است  
قوی گفتند معنی که بدید آید و او را از اعمال حج باز دارد چون یاری و ما ندک  
ویم دشمنی و بیستند نفقه و کم شدن شر و مانند این معجزه ازین عندها بود چون  
بدیدند محرم و کوفندک بمنافستند تا بکشند انکه از احرام بیرون آید و حلال شود



و جماعتی از محققان گفتند که آن احصا که میباید تحلیل است منع است از جهت شمنی یا از جهت سلطان قاهر چنانکه مصطفی علیه السلام بفرموده و دیگر عذر هاجون بیماری و جبران سبب تحلیل نیست پس چون باز داشته شد از جهت شمنی یا سلطان قاهر کوسفندکی بکشد همان جای که محصور شود اگر در محل باشد یا حرم آنکه اگر بیرون این و بروی قضا نه الا اگر نسک واجب باشد اینست که رتب العالمین گفت فان احصرتم فما استیسر من الهلک ای فواجب علیکم ما تیسر من الهلک و ادناه شاة و اعلاه بدنة و اوسطه بقرة و الاحسن هو الشاة لانه اقرب الی الیسر و الله تعالی سمی الشاة هدایا فی قوله هدایا بالغ الکعبنة و لا یخلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهلک محله می گویند نوی سر باز مکنید تا آنکه که کوسفند بکشد و تحلیل انتفاع رسک و تناول اگر محل باشد یا حرم این بر قول ایشانست که احصا را حصار در شمنی نهند و محل محل انتفاع و اکل و تناول نهند و مثال این آنست که مصطفی علیه السلام گفت در آن گوشت که بر من ندادند صدقه قال فر بوه فقد بلغ محله ای بلغ محل طیبیه و جلاله بالهدیه بعد از آن کانت صدقه علی بریق فنی کان منکم یضاهیه انکی منی یسه این هم شان کعب بن عجم الانصار کی فرو آمد دید یک می سخت و مصطفی علیه السلام بروی بکاشت و بر آید که جملده از سر وی فرو می ریخت گفت ای کعب چند سورتی را بخانده گفت ای گفت کوسفندکی بکش و هر ویشتر از خوردن یا سه روز روز دارد یا فرقی طعام بیش هر ویش ده ووی بستر این فرق بیند یک اصل حجاز سه صاع باشد سر ویش را دوصل فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الحج بدانک که از رذن حج و عمره سه وجه است یکی افراد و دیگر قرآن و سبک تمتع مذهب شافعی رضی الله عنه افراد فاضلتر و مذهب بوجنیفه و مذهب مالک تمتع فاضلتر و این خلاف از آن افاد که در حجة الوداع که رسول خدا صلوات الله علیه باخی عمری کرد در مختلف شدند مالک گفت تمتع بود بوجنیفه گفت قرآن بود شافعی گفت افراد و حجت شافعی حرم آنست که جابین نید گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یخبر فی حجة الوداع بقول لیسک حجة مفردة و بدلتی دیگر گفت از فرد و بالبح فانه اتم

ظ  
قرآن فاضلتر

لجنتکم و عمرتکم افراد آنست که حج و عمره انهم باز رذا اقل حج کنند بوقت خوش بشا<sup>ط</sup> آن تمامی بخای از بس چون تمام شود و از احرام بیرون آید بجای آنه شود یا بتعمیم یا بهیچ وجه و عمره را حرام گیرد و باعمال آن مشغول شود و قرآن آنست که هر دو در هم بیوندد و احرام گویند لیسک نخچه و عمره معا پس بر اعمال حج اقتصار کنند که عمره خود و حرمی مندرج شود چنانکه وضو و غسل و تمتع آنست که چون بمقتات رسک بوقت حج اول احرام بگیرد پس چون هر که شود و از اعمال حج فارغ گردد و از احرام بیرون آید تحلیل شود و محظورا<sup>عظم</sup> تمتع آنکه از حرم که احرام گیرد حج و بدین مشغول شود این کسر امتنع گویند و بروی کوسفندکی واجب شود آنکه که از عمره فارغ شده باشد و باعمال حج شروع کرده پس اگر روزی حج کند و بدویشان دهد شاید اینست که رتب العالمین گفت فمن تمتع بالعمرة الحج فما استیسر من الهلک پس اگر کوسفند نیاید فضا م ثلثة ایام فی الحج سه روز روز در پیش از روزی و اگر پیوسته دارد و اگر گسسته سه روز و شاید اما هر روزی البته روانیست که تمتع روز دارد و ایام الشرق رخصت هست قالت عائشة رخص رسول الله صلی الله علیه و سلم للمتمتع اذا لم یجد الهلک و لم یجم الکثف فی العشران یوم ایام الشرق و سعة اذا جمعت پس چون از حج بوطنی باز شود هفت روز دیگر روز دارد تا تمامی ده روز باشد اینست که گفت تلک عشرة کامله این عشرة کامله بسطی است حرمی مانند تا کید می چند که از آن بی نیازی است چنانکه جائی دیگر گفت و لا تحطه بمینک و نبش من خود بدست راست بود و کذلک قوله ذلکم قولکم باقوا هم و حتی خود بدین بود و قال تعالی انما یاکلون و یطونهم ناراً و خوردن و آشامیدن بود آنکه بیان کرد که این حکم نیز کسرا است که قوی را مخصوص است یعنی ایشان که نه میکان باشند و نه ایشان که از مکر فر از مسافت قصر نشینند بلکه غریبان راست اهل افاق که آخافروا بنیادتم حذوهم عذابه لوصیعواما امهم و ترکوا ما فرض علیهم فقال سبحانه فالتقوا الله و عملوا ان الله شدید العقاب الحج اشهر معلومات ای وقت الحج اشهر معلومات می گویند وقت حج ماقها است معروف و آن شوال است و ذی القعدة و نه روز از ذی الحجة و شبی از بوقت بام



این مذهب شافعی است و بمذهب ابوحنیفه ده روز است از ذوالحجه که روز آخر شمارا در  
و بمذهب مالک ماه ذی الحجه تا باخرا از شهر الح است هر که بیرون ازین روزگار احرام  
گیرد آن احرام عمر را باشد نه حج را بمذهب شافعی و احمد و اشحن و اوزاعی و بمذهب مالک  
و ابوحنیفه حج منعقل شود اما مکروه دارند فنی فرض فیهن الحج فرض قدر آن بر  
جوارحه آید بمعنی بیان جنانکه گفت قدر فرض الله لکم تحله ایما نکم بعینه قد بینکم  
کفارة ایما نکم جائی دیگر گفت سوره انزلناها و فرضناها بعینه و بیناها وجه دوم  
فرض بعینه ایحل و ذلک فی قوله ما کان علی النبی من حج فیما فرض الله له ای احل الله  
وجه سوم فرض بعینه انزل و ذلک فی قوله ان الذی فرض علیک القرآن ای انزل وجه  
چهارم فرض بعینه واجب و ذلک فی قوله فمضی ما فرضتم ای وجبت علی انفسکم جائی دیگر  
گفت قد علمنا ما فرضنا علیهم ای وجبنا علیهم و ذلک قوله تعالی فنی فرض فیهن الحج ای  
اجب فیهن الحج فاحرام بهی گویند هر که درین ماه حاج بر خود فرضیه که نایم یحرام  
و تلبیه و احرام آن باشد که چون بمیقات رسان غسل کند آنکه از اری سید حنبل  
و در لئی سید بر افکنند و بعلین در پوشان و بوی خوش بکار دارند و در رکعت نماز کند  
آنکه در رکعت کند و حیث احرام آن نیت است پس اگر یک باشد بر نشیند و  
شتر بخیزد و رفتن را راست بیست تلبیه کند گوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک  
لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و المملک لا شریک لک و ازین جمله خود احرام فرضیه است  
آن دیگر سه مسکن و هیأت است و علی الحله فرائض و ارکان حج پنج چیز است احرام  
و سعی بعد از طواف و وقوف بعرفات و هوی سرزدن بیک قول اگر یکی ازین ارکان  
بگذارد حج درست نیاید و ارکان عمره همین است الا وقوف بعرفات که آن در عمره  
و واجبات حج شش چیز است احرام گرفتن بمیقات و عرفات بایستادن تا فرو شدن  
آفتاب و شب مقام کردن در مزدلفه و همچنین مقام کردن بشب و طواف و دعاء و  
انداختن اگر یکی ازین شش بگذارد حج باطل نشود اما کوسفتی لازم آید که بفرمان  
کند و محظورات حج که محرم از آن برهین باید کرد هم شش چیز است جامه پوشیدن مجنون از

و از اربابی و صونه و دستار و دم بوی خوش بکار داشتن سوم هوی سر و باط باز کردن چهارم  
با اهل خوش معاشرت کردن پنجم مقدمات مباشرت بجنس و تخیل و مانند آن و همچنین  
نکاح نشاید نه خود را و نه دیگری را اگر کند در دست نباشد ششم صید بر نشاید محرم را اگر  
کند جز آنکه آیت مانند آن صید که کشته بود از شرکاء و گوشت فنی فرض فیهن الحج  
هر که درین ماه حاج احرام گرفت و حج بر خود فرضیه کرد فلا رقت و لا فسوق و لا جلال اعلام  
اختلاف است در معنی این هر سه کلمات قوی گفتند رقت عین جماع است قوی گفتند جلال  
جماع است بعرض نزد یک زن آن قوی گفتند سخن نافرجام است و کلمات فکوهی و فست  
انواع و احیای است بنجملی قوی گفتند لفظ دادن است که رقیب بعینه جائی دیگر گفت  
ولا تنابزوا بالالقباب بیس الاسم الفسوق فنی گفتند فسوق همانست که در سوره الاحقاف  
گفت و لا تا کلو اعمالم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق و هو الذی لا انصام روی ابوهریره  
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من حج هذا البیت فلم یفرث و لم یفسق خرج من ذنوبه  
کیوم ولدته امه و عن وهب بن لورد قال کنت اطوف انا و سفین الثوری لیل القدر  
سفین و بقیة فی الطواف قد خلت الح فلیت تحت المیزاب فبینا انا ساجدا فسمعت  
کلاما بین استار البیت و الحارة و هو یقول یا جبرئیل اشکو الی الله ثم الیک ما یفعل هو  
الطائفون حولی من تغلبهم فی الحدیث و غلبهم و سؤمهم قال و هیب فاولت ان البیت  
اشکو الی جبرئیل ابن عمر گفت فسوق دین آیت بکار داشتن محظورات حج است در  
حال احرام جز قتل صید و هوی سر و ناخن گرفتن و مانند آن و جلال آنست که قریش  
بایکدیگر در منا خصومت می گرفتند و خود را بر یکدیگر بهی آوردند این می گفت حج من  
بهت و نیکو تر و آن می گفت حج من تمام تر و بکار آمدن تر و نیز در مواقع مختلف شانند  
مر قوی لهوقی بود و می گفتند که این موقف برهیم است علیه السلام پس رقیب بعینه  
ازین مجادلت با نذر و بیامبر خود را خبر کرد از موقف برهیم و مشاعر و مناسک حج و غیر  
ایشان را بیان کرد و باز نمود و گفت خدا غنی مناسککم و لا تجادلوا و انکس کف فلا رقت  
و لا فسوق و لا جلال بر قراه طی و صبری خواند جلال از نظم اول آیت جدا کند و معنی آنست







خود از کلام سوشند آن یک نديشه مخالف برایشان فرو نشاند چون سلام باز دادند  
امام از الجا که بود بمن باز نکست و اشارت کرد که باز کرد با خود گفتیم که این آن جماعت  
نیستند که پشت بریشان شاید کرد بخان روی سوی ایشان باز پس آمدیم از گراست  
ایشان همان ساعت چون باز نکستیم بر همین عرفات رسیده بودیم و کرامتی دیگر دیدیم  
بر من پوشیده بود که قوم بکلام سوشند اندامی از کزاف سر نهاده و روز بوقوم افتادیم  
و نخست قطاری کردیم شتران دهیان خود دیدیم و ایشان هیچ کس نکست که با علی تو  
کجا بودی بمانستم که رقب العزم مرا از چشم دیدار ایشان غایب نگذارید بود و تو  
کنند از بود غفاری رضی الله عنه که گفت ترویج از آب اذن است و عرفه نام مین سوم  
گفتا نام زمین اول در مکاست و دوم خلده و سوم عرفه چهارم جردان پنجم ملنا ششم جبین  
هفتم عجیبا و سم بود کوی که فضل روز عرفه از مصطفی رسیدم فقال صیامه کفان شنین  
و من ادخل فيه سرور اعلی اهل الجنة و من حیة فی یوم عرفه اربع لک عات قبل  
العصر بفاتحة الکتاب و خمس مرات قل هو الله احد شاکل فی ثواب من وقف عرفات  
و من طلب علما یوم عرفه خاض فی رجة الله و دخل الجنة بغیر حساب و استغفر له الکس  
والشمس والقمر والکواکب الدلی و من اضاف مؤمنه عشیة عرفه کتب الله له اجر عین  
شهبان و الله عز وجل یوم عرفه ثلثایه و ستون نظره الخ خلقه و کان النبی صلی الله علیه  
و سلم یقرأ صبیحة کل عرفه ثلثایات من سورة الانعام اولها و خمسين مرة قل هو الله احد  
و آية الكرسي و یس فی الاعمال صاعده فیها علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد از مصطفی  
صلوات الله علیه که گفت روز عرفه اندر عرفات جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و خضر علیهم السلام  
حاضر آیند جبرئیل گویند ما شاء الله لا قوة الا بالله میکائیل گویند ما شاء الله کل نعمه من  
الله اسرافیل گویند ما شاء الله الخیر که سیلا الله خضر گویند ما شاء الله لا یدفع السوء الا الله  
رسول خدا صلوات الله علیه گفت هر که روز عرفه بعد از نماز دیگران چهار کلمه صد بار بگوید  
بسم حق و بری و کرامیه که رب العزم با صلوات و عرفات فرو فرستد و بجمه بندگان  
یک در شرق و غرب اند و حان با ایشان شریک است و گفت چون مردم از عرفات سوختا

رفتند رب العزم جبرئیل فرماید تا ندانند که الا ان المغفرة لكل واقف بعرفات والرحمة  
لکل منبئ تائب و گفت در وقت افاضت الله گویند استدلکم ملائکتی انی قد غفرت  
لکم التبعات و اعوض اهلها ایضاً علی بركة الله فاذا افتم من عرفات فاذا ذکر الله  
المشعر الحرام می گویند چون از عرفات برگردید بعد از فرو شدن آفتاب و زعفره و رو  
بمنانه خدای را یاد کنید ببرد یک مشعر حرم کجا که قرع گویند یعنی بعد از صبح که نماز صبح  
کرده باشند و از مصیبت بمن دلفه فارغ شده سنگها بر کمر بسته و از ذکر و کمال و یاد  
کنند خدای را چنانکه شمارا راه نمود حج راست و شریعت پاک و لله ابرهیم و ان کنتم من قبله  
لمن القائلین این ها خواه با هادی بر خواه با رسول فیکون کنایه عن غیر مذکور ثم ایضاً  
من حیث افاض الناس الیه قریش را می گویند که ایشان در افاضت از عرفات را می  
می گویند که ملاخصه اهل شهر ایم و سکنان حرم و بر زنان خانه تانه بادی که ان هم راه باشیم  
و از مشعر حرم از راه می کشند ایشانرا از ان باز دانند که ایشانرا فرمود که بان مخالفت که  
کردید در افاضت از خدا آمرزش خواهید که و کما امرت انکست و خشیانده قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم الحجاج و العما و هذا الله عز وجل ان دعوه اجابهم و ان  
استغفروا غفر لهم و قال اللهم اغفر للحاج و لمن استغفر له الحاج ه  
**الثوبه الثالثه** **قوله تعالى و هو**  
الحج و العمرة لله روی عن وهب بن منبه قال اوحى الله عز وجل الى آدم عليه السلام انا الله  
ذو بكة اهلها جبرئیل و زوالها و ذلی و اضیافی و فی کفر اعمه باهل السماء و اهل الارض  
یا تونه افوا شعثاً غبر الجحون بالتکبیر عجباً و یضجون بالتلبیة صبیحاً و یضجون اللها  
بخافنی اعظمه لا یرید غیره فقد زارنی و ضایفی و وفد الی و نزل فی و حق ان الخفه  
بکرامتی اجعل ذلک البیت و شرفه و ذکره و سناء و مجد لنبی من ولدک یقال له ابرهیم ارفع  
به قواعد و اقوی علی یدیه عمانه و انبط له سقایته و ان یمحله و حرمه و اعلمه مشاعرهم بمعمر  
الأمم من بعد حق ینتهی الی نبی من ولدک یقال له محمد هو خاتم النبیین فاجعل من مکانه  
دولته و حجاب و سقائه من سال عنی یومئذ فانما مع الشعث الغبر الموفین بندهم المقبلین



الی ربهم عینه حدیث آنست که خداوند بزرگوار کردگار نام دار آدم صفی و حی فی سائر کما  
 آدم منم خداوند جهان و جهانیان کردگار ممکن با دشا که امران منم خداوند بزرگوار  
 در آن همسایگان منم و در آن فدا منم و همانان منی اند و منی اند با هر  
 آسمان و زمین آبادان دارم و بزرگ کردارم این بقعه تا از هر سوی و قطری جوق جوق  
 می آیند و میباشان از منم برگزیده و دیده کرد گرفته از رنج راه بیکر کوپان و بلیک زان روی  
 بدان صحرا مبارک نهاده و بخون دربان زمین آن زین کرد ای آدم سر که این خانه را زان  
 کند و در آن خلص بود و می همان نخست و انکسان منست و ان زین بیکان بمنی است بزرگوار  
 جلال منی آنست که ویرا کردی کنم و با خفه رحمت و عطا مغفرت باز کردارم ای آدم در روز  
 توبیغامبری است نام وی ابرهیم خلیل منی و کنیده منی هست و کی این خانه برارم و عمار  
 فرطیم و شرف آن بیدار کنم و سقایه آن بدیدارم و حرم آنرا نشان کنم و برش خود  
 در آن و بر بیاورم پس از وی جهانیان را بر عمارت آن دارم و توقیر و تعظیم کن در حشاشان  
 منم تا نوبت محمد عزیزی رسانم پیغامبران و چراغ زمین و آسمان مولد و منشا و کمال  
 و مبطوحی و منزل کرامت وی کنم سقایه و نقابه و ولایت آن بدست وی مقرر کنم و آنکه  
 مؤمنان از اطراف عالم عشق آن در دل منم تا سربای برهنه خیم و اسباب بگذاشته  
 جان بر کف دست نهاده و میها از منم برگزیده و دیده کرد گرفته می دهند و کردار خان طوط  
 می کنند و از ما عرض می خواهند ای آدم سر که ترا برسانم که با ایشان جکم کوی که من  
 بعلم با ایشان موجود نفس و حاضر دل ایشانم و آن در دایشان را چراغانم از دیده اشان نهانم  
 اما جانها ایشان را عیانم **و الله اعلم بالصواب**  
 و اتموا الحج و العمرة لله حج عولم دیگر است و حج خواص دیگر حج عوام قصه کوی دوست و حج خوا  
 قصه کوی دوست ان رفتن برادر دوست این رفتن برادر دوست  
**و الله اعلم بالصواب**  
 عوام بنفس رفتند و دیوار دیدند خواص بخان رفتند گفتار و دیدار یافتند و خوش خاصان  
 درین راه جفاست که آن جوانمرد گفت

ترا وصف ندانم که درین  
 خود نصار خود ستای که تو

**خون صدیقان یا خون و لادن را ساختند** **چون جان رفتن در یک قدم را با و نیست**  
 او که بنفس زد و بچ یا بد و بار کشان تا کرد کعبه بر این دامن کجای روزی با آمد و بیاسایان  
 و کعبه خود کرد سرایش بر این و درین عینه حکایت ابرهیم خواص است قدس الله روحه گفتا  
 وقتی از سر محرومی خود بروم افادم کردار کردار جانکاه افاده اند به جای مردان مختیر و کشته  
 بجان وار کم کرده سرشته **و الله اعلم بالصواب**  
 خبر در دم افاد که ملک روم را دخترکی دیوانه کشته و بند مران دختر را به ناله دیوانگان بسته  
 و اطبا بخلکی از علاج آن بیمار در مانده زمان تا زمان نفس سرد می زند و اشک کرم می بار  
 کوی کرد و کاه خند جای آوردم که لاجا تعبیه ایست رفتم بدسرای ملک و رفتم بعلاج  
 بیمار آمد نام چون دید که ملک بر منی افاد ما که بعلاج دختر مانده ای و کمان بر من کج طیبی کفتم  
 آری خداوندی دارم طیب من مانده ام تا دخترت را علاج کنم گفتا بر کنکرها قصر را بکن  
 ناجیه بینی گفت بکنستم سرها دیدم بریده و بران کنکرها نهاده گفت منی که او را علاج کند  
 مکافاتش اینست که می بینی کفتم بلکی نیست  
**کوبند مرا که خوشتر کردم ملاک**  
 ملک چون دید که من آن سرها بدان کنکر دیدم و ندانم شدم خانه با شارت بمن نمود گفتا  
 دیدم هنوز قلم در خانه نهاده که این آواز شنیدم قل المؤمنین بغضوا من ابا انهم منم ابا انهم  
 سر اسیمه وقت وی کستم و متحیر چال وی شدم دیگر بان آواز آمد که ای سر خواص شراب  
 لایزید الا العطش و طعام لایزید الا اللهش لذت برده کفتم یا امة الله این چه حال است  
 وجه و جد گفت ای شیخ وقتی در میان ناز و نعمت نشسته بودم با کنکرکان و خاصکیان  
 خویش نگاه در روی بدلم فرو آمد و اندوهی بخاتم سیدان از خود وانی کستم و واده شدم هنوز  
 خانه فرونا آمده تمام که آن در دستم شک و آن کار تمام  
**ای راه قرا در روی** **و الله اعلم بالصواب**  
**از دم بودانه و عصری** **و انجام تو قطع و فردی**  
 گفتا چون از آن وجد و دله آسوده تر شدم خود را بر بند و نجس یافتم چکش را پسندیدم



و بقضای رضا دادم و دانستم که وی دوستای خود را با نخواستن تا خود سخام این کار بجه رسد  
 گفتیم چه گوئی اگر تلبیر کنیم و حیلت سازیم تا بدارا اسلام روییم و اسلام را تربیت کنیم که اگر بیدار  
 مراجعت تو عزیز را بدارا الکفر بگذاشتن گفت یازن الخواص چه میگوید بدارا اسلام  
 اسلام را بروش دادند مردانست که بدارا الکفر اسلام را چهره بکند و بخان و دایره  
 و جردار اسلام چیست که اینجا نیست گفتیم کعبه مشرف معظم مکرّم که مقصد را یوانست و مشهور  
 مشاقان گفت کعبه را زیارت کرده گفتیم بی هفتاد بار زیارت کرده لم گفت برنگر  
 بنکرستم کعبه را دیدم بر سر ساری وی ایستاده آنکه گفت ای بسوخاص می که بای روز  
 کعبه را زیارت کند و هر که بدل روز کعبه زیارت وی شود گفتیم بان خدای که ترا بعتی اسلام  
 عزیز که اینان که ستران بامن بکوی و این منزلت بخبر یافتی گفت نه کرده لم کاری که ان  
 حضرت را بشایان اهل حکمت را بسند کردم و بقضای وی رضا دادم گفتیم اکنون مرا تلبیر  
 که از اینجا بیرون شوم گفت چنانکه ایستاده روی فراراه کن وی روتا بقصد خودی  
 گفتا بکرامت وی را می بدید آمد که چنان هیچ حجاب و منع نبود و کسرا بر من اطلاع  
 نبود تا از سرای وی بیرون آمدم و از دارا الکفر بدارا اسلام آمدم قوله تعالی ایچ  
 اشیء معلومات یا اشارتست خلم خداوند باینده که ان جمیم اشا ایتست خیرم بندگان  
 و آنو کی ایشان جنانست که الله گفتی بنده من اکنون که جرم کردی باری دست خراج  
 خلم من زن و غفرت خواه تا بیا مرزم که سر کس آن کند که سزاوی بود سزا و توانا بکا  
 و سزای من امر زکارتی قل کل عمل علی شاکلته بنده من کردا نکه عذر خواهی عذر از تو  
 و عفو از من جرم از تو و ستر از من ضعف از تو و بران من عجز از تو و لطف از من جهد  
 از تو و عون از من قهر از تو و حیل از من بنده من کار جندان دارد که عذری بران  
 آنی و هر ایچه در دل و قطره آب گردد یکه بگردان بس کار بامن گذار بنده من و عذر  
 که دادم راست کردن بر من کار که بیوستم تمام کردن بر من بنا که نهادم داشتن بر من  
 تخم که پرکنم بر آوردن بر من جماع که افروختم روشن داشتن بر من در که کشادم باز  
 دادن بر من اکنون که فرو گذاشتم چرا گذاشتن بر من اکنون که بدعا فرمودم نیویشدن

بر من اکنون که بسوا فرمودم نخیلیدن بر من میجه کردم کردم میجه نکردم باقی بر من  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اجل من یخیر اسرائیل حججه فوقع ساجدا فقال اللهم  
 انت انت وانا انا انا العواد بالذخوب وانت العواد بالمغفرة فسمع صوتا من ناحیه  
 السماء ارفع راسک فان الله عز وجل قد استجاب لک و تخلى عن بشران و کان رجلا قد  
 حج کثیرا و کان عارفا بالطرق و المواقف و المشاهد قال قلت سنة من السنین الوقوف  
 بعرفة مع الامام فلما احرکت کان الناس قد انصرفوا الى المنى دلفة و کنت اعرف الطريق  
 و صرت الى الموقف فلما وقفت بالموقف کان الموقف کله عذات و قد کنت فقلت  
 انا لله وانا الیه الرجعون فانی بالموقف لان الموقف یكون نظیفاً و هذا الیس هو الموقف  
 قال خلست کینیا حی نیا لفوت الحج و غلبنی التوهم فسمعت هائفا یقول هذا الذی انت  
 فیه هو الموقف و لکن هذه ذنوب الناس ترکوها ههنا و مروا قال خلست حتی اصبح  
 و کنت بالموقف و لم اکن اری من ذلک شیئا

## قوله تعالی

فاذا قضیت مناسککم چون فارغ شوید از مناسک حج خویش . فاذا کرم الله یا کنیز  
 و بستانی الله را . لکنکم آباءکم چنانکه بدران خود را می ستانند و یاد می کنند اول  
 ذکر او و ما فرمودی و نیگوئی ذکر تحت ترانان . فمن الناس من یقول ان مردمان کس است  
 می گویند . و بنا خداوند ما . آتنا فی الدنیا ما را از دنیا چیزی بخش در دنیا . و ما فی الآخرة  
 من خلاق و او را خیر آن جهان هیچ نصیب نه . و منهم من یقول و از ایشان کس است  
 که می گویند و بنا خداوند ما . آتنا فی الدنیا حسنة ما را در این جهان نیگوئی ده . و فی الآخرة  
 حسنة و دران جهان هم نیگوئی ده . و قنا عذاب النار و از ما بازدار عذاب آتش اولیک  
 ایشانند . لکن نصیب که ایشان است بهر . مما کسبوا از هر چه خواستند هم آن جهان  
 هم آن جهانی . والله سریع الحساب و الله زود شمارست و آسان توان . و اذکروا الله  
 یا کنیز الله را به بزرگواری و پاکی و برتری فی ایام مغفورات در روزها شمرده . فمن تجل



فی یومین هر که بشنا بد به بانگشت با خانه خود در نفر اول فلاثم علیه بر برون نیست و نمی  
و هر که تمام کند مقام خود آن سه شب بمنافلاثم علیه بر روی از کناهان گذشته وی باقی  
نیست لمن اتقى انکسر که در پایه و عم خود از خشم خدای برهیزد و اتقوا الله و ان خشم و عذاب  
الله برهیزید و اعلموا انکم الیه ترجعون و بدانید که شما را بر خواهند انگیخت و بهم خواهند  
کرد و بیش وی خواهند برد و من الناس و از مردمان کس است من یحک قوله که ترا  
خوش می آید سخن او فی الحیوة الدنیا جزندگی این جهان و یشهد الله و خدا را  
کوه می دارد علی طای قلبه بر آن بلکه در دل دارد و هو الذی انجم و او  
جوی ستیزه کش و اذا توفی و چون از پیش تو بر گردد سعى فی الارض در زمین نهیب  
برود لیفسد فیها تا بتامی کند جان و یهلك الخیث و النسل و تباہ کند کشته حلقه  
و الله لا یحب الفساد و الله تباہی دوست ندارد و اذا قیل له و چون ویرا گویند اتق  
الله ان خدای ترس و از خشم وی برهیزد اخذته العزم بالاثم و در کار وی ویرا بگذرد  
خجسته خشم بسند است ویرا در رخ و یبئس المهاد و بدارام گاه که آفت  
**الله الثاني** **قوله تعالی فاذا تم**  
مناسکم سببت و این آن بود که عرب چون از حج و مناسک فارغ می شدند هر کسی بر در  
کعبه بایستادی و مناقب و آثار بلند خویش ذکر می کرد این یکی کعبه بدم مهمان دار بود  
و در ویش نواز وانی می گفتی چون خاندان ما بخواند و نیل و کار و سرافرازی هیچ  
خاندانی نیست هر کسی بنوعی تفاخر میکرد و مناقب سلاف خود می خواند و رب العالمین  
ایشان را ازین بر گردانید و بد خود فروزد گفت چنانکه بدان خود را یاد می کند مرا یاد  
کنید و مرا ستایید که آن همه نیل و به بدان شما می کردم و منی خواستم و منی بران داشته  
بس شکر همه مراست و منت مرا انا و الملائ فی بناء عظیم اخلق فی عبد غیری و انعم شکر  
غیری ابن عباس گفت معنی آیت آنست که چون بدتر از بلای می گویند و در حق وی ناسزا  
شنوی خشم گیری و ازین فراموشی چون که از مبتدعان و بی دینان در حق ما ناسزاها  
می شنوی و کز افهامی بینی و بدان خشم گیری و چشم از ان بر مردم نمی چین مکن فاذا ذکر الله

لذکر کم آباکم او اشد ذکر یا ذکر و الله خشم گرفتن در ناسزا که بحق می شنوی بیشتر  
از یاد کرد بدان خشم گرفتن در بدایشان شدید و هم ازین بابست آنچه رقب العالمین  
گفت لا تجلقوا یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون من جاد الله و رسوله و به قال النبی  
صلی الله علیه و سلم اوثق عمری الايمان الحب فی الله و البغض فی الله قومی گفتند  
فاذا قضیت مناسککم خطیب رای گویند بمنابر ایام مناکم مرا ستایید و مرا یاد کنید  
چنانکه بر روزگار گذشته بدان خود رای ستودید و یاد می کردید بیک بیشتر و تمامتر  
که اگر ایشان را حق تربیت است مرا حق کرد کاری و روزی کاری است اینجا نکته ایست  
که حق پذیر گفت نه حق ما ذریعنی که بداند خیرت و هیبت یاد کند و ما ذرر البشفت و حجت  
و الله تعالی هو الذی یرحم و لا یرحم فمن الناس من یقول بنا اتنا فی الدنیا این قومی است  
که صمت ایشان دنیا بود مال و زر و سیم و غلام و کنیز و ضیعت و ماشیه الله می گویند  
و ما له فی الآخرة من خلاق کسی که از نامه این خواهند ویرا از خیر آن بهمانی هیچ نصیب  
نمانست که گفت و من کان یرید خیر الدنیا فوقع منها و ما له فی الآخرة من نصیب و بعض  
الخبار من بلاد نصیب من الدنیا فانه نصیب من الآخرة و ما یدرک منما می آید و مریدان  
نصیب من الآخرة و صل الیه نصیب من الدنیا و احکم فی الآخرة می آید و آنکه صفت  
و مومنان در گرفت و باز نمود که ایشان چه خواهند و مقصود ایشان چه بود گفت منم  
من یقول بنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار مفران یا  
قوله است حسنة این جهانی و حسنة جهانی عین ابی طالب علیه السلام گفت حسنة  
این جهانی هم جفت شایسته است و آن جهانی چو از هشته و عذاب باشد که از ان هرگز  
می خواهند هم جفت بد است در دنیا یدل علیه ما روی ابو الدرداء ان رسول الله علیه  
و سلم قال من اوفی فی الدنیا قبل ان یسألنا اذا کز او رجعة مومنة تعینه علی امور  
دنیا و آخرة فقد اوفی فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة قاده گفت حسنة و جهانی  
عافیت است و دلیل برین تاویل آنست که مصطفی علیه السلام بیادت بیماری رفت و نیز  
بیمار را چون نجه می غی باله دیک فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هل کنت تدعوا الله



شيء قال كنت اقول لكم ما كنت معاقبه به في الآخرة فجعلته في الدنيا فقال سبحانه الله  
 اذا لم يستطع احدكم ان يطيقه هلا قلت لكم تبنا الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة  
 وعن ابن عباس قال الركن الثاني في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقعا عذاب النار رب العالمين  
 فتولوا تبنا الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقعا عذاب النار رب العالمين  
 قلت ايشان كه اين دعا كنند و خير دنيا و آخره از من خواهند ايشان را هجره از من خواهند  
 فذلك قوله اولكم لهم نصيب ما كسبوا اي سألوا ابن عباس كفت مردى بيش رسولا خدا  
 صلوات الله عليه مد فكنت ماتت في ولم تج انا حج عنه فقال النبي صلى الله عليه وسلم  
 لكان على ابيك في فضيته اما كان ذلك تجزى قال بلى قال فدين الله الحق ان يقضى  
 قال فويل لمن اجر فانزل الله هذه الآية يعني من حج عن ميت كان اجره اجرم بينه وبين  
 الميت وعن ابنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في رجل اوصى نجة كتب له اربع  
 حجات للذي كتبها و حجة للذي نقضها و حجة للذي اخذها و حجة للذي امر بها والله  
 سريع الحساب قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى اخذها من خلق في قدر حشرة  
 في كويد الله لو دشمارست كه جزى كي را شمار كرد همه خلق را شمار كرد جدا كه كسى يك  
 چشم زخم برون نكره وى شما خلقان همه بكنند كه نه حاجت بشمار گرفتى دارند چراغ  
 تا مل و تفكر كردن از دور عالم تا منتهى عالم لابل كه ابتداء آفرينش تا آخر قیامت بيد  
 آيد اعمال بندگان و حركت افریدگان و دم زدن ايشان دانند و شمردن آن توانند  
 و خرد و بزرگ آن ميند و بنده را از آن خبر دهان و جزا كنند اينست كه كفت عز و علا  
 يوم بعثهم الله جميعا فينبئهم باعمالهم اخلاء الله و نسوه الاية و اذكر و الله في ايام  
 حدود ايام شروق است و ان يازدهم ذى الحجة است و دوازدهم و سيزدهم و يازدهم  
 يوم القى كويد لان الناس يقرون فيه بمنا و يغفون من عظم الشك و دوازدهم يوم  
 النضر الاول كويد و سيزدهم رايوم النفس الثاني كويد و هجرست كه انها ايام اكل  
 و شرب و عيال و روى انها ايام اكل و شرب و ذبح و روى انها ايام اكل و شرب و ذكر الله  
 عز و جل و شب چهاردهم ليلة الحبا كويد لان الناس ينزلون بل يحب و دهم ذى الحجة و

نه كفت

فخرست و منهم روز عرفه و هشتم روز ترويه و جملة دهه ذى الحجة ايام معلومات كويد  
 بهذه شافعى رضى الله عنه و شرف اين روزها را مصطفى عليه السلام كفت ما من ايام  
 افضل عند الله ولا العمل فيها احب الى الله من هذه الايام العشر فاكثروا فيها من  
 التكبير و التلليل فانها ايام تلليل و تكبير و ذكر لله عز و جل و لن حيام يوم منها يعدل  
 بصيام سنة و قيام كل ليلة منها كقيام ليلة القدر و العمل فيها بضاعف بتسعيه ضعف  
 وقال صلى الله عليه وسلم سيدا الشهور شهر رمضان و اعظمها ذى الحجة و افضل و شرف  
 ايام معلومات الست كه ابو هيم خليل راصلوات الله عليه در آن خواب نمود بندخ  
 فرزند و آن قصه برت و شريف بيافت و موسى كليم صلوات الله عليه در آن وعده  
 مناجات يافت كويد كه آن سى روز كه اورا وعده دادند ماه ذى القعدة بود و ده روز  
 كه برافروختن اول ماه ذى الحجة بود فذلك قوله تعالى و اتمناها بعشر و مصطفى صلوات الله  
 عليه دين ده روز بشارت دادند با تمام نعمت و كما الدين اسلام و شريعت و بردشمن  
 ظفر و نصرت و خشنودى خداوند عز و جل و ذلك في قوله تعالى لليوم اكملت لكم دينكم  
 و اتممت عليكم نعمتى الاية و فى ذلك ما روى عن ابن عباس قال كان سبعة الرضوان  
 في عشر ذى الحجة و بناء الكعبة في عشر ذى الحجة و كمال الدين كان فيه و فيه وقعت الموء  
 لآدم عليه السلام و فيه وقع النداء و الاجابة بالحق قال الله تعالى و اذن في الناس  
 بالحق و فيه وقع القرب و التكليم لموسى بن عمران و فيه وقع الفداء بالذبح لاسماعيل  
 قال و ابنتى على بفاطمة في ذى الحجة من اثنين و عشرين من الشهر و في رواية اخرى  
 عن ميمون بن مهران عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ان اول يوم من ايام العشر هو اليوم الذى تاب الله على آدم و غفر له فمن صام ذلك  
 اليوم غفر الله له ذنوبه و تاب عليه و اليوم المائى نجى الله فيه يونس من بطن الحوت  
 فمن صام ذلك اليوم كان كمن عبد الله الف سنة لم يعص فيه و جاء من كل كرب و غم و غم  
 المائى استجاب الله فيه لذكره يا فمن صام ذلك اليوم استجاب الله له كل دعوة دعا بها  
 لانياء و اخرته و اليوم الرابع ولد فريسي بن مريم فمن صام ذلك اليوم نفى الله البور و لفر



من بن عیینه ویکون یوم القیمة مع السفة الکلام البرق والیوم الخامس والذیة من  
عمران فمن صام ذلک الیوم مری من التفاق والیوم السادس فتح الله فیہ خیر علی النبی  
صلی الله علیه وسلم فمن صام ذلک الیوم نظر الله الیه ومن نظر الیہ لم یعد برابرا والیوم  
السابع تغلق فیہ ابواب جہنم السبعة والیوم الثامن وهو یوم الترویة یفتح الله فیہ  
البواب الجنان الثمانية والیوم التاسع وهو یوم المشهود وهو یوم عرفة وهو یوم الحج  
الاکبر فمن صام ذلک الیوم کتب له صیام سنتین سنة قبلها وسنة بعدها وباهی الله به  
ملائکته وغفر له ذنوبه كلها والیوم العاشر وهو یوم النحر فمن اهرق فیہ دما غفر الله له  
باقل قطرة تقطر من دم اصحیته وغفر له ذنوبه وذنوب عیاله کلام ومن اطعم من نسکله  
وقصد به بعث یوم القیمة آمنا وکون تلك الاصحیة فی میزانه انقل من جبل احد  
وتطنی عنه اصحیته حرنا جہنم واذکروا الله فی ایام معدودات ذکر انجا تکبیر است  
وعلم الاخلافت در وقت آن وقدان واجمع الاقا قبل انست که روز عرفان  
باملاذ مکرذ تا آخر ایام تشریق نماز دیگر کرده از بس نمازها وجمعهای کونیا الله  
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر والله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر  
تکبیر از ابرهیم خلیل است صلوات الله علیه اندلان حال که خواست که فرزند را قربان کند  
چون صدق عهد از وی ظاهر گشت و فرمان برداری را میان بخت الله تعالی  
فدا داد خبر بل علیه السلام رواندا کرد وکوسفند فدا را می آورد و می گفت الله اکبر الله  
اکبر الله اکبر ابرهیم بکر است و بدید آواز برداشت که لا اله الا الله والله اکبر  
اسمعیل اکاه گشت از آن آواز برداشت و گفت الله اکبر والله الحمد لله تعالی  
این ذکر دین امت شروع کرد تا دین ایام می گویند و از آن حال یاد می آرند و مصطفی  
علیه السلام گفت نینوا اعیادکم بالتکبیر ویریون العیدین بالتلیل والتلیل  
والتهلیل والتکبیر و مصطفی علیه السلام روز عید چون بیرون شد که این دعا گفت اللهم  
حق السائلین الیک بحق محجی هذا المخرج اشرا ولا بطرا ولا نیا ولا سمعة خج  
انتقاء سخطک وابتغاء رضاک فإنی اللهم بعافیتک من النار فمن تعجل فیومین فلا

انتم علیه هر که تعجل نماید و از نماز بروز در نفل اقل و سه شنبه تا ایام تشریق بمنابه نیاید او را  
بخت هست و بروی هیچ من نیست بس که شب سوم لغاب فرد شانه هنوز نرفته باشد  
بس و اینست که تعجل کند تا روز سوم که سنک افکن آنکه یا مردم بروز و قبل معناه  
من تعجل فی یومین فهو مغفور له لانتم علیه ولا ذنب ومن تأخر فذلک قال سعید بن  
المستت توفی رجلا منّا فی آخر ایام التشریق فقیل لعمی الله لشد دفته قال عمر و ما یبلغ  
ان اتی رجلا لم یذنب منذ غفر له ومن الناس من یجک قولہ ان رجلا من مدی ان  
از قریش ازین منافق نیکو سخن بدیغلی که منظری شیرین داشت و سخن نرم و زبانی  
خوش اما کافر دل بود و سوکند خوار و سخت خصومت و بدسیرت آمد بر مصطفی علیه  
السلام و سوکند یاد کرد که من ترا دوست دارم و بر دین تو ام و مصطفی علیه السلام او را بدان  
بنواخت و نزد یک خود کرد و سخنش خوش آمد گویند الحسن بن شریک بود و گویند ثعلبه  
بود و شهد الله علی فی قلبه وهو الذی الحضام و آنکه خنایا بر گواه گرفت که انج می گویم  
راست است و دروغ بود و شهد الله خوانده اند بفتح ما و رفعها الله و معنی انست  
که خدا گواهیست بنهان بنا و در دل او وهو الذی الحضام قال شدید القسوة فی حبیبه الله  
جدلا بالباطل عالم اللسان جاهل للعلم یتکلم بالحكمة و یعمل بالخطیئة قال النبی صلی الله  
علیه وسلم ان بعض الرجال الخ الله الا الذی الحضم و لذا تولى سیر فی الارض این بلاد معنی  
گفته اند یکی انست که چون برگردد از تو این منافق در زمین تباہ کاری کند که کجای کش  
و گشت زاری را دیدنش در آن زد و چهار پای بگشت معنی دیگر انست که این منافق چون  
والی شود و او را ولایتی و عملی بود بداند کند و فساد جید تا الله تعالی بشوی و می بارند  
باز کرد تا چهار پایان نیست شوند و گشت زار خشاک کرد و تباہ شود و لذا قیل له اتو الله  
اخذته لغرم بالا ثم این عن ت حیت است و این ثم کفر یعنی چون او را گویند که از خدا بر  
حیت جاهلیت و قوت کفر او ابرار دارند که فساد و معصیت کند قال عبد الله بن مسعود  
ان من اکبر الذنب عند الله عز وجل ان یقال للعبد اتق الله فقول علیک بنفسک ضحاک  
گفت کافران قریش که ساختند و کسی را بدین فرستادند که ما مسلمانان شایم و جمعی را



انباران درخواستند تا از ایشان دین حق بیاورند مصطفی علیه السلام قومی را بفرستاد  
ایشان حبیب بن عدی الانصاری و مرثد بن ابی مرثد الغنوی و عبد الله بن طار  
و خالد بن بکیر و زید بن الدثنه و عاصم بن ثابت امیر ایشان بود بیاورند از مدینه  
و صفیاء و از کافران براه ایشان آمدند و مرثد و خالد و عبد الله کشته شدند و عاصم  
هفت تا تیر داشت بهر تیری یکی را از عظام مشرکان بکشت آنکه گفت اللهم انی  
حیت دینک صلا التها فاجعلی آخر التها پس کافران کردی که آمدند و او را بکشتند  
خواستند تا سر او از تن جدا کنند و بمکه بردند و رب العالمین شکر بنور بفرستاد تا کافران  
لا از وی باز داشتند که عاصم را با خدای عهدی بود که هیچ کافر را هرگز نپاسد و دست  
هیچ کافر بند نزسد و او را نباسد پس کافران گفتند بکذا ید تا زینب و آن از وی باز  
کردند آنکه سرش از تن جدا کنیم پس با رانی عظیم بیاوید و سیل درآمد و عاصم را بر گرفت  
چنین آورده اند که عاصم را بر گرفت و بهشت برد و کافران را بر گرفت و بدو رخ برد  
پس حبیب بن عدی را با سیری بردند و بنو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف  
او را بخریدند تا ببلد خویش باز کشند که بداد ایشان حارث روز اخذ بدست حبیب  
کشته شد دختران حارث گفتند هرگز هیچ اسیر چون حبیب ندیدیم که هرگز هیچ میوم  
نبود و هر وقت بدست وی خوشه انگوری دیدیم پس او را انهم میروند بردند تا بر دار  
کنند و در آن حال این شعر بگفت

ولست ابلح حین اقل مسلماً علی ایشق کان فی الله حری  
وذلك في ذات الله وان يشاء يا الله في اهل الشومع

آنکه گفت اللهم انک تعلم انه ليس احد جولی يبلغ رسوایک سلامی فابلغه سلامی پس یکی  
از مشرکان نیز بر سینه وی نهاد حبیب گفت ای الله آن کافر خشم گرفت و هر طعنه  
و کذا کرد و رب العالمین ای آیت در شان وی فرستاد و اذا قیل له اتق اخذته العرق  
بلائه الا یہ **النبیة الثالث**  
قوله تعالى فاذا قضیت مناسککم الایة ابتداء مناسک حج و عمره نیت است و اولی کنی

از ارکان آن احرام است و احرام از جامه بیرون آمدنست از وی اشارت می گویند  
مسکرتین زیارت خوانند که از جامه بیرون آیند پس هر که بد قصد حضرت ما کند اوئی  
که از مرادات بشری بیرون آید المکاتب عبد الله بن علی علیه السلام رب العالمین بعایت  
دل و دیش را فرمود که چون بدرگاه من آید بصفه درویشان و عاقران آید سرو پای  
برهنه و از اسباب ریخت و لذت بازمانده و جامه نیکو نه بوی خوش نه صحبت جمعت  
نار و دیشان چون با دشاهان و جهان داران بصفه درویش همچون خودشان  
بینند بر درگاه عتد دل ایشان بنماید و قدر درویشی بدانند و خطر آن بشناسند  
آری هر که کوه درویشی شناسد آسان آسان از دست بدهند سیرت درویشان در  
روش راه دین جهان باید که سیرت طحیمان در اعمال حج که هر چه نابکار و ناشایست  
است چشم و زبان و دل خویش بزان نگاه دارد و ذکر گفته و لاف و افت و فسوق و لا  
جداک فی الحج روش دین داران هم بین سان نهانند چشم خویش از ملاحظت اغیار  
فرگیرند و دل خویش همچون کاروانسرای کدیان من گاه می پیوذه و نگر دانند و در  
حاصل آن و جاهلان جمله مبرا شوند و دل و دین ایشان نشانه طعنه خویش سازند و ایشان  
آزاد وار بکنند و مکافات نکند هم روی با خود کنند و بنفس خود با خشم خود خیزند  
يقول الله تعالى واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما

يا خذلي نیکو بدارم من خداوند عشق بکارها دارم من  
نم عشق توان ملامت خبران بر جان و کف خندگاه دارم من

و منهم من يقول ربنا آتانی الدنيا حسنة و فی الاخری حسنة گفته اند حسنة این جهانی  
که مؤمنان می خواهند علم و عبادتست و حسنة آن جهانی بهشت و رؤیت این جهانی  
شهود اسرارست و آن جهانی رؤیه ابصار این جهانی توفیق خدمت است و آن جهانی حقیق  
و صلت این جهانی اخلاص و طاعت و آن جهانی خلاص از حرق و ذوق این جهان  
سنت و جماعت آن جهانی بقا و رؤیت این جهانی ثبات ایمان آن جهانی روح و طراز  
این جهانی خلوت طاعت آن جهانی لذت مشاهدت این جهانی راعل باید نه طاعت



آن چنانی دارد باین اندک معرفت و از عمل تا در راه دور است او که بدین بصر ندارد  
بعد از دست حاصل از عمل خود و قصور است و صاحبان در در خیر عیان عمره نعمت

**ای راه ترا در پیل دردی فردی تو و آشنات فردی**

و منهم من یقول ربنا دین ایت لطیفه است آنکس که دنیا خواست از ثواب عقیقه ای حاله  
«ما نیک که الله گفت و ما له فی الآخرة من خلاق و مصطفی علیه السلام گفت من احب دنیا  
اضرب باخته و من احب آخرت باضرب بدیناه فاشروا ما بقی علی ما بینک و انکس که هم دنیا خوا  
و هم عقیقه خواست ربنا اعظم از وی دلینغ نداشت و او را در آنچه خواست ففی الخبر الله  
تعالی یستجی من العبد اری رفع الید یدیه فردی ما خاینین و روی آن الله یستجی من  
ذی الشیبه اذ کان مسلدا لزموا المسنة ان یسألوا فلا یعطیه بماند بخاقوی دیگر  
که حقیقت رضا بشاختد و یحکم الله تن در دلا ند و تقدیر وی بسند یدند و از پناه  
الله باسؤال وی برداختند نه تعرض دنیا کرد ند نه عقیقه خواستند رب العالمین حق  
ایشان می گویند من تغلبه ذکر کی عن مسئلة اعطیتها افضل اعطی السائلین و اذکروا  
فی آیام معدودات الایة ذکر سه قسم است ذکر عادت و ذکر حسبت و ذکر صحبت ذکر عادت  
بی قیمت است از بهر آنکه از سر غفلت است ذکر حسبت بی زینت است که سر انجام آن  
طلب احریت است ذکر صحبت و رعیت است از بهر آنکه زبان ذکر که میان عاریت است  
ذکر خائف از بیم قطعیت است ذکر حاجی بر امید یافت طلبت است ذکر محبت از دقت  
حسرت است خائف بکوش ترس نداء و عید شنیدن در دعا و تحت حاجی بکوش رجاء  
نداء و عید شنیدن در شاد اوخت محبت بکوش مهر نداء و فراتر شنیدن با بهانه نیامیخت عارف را  
ذکر از دل در سیک از جهل در تحت کریمیت و اذکروا الله فی آیام معدودات من تعجل  
فی یومین فلا اثم علیه الایة این صفت او خدشک است و عاقبت اعمال حج وقت است  
الکون که سخن جامع بر و در مشتمل بر جمله مشاعر و مناسک مقرون با اشارات و لطایف  
بدانک حج هم اندک هم ظاهر و حرم باطن کرد بر کرد بکه هم ظاهر است و کرد دل مؤمنان  
حرم باطن همیان هم ظاهر کعبه است قبله مؤمنان و در میان حرم باطن کعبه است

اعمال

نشانه نظری عن آن مقصد زوار و این محل انوار فو علی نور من بته آن از دست آرد  
اشاره و کفار و این از دست از چشم و اندیشه اغیار در آن حرم ظاهر اگر نقطه بیند هم حرمی  
بگذارند تا خداوندش بدید آید و بران رسد و درین حرم باطن اگر نقطه بود هم کرد  
کشتن روی نیست و آن جز برای الله نیست خدای عزوجل را در حق دل تری است و شرا  
باین سر راه نیست می گویند استودعتہ قلب من لحببت من عبادک ستر ما حرمی که سر که سر ما حرمی  
خود را در عرقاب بالا اندازد بنده را با سر ربوبیت جه کار و لم یکن ثم کان ربه لم ینزل و انزل  
جه را به طریق گفت این علم سر حق است و آن مردان صلیح را براد با سبنا را باران  
ملوک جه کار اگر از نشانی دوست را و داداری بر دل نگار و نه از نشانی تر باران فتن بگذار  
جه کار همیش آن کعبه ظاهری بادی مردم خوار و همیش این کعبه باطنی بادی اندوه و تیار

در مورد

**عالمی هر چه هست حق او را گردانند اگر با این کعبه و است و است و است**

آن کعبه قبله معاملت است و آن کعبه قبله مشاهدت آن موجب مکاشفه و این مقتضی حق  
آن در کاه عزت و عظمت و این بیشکاه لطف و مباسطت

**کن باشد قبله عالم مرا قبله من کوی محشوقست پس**

معالم است در زیارت این کعبه از از تفرد و در داء تجرید است احرام آن لیک زبان احرام  
این بیزاری از مرد و جهان

**یکد اشقان از راه طرییان کیست روی کعبه است**

**کعبه کجایم چه بریم راه بادیه کعبت کوی دین و قبلت کوی دوست**

جرا آن حج خود و قصور است و نعیم و ریخت بهشت جواز این حج آنست که در قبله غیرت نمیشد  
بر بساط عزت بر تخت قرب و تکیه انفس فی کاشفه بصفاته و پشاهاده بذاته که در جلال امکا  
که در لطف مشاهدت فی مقعد صدق عنده لیک مقتدر

**فوق تعالی**

و من الناس و از مردمان کس است من بشری نفسه که خوشی را می خرد و دنیا می فروشد



ابتغاء مرضات الله اسلام را وجستن خشنودی خدایا. والله رؤف بالعباد والله  
 سخت مهربان و بخشاینده است بر هیکان. یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگویند  
 و بیغام رسان را استوار گرفتند. ادخلوا فی السِّلحِ صلح شوید کافه ممکن یکبار  
 و لا تتبعوا خطوات الشیطان و بری کامه ادیوم روید و خلاف مجید. انه لکم عدو  
 مبین که شیطان شمار دشمنی است آشکارا. فان زلتم اکر شمارا بجایی زلت افتد که  
 بای از جلی بشود. من بعد ما جاتکم البینات پس از بیغامها روشن که بشمار سید فاعلموا  
 بدانند ان الله عز و جل حکیم که الله بامی کسی تا بدو هر چیز داند. هل ينظرون چشم نمی دارند  
 این مشرکان که از تصدیق باز می ایستند. الا ان یاتیمم الله مکر که خدای آید بایشان  
 روز ستاخیز. فی ظلل من الغمام ظلها از میخ. و الملائکه و فرشتگان آیند و قضی  
 الامر و کار بر گزارند. و الی الله ترجع الامور و همه کارها باز گردد با خواست الله  
 سلخی اسرائیل پس از پسران اسرائیل. کم آتینا هم جلالا ذیم ایشان را من آیه بینه از  
 نشانها روشن. و من یدل لنعمة الله و هر که نعمت الله بدو کند و بگرداند. من بعد ما ج  
 پس آنکه بوی آید. فان الله شدید العقاب الله سخت عتوب است سخت گیر  
 نین للذین کفروا بر آراستند بر ناکر ویدکان. الحیوة الدنیا زلکا فی این جهان  
 و یخرون من الذین آمنوا و افسوس می آید ایشانرا و خدا انکر ویدکان و الذین  
 اتقوا و کرویڈکان که باز برهینند از شرک. فو قم یوم القیمة نبرایشانند و برتر از  
 ایشان اند فردا بر ستاخیز. والله یرزق من یشاء بغیر حساب و الله روزی می دهد  
 آنکه خواهی شمار. **النقبة الثانية**

قوله تعالى و من الناس من یشرک لنفسه ثم ان صهیب بن سنان الرومی است  
 مردی بود از جمله صحابه از عرب از من قاسط کنیت وی ابوحی و دوسر او را بود  
 یک چمن نام و یکی محی و مصطفی صلوات الله علیه و را بان کنیت خواند بگوید کی مر غارت  
 بدست یوم افاد همیان ایشان بایذ بدان ویرا روی خوانند عم خطاب رضی الله  
 عنه وصیت کرد تا وی بر نماز کرد رسول خدا صلوات الله علیه ویرا دوست داشت و از

وی رضی مرد آنکه که بر رسول خدا می آمد بجهت مشرکان ویرا راه بگرفتند قصد کردند  
 که ویرا بکشند یا باز گردانند آنجا را مال دنیا بل خود داشت بایشان داد و آنچه چنان  
 داشت نشان بداد تا بستند و خوشتر را از ایشان باز خرید اسلام را و بجهت  
 بر رسول خدا آمد بروی خبر آورده اند که چون پیش وی آمد مصطفی صلوات الله  
 اورا گفت صهیب ربح البیع ربح البیع و گفته اند مشرکان هر که روزگاری اورا تعویب  
 کردند گفت فی شیخ کبیر فہل لکم ان تاخذوا مالی و تذرونی و دینی ففعلوا فخرج الی  
 المدينة فتلقاہ ابوکر و عمر فبحال فقال لہ ابوکر ربح البیع ابالحی و قرأ علیہ هذه  
 الآية یشرک و یشرک و بیع و ابتاع همه یکدست خرید را و فروخت را عرب هر چهار  
 گویند و الله رؤف بالعباد این عباد جماعیة مسلمانان بودند هر که کافران ایشانرا  
 تعذیب می کردند و روح می نمودند تا بعضی را کشتند و بعضی را باز فروختند عمار را یسر  
 بودند و ماذروی سمیه و بذروی یاسر و بلال و جناب بن الحارث می گویند اول کسی را  
 از مسلمانان که کشتند ماذر و بذر عمار را یسر بودند قیل ربطت ام عمار بن عبیر بن تم  
 و حی قبلها بالرحم مصطفی علیه السِّلح بوی بر گذشت و او را بران صفت دید که گفت صبرا  
 الی یاس فان هو عدم الجنة و گفته اند که انی آیت در شان امیر المؤمنین علی علیه السِّلح  
 آمد آنکه که مصطفی علیه السِّلح بجهت کرد و علی را بر جای خواب خود خوابانید و ذکر ان الله  
 تعالی اوحی الی جبرئیل و میکائیل انی اخیت بینکما و جعلت عمر احدكما اطول من عمر الآخر  
 فایتکما لوثر صاحبہ بالچیوة فاختر کلما بالچیوة فوحي الله الیہما افلاکتما مثل علی  
 بن ابی طالب اخیت بینہ و بین بنی محمد فبات علی فراشه یفلیہ بنفسه و یوشی بالچیوة  
 اصبطا الی الارض و یحفظا من عدو فترا و کان جبرئیل عند راس علی و میکائیل  
 عند جلیہ و جبرئیل نیادی نخ نخ من مثلک یا بنی طالب یا مای الله عز و جل الملائکة  
 فانزل الله عز و جل علی رسوله و هو متوجہ الی المدينة فی شان علی و من الناس من یشرک  
 نفسه الآية قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا فی السِّلح بفتح سین قراة حجازی و کسرة  
 است و بکسر سین قراة باقی اکر بفتح خولج صلح است اکر بکسر خوانی اسلام و معنی مرد و داخل



انکه هر که در اسلام آمد در صلح مسلمانان آمد و هر که در صلح مسلمانان آمد در بعضی معانی اسلام  
و شرایع آن پیوست گفته اند که آیت در شان مؤمنان اهل کتاب بعد از عبد الله سلام و ثلثه  
بن سلام و ابن یامین و اسد و اسید ابی کعب و شعبه بن عمرو و خیر الرهیب که روز شنبه را  
بزرگ می داشتند و گوشت و شیر شتر خوردن بر خود حرام می داشتند چنانکه حکم جاهلیت بود  
بیش از اسلام و نیز می گفتند یا رسول الله تو ریت مم کاب خداست اگر دستور می باشد  
تا بر خوانیم و بدان قیام کنیم الله تعالی با ایشان خطاب کرده که ادخلوا فی السکاکه  
جمله بشرایع دین محمد را باینکه و احکام اسلام همه را بپذیرید و دین جهودی یکبارگی دست  
بدارید روی جابر بن عبد الله آن عمر بن الخطاب اتی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فقال انا نسمع لاجل دین من یهود فتعجبنا اقری ان نکتب بعضها فقال امتهو کون انتم کما  
تقولت الیهود والنصارى لقد جئتمکما بایضا نقیة ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی  
و گفته اند این خطاب جمله مؤمنان است گفت بر اسلام بایند و باشند و حدود و سهام  
آن بجای آرید عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الاسلام ثمانية  
اسهم الاسلام سهم و الصلوة سهم و الزکوة سهم و صوم رمضان سهم و الحج سهم و الجهاد سهم  
و الامر بالمعروف سهم و النهی عن المنکر سهم و قد خاب من لا سهم له و قال صلی الله علیه و سلم  
کمال الحسن الشجر و لا تصلح الا بالورق لا یخضر کذلک لا یصلح الاسلام الا بالکف عن محارم الله  
و الاعمال القبیحة و لا تتبعوا خطوات الشیطان برکامها شیطان مروید و خلاف مجتهد  
و از صلح مکشید و از راه سنت و جماعت مگردید و بالعیر خوش و باجماعت خویش خلافت  
می آرید قال النبی صلی الله علیه و سلم الجماعة رحمة و الفرقه عذاب و ید الله علی الجماعة فاما  
السواد الاعظم فان من شد شد فی النار فان زلتم من بعد ما جاتکم البينات آن قوم  
می گویند که بدین جهودی میل داشتند پس اسلام می گویند اگر شما از شرایع اسلام بگردید و بای  
از جاده شرع محمد و احکام قرآن برگزید و چیزی را از شرایع منسوخ بیش گیرید و در بیان  
دهید ان تعظیم روز شنبه و تحمیم گوشت شتر بعد از انکه اسلام و قرآن بشما آمد و حلال کرد  
بر شما روشن گشت فاعلموا ان الله عزیز حکیم اگر چنان کیند پس بدانند که الله تواناست

و ما نعتوبت کون را توان دارد کجای ازان باز نند بدانش باز نند و آنچه فرماید بدانش  
فرماید آورده اند که کعبه لاجبارها بتداء اسلام وی سورة البقره می آویخت چون باین آیت  
رسید جل باین آیت رسید معلم او را گفت فاعلموا ان الله غفور رحیم کعب گفت این  
نبر وجه است و قرآن چنین نتواند بود غفور رحیم گفتن اینجا که لایق نیست بکعب  
باز گفتند در مصحف نبشته بود فاعلموا ان الله عزیز حکیم گفت اجل هکذا می انکون فی الشی  
براستی و نظم قرآن بدستی گفتند از چه دانسته گفت علمت ان الحکیم لا یتوعد ثم یقول  
غفور رحیم هل یظنون عکره روایت کند از ابن عباس رضی الله عنه قال قال الله  
فی ظلال من السحاب قد طعت طاقات فی روایة اخرى عن النبی صلی الله علیه و سلم انه  
قال من الغمام طاقات یا ای الله عزیز جل فها محفوفة بالملائكة و ذکر قوله الا ان یسئم الله  
فی ظلال من الغمام ظلال جمع ظله است و ظله سایه بان است و غمام ابری باشد سید زکریا  
صافست که در سورة الفرقان گفت و یوم تشق السماء بالغمام ای غمام می گویند آن  
روز که باز شکافد آسمان از ابر سیدن نزل خدای عز و جل المخرجا وری کدای عیان خلق  
و هر سورة المنزل گفت السماء منفطر به ای بالله عز و جل حین نزل فی ظلال من الغمام  
انکه گفت و الملائكة یسبحون الله بانه و جوی فرشتگان با وی قال ابن عباس مع الکرمین  
لهم قرون لها کعب کعب القنابین الخمین احدهم و کعبه مسیحة خمسمائة عام مذهب  
اهل سنت و اصحاب حدیث در حین اخبار و صفات بر ظاهر رفتن است و باطن تسلیم  
کردن و از تفکر معانی آن دور بودن و تاویل نه اذن که تاویل راهی راهانست  
و تسلیم شعار اهل سنت و ایمانست و بر وفق این آیت بروایت ابو هریرة مصطفی علیه السلام  
گفت فینا نحن و قوف یعنی یوم القيمة اذ یمنعنا جسام من السماء شدید افرا لثام نزل اهل  
السماء و الدنيا بمثلی من فی الارض من الجن و الانس حتی اذا نزل من الارض اشرقت الارض  
لنورهم و اخذوا مصافهم فقلنا لهم فیکم ربنا عز و علا قالوا و هو آت ثم نزل اهل السماء  
الدانیة بمثلی من نزل من الملائكة من اهل السماء الدنيا و بمثلی من فیها من الجن و الانس حتی  
اذا نزل من الارض اشرقت الارض لنورهم و اخذوا مصافهم قلنا لهم فیکم ربنا قالوا لا



وهو ان ثم يزلون على قدر ذلك من التضعيف حتى يزل الجبار تبارك وتعالى في ظلال النعام  
والملكوت وتخلع على شرب يومئذ ثمانية وهم اليوم البعثة اقدامهم على تخوم الارض السفلى والسموات  
على حجر نهم والعرش على منابهم لهم نجل من التسبيح يقولون سبحان ذك العز وجل  
سبحان ذك الملك والملكوت سبحان الحي الذي لا يموت سبحان الذي سميت الخلائق  
ولا يموت سبح قدوس رب الملائكة والروح سبحان تبارك الاعلى الذي سميت الخلائق  
ولا يموت فيضع الله تبارك وتعالى كرسيه حيث شاء من ارضه ثم يهتف بصوته فيقول  
يا معشر الجن والانس اني قد انصت لكم منذ خلقتم الى يومكم هذا اسمع قولكم وابصر  
اعمالكم فانصتوا الى فانما هي اعمالكم وصحفكم تقرأ عليكم فمن وجد خيرا فليحمد الله ومن  
وجد غير ذلك فلا يلمن الا انفسه وقضى الامر وما داش كرميلكان بساريد وهرسار  
باداش فروارند وما داش ناكرميلكان بساريد وهرسار باداش فروارند ولى  
الله ترجع الامور وبانكشت مكرار بلخواست ومرار خداست وبانكشت مرجع با علم  
وى وهر بودنى با حكم وى ترجع الامور بضم تا قراة حجازى وبوعمر وعاصم لت وخرج  
ناقراة باقى وهر معنى مسقارب اند و مستلاخل لان الامور كلها ترجع الى الله اذا رجعها الله  
الى امرها بالرجوع اليه بعض مفسران كفتل حرمين ترجع الامور الى تصرف بندكار  
است وملكه ايشان در احوال واسباب دنيا ونفاد فرمان بعضى بر بعضى قيامت ان  
سه باطل كردد و فرمان و حكم جز خدائى اعز وجل بر خلق نبود خدا نكه كفت والامر لله  
لله وكفته انكه امور اينجا ارواح است كه جائى ديكر روح را بر نام كرد قل الروح من امر  
ربى باز نمود كه روحها همه بوى باز كرد خدا نكه جائى ديكر كفت الله يتوفى الانفس حين  
موتها وقال تعالى كما بدأكم تعودون قوله سل بنى اسرائيل بنوا اسرائيل مؤمنان وكرمكاز  
اهل توليت اند وكفته چو زمان مدينه اند كه مى كوين برس ايشان يعنى بر سبيل  
ثنيه وقرع جند كه دايم بدلت ايشانرا وكذشكان ايشانرا از نكشانها روشن  
ويغماها نيكو و ميرات بيد او كرامتها اشكارا چون عصا و يديضا وشكافتن دريا و  
رهايندن ايشان از كيد اعدا و از ان پس در تيره منى مسلوى ومعنى بتدبير نعمة الله

وهو ان كتاب خدائى بگردانك و در ان تغييس و تبديل آرد و آن نعمت كه الله برايشان رخت  
و ملكاب بايشان داد و كرامت و بيان نعمت وى بوشن و جبر باطل بوشن فان  
الله شديد العقاب بدرستى كه الله سخت عقوبت است عذاب كذا اين بوشند  
نعمت را و جفا كننده كمر را وكفته اند كه نعمت ايد مصطفى است صلى الله عليه وسلم  
مى كويند هر كه اين نعمت بدل كند بس از ان كه بوى آيد استوار بايد گرفت تا استوار  
گردد و تصديق بتكذيب بدل كند الله او را عقوبت كند و سخت كيرد زنى للمدين  
كفر و الحيوة الدنيا جائى ديكر از نكشاده تركفت و از نكشاهى لم الشيطان اعمالهم  
شيطان برايشان آراست و چشم ايشان نيكو نمود اين زندگى دنيا كه جبر بساط  
لهو و لعب نيست و جز متاع الغرور نيست روزى بروزى بردن بفرى و بر خردى  
اندك و بر راست بريشان كردار بد ايشان تا بر مؤمنان و بر بريشان افسوس دارند  
وى خندند كافران قرش بوزند كه بر بريشان صحابه چون بلال و سلمان و ابوالدرداء  
و عبد الله بن مسعود و عمار ياسر و خباب و صهيب بن ام مكتوم مى خنديدند و بر طرقت مى  
مى كفتند يكديگر را كه بنكريند چرا محمد كه مى كويند باين كدايان و درويشان كه منى كار  
جهان را راست كنم و عرب را بشكنم و قاعد دين تو نمى انكه كفتند اگر دين وى حى  
سادات و اشراف قریش ويران بران بس و بود ندى نديان كدايان وى كسان  
الله تعالى كفت والذين اتقوا فوهم يوم القيمة فردا اين كدايان وى كسان بلاء  
ايشان باشد اينان هر فردوس برين و جنة عليا و ايشان هر قعر جهنم در در كه سفل  
لوى على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استنك لمؤمننا او مؤنة  
او حقر لمفقر و قلته ذات يده شهر الله تعالى يوم القيمة ثم يفضحه و من هبت مؤمننا  
او مؤمنة او قال فيه ما ليس فيه اقام الله على نار من نار جهنم حتى يخرج مما قال فيه ان  
المؤمن اعظم عند الله عز وجل و اكرم عليه من ملك مقرب و ليس شئ احب الى عز وجل  
من مؤمن تاييب او مؤمنة تايبة و ان المؤمن يعرف فى السماء كما يعرف الرجل اهله  
و ولده و قال ابو بكر الصديق رضى الله عنه لا يقرن احد من المسلمين فان صغيرا لميز







منی از منی رسول کوم توزری آخی منی رسول از رای توبه

رونی تسلیم باش که سلامت در تسلیم است و راه تسلیم بی مملکت فراهل سنت دلی جرا  
بیش است که جراح تسلیم ایشان را در پیش است مگر را تسلیم گرفت از خود برست و موی  
آن دین که جبرئیل بان آمد و مصطفی بان خواند و قرآن بان آمد و بهشت بان یافتند  
و نایان بان دست تسلیم است آن کار که الله بدان راضی و بنده بدان پیروز و کتی  
بدان روشن تسلیم است راه تسلیم راه تسلیم زینهار تا مانی بر دین قدیم چون الله خود را  
فعل ذات گفت نزول و ایان بعضات روز حشر اظهار هیبت و عزت لا و نزول یا سیم  
دنیا هر شب اظهار لطف و کرم را بجان و دل قبول کن ظاهر آن بذرفته و شناخته شای  
تصدیقی و تسلیم کردن نهاده و کوش فرا داشته و تمت بر خور خود نهاده و زبان در را  
از عین آن خاصش داشته و از جراحت جگر آن نمودن شده که خور را فرا جرات  
آن بتکلف راه نیست و بچیدن را روی نیست مصطفی از جبرئیل نام و نشان شدند  
و سخن شلیل برو نه بچید که حقیقت و غایت و کیف در عقلی نکند آنچه حل سال در  
تنبی اسرائیل آمد از یک سج اند آنچه بر صاحب بت بارید از یک حلت بارید آنچه الیس  
دید از یک گنج دید آنچه بلعم از صوذا از یک قصدا از صوذا بقصیر را روی هست و بچیدن  
روی نیست بقصیر از بجا رکیست و بچیدن از شوخی بجا رکی صفت آدمیست و شوخی نشان  
بیکانگی

قال النبي صلى الله عليه وسلم من أحب سنة فقد أحبني ومن أحبني فهو معي في الجنة ومن  
تمسك بسنة عند فساد امتي فله اجر ما يشهد من تمسك بسنة عند خلاف امتي كالقائم  
على الجحش من غيب عن سنتي ضرب الملائكة وجهه عن حوضي ومن غيب عن سنتي فليس مني  
ومن خالط سنة فقد كفر وقال عليه السلام في قوم يموتون السنة ويدخلون في الدين  
فعل اولئك لعنة الله ولعنة اللاعنين من الملائكة والناس اجمعين وقال عليه السلام  
سنة لعنهم الله وكل مني بحباب الزايل في كتاب الله والمكاذب بقدر الله و  
المتسلط بالجبروت لهذا بذلك من اعني الله ويعني به من اذل الله والمستحل لحم الله والمحل

من عترتي ما حرم الله والذاتك لست قولا سلخ اسهل كالم تنام من آية بينة  
جند که دادیم و نمودیم ایشان را از نشانه روشن حتی آثار رحمت حتی آیات و آیات  
قدرت حتی بدایع و عجایب حکمت حتی دلائل و امارات نبوت لکن چه سود که دین  
اجراک ایشان در حاجت و سلطان بصایر در بند و ما تغمی آیات و الدار عن قوم

لا یؤمنون **ما السع الخ لای یکنه** **ما السع الخ لای یکنه** **ما السع الخ لای یکنه**  
اگر خواسته آن بند مذلت از ایشان برداشته تا در عالم حقایق روان شدند لکن  
لمیرد الله ان یظهر قلوبهم آن سر اشقار اکتفا چه خواسته که بجهنم نرود و فرمان نبرد  
گفت فرمان دیگرست و نه از دیگر فرمان برمی بود و نه از برمی و منی تغیر نه از در هر مان

بدانم **ما السع الخ لای یکنه** **ما السع الخ لای یکنه** **ما السع الخ لای یکنه**  
زین للذن کفرا الحیوة الدنیا الایه میته بیکانکان و نالخواستکان بی علت دنیا  
برایشان آراستند و شیطان برایشان کما شدند تا بهر سرائی بیو ستند و از راه و ذرا  
برکشند زبان طعن بر مؤمنان درار که دهند و مس ساعت یسخریت در دله دینه ایشان  
زدند و ایشان خود هر شود جلال و کشف جمال حق جهان مستغرق بودند که بر وای  
زخم طعن ایشان نداشتند و با جواب ایشان بر داشتند لجرم ربوبیت ایشان را نیاید  
داشت و جواب داد که الذین القوا یوم لقیمه این آفت که مصطفی علیه السلام گفت  
من کان لله کان الله له انکه خبر داد که استقامت منهل ایشان از کذلعم مشربست  
وقال تعالی والله یرزق من یشاء بغیر حساب یکی از بزرگان طریقت گفت رزق  
بی حساب نه رزق اشباح است و چه حظوظ نفس هر چند بسیار بود آخر سر بغایت  
باز نهند و حاضر پذیرد بلکه آن رزق ارواح است و عدا اسرار و مؤمنان را بر دولم  
است و با جرات ایشان را روانست و آن دو چیزست استغراق دلا از ذکر حق و اعتلا  
سراز نظر حق و ذکر فی حقیقتهم دایم غیر منقطع و منه قول بعضهم لو حجت عنده ساعة لم

قوله تعالی



كان الناس امة واحدة مردمان همه يك گروه بودند برك ملت فبعث الله النبيين فرستاد  
الله بپيامبران را مبشرين ومنذرين مؤمنان را بشارت دهان وكافران را بيمنايان  
وانزل معهم الكتاب و با ايشان نامه فرستاد بالحق براي ته و رستي و پاكي ليحكم بين  
الناس تا حكم كند الله بكتاب و رسول ميان خلق فيما اخلفوا فيه در آنچه ايشان  
بشكافاذاذند و خلاف دران و ما اختلف فيه و خلاف ينفذند و در گروه  
نكستند دران كتاب الا الذين اوتوه مكرهم ايشان كه كتاب دادند ايشان را و بعد  
ما جاءتهم البينات پس از آنكه بپيامها رست نيكو با ايشان آمد بغيا بينهم خمد  
كه درميان ايشان بديدا آمد فهدى الله تاه الله راه نمود الذين آمنوا ايشان را  
كه در علم و ايمان بودند لما اختلفوا فيه تا بگوويدند با آنچه ديگران مختلف و در  
گروه بودند دران من الحق از پيام راست و دين پاك باذنه بتوفيق و خواست  
والله هادي من يشاء والله راه نمايد آنرا كه خواهد الخ صراط مستقيم راه راست  
ام حسبتم ان تدخلوا الجنة مي ندياريد كه چه هشت رويد و لما ياتكم و نرى ما مذق  
بشما مثل الذي خلوا من قبلكم صفت آنچه كشتند ايشان را شما مستهم الباساء بايشان  
رسيد بيمنا كيا و زورها والضراء و تيكها و نيازها و زلزلوا و ايشان را از جاي خنبايند  
بلاها حتى يقول الرسول تاه الله كه رسول ايشان گفت و الذين آمنوا معه و ايشان  
كه گروهيك از بودند باوى متى نصر الله اين يارى كه از الله وعده است هنگام آن  
است الاكاه باشين ان نصر الله قريب كه هنگام يارى دادن الله نزديك است  
**قوله تعالى كان الناس امة واحدة**  
اي على ملة واحدة خلافت ميان علما كه اين ملت كفر است يا ملت اسلام قومي  
كفت ملت كفر است مي گويد مردمان همه بملت كفر بودند يعني در روزگار دران  
نهان كه نوح عليه السلام پيام آورد و خلق و دران زمان كه ابراهيم عليه السلام پيام آورد  
و دران زمان كه محمد مصطفى صلوات الله عليه پيام آورد مردمان همه دين سر وقت  
يك گروه بودند بريك گيش در هر كنجي صنف در هر سینه از كفر و شرك بقي درميان نژادي

در صحنه بيت الناري هر چند انواع كفر مختلف بودند اما جنس يكي بودند فالكفر  
كلمة واحدة امة بقول ايشان كه كفت ملت اسلام است يعني آنست كه مردمان  
همه بملت اسلام بودند يعني از عهد آدم تا مبعوث نوح و ميان ايشان ده قرن بودند  
همه بملت اسلام و دين حق و كيش ياك بس در روزگار نوح مختلف شدند و روزگار  
عمر نوح بقول عكره هزار و هفتصد سال بود از آن جمله هزار و يك سال مدت بلوغ و نوح  
بود روي في الخبر انهم كانوا يضر بونه كل يوم عشرين رات حتى يغشي عليه كلبى كفت كار  
الناس امة واحدة اهل سفينه نوح بودند يك گروه راست بملت اسلام و دين حقيقي سر  
مختلف شدند بعد از وفات نوح والله تعالى با ايشان بپيامبران فرستاد بلي كعب  
كان الناس امة واحدة يعني روز مشياف كه رب العالمين فرزندان آدم را همه از  
بشت آدم بيرون كرد و همه را بآدم نمود و نام من يكي آدم را بگفت كه جيت و عي من يكي  
جند است انكه با ايشان عهد بست و بيمان شدند از ايشان برخلى خوش و نيك  
ايشان و همه را بريك يكر گواه كرد آن روز مردم همه بريك ملت بودند و بريك فطره  
بس بعد از آدم در اختلاف افتادند والله با ايشان بپيامبران و كتاب فرستاد  
و بپيامبران خدلى چه از آدميان وجه از فرشتگان صذ و بيت و چهار هزار اند  
و سيزده از ايشان من سل و حجر قرآن از ايشان بيت و هشت نام برده اند و از ان  
بپيامبران كس بود كه صوتي شنيد بآن بپيامبر گشت و كس بود كه خوابي ديد بآن  
خواب بپيامبر گشت و خواب بپيامبران وحي يا شدن و كس بود از ايشان كه در  
وى افكندند كه بپيامبر است على الجملة چنانكه امروز در بسيط زمين اوليا اند دران عهد  
پيشين انبيا بودند اما بپيامبران من سل فرشته را بعيان ديدند بصورت مرد  
و با ايشان سخن گفت و في ذلك ما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من الانبياء من  
يسمع الصوت فيكون بذلك نبيا و كان منهم من ينفث في اذنه و قبله فيكون بذلك  
نبيا و ان جبرئيل عليه السلام ياتي فيكلمني كما يكلم اجدكم صاحبه و يري من سألني و  
است كه جمله بپيامبران را دوست بقبلمه ايمان آرد و چنانكه مياني يكي از ايشان



«تصدق و به در روز فرستاد قال النبي صلى الله عليه وسلم صلوا على انبياء الله ورسوله  
فان الله بعثهم كما بعثنا وانزل معهم الكتاب بالحق اي بالعدل والعدل ليحكم بين  
الخاصة والعمامة جلالة الله جل جلاله انما حكم الله بين المؤمنين ورسوله في شأهم  
او است وكتاب كه نامه او است و چون بكتاب حكم كنند و باشان كه برسيل توسع كذا  
حكم كونياد نظير قوله هذا كذا بنا ينطق عليكم بالحق ثم قال فيما اختلفوا فيه وما  
اختلف فيه اني ها با كتاب روي الا الذين او توجوه و دان و ترسان انك كذا  
بايشان دادند و دران مختلف و در كره شانند و ان اختلاف ايشان بر دو وجه  
بود يكي انكه بعضي كتاب مؤمن و بعضي كافرانند چنانكه الله گفت و يقولون نؤمن  
ببعض و نكفر ببعض و جديكر آفت كه در كتاب تبديل و تحريف آورند و صفت و نعت  
محمد صلى الله عليه وسلم بگردانند چنانكه گفت خير قرون الكرم عن مواضعه يا خذ ببر  
كفرست و بهرمان داشتند چنانكه الله گفت ان الذين يكتمون ما انزل الله من الكتاب  
كعب احبا لكفت از راهي برسيلم كه آيتها كه جوذان در توديت بپوشيدند كذا نامند  
گفت شهد الله انه لا اله الا هو الايه و من منع غير الاسلام ديناً الايه اليوم اكملت  
لكم دينكم اي قوله الاسلام ديناً و ما محمد الا رسول و مبشر برسول يلقى من بهاء  
احمد هو الذي ارسل رسوله بالهدى ما كان محمد اباً احمد اي بجاكم و ان اخيراً  
ايشان و كمان جرسلا بنو ذكراً توبة دانسته بودند كه نبوت محمد حق است و لا  
چون او را از عرب يا فند ايشان احسد آمد و في حلاله كذا روي مختلف شانند پس  
هر كس كه الله تعالى بفضل خود او را هدايت داد و در علم و ان مؤمنان بودند حقيقت  
اين اخلاف بشناخت و بتوفيق و ارادت حق بدین حق راه يافت و بر سنن صواب  
راه برد اينست كه رب العالمين گفت هديك الله الذين آمنوا الى آخر الآية ابن زيد  
در تفسير اين آيت گفت اختلفوا في الصلوة فمنهم من يصل الى المشرق ومنهم من يصل  
الى المغرب ومنهم من يصل الى بيت المقدس فهذا الله للعبادة واختلفوا في الصيام  
فمنهم من يصوم بعض يوم ومنهم من يصوم بالليل فهذا الله فيه الحق وهو شهر رمضان

واختلفوا

واختلفوا في الجمعة فاخذت اليهود السبت والنصارى الاحد فهذا الله للجمعة الله  
واختلفوا في ابراهيم فقالت اليهود كان يهودياً وقالت النصارى كان نصرانياً فهذا الله  
فيه الحق باذن الاذن العلم والامر والارادة جميعاً والله يهدي من يشاء الى صراط  
مستقيم ام حسبتم ان تدخلوا الجنة قال عطاء لما دخل رسول الله صلى الله عليه  
وسلم واصحابه المدينة اشتد الفس عليهم لانهم خرجوا بالباطل وتركوا اصولهم وديارهم في  
الهدى المشركين فانزل الله تطيبوا قلوبهم ام حسبتم ان تدخلوا الجنة الميم صلة تبعاً  
اظنتم يا معشر المؤمنين ان تدخلوا الجنة من غير بلية ولامكر ومي كويد شما كه مؤمنان  
اين مي بنديايد كذا نبي ربي و بالي كه بشمار سن در بهشت شويدين جاني ديكر گفت اطمع  
كل امرئ ان يدخل الجنة فعيم كذا امر كس بنار و طمع دارد كه در بهشت شود ربح بآرد  
و بار بار نا كشيده كذا نه چنانست كه مي بنديارند و طمع دارند ما ناست كه خبري اين  
الاحق من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله و لما ياتكم اي ولم ياتكم مثل محنة الدين مضوا  
من قبلكم اي ولم يصبكم مثل الذي اصابهم فصبروا و كذا صبروا اي كويد بنديارند كه در بهشت  
شويدين و ين بشمار سين ايج بگرو ميشنيان رسيد درويشي و ناكاي و سختي و الضراء  
و بيماري و شكستكي اندام و كرسكي گفته اند كه با سابع تن بود و ضرايان مال و هب  
منبه كفت وجد و باين مكنه و الطائف سبعين نبياً ميتين كان سبب هوانهم  
والفك مصطفى عليه السلام كفت حكاية از كذا كار قديم جل جلاله ايفرح عبدك اذا  
بسطت له رزقي وصيت عليه الدنيا صباً اما يعلم عبدك ان ذلك له مني قطعاً و  
ايچون عبدك اذا منعت عنه الدنيا ورزقه قوت الوقت اما يعلم عبدك ان ذلك  
له قرباً و وصلاً و ذلك من غيرتي على عبدك خواص گفته كه اين بلا و نيكاي و درو  
وبي نوايي در دنيا لبسه مؤمنانست و جلالت بيغامبران و ذينت عارفان و سر  
الما اصد يقان فرعونى كه مطرود مملكت بود او را چهار صد سال عمر بود كه هرگز او را  
تبه نكرفت و ربي نرسيد و نيكاي نديد و دران تهم و طغيان خود مي كفت تا انهم  
الاغلى ما علمت لكم من الغي جال ان دشمن خين بود و حال مصطفى صلوات الله عليه



بر خلاف این بود عایشه صدیقه می گوید هرگز روزی بشب نشد که مصطفی با از  
 کافران جنائی نرسید یا اورتی نکرخت یا بنوعی بجای درون کوفتی گفتد یا رسول الله  
 این همه رنج و بلا از کجاری بتو نهاد ماست گفت منی دانید که این رنج و بلا باندازد  
 ایمان بود هرگز ایمان تمامتر بلا و بیشترون ایمان ما بر ایمان علمیان بیفروز  
 لاجرم بلا و مانع بر بلا و علمیان بیفروز و در یکی بعضی اخبار را آن الله عز وجل البیانی  
 المؤمن بالفقر شوقا الی دعائیه و زلز لو احدثی یقول برفع لام قرآه مدخا است برین و  
 مستقبل بمعنی ماضی بود لی حتی قال الرسول می گوید ایشانرا از جای جنبانیدند  
 از بس مصیبتها که بایشان رسید و بلاها که برایشان ریختند تا آنکه رسول ایشان  
 گفت و مؤمنان که با وی بودند متی نصر الله این فتح ما را کی بر آید و الله ما را بر دشمن  
 کی نصرت دهد و کنند از ما کی باز در رب العالمین گفت الا ان نصر الله قریب جواب  
 دادیم آن گروه را و عهد خویش همان جواب که دهیم شما را ای مهاجر و انصار و یاران رسول که  
 آگاه باشید که هنگام یاری دادن الله نزدیک است

### عِيسَى الَّذِي مَسِيَتْ فِيهِ يَكُونُ وَرَاءَهُ فَرَجٌ قَرِيبٌ

این آیت نشان فقر و المهاجرین آمدن در ایشان شکستگان اند و هکنان که روی  
 ایشان از هیبت الله بر سوخته و از تعظیم دین اسلام خود شستن را در بخت ریاضت  
 فرو گذاشته بترک خان و مان و دیار و وطن بگفته و بن کاهیه و دشواریها صبر کرده  
 و طلب رضا خدا و صحبت رسول و یک بر همه اختیا رک کرده چون رنج ایشان بغایت کشید  
 و جان بجنبه کردن رسید و منافقان از بس و قبحه لحد زبان طعن در آزار کرده که  
 الی متی تقولون انفسکم رب العالمین العالمین تسکین دل ایشان این آیت فرستاد  
 و روی مصعب بن سعد عن ایسحاق قلت یا رسول الله ای الناس اشد بلا و قال  
 الانبیاء ثم الامثل فالامثل حتی بنی الرجل علی قدر دینه فان کان صلبا لدین اشد  
 بلا و وان کان فی دینه رقة ابتلی علی قدر ذلک فیما یرج البلاء یا بالعباد حتی میثی  
 علی الارض بما علیها خبیثة و عن جناب بن الارت قال شکونا الی رسول الله صلی الله علیه

فما

وسلم وهو يتوسد برده له فی ظل الکعبه فقلنا الا تدعوا الله الاستنصر الله لنا مجلس  
 یجاء لونه او وجهه فقال لنا لعل کان من قبکم یوحی الی الرجل فحفر له فی الارض ثم تجاء  
 بالمنشار فجعل فوق راسه ثم جعل لفرق من مایصره عن دینه او میشط بامشاط الحریذ  
 مادون عظمه من لحم و عصب ما یصره عن دینه و لی نصر الله هذا الامر حتی یسیر الی کعب  
 من صنعاء الی حضرموت الا حشی الله عز وجل و لکنکم تعجلون و عن عبد الرحمن  
 بن زید قال کان و زید لعیسه علیه السلام یکب یوما فاخذ له السبع فاکله قال لعیسه رب  
 و زید فی دینک و عوفی علی بنی اسئل و خلیفتی فیهم سلطت علیه کلک فاکله قال  
 نعم کانت له عندک منزلة رفیعة لم یجد عملہ بلغها فابتلیت به بذاک لایبلغه تلك المنزلة  
 قوله تعالی کان الناس امم و امة  
 از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت این آیت رمزی دیگر دارد و معنی دیگر  
 می گوید باز شاه عالم و دارنده جهان و دانا و نهان اول که خلق را بیافرید چو غشاور  
 ستر خلقت بیافرید ابتدا که نه از جنین نه از ظلمات صفات خلقت محفوظ گشت  
 برین خلقت همه در برده عما یک کرده بودند همه در ظلمت غیبت مجتمع همه حاسر نهاد  
 خود مانده این جفاست که آن جوانمرد گفت

### خیرات الاخوة با سورت شان فیه یوم یولد لک النور

بس بر یک از ان عالم بی نهایت مختصری ایشان آمد مصطفی علیه السلام از ان بر آید  
 خبر داد که خلق الله الخلق فی ظلمة فالتی علیهم من نوره منی اصابه من ذلک النور اهتد  
 و منی اخطا و ضل چون این سؤال از بنی هایتی مختصری ایشان روی نهاد همه در کاهیه  
 امنند اسیر ارادت مقهور مشیت حق حکمت کوش بر جلد و سخت خویش نهاد که تا چون  
 آید و برایشان چه حکم را ندانند دست تقدیر ایشانرا بد و صفت کرد نیک و خشان و بد  
 و نیک و خشان را گفت هواء الجنة و الا بائی و بد و خشان را گفت هواء النار  
 و الا بائی یعنی از ملامت ملامت کشندگان پاک نیست و رسد ما را می چه کنیم و در ان  
 بشیمان نیست حتی اصل سعادت می هیچ موافقت حتی اهل شقاوت می هیچ مخالفت هواء



للجنة ولا ابالي بخفائهم وهؤلاء النار ولا ابالي بوفايهم نه باين وفا مارا سودست نياز  
 جفا مارا زيان مرکه ايمان آورد خود را سود کرد مني مهانم که بودم مني نظير و بي اناز  
 مرکه کفر آورد خود را زيان کرد مني مهانم که بودم مني شريك و بي اناز يا عبادي لو ان  
 اولکم و آخرکم انکم و جنکم حيتکم و ميتکم کا نوا علی ائقي قلب جل منکم لم يرد لکم في ملک شيئا  
 و از لطيفها که باين آيت که تعلق دارد يکي آنست که مثل خلق عالم که در نهاد آدم مجتمع بود  
 کافر و مؤمن صديق و زنديق همچون مثل يازدگان است که مثل دارد و آن مشکل را از  
 بيم راه زن درميان اخذان تعبیه کند مشک بوی اخذان بخود کشد و اخذان زن  
 بوی مشک کيرد چون يازدگان بمقصد رسد و ايمني شود بساطي فرو کند و مشک و  
 اخذان بران فک باذ بران جهنم هر دو بوی اصيل خود باز شوند و عاريتي در دست دارند  
 مجنين در نهاد آدم رايحه مؤمن بکافر رسيد و رايحه کافر بمؤمن آن حسناات که در دنيا  
 از کافر موجود اند همه از رايحه مؤمن است که بوی رسيد و آن سيات و عاريت که دنيا  
 از مؤمن بياید آن از رايحه کافر کافرست فردا قيامت بساط عدل بکسر اند و باذ  
 عنايت فرو کشايند حسناات کافر با مؤمن رود و سيات مؤمن بکافر رود و حکم اولي  
 و قضا و ازلی در حسن عاريت باز ستاند اصل يا اصل دهد پاک يا پاک شود و خيبت با  
 با خيبت لم يميز الله الخبيث من الطيب ام حسبتم ان تدخلوا الجنة الا به ايجلست  
 که گویند **ان الله يضل عباده** **ان الله يضل عباده** **ان الله يضل عباده** **ان الله يضل عباده**  
 من احيتم رکوب الاضوال بقى عن ذلک الامال خبر نداری که بیوستن در گسستن است و  
 زندگانی در مردن و مراد هادری مرادی بر دانه شمع را وصال وقت مختن است  
 و شمع را زندگانی و سر بریدن است

**ما من عبد الا وله نصيب من الجنة** **ما من عبد الا وله نصيب من الجنة** **ما من عبد الا وله نصيب من الجنة**  
 خوش باغي و راغي است فردوس برین لکن راه آن دشوار است و کلبی بخارست  
 مصطفی علیه السلام گفت حقیقت الجنة بالماکان تا هنرنا کیسه و نا اهل دعوی آشنایی نکرد  
 هل يستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون مثال این قاعده دریا نیست که آن دریا

مقتضی جواهر کرانمايه و در شب فروز ساختند و آنکه نهنگان و ماهیان عظیم حجاب  
 آن جواهر و در کد ساختند و وقت برخیزند که عیش آن در ایشان در میدان طلب  
 کشد بکنان آن دریا شوند بصعوبت آن بینند و از درات آن نهنگان هراس در دل  
 ایشان بدید آید از آن دوردی چون آن احوال و احوال با بصعوبت بیند بترسند  
 و از آن طلب قدم باز پس فک و از گفتار خویش بترسند این یکی صاحب از بود  
 در صفت رجولیت تمام نبوذ بداشت که این کار با رز و مجرد بری آید و بی لخب و سرخ  
 می رسد و عنت شرع او را جواب می دهد که لیس الدین بالتمنه و را بالتحلی

**بامات می هفته رازی بایک** **و زفات خود می بایک بایک**  
**شیرز و لطیف مرغی ناز غیا** **لست جنت می مید بایک بایک**

و آن دیگر مرد که خداوند ارادت بوز عیش جمال آن کوهر شب فروزیده عقل وی از  
 احوال آن دریا برد و زده تا از آن محال می بخورد راه ندهد و آن حال هر ساعتی و  
 هر لحظه بروی جلوه می کنند تا وی شیفته تر و عاشق تر می شود سر نگویند بدریا  
 فرو شود اگر سعادت مساعدت نماید توفیق رفیق نبوذ در شب فروز در قبض طلبی  
 آید و اگر بعکس این بود جاننش نهنگان بغارت برند و نامش حیرید لا ابالی کنند  
 و زبان حال گویند **ما من عبد الا وله نصيب من الجنة** **ما من عبد الا وله نصيب من الجنة**

**قوله تعالى** **قوله تعالى** **قوله تعالى** **قوله تعالى**  
 و کرات از درود این مردان را **قوله تعالى** **قوله تعالى** **قوله تعالى** **قوله تعالى**  
 روی مرثی نور در سلطان را **قوله تعالى** **قوله تعالى** **قوله تعالى** **قوله تعالى**  
 صدقانی مدی بر شوق و امان را **قوله تعالى** **قوله تعالى** **قوله تعالى** **قوله تعالى**  
 گوید خطری سبب شد از حجاز را **قوله تعالى** **قوله تعالى** **قوله تعالى** **قوله تعالى**

کنند قل بلکوی ما انفقتم من خیر من وجه نفقه کنید از مال **فللوالدين** **فللوالدين** **فللوالدين** **فللوالدين**  
 و الاقرین و بر خویشاوندان و الیتامی و بر یار سیدگان بند مرده و المساکین و **و الاقرین** **و الاقرین** **و الاقرین** **و الاقرین**  
 و ابن السبیل و راه گذریان و مهمانان و ما تفعلا و من خیر و وجه نفقه کنید از مال **و الاقرین** **و الاقرین** **و الاقرین** **و الاقرین**  
 فأت الله به عليم الله بان ما ناست کتب علیکم واجب نبشته آمد بر شما **القال** **القال** **القال** **القال**  
 گویند بادشمنان دین **و هو کفرکم** و شمار آن دشوار آمد و عسی ان تکرهوا شیا و  
 خیرکم و شاید دشوار آید شمار اجزای و آن بهتر بود شمارا و عیسی ان تکرهوا شیا و



وهو شر لكم و شاید که دوست دارید چیزی و آن بربوشتما را و الله يعلم والله اذ  
که خلق چه خواهد و ایشان را بد و بهی ایشان درجه بود و انتم لا تعلمون و شما  
ندانید و یسا لولکم من برسد ترا عن ائمة الحرم قال فیہ از ماہ الحرم و کشتن کردن  
در آن قل بکوی قال فیہ بکیر کشتن کردن و ماہ الحرم کاری بزرگ است و صد  
عن سبیل الله و بازداشتن است راه کندی را از راه بردن و حاج را از حج کردن  
و کفر و کافر شدن است باز ماہ الحرم و المسلم الحرم و کافر شدن است بمسجد الحرم  
و اخراج اهل منه اما بیرون کردن شما از مکه که اهل آن بودید و آن خانه شما بود  
اکبر عند الله آن مر است نزدیکی از آن مشرک که شما کشتید و الفتنة و آنکه شما  
فتنه می کردند و عذاب نمودند که از مسلمانان بر گردید و مخرج کافر شوید اکبر من القتل  
آن همه مری بود از آنکه شما مشرکی را کشتید و این الون یقاتلونکم و همیشه با شما کشتن  
خواهند کرد هرگاه که دست یابند حتی بربوشتکم عن دینکم تا شما را از دین خود بر گردانند  
ان استطاعوا اگر توانند و من یزید منکم عن دینه و هر که برگردد از شما از دین خویش  
نیمت و هو کافر و بمرتد و کافر و اولیک حطت اعمالهم ایشان آنند که حابط کشت  
و باطل و بتا و کد راه و ایشان و از پاداش آن همانندند فی الدنیا و الاخره و میزند  
جهان و هم در آن جهان و اولیک اصحاب النار هم فی الخالدین و ایشانند و در خیابان  
جاویدان در آن ان الذین آمنوا و ایشان که بگریزند و الذین هاجروا و ایشان  
که از خان و مان خود بریزند و جاهد و فی سبیل الله و از بهر خدا سبیل وی چرا  
کردند و بلا شتمانی او باز کوشیدند اولیک رجوع رخصه الله ایشان خدایش الله  
امید می دارند و الله غفور رحیم و الله امر زکات است مهربان

**الفصل الثاني**  
قوله تعالى یسا لولکم ماذا  
فرمان آمد در قرآن چند جای که انفقوا مما رزقکم الله و انفقوا مما رزقناکم نفقة کنند  
و از آنچه شما را روزی کردیم چیزی بیرون دهید برسیند که چه دهیم و چند دهیم و یک  
دهیم و این برسد و گویند عمر بن الجوح بوف درین آیت جواب آنکه بکه دهند گفت

فللولادین یعنی علی الوالدین ابتدا بپند و ما بکنید و این یکی در نفقات و انفسوخ  
کشت اکنون نفقه بذر و ما در بر فرزندان واجب است و زکوة و صدقه و وصیت  
ایشان الحرم دلیل قرآن بر وجوب نفقه بذر و ما در آنست که گفت و قضی بیک التبع  
الا آیه و بالوالدین احسانا و من الاحسان الانفاق علیهما و دلیل سنت آنست که  
مصطفی علیه السلام گفت افضل الصدقة علی ذی الرحم الکاشح و میمونه بنت الحارث گفت  
یا رسول الله اعطت جاریه لی فقال صلی الله علیه وسلم اجرک الله اما انک لو اعطيتها  
اخوالک کان اعظم لاجرک فقال صلی الله علیه وسلم لزیب امرأة عبد الله بن مسعود  
لوجک و ولدک الحق من تصدقت علیهم و الیتامی و بذر مردگان نارسیدن قال النبی  
صلی الله علیه وسلم اذا بکی الیتیم اهتزع عرش الرحمن لیکایه فقال الله عز وجل الملائكة  
من ابکی عبدک و انما قبضت اباہ و واریته فی التراب قال فیقول الملائكة ای بیت  
لا علم لنا فیقول الله للملائكة اشهدکم انه من رضاه ارضيته و قال صلی الله علیه وسلم  
کافل الیتیم له او لغيره انا و هو کاتین فی الجنة یعنی السبابة و الوسطی و المساکین  
و درویشان مسکین آنست که خرج مهم می از در خانیش بود و کفایت یکساله تمام ندارد  
می که سر می و جامه ضرورت و فرش دارند و بدان محتاج است مهم مسکین بود ابو سعید  
خدای رضی الله عنه گفت احب المساکین فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم  
یقول اللهم اخینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشنی فی نفرة المساکین و ابن السبیل  
مهمانست اگر سفری باشد و اگر حضری حق مهمان داری سه روز است چون ازین سه روز  
بر گذشت معروف باشد و کل معروف صدقه و ما تفعلوا به من خیر فان الله به علیم و هر  
نفقه کنید در وجود بر و مصالح احسان با مردمان الله بدانند آن از شما یعنی که بر شما  
و بان پاداش دهند مجزا آنست که گفت فنی بعمل شقال ذر خیر اینه ای یکی الحارث  
علیه قال ابو جعفر یزید لقعقاع نخت الزکوة کل صدقة فی کتاب الله حلال  
و نسخ شهر رمضان کل صوم و نسخ ذباجة الاضحی کل ذبح کتب علیکم القتال مسلمانان را  
ده سال مکه و روزگاری بهدین با عراض و صفی فرمودند آخر فرمان آمد بقتال اول فرما

فللولادین



آمد و فریضه کرد که یک مسلمان باده کافر بکشد و جنگ بایستد و بشت ندهد و بکشد  
آن بر مسلمانان دشوار آمد که ثواب قال نیز نشنیده بودند و بانندگانی و دوستی  
جان گرایند و این آیت آمد که کتب علیکم القتال و هو کرم لکم قومی مفسران گفتند  
این حکم صحابه رسول راست علی الخصوص دون غیرهم از نجاست که این جرج عطارا  
گفت که حکم این آیت غزو بر همه مسلمانان واجب است قال لکت علی اولاد حنیذ  
و قومی طاهرات بر کار گرفتند و غزو بر همه مسلمانان واجب میدند الی قیام الساعة  
بیک علیه ما روی ان الی صلی الله علیه وسلم قال ثلث من اصل الایمان الکف عمال  
لا اله الا الله لانکفر بدين ولا ینجیه من الاسلام بعمل والجهاد ما مضی منه بعینه الله عز  
وجل الی ان یقاتل آخر امتی الدجال لا یصله جور و عدل و الایمان بالاقدار  
وقال من لم یغزو لم یحدرث نفسه بالغزوات علی شعبة من النفاق و قول صحیح و هیئت  
مشهور است که جهاد و غزو فرض کفایت است نه فرض عین اذ اقام به من فیه کفایة  
سقط الفرض عن الباقتن یکنون الجنان و رد السلام و تسمیت المعاطس اهلها  
گفتند و هو کرم لکم این کراهیت نه آنست که فرمان خدای عز و جل کاره بودند یا بظلم  
کراهیت نمودند لکن در طبع خود نفوری می دیدند از آنکه هم بر او نفرت می دیند و هم  
بر نفس مشتقت و هم بر روح خطر پس بعاقبت که فوائده جهاد و ثواب آن از سوار  
بشنیدند آن کراهیت برخاست عکس میگفت اتمم کرده و تم اجتهاد و بشهد لذلك قصة  
عم انس بن مالک قال انس غاب عمنی انس بن النضر عنی قال بدد فشق علیه لما قدم  
وقال غبت عنی اول مشهد شهد رسول الله صلی الله علیه وسلم لئن اشهد فی الله قال  
لیرین الله بما صنع فلما کان یوم الیوم مشی بسیفه فلقیه سعد بن معاذ فقال الی  
والذی نفسی بیده انی لا جدر تخ الجنة دون احدی فقال سعد فاما استطعت یا رسول الله  
ما صنع قال انس فوجدناه بین الفتل به بضع و ثمانون جراحة من بنی ضربة بسیف  
وطعنة برمح و رمیه بهم و قد مثلوا به فاعرقناه حتی عرفته اخته بثیابه و صحنی  
الخبر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده لو ددت لانی اقل فی سبیل

ثم احیائهم اقل ثم احیائهم اقل مصطفی صلوات الله علیه تخصیص قربت و بصیرت نبوت  
بدید آنچه قبل لغز شهیدانرا ساخته است در غیب از لطائف کرامات و شرافت حجت  
تالاجرم نقلی درین سرافرازی این ارزش خواست که و ددت انی اقل فی سبیل الله  
ثم احیائهم اقل ثم احیائهم اقل باز دیگران که باین مشابست نمیدند و این دیده غیب بین  
نداشتند لعمری که هم این آرزو کنند لکن نه امر و نه که فردا در فردوس که آن احوال برای  
العین بینند و مصداق این آن خبرست که مصطفی علیه السلام گفت ما اجد دخل الجنة  
یحی ان یرجع الی الدنیا و له فی الارض من شیء الا الشیء الیموت ان یرجع الی الدنیا  
فیقتل عشر مرات ملا برکی من الکرامه و روی ان الله عز و جل لیطلع علیهم اطلاعة فقال  
هل تشهون شیئا قالوا الی شیء نشتهی و نحن نسرح من الجنة حیث شئنا ففعل ذلك بهم  
ثلث مرات فلما راوا انهم لن یرکوا من ان یسألوا قالوا یا رب نرید ان نرک و یلخا  
فی جسدنا حیثی نقتل فی سبیلک ثم اخری فلما الی ان لیس لهم حاجة ترکوا و عیبه  
ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و شاید که شمار چیزی کراهیت آید و آن خود شمارا به  
بوزیعنه که غزو کراهیت می دارند و دران از دینی یکی هست اما الظفر و الغنیمه  
و اما الشهادة و الجنة و عیبه ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و شاید که چیزی دوست دارند  
شمارا آن خود برست شمارا یعنی بازماندن و باز پس نشستن از غزو که دران هم دل  
فقرست و هم حرمان غنیمت و شهادت قال ابن عباس کنت ردیف رسول الله صلی الله  
علیه وسلم فقال یا بن عباس ارض عن الله بما قلدن کان خلاف هواک انما ملئت  
فی کتاب الله عز و جل قلت یا رسول الله و قد قرأت القرآن قال و عیبه ان تکرهوا شیئا  
و هو خیر لکم و فی معناه افشلوا

یساؤنک عن الشهر الحرام این آیت در شان  
قوی آمده از آن رسول خدا در سفری بودند در حبشین روز تحرم روزی لم رسیدند  
بهودی از مشرکان و کلمه کوسفند باوی و آن مشرک تنها و جای خلیا و آن مرد خود را  
ایمن می شمرد که ماه حرام است از آن جوق مسلمانان بعضی قصد کشتن آن مرد کردند















هل اتم الاعمال لاني جواب داد كه شما كه اينكه بندگان بدني عبد المطلب و ايشان را در  
بي زرد و شكمشكافت و جگر پرون كيشان و بر آتش افكند علي در رسيد و آن حال را دي  
كرستن بروي افاد بر رسول خدا شد و آن قصه باز گفت جبرئيل آمد و آيت و ريم  
يا ايها الذين آمنوا اتوا الخ و الميسر تا آجا كه گفت فهل انتم منتهون رسول خدا صلا  
عليه بر منبر رفت و اين آيات بر خواند و حرام كرد مسلمانان برخاستند و خانها  
شدند و ميها مي ريختند تا مي در كوهها و مدينه رواني شد و جاها آن مي كس بود كه مي  
و كس بود كه باب و كل شست بعضي مفسران گفتند كه موضع حريم آنست كه گفت  
فاجتنبوه اي فاتركوه و قومي گفتند فهل انتم منتهون اي نه و اكما قال في سورة الفرقان  
اتصبرون و المعني اصبروا و لهذا قال عمر رضي الله عنه عند نزول الآية انتهي يا رب  
مذهب شافعي رضي الله عنه آنست كه هر شرابي كه جنس آن  
مستی آرد اگر خمر بود و اگر نيد مطبوخ يا خام از خمر يا از ميوز يا از كدوم يا از كدو  
يا از عمل اندك و بسيار آن حرام است و شامند آن مستوجب چدا كرمست شود و  
نه مصطفى عليه السلام گفت كل مسكر خمر و كل خمر حرام ان من التمر خمر و ان من البخر  
و ان من الشعير خمر و ان من العسل خمر و روى انه قال لا اله الا الله عن قبيلا اسكر كثير  
وعني عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شرب الخمر لم يقبل الله  
له صلوة اربعين صباحا فان تاب لم يقبل الله عليه فان عاد لم يقبل الله له صلوة اربعين  
صباحا فان تاب لم يقبل الله عليه فان عاد لم يقبل الله له صلوة اربعين صباحا  
فان تاب لم يقبل الله عليه و سقام من نهر الخيال قال و من كان يومئذ بالله و اليوم الآخر  
فلا يجلس على ما يدع يدا ر عليها الخ قال و الذي بعثني بالحق ان شارب الخمر في يوم القيمة  
مُسَوِّدًا وجهه يسئل لعابه على قدمه يقذره كل من رآه قال و من في قلبه آية عمل كتاب الله  
ويصت عليه الخمر في كل حرف من تلك الآية ياخذ بناصيته يقبضه عند الرب فيخاصه و في  
خاصه القرآن خصم گفته اند كه اين خمر معجون لعنت است آن جوش او از دست  
شیطانست چون دست در دكان جوشان بس آب دهن در اندازد تا تلخ گردد پس بولاد

كند تا بگذرد آن مسكين كه خمری خورد بول شیطان می خورد معجون لعنت است كه  
بكار می دارد این خمر زهر دین است چنانكه تن را با خمر بقا نیست مصطفى عليه السلام گفته  
شارب الخمر كعابد الوثن این معنی خوف عاقبت گفت كه بسيار افندي كه می خورم بعاقبت  
از ايمان در هانند و عبادت و تن كشان چنانكه يك می خواند و بوقت مرگ كفتار بكوه آله  
إلا الله اوی گفت شاذ باش و نوش خورد بوقت مرگ بر بند آن غالب شود كه جمله  
روزگار خویش بان بسر برده باشد و به قال النبي صلى الله عليه وسلم يموت المرء على  
معايشه عاقبت صديقه رضي الله عنها عن ابنها گفت اگر قطره خمر در جاهی افند و در  
جاء انباشته شود پس از آنجا كياه بر آید و كو سفند خورد منی كراهيت دارم كه گوشت  
آن كو سفند خورم می خواند راعم سقوط عدالت است و هم زوال ولایت و هم وجوب  
لعنت و هم فساد عاقبت و خوف خائمت اما سقوط عدالت آنست كه با جماع امت شهادت  
وی مقبول نیست و بقول بعضی علما و بر ولایت بر خمر نیست و وجوب لعنت آنست  
مصطفى عليه السلام گفت ان الله لعن الخمر و عاصرها و محتصرها و شاربها و ساقها و موطئها  
و المجولة اليه و بايعها و مشتريها و اكمل ثمنها و خوف خائمت آنست كه حرام ثابريانند  
كه پنج چیز نشان بده خائمت و در وقت مرگ يم زوال ايمان درانست ترك الصلوة  
و كل الربوا و الاضرار على الزنا و عقوق الولادين و الادمان على شرب الخمر و فساد  
عاقبت آنست كه می خواند فرداء قيامت تجار بده و تلخ رسد و حميم خمر خورد چنانكه در  
خبرست كه و الذي بعثني بالحق من شرب من مسكر ثلث شربات كان حقا على الله عز  
يسقيه من طينة الجبال يقال طينة الجبال ما ذاب من حرارة اجساد اهل النار در دین  
سه شربت گفت و در خبری دیگر كه جرعه كفت و ذلك في قوله صلى الله عليه وسلم ان الله  
بعثني رحمة و هلك للعالمين و اقسم ببحي بعثني لا يشرب عبد من عبيدك جرعة من خمر  
الا سفيه مكانه من حميم جهنم معلبا او مغفورا له ولا يسقيه اصغيا صغيرا الا سقيته  
مكانه من حميم جهنم معلبا او مغفورا له ولا يدع عبد من عبيدك من خالقة الا سقيتها  
آياه في حظيرة القدس امسا حدي می خواند اگر لزاذ باشد و بالغ و عاقل و مختار

از بر ما نیست و در



نه مکه چهل تا نایب است و اگر بنده باشد بیست تا نایب و اگر رای امام خان بود که از اذرا  
هشتاد زن بنده را چهل را باشد که هر مرد رسول خدا صلوات الله علیه و روزگار  
خلفا این اختلاف بوده است و همه نقل کرده اند و اگر بجای تا نایب دست نند و نلین  
و جامه تاب داده رواست که بوه سره گفت یکی را حاضر کرد ند که می خورده بود رسول  
خدا گفت بنیند او را کس بود که بتاخر می زد و کس بود که فعلین و کس بود که جوب  
و کس بود که گوشه جامه یعنی جامه تاب داده سخت کرده گفتا بعاتبت کسی او را گفت  
اخر که الله رسول خدا گفت لا تقولوا هکذا و لا تعینوا علیه الشیطان و لکن قولوا  
اللهم اغفر له اللهم ارحمه و کسی را که حشر می زدند بکسیر که از وی وجود این آن  
چند کفارت گناه وی باشد مصطفی علیه السلام گفت من اصاب ذنباً فاقیم علیه حد ذلک  
الذنب فهو کفارتیه و قال صلی الله علیه و سلم من اصاب حداً فجعل عقوبته فی الدنیا  
فالله اعلم ان ثنی علی عبد العقوبته فی الآخرة و من اصاب حداً فستره الله علیه و عفا  
عنه فالله اکرم من ان یعود فی شیء قد عفا عنه یسألونک عن الخمر و المیسر می را خمر را  
کرد لا نهاتحرام العقل از بهر آنکه خرد امیزد و آنرا بوشان و میسر قیاست و از کسبت  
بوز و قوی از عجم قبل عالمین آنرا بای حرام کرد مفسران گفتا کل شیء غیر قمار و غیر  
المیسر حتی لعب الصبیان بالجوز و الکعب و قال ابی صلی الله علیه و سلم ایام و هات  
الکعبین المشوئمتین فانهما من میسر العجم و قال القسم بن محمد کل شیء الهی عن ذکر  
و عن الصلوة فهو میسر قل فیما اثم کثیر بشا اقرآه حزمه و علی است دیگران باخواند  
و بعضی منقا رب ند که خمر و قمار هم عظیم گناه است و هم بسیاری گناه چنانکه  
آیت دیگر بر شمر داتا برید الشیطان ان توقع بینکم العداوة و البغضاء الی آخر الایه  
و یسألونک ماذا ینفقون قل العفوف رفیع و اقرآه بوعمر و ست ای الذی ینفقون العفو  
دیگر ان بنصب و اخواته علی معنی منقول العفواک ما عفا یعنی ما فضل من اموالکم تیا  
صمیم مالی لفلان و عفو لفلان ای فضل این هم جواب سؤال عمر و جوح است که گفت  
یا رسول الله داخستیم که صدقات بکمی باید داد یعنی قل ما انفقتم من خیر فقلوا الذین

الکفن خواهیم تا بدانیم که چند هم وجه دوم آیت مذ قل العفو بکوی لجه بسر آید یعنی  
از نفقه خود و عیال خود قال ابی صلی الله علیه و سلم افضل الصدقه ما کان عن ظمیر  
و ابی بنی یعول و روی ابوهریره ان رجلاً قال یا رسول الله عنک دنیا قال انفق  
علی نفسك فقال عنک آخر قال انفق علی ولدک قال عنک آخر قال انفق علی اهلک  
قال عنک آخر قال انفق علی خادمک قال عنک آخر قال انت اعلم بس هر که خداوند  
مال و ضیاع و املاک بود یکساله نفقه خود و عیال در کسوم و مهر طعام و شراب بهنای  
و بلیه بصدقه دادی و هر که نفقه خود و عیال از مزد کار و کسب نقد بودی یکدوازده بهنای  
و بلیه بصدقه دادی بس کار دشوار شان برایشان تا الله تعالی آیت فرستاد خد من  
اوا لکم صدقة تطهرون و ترکیم بها قالوا یا رسول الله کم تاخذ فبیت السنة اعیان الرکوة  
من اللورق و الذهب و الماشیة و الرزق فصارت هذه الایة اعنی قوله تعالی خذ من اموالکم  
ناخبة لقوله تعالی قل العفو کذلک ستن الله کم الایات چنانکه احکام می و قمار و انفا  
بیان کرد روشن الله شما را بیان مکن و بدید می آرد نشانها کرد کاری و مهربانی خود  
لعلکم تفکرون فی الدنیا و الآخرة تا شما تفکر کنید چکار دنیا و آخرت بدانید که این  
دنیا سر کلاه فساد است و آخرت سرای جزا و بقا روی انس بن مالک قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم ایها الناس اتقوا الله حق تقاته و اسعوا فی مرضاته و ايقنوا ان الدنیا  
بالفناء و من الآخرة بالبقاء و اعلموا ان بعد الموت فکاکم بالدنیا لم یکن و بالآخرة لم یزل  
ایها الناس ان من فی الدنیا صیف و ما فی یدیه عماریه و ان الصیف من یجل و العماریه من یز  
الا و ان الدنیا عرض حاض یا کُل منها البر و الفاجر و الآخرة وعد صادق یحکم فیها ملک  
قادر فیرحم الله امرئ نظر لنفسه و عهده لم یسه ما دلم رسنه منی و حبله علی غار به ملقی  
قبل ان ینفذ اجله و یقطع عمله و یسألونک عن الیتامی این آیت در شان قوی اند  
که یتیمان یتیمان بودند بر مال ایشان و شنیدند که الله تعالی در قرآن هر صد سوء  
النساجه تشدید کرد در خوردن مال یتیمان بر سیلند و قصد کردند که کرینند از قیام  
کردن بام یتیمان و مال یتیمان ضایع خواست مانند این آیت آمد قل اصلاح لهم خیر



کوی این قیام یتیمان اگر مال یتیمان تجارت کنید و بی مزد ایشان را ندهید آن همت  
و نیکوتر قال البقی صلی الله علیه وسلم من ولی یتما له مال فلیتجر فیه و لیترکه حتی تاكله الھت  
وان ظالمون و اگر در ایشان لعینید و مال ایشان را مال خود مهم نهید و امیختن داند  
آنکه مزدی معروف بر کس یا بحمی اسراف و بی شیط و بکند و ایشان را در جای شما  
نشینند و شما بر فرش ایشان نشیند ایشان با شما می خوردند از نان شما و شما با ایشان  
مخوردید از نان ایشان اگر چنین کنید فاحوانکم علی حال ایشان برادران شما اند  
درین و برادران هر دین با یکدیگر چنین بایند که نه دکانی کنند و الیه الاشارة بقوله  
صلی الله علیه وسلم لا تحاسدوا ولا تباعضوا ولا تباروا ولا تقاطعوا و کونوا عبادا لله  
لخوانا والله یعلم المفسد من المصلح والله باز داند مفسد را از مصلح آنکس که در امر مذکور  
مال خویش با مال ایشان از آنکس که در امر مذکور با ایشان حدیغ نداند مال خویش از ایشان  
مصطفی علیه السلام گفت خیر بیت المسلمین بیت فیتیم حسین الیه و شریعت المسلمین  
بیت فیتیم یسار الیه و لا تلکوا المشرکات حتی یؤمنن این در شان مردی می باشد  
العنوی آمد مردی بود قوی دلاور رسول خدا و بر آنکه فرستاد تا قومی از مسلمانان  
آجا بود ندانان از کافران بیرون آرند چون بمکه رسیدن می شد که نام آن زن  
عناق و در جاهلیت کنیز زن بامرد سرکاری داشت مرد جواب داد که تا از رسول خدا  
برسم پس آن زن از بر آورد و فریاد خواست تا قومی آمدند و مرد را بزنند چون بآمد  
آمد این قصه بار رسول خدا بگفت و دستور خواست تا ویرانی کند رب العالمین آیت  
فرستاد و لا تلکوا المشرکات حتی یؤمنن زنان مشرکات را بزنند و کرد ایشان مکرر  
تا مشرک باشند اکنون حرم است بر مسلمانان که زبان بت پرستان و کبران و طواغیت  
پرستان بزنند خواهند که جرأه اهل کتابین که قرآن ایشان را مستثنی کرد و المحضات من  
الذین اتوا الکتاب من قبلکم اگر کسی گویند که جرأه اهل کتابین هم از کافران اند و  
سبب هودت لقوله تعالی و جعل لکم مودة و رحمة و هودت با کافران منتهی است  
باین آیت که الله گفت لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله

و رسوله جواب آنست که آن هودت که منتهی است هودت دینی است و هودت نکاح  
هودت نفی و شمولی است پس در تحت آن نمی نشود و کلمه مؤمنه در شان عبد  
رواحه آمد که کنیزی سیاه داشت روزی بروی خشم گرفت و تباچه بروی زدن آنکه بر رسول  
خدا شد و آن حال باز گفت رسول گفت و ما می جیست آن کنیز که قال هی تشهد ان لا اله الا الله  
و انک رسول الله و تصوم شهر رمضان و تحسن الوضوء و تصی صطفی علیه السلام چون  
وصف می شنید گفت هذه مؤمنة این کنیز که مؤمنه است عبد الله گفت بان خدای  
که ترا برستی خلقت فرستاد که ویران از دکنم پس او را بزنم خواهم جان کرد پس مردمان  
ویران کن کردند که کنیزی سیاه بزنم خواست و از از زنی مشرکه باما را و جمال بروی عمر  
میکردند رب العالمین گفت آن کنیز که سیاه مؤمنه برادران از از زنی مشرکه باما را و جمال  
و گفته اند این در شان خنساء فرامد کنیزی بود از ان حنیفه یان حنیفه او را گفت یا خنساء  
قد ذکرک فی الملاء الاعلی مع سوادک و دما متک پس او را از کرد و بزنم خواست و لا تلکوا  
المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک و لو اعجبکم می گویند مسلمان را بر مشرک  
مدعی نه رواست هیچ حال که مرد کافر زن مسلمان خواهد که این نکاح استند است  
نوعی از اقهار و رب العزم خواست که زن مسلمان زید دست مرد کافر کرد و مقهور او شود  
فلن جعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا او لیکیدعون الی النار و الله یدعو الی  
الجنة و المغفرة باذن ربهم بخت است که گفت یدعواکم لیغفرکم من ذنوبکم جائی دیگر گفت  
والله یدعو الی دار السلام چون خلق را بر روش راه دین و نبی بردن و بار کشیدن در  
مسلمانان می خواند بواسطه بان گذاشت گفت ادع الی سبیل ربک بالحق و بالوعظ  
الحسنة باز چون دعوت دار السلام و مغفرت رحمت بود بی واسطه ایشان را خواند  
گفت والله یدعو الی الجنة والله اعلم **الثالث**  
قوله تعالی یسألونک عن الخمر و المیسر شراب اهل غفلت و سرخام اینست که  
گفتیم باز خدای عز و جل بر روی زمین بنده کانی اند که اشمنده شراب عرفند و ندانند و مست  
انجام محبت سرزند که از حقیقت آن شراب در دنیا جرمی نه و از حقیقت آن می جز



بوی نه و از حقیقت آن مستی جز نماند نه از آنکه دنیا از نداشت زندان چند بر زبان امروز  
جند است با شتافرد که جمع روح و ریخا ن بود و هر که وصال جانان و بی دردی

*اویند صال و امری میزد*

شوریده بکلیه رخا ر شدن در می داشت بوی داد گفت باین دم مر شرابی گفت مر شراب  
نماند آن شوریده گفت من خود مردی شوریده ام طاعت حقیقت شراب ندادم قطعه نهایی  
تا آنکه بوی من رسد تا ببینی که از آن جند مستی کم و شورانگیزم سبحان الله این جبر  
که از آنک تا باید دو کتی بسوخت و هیچ پناهندگی را شراب حیرت از کاس هیبت نداشت  
مست حیرت شد گفت

*فان حیرت فیک خبر بدی یاد دلایلی خبر بدی*

*کار خوارستان چون کم در دین و دولت جهان چه کنم*

*از صداع قتل و قالا یمن شدیم جان دستان مستان چون کرد*

یکی را شراب معرفت از خم خانه رجاء از بر سر کوی شوق بر لعل و وصل می گوید

*تخت از دستان او را بخت*

*در قوسهای احوال بختی*

یکی را شراب وصلت انجام محبت داد بر بساط انبساطش راه داد بر تکیه کاه افشجای داد

*ناز و طرا گفت بر شاخ حیرت از دستان توایم*

*از دست بد که بر دستان توایم*

*بکاز و کاس که دستان توایم*

یکی را خود از دستان ساقی جندان شغل افاد که با شراب نبرد اخت

*مستی کاسان است*

آن زنان مصر که را عیال را ملامت میکردند در عشق یوسف چون بمشاهده یوسف رسیدند  
جان خودشان ندیدند دست برینند و جامه درینند و آن مستی مشاهده یوسف برایشان  
جندان غلبه داشت که نه از دست برین خبر داشتند نه از جامه درین همین بود حال  
یعقوب صلووات الله علیه غلبات شوق دیدار یوسف و برابری داشت که بهر چه بگرفت  
یوسف لایق و صریح گفت از یوسف گفت

*بسم الله الرحمن الرحیم*

تا روزی که جبرئیل آمد و گفت ازین پس نام یوسف بر زبان مران که فرمان چنین است پس  
یعقوب بهی که رسیدگی کفیه نام توحیست بودی که مریم نه یوسف نامی برآمدی و ویرا  
بزان قسلی بودی

*دل از آن خواهم که بر تو کنیند کس*

*جان زانکه نزد بی غم عشق تو نفس*

*تن زانکه در مهر تو باشی*

و یسا لوزنک ما ذی نفقون ارباب معافی گفتند سؤال بر سر ضربت یکی سؤال بر سر و نفق  
جانکه رتب لغز گفت فورتک لست لستم اجمعین عما کانوا یعملون وهو المشار الیه بقول  
النبی صلی الله علیه وسلم لایزول قدما عبد یوم القیمة حتی یسأل عن اربع عن شابه فیما ابلا  
وعن عمر فیما افناه وعن مال من این جمعه و فیما ذل انفق و ما ذل عمل بما علم دیگر سؤال سؤال  
تعت است جانکه سیکار کان از مصطفی بر سیند که قیامت کی خواهد بود و بقیامت  
خودایان نداشتند و بتعت می بر سیند و ذل قوله یسا لوزنک عن الساعة ایان می بریا  
و کذلک قوله و یسا لوزنک عن الجبال سدید که سؤال استقام است و طلب ارشاد  
جانکه درین آیات گفت یسا لوزنک عن الخی و المیسر یسا لوزنک ما ذی نفقون و یسا لوزنک  
عن الیتامی و یسا لوزنک عن المحیض این همه سؤال استر شاد اند و مردم چنین سؤال مختلف اند  
یکی از احوال می برسد یکی از تحول احوال او که از احوال می برسد بر زبان واسطه جواب  
می شنود و او که از تحول احوال می برسد می واسطه از حضرت عزت بعت کرم جواب می شنود  
که فلانی قریب می طریقت گفت خواهند کان از بر در او بسیار اند و حوا  
او کم گویند کان از در درجی در در بسیارند و واجب در در کم و هر تفسیر آورده اند که از این  
گفت منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة فاین من یرید فی و یسا لوزنک عن الیتامی  
من چند که توانی یتیمان را بنواز و در مرعاه و مواساة ایشان بکوش که ایشان جهاندار  
و اندوهگنان خلق اند و ناخشان و نزدیکان حق اند آن الله تحت کل قلب حزن  
فرمان در آمد که ای مومنان و جبراع جهانیا یتیمان را با بنام خود گیر که سر بر در حیرت



با تاج قمری و فیضی واحد کرم الکریم  
 اکی فی کرمه اکون و با تاج قمری

تو ما را کرم الکریم و فیضی واحد کرم  
 اکی فی کرمه اکون و با تاج قمری

قولہ علی

وَيَسْأَلُونَكَ تَرَامِي بَرَسَنَدُ عَنِ الْحَيْضِ أَنْ حَيْضَ زَنَانٍ قَدْ كَبِيَ هُوَ أَذَى أَنْ مَكْرُوهِي  
وَعُوفِي قَدْ فَاغْتَرَلُوا النِّسَاءَ دُورًا بِأَشِدَّاءِ زَنَانٍ فِي الْحَيْضِ رَحْمَةً حَيْضٌ وَلَا  
تَقْرُبُونِ وَكَرِهَ إِيشَانِ كَرِهَ يَذْجَعَتِ حَتَّى يَطْهَرُونَ تَأْزِلُ رَفْسَ خَوْضِ حَيْضٍ بِأَكْرَدِ  
فَإِذَا تَطَهَّرْنَ جَوْنٌ يَأْكُ كَشْتَدَ وَغَسَلَ كَرَدَدَ فَاتَوَهَّنَ بِإِيشَانِ بِرَسِيدَ مِنْ حَيْثُ  
أَمَرَكَ اللَّهُ أَنْ لَجَاكَ اللَّهُ فَهَذَا شَمَارَا إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَهُوَ دَارِدُ اللَّهِ بِأَزْ  
كَرْدَنِكَ بَادِي وَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَهُوَ دَارِدُ بَاكِيْنَ كَانِ وَخُوشْتَنِ كُوشَنَدَكَاز  
نِسَاءُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ زَنَانِ شَمَا كَشْتَنَ زَا شَمَا أَنْدَكَ هَرَانِ فَرْزَنْدِي كَارِيذَ فَاتَوَاجَرْتُمْ كَمِي سِيدَ  
بَكَشْتَنَ دَاخُوشِ اِنِّي شَيْئَتُمْ جَانَكُ خَوَاصِيدَ وَقَدْ وَوَالْفَنَسُ وَخُوشْتَنِ رَابِيشَ فَرَا  
فَرْسَتِكِ وَالْقَوَا اللَّهُ وَبِرْهِيذَا زَحْمَتِ وَأَبْ خَذَا وَعَلِمُوا أَنْكُمْ مَلَاقُوهُ وَبَدَانِيكَ  
كَمْ فَرْدَا شَمَا وَبِرْ خَوَاصِيدَ دِينَ وَبِشَرِ الْمُؤْمِنِينَ وَكَرْدَنِكَ كَانِ شَمَا كَشْتَنَ أَرْمِي وَبِرْ خَوَاصِيدَ  
اللَّهُ عَمَضَةُ لِيَأْتِيَكُمْ نَامُ خَذَايَ عَرَضَ مَسَانِيذَ سُوْكَدَانِ خُوشِي اِنِّي تَبَرُّوْا كَمْ بَاكِيْ  
نِيكُوْى كِنِيكَ وَتَقَفُوا وَارْجَلُ سَهِيْزِيكَ وَتَصَلُّوْا بَيْنَ النَّاسِ وَمِيَانِ مَرْدَمَانِ أَشْتِي  
سَانِدَ وَاللَّهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ وَاللَّهُ شَبُوْاسْتِ وَسُوْكَدَانِ شَمَا رَاظَانِ اسْتِ بِقَصْدِ نِيَّتِ  
جَرَانِ سُوْكَدَ لِيَاوَاخُنْكُمْ اللَّهُ نِيكَرَ اللَّهُ شَمَارَا بِاللَّغْوِ فِي إِيْمَانِكُمْ بِاللَّغْوِ سُوْكَدَ شَمَا وَلَكِنْ  
بِوَاخُنْكُمْ بِمَا كَسَبْتَ قُلُوبَكُمْ لَكِنْ شَمَارَا كَمْ كِيْزَ بَانَ كِيْزَ كَمْ دَلِ شَمَا أَهْنَكَ سُوْكَدَ كَرْدَ وَدَلِيْزِ  
سُوْكَدَ كَمْ زَبَانِ كَفْتِ دَرْدَلِ عَمِيْمَتِ وَعَقْدَ دَاسْتِ وَاللَّهُ غَفُوْرٌ حَكِيْمٌ وَاللَّهُ أَمْرُ زَكَرِيَّا وَبَرْدَارِ  
الْقُبَّةِ الثَّانِيَةِ

عن الحیض مردی بر رسول خدا صلوات الله علیه آمد نام وی ثابت بن الدحداح گفت  
یا رسول الله زنان را چرا حیض نزدیکی کنیم و پیسایم یانه که بگذاریم ایشان را وقت  
حیض و پیسایم آیت آمد و پیالونانک عن الحیض قل هو انک قاعنزلوا النساء فی الحیض  
حیض و حیضن بکلیت جون کیل وکیل و عیس و عیش و عین حیض و فن خونست و عفا



آن دم معروف سیاه رنگ خراخی که از قمر رحم بیاید مکینه آن یک شبان روز است و مینه  
بازده شبان روز و غالب آن شش یا هفت روز و مینه نه از قمر رحم بیاید و سیاه رنگ  
آن دم استخاضه گویند و احکام حیض در آن نرود روی آن فاطمه بنت جحیش قالت  
لرسول الله صلى الله عليه وسلم اني استخاضت فادع الصلوة فقال صلى الله عليه وسلم  
ان دم الحيض اسود يعرف فاذا كان ذلك فامسكي عن الصلوة واذا كان الاخر فتوضاي  
وصلي فاما هو عرق فاطمه بنت جحيش كنت يا رسول الله من ربي مستخاضة انما  
بكذا ام حلال استخاضه يا نه رسول خدا گفت آن دم چیردی است سیاه معروف که در  
نماز بگذارد چون آن باشد نماز بگذارد اما چون دم استخاضه باشد وضو کن  
و نماز کن که یکی است که روان می شود و نماز منافی کن نیست ابن عباس گفت  
لک در ادنی التجم است نه چیردی و حکم مستخاضه آنست که خویش را بشویند و استوار  
به بندد و هر نماز فریضه را بعد از دخول وقت وضو کند و بعد از وضو البته در نماز تا  
نکند چون این چارو بخای آرد اگر چه قطرات خون از وی می رود نماز وی درست  
بگذرد و کسی را که لجر را البول باشد یا سلس المذی بگذرد حکم وی همین باشد اما  
احکام حیض آنست که بر زن حرام بگذرد حلال حیض خوانند قرآن که مصطفی گفت  
عليه السلام لا تقرأ الجنب ولا الحيض شيئا من القرآن و حرام است بروی بسوزن صحن  
لقله تعالى لا يمسه الا المطهرون و حرام است بروی مسجد و هر چه در آن کردن لقوله  
صلى الله عليه وسلم لا اجل المسجد الجنب ولا الحيض و حرام است بروی طواف کردن  
که مصطفی علیه السلام عایشه را گفت اصنعي ما يصنع الحائض غير ان لا توطئي يعني في حال  
الحيض و حرام است بروی نماز کردن و روز داشتن اما روز قضا باید کرد و نماز  
که رخی بر میدان عایشه رضي الله عنها ما بال الحائض تقضي الصوم ولا تقضي الصلوة فقال  
لها احرورية انت فقالت لست بخروية ولكني اسال فقالت كان يصيبنا ذلك على  
عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فنوم بقضاء الصوم ولا نوم بقضاء الصلوة و حرام  
بر مرد رسیدن حیض و مباشرت وی که مصطفی علیه السلام گفت من وطئ امرأته و لم

تقضي بينهما ولد فاصابه جذام فلا يلومن الا نفسه و من احتجم يوم السبت والا بعدا و فاما  
وضوح فلا يلومن الا نفسه بس اگر مباشرت کند حلال حیض است و اگر مباشرت نکند  
بروی لازم آید اگر در ابتدا حیض بود یک دینار بصدقه دهد و اگر در آخر بود نیم دینار  
چنانکه خبر است و این قول قدیم شافعی رضي الله عنه است اما بقول جدید بروی هیچ  
چیز از کفارت لازم نیاید اما بن کار شود چنانکه مباشرت بموضع مکروه نه محل حرش که  
حرام است و موجب کفارت نیست اینجا بمنجا نیست و نه حیض را روا باشد که ذکر  
خدا کند حیض ایشان را کفارت گناهانست و ذلك فيما روي عن عائشة رضي الله  
عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من امرأة حيض الا كان حيضها كفارة لما مضى  
من ذنوبها و ان قالت اول يوم حاضته اجهل الله على كل حال و استغفر الله من كل ذنب  
كتب الله لها براءة من النار و جواز اعلى الصراط و اما ما من العذاب فاعتزلوا النساء  
في الحيض چون این آیت آمد زنان را از زمان حیض از خانه بیرون کردند جامعین  
از اعراب مدینه گفتند یا رسول الله سر سخت است و جامه اندک و زبان حائض از خانه  
بیرون کرده اگر جامه بایشان دهم یا نه و اگر نه دهم ایشان برنج آیند چه کنیم که جامه  
مصطفی علیه السلام گفت شما را نفرمودند که ایشان را از خانه ببردند شما را فرمودند که بجا  
با ایشان مکنید و سبب آن بود که جهودان و کبران از زمان خویش حلال حیض می  
می کردند و فرا هیچ کاری گذاشتند و ترسایان بر عکس این جماعت می کردند و حیض  
نمی اندیشیدند رب العالمین این تحت را را میانه بر کنین و خیر الاور و ساطعها گفته  
چنانکه کبران و جهودان کنند نباید کرد و چنانکه ترسایان کنند هم نه افعلوا كل شيء الا  
الجماع این لفظ خبر است و عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال يا ويلتي احمق فقلت اني حائض فقال ان حيضك ليست في يدك و سئلت عائشة هل اكل  
المرأة مع زوجها وهي طامث قالت نعم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعوني فاكل معه وانا  
عاريك و كان اخذا لعرق فتقسم علي فيه فاعترق منه ثم اضعه في اخذ فاعترق منه و نضع  
حيث وضعت في من العرق و يدعوا للشراب فيقسم علي فيه قبل ان يشرب منه فاخذ فاشرب



منتهی اضعفه فی اخذه فی شرب منه و یضع فیه حیث وضعت فیه من القدح و خبرت که عا<sup>نشة</sup>  
بارسول خدا در یک جامه خفته بود تاگاه عایشه از جای برجست رسول گفت جبر سید ترا  
مکرجیض رسید گفت آری رسول گفت از آن بر بند استوار و نجایگاه خویش بازای و لا  
تقربوهن حتی یطهرن بتشدید طهارها قراة عاصم و جمع و کسائیست معنی آنست که  
کرد ایشان بجامعت مگردید تا آنکه غسل کنند از حیض خویش باقی قراحتیفط  
و ضم ما خوانند حتی یطهرن یعنی با ایشان نزدیکی مکنید تا از رفتن خون حیض پاک  
گردند بریدن خون حیض و علماء را اختلافست در جماعت بعد از آنکه حیض بریده شود  
با غسل نکنند یا تیمم اگر آب نایند حلال نیست رسیدن بوی بس گفت فاذا تطهرن  
ای اغتسلن چون پاک گشتند و خویشتر را شستند بغسل فاتوهن من حیث امر  
الله بایشان می رسید اگر خواهید از اینجا که الله فرمود شما را یعنی از اینجا که فرزند  
روید معنی دیگر فاتوهن من حیث امرکم الله بایشان می رسید از آن روی که الله  
فرمود شما را یعنی با عقد نکاح و در زمان طهر نه در حال خجور و نه در ایام حیض که چون  
وطی در حال حیض بودیم آن باشد که فرزند سیاه روی آید که روی آن رجلا و امراه  
فی ایام سلیمان بن داود صلوات الله علیهما احتصافی ولد لهما اسود فقالت المرأة  
هو منک و ابی الرجل فقال سلیمان هل جامعته فی الحيض قال نعم قال هو لک و انما  
سود الله وجهه عقوبة لفعلكما قال ابن کيسان فاتوهن من حیث امرکم الله یعنی لا  
تاتوهن حیایات و لا عتکفات و لا محرمات و اقربوهن و غشیائهن لکم حلال اگر کسی  
خواهد که ادب مباشرت بداند اول باید که بریدی فراموشی دارد چنانکه در خبرت  
از معا فقه و ملاعبه و دست فرا گرفتن و بسوزن و تسبیل کردن و در حال مباشرت روی  
از قبله بگرداند و بسم الله بگوید و این دعا بخواند اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان  
ما رزقنا و تعجل نکل که مصطفی علیه السلام گفت اذا جامع احدکم امراته فلا یجملها فان  
لهن حاجة ینکحها و عزل نکل که مصطفی علیه السلام را از عزل رسیدند گفت ذلک الوا  
لخفی و تلا اذا المودة یسلت مکر موطوء کبرل وی باشد یا کبرل در یکی بونی کرده

یلتجم بود و دستور کی عزل داده و کراهیتست در عورت زن گزشتن و از آن هم طهارت  
و هیچ حال سرخویش باهل خویش بر زن ندهد که مصطفی علیه السلام گفت ان اعظم الامانة  
عند الله یوم القیمة و روی شر الناس عند الله منزلة یوم القیمة الرجل ینفی الی امراته  
و تنفی الیه ثم ینش سرها ان الله یحب التواضع دوست دارد الله باز گردند کان  
یعنی ایشان که از شرک با ایمان کردند و ایمان از عصیت باطاعت کردند و طاعت  
از ریا باخلاص کردند و در خلاص از خلق یلحق کردند پس مؤمن اگر چه مطیع باشد  
و خالص ویرا از توبت حار نیست از اینجا گفت قبل لعالمین و توبوا الی الله جمیعاً ایها  
المؤمنون لعلمکم تفلیحون گفته اند که توبت بر سر تبت است اول توبت بر انابت  
پس او بت می که از بیم عقوبت توبت کند او را تا یب گویند و هر که امید ثواب التوبت  
کند او را منیب گویند و هر که فرمان و اجلا حق التوبت کند او را اواب گویند توبت  
صفت مؤمنانست و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون انابت صفت حقرا نیست چرا  
بقلب منیب اوبه صفت یغما برانست نعم العبد لله اواب و یحب المنظرین می گویند  
الله دوست دارد پیکار ایشان که انجاسات بهینند و خود را از خبائث جسد و خبائث  
طهارت دهند تا حضرت نماز بشایند قال ابو العالیة و تحرن کعب اما التطهر بالمال  
فحسن لکن خب المنظرین من الذنوب خبری جامع که بعضی از این آیت تعلق دارد بر  
کند که مصطفی علیه السلام روزی در حجر عایشه بود زنی آمد و طعمای آورد که مردکی انصاف  
فرستاده بود رسول خدا گفت هذه حنطة معولة تسمیه الاعاجم هر یسته عوضه الله تعالی  
من الجنی و متران صحابه خلفاء راشدين و ایته دینی حاضر بودند رسول خدا در مسالک  
فرا کرد شکسته بر آورد تا تناول کند این چند کلمه در آن حال بگفت حیبت الی جنیتم  
لک الشک الطیب و النساء و قرع عینی فی الصلوة ابو کرم صدیق موافقت مصطفی را شکسته آورد  
و گفت و انا احب منها ثلثا یا رسول الله النظر الیک و انفاق المال علیک و تلاوه ما لک  
الیک عن خطاب منجین لقمه ی برداشت گفت و انا احب منها ثلثا امر المبروف و یسأ  
عن منکر و هذا لقیمة لله عز و جل عثمان عفان نیر شکسته برداشت گفت و انا احب منها







بنده از اندکند یاده درویش اطعام دهذهی یکی رامدی یا ایشان را جامه کند سیکی را  
 بپراهنی یا از آبائی یا دستاری یا کلامی و در اعتاق و اطعام و کسوه و خیرت آن یکی  
 که خواهد می دهدن بس لکر درویش بود و مال ندارد سه روز روز دارد بیوسته یا گسته  
 چنانکه خواهد و بدان که سوگند از کسی درست آید که مکلف بود و نیز بطوع خویش  
 سوگند یاد کند و در آن نه مکره بود که مصطفی علیه السلام لیس علی مهور بمین و عقد بود  
 که بسته شود بنام خدا و صفات وی عز جلاله بسته شود سه چیز و بیرون از آنست  
 مخلوقات و محدثات سوگند از آن نه بند و کراهیت باشد بآن سوگند یاد کردن قال  
 الشافعی رضی الله عنه و اخشته ان يكون محصية روى ابن عمر رضی الله عنهما قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من كان حالفا فلا يخلف الا بالله و عن ابی هريرة قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تخلفوا بايكم ولا بالانذار ولا تخلفوا الا بالله ولا تخلفوا  
 بالله الا وانتم صادقون و قال صلی الله علیه و سلم من حلف الله بری من الاسلام فان كان  
 كاذبا فقد قال وان كان صادقا فليس يرجع الى الاسلام سالما و بدلنك استناده سوگند  
 شود میخا که طلاق شود و درعتاق و درند و اقرار در طلاق چنانست که زن  
 خود را گوید انت طالق ان شاء الله یا این استناده که طلاق بیوست طلاق نیفتن  
 و درعتاق آنست که بنده خود را گوید انت حری ان شاء الله آزاد نشود باین اقرار چری  
 بر وی لانم نیاید میخین اگر سوگند یاد کند حریفی یا در اثبات و استناد از پیوند  
 چنانکه مخنی یا سکوتی از همیان نیفتن گوید والله لا فعلن کذا ان شاء الله یا گوید  
 لا فعلن کذا ان شاء الله عقد سوگند بسته نشود قال ابی حنیة صلی الله علیه و سلم من حلف علی  
 یمن ثم قال ان شاء الله فقد استثنى ثم قال فی آخر الایة والله غفور رحیم یخرج العتوبة  
 عن الکافرن و العصاة و یحکم من الناس الثبوت و الا ناة و من الله الامهال ع  
**النوبة الثالثة**  
 قول تعالی و سألوا  
 عن المحیض قل هو اذی الایة کلام خداوند حکیم یا ذان کردگار عظیم ماجدی نامدار کریم  
 یار و ضعیف مونس مرهیف مایه هر درویش امید و نومید دلیل هر گواه در ماندگان

و عاجزان را اینک بناه خداوندی که از مهر بانی و نیک خدای عطای خود بر خلق ریزان کرد  
 و هر کس آنچه صلاح و هینه آن کس دید آن کرد بنکر که چه کرد از فضل و جبه نمود از کرم  
 باین زنان عاجزان که ضعیف نهاد ملول طبع چون داشت که بنیت ایشان باضعف است  
 و طبع ایشان با ملالت و طاقت دوام خدمت ندارند و در آن خللها آنند ایشانرا عذری  
 بدید کرد در بعضی روزگار تا با طاعت و کمالی باری خدمت ایشان بیفتاد بی اختیار ایشان  
 و ایشانرا در آن جرمی نه باز چون روزگاری بر این و نشا طیفرا یز و آرزوی خدمت و طاعت  
 برایشان تاز شود آن عذر بریده گردد و خطاب از متوجه شود اینت نیکوکاری و  
 مهربانی اینت خداوندی و بنده نوازی ازین عجب تر که ایشانرا در آن حال که باز دست  
 از خدمت باز داشت نه از خدمت تا اگر تن از خدمت باز نماند دل از خدمت باز نماند ایشانرا  
 دستوری ذکر داد هم در دل هم بر زبان و مریخی نهاد با آنچه گفت نا جلیس من ذکر فی تا  
 نو مید نشوند و از بساط قرب بر نیفتند چون از خدمت باز نماند که نه هر که رسید خود  
 از خدمت و طاعت ظاهر رسید اگر علت رسیدن خدمت ظاهر بودی از تحری فرعون خبر  
 آمد و از ابلیس مجبور چه بود از خدمت که نیامد ایشانرا بی خدمت بر خواند و این را  
 با خدمت بر اند این بود خواست او و چنین آمد حکم او نه برخواست او اعتراض نه از حکم او  
 اعتراض یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

**نساء** حکایت کم بنده را نفس است و دل نفس از عالم سفلی است و اصل آن ارب و خاک است و دل  
 از عالم علوی است یعنی آن لطیفه ربانی که مایه آن نور پاکست نفس را مقام غیبت آمد  
 و دل را مقام شهود و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و سلم ما من آدمی الا و قلبه من اصبعین  
 من اصابع الله بس نفس که غیبت بماند شمع او را با مثال و اشکال خودش مساکنت  
 داد و بان منت بر نهاد گفت نساء کم حزن کم قاتوا حیث شئتم جائی دیگر گفت فالتکوا  
 ما طاب لكم من النساء جائی دیگر گفت لتسكنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة این حفظ  
 یافتن و با مثال اشکال که ایندن نصیب نفس است که در فقه غیبت بماندست اما دل



که مقام مشاهدت است حرام است اورا که غیر کرایه یا خود بخوبی فرو آید تا خود را  
از خلق باز برد و سر خویش از غیر حق طهارت ندهد چنانکه نشود که حق  
لب العالمین دوست دارد از این چنین پاکان را و ایشان را مردان خواند آنجا که گفت فی الحال  
تحتون ان تطهروا والله تحبب لطهرین و بدانکه خبایت حین سرای حکم آن بردن  
یکی خبث عین که هرگز بشستن پاک نشود اگر مردی را هزار بار محوط فری بری هرگز  
پاک نشود که نجاست او عینی است در خبث صفت است حرام پاک بود اما نجاست  
بدون سکه که چون بشوی پاک شود لکن این نجاست هم برد و قسم است بعضی خفیف که پاک  
آب پاک شود بعضی غلیظ که شستن با آب خاک بپاید تا پاک شود نجاست حرام درین مهین  
تقسیم دارد یکی خبث عین است که هرگز پاک نشود و آن خبث شرکست که نیامرند  
ان الله لا یغفر ان یشرك به اما المشرکون نجس این که جاوید در دوزخ بمانند از آنست که  
نجاست ایشان نجاست عین است طهارت پذیر نیست و بهشت جزای پاکان نیست  
و آن خبث دیگر در دین خبث صفت است و آن خبث خصیت است طهارت پذیر  
اما هم برد و قسم است بعضی صغائر و بعضی کبائر صغائر خفیف است بکندی که در دوزخ  
کند پاک شود و آن منکم الا و اردوها و کبائر غلیظ است و بکندی پاک نشود بیشتر بماند  
اما جاوید بماند که عین او نجس نیست و نجاست او طهارت پذیر است اگر درین سرای  
باب توبت و چسرت بشوید پاک شود و اگر درین سرای طهارت نیابد طهور آن سرای  
جز اجز آتش نیست تا بنسوزدش پاک نشود و تا پاک نشود خداوند پاک نرساند آن  
الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب بداند علیه السلام وحی آمد که ای داود طهر لی اسکنه  
خانه پاک گردان تا خداوند خانه خانه فرو آید گفت خداوند چگونه پاک گردانم گفت آتش  
عشق در دوزخ تا هر چه نسب بدارد سوخته شود پس بخار و بچسرت بروی تا اگر چیزی  
مانده بود از هوا و نفس که آتش عشق سوخته است بخار و بچسرت بروی که عروس با با  
هوا و نفس تو بنسازد

ای پادشاه دین و دنیا ای پادشاه دین و دنیا

# قوله تعالی

للتین یولون ایشان است که سوگند بخوند من فسیهم از زبان خویش و در بودن با و باز  
ایستادن را از سیدن بایشان تریق ربعه اشهر چنانکه چهار ماه فان فائوا اگر باز  
آیند فان الله غفور رحیم الله آمرزگار است و بخشاینده و ان عنوا الطلاق و اگر عزم  
کنند طلاق دادن را فان الله سمیع علیم الله شنواست سوگند را و داناست عزیمت  
و المطلقات زنان طلاق داده تریق نصف اشهر چنانکه کند بتن خویش بلکه قرو  
سدی یکی و لا یحل لهن و نه رواست زنان را ان یکمن که از بهر شافتن را بروج بهمان  
دارند مطلق الله فی ایامین فرزندی که الله آفرید رحیم ایشان ان کن یومئذ بالله  
و الیوم الاخری اگر بالله گردیده اید و بدو دستاخیز و بگوئین و شوهران ایشان حق  
بردهتی فی ذلک حق تراند و سزاوارتر بایشان از شوی دیگر تا عدت بنگذرد ان اراد آ  
اصلاحا اگر خواهند که آشتی کنند و لمن مثل الذی علیهن و زنان را بر مردان مجانبست  
که مردان بر زنان از پاک داشتن خویش و خوش داشتن بالمعروف برانداختن توان و کلام  
علیهن حجة و مردان بر زنان در محاملت یکمجه افزونی است والله عزیز حکیم و الله  
تواناست و دانا

قوله تعالی للتین یولون ایلا از روی لغت مصدر آلی است یقال الی یولی ایلا  
فهو مولی الی و ایلی و تالی همه یکسانست و لایاتل اولوا الفضل زین است و الیه نام  
سوگند است قال الشاعر

قیل الا لا یحفظ لیسبت ولا یحفظ من الذکر و نکت

و از روی شعر ایلا آن باشد که مردی سوگند خورد بنیای از ناخواهدی عز و جل که با  
خود نرم و نزدیکی نکند زیادت از چهار ماه چندانکه تقدیر کند اما اگر سوگند چهار ماه خورد  
یا کم از چهار ماه مولی نباشد و اگر سوگند نه بنام خدای خورد که بطلاق و عتاق خورد

ای پادشاه دین و دنیا ای پادشاه دین و دنیا



و برونه نماز و صلوة که بر خود واجب کند بقول جدید شافعی صلی باشد پس چنانچه ایلا  
درست شد چهار ماه مدت تریص می باشد که درین مدت از جهت شرع مطالبه بر وی  
متوجه نشود اما اگر در میان این مدت بیش از آنکه چهار ماه بگذرد باز این و با اهل حق  
ندیک می کند بروی جز از کفارت سوگند نیست و این فیه هر چند که نه محمل خویش است  
اما چون کسی بود که بروی دینی محمل باشد و بیش از اجل آن درین باز دهه روا بود و اگر  
این فیه نکند تا مدت چهار ماه بسر آید و آنکه بی عذر می هم نزدیک نکند زن را رسد  
که مطالبت وی کند که باز آید یا طلاق ده اخلافت علما را که با نامدن نسخی است یا  
بوطی قوی گفتند نسخی است گویند باز پس آمدم و درست آنست که بوطی است پس اگر باز  
نیاید زن را رسد که از قاضی خواهد تا ویر طلاق دهد و چون باز آمد بعد از  
مطالبت و نزدیکی کرد اگر سوگند که خورده بود بنام خدای بود کفارت سوگند بروی لازم  
آید بدلیل خبری که گفت من جلف علی همین فراموشیها خیر امنا فلیات الذی هو خیر  
ولیکتر عن میمنه و بقول قدیم شافعی کفارت لازم نیاید لقوله تعالی فان فاء و افان  
الله غفور رحیم علق المغفره بالفیئة فدل علی انه قد استغنی عن الکفار و اگر سوگند  
بطلاق یا اعتاق بود بنفس و طی طلاق در افذ و عتق حاصل شود و اگر بر طریق نذر  
سوگند یا ذکر کرده بود چنانکه گویند ان وطیتک غلته علی ان اعتق لبقية او اصوم لكذا  
او اصلی کذا او اصدق بكذا اینجا خیر است اگر خواهد بوفاء نذر باز آید و اگر خواهد  
کفارت سوگند کند و ان عن مو الطلاق فان الله سمیع علیم این آیت از دو  
ر د است بر اصحاب یکی که گفتند چون مدت ایلا چهار ماه بسر آید زن از مرد جدا شود  
بی طلاق و حجت بآن نیست که شوهر را بفیئة یا بطلاق مطالبت کند گوئیم  
اگر چنان بودی برین عزم کردی بر طلاق معنی نداشتی که وقوع طلاق خود چنانچه  
بودی و هر آیت قایده نماندی و چه دیگر گفت آنست که فان الله سمیع علیم لفظ سماع  
اقضا مسموع کند و مسموع لفظ طلاق است تا بزبان بنگوید مسموع نباشد و  
بترتیب تریص اینجا عذر است و قریب به شافعی طهر است و مکنه طهر باز ده روز است

و مینه گفته بود که آنرا حاکمی نیست در شرع می گویند و النساء المطلقات یتربصن <sup>انفسهن</sup>  
للنکاح ثلثة اطوار زن دست باز داشته یعنی آن زن که با شوهر رسیده و با شوهر دخول  
یافت و بستن نیست درنگ کند در عدت و باز ایستد از تزویج سه یکی و عدته از قریبه  
نخ است عدت زن که حیض نرسیده سه ماه است و عدت زن نوحیده شده از حیض از  
و ذلک فی قوله تعالی واللاتی ینسین من حیضهن نسائکم ان ینتم عدتهن ثلثة اشهر واللاتی  
ینسین عدت باروزان زن تا بیا رفرونها دست و ذلک فی قوله واولات الالحال چنانچه ان  
یضعن حملهن اگر همان ساعت که شوکی مرد یا طلاق داد باز فرو نهد هم ساعت تزویج  
وی حلال کرد و چنانچه عدت شوی مرد چهار ماه و ده روز است و ذلک فی قوله واللاتی یتوفرن  
منکم ویلدون از ولجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشره نهم عدت مطلقات سه  
و هو قوله و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قرو و زن دست باز داشته که بمرد نرسیده  
خود بروی عدت نیست و ذلک فی قوله فما لکم علیهن من عتق تعذله و نه امل که شوهرش بخیر  
که هم چهار ماه و ده روز بنشیند عموم آیت را که گفت یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشره  
بنازمیان آن زن که بمرد رسیده و آنکه نرسیده این بیان عدت از آن دانست مگر در اطوار  
عدت ایشان در آن دو طهر است و در حد مجنون آزاد زنان وضع حرام است اما ابتدا و  
عدت بآن توان دانست که مرد که زن را طلاق دهد در حیا حیض ده نیا در حیا طهر اگر در  
حیا حیض دهد روزگار آن حیض در شمار نیست تا طهر بیدد آنکه در عدت شود تا سه طهر  
بگذرد چون حیض چهارم آید آنکه عدت بسر آمد و اگر در حیا طهر طلاق دهد اگر چه  
لیظه باشد آن طهر در شمار است بعد از آن دو طهر دیگر بگذرد چون حیض سوم آید آنکه  
عدت تمام شد و درین معنی رجوع باننان باید کرد که راه معرفت این احوال گفت ایشانست  
مرکه که از بی و دو روز و دو لیظه بگویند که کم از آن صورت نه بندد و الله اعلم و لا یحل  
لنفس ان یکتمن و حلال نیست زن از چیزی از حیض یا از بار خویش که در شکم دارد پنهان  
کند تا حق رجعت مرد بدانی باطل کنند عکه گفت این چنان باشد که زن در عدت  
چون مرد خواهد که رجعت گویند از حیض سوم رسیده و عدت بسر آمد و قصد وی بدانی



حق مرد باشد از رجعت آنکه گفت و بگویند حق بردن ای رجعتی. فذلک فی العلة  
ممن شوهلن ایشان بایشان مزاورت آنکه رجعت کنند از دیگران آن ارادوا اصلا  
اگر قصد ایشان در آن رجعت صلاح باشد نه اضر از آنکه قوی می کردند در ابتداء  
اسلام که زن را طلاق رجعی دادند چون نزدیک آن بود که عدت بسر آید رجعت  
می کردند و زن را با خود می گرفتند باز دیگر باره ویرا طلاق رجعی می دادند مقصود ایشان  
بآن رجعت اضر از بود و تعدیل ایشان نه صلاح ایشان مفسران گفتند و بگویند  
ای حق بردن ایشان مردی آنرا از اصل طائف که زن خویش را سطلای داد و زن  
بار داشت و مرد ندانست و زن از بار خویش را اکامی نداده پس ببا عالمین این افتاد  
و مرد حکم آیت رجعت کرد و این حکم ثابت بود میان ایشان تا هر مرد که بار و زور طلاق  
دادی بهم شوی و می مزاورت بودی بوی و حق رجعت ویرا بودی پس این آیت دیگر  
الطلاق میان این منسوخ شد و احکام طلاق در مکان و سرکانه بخاروشن شایع بود  
جمع بعل است مجوز مذکور و بخوله و عموه و خوله شوهر را بعل گویند و زن را بعله و اشقات  
آن از مباعه است و المباعه علة الجماعه و لهذا مثل الذی علیهم بالمعروف می گویند چون از  
بر مردان مجازان است که حق مردان بر زنان بر هر دو واجب است که یکدیگر را جدا نکند  
خوشتن را پاک گرداند و خوش دارند و خوش زندگی کنند و عشرت و صحبت را ساخته با  
قال ابن عباس انی لا احب ان اتزین المرأة کما احب ان تزین لای لان الله تعالی یقول  
وله من مثل الذی علیهم بالمعروف بما ناست کجائی دیگر گفت و عاشر و من بالمعروف مصطفی  
علیه السلام گفت خیر کم خیر کم لاهله و عنی سعید بن المسیب قال بلغنی ان رسول الله صلی الله  
علیه و سلم قال ان المرء المسلم اذا تم بائیان اهل کتب الله له عشر حسنه و محاربه عشر  
سیئه فاذا اخذها کتب الله له اربعین حسنه و محاربه اربعین سیئه فاذا قبلها کتب  
بها شین حسنه و کفر عنه سیئه فاذا اصابها کتب الله له عشرين و مائة حسنه ثم اذا قام  
بغتسل باهل الله تعالی به الملائکه و یقولوا انظروا الی عبدی قام فی لیلۃ قری بارده یغتسل  
من الجنابة بتغنی رضاء ربه اشهدکم انی قد غفرت له و للرجال علیهم رجعت و مردان را با

بما ناست کجائی دیگر گفت

طاعت

افرونی انت یعنی بما ساقوا من المهر و انفقوا من المال بانکه مهر و نفقه برایشانست و ایشانرا  
بر زنان افرونی است هم بدیت که دیت مردان دو چند دیت نمانست و هم میراث که مردان  
دو بهر است و زنان را یک بهر و هم بطلاق و رجعت که در دست مردانست نه در دست زنان  
و هم بامانت و اما زنی جوهر که مردانراست و زنان را نه و هم بعقل و دین که زنان را قصاص  
عقل و دین را نه و ذلک فی قوله صلی الله علیه و سلم ما رأیت من ناقصات عقل و دین اعد  
لذی لیت منک فقلت امرأة یا رسول الله ما نقصان العقل و الدین قال اما نقصان  
العقل فشهادة امرأتین بشهادة رجل هذا نقصان العقل و تکت ای حدیث الیابی لا تقصو  
و تفتط فی رمضان فهذا من نقصان الدین روی سعید بن المسیب عن ابن عباس فی قوله  
الله عز و جل و له من مثل الذی علیهم بالمعروف و للرجال علیهم رجعت قال اذا کانت  
یوم القيمة جمع الله تعالی الفقهاء و العلماء فقاموا صفایحی جعل متعلق بامرأة و هو  
یا رب انت احکم العادل کنت انا و هذه قبل النکاح حرامین ثم ضربا بالنکاح حلالین  
و کانت لها مثل اللذی مالی فلم اوجبت لها علی الصداق و انت احکم العادل فیقول الله  
فقد اخذت منه مهر افقول نعم فقول من ان قلمه فیقولون یا رب انت قلت فی کما یک  
واتوا النساء صدقاتهن نحلة فیقول الله عز و جل صدقتم فیقول الزوج و لم اوجبت لها  
علی الصداق و کنت فی الذلله سواء فیقول الله جل جلاله لانی اخذت لک ان تلذذ  
بغيرها و هی معک و حرمت علیها اردت ان اعطیها ان تتساویان فجعلت لها علیک  
الصداق فیقول الزوج ثانیاً یا رب فلم اوجبت لها علی النفقة بعد الصداق فیقول الله  
جل جلاله لانی فرضت علیها و اسقطت عنک اردت ان اعطیها ما يتساویان فجعلت لها  
علیک النفقة بعد الصداق فیقول الزوج ثالثاً یا رب فلم اوجبت علی نفقة الولد و  
اسقطت عنها الولد یعنی و بینهما فیقول الله تعالی لانک جعلت الولد فی ظهرك خفا و وضعته  
شهوة و جعلته ثقلًا و وضعته کرها منی مهنا اسقطت عنها النفقة و اوجبت علیک فیقول  
الزوج رابعاً فلم اوجبت علی نفقة الولد یعنی وجه من الرضاغة فی الکبر و اسقطت عنها  
فیقول الله تعالی جعلت ذلک غیر فی عوضک فیقول بماذا یا رب فیقول اذا مات الولد

طاعت



قسمت میراثه اثلاثا للاثام الثلاث ولللب للثان ثلث بازا وثلث الائم والثلث الآخر نحو  
عن التفة فيقول الزوج خلمسا انت قلت في كباك وللرجال علمين حجة وقد تساونا  
فان حجتى عليها فيقول الله عز وجل دجك عليها اتى جعلت امرها اليك ان شئت  
وان شئت امسكتها وليس اليها ذلك ثم يقول الله عز وجل للفقهاء والعلماء كيف ترون  
حكي وقضائى من قضاكم في دار الدنيا فيقولون رب انت اعلم بما نرى اقمنا  
في دار الدنيا شيئا من ذلك وعن ابى سعيد الخدرى رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم ان الرجل اذا نظر الى زوجته ونظرت اليه نظر الله عز وجل اليهما من فوق عرش  
نظرة ريحة فاذا اخطبتهما او اخذت بكفة تنازعت ذنوبهما من خلال اصابهما فاذا  
جئتهما النفية الملائكة من اعلى رؤسهما الى السماء يستغفرون لهما ويترجمون عليهما  
وكان لهما بكل قبلة وشهوة جنات امثال احوال تهامة فاذا دخلا اغتسلتا بخر جام ذنوبهما  
كما تخرج الشعرة من العجين فان مى حملت كان لها في ذلك كاجر الصائم المحبب في سبيل الله  
عز وجل فان وضعت فلا يعلم نفس ط الخ فيهم من قرة اعين قالوا هذا للنساء وللرجال قال  
وللرجال علمين حجة والله عز وجل حكيم بامر كما اراد ومحق كما احب ع

**القوة الثالثة** قوله تعالى الذين  
من نسائهم الاية ازدي اشارت در آيات وعظمتى بليغ است وفي حجتى تمام مراعات حقوق  
حق الرجل لاله كه جز حق خلق را جنين وزن وخطر هاذ كه آنرا فرمان جنم فرستاد  
واز بگذاشت آن هم داد پس حق الله سزاوارتر كه نكه دارند واز بگذاشت آن بريم باشند  
بعضى اخبار بيان كند كه فردا در قيامت جوانى را بيايند كه حقوق الله ضايع كرده باشند  
در نيابت لغز بنعت هيبه وعزت باوى خطاب كنند كه شرم نداشتى واز خشم و عدا  
متى تن سبلى كه حق من ضايع كردى و آنرا عظيم نهادهى ندانسته كه من ترادران تهافت  
و تغافل مى ديدم و كرد تو بر تو مى شرم خنده الى الهاويه برىد ويرايد و بخ كه سزاوارتر  
است و امش سزاوارى و عنى ابن عباس رضى الله عنهما عن النبى صلى الله عليه وسلم قال  
قال الله عز وجل اتى لست بناظر فى حق عبدك حية ينظر عبدك فى حقى و در صحف

موى است كه الله گفت انما اكرم من اكمنى واهين من هان عليه امرى منى او را كرامت  
دائم كه او مى اكرامى دارد و او را خوار خوار كنم كه او فرمان من خوار دارد بنكر اين انتقام كه  
از بنده مى كشند حق خود با نكه حق ويرا بنابر مسااحت است و بيشتر آن باشد كه در گذارش  
امت حقوق مخلوق كه در آن همه مسااحت نرو خدا انتقام الله در آن ميشتر بود تا آن  
كه گفته اند اگر كسى را ثواب هفتاد و پنج برابر بود و يك خصم دارد بنيمد آنكه كه بروى حيف كرده  
بود تا آن خصم از دوى راضى نشود در بهشت نرود پس حقوق خلق نگاه بايد داشت  
و در مراعات آن جدد بايد كوشيد خاصه حقوق زنان و مهم جنتان كه رتب العالمين در  
آيت نيابت ايشان مى دارد و از شوهران خواست مراعات ايشان مى كند و مصطف  
عليه السلام گفته خيركم خيركم لاهله وانا خيركم لاهله و قال استوصوا بالنساء خير فانهم  
عولن عندكم لا يملكن لانفسهن شيئا واما اخذتموهن بامير الله واستحلتم فروجهن بكلمة  
الله گفت اين زنان زير دستان شما اند و امانت خدا بر ديك شما با ايشان نيكوى كنيد  
وايشان را خير خواهيد خاصه كه با سا باشند و شايسته كه زن با سا شايسته سبب ايشان  
مرد باشند و ياروى در دين روزى عى خطاب گفت يا رسول الله از دنيا چه گيرم وجه  
بر كنيم رسول جواب داد كه ليتحل احدكم لسانا ذاكرا و قلدا شاكرا و زوجة مؤمنة گفت يا  
ذاكرو دنى شاكر و دنى شايسته با سا بنكر تا زن شايسته راجه منزلت نهاده كه قرن خكر  
و شكر كرد و معلوم است كه ذكر زبان و شكر دل نه از دنياست بلكه حقيقت دين است زن  
با سا كه قرن آن كرد مجتاهد است بوسيلمان داراى الهى گفت حجت شايسته از دنيا نيست  
كه ان آخرت است يعنى ترافارغ دارد تا بكار آخرت بردارى و اكنه املاى حرم مواظبت  
ببید آيد كه دل دران كوفته شود و از عبادت بازماند و ديدار و مشاهد وى انفسه و آسائش  
در دل آرد كه آن قوب بازاين و رغبت طاعت برتوتان كردد امير المؤمنين على عليه السلام  
النجاء گفت راحة و آسائش ميكار كه از دل باز نكريد كه دل از ان باينا شود و رسول  
صلوات الله عليه كه بودى «مكاشفات كارك عظيم بروى در آمدى كه قابلى طواف  
آن ندانسته بعينه گفته كمينى يا عايشه باين سخن خواسته كه خود را قوتى دهد تا طاقت



کشیدن باروخی دارد پس چون ویرایین عالم دادندکی و آن قوت تمام شدکی شکی آن  
کار بروی غالب شدکی گفته اینجا یا بلال

**اندین عالم غریب زان می کردی مکرول** **تا اینجا یا بلالت گفت باید بر ملا** **الصلوة**  
پس روی نماز آوردی و قرة العین خود نماز یافته چنانکه خبرست جعلت قرة عینی  
عایشه گفت از آن پس که روی نماز آوردی کوئی سر کن ما را شناخت و ما او را شناختیم  
و بودی که در چغلی جلاله جان مستغرق شدکی که گفتی لی مع الله وقت لا یسعن فیها کفر  
و لا تنی من سئل فی روایت لا یسعن غیر ربی در عالم تحقیق این کردش راست و چغلی گویند که  
نه ستر حق بودی در معارضه جلاله خلی نه در آن بسوختی و با سطوات سلطان جمالیق  
بای نداشتی و الیه الاشارة بقوله لو کشفها لخرقت سحابت وجهه کل شیء اگر که بصر آن سر  
عالم و سید مملکت صلووات الله علیه که گاه استغفار کردی آن طلب ستر بود که می کردی  
ان الغفر هو التستر والاستغفار طلب الغفر انکه ستر روی این بود که ساعته با عایشه بر روی  
و با وی عیش کردی از بجا گفته اند در وصف اولیا که اذ اجلی لهم شاطوا و اذا ستر علیهم  
الحی لخطوا بشوا ابو عبد الله خفیف را گفت که عبد القیم صطحی جوا با سبکبازان شد  
می رود و بجای ندرد گفت تخف من ثقل ما علیه گفت محو اذ که از بار وجود سبکتر کرد  
و دمی برزند و یقرب منه قول القائل

**بما فی ذلک من کلمات** **قل لا اله الا الله**

می گویند بهانه جویم که ترا فراوش کنم تو در یادای بهانه بگریزد و من خیم فرو مانم بر طریقت  
گویند که چون زیادت تو سخن گویند از علم خود بگریزم بر هر خود برسم غفلت آویزم  
مموله از سلطان عیان می دیرده غیبم نه گومنی لکن خوشتن در غلطی افکنندگی  
بندهم

**قوله تعالی**

الطلاق قرآن طلاق که از آن آشتی توان کرد و است فامساک بمعروف بعد از آن  
دو طلاق نه داشته است بحکم او تسخیر با احسان یا کسبل کردنی است بنیکوئی و لا تلحقکم الیاء

حلال نیست ان تاخذوا اما آیت مومن شیا کجیزی از ایشان باز ستانید از آن کاین که  
ایشان را داده باشید الا ان تخافوا مکره بدانید و ترسید الا ان یقما حد و دالله که  
ایشان را بامم بر آورد نخواهد بود و فرمانها خلکی و شرطها صحت بای نتواند داشت  
خفتم اگر بدانید و ترسید الا یقما حد و دالله که ایشان را بامم بر آورد نخواهد بود و فرمانها  
خلکی و شرطها صحت بای نتواند داشت فان خفتم اگر بدانید و ترسید الا یقما حد و دالله  
الله که ایشان را بامم بر آورد نخواهد بود که حرها فرمان الله و اندلزه آن در محاملت و حجت  
بروز کار با یکدیگر نگاه دارند و بای دانند فلا جناح علیهما فیما افقت به تنکی نیست  
برین زن که خوشتن چیزی از شوی باز خرد یا خوشتن بکاین خویش از شوی باز خرد  
از جلاله جستن شوی برین زن جناح نیست که کاین بوی بگذاشت و بر شوی در کار  
باز گرفت جناح نیست که زن از وی جدا می خواست تلک حد و دالله فلا یقتدوها این  
اندازه است که الله نه از آن در کندید و من تعلی حد و دالله و مکره از اندان الله در  
گذرد فاولدکم الظالمون ایشانند بر خوشتن ستمکاران فان طلقها اگر چنانست  
که مرد زن را طلاق دهد فلا یحل له من بعد آن زن ویرانگی حلال نیست بل الزن  
حتی تلک زوجا غیره تا آنکه که شوی دیگر کند و آن شوی بوی رسد فان طلقها اگر  
این شوی دفع طلاق دهد ویرا فلا جناح علیها ماسکی نیست برین زن و بر شویش  
ان یتراجعا که بامم آیند بنکاحی نو ان ظنا اگر دانند ان یقما حد و دالله که بکاین خواهند  
داشت در محاملت و صحت حدها و شرطها آنچه فرما نیست خلکی و تلک حد و دالله  
و این اندازه خلکی اند یتینها لقوم یعلمون بیدای کند آنرا و درمی او زدنایا  
و اذا طلقتم النساء و چون زن را طلاق دهید فبلغن اجلهن و این زن عدت بگذرد  
برند فامسکونی بمعروف آن زن را نکاه دارید و برنی باز این بنیکوئی و حکم او حسن  
بمعروف یا بکشتاید او را و کسبل کنید بنیکوئی و لا تمسکوهن ضرا و با خود میگیرند  
اگر بستیز که ایشان را و بریان کاری لغت و اما اندان خشنودی من در کاران و بای از  
پسندنی فرامیند و من یفعل ذلک مهر که آن کند فقد ظلم نفسه بر خوشتن بداد کرد و لا



تَحْذَرُوا آيَاتِ اللَّهِ هَؤُلَاءِ وَحَنَانٌ مِنَ رَبِّهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ  
کنید نیکوکاری الله بخود و ما انزل علیکم و آنچه فرو فرستاد بر شما من الکتاب و لی که از  
نامه و دانش است یعظم به که ندید ده شما را بآن و اتقوا الله و پرهیزید از خشم  
و عذاب الله و اعلموا ان الله بكل شیء عليم و بدانید که الله بر همه چیز داناست از کرد  
و گفت و نیت خلق و اذا طلقتم النساء و چون زن را طلاق دهید فیلعن الجائر  
چون آن زن عدت بکرات آرد فلا تغفلوهن باز مدارید آن زن را از سخن انداز  
که بنکاح باشوی خویش کردد اذا تراضوا بینهم چون این زن و این مرد مهادستان  
گشتند باز رسیدن بهم بالمعروف و النکوی و ایستد ذکر بوعطبه این پیدا است که الله  
می دهد من کان منکم یومن بالله و الیوم الآخر انکسر له که گریه است از شامخدا و  
استاخیر ذلکم انکی لکم و اطهر که چنین کنید شمار بهتر است و هنری تر و پاک تر و الله یعلم  
و انتم لا تعلمون و الله دانند و شما ندانید

الفتیة الثانية  
قوله تعالى الطلاق من ان حکم طلاق در روزگار جاهلیت و در ابتدا و اسلام پیش از  
نزول این آیت آن بود که هر انکس که زن خویش را طلاق دادی اگر سر دادی و اگر پیش  
طلاق را چندی نبود و مرد را حق رجعت بود و روزگار عدت تا آنکه که زنی آمد و  
صدیق رضی الله عنها نالید از شوخی خویش که در طلاق می داد بر دلم و رجعت میکرد  
بر سبیل اضراء و عایشه آن قصه بار رسول علیه السلام گفت و در آن حال این آیت آمد و رجعت  
طلاق پیدا شد و بسره با نامد گفتند یا رسول الله الطلاق من ان فاین الدالة  
این دو طلاقست که گفت ذکر سوّم که است گفت غامساک بمعروف او تسخ یا خسان  
این تسخ نام سد یک طلاقست و نامها و طلاق در قرآن سه است طلاق و فراق و رجعت  
ظلقوهن و فارقوهن و رجعت معنی آیت است که طلاق که بوی رجعت توان کرد  
دوست بعد از آن دو طلاق امساک است با خود گرفتن بلفظ رجعت و تسخ یا خسان  
یا کسیر کردن با آنکه فراق داند تا عدت بسر آید و بیرونیت حاصل شود پس چون عدت  
بسر آمد و بیرونیت حاصل شد و خواهد که ویرا با خود گیرد بلفظ رجعت کار بنیاید

که نکاح تازه باید کرد اما اگر این دو طلاق گفت و زن را آنکه عدت بسر آید یا نه که بعد از آن  
عدت بسر آید و نکاح تازه کرد و ویرا طلاق سوّم دهد تا بیرونیت بکری حاصل شود و تا آن  
زن بنکاح بشوهری دیگر نرسد بهیچ وجه و ویرا با خود نتواند گرفت اینست که الله گفت  
فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره ثم قال ولا تحل لکم ان تأخذوا مما آتاكم  
شیءا جائی دیگر بشرح ترکفت و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و ایتیم احدی فظننا  
فلا تأخذوا منه شیئا الا ان تخافوا الا یقیم احد و الله این خوف بمعنی علم است که بگوید  
مگر که بدانند که اندازها و خدای رجعت بای تواند داشت آنکه روا باشد  
که زن خود را بکا وین خویش از شوخی باز خرد و جدای جوید یعقوب و حمزة تخافان  
یا خوانند و درین قراة خوف بمعنی ترس باشد لا بد می گوید مگر شوخی زن را برسانند  
و زن شوخی را و ترسانیدن آنست که از رجعت ملالت نمایند و از دل و خوی خود بیاورند  
دهد اگر چنین بود پس بر زن جناح نیست که کا وین بوی بکشد است و نه بر مرد که کا وین باز  
گرفت چون بر وجه افتاد و باز خریدن باشد مفسران گفتند این آیت در شان ثابت  
بن قیس بن شماس الانصاری و زن وی لم حبیب بنت عبد الله بن اخی آمد باغی مهر بوی  
داده بود و زن و ویرا خواست و از وی جدایی جست و خوشن را بآن کا وین از وی باز خرید و اول  
خامی که اسلام رفت این بود فقهاء اسلام گفتند خلع مکره است مگر در دو حال یکی آنکه خود  
بای نتواند داد شد دیگر آنکه کسی سوگندی بیازد که زن به طلاق که فلان کار نکند و آن کار را  
کردنی بود درین حال خلع مکره نیست و خلع آنست که زن را طلاق بخواهد عوض دهد تا بیرونیت  
حاصل شود پس آن کار بکند تا از عهده سوگندی بیرون آید آنکه بعدد نکاح زن را با خود  
گیرد و اگر آن خلع با اجنبی و زنا که عوض آن طلاق اجنبی دهد نه زن خویش بهیچ  
روا باشد فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره اگر شوخی زن را طلاق  
دهد پس ویرا برنی حلال نیست تا شوخی دیگر نکند و زن شوخی بوی رسد پس زنی که هر دو  
غسل کنند اینست معنی آن خبر که مصطفی علیه السلام عایشه بنت عبد الرحمن بن عتیک القظی  
گفت چون خواست که باشوهر نخستین روز و شوهر دومین بوی نرسیده بود گفت لا حیة



تندقی عیسلند و یزدق عیسلند و خطا صابت که تخلص آن حامل شود تغیر الحقیقه فی الفرج  
مق و لحد و فرق نیست میان آنکه شوهر و عین بالغ باشد یا نرسیده یا قوی الجماع  
یا ضعیف الجماع فان طلقها این شئی دوم است اگر او را طلاق دهد یعنی با اختیار نه  
با کراه پس از آنکه بهمدیگر رسیده باشند و غسل کرده و فلا جناح علیهما ان یراجعا تنکح  
بر شوهر نخستین و بر زن که بنکاح بایکدیگر شوند پس از آنکه عدت بداشت از شوهر  
دومین ان ظنا ان یما حد و الله قال مجاهد انی علما ان نکاحهما علی غیر دسه و عی  
بالدسه الخلیل مذهب سفیان و احمد و اوزاعی و جماعیه آنست که نکاح خلیل فاسد است  
و مذهب شافعی چون در آن شرطی نباشد که مفسد عقد باشد فاسد نیست اما مکره است  
مصطفی علیه السلام گفت یعنی الله الخلل و الخلل له و قال صلی الله علیه و سلم الا اذکم علی النیسر  
المستعیر قالوا بلی یا رسول الله قال هو الخلل و الخلل له و یقال ان ظنا ان یما حد و  
الله ای ان رجوا ان یقما ما ثبت من حق احدی علی الاخری گویند تنکح نیست بر ایشان  
که بنکاح بایکدیگر شوند اگر امید دارند که حق یکدیگر بر خود بشناسند بخای آنند و حق  
بر زن و حق زن بر مرد اما حق مرد بر زن آنست که در خانه مرد نشیند و حق دستوری  
بر زن نیاید و فرادر و بام نشود و بامسایکان مخالطت و حدیث بسیار نکند و از شوکی  
خویش جز نیکوی باز نکند و کساختی که میان ایشان هر عشرت و صحبت و حکایت نکند  
مال و کی خیانت نکند و اگر دوستان و آشنایان شوهر یکی بدد سرای آید جان جواب دهد  
که ویرانشناسند و با شوهر لجه بود قناعت کند و زیاده را بخوید و حق کی از آن خویش  
فرایش دارد و همیشه خود را پاکیزه و آراسته دارد چنانکه صحبت و عشرت را بشاید و خجسته  
که بدست خویش تواند کرد و فرو نکند و با شوهر جماع خویش نمی نکند و بر نیکو نهاده که از او  
دیده باشد تا بسیار نکند که رسول خدا علیه السلام گفت مرد و زن که ستم پیشتر زن از او دید  
گفتند یا رسول الله چرا چنین است گفت از آنکه لغت بسیار کنند و با شوهر بسیار کنند  
و مخرج است که اگر بخود جز خدای عزوجل را و ابودری زبان را فروزند بر شوهر و عظم  
آنست که مصطفی علیه السلام گفت حق التزوج علی المرأة کحق علیکم فمن ضیع حتی فقد ضیع حق

و من ضیع حتی الله فقد باء بسخط من الله و ما واه جهنم و بیس المصیر و قال ان عجمی جات امرأة  
الی النبی صلی الله علیه و سلم فقالت یا رسول الله ملحق الزوج علی المرأة فقال لا تمنع نفسها  
وان كانت علی ظهر قتب و لا تصوم یوما الا باذنه الا رمضان فان فعلت کان له الاجر و الوند  
علیها و لا تخرج الا باذنه فان خرجت لم یقبل لها صلوة و لغنتها ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب  
حیث ترجع و قال کعب اول ما تسأل المرأة یوم القيمة عن صلواتها ثم عن حق زوجها و قال صلی الله  
علیه و سلم المرأة اذا صلت خمسها و صامت شهرها و لیحنت فرجها و اطاعت زوجها فلتدخل  
من اری ابواب الجنة شات اما حقوق زنان بر مردان آنست که مرد با ایشان حق  
خویش زندگانی کند و ایشان را نرساند بلکه بجز ایشان احتمال نکند و بر محال گفتن و با سپاس  
ایشان صبر کند که ایشان را ضعیف و عورت آفریده اند و هیچ کس از زنان خان احتمال  
نکردی که رسول خدا تا آن حد که زنی دست بر سینه و کی زدن خشم مادران زن در شئی کرد  
رسول خدا گفت بگذار که ایشان بیشتر ازین کنند من فراگذارم و عمر خطاب را حشمت و  
حرکات را می گوید مرد باید که با اهل خویش چنان نیند که با کودکان و بزرگواران ایشان  
و با ایشان مزاح و طیبت کند و کفنه نباشد اما مزاح و طیبت بآن حد نباشد که هبیت  
و سیاست مرد جماعی بیفتد و سختی ایشان شود که رب یعنی گفت الرجال قوامون علی النساء  
پس باید که مرد مستولی باشد بر زن نه زن بر مرد و مخرج است که بعضی عبد الزوجه نکو ساز  
است آن مرد که بدهد زنست و از حقوق زنان آنست که مرد نفقه کند بر ایشان و مخرج  
نه تنگ فرگیرد و نه اسراف کند و اعقاب کند که ثواب آن نفقه بیشتر از ثواب صدقه است  
مصطفی علیه السلام گفت که اگر مردی یک دنیا در غر نفقه کند و یک دنیا رنده را بداند از او  
و یک دنیا بدد و پیشه دهد و یک دنیا بر عیال خود نفقه کند فاضلتر و تمامتر و ثواب  
که بر عیال خود نفقه کرد و مرد باید که با اهل خویش طعام بهم خورد که خاثری آید که خدای  
تعالی و فرشتگان در روز دهند بر اهل بیتی که طعام بهم خوردند و تا مخرج شفیق آنست که آن  
بر عیال نفقه کند از حلال بدست آرد که هیچ جنایت و جفا صعبتر از آن نیست که ایشان را  
بخرام برورد و آنچه طند که زنان را بکار باید از علم دین در کار نماز و طهارت و حیض ایشان را



در آموزد و اگر بدان تقصیر کند مرد عاصی شود که الله گفت قوا انفسکم و اهلکم نارا و اگر در  
دارد یا بیش از میان ایشان را بپوشد که در عطا و در نواخت و بالجمله در اختیار روی آید  
در خبرست منی کانت له امرتان فالله لهما ما جاء به يوم القيمة و شقة ما ینزل و در جمعه  
ننان بر مردان است که زن معاذ برسد از مصطفی صلوات الله علیه گفت یا رسول الله  
ما یحق الزوجة علی زوجها قال ان لا یضرب جفها و لا یتکلمها و ان یطعمها و ان یمسکها و یمسکها  
تما یلبس و لا یجسها و روی ان رجلا جاء الی عمر رضی الله عنه بشکو زوجته فلما بلغ بابه  
سمع امرأته اتم کلثوم تطاولت علیه فقال الرجل انی ارید ان اشلو لیه و لیه من البوی طای  
فرجع فدعا عمر فقال انی ارید ان اشلو لیک زوجتی فلما سمعت من زوجها سمعت  
رجعت فقال عمر انی ارجو ان یخافها لیس یخافها علی اولها انها تستر بئنی و بین النار فیسکنها  
قلی عن النار و الثاني انها خائفة لی اذا خرجت من منزلی بكون حافظة لملی و الثالث  
انها قصاة نفس شابی و الرابع ظیئر لولدی و الخامس انها خبابة طباخة فقال الرجل  
ان لی مثل ذلک فارجو ان یخافها قوله فاذا طلقت النساء فبلغن اجلهن ای قابن بلوغ  
اجلهن و اشر فن علی ان یمن بانقضاء العدة فامسکوهن بمعروف می گویند چون طلاق  
ننان را و نزدیک آن باشد که عدت بسر کین ایشان را مراجعت کنند و مراجعت بهر  
شافعی بقول است نه بفعل و اشهاد در آن شرط نیست اما مستحب است و حاجت برضا و  
نیست و لفظ صریح مراجعت است که گویند لجهتها یا گویند رددها اگر گویند امسکوها  
یا گویند ترجعنها یا یلحقها بیک وجه درست باشد و مرد که زن را بیش از دخول طلاق دهد  
یا بعد از دخول طلاق بعوض دهد و یا حق رجعت نبود و بیبونت حاصل شود و کسی  
حدود الله در نکاح و رجعت نکند نتواند داشت و شرایط آن بجای تواند آورد و او حق  
آن باشد که مراجعت نکند و بگذارد تا عدت بسر آید و زن مالک نفس خویش گردد و چنانکه  
ربا لغیر گفت و سرجه می معروف پس گفت و لا تمسکوهن ضرا را این خطاب با انکس است  
زن خود را که دارد بعد از آنکه بکشاید تا از وی بدک کرد و بر طلاق می دهد چون  
عدت بکران رسد که این زن بر کار خود باز نشاید خواهد گشت و یا با خود آرد و باز

طلاق دهد تا عدت نوفران رسد و می نشاید که بکشد ثابت بن سيار الانصاری چنین کرد  
بازن خویش و آیت حرشان وی آمد و او را تهدید کردند و از آن باز زدند و بکتاب می  
بست کتاب نیست که گفت و لا تمسکوهن ضرا را لغیر الله و سنت است که مصطفی علیه السلام  
ملعون من ضار مسلما او اگر آنکه در تهدید می فروخت گفت و منی یفعل ذلک فقد ظلم نفسه و  
بیدا ذکر انکس که مسلمان را زیان کار کرد یا با مسلمان ستم ببرد و فی الجمله ضرر و الاضرار  
فی الاسلام و لا تخلفوا آیات الله عز و ادین خدا و شریعت مصطفی با فسوس مگیرید و بتعظیم  
فرابیش آن شوید این بان آنکه قوی کار طلاق و عتاق و نکاح سست فرامی گردان  
بربان می گفت پس از آن بازی آمدند و بر بازی می آوردند ربنا لغیر گفت چنین میکنند  
که حدیث شرع بالی نیست و کار دین مجازی نه مصطفی علیه السلام این آیت بخواند و گفت  
من طلق او حر و انکس او انکس فرعون لایعرب فی وجود و روی انه قال خمس جهنم جهنم  
جهنم الطلاق و العتاق و النکاح و الرجعة و الذل و ذکر و انعم الله علیکم بالایمان و حفظوا  
ما انزل علیکم فی القرآن من المواعظ و الحیث و الا حکام یعظم به ای بالقرآن عن الضرر و  
واتقوا الله فلا تعصوه فیهن و اعلموا ان الله بکل شیء من اعمالکم علیم فبما رکنها اگر کسی بگوید  
کتاب حکمت هم از نعمت الله است بر بندگان و مهینه نعمتها چون بر عموم ذکر نعمت لغیر  
افراد کتاب حکمت چه معنی دارد جواب است که نعمت هر تعارف مردم مال  
فر و لغیر وجه و تن و حسی و زینت دنیا و جزایان و زینت که کتاب حکمت نعمت  
مهمین است پس آنچه با نکت است ارشاد ایشان را با نکت که ندانستند و چه دیگر گفته اند که  
و تحبب کتاب و حکمت را با نکت و بیان شرف آن را در میان نعمتها دیگر جای دیگر  
بر عموم یاد کرد آنکه دیگران جبرئیل و میکائیل را بذکر مخصوص کرد و تفضیل ایشان را بر فرشتگان  
دیگر و اذا طلعت النساء فبلغن اجلهن ای حرشان معقل بن سيار المنی آمد و خواهر خود را  
بردی داد آن مرد دست باز داشت زن در عدت شد اما دیشمان گشت و بر او با زخا  
معقل گفت او برت عینک بگریختی فطلعتها چشم ترا روشن کردم بخوار گری خوش آنکه و را  
طلاق دادی که تم جیت تستی چها بعد از آن آمدی و ویرا بازی خواهی و الله لا رجعت لیک



ابتدا خدای که هرگز با تو نیاید این آیت آمده صطفی علیه السلام بر عقل خواند عقل گفت نعم  
 عقل لا امر الله ورسوله وروجهامنه وکفر عن محینه عضل منع باشک والداء العضال هو الداء  
 المنیع علی المنطیبت اذا تراصوا بینهم بالمعروف یعنی اذا تراصوا بینهم بما این زن و این مرد  
 هر دو رضا دادند بیا زرسیدن با هم بالمعروف بنکاحی حلال و مهری جایز و بدر فشد که  
 بایکدیگر با قصاص و تر وند و نیکوتر شما که قمان اید ایشانرا باز ملائین که بنکاح با شوی  
 خویش می کردند لک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله وللیوم الاخر ان منی عضل که کردیم  
 و راه که نمودیم ندی است که الله می دهد که ویدکانرا خدای و روز رستاخیز ذلکم از کی کم  
 این شما را نزدیکی و سزاوارتر آورد را که یکدیگر دین باشند و بشیانی جشیده از شوی نو  
 که نادیده اند و ناشناخته و آنزوده و اطهر و دلهای پاک تر بود از آنکه مردان از حرام می  
 به شیمانی وزن بدل از شوی حرام می اندیشند به شیمانی اطهر انجا بمعنی مما نیست که در سبب  
 الاخر اب گفت ذلکم اطهر لقلوبکم وقلوبهم و هر دو طهارت است از ریت و نفس و اجزا که  
 هو لا و بناتی منی اطهرکم یعنی اخیل لکم من نکاح الرجال از جمهوت و مرقان و جو طهارت  
 فراوانست و بجای خویش شرح آن گفته شود ان شاء الله والله یعلم واللهی دلند که کثر  
 زن رجعت را خواهانست و شوی ویر خواهان و انتم لا تعلمون و شما که اولیا اید و عضل  
 می کنید وزن را از رجعت با ندی دانی که این آیت دلیل شایع است که گفت نکاح  
 نی ولی رجعت نباشد که اگر رجعت بودی این خطاب ترویج و نمی عضل با و بی رفی و حرا ن  
 فایده بودی که زن بر کار خود باز شای بودی یدک علیه ما روی عن انی صلی الله علیه وسلم  
 انه قال لا نکاح الا بولی می شد و شاهدی عدل و قال صلی الله علیه وسلم ایما امرأه تحت غیر  
 اذن ولیها فنکاحها باطل فان مسها فلها المهر ما استحل من فرجها فان اشجروا فالسلطان و فی  
 من لا ولی له **القول الثالث** **قوله تعالی**  
 الطلاق متان بدلی بفرق الطلاق لیتسارع الی اتمام الفراق تفريق طلاق  
 از آن مندوبست که حقیقت فراق مکرر است و مجد که طلاق در شرع مباح است الله شمر  
 دارد که سبب فراقست و بریدن اسباب لغت و وصالست رسول خدا لغت بغض الملیکا

الی الله الطلاق و عرت قلن ثانی کندن بر قوی که پیوندها ببرد و فراق بخوید گفت  
 یصلون ما لعل الله به ان یوصل و تخشون بهم و در ملکوت اعلی فرشتگانی آفریده یک نیمه ایشان  
 برف و یک نیمه آتش و بقدرت خود این مرد و ضلحه هم ساخته و بجای بداشته و تسبیح ایشان  
 اینست که سبحان من یولف بین النار و النار الف یارب بین قلوب المؤمنین من عبادک  
 بر صوفیان گفت دریا بان می رفتم شخصی را دیدم منکر آبی در پیش وی ایستاده و از آن  
 آب نبات برآمده گفتم تو کیست گفت ابو من ام گفتم این چه آبست گفت آشی چشم من و این  
 سبزها و نبات از آب چشم من برآمده گفتم چرا می گری گفت ایکی فی ایام الفراق لا یام الوصال  
 مجبوران را دیده وصال در ایام فراق روح دل باشد بگذار تا بر خود بگریم که از منی راز تر  
 بجهان کس نیست

کلمه باری عز و جل  
 کلمه باری عز و جل

حسن علی رضی الله عنهما زنی داشت طلاق داد او را پس چهل هزار درم مهر آن زن بود و  
 فرستاد تا دلش خوش شود زن آن مالیش نهاد و گریستن در گرفت  
 مرا خواسته جهان چه بکار است که کدام نمی زیارت و دوست از من بیزار است  
**کلمه باری عز و جل** **قوله تعالی** **قوله تعالی**  
 حرا تا بیان کند که امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی بزیارت بیرون رفت بر سر کوفه فاطمه می گریست  
 و این بیت می گفت  
 فنتف به هاتق  
 اکل التراب حلت النیکم  
 یحلیکم منی السلام فطقت  
 منی و منک و کلکم الوصال

گفت چه بودست و دوست را چه رسید که سلام می کنم می برسم و جواب نمی شنوم هاتقی آواز  
 داد که دوست می گویند چون جواب دهم که مهری مرک بر دمنم باز ده میان منک و خال تنها  
 بماند و از خویش پیوند با نماند از من تو روزی باز آن نظام دوستی و پیوستگی از منم ریخت



وقلاده آن از هم بکسست علی از سر آن بخواری برخواست و می یافت و این بیت می گفت

کُلُّ اجْتِمَاعٍ مَخْلُوقٌ فَفَرَّقَهُ **مَكَلَّ اللَّهُ دَوْلَ الدَّرَاقِ قَلِيلَ**  
ناطاً بعد احمد **وَأَن اِفْتَادَى وَاجِلَ الْعَرَلِطِ دَلِيلَ عَلِيٍّ لَّا يَوْمَ خَلِيلِ**  
**جَوْدَ دِفْءٍ لِّمَهْجَانِجٍ بِيَنَّا عَجْزَ لَقِيٍّ بِشَأْنِ بِلَسْتِ بَدُو**  
**كُونَهُ مَرَاكِبَ فَرَاقِشٍ بَلَوِي أَنْ كَيْتَ لَمَّا الدَّرَاقِ كَلْبَتِ بَدُو**

مالک دنیا و برتری داشت نام وی ملک آن از دنیا بیرون شدن مالک بر سخاکی نشست می گفت  
یا ملک آن لا تقر عینی حتی اعلم این حضرت و اعلم ذلک ما دمت حیا انکه بسیار بگریست و در  
ای مالک بمرک وی جندی بگری گفت نه بآن می گویم که از دنیا بیرون شدن یا بآنکه امر و زار  
وی بآن ماندم بآن می گویم که اگر فردا بر ستاخیز از وی بآن مانم و او را نه بینم این خود چتر فوات  
دیندار مخلوقست آیا تا چتر فوات دیندار خالق خود کرا بود و چون بود کونید فرع اکبر  
در قیامت داغ حشرت و فرقت بود که بر سر در راه بر جان قومی نهند و ایشانرا از دوستار  
و برادران باز برند این آسان ترست و در آن کمتر صعب تر است که اگر داغ فرقت الله  
بر جان نهند و از راه سعادت بگردانند

**لَا تَحْزَنْ لِمَا مَرَّ بِكَ وَتَحْزَنْ لِمَا بَقِيَ** **كُونِي نَارًا أَوْ نَارًا تَحْتِهَا**  
کونید فردا در آغش قامت یکی را بیانند از این شورید و روزگاری بدهدکی فرمان در آید  
او را بدوزخ بریزد که داغ مجوری دارد چون بکمان دوزخ رسد دست فراز کند و دیده خود  
بر کشد و بیدار از کونید این چیست کونید

**يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ لَا تَحْزَنْ لِمَا مَرَّ بِكَ وَتَحْزَنْ لِمَا بَقِيَ** **أَكُنْتَ حَكِيمًا بَدِيحًا أَوْ بِلَسَانٍ**  
**لَا يَنْفَعُكَ لَقِيٌّ شَائِعٌ لَمْ تَحْضَرْ عِشْرَةَ فُلَانٍ فَظَلَمُوا خَلَمَ**  
**فَلَمْ تَقْطَعْ رَأْيِي كَمَا أَنَا مَسَا كَلِمَ رَفَقَ الْوَلَمُ مِي بَدِيحًا**  
**بِسَبْكِ شَمَانٍ مَالِ عَمُودَا كَلِمَ بَكْسَا وَكَلِمَ زَنْجَا**

بیر بزرگ بسیار گفتی دل رفت و دوست رفت ندانم که از بر دوست بوم یا از بر دل  
**جَشَاعَةُ نَفْسِي مَعَهُ مَعَهُ وَتَحْزَنْ لِمَا بَقِيَ** **لَعْنَةُ أَهْلِ الْبَلَاءِ عَيْنِ الشَّيْخِ**

**لَا تَحْزَنْ لِمَا مَرَّ بِكَ وَتَحْزَنْ لِمَا بَقِيَ** **بَلَدٌ كَرِيمٌ بِلَسَانِ**  
گفتا بستم ندانم که از بر دوست شو که عاشق را دل از بهی یافت روح وصال دوست بایست  
نبود در اجل کند **هَذَا مَالٌ لِّزَيْنٍ كَوْنَهُ حَقٌّ بِلَشِي** **مَعَهُ دَعْوَةٌ لِّزَيْنٍ كَوْنَهُ حَقٌّ بِلَشِي**

**قَوْلُهُ تَعَالَى**

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ شَهْرًا مِّنْ شَرِّهِنَّ فَرِزْدَانِ خُودِ رَايَحُو لَيْسَ كَامِلُز  
دو سال تمام و علی المولود له و برین بدست که فرزند او را زانند رزق حق روزی این زبان  
یک فرزند زانند و کسوت من و جملہ ایشان بالمعروف باضاف و اقصاد لا تکلف نفسی الا  
و شعها بر نهند بفرمان هیچ تن نمی توان آن لا تضار والدة بولدها مبادا که ستین کناز  
و بر فرزند خویش کنند آراذ هیچ مآخر و لا یولد له بولده و مبادا که ستین کناز و کنیز سانا  
هیچ بذر بطفل خویش و علی الموارث مثل ذلک و بر قیم است از فرمان حکم در کار طفل نهی  
که بر بند و مآخر است فان اراد افضالا اگر خواهند از شیر باز کردن عن تراص منها از  
از رضاء دل سردی و قشاور و مشورت هر دو بایکدی فلا جناح علیهما بر ایشان تنگی  
نیست وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم و اگر خواهند که دایه گیرند شیر دانی فرزند را  
فلا جناح علیکم بر شما تنگی نیست دایه گرفتن اذا سلمتم ما آیتکم بالمعروف که مرد دایه که  
بذیرفته بودید شیر دانی را بسپردید باضاف و اتقوا الله و سرهینید از خشم و عدا  
خلای و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر و بدانید که الله با آنچه می کنید بیناست و دانای  
والذین یتوفون عنکم ایشان که بمیرند از شما و یدروا ان زواجاً و زنان گذارند بر تن  
با نفس من در نک کشد تن خویش اربعة اشهر و عشر اجماع ماه و ده روز فلا یلغی الجهر  
و چون ببا یان عادت خویش رسد فلا جناح علیکم نیست بر شما تنگی فیما فعلن فی  
در آنچه کشد تن خویش از شوکی کردن بالمعروف بدو کواه و وحی والله بما تعملون خیر  
والله با آنچه شما می کنید داناست و از زبان اکاه و لا جناح علیکم نیست بر شما تنگی فیما  
عن ضمیر به در آنچه بعضی سخن سر بسته گویند من خطبة النساء از خواستاری زنان او گفتم



فی انفسکم یا نهان در دل میدارید سگالش خواستن را علم الله انکم ستدکر من می دانید  
 الله که شما با نیست و سگالش خواستن زن معتله در دل می دانید و لکن لا تواعدوه  
 سرا لکن سخن کشاده بزبان مدعت ایشانرا وعده خواستن میدهد الا ان تقولوا  
 قوا معروفنا و مکر که می گویند و سخن نیکو و لا تعزوه عقد النکاح و بان سخن روشن  
 و وعده درست و وعده نکاح را و بند ترویج را مگویند و وعده منهدن حتی ببلغ الکتاب  
 تا آن وقت که عدت آن زن بکمران آید و اعلموا ان الله يعلم ما فی انفسکم و بدانید  
 که الله می داند آنچه در دلها خواست و ایضا و می چند کند از و از اکامی او و اعلموا ان  
 عقول حکم و بدانید که الله امر زکارت و بر بار لا جناح علیکم ان طلقتم النساء  
 نیست بر شما شلی اگر زن را طلاق دهید مالم تمسوهن تا آنکه ایشان را نبسایند بایست  
 او تفرضوا له فی فریضه یا آن زن را کاون مسمی مقلد بر خوشستن فریضه نکرده باشند  
 و تمسوهن و ایشان را چیزی دهید و بکی گسیل کنید علی الموضع قدر بر مرد تو اگر زن را  
 توان وی و علی المفتر قدر و بر مرد و ویش باندان توان وی متاعا بالمعروف  
 فرادست آن زن دادن چیزی نیکو که از آن بر دهنده و زنیاید و آن زن را از ز  
 نیک نیاید چقا علی المحسنین این را برای نه ایم بر نیکوکاران و ان طلقتموهن و  
 آن زن را طلاق دهید من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه بان زن رسیده باشند  
 و قدر فریضه پس فریضه و آن زن را کاون نام زده کرده باشند فصرف ما فرضتم واجب  
 بر شما نیست از آن کاون که نام زده کرده باشند الا ان یعفون مکر که آن زن و  
 وی آن بیه فرا گذارند و بخشند او یعفوا لکم بیده عقد النکاح یا این شوی باز  
 گرفتن نیمه کاون با نکند از و کاون تمام فراده و ان تعفوا قرب المقوی و اگر فر  
 گذارید نزدیکت است به برهین کاری و لا تنسوا الفضل بینکم در میان خویش فضل نیکو  
 کاری رفتن فراموش نکنید ان الله بما تعلمون بصیر که الله با آنچه شما می بیند بناست  
 قول الله تعالی بالوالد  
**البینه البانی**  
 زنان مطلقات را می گویند که فرقت اند میان ایشان و شوهر و طفل در میان اگر بعد

طالق زانید و اگر پیش از آن بر ما ذلالتست که شیر دهند آن فرزند را چنانکه الله گفت  
 بر بعضی اولاد من هر چند بلفظ خبر گفت معنی امر است از استحباب نه امر اجابی می گویند تا  
 شیر دهند مادران فرزندان خود را که ایشان بان سزاوارترند و حق تر آنکه چندان رضاع  
 و مدت آن بدید که گفت جولین کاملین دو سال تمام شیر که درین دو سال دهند  
 حکم رضاع از غیر هم و محرمیت واجب کند و اگر بعد از آن دو سال شیر دهند شیرده حکم  
 رضاع بان ثابت نشود این عباس گفت لا رضاع الا ما کان فی الجولین و روی خبیث  
 ان جعل الا قال لا بی موسی الاشعری انی مصمت من ثدی امرتی لبنا فذهب بطنی  
 فقال ابو موسی لا اراها الا قد حوت علیک فقال عبد الله بن مسعود انظر ما تفتی به الرجل  
 فقال ابو موسی فما تقول انت فقال عبد الله لا رضاع الا ما کان فی الجولین فقال ابو  
 موسی لا تسألونی عن شیء ما دام هذا الجولین اظهرتم من چند که مدت دو سال مقید کرد  
 اما فریضه نیست اگر میزایند در آن یا بکاهند از آن رواست لکن ستر این تفسیر است  
 که تا معلوم شود که شیر دادن جمله این مدت حکم حرام و محرمیت واجب کند و بعد از  
 دو سال نکند و مذهب اکثر دو سال و یکماه بگذرد مدت رضاع و ثبوت حکم حرام است  
 و مذهب بو حنیفه تا دو سال و شش ماه و علی المولود له نفقة و علی الابل زهر انکه مرآت  
 والدات بود نه اقوات جن و الدات بود مولود له نیکوتر و لطیف تر بود می گویند ای  
 بر ما درست و نفقه بر بدن یعنی نفقه این زن که فرزند را زده باشد که بعضی علی السلم  
 گفت در بعضی اخبار و لکن علیکم رزق من و کسوت من بالمعروف معروف آنست که با انصاف  
 باشند در خورد و بر توان وی علی الموضع قدر و علی المفتر قدر مگر اگر اجندان بر  
 که بر تابان چنانکه گفت لا تکلف نفس الا وسعها بر مرد توان کرد و مازاد طعام و یک دست  
 لباس نفیس در خوردی و بر ویش یک دست لباس کم قیمت چنانکه لا جال  
 وی باشند و بر میان نه یک مددیم و دستی لباس میان این می باشد آنست که بجا گفت لا تضار  
 والد بولدها بفتح اقرا نافع است و شای و کوی از ضرار و ضرار استیز بود می گویند  
 مبادا که ستیز گذارد و بر فرزند خود کند از هیچ مادر را نکند و یا باند دها در محرمیت



فرات تا بر فرزند بخیزد نهاده لا تقاضای بزم را قرا می است و قریبه از کسای  
 در لفظ خبرست بمعنی نهی می گویند ستم نکند و کنایه نکند هیچ ماذر بفرزند خویش  
 ویرایش خواند با بذر دهان و اصول و بولده و مبادا که ستم نکند و بخت نهاد هیچ پدر  
 بر طفل خویش بآنکه وقت خصومت او را از ماذر باز گیرد و بدایه دهان بستن با ماذر  
 بفرزند نکند افکنند و علی الوارث مثلاً لک می گویند بر قیم میمانست لک کار طفل پدر  
 و ماذر وارث نام بر جای قیم از مهر آنکه ورثه و اهل بیت قیمی کتبی یا قیمی فرزند یا  
 از سلطان قیم خواهد می گویند اگر جناست که بذر طفل نکرده است و آن قیم با ماذر  
 طفل ستم و بددائی نکند و دایه گیرد بر طفل ستم نکند و شفقت ماذر از وی در این ندارد  
 قال ابن سیرین انا عبد الله بن عتبة بن رضاء صبی یتیم و معه ولته فجعل رضاعه  
 فی ماله و قال الوارثه لولم یکن له مال فجعلنا رضاعه فی مالک الا ترى الله عز وجل یقول  
 و علی الوارث مثلاً لک قال الضحاک ان مات ابو الصبی و لم یبق مال الاخذ رضاعه  
 من ماله و ان لم یکن له مال اخذ من العصبه فان لم یکن للعصبه مال اجبرت الله علیه  
 فان اراد افاضه الاضال و فصل از شیر باز کردن است فصل یفصل فاضال و فاضالاً می گویند  
 اگر ماذر و پدر خواهند که آن طفل را بیش از تمامی دو سال از شیر باز کنند و ماذر  
 بدان رضاد دهند و تصواب دید و مشاورت یکدیگر کنند ایشانرا رساند که کنند و بر ایشان  
 تنگی نیست ابن عباس گفت فرزند اگر شش ماهه وجود آید دو سال تمام که بدست  
 و جوان ماه باشد ویرایش دهند و اگر نه ماهه بود بدست و یک ماه تا جمله حمل فاضالاً می  
 باشد چنانکه ربیع گفت و جمله و فاضال ثلاثون شهراً و ان اردتم ان ترضعوا  
 اولادکم ان اردتم گفت و ان احببتم نکفت راجعاً بر کشت دایه گرفتن نیاجت ضرورت  
 می گویند که ماذر شیر ندهد که عذر می دارد یا عذر می ندارد و فراغت ویرایش گیرند  
 مهر چال بر شما تنگی نیست که دایه گیرید ادا سئوتم ما آیتیم بالمعروف که مزد دایه بدین  
 و نیلوداشت وی بجای آید چندانکه خور و توان فرزند بود و بر حله منزلت او و والد  
 یتوفون منکم و یندرون از اولجا یتربصن بانفسهم از بیعت و عشر الایره می گویند

که میرند از شما و زنان کزاند بر زناست که چنانچه شوهر چهار ماه مدده روزی نکند  
 عدت راجحاً آنکه خبرست قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا امرأة مات زوجها اعتدی  
 فی البیت الذی اماک فیهِ وفاة زوجها حتی یبلغ الکتاب اجماله اربعه اشهر و عشر اودر  
 عدت بیرون نیاید مگر ضرورت را و زینتها بگذارد از جمله نکین و پیرایه نکین بپوشند  
 و بوی خوش بکارند از دهن و خضاب نکند و چشم سرمه نکند قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم المتوفی عنهما زوجها لا یلبس المعصر من الثیاب ولا الممشق ولا الخلیج ولا الخشب  
 ولا التخلیل الثوب الممشق الذی یصبغ بالمشق و هو طین احمی و روت امر حبیبه ان  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یخلل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان یجد علی  
 میت فوق ثلث الا علی زوج اربعه اشهر و عشر قال سعید بن المسیب الحکمۃ فی هذه  
 الملة ان فیها ینفخ الروح فی الولد گفته اند چون فرزند بسراشتن بعد از سه ماه  
 در وی شود و در حرکت آید و چون دختر بود چهار ماه در حرکت آید پس در روز دیگر  
 در عدت بر سر گرفتار استظهار را و اجناح علیکم فیما عظمتم به من خطبة النساء فی بعض  
 سخن آن باشد که بسته کوی و نبوشده را بی تصریح بر سر کاری داری و تفهیم کنی و خطبه  
 بکس خاندن خواستن و بضم خا سخن باشد که آنرا اول و آخری باشد که در پیش مرادی  
 می مراد که باشد و هر حاجت که افند و کائنات است که در دل چیزی نهان می داری  
 ما تکت صدورهم از ان است یقال اکنت فی قلبی و کنت فی العیبه و الوعاء و الکم  
 و ما اشبهها فهو مکنون می گویند تنگی نیست بر شما که مردان آید که زنان را رجحان عدت  
 سخن بر بسته خواستن کینه چنانکه گویند توان شوی در مانی دیگری یانی خدای عزوجل  
 کار تو بسازد تو شایسته و بسندیده چون عدت بر آید از خبر کن مرا بتو حاجت است  
 مراد از آن خواستن رغبت است این و کفر بدان مانده علم الله انکم ستم کردن من را بدین  
 بالمشافهه و لکن لا توعدوه من سر انا الکلی معناه لا تصفوا انفسکم لمن بکتم الجماع و الس  
 علی هذا القول نفس الجماع و به یقول الاغشی

لا تعصوا الله الیوم انی کبره و ان یشرک الله الی



وقال زيد بن اسلم لا تواعدوهن سراى لا تنكوهن ثم تمسكها حتى اذا حلت اظهرت ذلك  
واخذتها باي قول سنكاح استى كويد نكاح ايشان كنيد و حال عدت تا بعد از عدت  
اطهار آن كنيد پس استننا كرد و گفت الا ان تقولوا قولهم و فداى تعريضا بالخطبة دون  
القرار و لا تعينوا عقد النكاح اى لا تعينوا على عقد النكاح بقول لا تنكوهن حتى يقضى  
عدتهن مى كويد تا در عدت باشند ايشان از برخى خواهيد چون عدت پسر ايشان را  
برخى نخواهيد و بيوه فرومگذاريد و خبرست كه زن بيوه را چون كفؤ بديد امد بشوى  
دهيد و در آن تقصير كنيد و كاروى در تاخير ميفكنيد مما هست كه رب العالمين گفت  
تفضلوهن ان ينكحن ان زوجهن جائى دگر گفت و انكحوا الايامى كنم ه  
**باب في الترخيع النكاح** كوى ابوهريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم اذا تزوج احدكم عجمي شيطانه يا ويله عجم ان آدم منى ثلثي دينه رسول  
صلوات الله عليه گفت چون يكى از شما زن خواهد شيطان دى نفر يا دايد كويداى  
واى بر من كه پسر آدم را از وسوسه من نگاه نداشتند و بان كه زن خواست دو سكر دير  
او مسلم شان مما هست كه خبرى دگر گفت من تزوج فدايى من ثلثي دينه فليتنك الله في  
البليّة و جنانكه سالمت و عصمت دين در نكاح بست روزى و نى نياري از خلق در دنيا  
مهم در نكاح بست بان خبر كه مصطفى عليه السلام گفت انفسوا الرزق بالنكاح و يكى پيش رسول  
خدا شدن و از رويش و بى كايى بناليد رسول او را بر نكاح داشت يعنى كه الله تعالى مى كويد  
ايشان را كه زن خواهند ان يكونوا فقرا و يغنيهم الله من فضله و قال ابوهريرة لولم يتق  
الدين الا يوم واحد لفيت الله بزوجته سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول شراركم عزاكم  
بوهريرة گفت اگر از دنيا نماند مگر يك روز من نيكى نخواهم تا عز بى الله نرسد كه شديدم از رسول  
خدا كه گفت بترين شما عز بان شما اند و معاذ رضى الله عنه دوزن داشت هر دو در  
طاعون فروشانند پس گفت مرا زن دهيد بيش از آنكه بدم كه من خواهم كه عز بى بدم و بدم  
بر الله هم و يكى هاى ايند از بزرگان دين كه زن وى فرمان يافت و هر چند كه زنان را  
بروى عرضه كردند همچو رغبت كرد گفت در نهاى دل را حاضر و ممت را جمع ترى بنم تا

در خواب ديد كه در هوا آسمان كشاده بود و گروهى مردم بيايى فرو مى آمدند و دهوى مى رفتند  
چون بروى رويدند اول مردى از نشان گفت اين مرد شوم است ديگرى گفت اى  
و ترسيد از هيبت ايشان كه برسيدى آخر چون همه برگشتند باز بسين ايشان را گفت  
اين شوم گرامى كويد گفت ترا كه بيش از زن عبادت نمودم جمله اعمال مجاهلان باسان مى كويد  
الكون يك هفته است كه ترا از جمله مجاهلان بيرون كرده اند ندانم كه چه كرده پس خواب  
در آمد باخود انديشه كرد كه تن را از نكاح باز داده ام تا از منزلت مجاهلان بيفنا ده ام  
پس زن خواست و خدائى عز وجل را بدان شكر كرد و عني عطية بن بشر المازنى قال  
اى عكاف بن وداعة الهالى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا عكاف لك زوجة قال  
لا يا رسول الله قال ولا جارية قال لا قال وانت صحيح موسى قال نعم الحمد لله قال فانك  
اذا من اخوان الشياطين اما ان تكون من رهبان التصارى و اما ان تكون مؤمنا  
كما نضع فان من سنتنا النكاح و قال صلى الله عليه وسلم النكاح سنة فمن رغب عن سنة  
فليس منى من احب فطرته فليست بسنة الا وهى النكاح قوله تعالى لا جناح عليكم لئلا  
تطلقتم النساء اصل جناح از جنوح است و معني جنوح ميل است جنح اى مال و جنح نام  
است از شب و سر جاى كه لا جناح گفت معني آنست كه بران كس از نام كزى چيزى نيست  
و بروى بزه مندى نيست مفسران گفته اند اين آيت بدان امد كه چون مصطفى عليه السلام  
تهديد داد و ترسانيد ايشان را كه طلاق بسيار كويد و زن بسيار خواهند باجنه گفت  
ان بعضكم مطلقات مذوات و گفت بعض الجلال الى الله الطلاق و گفت ما بال  
قوم يلعبون به و الله يقولون طلقك راجعك مسلمانان چون اين تهديد شنيدند  
كه بزدند كه مرا نكس كه زن خود را طلاق دهند بزه كار شود و شكى عظيم بر دل ايشان امد  
مذموم معني رب العالمين گفت لا جناح عليكم ان تطلقتم النساء و رجعتن ان كنتم  
كه بهر حال كه طلاق دهيد بزه كار شويد نيست بر شما شكى و بزه كارى چون ايشان را  
دهيد بوقت حاجت و بوجه مندوب و باشد كه خود فراق به بود از امساك چون ايشان را  
و هر بايى نبود و دللك في قوله فامساك معروف و او تسخ باخسان پس گفت لم تمسوا



معنی آنست که تا آنکه زن پندسوده باشک مالم تاسوهی تا آن وقت که با آن زن هم بویست  
نبوده باشک تاسوهی بالف بر بناء مفاعله قراة حمزه وکسای است بایه قراسعه سوهی  
نی الف خوانند و مسیس لفظ جماعت است می گویند بهر وقت که خواهید که ایشانرا  
طلاق دهید بر شمایک نیست چون ایشان نرسیده باشک از بهر آنکه پیش از مسیس  
در طلاق سنت و بدعت نیست چنانکه بعد از مسیس است نه بین که بعد از مسیس و دخول  
سنت آنست که چون طلاق دهند بعد از آن دهند که از حیض پاک شود و مردی  
نرسیده تا عدت بروی دراز نکرده و شرح این آنجاست که گفت فطلقوهن بعد از آن  
و لیضوا الیه الیه آنکه گفت و متعوهن علی الموسع قدره و علی المفتر قدره ففتح الیه قراة شایه  
و حمزه وکسای و حفص است و اختیار ابو عیید دیگران بسکون دال خوانند و هر دو لغت  
قرآنست قال الله تعالی فسالت اودیة بقدرها فقال و ما قدره الله حق قدره و  
هر دو اذنان است این آیت در شان مردی انصاری آمد که زنی از بنی حنیفه خواست  
و او را در عقد نکاح مهری میسر نکرد پس ویرا طلاق داد پیش از آنکه بوی رسیدن از بهر  
این آیت فرساده و مصطفی علیه السلام آن مرد را گفت متعها و لو بقلنسوة من ذی شافعی است  
که هر که زنی خواهد و در عقد نکاح مهری میسر نکند اگر او را طلاق دهد پیش از دخول  
مهر واجب نشود اما متعها واجب شود و قدر واجب بر امام مفوض است تا بهر کسی آن  
نهد که لایق حال وی بود علی الموسع قدره و علی المفتر قدره ابن عباس گفت اکثر المنفعة  
خادم و اقلها صنفه ابن عمر گفت متعها ثلثین درهما اینست که الله گفت متاعا بالمعروف  
جمل علی الحسنین و ان طلعتوهن من قبل ان تمسوهن پیش از نزول این آیت کسی که در  
طلاق دادی پیش از مسیس از آن منکره ویرا میسر بود که هیچ چیز بر مرد لازم نیامدی  
بلکه متعها واجب بودی حکم آن آیت که در سورة الاخر است یا ایها الذین آمنوا اذا حکمت  
المؤمنات ثم تا آنجا که گفت فمتعوهن و سرجه هفتی سر اجا جمیلا بس چون این آیت آمد  
آن حکم متعها منسوخ شد و نیمه مهر میسر واجب گشت فذلک قوله و قدر فتم لهن فی فیضه  
ما فرضتم این آنکه باشد که طلاق دهد پیش از دخول بر مرد است نیمه مهر میسر و بر زن عذر

اما اگر مرد بمیرد پیش از دخول مهر میسر تمام بر مرد واجب است و بر زن عدت و فاة لازم است  
آنکه گفت الا ان یعفون مکر کما فی اهل بیت عفو دا ند بیثابت و عقل و بلوغ و عقل و رشده  
و عفو کنند و آن یک نیمه مهر که ایشانراست بشوهران بگذارند و خواهند او یعفوا الذی  
بیده عقدة النکاح با زن بکرونا سیده باشد و جایز الامر نبود و ولی دارد ند یا جلدای  
ولی اگر عفو کنند بگذارند آن نیمه مهر رو باشد و این مذهب جماعی از مفسرانست اما  
آنست که او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح عفو شوهر است و الا ان یعفون عفو زن است  
می گویند مکر آن زن و ولی وی آن نیمه مهر که ایشانراست فر اگذارند و بشوهر بخشد و حج  
از وی خواهند او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح یا این شوهر باز گرفتن نیمه مهر فرا  
گذارند و مهر تمام بدهد آنکه گفت و ان تعفوا اقرب للثبوتی و اگر فر اگذارند شما که شوهر  
اسد ند یکت است بر همین از بیدار که آن زن و ولی آن نیمه دیگر فر اگذارند و چیزی خوا  
ما این شوی باز گرفتن نیمه فر اگذارند و کما وین تمام بدهد و لا تنسوا الفصل بینکم ای را  
در میان خویش فضل و افزونی یکدیگر بشناختن فر و مگذارید و تا نتوانید عفو کوشید ان الله  
بما تعملون بصیر که الله تعالی آنچه شما می کنید از عفو بیند و بدان پاداش دهد  
**التمیز الما** قوله تعالی و الا  
یرضعن او لا دهن بزرگست آن خداوند که هر مهر بانی بکناست و در بده نواری می ممتا  
هر از مایش با عطا است و در ضامن با وفاست اگر ش خوانیم شنواست و در خوانیم داناست  
کیم و دود و مهرهای و مهر افزای است لطیف و عیب بوش و عذر نبوش و نیک خطا  
فضالش ز بر همه فضلا اگر مش ز بر همه مکرها رحمتش ما از همه رحمتها مهرش نه همچون مهرها  
غایت رحمت که بدان مثل زنند رحمت ما خزان است و رحمت خدا برنده پیش از آنست  
و مهر وی نه همچون مهر ایشان نیست نه بینی که ما از ایشانش اذن فر زدن تمامی دو سال فر  
و بر بردش مجاز دارد و بداشت ایشان وصیت میکند و بر مهر ما خزان اقتصار نکند و با آن فر  
نگذارند تا بدانی که الله بر بده مهر بانش از ما خزر بر فر ند مصطفی علیه السلام وقتی بر بنی  
بگذشت و آن زن کوذکی طفل در برداشت و بان می خست و او را گفته بودند که رسول خدا











بقدر ظله وقت العصر بالامس وصلى العصر حين صار ظل كل شيء مثليه وصلى المغرب للوقت  
 الاول لم يؤخرها عنه وصلى العشاء حين ذهب ثلث الليل وصلى الصبح حين انصرف ثم الفتن  
 الى فقال يا محمد هذا وقت الانبياء قبلك والوقت بين هذين الوقتين معنى يحفظت  
 بيلى داشتن اين نمازهاست باين وقتها معين وحقوق آن تباهى بجاي آوردن مصطفی  
 عليه السلام كسى كه او نماز تاخير كند وحقوق آن بجاي نيارد ورا منافق نام كرده  
 قوله صلى الله عليه وسلم تلك صلوة المنافق يجلس يرقب الشمس حتى اذا اضرقت وكانت  
 قرنى الشيطان قام فنقر ابعالا يذكر الله فيها الا قليلا وقال صلى الله عليه وسلم لا يقرأ  
 يا علي ثلث لا تؤخرها الصلوة اذا انت ولجناة اذا حضرت والايم اذا وجدت لها كفرا  
 وبدانك حقوق نماز بعض شرائط است وبعض اركان وبعض سنونات وهيئات  
**الشرائط** آنست كه برون از نماز اند در مقدمه آن وآن پنج شرط است طهارت  
 وستر عورت و ايستادن بر جاي پاى و روى بقبله آوردن و شناختن وقت نماز معين  
 يا بغيره ظن **الاجزاء** اركان نماز كه بعضى از آن كبرى شود يا زده اند  
 است و نيت قصد است و فرض نيت آنست كه بدل كويد صلات تكبير او دى صلوته  
 الظرف فريضة لله عز وجل وكفته اند آن مقدار پس بود كه دانند كه كدام نماز مى گزارند  
 و اگر بر سندی انديش جواب تواند داد اما نافله اگر روان باشد يا وتر لابد بنيت تعيين  
 كند و اگر تطوع باشد برون از رواتب نيت نماز كردن كفايت بود و مقتضى رالابد  
 نيت قبله با امام بايد كرد صحت جماعت را و امام نيت امامت يا زده تحصيل فضيلت  
**تكبير** تكبير اجماع است و فرض آن مقدار است كه كويد الله اكبر **كنز**  
 قيام است بقدر سورة فاتحه **كنز** قراة فاتحه است **كنز** ركوع است ثبوت  
 خم دادن جدا نكست بزانوسان **كنز** سجودست چندانكه نيشاني بجواب  
 بر سجود كاه نهد باد دست و دوزانو و قدّم **كنز** طائنه است بيار اميد  
 دين اركان **كنز** نشستن تشهد آخر را **كنز** **الحيات** خواندن زكز  
 و فرض آنست كه **الحيات** الله تا باخى و اين سه كلمات ديگر المباركات الصلوات الطيبات

از جمله سنن نماز است نه از جمله فرائض **كنز** در وقت بر رسول عليه السلام در تشهد  
 آخر و مقدار فرض آنست كه كويد اللهم صل على محمد **كنز** سلام است و مقدار  
 فرض آنست كه كويد السلام عليكم مرجه از اين يازده ميرفت از جمله سنن نماز است و هيأت  
 و آداب آن اگر بجاي آرد نمازى بصفت كمال بود و اگر چيزى لزان بكذارد بروى سجود  
 سهو نيست مگر چهار سنت كه آن چهار سجود سهو جبر كنند يكى نشستن در تشهد اول ديگر  
**الحيات** خواندن حان سوم در وقت دادن بر رسول عليه السلام در آن چهارم قنوت اكن  
 از آن چهار سنت يكى بكذارد يا همه بكذارد سجود سهو بجاي آن بايستد و بعضى علم اخبر  
 اركان نماز كرده اند و سنن آن بشمعه گفته اند چهارده ركن است و سى و پنج سنت شرح  
 اين از كتب فقه طلب بايد كرد كه اينجا بيش از آن احتمال نكند و بدانك نماز كردن  
 باذان و اقامت باين ترتيب كه شرع فرمود خاصيت اين امت است بخلم آن خبر كه مصطفی  
 عليه السلام گفت اعطيتهم ما لم يعط احد من الامم جعل الله قرايتكم الاستغفار وجعل صلواتكم  
 الحسن بالاذان والاقامة ولم تصلها الله قبلكم فاحفظوا على صلواتكم و اى عبد صلى صلوته  
 الفريضة ثم استغفر الله عشر مرات لم يقم من مقامه حتى يغفر له ذنوبه ولو كانت مثل امل  
 عاج و جبال تهامة فاحفظوا على الصلوات والصلوة الوسطى علما را اخلافت كبر  
 صلوة وسطى كدام است بعضى گفته اند نماز بايد از ست بعضى گفته اند نماز بشين است **كنز**  
 آنست كه نماز يك رست از چهار نكته دو نماز روز از يك سوى يكى در شائى و يكى در شائى  
 و دو نماز شب يك سوى يكى در شائى و يكى در شائى روز اخراج نماز ديگر از رسول  
 نأيت شان از وقت كافرانرا گفت ملا الله قلوبهم وقبورهم و بيوتهم نار اشعلو ناعم  
 صلوة الوسطى و در ست از مصطفی صلوات الله عليه كه گفت كه روزا بر تعجيل كنيد نماز  
 ديگر كه هر كس كه هنگام وقت نماز ديگر از نأيت شان بمنجا ناست كه ويراى كس و چى چيز  
 كردند كائما و ترا هله و ماله و سليمان بيغامبر كه اسبان را كشت هم بر رنج آن كشت كه  
 او را مشغول كرده بودند از اقل وقت نماز ديگر و يوشع بن نون در غرائى مشغول بود  
 فتح نرديك آمد و وقت نماز ديگر تنگ آمد دعا كرد الله تعالى خورشيد بروى نكده داشت



برجای تا وی بر شمع دست یافت و نماز دیگر کرد و گفته اند که نماز دیگر از بهر آن عصر خوانند  
از تنگی که آنست و از گراشت که در تأخیر آنست و مرد را که سوگند دهند بایمان مغلظه در  
شرع بعد از نماز دیگر دهند و ذلک قوله تعالی *لحسنها من بعد الصلوة* فیقتضی بان الله  
وخصیص نماز دیگر بحفاظت نه از آنست که در نمازها دیگر تخصیص رواست لکن فضل  
و شرف نماز دیگر را گفت بر همه نمازها مثال این آنست که ماها حرام را گفت  
*فلا تظلموا فیمن انفسکم* گفت ماها دوازده است چهار از آن طاهر حرام است نکر تا ظلم  
بر خویشین درین ماها حرام یعنی که ظلم بر خویشین در همه ماها صعب است در هر ماها  
حرام صعب تر که رقم تخصیص دارد و نشان تفصیل قوی گفت صلوة وسطی نماز  
بخاکانه است در میان پنج رکن مسلمانی و این قول بعید است و اختیار آنست که از اثر  
رفت و ذکر صلوة وسطی بدست بر کوفیان که فرائض نماز بشش برده اند و تردد در  
گرفته و اگر جان بودی صلوة وسطی متصور نبودی و این بر کسی پوشیده نشود و قول  
النبی صلی الله علیه و سلم ان الله زادکم صلوة لم یزدکم صلوة سادسة و معناه زاید کم  
فی تطوعکم و نوافلکم و قوموا لله قانتین ای مطیعین روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه  
قال کل قنوت فی القرآن فهو طاعة می گویند شما که مؤمنان این و امت مصطفی این خدایا  
نماز کنین بفرمان برداری و برستکاری نه چنانکه اهل ملت بالاگری کنند که هر کسی در  
ملت خوش نماز میکند و بان نماز نافرمانی و عصیان میکند و گفته اند که معنی قنوت  
قیام است در نماز از مصطفی علیه السلام رسیدند که کذلک نماز فاضلت فقال طول القنوت  
گفت آن نماز که قیام آن در نزد من است و من قوله تعالی *امش هو قانتا* انا و اللیل  
ای من هو مصلی انا و اللیل فستی الصلوة قنوتا لانها بالقیام تكون و قال النبی صلی  
علیه و سلم مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل القانت الصائم یعنی المصلی الصائم ثم قال للعلما  
قنوت لانه لما يدعو به قایما فی الصلوة قبل التکوع او بعد فان خفتم فجلوا و کنا  
ای اذ خفتم فی مطاردة العدو و التحام القتال و غیر صلوات و مشاة او فرسانا کیف  
ما املکم مستقبلی القبلة و غیر مستقبلها می گویند اگر ترسید از دشمن یا از سبع یا از سیل

یا از زخم مار یا از نسیب آتش نماز فرضیه بوقت خویش کنیند چنانکه توانند روی بقبله  
و بهلوی بقبله و پشت بر قبله ایستاده و تا زبان و گردان یعنی آنکه که در نمازی ایستادن  
روی متور بقبله گردانید و رکوع می نمایند و سجود فرو تراز رکوع می نمایند و تا توانند روی  
بابس بکشد و اگر مضطر باشد فرو آمد و بری نشینید و زخم می زنید رسول خدا صلووات الله  
سربار نماز خوف کرده است از سه گونه بذات الرقاع و ببطنی الخلة و بعسفان هر جای  
حال ضرورت که دشمنی از پس پشت بود دیگر کرد و چون دشمنی میان او بود و میان قبله  
دیگر کرد و چون دشمنی گردان بود در هر دو افاده دیگر کرد و شرح این در سورة النساء  
خویش گفته شود ان شا الله تعالی فاذا امنتم فاذا ذکرنا الله ذکرنا نماز است و از  
آن ذکر خوانند که نماز سراسر از ذکر خالی نیست چنانکه گفت اتم الصلوة لذكری یعنی یاد  
بای دار بیوستن یا ذمرا فاذا امنتم می گویند و آنکه که ایمن شدن نماز دشمنی نمازها چنانکه  
باوقات و شرایط و حقوق آن بای دارینکا علمکم مالم تكونوا تعلمون همچنانکه در شما  
آنچه ندانستید یعنی نماز کردن در حال بیم و ترس از دشمنی این همچنانست که آنجا گفت م  
مالم تكونوا تعلمون جای دیگر این منت علی الخصوص بر مصطفی و از شریف و بر آن گفت مالم  
مالم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و الذین یوفون منکم و یؤادوا و احبا و وصیة  
قراة ابو عمر و ابن عاصم و حفص و صیة بنصب ست ای وصی الله و صیة دیگران  
بر رفع خوانند ای کسبت علیکم وصیة در ابتداء اسلام بیش از آن که آیات مولایت آمدند  
از شوهران نصیبی از میراث نبود اما چون شوهر مجردی بر زن یکسال عدت بودی و در  
یکسال نفقه وی طعام و کسوه و سکنی بر تر که شوهر بودی مادام که از جای عدت بطوع  
بیرون نیامدی اگر بیرون آمدی نفقه بیفتادی پس چون آیات موارث آمد آن نفقه  
یکسال منسوخ گشت بنصب میراث کاه دُبُع و کاه ثمن و یکسال عدت منسوخ شدن چهار  
وده روز و ذلک فی قوله ترضن بانفسهن اربعة اشهر و عشر ا قوله و لاطلاق ساع  
بالمعروف معنی این آیت همانست که از پیش رفت از ذکر متعت و احکام آن و زیادت  
بیان درین آیت آنست که جمله مطلقات را پیش از مسیس و بعد از مسیس متعه واجب کرد



و در آیت پیش خصوصاً زانی را که ایشان اطلاق بیش از مسیسی دهند و بحکم این آیت علی را  
بیش از مسیسی و بعد از مسیسی متعه واجب کرد و در آیت پیش خصوصاً زانی گفت که ایشان  
طلاق بیش از مسیسی دهند و بحکم این آیت علی رضی الله عنه گفت لکل مؤمنه مطلقه حرة  
او امر متعه و تلا هذه الآية و المطلقات متاع بالمعروف و حقا علی المتقین این زید گفت  
چون آیت آمد که متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین مطلقه را متعه دهید که متعه واجب  
بر نیکوکاران مردی گفت از جمله مسلمانان اگر خواهم کنم و اگر خواهم نکنم که این احسان  
است نه بر همه مسلمانان واجب کرده که بر محسان واجب کرده چنانکه گفت حقا علی المحسنین  
بش بقوله گفت درین آیت حقا علی المتقین ای الذین يقولون لا شریک لعلی و متعه واجب  
است بر کسی که مسلمان است از شرک باز بر میزد که لذلک یسئل الله لکم آیاته لعلکم  
تعقلون روایت کنند از علی علیه السلام که عقل بر دو وضع است مطبوع و مسموع و کما اندک  
در دین داری وی باندست که این مرد و عقل او را جمع شوند اول مطبوعی که بنده بآن مکلف  
شود و خطاب شرع بآن متوجه گردد و آن است که مصطفی علیه السلام گفت ان الله تعالی  
لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال و عزی و جلالی خلقت  
خلیقا اکرم علی منک بک اخذ و بک اعطی دیگر عقل مسموعی است که مصطفی علیه السلام  
علی را گفت یا علی اذا قرب الناس الی خالقهم بالصلوة و الصوم فمقرب الیه بالانواع  
العقل تسبقهم بالدرجات و الترفی عند الناس فی الدنیا و عند الله فی الآخرة و حقیقت  
این عقل بایمان و تقوی و خلاصی باز گردد و آن است که قرآن جایها گفته افلا تعقلون  
لعلکم تعقلون و هو المشار الیه بقوله صلی الله علیه و سلم قسم الله العقل علی ثلثة اقسام  
کانت فیه کل عقله و من لم یکن فیه فلا عقل له حیث المعرفة بالله و حسن الطاعة لله  
و حسن الصبر علی امر الله لم تر لای الذین خرجوا من دیانهم یعینهم یعلم الم خیر ان یقر  
دل است که آنرا علم گویند نه رویت چشم که عیان باشد مصطفی صلوات الله علیه از قوم  
بعیان خیر یا نت اما رویت دل بدید و بدانست از آنکه الله تعالی بوی خبر کرد و اکامی از  
الم تر بیننا ایشانرا ندانسته قصه ایشان که از سراها خود بیرون رفتند بر همین اطاعون

گفته اند

گفته اند که امتی از قیل اند علیه السلام مقاتل و کبکی گفتند هشت هزار بودند سدی گفت  
و اند هزار بودند و چهل هزار گفته اند و هفتاد هزار گفته اند علی الجمله عددی بسیار بودند  
الله می گویند و هم الوقت جمعین ایشان طاعون افاد بیرون رفتند تا از طاعون  
بگریزند قصد روز باری کردند چون درین روز باران به هم آمدند فرشته بانک برایشان  
آمد بر یک جای همه بچیدند آفتاب برایشان تابست همه بکنیدند قال النبی صلی الله علیه و سلم  
اذا سمعتم هذا الوباء بید فلا تقبلوا علیه و اذا وقع و انتم فیه فلا تحرجوا فرا امنه و انت  
عائشة النبی صلی الله علیه و سلم عنی اطاعون فقال لها انه کان عذابا یبعثه الله علی  
یثاء و جعله رحمة للمؤمنین فایتما عبد و وقع الطاعون فاقام فی بلد صابر یحسب و علم  
انه لن یصیبه الا ما کتب الله له فله اجر شهید بس بیغم برایشان حزقیل فرا رسید و  
ایشان را چنان دیدند که کشت بگریست و دعا کرد الله تعالی ایشان را همه زنده کرد  
بعد از هشت روز فرا بیش وی کرد و آن تن که از اثر مرک برایشان بود برایشان  
بماند و هنوز از نسل ایشان از اولاد یهود مانده اند حزقیل میامبری بود از بنی اسرائیل  
سوم موسی که بعد از موسی یوشع بن نون بود پس کالب بن یوشع بن حزقیل و او را بن  
العجوزی گفتند از آنکه مادر وی یزیدی بود نازانیده از خدای عز و جل این فرزند بری  
خواست و او را بداد مقاتل گفت حزقیل ذوالکفل است و لا یمسح ذوالکفل لانه تکفل سبعین  
نبیا و انما هم من القتل فقال لهم اذهبوا فانی ان قلت کان خبرا من ان یقتلوا جمیعا  
فلما جاء الیهود سألوا حزقیل عن الانبیاء السبعین قال انتم ذهبنوا و اخرجی این هم منع الله  
ذوالکفل من الیهود ان الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون از رو  
معنی مرد و ناس یکسان نه اند اول گفت ذو فضل علی الناس این ناس عموم مردم اند  
که نعمت و فضل الله بر همه روانست پس گفت و لکن اکثر الناس این ناس علی الخصوص اهل  
شکند و ایشان جز مکتفان نه اند شکر بر اهل تکلیف واجب است فکانه قال و لکن  
اکثر المکتفین لا یشکرون ازین جهت اکثر الناس گفت و اکثر هم گفت می گویندای بسیار  
نواخته که از افریقا زبند کاست ای بسیار نیکوکاری که از الله برایشانست کن ایشان



سباسب داری نمی کنند و شکر آن نعمت بجای نمی آرند شب چهارم چون مصطفی علیه السلام  
 بحضورت عزت رسید الله تعالی شکایت این امت با وی کرد گفت یا محمد لم اکنهم عمل  
 الغل و مم یطلبون منی لذت غدا یا محمد سمیت نفسی معزاً و مذکراً و مم یطلبون العز  
 من سواکی و یطلبون الحاجة من غیری یا کلون رزقی و یشرکون غیری بس در عقب  
 قصه امتی جز قبل امت محمد را گفت و قالوا فی جیل الله شما چون ایشان مباشید که  
 که از من یک بکر بختند جنک کنید باد شمع دین و در راه خدا بکوشید و در قباله شمی ازیم  
 سرکن مکر نریزید که اگر چنین از من که شمارا سود ندارد چنانکه آن قوم را سود نداشت قل  
 لن نفعلکم الفرار ان قرتم من الموت آورده اند که سلیمان صلوات الله علیه روزی نشسته  
 بود و ندیدی با وی ملک الموت را آمد تیز در روی آن ندیم می نگریست پس بیرون شد که  
 ندیم از سلیمان پرسید که این چه کس بود که چنین تیز در من می نگریست سلیمان گفت ملک  
 الموت بود ندیم پرسید از وی درخواست که باز رافرا یزد تا ویرا بر زمین هندوستان  
 برد سلیمان باز رافرا بان داد تا ویرا بر زمین هندوستان برد پس هم ساعت ملک  
 الموت باز آمد سلیمان از وی پرسید که آن تیز نکستی تو در آن ندیم ملجه بود گفت  
 عجب آمد مرا که فرموده بود ند تا جان وی همین ساعت در زمین هندوستان قبض کنم  
 و مسافتی عظیم می دیدم میان این مرد و آن زمین تعجب می کردم تا خود چون بود این  
 حال و چنین افتاد که دیدی و اعلموا ان الله سمیع علیم و بدانید که الله شنواست و دانای  
 در شنوای یکنوا و مردمانی می ممانا اگرش بخوانی شنود دعا و تو و بخوانی دانند حال تو  
 چکی عن بعضهم انه قال کنت جالیا فقلت لبعض جار فی انی جالیع فلم یفتح لی قیل  
 شیء فغضبت فوجدت درهما ملقی فی الطريق فرغته فاذا هو مکتوب علیه اما کان الله  
 علما لجموعک حتی قلت انی جالیع

**التمیز الثالث** قوله تعالی فظلوا  
 علی الصلوات بزبان اشارت محافظت اندر نماز است که چون بنده بخدمت نماز را بد  
 بهیبت در آید و چون بیرون شود بخدمت بیرون شود و تا در نماز باشد بیعت ادب بود

تن بر ظاهر خدمت داشته و دل در حقایق وصلت بسته و سر با روح مناجات آرام گرفته  
 المصلی یناجی تبه بوبر شلی رحمه الله گفت اگر مرا خیر کنند میان آنکه در نماز شوم یا در بهشت  
 شوم آن بهشت برین نماز اختیار نکنم که آن بهشت اگر چند نماز و نعمت است این نماز  
 را زوی نعمت است آن نعمتگاه اب و کل است این نعمتگاه جان و دلاست آن مرغ  
 بریانت در روضه رضوان و این روح در چنان درستان جانان

**التمیز الرابع** قوله تعالی فظلوا  
 مصطفی صلوات الله علیه از هیچ مقام آن نشان نداد که از نماز داد با خجسته گفت جعلت  
 قرة عینه فی الصلوة گفت روشنائی چشم من از میان نواخته و نیکوئیها مشغول بودی  
 و از داری با وی **التمیز الخامس** قوله تعالی فظلوا  
 مردی بود او را ابو علی سیاه گفت یکا نه عصر خویش بود سر که یک کیسه در پیش وی رفتی  
 گفتی مردی ام فارغ شغلا و لام روشنائی چشم من است که از مردان راه وی کسی را بینم  
 یا بابا ای حدیث وی کنم **التمیز السادس** قوله تعالی فظلوا  
 عالم طریقت عبد الله انصاری قدس الله روحه گفت الکی ای مردان فریاد رس عزیز  
 انکس کش با تو یک نفس با ذانفس که در دنیا میزد کس با ذانفس که از انجابت ناید ازش  
 لهی را آن نفس در دو جهان پس ای بیش از هر روز و جزا از کس ره را دین سوار  
 مطرب نه پس حافظوا علی الصلوات محافظت آنست که تن در مقام خدمت است  
 دارند و دل در مقام خدمت تمام قیام ظاهر از روی صورت تمام بود هم قیام باطن از روی  
 صفت بجای بود یکی در نماز امامی می کرد خواست تا صاف راست کند گفت استواران  
 این سخن تمام نگفته بود که بیفتاده بود و بی هوش شش گفتند او را که چه رسید ترا در  
 حال گفت نودیت فی ترکی هل استوی لی قط اولی کنی از ارکان نماز نیست است معینه  
 نیت قصد دل است چون در نماز شود سر چیز هر چه بایست تا ابتداء نماز وی بجهت  
 شایستگی بود انداخت اشارت و مردبان عبارت و مردل نیت جفا نیست که بنده در حال  
 نیت می گویند که گاه صلی را قصد کردم و دنیا را بابس گذاشتم پس اگر اندیشه دنیا بنماید



فرد با نمان نبرد از دم در در کن اول دروغ زن بود حسن علی علیهما السلام چون بدر رسید  
رسیدگی کفنی الی ضیفک بنایک سائلک بایک عبدک بایک یا محسن قد انک المیه قد  
امرت المحسن متا ان تجاوز عن المیه فجاوز فیه ما عنک جمیل ما عنک یا کریم و آن دست  
برداشتی همان حال تکبیر اشارتست با خطرات و افتقار شده و شکستگی وی بحضور  
خاسته که می گویند انا غریق فی بحر المعاصی فذیلک یا ربنا یا غریب مملکت افاضه عجا  
معصیت غرق شده مدد یا یحیی در دلام و دارونی دلام یا می دلام و خوردن نمی توانم  
نه روی آنکه نویسد شوم نه زهره آنکه فراتر آیم

**قد یقینت بیک خدا بیعت**  
**کلاه های دوست دلام کن**  
**یاد دلا لمن یحیی فی کس**  
**کلاه های دوست دلام کن**  
**بازی بر روی توفیق با نمان**

گفته اند اول کسی که نماز بامداد کرد آدم بود علیه السلام از خوابه خاکی آن بدیع قدرت  
و صیغ فطرت و شیخ ارادت چون از آسمان بر زمین آمد و آخر روز بود تا روشنائی روز  
می دید حتی آرام داشت چون آفتاب نهان شد دلام معدن اندوهان شد  
**شیخ مذکور می گوید در بزم جامه سیاه و بجهه در شام**  
آدم می بیند شب ندیده بود و مقاساة تاریکی و اندوه کشیده بود ناگاه آن ظلمت دید  
که همه عالم بر سپید و خورشید و زخو و از جفت خود مجبور بدان تاریکی که آه کردی  
و گاه روی قرامه کردی که قصد مناجاة در گاه کردی

**در دلام و در دلام**  
**در دلام و در دلام**

اصل همه غریبان آدم بیش همه غمخواران آدم بود خشن همه گریه کنان آدم بود بنیاد  
دوستی در عالم آدم نهاد آیین بیداری شب آدم نهاد نوحه کردن از درد جهان و زاری  
بنیم شبان سنتی است که آدم نهاد اندلان شب نوحه کردی که بنالندگی انواری که  
فریاد کردی که بزاری دوست را یاد کردی  
**شب بهار خواب بهار و در دلام**  
**نور دلامی یا رب دلام**

آخر چون نسیم سحر عاشق و سر بر زده و لشکر صبح کین بر کشاد و بانک بر ظلمت شب ز فحش آید  
بشارت که یا آدم صبح آمد و صبح آمد نور آمد و سرور آمد و روشنائی آمد و آشنائی آمد و بخیر  
ای آدم و درین حال رکعت نماز کن یکی شکر گذشتن شب هجرت و فرقت را یکی شکر دیدن  
صبح دولت و وصلت را و زبان حال می گویند

**نخل دلامی جدای ز نسیم**  
**باد لب خود بکام**

و اول کسی که نماز نشین کرد ابرهیم خلیل بود صلوات الله علیه آنکه که او را از رخ فرزند  
فرمودند و در آن خواب و رانودن ابرهیم خود را فغان بردار کرده جان فرزند عزیر خود  
نخل فغان نثار کرده و ملک اعترش بفضل خود ندا کرده و اسمعیل را فدا کرده آن ساعته  
آفتاب از زوال برگشته بود مراد خلیل حقیق شد و خوابش تصدیق شد خلیل در نکرت  
جوار جلال دینم حلی رفیع و خلعت یافته خلیل شکر را میان بیست خدمت حضور بیست  
این چهار رکعت نماز بزارد شکران چهار خلعت را یکی شکر توفیق دیگر شکر تصدیق دیگر شکر  
ندا چهارم سکر فدا و اول کسی که نماز دیگر گزارد چهار رکعت یونس یا غایب نوذر  
بنده نیک بسندید در شکم مامی و آن مامی در شکم آن دگر مامی در قعر آن درای عمیق بنیاد  
آمد که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین این جلای نکته شنو یونس در شکم  
برندان و مومنی در شکم زمین دران خد بزندان مبارک باد آن مخرج خوش باد آن قد  
مصطفی صلوات الله علیه می گویند القبر اما روضه من بیاض الجنة من جند که زندانست  
اما مومنی چون بستانست و دران بسی روح و ریختانست یونس در شکم مامی دران  
و سیاهی مومنی در شکم زمین بانسیم انس و نور الهی یونس را جگر مامی آینه کشته تا بصفا از  
حیوانات دریا و عجایب صور ایشان می دید مومنی را درکی از بهشت بر خرد و کشاده  
تا بنود الهی حولا و عینا و طوبی و زلفی می بیند آخر یونس را فرج آمد و از فضل الهی ویراند  
آمد از آن زندان و جوار جهان آمد آن ساعت وقت نماز دیگر بود یونس خود را دید از  
جهان تاریکی رسته تاریکی زلت تاریکی شب تاریکی آب تاریکی شکم مامی شکر گذشتن  
این تاریکی را چهار رکعت نماز کرد اشارتست به بند مومنی که جوار ظلمت در بهشت را زد



ظلمت محضیت ظلمت چنانکه ظلمت قیامت دوزخ چون این چهار رکعت نماز یازده  
هر یک رکعت از یک ظلمت برهات و اول کسی که نماز شام کرد عیسی مظهر بود  
آن شخص بلک سرشت پاک طینت پاک فطرت که بی بزر و وجود آمد و در شکم مادر نوز  
و بخیل بر خواند و در کوهان مخی گفت عجب مدقوی را از اهل ضلالت گفتند فرزند  
بی بند و متصور نیست حدوث و ولد و وجود نسب بی دو آب متفرق جایز نیست  
گفتند آنکه گفتند و رفتند در راه ضلالت چنانکه رفتند و نالت الله رقم کشیدند  
جبریل آمد که یا عیسی قوم تو چنین گفتند زمین می لرزد از گفت ایشان خالق  
آسمان و زمین پاک است از گفت ایشان آن ساعت وقت شام بود عیسی خواست  
و خدمت شتافت و از الله عفو و رحمت خواست سر رکعت نماز کرد بیک رکعت دعوی  
و بوقت از خود دفع کرد که تویی خداوند بزرگوار منم بنده باجم بسیار دیگر رکعت  
نفی الوهیت بود از نماز که تویی خدای جبار و مازم ترا بر ستار سوم رکعت فقر  
بوحدانیت کرد کار یکانه یکانه نامدار و اول کسی که نماز خفتن کرد چهار  
موسی کلیم بود نواخته خالق بی عیب مخصوص تحفه غیب مزدور شعیب چون اجاش  
باشعیب بسر آمد و از مدین بدر آمد قصد مسکن و اندیشه وطن خویش کرد چون  
منزل بر رفت شی آمد و دیدار پیش شی که دامن ظلمت مرا فاق کشیده و با ذعاصف  
بر خاسته و باران و رعد و برق هر دم میوسته کرد در کله افاده و عیالش را در دزد  
بر خاسته همه عالم از بهر وی بخروش آمدند دریا بخروش آمدند در آن شب همه آتشها در  
سنگ بماند و همه عالم یک چراغ نیز رخته موسی در آن حال فرو مانده که می خیزد و  
می نشیند که می آرامد و که می گریزد که مقبوض و که مبسوط که سر بر زانو نهاده  
که روی بر خاک بزاری می گوید **بسم کوئی مرا تا کی دوانی زهر نهی مرا تا کی**  
آری در شب افروز را نهنگ جان ربای در پیش نهانند و کعبه و صلا را بادی مردم خله  
منزل ساختن تا بی رنج کیسه کج ندید و بی غصه محنت کیسه بروز دولت نرسید احیای  
کرد بجانب طور و بیدان شعاع نور و بشیند ندا خدای غفور که ای انا الله موسی

چهار غم بود غم عیال و فرزند و برادر و دشمن فرمان آنکه یا موسی غم نخورد و اندوه مبر که  
رها تنک از غمان و باز زند اندهان منم موسی برخاست اندران ساعت چهار رکعت  
نماز کرد شکر آن چهار نعمت را اشارتست بر بنده معنی که چون این چهار رکعت نماز کرد  
بشرط وفا و صدق و صفا شغل عیال و فرزند وی کفایت کند و در دشمن ظفر دهد و از  
غم و اندوهان برهانند **قوله تعالی**  
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا لیکتب انک الله لوامی دهن وامی نیکو بیضاغه  
له تا ویران و ام تو بر توی کند اضعا فاکثیره تو بهافر و ان والله یقبض والله یمیز  
لغزکی بر کس کس تنگ می کند و بیسطوی کشا ین روی بر کس کس فراخ میکند و لیه  
تجیعون و باوی خواهند کرد ایند شما را الم تر انی الملاء ندا نسئ و نرسید علم تو بذر  
کروه منخی اسرائیل از فرزندان یعقوب من یعقوبی از بی موسی اذ قالوا لنبی لهم  
که یغامبری را گفتند از آن خویش بعث لنا ملکا مارا با دشاهی انکن انما نقارل  
فی سبیل الله تا ما باوی بغزاشوم و در راه خدا کشتن کنیم قال هل عسیتم کت شما هیچ بران  
ان کتب علیکم القتال اگر بر شما نویسد غزا کردن و شما را بان فرماید الا تقاتلوا  
که جنگ نکنید و باز نشینید قالوا و ما لنا کفنا جیست وجه رسید ما را الا تقاتلوا  
سبیل الله که کشتن نکنیم هر سبیل خدا و ان بهر او و قد اخذنا من ديارنا و ابنا و اموارا  
بیرون که انداز سر اها ما و ما را جدا کرد از سران ما فلما کتب علیهم القتال چون ایشان  
نشدند غزا کردن و ایشان را بان فرمودند تولوا بر کشتند از فرمان برداری الا قاتلوا  
منهم مکر اندکی از ایشان و الله علیم بالظالمین و الله داناست بستمکاران و قال  
لهم نیتهم و گفت ایشان را بیغامبر ایشان ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا الله ثمارا  
طالوت بیا دشاهی برایتخت قالوا انی یکون له الملك علينا طالوت لای بر ما ملک جوی  
و نحن لحق بالملک منه و ما سزاوار تریم بملک از او که او نه از سبط نبوت است نماز سبط  
ملک و لم یوت سعة منی المال و فرخی مال نهاده او را قال جواب داد بیغامبر ایشان را  
و گفت ان الله اصطفاه علیکم الله او را بر شما ملک را برگزید و زاده بسطه فی العلم و



ویرا فری دادند و در قلوب و بالا . والله یوق ملک من یشاء والله ملک خویش او را دهند که خوا  
والله واسع علیم والله فراخ توانست ودا نا ع ع  
**النوبة الثانية** قوله تعالى من ذا الذی یقرض الله

قرض نامی است هر کس را که بده کند که آنجا جزا بود از نجاست که ائمه بن ابی القحط کفیت  
استقل علی حیث یطیب **وخلق ثیابا لهم** **وخلق ثیابا لهم** **وخلق ثیابا لهم**  
وخلق ثیابا لهم وخلق ثیابا لهم وخلق ثیابا لهم

نیکو و بدی هر دو را قرض خواند از هر دو را با داشت و آنچه در آیت گفت قرض حسنا  
دلیل است که قرضی بود نیکو و قرضی بود بد عن سفیان قال لما نزل قوله تعالی من جاء  
بالحسنة فله عشر امثالها قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا رب زد امتی فزل قوله من ذا الذی  
یقرض الله قرضا حسنا فیضا عفا له اضعافا کثیرة گفت اول از آسمان این آیت فرو آمد که من  
جاء بالحسنة فله عشر امثالها منی که بده کند ده چندان با داشت و بی دهم رسول خدا گفت  
یا رب بفرای امت مرا بس این آیت فرو آمد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا  
که بده کند آنرا اضعاف مضاعفه کردیم و او را بدان ثواب فراوان دهم سدی گفت  
جایی که الله کیش کوید و تضعیف کند اندازه آن جزا الله نداند از عظیم و فراوانی که بود  
ممانست که گفت و یوت من لدنه اجر اعظیما جایی دیگر گفت انما یوفی الصابرین اجرهم غیر  
حساب اهل صغای گفت درین آیت اختصار است و ضمرا یعنی من ذا الذی یقرض عباد الله  
فاضافه سبحانه الی نفسه تفضلا واستعطا فاکما روی ان الله تعالی بقول لعبد استعملتک  
فلم تطعنی واستسفینک فلم تسفنی واستکسینک فلم تکسنه فبقول العبد و کیف ذاک یا سید  
بقول من یک فلان الجایع و فلان العیاری فلم بعد علیه من فضلک فلا تمنعک الیوم منی  
کما تمنعته بلین قول معنی آیت آنست که کیست که بندگان خدا را و ام ده جزا خواهد  
و حاجت دارند و معلوم می شود از راه سنت که و ام دادند از صدقه است که صدقه محتاج  
و غیر محتاج رسان و و ام جن محتاج از سر ضرورت خواهد ابوامامه روایت کرد از مصطفی  
علیه السلام قال رأیت علی باب الجنة مکتوبا القرض ثمانیه عشر والصدقه بعشر امثالها فقلت

یا جبریل ما بالقرض اعظم اجرا قال لان صاحب القرض لا یتیک الا محتاجا و بما وقعت  
فی غیرها و عن ابی هريرة و ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقترض  
المسلم فله بكل درهم ذل واحد و ثبیر و طور سینا و حسنا و عن ابی الدرداء قال لان اقترض  
دینارین ثم یردان ثم اقترضها یحب الی من ان اصدق بها و یحکم شیع قرض دیگر است و دین  
دیگر قرض نامحجل است و دین محجل و شرط قرض آنست که هیچ منفعت هیچ وجه فراسر آن  
نه نشیند مثلا اگر از قرضه بقرض دهد بشرط آنکه درست باز دهد باطل بود پس اگر بگوید  
خود درست باز دهد رواست که مصطفی علیه السلام گفت خیر کم احسنکم قضا فیضا عفا له  
اضعافا کثیرة ابن عامر و یعقوب فیضعفه خوانند بنصب فابتشید عین ابن کثیر بشد  
خوانند و رفع خا دیگران بالف خوانند و خفیف و رفع فامکر عاصم که او بنصب فخوانند و تشد  
در کثرت است و قما مکره تضعیف از باب تکثیر است والله یقبض و یبسط ممانست که جایی  
گفت یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر بکی را فراخ روزی کند یکی را تنگ روزی همه علم و حکمت  
اوست همه بتدبیر و قسمت اوست هر کسی را چنانکه صلاح وی است دهد و چنانکه سزا و ویت  
رساند ابو ذر روایت کند از رسول خدا از جلیل و جبار که گفت عز جلاله ان من عبادی  
من لا یصلح ایما که الفقر و لو اغنیته لافسد ذلک و ان من عبادی من لا یصلح ایمانه الا یغنی  
ولو اقرته لافسد ذلک ادبر عبادی بعلمی ان عبادی خیر بصیر معنی دیگر گفته اند والله  
یقبض و یبسط الله صدقه می ستانند از خشنده و آنکه می ستانند بستاننده ممانست که  
جایی دیگر گفت و یخلو الصدقات و درست است خبر از مصطفی صلوات الله علیه که گفت  
ما تصدقت امری مسلم بصدقة تمق اولفمة الا قبضها الله بمینه فیرت بها فی کفه کما یرت فی کفه کما فلو  
او فیله حتی یصیر مثل احد مفسران گفته اند آن روز که این آیت فرو آمد ابوالجراح گفت  
یا رسول الله ان الله یتقرضنا و هو غنی عن القرض قال نعم یدان یخلم به الجنة گفت  
یا رسول الله خداوند عز و جل از ما قرض خواهد و از من نیاز است از قرض رسول گفته  
آری بآن می خواهد تا شمارا در بهشت آرد ابوالجراح گفت من خدا را قرض دهم و شما  
بهشت می کنی گفت می کنم ضلای بهشت می کسرا که صدقه دهد ابوالجراح گفت و هم جفت می

من لم یکن عند ما صدق و یطهر  
ایه و فان له صدقه  
عنه عن ابی هريرة و ابن عباس



اتم الدجاح با من جهشت بود گفت آری گفت و دخترانم همچنین گفت آری بر دست  
رسول صلی الله علیه وسلم گرفت گفت دو باغ دارم و بجز از آن دو باغ چیزی دیگر ندارم و هر  
با الله می دهم رسول گفت نه یکی خدایا و یکی معیشت تو و عیال ترا گفت یا رسول الله ترا گواه  
می گیرم که آن یکی که نیکوتر است از ملک خویش بیرون کردم و خدای دادم رسول گفت ای  
الله تعالی هشت ترا پاداش دهد ابوالدجاح رفت و با من جفت خویش اتم الدجاح این  
بگفت اتم الدجاح گفت ریخت بچنگ باریک الله لک فیما اشتریت و اتم الدجاح آن ساعت  
با دختران خویش در آنستان بودند که تسلیم کرده بودند دست را ستین آن کودکان در  
ایشان می کرد و خرابی می کرد می گفت این نه آن شماست که این آن خداست کونند در  
بستان شصت خرم بود بار و زنی کومه با سانی و دختوشی و خشنودی خدای عز و جل در  
کار رویشان کرد تا مریخی کشتیم من عذیب و داج و واد فیاح فی الجنة لابی الدجاح  
الم تر انی الملاء من بنی اسرائیل کانه قال الم یبینه علمک الی خبر هؤلاء والملاء من الاشراف والروا  
کانهم الذین یملأون العین رواة فقه آیت آنست که بعد از موسی بر روزگاری در آن کناری  
بر مومنان ایشان مستوی شدند و قهرها را نلند بر ایشان بعضی را بکشتند و بعضی را بک  
بزدند و قوی را از دیار و اوطان خویش می کردند روزگاری درین بلاء عظیم بودند  
باز شاهی نه که بادشمنی جنگ کردی و مقام دشمن میان مصر و فلسطین بودند و ساجل خردم  
و قوم جالوت بودند از بقایا و قوم عاد جبار بودند روزگاری خویش با الا عظیم و قوتها سخت  
میان بنی اسرائیل نه سیغامبری بودند باز شاهی که آن دشمنان را از ایشان باز داشته دعا کرد  
یا الله تعالی یا ایشاں اشمویل سیغامبری سازم عرینه نام وی اسمعیل بودند و نام مادر وی  
و از ثاهرون بن عمران بودند برادر موسی علیه السلام بنی اسرائیل آمدند و اشمویل را کشتند  
بعث لنا ملکاً نقاتل فی سبیل بر آنکیز ما را باز شاهی با وی بهم جنگ کنیم با این قوم جالوت  
بر ما مستوی شده اند و تا مکاری می کنند اشمویل گفت هل عسیتم بکسین قرأه نافع لب  
ولغت قومی از عرب دیگران بفتح سین خوانند و هی اللغة الفصحی اشمویل گفت شما هیچ  
که اگر آنچه می خواهید بر شما نویسند و فرض کنند شما بجای نیارید و باز نشیند ایشان کشتند

و چرا باز نشینیم و جنگ نکنیم بادشمنی که ما را از سرها و خوش بیرون کردند و از جان و مال  
سیران جدا کردند رب العالمین گفت فلما کتب علیهم القتال یولوا الا فلیلامنهم مقاتل  
گفت کتب در قرآن بر چهار وجه است یکی بمعنی فرض چنانکه اینجا گفت فلما کتب علیهم القتال  
ای فرض و هم درین سوره است چنانکه کتب علیکم الصیام کتب علیکم القتال ای فرض و جهم دوم  
معنی قضیت است چنانکه در سوره آل عمران گفت لیرا الذن کتب علیهم القتال ای قضی علیهم  
در سوره التوبه گفت لن یصینا الا ما کتب الله لنا ای ما قضی الله لنا و در سوره الحج گفت  
کتب علیهم انه من تولاها ای قضی علیه و در سوره الحشر گفت کتب الله لا علین ای قضی الله  
وجه سوم بمعنی امر است چنانکه ادخلوا الارض المقدسة التي کتب الله لکم ای امر الله لکم  
وجه چهارم بمعنی جعل است کتبه قلوبهم الایمان ای جعل و کتبه فسا کتبها للذین  
یتقون ای فسا جعلها بس اشمویل سیغامبری ایشان را گفت الله تعالی شما را طالوت بن سینا  
نیاز شاهی برانگیخت و ذلک قوله و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت و کتبه طالوت  
مردی بود از فرزندان یعقوب از سبط ابن یامین خربانی کردی و آب فروشی چنین آورد  
که کان ایابا و ایاب آب فرس بود و سبط ابن یامین نه نبوت بودند و نه ملک در فرزند  
یعقوب نبوت در سبط لاوی بود و لاوی جد موسی بود و ملک در سبط یهوذا بود و داود در سبط  
وی بودند و طالوت نه ازین بودند نه از آن قالوا الی یكون له الملك علینا ایشان گفتند  
بر ما باز شاهی چون بود که او مردی درویش است مال ندارد و نیز نه از سبط نبوتست و نه از  
ملک اشمویل گفت شما چه بنیادید که آنچه شما دانید الله دانند الله ویرا بر شما برگزید و ویرا افرو  
داخیم در علم و هم در جسم عالم وقت خوش بودند و بنی اسرائیل کسی از وعالمتر نبود و نیز باجمال  
بود و باقد و بالا قیل سخی طالوت اطوله رب العالمین باز نمود که مردم تمام بلاد دشمن را  
در هیبت افکند و باز شکنند و باز نمود که ملک نه پوراست و نه مال بلکه عطا ربانی است  
و فضل الهی آنرا دهد که خود خواهد و الله یؤتی ملک من یشاء و الله واسع علیم الله دانند  
و دانند همه را روزی می دهد از خزانه فراخ بی مؤنت چنانکه همه را بیا فرید بقدر فراخ  
نی حیلست بیا مرز فردا بکم فراخ بی وسیلت و اسع اوست که برسد بهر چیز بعلم و بهر کار حکم







بیر طریقت گفت من چه دانستم که پاداش بر روی مهر تاش است من نداشتم که همیشه  
پاداش است من چه دانستم که مزد درست او که بهشت بایه او لحاظ است و عازا است  
که در آن دو یک لحاظ است والله قبض و بیسط قبض و بیسط در خداست کال او دارد و کم  
او را است یکی را دل از شناخت خود جدا کرد یکی را چهره را بر روی برکشاید یکی  
در مضیق خوف حیران یکی در میدان رجاسادمان یکی از قبض تهر روی هراسان یکی بر  
بسط وی نازان یکی در فعل خود نکرده نماند قبض بماند یکی بفضل حق نکرده بر بساط  
طرب آرام گیرد همانست که بیر طریقت گفت الهی کامی خود نکریم کویم از منی ناز تر کبیت  
کمی بتونکریم کویم از منی بزرگوار تر کبیت

کافی که بطیقت خود را از نظر  
چون از صفت خویش اندر نگذارد  
کویم که من الهی به یوالم بقی  
از عرش می خویش در نکریم

# قوله تعالی

ان آیه مکه نشان ملک او بر شما ان یا تیمم النبوت انست که تابوت آید بشما فی سکنه  
من ربکم دران تابوت سکنه ان خداوند شما و بیفته مما ترک آل موسی و آل هرون و چیزی که  
مانده از آنچه از آل موسی و آل هرون باز ماند حمله الملائکه فرشتگان آنرا بردارند  
و آرند ان فذلك لایة لکم دران نشانی است شما را که ملک طالوت باذن خداست  
و اصطفاء او ان کنتم مؤمنین اگر کردید کاینکه داند که چنین است فلما فصل طالوت  
بالجود چون کشته کشت طالوت و سپاه از شهر بهاون آمدند قال ان الله یمتلیکم  
بشيء طالوت گفت الله شما را نخواهد نامزد جوئی فمن شرب منه فلیس منی هر که از آن  
بیا شامد نه از منی است ومن لم یلمعه فانه منی و هر که از آن نجشید از منست الا من اغترف  
غرفه بید مکرانکس که بدست خود یک غره برکشید فشر یواضعه چون آن جوی رسیدند از آن  
بیا شامیدند الا قلیلا منهم مکراندگی از ایشان فلما جاوزوه چون بران جوی گذشت  
او و الذین آمنوا معه و ایشان که بگریزند باوی قالوا لاطاقه لانا الیوم نجالوت و چون

گفتند

گفتند ما را امر و زکا و یدن نیست بل جالوت و لشکرهاوی قال الذین یظنون انهم لا  
گفتند ایشان که نمی گمان بودند بر ساجین و بدیدار خدای کم من فیه قلیلة بسا سپاه اند  
غلبت فیه کثیره باذن الله که باز شکستند سپاه فراوان را باذن و یاری خدای والله مع  
الصابرین و الله باشکیبایان است یاری و لما برزوا لجالوت و جنوده و چون بیرون آمدند  
بروی جالوت و سپاه او قالوا بنا افرغ علینا صبرا گفتند خداوند ما بر ما فرویزشکیبایان  
و ثبت اقدامنا و قدمها ما ثابت دار بیش شرح و اضربنا علی القوم الکافرن و یاری  
ده ما را بر گروه ما که ویدگان فمن هوهم باذن بالله طالوت بالشکر خویش شکستند  
جالوت و سپاه و یرا بتوفیق و خواست الله و قتل داود جالوت و داود جالوت را بکشت  
و اتاه الله الملك و الحکمة و الله داود را با دشا می داد و بیغامبری و دانش و علم و شجاعت  
و هر وی آموخت آنچه ندانست و لولا دفع الله الناس و اگر نه باز داشت الله بودی از مردما  
بعضهم بعض از بعضی بعضی فسلطت الارض زمین و یران کشتی و جهان تباها شدی  
و لکن الله ذو فضل علی العالمین لکن الله با فضل است و بانوخت و نیکوکاری بر جهانیان  
تلك آیات الله این سخنان الله است نلوهما علیک بالحق می خوانیم آن بر تو سزاوار است  
وانک لمن المرسلین و توان فرستادگانی بکافه خلقت

قوله تعالی و قال لهم نبیهم  
ان آیه مکه ان یا تیمم النبوت گفتند اصل این تابوت است که الله تعالی  
بآدم علیه السلام فرو فرستاد و دران صورت بیغامبران بود از فرزندان وی و بعد در می غامبر  
خانه بود دران و آخرین همه خانه بیغامبر آخر الزمان بود خاتم النبیین و رسول الله  
خانه از یاقوت سرخ و صورت یغیبر محمد صلی الله علیه و آله بصورت نمازگزار ایستاده و بر سر  
وی مردی کمال ایستاده بر جای پیشانی وی نبشته هذا اول من یتبعه من امتی ابوبکر و بر جبه  
وی عم خطاب ایستاده بر جای پیشانی وی نبشته لا تأخذ فی الله لومة لایم و از پس وی ذو  
النورین بر پیشانی وی نبشته با من البررة و هریش وی علی بن ابی طالب هم مشیر خدایان کرده  
و بر پیشانی وی نبشته هذا اخو و ابن عمه و پیرامی وی اعمام و خلفا و نقبا و لشکری عظیم از شما



واضا رجا پستاده و اندازۀ تابوت سه کز بود از جوب شمشاد نذر اندر کرده و بنزد یک آدمی بود  
تا آدم از دنیا بیرون می شد بشیث داد و پس از وی فرزند بفرزندی داد و بان وصیت کرد  
تا بر روزگار ابرهیم صلوات الله علیه ابرهیم همیشه فرزند داد اسمعیل علیه السلام و اسمعیل به بس  
خویش قیدار سپرد فرزند آن اسحق با وی مخصوصت آمدند گفتند نور محمد صلوات الله علیه  
باشماست تابوت باید که باما بود قیدار سر باز زد و امتناع نمود پس برخاست و بکنعان  
بیش یعقوب صلوات الله علیه و آن تابوت با وی یعقوب در قیدار نکرست گفت چه  
رسیک ترا ای قیدار که رویت زردی بینم و قوت ساقط گفت نور محمد علیه السلام از بشت  
من نقل کرده اند یعقوب گفت بدختران اسحق گفت نه که در عرب بغاضه جز می  
یعقوب گفت خنخ نیک آمد نیک آمدن الله خواست و حکم کرد که نور محمد جز در عربیات  
طاهرات ننهد یا قیدار بشارت باز که امشب ترا بسری آمدن قیدار گفت چه دانسته و از  
کجا گفتم تود زمین شام و غاضه در زمین حمم گفت از آن بلدانستم که امشب درها  
آسمان دیدم که برکشادند و فرشتگان گروه گروه از آسمان بر زمین آمدند و نوری  
عظیم میان آسمان و زمین ظاهر شده دانستم که آن نور محمد است قیدار باز گشت نزد  
حمم تا با صل خویش شود و آن تابوت نزد یک یعقوب بگذاشت پس در میان بنی اسرائیل  
می بود تا بر روزگار موسی صلوات الله علیه بس موسی بوقت مرگ از امیش یوشع بن نون  
بنهاد بر تیه ریه نام جایگامی است بس چون در بنی اسرائیل تفرقت افاد و قوی نافرمان  
شدند و بر بیغامبران جفا کردند و عصیان آوردند بدین جهت دشمنی را بر ایشان مسلط  
کرد ازین عمالقه و جبار بر از بتایا قوم عاد تا بر ایشان تاخست آوردند حتی را بکشند  
و حتی را بر دکی برزدند و آن تابوت از میان ایشان برداشتند و در زمین خوشین ناحیه  
فلسطین برزدند و در جاه طهارت جلای نهادند هر کس از ایشان که در آن جا بر از کرد  
علت بواسیر و قولنج بدید آمدی ویرا بس بدانستند که این علت از جهت آن تابوت است  
که در جاه نهادند بیرون آوردند و بر کردند و در کجا و بستند و کار را  
از زمین خویش برانند بسوی بنی اسرائیل الله تعالی فرشتگان را بفرستاد تا آن

تابوت را برداشتند و بخانه طالوت بردند بنوا سرائیل چون تابوت بخانه وی یافتند  
که ملک او حق است اینست که رب العالمین گفت و قال لهم بنیهم ان آیه مکه ان یاتیکم  
بیغامبران اشمول گفت نشان آنکه ملک طالوت حق است آنست که آن تابوت که  
سکون دل و آرام شما بآن است و امن شما در آن بسته بشما باز آید اینست که قیدار  
گفتند یعنی سکنه قومی گفتند سکنه باذی است که صورت دارد و سر و گردن  
بردارد بنوا سرائیل هر که که غزا کرد ندک آن تابوت در پیش صف خود بنهادند و ندی چون  
وقت نصرت بودی سکنه از آن تابوت بانگ زدند بر دشمنی دشمنان از آن بانگ فرغ  
گرفتند ملک و بهر مت شدند و گفته اند که در آن تابوت جامه و کلاه و عصا موسی  
بود و جامه و عصا هر دو و بانگ از من که در تیه بر ایشان می بارید و رضای الواح بود  
که موسی شکسته بود آنکه که الواح بر زمین زد و طست که درها بیغامبران در آن شسته  
اند و اکنون می گویند آن تابوت در دریا طبری به بنهانست قال ابن عباس ان التابوت  
و عصا موسی فی حجر الطبریة و انما تخرجان قبل یوم القیمة فلما فصل طالوت لجنود  
چون بیرون شد طالوت از شهر بیت المقدس و سپاه وی هشتاد هزار مرد جوان جنگی  
فارغ که هیچ شغل و هیچ کس هیچ حق دامن ایشان ناکرفته همه جنگ را ساخته و کار آن را  
بیرون آمدند بر روزگرا و میان ایشان و میان دشمنی آب یافت مگر در آن یک نفر میانی  
اردن و فلسطین قال ان الله یتلکم بنهر طالوت گفت الله شما را بخواهد از خود باز  
جوی یعنی تا با شما نماند تا از شما طبع ترکیست والله خود بآن دانا تر منی شرب منه  
فلیس منی ای لیس معی علی عدوی چون تشنه آب سیر کردند که از آن یا شما نماند از آنست  
یعنی نه با منی است با دشمنی منی و جنگ کردند با وی و منی لم یطعمه ای لم یشر به طعم آب  
شرب است چنانکه آب گفت جناح فیما طعموا ای شربوا و هر که از آن بخشید او را منی  
است یعنی با منی است بر دشمنی بس رب اعلم در آن اسبنا آورد حتی با بیرون کرد گفت  
الامن اعترف غرقه بید و بفتح غین قرأه ابن کثیر و نافع و ابو عمر و است و بضم غین قرأه  
بلع بضم اسم است و بفتح مصدر بضم یری دست است و بفتح بر کشید آن یکبار



بس چون بان جوی رسیدند روزی که بوز و ایشان سخت تشنه جراب افادند و دهنی برابر  
نهادند و فرمان را خلاف کردند مگر اندکی از ایشان و آن اندک سیصد و سیزده بودند و عدد  
می سالن از میان انبیا و عدد مجاهدان روز بلند بر اعزب گفت قال لنا رسول الله <sup>صلى الله</sup>  
يوم بدد انتم اليوم على عدد اصحاب طالوت حين عبروا الله رب العالمين اين اندک را  
قوت دل داد و آرام جان و ایمان تمام و آن غره ایشان را کفایت بجوی باز گذشت و با  
طالوت جنگ شدند و آن قوم دیگری که فرمان را خلاف کردند به ایشان سیاه شد و کسی  
برایشان روز کرد هر چند که پیش آسمانند تشنه تر بودند مگر کنا رجوی با نند و بقال  
دشمنی و فتح نرسیدند و گفتند لا طاقه لنا اليوم خالوت و جنوده و اصحاب غره می گویند  
از مؤمنان و خدا شناسان و فرمان برداران کم منی فبنة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن  
الله اى بعون الله ونصرتهم والله مع الصابرين بالنصرة والثايد والقوة ولما برزوا  
لخالوت و جنوده چون طالوت چهار لشکر ساخت تا بقا لخالوت بیرون شود اشمول  
بیغامبر رجعی بوی داد و گفت الله تعالی برانگیزد از اصحاب تو مردی که خالوت بدست  
وی کشته شود و نشان آن مرد آنست که این درع بالاوی راست بیاید نه میفرایند نه  
بگماهند چون بتورسد آن مرد با وی عهد بیمان بند که یک نیمه ملک خویش و یک نیمه مال  
بوی دهی و داود بیغامبر آنکه کوزک بود شبانی می کرد بد خود را ایشان و هینه بسراش  
هفتم هفت بسر و قوت عظیم داشت که وقتی شیر را بگرفت بنزدیک کله خویش و بدو دست  
زیر و زیر لب او گرفت و تا بدینال وی از هم بردید خبر بوی رسید که طالوت بیرون  
بقال جابود کوسبندان بکذاشت و بیامد تا مطالع بر ازان کند که در لشکر طالوت  
بودند براه در که می شنید سنگ با وی آوا آمد که یا داود خدنی فانا الذی اقل خالوت  
الجبار داود آن سنگ بر گرفت و در توبه خویش نهاد و بلخود می داشت تا بر طالوت رسید  
گفت یا طالوت انا قاتل خالوت باذن الله عز وجل من خالوت را بکشم بتوفیق و خوا  
الله طالوت را عجب آهین سخن از وی که داود مردی کوتاه بالا بود زرد رنگ چون یاران  
هیأت عاجزان و آسوده ایشان داود گفت اگر من او را بکشم نیمه ملک و مال خود بمن دهی

طالوت گفت اگر می دمم و دختر خود من چیکم تو کم اما نشان راستی تو آنست که این درع  
جربوشی که اشمول بمنی داد و گفت قاتل خالوت اوست که این درع بالاوی راست آید  
داود آن درع را پوشید و بالاوی راست آمد طالوت بدانست که خالوت بدستی کشته  
شود برقتد و صف بر کشیدند و داود برابر خالوت بیستاد و نزدیک هر چند خالوت گفت  
جه آورد ترا ای شقی نردیک منی داود گفت بدان آمدم تا ترا بکشم خالوت را از وی عجب  
این سخن گفت ای عاجز تو مرا چون کشتی که اگر خوی خود بر تو افکنم ترا غرق کنم و اگر نشان رخ  
خود بتو باز نهم ترا بپست کنم اینک هشتاد و هشتاد سال رخ منست داود گفت من ترا خواهم کشت  
تو کجوه خواهی می گوی آنکه سنگ که داشت در قلاع نهاد و بینداخت رب العزم باز را بیا  
وی فرستاد تا سنگ در هوا سپرد بان شد یک باره از آن بروی خالوت رسید بر دامن مغفر  
وی و بریشانی وی جوهری بود یا قوت سرخ که می درفشید آن سنگ یا قوت او سرور را  
کذا کرد و از سر او بیرون گذشت خالوت بیفتاد و لشکر وی همت گرفت مسلمانان  
برای ایشان افادند تلبیه هزار از ایشان کشته شدند و عدد ایشان هفتاد هزار بود  
عالمه از بقایا قوم عاد عبده اوثان و سر ایشان خالوت اینست که رب العالمین گفت  
فمن هوهم باذن الله و قتل داود خالوت بس طالوت دختر بوی داد خیمت عهد خویش را  
آمانیه ملک و مال بندها و بداد و جسد برد و قتل کشتن وی کرد داود از وی بگرفت و بیا  
از ده بانی اسرائیل فرو آمد بس طالوت بشیمان شد و طلب توبت کرد زنی بود از زدها  
ینه اسرائیل که نام اعظم دانست بنزدیک وی شد و توبت خواست آن زن گفت توبت آنست  
که با اهل مدینه ببقا قال کنی اگر آن مدینه بدست تو کشاده شود یا کشته شوی نشان قبول  
توبت تو باشد طالوت برفت و با ایشان قال کرد و بدست ایشان کشته شدند کونین کشد  
طالوت خال داود بود کان جبار منی الجبار بق بلخ را سرالیتجاب و قتل طالوت بعد از  
خالوت بود هفت سال پس بنوا اسرائیل روی بداد نهادند بوی جمع شدند و ملک  
وی قرار گرفت و داود را از دختر طالوت که سالوم بناد که قصد کرده بود که ملک از بداند  
و بس از آن داود زن او را برنی کرد تا او را اسلیمان زاد بس را ناک او را کشته کشت



وَأَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ وَالْحَكِيمُ اللَّهُ تَعَالَى دَاوُدَ الْمَلِكُ دَاوُدَ بَرْدَوَارِده سبط بنی اسرائیل و همه بر  
مجمع شدند که هیچ پادشاه دیگر را هرگز جنان مجتمع نشاند بودند و حکمت داد او را عیسی  
و کتاب خدای زبور سرکه که دَاوُد زبور خواند و چو شایان و مرغان هوا سماع می کرد  
و جنان مردم نزدیک می شدند که دست بر گردنهایشان می نهادند و خوششان نه و سماع  
قرآه لو آب روان بر جای بیستادی و باد فروکشاده ساکن شد و علمه مایشاء و او را  
چرا صحت زنده کردن از آهنی بود بدست وی آهن نرم بود از آن زنده یافتن بی اش و روا  
کرده اند از ابن عباس در تفسیر این که و علمه مایشاء گفت دَاوُد را سلسله داده بودند  
یک طرف آن در آسمان با محو بسته و دیگر طرف بصومعه دَاوُد پیوسته در هوا و هیچ حادثه  
نیامدی که نه آن سلسله جنبش افادگی و صلصلة از آن ظاهر شدی که دَاوُد آن حادثه  
بلانیت و هیچ بیمار و آفت زده آن سلسله پیوستی که نه حال شفا یافت و بعد از دَاوُد در  
بر جای بود هیچ دو خصم نبرد یک آن سلسله نشاندی که نه حال محقق از باطل شد و شک  
محقق دست در آن زد و دستش بان رسیدی و مبطل خواست تا دست در آن نند  
دستش بان رسیدی پس ظالمان و مکرران مکرها ساختند و حیلت نهادند چنانکه  
آورده اند که یکی از ملوک ایشان نزدیک مردی جوهری بود دعوت نهاد چون بازخواست  
منکر شد گفت باز دادم پس هر دو نزدیک سلسله شدند و آن مرد که و دعوت داشت مکر  
ساخته بود و آن جوهر در میان جوی تعبیه کرده چون خواست که دست در سلسله زند نخست  
آن جوی بصاحب جوهر داد گفت این بدست می دار تا من دست در سلسله زنم آنکه گفت  
بار خدا یا اگر می دانی که آن جوهر بصاحب خود رسید است سلسله بمن نزدیک گشت تا دست  
ندان زنم سلسله بوی نزدیک شد و دست در آن زد پس چون آن مکر و حیلت میان ایشان  
بدید آمد ربه لغت آن سلسله از میان ایشان برگرفت فلولا دفع الله الناس بعضهم  
ببعض دفاع الله قرآه نافع و یعقوبست و دفع الله قرآه بلیه و دفاع و دفع مرد و میکا  
می گویند اگر نه با داشت الله بودی از مشرکان مؤمنان و از مؤمنان بیغامبران و از  
نشتگان بغانیان و از ضعیفان خلق پادشاهان قوی می گویند اگر نه با داشت الله بودی

که ایشان را از یکدیگر بازی دارد و بودن قوی را از قوی قتها و بلاها باز گیرد چنان نیست  
شدند و عالم خراب گشتی و شعار دین باطل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يدفع الله بمن  
يصلي من أمية عن كايصلي ومن يركي عن كايركي ومن يصوم عن كايصوم ومن يحج عن كايحج  
ومن يجاهد عن كايجاهد ولو اجتمعوا على ترك هذه الاشياء ما نأخذهم الله طرفه عين وقال  
صلى الله عليه وسلم لو اعباد الله ركع وصبيان رضع وبهايم نزع لعبت عليكم العذاب صبا  
ثم رضى رضا وروى ان سليمان بن داود عليها السلام خرج يستقي فتر بملة مستلقية على  
ظرفها رافعة قوائمها الى السماء وهي تقول اللهم ان اخلق مني خلفك ليس بنا غنى عن سبائك  
ورزقك فلما ان تسقينا وترزقنا واما ان هلكنا فقال سليمان ارجعوا فقد سقيتم بدعوة  
غيركم وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله سبحانه ليصلح  
بصلاح الرجل المسلم ولله وولد ولله واهل وديرة وديرة وولاد وولاد في حفظ  
الله ما دام فيهم وروى عن قتادة في هذه الآية قال مبتلي والله المؤمن بالكا فر وبعالي  
الكا فر المؤمن وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يدفع بالمسلم الصالح  
عن مائة اهل بيت من جيرانه البلاء ثم قرأ ابن عمر ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت  
الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين اي في دفع عنهم تلك آيات الله اي هذه آيات  
الله يعني القرآن تتلوها عليك بالحق اي بصدق الحديث می گویند این آيات و کلمات قرآه  
سخنان الله است که برایت بر توی خوانیم جای دیگر گفت تتلو عليك من نباء موسى وكونك  
نقص عليك من نباء الرسل فاذا قرأناه فاتبع قرآنه این همه دلائل اند که خدا تر اعز و جل  
است و يشهد لذلك قول النبي صلى الله عليه وسلم كان الناس لم يسمعوا القرآن حين سمعوا  
من في الرحمن يتلو عليهم وانك من المرسلين اي الى الحق كافة می گویند توان فرستادگان  
بجهانیا و جهانیا همه امت تواند یعنی امت دعوت و در جمله بدان که امت وی بر سر قدم  
امت دعوت و امت اجابت و امت اتباع اما امت دعوت است که الله گفت که ذلك  
ارسلناك في امه قد خلت من قبلها امم الى قوله و هم يكفرون بالرحمن الذين كافران را  
همه امت وی خواند تا معلوم شود که همه جهانیا از آن روز باز که جبریل بمصطفی پیغام آورد



تا برود قیامت از همه اهل کیشها امت مصطفی اند امت دعوت یعنی باز خواننده وی بدین اسلام  
و تحت الله فراس ایشان نشسته از آنجا گفت مصطفی علیه السلام انما احظکم من الانبیاء و انما  
یحظی من الامم و قال النبی علیه السلام ان الله عز وجل بعثنی الی الناس جمیعاً و امر فی  
اندر الجن و ان الله لقانه کلامه و انا امی و قال صلی الله علیه و سلم فضلت علی الانبیاء  
بست اوتیت جوامع الکلم و نصرت بالرعب و احدثت فی الغنائم و جعلت فی الارض  
مسجداً و طهوراً و ختمت بی النبیون و ارسلت الی الناس كافة و امت اجابت آنست که  
رب العالمین گفت و آن همه امتکم امه واحده می گویند این امت شما یک امت است  
بیغامبر یکی و نامیه یکی و قبله یکی و شریعت یکی و خدای یکی و درین امت هم مؤمن است و هم  
منافق و هم متبع و هم مبتدع و هم صالح و هم فاجر و امتا اتباع آنست که الله گفت کتم  
خیراته جائی دیگر گفت و ممتی خلفنا امه یدون بالحق این امت رسول را به بدست  
برسالت و باخلاص دل و یراکو اهی دادند و بر صدق یقین اولاد ایشانو اگر فساد و بدست  
وی خدای را بر ستیدند و هر چند که در کفر احق و بی تقصیر کردند در دین عقیدت این باشند  
و بدین بودند و آنکه مصطفی علیه السلام قومی را از امتی و بیرون کرد این امت اتباع خدای  
چنانکه خبر است آن الحمدی و المنافی لیسا من امه محمد صلی الله علیه و سلم و هم الزنادقه  
و الله اعلم **الانذار** **قوله تعالی** فقال  
لهم نپیهم ان آیه ملک ان یاتکم التابوت فیہ سکنیه من بکم مرکه بر بساط دولت دین اجم  
معرفت شتی یافت ساقی آن شربت سلطان سکنیه بود و سلطان سکنیه را مقرر عز  
دار الملک دل آمد و لایزال السکنیه فی قلوب المؤمنین و لطیفه دل منزلگاه صفت  
قدم آمد ان القلوب بین اصبعین من اصابع الرحمن بسا فرقا که میان دو قوم است قومی  
سکنیه ایشان در تابوت و تابوت در تصرف بنی اسرائیل که اینجا و که آنجا که چنین و که  
جنان و قومی که سکنیه ایشان در دل ایشان و دل ایشان در حد صفت حق نه آدمی را  
بر آن دست نه فرشته را بوی راه بچول بین المرء و قلبه شبلی گفت از آنجا که حقایق برست  
بردها فروکشادند و حجابها برداشته تا بیکارها غیبی بر سر ماکشف کردند و درخ لایق

بسان زدهای غنده و شیری زنده که خلق می یازند و ایشانرا بدم خود می کشید مرادید  
شکوهش کرد نصیب خود از من خواست می چه جوارح و اعضا و ظواهر بود بوی دادم و با کید  
از سختن آن که از سوز باطن خودم بروا سوز ظاهر نبود بیرون وقت گفت همه اشها تن  
سوزد و آتش دوست جان با آتش جان سوز شکبای توان

**در بیان دل و دلیله** **و انکاه نظرند لبوی جان کن**

گفت چون نهاد و صورت شبیل با آتش دادم نوبت بدیدیدن از من دل خواست گفتم در بازم و پاک  
ندام بستم ندانم که ای شبیل در رایله کن که دل نه آن گشت و نه در تصرف تو دل در قبضه ماست  
که بگویند دیدار ماست دل در دید ماست که بستان نظر ماست دل در بین ماست که منزلگاه اطلاع  
ماست ای شبیل که لا بد دل خج باید کرد وی باید سوخت در غیغ بود که باین آتش صورت بسوزی  
بش باری با آتش عشق بسوز

**در بیان عاشقی بریان کن** **و انکاه نظرند لبوی جان کن**  
**که لایق بر او بیشتر عشق** **این جمله بر پیش با و او قریان کن**

# قوله تعالی

تکالیر الی انک یغامبران و فرستادگان فضلنا بعضهم علی بعض فضل دادیم و از روی بعضی  
از ایشان بر بعضی منهم من کلم الله هست از ایشان آنکس که الله بالو سخن گفت و رفع بعضهم  
درجات و بعضی را از ایشان برداشت زبرد دیگران بدجها و آیتنا عیسی بن مریم البینات و دادیم  
عیسی مییم را روشنیها و معجزها درست و آیدناه بر روح القدس و نور دادیم و یر لجان پاک و لو  
شا الله و اگر خواستی الله ما قتل الذین من بعدهم مختلف نکشتند مردمان در دین خوش پس  
از بیغامبران خوش من بعد لجامهم البینات پس آنکه بایشان آمد نشانها روشن و معجزها  
درست و لکن اختلفوا لکن مختلف شدند فمهم من آمن از ایشان بودند که بر ایمان پیان  
و منهم من کفر و نبوذ که کافر شد و لو شا الله ما اقتلوا و اگر خواستی الله بر آنکه و مختلف  
نکشتند لکن الله یفعل ما یرید لکن الله آن کند که خود خواهد یا ایها الذین آمنوا ای



ایشان که بگویدند انفقوا نفقه کنید بگذارم از آن حین که شمار روزی دادیم من قبل  
آن یاقی یوم بیش از آنکه آید روزی لایح فی که چنان خرید و فروخت نبوذ و اخلة و لا شفا  
و نه دوستی و نه خواست که یکی مکر بدستوری و الکافرون هم الظالمون و ظالمان ایشان  
باشند که امروز کافران اند

قوله تعالى تلك الرسل معك كويند آنک بیغامبران سخن رسانان و برسات من استواران  
ما ایشانرا فضل دادیم بر یکدیگر و افروزی دادیم بر برتری بجز چیز از خصائص فضل بیغامبران  
بر تران از همه آدمیان و آنکه مژگان مبینان از دیگران و آنکه اولوا العزم از ایشان برتر  
از دیگران و آنکه آدم بگرامت در خلقت و نوح هاجات دعوت و ابرهیم در خلقت و داود  
در نبوت و هارون و ملک و نبوت و سلیمان هر سخن گفتن با مرغ و تشخیر باذ و جن و شیاطین  
و ملک و علم و رسالت و موسی هاجات و مکالت و عیسی از مازید بدو و زنده در آسمان نشین  
در جلال بجز عهد و محمد صلی الله علیه و سلم بقرآن و بیدار شب و عراج و مؤمن نبوت و فردا  
بشفاعت منهم من کلم الله از ایشان کس است که الله با وی سخن گفتند و واسطه و ترجمان  
و بی سفیر در میان مردم و آن آدم است و موسی و محمد صلوات الله علیهم اما سخن با آدم  
که گفت رب العزیز اشکی است و زوج الجنة و مرست است خبر که رسول خدا گفت خلق الله  
آدم علی صورته و طول ستون خراغا فلما خلقه قال اذهب فسلم علی اولادک و معنهم نفی الملائكة  
جلوس فاسمع ما یحبیبونک به فانه یحبیبک و یحبیه خربیک قال فذهب فقال السلام علیکم فقالوا  
السلام علیکم ورحمة الله قال فکل من دخل الجنة علی صورة آدم طول ستون خراغا فلما نزل  
الخلق ینقص حتی الان و مردی آمد بر رسول خدا و گفت یا رسول الله اینها کان آدم قال  
نعم مکلا و سخن گفتن با موسی آنست که رب العزیز گفت قرآن انی انا ربک فاخضع لعلیک  
اننی انا الله لا اله الا انا فاغبط فی انی اصطفیتک علی الناس برسالایه انی انا الله رب  
العالمین و انی اتق عماک و فی الخبر ما روی ان انی صلی الله علیه و سلم قال کلم الله اخي موسی  
علیه السلام بمائة الف كلمة و اربعة و عشرين الف كلمة و ثلث عشرة كلمة و کان الکلام من الله  
و الاستماع من موسی فقال النبی صلی الله علیه و سلم ان موسی کان میث ذاب یوم بالطریق

فناداه الجبار یاموسی فالنقت میثا و شما لا ولم یرا جارا ثم یودی الثانية یاموسی فالنقت میثا  
و شما لا فلم یرا جارا و البعدت فرائضه ثم یودی الثالثة یاموسی بن عمران انی انا الله لا اله  
الا انا فقال لیسک فنی لله ساجدا فقال ارفع راسک یاموسی بن عمران فرفع راسه فقال ان  
ان تسکن فی ظل عرشی یوم لا ظل الا ظله فکن للیتیم کالاب الرحیم و کن للارملة کالزوج  
الرحیم یاموسی ارحم رحم یاموسی کما ندین تلان یاموسی انه من یقینی و هو جلیل و جلیل  
ادخلته النار و لو کان ابرهیم خلیلی و موسی کلیم قال الی و من محمد قال یاموسی و عنی و جلالی  
ما خلقت خلقا اکرم علی منه کتبت اسمه مع اسمی فی العرش قبل ان اخلق السموات و الارض و الشمس  
و القمر بالفی سنة و عنی و جلالی النراجنة فنی منی بدخل محمد و امته قال موسی و من امته محمد قال  
الحادون و الحادون صغودا و صبوطا و علی کل حال یشتدون و ساطهم و یطرون ابدانهم صلیون  
بالنهار و لیل باللیل اقبل منهم الیسیر و ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله قال الی جعین  
نبی تلک الامة قال انیبها منها قال اجعل من امته ذلک لینی قال لا اشق دمت و استأخروا و لکن ساجع  
بینک و بینهم فی دار الجلال اما سخن گفتن با محمد صلوات الله علیه آنست که شب عراج که بر  
الله رسید با الله سخن گفت و با وی دازها رفت که از آن حیزری گفته نیست رب العالمین ان  
را زها سربسته بیرون داد گفت فادعی الی عبده ما اوحی اما بعضی از آن که نصیب خلق درین  
بؤذ مصطفی علیه السلام بیرون داد گفت رایت بنی عزوجل یعنی فالهمینی بنی حتی قلت التحیا  
لله و الصلوات الطیبات فقال الی بنی عزوجل السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بکاته  
فقلت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم قال بنی یا محمد قلت لیسک بنی قال فمختصم  
الملاء الا علی قلت لا ادری فوضع یدیه بین کتفی حتی وجدت بر دانا مله بین ثدی فجعلت لی فی  
السموات و فی الارض و فی روایة اخرى قال الی بنی قلت یا رب اخذت ابرهیم خلیلا  
و آیت داود ملکا عظیمیا و انت له لیلید و سخرت له الجبال و اعطیت سلیمان ملکا لا ینبغی  
لایح من بعده و علمت عیسی التودیة و الما جیل و جعلته برک الاکمه و لا برص و حتی الموتی  
بازیک و اعطته و امه من الشیطان الرحیم فلم یکن للشیطان علیها سبیل فقال الی بنی یا محمد  
قد اخذتک حبیبیا کما اخذت ابرهیم خلیلا و کلمتک کما کلمت موسی تحکما و ارسلتک الی الناس



کافه بشیر و نذیر و شجرت لک صدک و وضعت عنک وزرک و رفعت لک ذکرک فلا اذکر لک ذکرک  
 معی و جعلت اتمک قواما انا جیدهم فی صدورهم و جعلتهم آخر الامم خلقا و اولهم بعثا و اولهم  
 دخول الجنة و اعطیتک سبعاً من المشاخی لم اعطها نبیا قبلك و اعطیتک خواتیم سورة البقرة و  
 اعطها نبیا قبلك و اعطیتک الکوف و اعطیتک ثمانية اسمهم الاسلام البقرة و الجهاد و الصلوة و  
 الصوم رمضان و الامم بالمعروف و النہی عن المنکر و جعلتک فایضا و خاتما و رفع بعضهم درجات  
 می گویند برداشت بعضی از ایشان بر بعضی بدرجهایمانست که گفت و لقد فضلنا بعض النبیین  
 علی بعض این درجات بیغایمانست و تفاضل میان ایشان امتا دیگر مردمان هم بعضی را  
 بر بعضی شرف داد و افرونی در برتری بعضی را درجه علم داد بعضی را درجه عبادت و توفیق  
 طاعت و یافت ثبوت و بعضی را روزی و احوال محاش در دنیا اما درجه علم آنست که در  
 قصه ابرهیم گفت و تلك حجتنا انزلناها ابرهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء و در سورة  
 گفت نرفع درجات من نشاء و فوق کل ذی علم علیم و در سورة الجاثیة گفت یرفع الله الذین  
 امنتم و الذین اتوا العلم درجات اما درجات توفیق طاعت و درجات پاداش آنست که گفت  
 فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی الفاعلین حجة ما انست که جای دیگر گفت لایسوی  
 منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم حجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا جائا  
 دیگر گفت و لکل درجات ما عملوا بندگان را می گویند که عمل می کنند که ایشان بر درجات اند  
 درجه انکس که بریا کار می کنند چون درجه غلصان نیست نه درجه جامل چون درجه عالم و نه درجه  
 شیون چون درجه صاحب هوا و نه درجه عادیان چون درجه غلصان اما درجات روزی و احوال  
 محاش دنیا و تفاوت و تفاضل در میان ایشان آنست که گفت نحن قسمنا بینهم عیشهم  
 فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات می گویند قسم کردیم و بخشیدیم میان ایشان  
 خویش زندگی و محاش ایشان و ایشان را بر داشتیم زیرا که هر یک در هر ریش و عز و ذل  
 و اقامت و غربت و بیماری و صحت و بلا و عافیت و اندوه و شادی این همه که کتیم درجات  
 این جهانی اند و تفاوت و تفاضل میان خلق دین جهان باز درجات آن جهانی را فرونی  
 دادن بر یکدیگر نه نهاد و بزرگتر چنانکه گفت و للآخره اکبر درجات و اکبر تفضیلا و درجات

آن جهانی آنست که بهشتیان را گفت فاولئک لهم الدرجات الیعلی ایشانراست درجهای بلند بهشتیان  
 جا و دانه بایند می یکی بقسمه نواخته و هر یکی را درجه ساخته و می یکی را از فضل بهر انداخته  
 همانست که گفت لهم درجات عند ربهم و مغفرة و زرق کریم مؤمنان را می گویند برایت و درستی  
 که ایشانراست درجات پاداش نهد یک خداوند ایشان و آمرزش و مزد نیکی و بیخ منی که امر و  
 اند و هر کس تر فردا شاد تر می که امروز تر شد تر فردا ایمن تر می که امروز تر گشته تر مطاعت  
 فردا توانگر تر فردا مقامت و آیتنا عیسی بن مریم البینات و داذیم عیسی مریم را کتاب الخلیل  
 و معجزها چون زنده کردن مردگان و بینا کردن نابینا یا ن و هست کردن بیسان و معجزان  
 و در مردمان و منقوصان و لیدناه روح القدس و نیر و داذیم ویرا تا از ما خبر بوجود آمد  
 بی پند بر روح القدس بخان مال که یاد آورده و ما خبری دمید و گفته اند که روح القدس  
 جبرئیل است و لو شاء الله ما اقتل الذین من بعدهم ای من بعد موسی و عیسی و بینما انفضی  
 می گویند اگر خدای خواست ایشان مختلف نکشتند و باز ایستادند که بر بنی بیغایمان قدین  
 و نشان ایشان اقتال نامیست اختلاف را از بهی آنکه اقتال اجمال است از خلاف  
 قال لایان و لخبه در اول گفت و لو شاء الله ما اقتل و در آخر گفت و لو شاء الله ما اقتلوا  
 این حکم تکرار ندارد که هر یکی معنی را گفت اقتال اول اختلاف است و اما ثانی حقیقت قتل و کذا  
 می گویند اگر الله خواست ایشان مختلف نکشتند چنانکه جای دیگر گفت و لو شاء الله لجمعکم امه  
 و احدة و لو شاء الله لجمعکم علی الهدی آنکه گفت و اگر الله خواست که این اختلاف نبود و  
 و محاربت میان ایشان نرفتی و قیل معناه و لو شاء الله ان لایامی المؤمنین بالقتال لکان  
 عقوبة لکفرهم لما اقتلوا می گویند اگر خواستی الله که مؤمنان را نفرماید بقتال و محاربت کافران  
 عقوبت کفر ایشان را ایشان اقتال نکردند که این آیت رد قدیان و معتزلیانست که  
 ایشان اضافت مشیت با خلق میکند و مشیت حق تبع مشیت خلق و سان در رب العز و در  
 آیت اضافت مشیت بکلیت با خود کرد و فی اقتال برنا خواست خود حواله کرد شایع  
 رضی الله عنه باین معنی اشارت کرده و گفته

فما شئت کان و ان لم اشأ

اختلاف



حق الیقین است  
 فی امری الهی و الهی  
 عاقبت امری الهی  
 فی امری الهی و الهی  
 منتم شقی و منتم سعید  
 و منتم قبح و منتم حسن

یکی از سیران سلف گفت نام او ابو غیاث که عهد مادی فرمان بایت ویران کورستان  
 مسلمانان دفن کردیم کفنایمان شب خواب دیدیم که جنازه می بردند چنان آن سیاهان  
 وانکس که بران جنازه بود یاهاش از جنازه بیرون آمدن بر مثال آس سیاه آن سیاهان را  
 گفتیم که این جنازه کیست گفتند جنازه فلان مرد یعنی آن قدری گفتیم نه ویران دفن کردیم در فلان  
 جایگاه گفتند آن نه جای وی بود بوغیاث گفت از بی وی چه رقم با خود کجا بزد گفت  
 بناؤی کبرانش برزد و کجاش دفن کردند نعوذ بالله من درک الشقاء و سوء القضاء و استطاعت  
 قدری گفتند که اگر خواهی استطاعت کن و اگر خواهی مصیبت که سرد و همیشگی و استطاعت  
 نه همیشگی و قدری که از بخت است که قدری هرگز نکونید اللهم و فنی اللهم اعصم و هرگز  
 نکونید لا حول و لا قوة الا بالله و گفته اند که قدری کبری را گفت مسلمان شو کبر گفت تا الله  
 خواهند قدری گفت الله می خواهد و شیطان ترا نمی گذارد و نمی خواهد کجوری داد که این عجب  
 کاری است که الله را خواسته است و شیطان را خواسته و آنکه خواسته شیطان غلبه دارد بر خوا  
 الله ما هذا الا شیطان قوی و عن الحسن بن علی الحسن قال جف الفلم و قضی القضاء و تم التقدیر  
 القدر تحقیق الکتاب و تدبیر الرسل و سعادة من عملوا تقی و شقاء من ظلم و اعتدی و اولی  
 من الله بالمؤمنین و التبریه من الله للمشرکین من کفر بالتقدیر فقد کفر بالاسلام و روی عن  
 الحسن بن علی علیهما السلام قال ان القدیة لم یرضوا بقول الله و لا بقول الملائکة و لا بقول  
 النبیین و لا بقول الجنة و لا بقول اهل النار و لا بقول اهل البلیس اما قول الله تعالی فانه  
 یقول و هدی من یشاء الی صراط مستقیم و اما قول الملائکة فیسبحون لا اله الا ما علمنا  
 و اما قول النبیین فقول نوح و لا ینفعکم نصی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان  
 یغویکم و قول موسی ان هی الا فننک و اما قول اهل الجنة الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا  
 لنهتدی لولا ان هدانا الله و اما قول اهل النار لو هدانا الله لهدیناکم و اما قول البلیس ربنا

اهل

اغوثی و قال جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنه جل العزیزان یا مری الفیض و عن  
 الجلیل ان یكون فی ملكه ما لا یشاء عبد الله عمر را گفتند هر چه قوی بدید آمدن که قدر را  
 اند عبد الله گفت من از ایشان میزارم آنکه سوگند یاد کرد اگر یکی از ایشان چند کوه احد را در  
 سبیل خدا خرج کند الله از وی نپذیرد تا بقدر ایمان نیارد و بدانند ایمان بقدر آنست که اعتقاد  
 کنند که الله در ازل هر چه بودنی است از اقوال و افعال بندگان خیر و شر ایمان و کفو است  
 و مصیبت همه تقدیر کرد و چنانکه تقدیر کرد خواست که باشد و چنانکه تقدیر خواست که بود  
 در لوح محفوظ بنیست و آنکه هر وقت کرد ایشان آن افعال یا فریاد اینست که رب العزیز گفت  
 و الله خلقکم و ما تعلمون فعل بیده کسب نیست و آفریده خداست بیده مکتوب است و خدا  
 مکتوب نه و خدا آفریدگار و بنده آفرگار نه و میان قضا و حکم فرق نیست و قضا و تقدیر و خوا  
 بجمع علم نیست آن تاویل قدریان و معتزلیانست و از دین با خدا نیست و دین جبر و قدر  
 نیست قدری خود را استطاعت نهذ کوبیدند چه خواهم کنم و جبری بیده را خود اختیار نکونید  
 اهل سنت کوبیدند را اختیار است و اختیار او بشتیت خداست تا خدا نخواهد بیده نتوان  
 خواست و نتوان نکرد و ما تشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین یا ایها الذین آمنوا  
 تم از قنایم می کوبید ای شما که ایمان آوردید و میغامبران ما را استوار گرفتید و از باطن برکشید  
 و با حق گردیدید صدقه دهید و از مال خویش در راه دین خدا و هر فرمان برداری و نفی  
 کنید بیش از آنکه آید روزی یعنی روز ستاخیز که هر آن روز میباید که کس را باز فرود شد تا  
 باز خرد و نه بدان را آن روز دوستی بود یا مری بانی که برایشان بخشاید و نه شفیع باند که  
 ایشان را خواهد لا یبع فیہ و لا خلة و لا شفاعة بر قراة مکی و بصری می سر نصیب اند بر تبریت یعنی  
 که البته هیچ استثناء نیست در نومیدی ایشان و بر قراة باقی هر سر رفع است علی الاطلاق و الاکابر  
 هم الظالمون ای هم الذین وضعوا الامر علی غیر موضعه جای دیگر گفت و من لم یتب فادبک  
 هم الظالمون بیدادگران ایشان اند که از بد خویش با قرار و بشیانی باز پس نیایند گفتند  
 که ظلم بر سر قسم است یکی میان بده و نفس خویش دیگر میان بده و بده سدی میان بده و حق  
 و هر قباله این سر قسم قسام عدالت است و عدالت همین آنست که میان بده و حق است و ای







اشارت بان محبت است که رب اعظم گفت ان الله تحت التوابين جانی دیگر گفت والله الحسین  
 واین منزلت سابقانست که خدای عزوجل بدوستی و شوق برسدند و اشفاعه اشارت  
 ظالمانست که از هجر سابقان و مقصودان بازماندند و عبادت الله همه تقصیر کردند  
 اما دل انشاعت رسول خدا بر گرفتند که گفت شفاعة لاهل الکباير من امته اشارت حله  
 آیت آنست که هر که در دنیا که سرای کسب عمل است ازین سه منزل بازماند و یکی ازین سه  
 نردام قیامت از این بازمانده تر بود و تر بود که الله می گوید آن روزی است که لا یبغ فیها  
 حلة ولا شفاعه **قوله تعالى**  
 الله لا اله الا هو الله اوست که نیست هیچ خدائی مگر وی **اليوم القيوم** زنده باینده  
 لا تأخذه سنة ولا نوم نگیرد ویرانه نیم خواب و نه خواب **له ما فی السموات وما فی الارض**  
 هر چه در آسمان و زمین چیزیست ویراست **من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه** کیست آنکه  
 شفاعت کند بزرگ مگر بدستوری وی **یعلم ما بین یدیم** و ما خلفهم می داند آنچه پیش خلق  
 فاست از بودنی و آنچه پس خلق است از بوده **ولا یحیطون بشی من علمه** و نرسد خلق  
 نجیزی از دانش الله **الا بما شاء** مگر آنچه الله خواست که دانند **وسبح کسبه السموات**  
 و الارض و سیده است کسی وی بهفت آسمان و هفت زمین **ولا یؤده حفظها** و اگر از  
 نیاید بر الله نگاه داشت آسمان و زمین **وهو العلی العظیم** و اوست برتر و مهتر  
 لا اکراه فی الدین بنا کام در دین آوردن نیست **قد بین الرشد من الغی** می باشد راست  
 راهی از گمراهی **رسول** منی یکنی باطاعتی و سر که کافر شود بهر معبود جز از الله  
 و یومنی بالله و بکروذ بالله **فقد استمسک بالعرصة الوثقی** او در زبکوشه حکم استوار لا انفصا  
 لها که آنرا شکستن نیست **هکین** والله سمیع علیم **والله شنو است** دانا سخن هم کام شنود  
 دل ممکن دانند **النوثة الثانی**

**قوله تعالى** لا اله الا هو انی کعب گفت رسول خدا صلوات الله علیه از من پرسید که ای  
 آیتیه کما ب الله عزوجل اعظم گفت کما ب خدا کدام آیت بزرگوارتر و شریفتر یا ایا الله  
 گفتیم خدا داناتر بان و پس رسول وی گفت سه بار این پرسید بس منی گفت **لا اله الا هو**

القیوم فضرب فی صدری ثم قال هنیئاً لک العلم ابا المنذر والذی نفی بیده ان لها سائلاً  
 نقس الملک عند ساق العرش و خبر درست است که ابوهریره گفت کید بیت الصلوة  
 من بود و آنچه از آنها ده یک روز چون در بکشادم دیدم که از آن خیمه چیزی بر گرفته بودند  
 یکدوبار باز رفتم میخانی دیدم بار رسول خدا بگفتم رسول گفت صلی الله علیه و سلم این بار خبر  
 در روی بکوی سبحان من سخن که چندی یعنی که آن شیطان است و بان کلمه اشکارا شود بوهیره  
 چون در بکشادم این تسبیح بگفت نکه کرد شیطان پیش وی ایستاده بود بوهیره گفت  
**یا عدو الله** انت صاحب هذا این تو کردی کنت آری من کردم و منی بر گرفته برای قوی در دنیا  
 رجن و از تو بد رفتم که نیز نیایم بوهیره دست زدوی باز گرفت و رفت پس دیگر بار باز آمد  
 رسول خدا بوهیره را گفت چون در شوی ما من تسبیح کوی تا ویرانه بند خود آری بوهیره  
 تسبیح گفت و ویرا گرفت وی برینهار آمد و در رفت که با نیایم پس خلاف کرد و بان نام  
 گفت این بار آنست که ترا بد رسول خدا برم شیطان گفت من تا ترا چند کلمت بیاورم دخی  
 اعلمک کلمات ینفعک الله بها اذا اوتیت فی فراشک فاقرأ آیه الکسب **لا اله الا هو الحی**  
**القیوم** حتی ختم الایه فانک لن یراک علیک من الله حافظ و ایتر یک شیطان حتی تصبح قال  
 فخلت ببیله فاصبحت فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما فعل اسیرک قلت نعم انه یعلمنی  
 کلمات ینفعنی الله بها قال اما انه صدقک و هو کذوب یعلم من خاطب منذ لیل اذا ک  
 شیطان و خبری دیگر می آید از مصطفی علیه السلام که گفت هر آنکس که آیه الکسب بخواند از پس  
 نماز فیضه ثواب شهیدان رساند و الله تعالی بخودی خود قبض روح وی کند و کنت هرگز  
 که از خانه بیرون شود و این آیت بخواند **رب العزیز** هفتاد هزار فرشته بروی کارند تا از  
 بهر وی استغفار میکنند و مرا و را دعای گویند چون بخانه باز آید و این آیت بخواند ویرا  
 درویشی و بی کامی پیش نیاید و قال صلی الله علیه و سلم **سید القرآن** البقره و سید البقره  
 الکسب یا علی ان فیها الخمسین کلمه فی کل کلمه خمسون بركة و قال علی بن ابی طالب علیه السلام  
 ما اری رجلاً و لد فی الاسلام و ادرك عقله الا سلام بیت ابد حتی یقرأ هذه الایه **لا اله الا هو**  
 و لو تعلمون ما می آید اعطیها نیتکم من کن تحت العرش لم یعطها احد قبل نیتکم و ما بت کلمه



قطعتی اقاربها لث مرات اترها فی الرکعتین بعد العشاء الاخرة فی وتری چنین بخند  
مضجی من فرایش آورده اند که راه زنی و فی حرایمی چنین بود که در آن چهره مال فراوان بود  
و در ضمنی آن بقعه دید آیه الکری بران بنشته آن چهره بر صورت خویش خداوند خود باز ساینده  
یا از آن وی کشتل جراد کردی وی دانی که مال فراوان در آن بود گفت صاحبان حرم  
از علما شنیدند که هر چه آیه الکری به صحبت آن بود در نزد بان اعتقاد آن بنشته در میان حرم  
نهاد اکنون اگر من برم اعتقاد وی بعلم بد شود و دین وی خلال آید و من که آمده ام بان  
آمده ام که راه دنیا زخم نه راه دین الله لا اله الا هو و خدا نفسه و شهد لها انه لا اله الا هو خود را  
خود ستود و بر خود شاگرد داشت که افهام و اوها م خلائی در میان اشراق جلال وی  
و بشنا و بی نرسن کو اسی داد خود را بکمالی در ذات و پاکی در صفات و بزرگواری در قدر  
و توان و برتری در نام و نشان الله اوست که نام و بیش از نام برانست و راست نام تراهم  
نام و در آن است و سازنده این جهانیا نیست با خدا و همه با خدا یان و کار کار جهانیا  
و دانسته ممکن لا اله الا هو کلمه اخلاصی است که نه کار از بدان خلاصی است سی و هفت  
در قرآن این کلمه بگفته و علمای از آن خوانده و عمل از آن بذوق و پیغامبران بان فرستاده  
نقول الله تعالی و تقدس و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا یوحی الله لا اله الا انا فاعبدون  
و مصطفی علیه السلام گفت ان افضل اقول انا و اما قال النبیین من قبلی لا اله الا الله و عنی ای  
الصدق ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال علیکم بلا اله الا الله و الاستغفار فاکثروا بها  
فان ابلیس قال اهلکت الناس بالذنوب و اهلکونی بلا اله الا الله و الاستغفار بکر علی الله  
المنفی روایت کنند که با دشامی بود در روزگار گذشته از من متمرکی بد مرد طاعنی شوخ جباری  
بت پرست که تا بود این کفر و بت برستی راستی داشت و آنرا می ورزید و خلق را بر آن موعظ  
و مسلمانان را می بختانید مسلمانان بجزای وی شدند و نصیحت مسلمانان را بود او را بکفر قید  
بقر و خواستند که او را تعذیب کنند تا در عذاب هلاک شود قمقه عظیم بساختند و او را در آن  
نشاندند میان آب و آتش در زیر آن کردند آن مرد طاعنی در آن عذاب بتان را بیکان  
یکان می خواند و از ایشان فریاد می می جست می گفت یا فلان یا فلان الم اکن عبدک

الم امسح وجهک و افعل و افعل چون از ایشان در ماند و فریاد می می نمود روی سوی آسمان کرد  
و اخلاص گفت لا اله الا الله همان ساعت بفرمان الله بر مثال او دانی در هوا پیدا شد ای  
سرد از آن روان کشت بسوی فرو آمد با ذی عاصف فرو کشاد آن آتش را بکشت و قمقه بر  
و میخان در هوای برد تل در میان قوم خویش بر زمین آمد و میخان می گفت لا اله الا الله قوم  
وی او را از قمقه بیرون آوردند و کشتل ما امرک و ما شانک وی قصه خویش بگفت و آن قوم  
مسلمان شدند مؤمنان با آن حال عجیب آمد یکی از ایشان بخواب دید که رب لعنم ناکر گفت  
انه دعا الهته فلم تجبه و دعانی فاجبته ولم اکن کالحکم البکم الذین لا یعقلون عبدالعزیز  
بن ابی رواد گفت مردی مهابدیه خدای را عز و جل عبادت می کرد و در نمازگاه خویش هفت  
سنگ نهاده بود سرگاه که و در خود بکار دی کفتی یا احجارا شهد کن ان لا اله الا الله پس در  
بیماری مرگ کفت خواب دیدم که مرا سوی دروخ راندند بهر دگر سیفم از جهاد دروخ از آن  
سنگها یکدیگر دیدم که در دروخ بان استوار کرده و بر بسته دانستم و بشناختم که آن سنگها اندک بر کلمه  
توحید کوا که بودم ابو معشر گفت مردی از دنیا بیرون شد او را در خاک نهادند و فرشته  
بر روی آمدند یکی از ایشان گفت انظر ما تری بنکر تاجه بینی یعنی که کلمه شهادت را ظاهر و باطن  
وی بخوی تا با او هست یا نه آن فرشته در درون و بیرون وی بکشت هیچ چیز ندیدند و  
نومید شدند آخر یکی گفت انک انک شری در انکشت دارد بنکر تا نقش نکین وی چیست  
نقش آن لا اله الا الله بود تحممت و بکتان الله ویرایا مرید ابو عبد الله بناجی مردی بود از  
بزرگان دین و متعبدان روزگار زبده الخواب دید که در رویش بکشته و زرد شده گفت  
یا زبده رنگ روی تو زرد نبود این زردی از چیست گفت از آنست که بشنیدی سوغی در آن  
امروز از بغداد او را بیاوردند و دروخ زردی کرد و و ما همه ان سیاست آن زبده زردی  
کشتیم کفتم حال التوحید است کفتم حال منی نیکوست که رب لعنم من یامر یزید و یرقی عثمان  
عثمان داد و با من کرامتها کرد کفتم هیچ دانی که آن کرامتها را سبب چه بود گفت آن بود که  
پیوسته این کلمات می کفتم لا اله الا الله یقینا و حقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا لا اله الا الله  
عبودیه و رقلا لا اله الا الله لای به بی لا اله الا الله لای به عمری لا اله الا الله صوفی بفر



لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله له الملك وله الحمد لا اله الا الله واليه المرجع ولا اله الا الله  
بالله خبر در سقستان مصطفی علیه السلام که گویند کان لا اله الا الله را در کورد و جشت و اندیشه  
و نه در قیامت ایشان را ترسی و بی و کوی در ایشان می گم که از خاک بیرون آیند و کرد و خاک از  
سر ها خویش می افشانند و می گویند الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن و روی آن الله تعالی  
اطلع علی جهنم فقال يا جهنم فخرت و اكل بعضها بعضا خونا حيث قال لها يا جهنم ان معذبها  
بأشك منهن انتم قال لها اسكني فانت حرة علی من قال لا اله الا الله من بعد که ابتداء این کلمه نفی است  
از روی لفظ اما از روی معنی غایت اثبات و نهایت تحقیق است چنانکه تو کوی بضریر مثل  
لا اله الا الله و لا اله الا الله غیر که این حرات اثبات تا متر است الا انکه کوی انت اخي و انت معینی  
طریقه عامه مسلمانان در توحید ایشان اینست اما طریق اهل خصوص خانیست که حکایت کنند  
از آن طریقت که در عموم احوال کفیه الله و لا اله الا الله مکرر گفتی سر آن از روی بر سید جواب  
داد که نفی العیب حیث یستحيل العیب عیب اما هو کلمه است که باین کلمه اشارت فرامیست الله  
کنند نه نام است و نه صفت بلکه فرامی اشارت است و از صفت کنایت است و باین حرف اشارت  
فرامیست محال است چون بنده گویند هو و شنونده داند که هست گوش بدان دارد و جو  
بدان راه یابد و نکرند فرامی بیند و گفته اند که هود و حریفست ها و او خج ها آخر خاج  
حرف هفت یعنی اقصی حلق و مخرج و او اول خاج راج حرف هفت یعنی لب گویند چنانست که می گویند  
الله لو ست که از آمدن حادثات و ابتداء مولات از ست و باز گشت حادثات و مولات تا او  
و او را خورند ابتداء و نه انتها او ست بی ابتدا و آخر است بی انتها یعنی خداوندی زنده همیشه  
بیش از همه زندگان زنده و بر زندگان و زندگان خداوند همه فانی گردند و او ماند زنده کل  
من علیها فان و بقی خیر تک کل شیء هالک الا وجهه باقی است بقاء ازلی حتی است حیو  
ازلی حیوة و بی چون حیوة افریدگان ایشان بنفس و غذایند اند باندان و هنگام و  
نحیو خویش و بقاء خویش و اولیت و آخرت خویش کنی فنی چند بی کیف و گفته اند که  
حقیقت حق تعالی است و در آن هر که را فعل نیست و احرار نیست جز مرده نیست و ادبی حرات  
احرار نیست که خود را داند و هر که خود را نداند جز جاد نیست فالحی الکامل المطلق هو

الذی یندج جمیع المذکرات خصالها که جمیع الموجودات تحت فعله حتی لا یشتد عن علمه و  
و اعنی فعله مفعول و کل ذلک لله عز وجل فهو الحی المطلق وهو الحی الباقی جل جلاله و عنی  
کبر یا و مصطفی علیه السلام انت الحی الذی الموت والجن والانس یوتون ابو بکر کثانی بر  
حرم بود گفت مصطفی صلوات الله علیه خواب دیدم که یارسول الله دعائی را خواند  
مرات الله تعالی دل من زنده دارد و نه میرانان گفت هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم یا اله الا اله  
و در دعا رسول است ای قیوم قیوم باینده است یعنی در ذات و صفات باینده نرجال  
کردست نرجال کین هر روز کرد است نه هنگام بذیر نه توصفت نه فوت بایر قیوم و قیام بمعنی  
یکسانست عمر خطاب رضی الله عنه همه قیومها قرآن قیام خواند اسب مصطفی علیه  
السلام در میان نه شب چون برخاسته قیوم را گفتی اللهم لک الحمد انت نور السموات والارض  
و لک الحمد انت قیام السموات والارض و گفته اند قیوم بمعنی قائم است ای هو قائم علی  
عباده بارزاقیم و اجالهم رقی صغیر هم و یم کبیر هم و یشی عظیم و یرسل ریا حیم و یرسل  
غیثم کقوله عز وجل انمی هو قائم علی کل نفس ما کسبت ابوامامه روایت کرد که مصطفی  
علیه السلام قال ان اسم الله الاعظم فی سور من القرآن مثلاً بقوم و آل عمران و طه گفت  
نام اعظم درین سه سوره است بزرگان دین گفتند این دو نام است یعنی حق و قیوم که در  
هم سه سوره موجود است لا تاخذنه سنة و لا نوم خفته که چشم و دل در خواب شود قائم است  
و چون چشم بی دل در خواب شود و نشان است رب العالمین از هر دو پاک است و معنی  
و مصطفی علیه السلام چون خفتی خواب و می تاخذنه سنة بودی بیش نه که گفته است تمام  
و ایام قلی و مصطفی را بر سید اند که بهشتیان خواب کنند یا نه گفت نه که خواب شبیه  
مرا است و بهشتیان سرگز نمیرند و ابوه مریم گفت شنیدم از رسول خدا صلوات الله  
علیه که حکایت می کرد از عوی علیه السلام گفت در دلش افاد روزی که اهل نام الله فاکل  
الله سبحانه الیه ملکاً فارقه ثلثاً و اعطاه قارورین و امره ان یحفظ بهما قال فنام نومه  
و اصطلت بیداه فانکسرت القارورتان قال ضرب الله مثلاً ان الله سبحانه لو نام لم  
یستمسک السماء والارض گفت مثلی است این که الله زنده یعنی که داند و نکران آسمان و زمین



منهم قوام آن بداشت من کار آن حکم من تدبیران بعلوم من اگر بخشیم هم برافزاد و زیر و زبر کرد  
و عنی ابی موسی قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا باربع فقال ان الله لانیام ولا یخ  
له ان ینام تخفط القسط ویرفع الیه عمل اللیل قبل النہار و عمل النہار قبل اللیل  
حجابه النار لو کشفها لخرقت سموات وجهه کل شیء اذ کره یصر له ما فی السموات و ما فی الارض  
هر چه در آسمانها و هر چه در زمین همه ملک و ملک اوست همه رعی و بند اوست همه حق و حاکم و  
اوست من ذالذی یشفع عنده الا باذنه جون کا ذان قریش گفتل بتان که هوای  
شفعا و ناعند الله انان شفیعان ما اند بر دیک الله رب العالمین گفت من ذالذی یشفع  
عنده الا باذنه کیست انکس که شفاعت کند بنزدیک الله مگر بدستوری الله ما نیست که  
دیگر گفت ولا یففع الشفاعة عنده الا من اذن له و قال یومئذ لا یففع الشفاعة الا من  
اذن له الرحمن و قال ولا یشفعون الا لمن ارقتی این آیه دلیل اند که در قامت شفاعت  
خواهد بود و هست است خبر که مصطفی علیه السلام گفت شفاعت اهل الکبائر من اقیه و عز  
ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیرت بین الشفاعة و بین لفر  
یدخل نصف امتی الجنة فاخترت الشفاعة لانها اعم و اکنی اثر و منها للمقین المومنین  
لا و لکنها للمذنبین الخطائین المتلوثین و قال صلی الله علیه وسلم انا خیر الناس لشرار  
اقتیه قالوا و کیف انت لاخوانک و روی و کیف انت خیارهم قال اخوانی یدخلون الجنة  
باعمالهم و انا شفیع شرار امتی و روی عن حفصة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها ذات  
یوم فقام یصل فدخل علی اثم الحسن و الحسین فلما فرغ النبی صلی الله علیه وسلم من صلاته  
اجلس احدهما علی فخذه الیمنی و الآخر علی فخذه الشری و جعل یقبل هذا مرة و یقبل هذا  
اخری اذ نظر فاذا جبریل قد ما بین السماء و الارض فنزل فقال الجبار یتربک یا محمد  
السالم و یقول قد قضینا قضاء و جعلناک فیہ بالخیار قضینا علی هذین و اشار الی الحسن  
و الحسین ان احدهما یقتل بالسیف عطا و الآخر یقتل بالسم فان شئت صرفت عنهما  
ولا شفاعت لک یوم القيمة و ان ثبتت امضیت ذلک علیهما و لک الشفاعة فقال بل اخیار  
و قال صلی الله علیه وسلم یشفع یوم القيمة مائة الانبیاء و العلماء و الشهداء و قال

الشهید فی سبعین من اقاربه و من قراء القرآن و استظهره و حفظه ادخله الله عزوجل  
الجنة و شفعه فی عشرة من اهل بیتی و قال صلی الله علیه وسلم من اعتی من شفیع للبیام و منهم من  
یشفع للقیلة و منهم من یشفع للعصبة و منهم من یشفع للرجل حتی یدخلوا الجنة و روی  
ابو سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یقول الله عزوجل قد شفیع  
النبیون و الملائكة و المؤمنون و بقی ارحم الراحمین قال فقبض قبضة او قبضتین من  
النار فخرج خلفا کثیرا لم یعلم احیاء شفاعت خواستن است و تشفیغ خشیدن است  
و تشفیغ شفیع مرد است و شفاعت از شفیع گرفته اند یعنی جفت کردن است که شفیع  
یکانه بشود و رد و باز آید آن خواسته با خودی از شفیع دیگر گرفته اند من ذالذی یشفع  
عنده الا باذنه ای لا یدعوا الداعی حتی یاذن الله عزوجل له فی الدعاء ای کوید کیست  
انکس که دعا کند مگر بدستوری الله و دعا را بلفظ شفاعت اذن گفت که دعا کنند و در  
واجبت الله شفیع آن پس دعا و اجابت جفت یکدیگرند و انکس که برین وجه جمله کنند  
من یشفع شفاعت حسنة هم برین جمله اند یعنی من یدع لایخیه بظهور الغیب یکن له نصیب  
من دعایه کما جاء فی الخبر اذا دعا الرجل لایخیه بظهور الغیب بقول الملک که مثله او مثلیه  
و من یشفع شفاعت سیئة ای من دع علی من لا یستحق ان یدع علیه یکن له کفر من الوزر  
یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم مجاهد و سادک گفت ما بین ایدیهم من امر الدنیا و ما خلفهم  
من امر الآخرة الله می داند که آنچه هست انکار دنیا و آنچه خواهد بود انکار آخرت و گفته  
اند ما بین ایدیهم کرد اخلق است آنچه کرده اند از خیر و شری داند و ما خلفهم و آنچه  
کنند که هنوز کرده اند همه می داند و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء هذا کتوله و لا  
یحیطون به علما جائی دیگر گفت عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من رسول هیچ  
بیغامس و هیچ فرشته هیچ چیز از علم و دانش الله نرسد مگر با نکه الله خواهد که داند  
که ایشان را بران دارد و بدان یلکاهانند تا بدانند و دلیل باشند بر نبوت و نبوت و  
رسالت ایشان و سع کر سیر السموات و الارض یقال و سع فلان لشیء و یسعة سعة  
اذا احتمله و اطاقة و امکنه القیام به و یقال لا یسعک هذا ای لا تطیقه و لا یحمله و سع



کرسیه السموات والارض مینه است که هفت آسمان و هفت زمین هر یکی یک کسره و آن  
می پسند روی کرسی الله ز بهشت آسمان است زیر عرش و کرسی از دراست و گویند از  
مروارید چسبیده گفت کرسی عرش است و عرش کرسی و دست تر است که عرش  
بهشت است و کرسی بیرون از است و جمله عرش دیگرند و جمله کرسی دیگر جمله کرسی  
چهار فرشته مانند یکی بصورت آدمی دیگر بصورت کاس و سوم بصورت شیر چهارم بصورت  
کرکس و میان جمله عرش و جمله کرسی حجابها فراوانست از نور و ظلمت و آب و برزخ  
حجاب تا حجاب با فضه ساله راه اگر نه این حجب بودی جمله کرسی در نور و جمله عرش  
بسوختن و هر خیرست که رسول خدا بود در آن گفت یا ابراهیم السموات والارض  
وما بین فی الکرسی کل خلقه القاهما ملق فی فلاة و ما الکرسی فی العرش الا کل خلقه القاهما  
ملق فی فلاة و جمیع ذلك فی بقعة الله عز وجل کل الجنة و اصغر من الجنة فی کف لحدیثم  
آن روز که این آیت آمد جماعه از یاران گفتند یا رسول الله هذا الکرسی و سبع السموات  
والارض فکیف بالعرش فانزل الله عز وجل و ما قدوا الله حق قدره و درست است  
ابن عباس که گفت الکرسی موضع قدمیه و العرش لا یقدر قدره احد و روی عماره  
عمیر بن ابی موسی قال الکرسی موضع القدمین و له اطمیط کا اطمیط الرجل و عنی محمد  
بن جبرین مطلق عن ابیه قال قام امری الی الیوم صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله  
اجدبت بلادنا و هلكت مواشینا فادع الله بعثنا و اشفع لنا الی ربک و لیشفع ربنا  
ایک قال و یلک هذا شفعت لک الی ربی ففی ذل شفعت ربنا الیه سبحان الله لا اله الا الله  
العلی العظیم و سبع کرسیه السموات والارض فهو یطیع عظمته و جلاله کما یطیع  
الرجل الجدید و لا یؤده حفظه ما الی لا سقله و لا یشق علیه و هو العلی العظیم الی الرفع  
فوق خلقه العظیم سلطان الجلیل شأنه سبحانه سبحانه این آیت الکرسی سید آیات  
قرآنیست از مبرر آنکه مقصد و غایت علوم قرآن سه چیز است اول معرفت ذات حق دیگر  
معرفت صفات سدید معرفت افعال و این آیت برین سه چیز مشتمل است باین معنی سید  
آیات قرآنیست لا اکره فی الدین بنا کام و دین آوردن نیست برین چهارین کلمه

لا

یخشیثنا

منسوخ

منسوخ بآیت فزان بقال و سبب نزول این آیت بر قول ایشان که گفتند منسوخ است که  
بود که مردی انصاری نام وی ابوالجحین دو بر داشت در مدینه تره یان شام که بدینه  
آمدن بودند باز کافی آن دو بر را بفرستند و باین ترسائی دعوت کردند پس ایشانرا  
بلخود بشام بردند ابوالجحین گفت یا رسول الله ایشانرا باز خوان و با کفر مگذار دران  
حال رب لعنم آیت فرستاده اکره فی الدین رسول خدا ایشانرا فرود داشت و گفت ان بعد ما  
ما اقرن کفر ابوالجحین خشم گرفت از آنکه کس بطلب ایشان نفرستاده رب لعنم آیت دیگر فرستاد  
فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکول فیما شئ بینهم الایه بس از آنکه اکره فی الدین منسوخ شد و  
آمد بقال اهل کتاب در سورة براء قتاده و صحاب ک جماعه مفسران گفتند معنی آیت آنست  
لا اکره فی الدین بعد اسلام العرب اذا قبلوا الجزیه می گویند بس از آنکه عرب به سلام درآمدند  
اما طوعا و اما کرها بر هیچ کس الزام نیست از اهل کتاب و مجوس و صابیان که چندی پیش  
و آن عرب که برایشان اکره رفت از آن بود که ائمه اعی بودند و ایشانرا کلامی نبود  
می خواندند و مصطفی علیه السلام می گفت اهل هذه الجزیه من العرب لا یقبل منهم الا الاسلام  
الکون مسلمانان با اهل کتاب قتال کنند تا مسلمان شوند یا جزیت بدهند جزیت  
پذیرفتند ایشانرا بر دین خویش بگذارند و بر دین اسلام اکره نکنند و گفته اند معنی اکره  
که هر چه مسلمانان بنا کام بران دارند از سب و طلاق و نکاح و سوگند و عتیق لازم  
نیست و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و سلم رفع عن امتی الخطاء و النسیان و ما استکرموا علیه  
و تفسیر اول در حکمت آیت ظاهر است از مبرر آنکه بقیات آیت با آن موافق ترست قد تبین الشد  
من الغی ای قد ظهر الایمان من الکفر و الهدی من الضلال و الحق من الباطل حق الباطل و الباطل  
و راست را می از کفر را می پیدا شدن بکتاب خدا و بیان مصطفی راست را می و متابعت و کرام  
در مخالفت قال النبی صلی الله علیه و سلم من یطیع الله و رسوله فقد رشده فی کفر یا طاعوت  
هر برستند که برستند جز از الله همه طاعوت اند اگر شیطانست یا صنم یا سنگ یا چخت یا  
چیزوان یا جاد و گفته اند طاعوت هر کس نفس مان اوست که بیدار و از راه برود و طاعوت  
ما یطیع الانسان فاعول من الطغیان می گویند هر کس بطاعوت کافر شود و بالله مؤمن دست

الطاعوت



وثنی زده و عرو و ثقی دین اسلام است با شرایط و ارکان آن و گفته اند قرآنست قال مجاهد العروة الوثقی ایمان لا انفصام لها قال لا یغیر الله ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم حتی انها لا یقطع مادام مستمسکاً بها الا ان یدعها هو و قال مقاتل بن حیان لا انفصام لها دون دخول الجنة و قال العروة الوثقی اتباع السنة یدل علیه ما روی علی بن اخی طالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصل قول و عمل و نية الا بالسنة فاذا عرف بقلبه و لیسانه و عمل بخوارجه و ارکانه ما افترض علیه و خالف السنة سنن رسول الله کان ذلک خارجاً عن الاسلام و اذا عرف الله بقلبه و اقر بلسانه و عمل بخوارجه و ارکانه بما افترض علیه و لم تخالف السنة سنن رسول الله کان ذلک و ذلک العروة الوثقی لا انفصام لها ثم قال و الله سمیع علیم ای سمیع لدعائک ایاها یا محمد باسلام اهل الکتاب و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یحب اسلام الیهود الذین یوال المذینة و یسال الله تعالی ذلک علیم یحصل و اجتهادک

قوله تعالی الله لا اله الا هو الله من له الالهیة و الربوبیة الله من له الالهیة و الصمدیة ثبوتیه احوالی و کونه صمدی بقاؤه ازلی و سناء و سرمدی الله نام خدایند که ذات او صمد و صفات او سرمدی بقاء او ازلی و ابدی و جلال او قیومی و جلال او دیمیومی نام داری که در قدرت بزرگ و در کردار منام بزرگ و در گفتار برتر از خرد و پیش از کنی و مرا از مقدار جلیلا خدایا که کردگار است و خوب نکار عالم را آفریدگار و خلق را که دارد دشمنی را داند و دوستی را اراده ها را نقد و ضمانت را بساند کار می خرد و با یرنده و می جرم را امر زکار می یدار قبله و دل عارف را یادگار

**بر یاد تو بی تو روزگار می دارم در دین به صورت نکاری دارم**

الله یا ذکر دارد و شناخت الله شاهد جان عارفان است الله سرور سر و لهاست الله شفاء دل بیمار است الله جراح سینه موچیدانست الله نور دل آشنایان است و در میم در خوش اندک از عشق بوجون نوز نیست بر دین من نام تو چون نشی نیست در طبع من و ممت من تا بقیا مت مهر تو جوجانست و وفاد تو جود نیست بر طریقت جیند قدس الله روحه گفت من قال بلسانه الله و فی قلبه غیر الله خصمه فی الدارین

م در عاشق است  
رحان شفاست

کیسه که بر زبان یا ذا الله دارد و بنام وی نازد آنکه دل خویش با مهر غیر پر دازد خجلا و عجز بار که فردا هم مقام سیاست تا زیاده عتاب بندد سنا و خشم و الله بگذر شب معراج با سید گفت عجب امنی است که یکتا علی غیری یا محمداً لو انهم نظروا الی لطایف بری و عجایب صنعی ما عبدوا غیری یا عجباً کیسه که مرا یافت دیگری را جویید و او که مرا بشناخت بغیر ما جوی پر دازد

**جستم که ترا دیدم شادان در محراب خا جانی که ترا یافت شادان در مرکز مسلم**

بر طریقت گفته ای سزاو کم و توانی عالم با وصل تو آندک سکنه با یاد تو غم خشمی و شفیع و کواهی و حکم هر کزینما نفیسه با مهر تو بهم آرازد شانه از بند وجود و عدم کزین انس قدح شادی بردست نهاده و مادام لا اله الا الله خلای نیست معبود بسزاجز او در جهان سزاو خدایند که کیست مگر او دستگیر خستگان نیست جز توفیق جلال و لطف او نوار یتیمان نیست جز منشور کرم او با و خدای که در لاه و ستان بسته بند و فدا و جانها و مشاقان در آرزو لافا او ارواح عاشقان مستمهر از جام بلا و آوارم سوخکان از نام و نشان او سرور عارفان از ذکر و بیغام او نگو گفت آن شودین روزگار که گفت

**و من در عالم شادان در محراب خا جانی که ترا یافت شادان در مرکز مسلم**

الحی القیوم خدایند که باینده دارند نوانند محشله یوشنده بهی هست و یوزنی دارند بتوان و دریافت هر چیزند سنا هر کس را خدایند و هر یوزنی را بند با آشنایان هر میوند نود نام و نور بیغام دها را روح و ریحان و سرها را آرام آفرین با ذبران جوانان که ازین حدیث بوی دارند و بر این خولجۀ لطف رسیدند تا جنانکه دیگران بطعام و شراب اند اند ایشان بنام و نشان دوست زنده و بیاد وی آسوده شیر را گفتند طعام و شراب از نجاست گفتند که بقی طعام نفیسه و شاد بقی لباس نفیسه و الحیا و من بقی شراب نفیسه و فدا و بقی قلبی فدا و روحی و روحی فدا و بقی و آرام دلم و لطفها نواد و خوش تو دادم سنا تو باد

**نور چشم خال که درها تو باد جانی دایم فدای غمها تو باد**

لان الله سنة و لانوم تقدیس و تنبیر ذات که وی جل جلاله بری ز علالت است و فقیر از آفات



است خواب حال کشن است و الله تعالی پاک از حال کشن و حال گردیدن دور  
از کاستن و افزودن خواب عیب است و الله از عیبها بری خواب عفت است و الله  
از آفات و غفلات متعالی خواب گردش حال است و الله نه حال گردنه گردش پذیر  
خواب شبه مرکب است و الله زنده باینده باقی

قد ید عالم حیث فرید سميع مبصر لبس الجلال  
تعالى ان يكون له شيء تعالى ان يفكر في شيء

خداوندی که در ذات بی شریک است و در صفات بی شبهه و در قدرت بی نظیر  
در ذات لطیف تو چیزان شبهه فکرها بر علم قدیم تو پیدا شده پنجاهها  
در حجر کمال تو ناقص شده کمالها در عین قبول تو کامل شده نقصانها

له مافی السموات و مافی الارض کونات و محلات در زمین و در سموات همه صبح  
وی همه ملک وی نه کسی منازع با وی نه دیگری غالب بر وی بران امر وی نافذ دران  
دانش وی توان ان بعث وی داشت آن حفظ وی از ابن عباس روایت است که  
گفت الارض من علی الثور و الثور فی سلسله و السلسله فی اذن الجوت و الجوت بید  
الرحمن عز وجل من ذا الذی یشفع عنده الابدان ان کسیت که پندارند که بی خواست  
او خود را کاری بر سازند یا بی دانش او نفسی بارزد یا بی او باورند و قدر خواب  
ظنه و ضل سحیه بر طریقت گفت الهی پسندید کان ترا بوجستند به پیوستند  
نا پسندید کان ترا بخود جستند بکسستند ان که میوست بشکر پسند نه او که کسست  
بعد رسید ای بر رساننده در خود و رساننده خود برسانم که کس نرسید خود

ای راه ترا دلیل دردی فردی تو و اشانات فردی

لعل ما بین ایدیه و ما خافهم همه حجاب آسمان و زمین کس است و چیز همه آند که حرکت  
و سکون ایشان اندیشه و خاطر ایشان خالق می داند روش و خبش ایشان می بیند و  
حقیقت ان می رسد که همه از قدرت وی می درایند و با حکم وی می گردوی می داند  
که وی می خرد وی می بیند که وی می کند وی می بندد که وی می کشاید پس او خدایی شاید

که نه و ماند

که نه و ماند نه فرو ماند پوشیدها داند و کار بروی در نشورد همه چیز برداخته  
و همه کار ساخته جذران که آدمی انداخته خردها در کار روی کند و همه از وی در  
علما و عظمای در قدرت وی کم لا یحیطون شی من علمه الا بما شاء و سخر کرشیه السموات  
و الارض نص قرآن است و اشارت بجهت و مکانست که سی نه علم است که چنین گفتن  
راه بی راهان است و تاویل جاهلان است که سی قدمگاه دانیم و این مذهب بیان  
است و بی تاویل و تصرف بحال بان گرفته و پذیرفته ایشانست انکه آیت مخرج نهاد  
بذکر جلال و بزرگواری و عظمت و برتری خود گفت و هو العلی العظیم روی  
عن ابنتی صلی الله علیه وسلم فی تسبیح الملائکه سبحت السموات العلی من ذی المواجه  
لذی العلی سبحان العلی الی العلی سبحانه و تعالی و برتری الله دوروی دارد یکی غلو  
و برتری صفت دیگر غلو و برتری فعل آنچه صفت است از انی است لم یزل کان عالیا  
علیا همیشه هست و بودنی از همه چیزها برتر بگرایا خرد و همه نشانها برتر بگذرد  
خود و از همه اندازها برتر بگذرد و آنچه فعل است برتری ذات است و علو مکان  
است خود کرد و از خود نشان داد بعد از آفرینش آسمان و زمین بارادت خود نه بجا  
که الله کار که کند بخواست کند نه بجا جت که او را بکس و بچین حاجت و نیاز نه و او را  
شریک و اینا زنه خداوند ادله ما را از بدعت و ضلالت معصوم دار و از شود

قوله تعالی

و جبریت رسنه دار بمنک و فضلک  
الله و الذین آمنوا الله یار ایشانست که بگویند تخرجهم من الظلمات الی  
النور ایشانرا می بیرون آرد از تاریکیها بروشنایی و الذین کفروا ایشان  
که کافر شدند اولیاءهم الطاغوت یاران ایشان معبودان باطل تخرجو  
ایشانرا بیرون می آرند من النور الی الظلمات از روشنایی بنا بریکها  
اولیک اصحاب النار ایشان که آتشیان اند هم منیها خالدون ایشان دران  
دوزخ جاودانند ألم تر ان الذی الذی حج ابرهیم نه بینی ان مرد که حج  
جست با ابرهیم در دین خداوند ابرهیم ان آناه الله الملك که الله او را بادشا

صفت مافیها

فهم



داد اذ قال ابرهیم ذریا کنت ابرهیم ربی الذی نجی و یمیت خدای من است  
 یکم مرده زند کند و زند را میراند قال کنت آن جبار انا اخی و امیت من هم  
 مرده زند کنم و هم زند را میرانم قال ابرهیم کنت ابرهیم قال الله یاتی بالشمس من  
 المشرق الله هر روز آفتاب می آید از جای برآمدن آن فأت بها من المغرب  
 تو اینرا یک روز بر آن از جای فرو شدن آن بهمت الذی کفر آن کافر در  
 ماندن باسخ و بی سامان گشت والله لا یموتی القور الظالمین والله ماری دهده  
 نیست کرد ستمکاران را او کالذی تر علی قریة یحییان مرد دیگر که بر گذشت بر آن  
 شهر و هی خاویة علی عروشها و ان کارها فزاد و دیوارها بر کارها افاده  
 قال انی نجی هذه الله بعد موتها کنت چون می زند کذا الله ابن شهر را بر نیاهی آن  
 و مرگ مرد آن کما نذر الله مائة عام میراند الله ویرا صد سال ثم بعثه انکه ویرا زند  
 کرد و بیکسخت قال کم لبثت جبریل ویرا کنت چند بودی این در در یک قال  
 لبثت یوما و بعض یوم کنت بودم من روزی یا پاره از روزی قال بل لبثت  
 مائة عام کنت ویرا که بودی این صد سال فانظر الی طعناک و شرابک در طحام و شراب  
 خوشش نکر لم یقتصد که از درنگ کند نکشش وانظر الی چهارک و خمر خوش  
 نکر و لنجعلک ایه للناس و ترا شکفتی کرد اینم باز کنت مردمانا وانظر الی العظام  
 و در استخوانها خرنکر کیف نفضت ها که چون اندازند می کرد اینم ثم نکسوها لجماع  
 و انکه آنرا کشت می بوشانیم فلما نبین چون او را آن حال و قصه بیداشت و دید  
 بیدید قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر کنت می دانم که الله بر همه چیز تواناست  
 قوله تعالی الله ولی الذین آمنوا و یلتزم فی  
 هدایتهم و اقامة البرهان لهم یزیدهم یمایهم مداية و یقصر فی نصرهم علی عدوهم  
 و اظهار دینهم علی مخالفینهم و یتولی ثوابهم و مجازاتهم بحسن اعمالهم  
 من کویذ الله دوست و یار مؤمنان است یعنی از سه روی یکی از روی نصرت  
 یکی از روی جزاء طاعت اما آنجه از روی هدایت است می کویذ الله خداوند

یکی از روی هدایت

مؤمنان است ایشانرا راه می نماید و بر راه دین خودی دلزد و حجت توحید بر  
 ایشان روشن می دارد تا ایشانرا ایمان و راست راهی می افرازد همانست که مصطفی  
 علیه السلام کنت در دعا اللهم ارب نفسي تقوها انت خیر من زکاتها انت و لها ولیها  
 ولی و ولی هر دو یکسانست و بمعنی هادی است و کذاک قوله تعالی و من  
 یضلل الله فما له من ولی من بعده و قال تعالی من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا  
 اما آنجه از روی نصرت است می کویذ الله یار مؤمنان است ایشانرا بر کافران نصرت  
 می دهد تا ایشانرا بازی شکند و از کفر بد می گردانند اظهار اهل اسلام را و اعلا  
 کلمه حق را همانست که رب العالمین کنت حکایت از مؤمنان انت مولانا فانصرنا علی القوم  
 الکافرین جایی دیگر کنت و ما کان لهم ولیا ینصرونهم من دون الله و خیر  
 سوّم بمعنی عکافات و مجازات است می کویذ الله کاسان مؤمنان است و مرزد  
 کردار ایشانست کردار اندکی پذیرد و ثواب بسیار می دهد و را یکیان بر حجت معفر  
 خودی رساند است که حکایت کرد از موسی علیه السلام انت ولینا فاغفر لنا وارحمنا  
 جایی دیگر کنت ثم رددوا الی الله مولاهم الحق این هر یکی شاخ است از حجت حق  
 خود اضافت فامؤمنان کرد کنت الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور  
 ایشانرا بیرون آرد از تاریکی کفر بار و شنایی اسلام و ز تاریکی نکر بار و شنایی  
 معرفت و ز تاریکی جهل بار و شنایی علم و ز تاریکی نفس بار و شنایی دل پیش از خلق  
 ایشانرا در وجود آورده علم وی در ایشان برقت و با ایمان آمدند و روشن دل  
 شدند و الذین کفروا اولیاهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی  
 کف بن الاشرف و حتی بن الاخطب یدعونهم من النور الی الظلمات اینست قول  
 مقاتل و قتاده کفند قوی جهودان اند که پیش از بعثت مصطفی صلوات الله علیه  
 لغت و صفت وی در تورات می خواندند و بنیوت وی ایمان داشتند پس یکی  
 رب العالمین ویرا بخلق فرستاد ان سران و پیش روان خلافت چون کعب اشرف



وچتی اخطب ومانند ایشان فراموشان خود نمودند که این نه آفت و نعت و صفت  
وی پوشیدند تا ایشان از ایمان بنیوت وی بیندازند و وی کافر شدند اینست  
که الله گفت یخرجوهم من النور الی الظلمات مجاهد گفت قوی لذین  
اسلام مرند گشتند این آیت در شان ایشان فرو آمد یعنی که اول در فور اسلام  
بودند و طاغوت ایشانرا از نور اسلام بیرون کرد و طاغوت کفر افکند و طاغوت  
ایشان شیطان بود و هوا و نفس هر چه را از راه حق برگرداند آنرا طاغوت گویند  
ازین جهت یخرجوهم بلفظ جمع گفت اما اهل معانی آت برعمور رانند و گفتند  
مراد باین جمله کافران زمین اند و بیرون آوردن ایشان از نور نه آفت که ایشانرا  
نوی بود و ازان بیندازند لکن معنی آفت که ایشانرا خود از نور بازداشتند حسن  
گفت ان لا یدعم بدخلونه و این در اخت رواد و روان است فیال قد ضمنت القوم  
دم فلان و اخر جنتل منه ای لم ادخلک فیه ثم قال او کذا اصحاب النار هم فیها  
خالدون ای که یقوتون لا یقوت عنهم و هم فیه یملسون الم تر الی الذی حاجه ابرهیم  
عنه ربه ای جاد ابرهیم فی دین ربه می گوید دانسته قصه ان مرد که حجت  
جست با ابرهیم و حجت آورد در دین خداوند ابرهیم و هو نمرد بن کنعان من ماس  
بن از مر بن سام بن نوح و قیل من نمرد بن کنعان بن سحار بن کوش بن سام بن  
نوح اول کسی که نوح بر سر نهاد و در زمین دعوی خدایی کرد او بود مجاهد گفت  
جواد کس اند که جهان داران بودند و ملک ایشان همه روی زمین برسید و  
از ایشان مؤمن و دو کافر آن دو کس که مؤمن بودند سلبان بود و ذوالقرنین  
و آن دو که کافر بودند نمرد بودند و بخت نصر گفته اند که نمرد و طاغی صانع  
آفرید کار جل جلاله منکر نبود و دعوی جبابای که می کرد بر طریق حلول بود چنانکه  
بعضی ترسیان بر عیسی دعوی کردند و بعضی مشیعه بر علی و مذهب خلوص  
آنست که بابای عز و علا باشد خاص ائمه فرود اند تعالی الله و قد سرعاً یقول  
الظالمون علواً کبیراً ان انا الله الملك ای لا ان الله الملك فطغی می گویند

حجت جست با ابرهیم از انک الله تعالی ویرا ملک داد و طاغی کشت و قال بعضهم  
ان انا الله الملك یعنی ابرهیم انا الله الملك و النبوة و امر جميع الناس بالنباعه  
اذ قال ابرهیم ربی الذی نجی و میت مفسران گفتند این آنکه بود که ابرهیم در  
بیت خانه شده بود و بنان را شکسته و نمرد او را حبس کرده پس از حبس بیرون  
آوردند او را تا بسوزند بخت نمرد از وی برسید که من و شک الذی ندعونا  
الیه ان خدای که تو ما را از وی خوانی کیست ابرهیم گفت ربی الذی نجی و میت  
خدای من آنست که مرده زنده کند و زنده را میراند و ایتاه اعبد و منه اسأل الخیر  
او را برستم و آنچه خواهم از وی خواهم آن جبار گفت انا اخی فی امت من  
هم مرده زنده کنم و من زنده میرانم زنده ای که فوید بود از زنده کانی او را بخواند  
و از او کرد گفت این مرده بود زنده کردم و دیگری را بکشت گفت این زنده بود  
میرانیدم اعتقاد داشت آن متمدن طاغی که احیا و امانت آنست که وی کرد و این  
ماید آنست که احیا آفریدن حیوة است در بنده و در حیوان و امانت آفریدن مرگ است  
در وی و جز کرد کار ذوالجلال و فادر بر کمال برین فادر نیست و بجز کار وی نیست  
امّا ابرهیم ازین سخن برکشت و حجتی دیگر آورد نه بجز و در ماندگی و لکن خوا  
نادر حجت بیفزاید و حجتی آرد که ویرا بی سامان و بی ماسخ گرداند و عقلش دران  
مدهوش و متحیر کرد و گفت فان الله یاتی بالشمس من المشرق خدای من آنست که  
هر روز از اناب از مشرق برآرد فأت بها من المغرب تو اینرا از مغرب بران آن  
جبار در ماند و متحیر گشت و حجت او منقطع شد و قال لعالمین گفت و عمرتی و  
خلایک لا تقوم الساعة حتی اتی الشمس من قبل المغرب فیعلم من یری ذلک  
ان انا الله فادر ان فعل ما شئت زید بن اسلم گفت نمرد نشسته بود و مردمان  
از وی طعام می بردند هر کس که بر وی شد می گفتی من ربک او جواب  
دهی که انت و آنکه طعام بوی دادی ابرهیم بیرون رفت بطلب طعام  
به نمرد و در گذشت نمرد و گفت من ربک ابرهیم گفت الذی نجی و میت



وی جواب داد که انا احمی و امیت ابرهیم گفت فان الله یأتی بالشس من المشرق فأت  
بنوا من المغرب ثم رزق اذان و زماند جناتک الله گفت فبعت الذی کفر برب ابرهیم  
را طعام نداد و بان کرد ایند ابرهیم بر یکسانی بر گذشت اذان یک پاره در بار  
کرد یعنی که ناجون در خانه شوم اضل خانه را دل خوش باشد و بنده که من طعام  
بردم ابرهیم چون در خانه شد و بارهای سنگین بخت اهل دی برخواست و سر  
بار باز کرد آرد یکو دید اذان نان بخت و پیش ابرهیم نهاد ابرهیم گفت از کجا آوردی  
این طعام گفت اذان آرد که تو آوردی ابرهیم بداشت که آن فضل خداست باو و  
و رزقی که الله فرستاد خدا را سجود و حمد و ثنا گفت والله لا ھدی القوم  
الظالمین این ملکای بمعنی معوت است می گوید الله ظالمان را یاری دهنده نیست  
اما مؤمنان را یاری دهد و نصرت کند جناتک خود گفت و کان جعل لنا فی المؤمنین  
می گوید از کت ما با واجب است و سزا که یابای دهیم مؤمنان را جناتک ابرهیم را  
از دست آن جبار متمر خلاص داد و از آتش عقوبت وی برهانید و یک نشسته  
بر غم و مسأله که دنا در مینوی و می شد و بدماغ وی رسید و اذان می خورد  
و وی را می کشید و میو سته مطر ته بر سرش می زدند تا اذان آسایش یافت  
و جمل روز حرم عذاب بود و کوید چهار صد سال دین عذاب بود پس هلاک  
شد و نیست کشت او کالذی مر علی قریة این درایت اول پیوسته است و در آن  
بسته کاتر قال هل رایت کالذی حاج ابرهیم فی ربه او کالذی مر علی قریة لفظه  
لفظ الاستفهام و معناه التوقیف و التعریف می گوید نه بینی آن مرد که با ابرهیم  
حجت جست در خداوند وی و آن مرد دیگر عزیز بیغامبری از بیغامبران بنی اسرائیل  
یک بر گذشت بران دیه یعنی شهریت المقدس سمیت قریة لاجتماع الناس فیها فیقال  
قریت الماء فی الحوض اذ اجمعته فیه عزیر را بخا بر گذشت دید آن شهر که یران بود و در  
خراب گشته از دست مختصر که آخا شد و خلقی را بکشت و باقی با سیری برداشته  
اند که این قریه دیر هر قل است دمی در کنار دجله میان و سطر و مدایر عزیر را بخا بر

گذشت و کان ذک بعد رفع عیسی علیه السلام بسایه درخت فرو آمد و با وی خرمی  
با درخت بست و خود در میان دیه شد هیچ آدمی را در آن دیدند و در خان  
بسیار دند بر بار و میوه آن فرا رسید بگرفت اذان با و انکور و اخیر و باو و  
نان خشک بود در تعب نهاده و شیره انکور بگرفت و بر نان ریخت تا نم کرد و اخیر  
چند بر سر آن نهاد آنکه گفت انا احمی هذه الله بعد موتها چون می زنده کند الله این  
دیه را یعنی مردم آن پس آنکه بر دند و هلاک شدند و این سخن که از عزیر رفت تا اذان  
بود که در بخت و نشود بکمان بود لکن خواست تا الله ویرا بناید جناتک ابرهیم علیه السلام  
از الله درخواست که از منی کیف بخشی الموتی پس الله تعالی عزیر را بمیرانید حد  
سال چشم وی زنده و باقی کالید مرده آنکه زنده کرد و یرا و بیشک بخت جبریل را  
گفت درین درنگ چند بودی گفت یک روز پس در اصاب نگرست افتاد  
را دید که بنان دیگری رسید بود و اندک آن حال که بدوی رفت با مداد بود گفت  
نه که پاره از روز جبریل گفت نه که صد سال است تا تو حرمین درنگی آنکه او را نظر  
عبرت فرمود گفت انظر الی طعامک و شرابک لم یقسنه در آن طعام خوش نگر  
نان خشک در تعب شیره انکور بدان ریخته و نرم شده و اخیر بر سر آن مانده  
و هیچ تغیر در آن نیامده عزیر گفت سبحان الله کیف لم یغیر چون که درین مدت  
در از بنه کشت آنکه در خر خویش نگرست مرده و درینده و استخوانش از درنگ  
در و ز کان پاد و پاره شده و سیف مانده آنکه ندایی شنید از آسمان که اینها العظام  
البالیه اجتمعی الی استخوانها و پوسیده و ریزیده هم با هم شوی قدرت کرد کار آن  
استخوانها همه در روش آمد قدم با ساق پیوست و ساق برانو و کف بازو  
و بازو باد و شش و سرباز پس زکهار بنی ها و گوشت و پوست و هوکی در وی  
بدید آمد و عزیر در آن می نگرست و تعجب می کرد پس فریخته آمد و روح در  
بینی وی دید آن خر برخواست و بانکی زد اینست که رب العالمین گفت و انظر  
الی چهار که ای الی احیاء و حمار کل و لاجعلک آیه للناس و انظر الی العظام الی الح



عظام الحان در نگر درین استخوانها خریف نشین ما بضم نون و کسر شین و اقرآه  
چجانی و بصری است من الانسان و هو الاحیاء لقوله ثم اذا شاء انشره می گوید  
چون آنرا زنده می کردایم و بضم نون و کسر شین و زاء منقوطه قراة شامی و کوئی  
است و معناه الرفع و النقل می گوید در نگر در استخوانها که چون بر می داریم و  
بجای خود می رسانیم و ترکیب می سازیم روایت کند از ابن عباس رضی الله عنهما که چون  
الله تعالی عزیر را بعد از صد سال زنده کرد بران خرخویش نشست و با جایگاه وطن  
و محل خویشتن شد و مردم او را می نشناختند آخر عجزی را دیدند نایبنا مقعد  
صد و بیست سال از عمرش گذشته و این عجز کینزک ایشان بود و خد متکارت  
و دایکی ایشان کردی و عزیر وی را بیست ساله بگذاشته بود عزیر گفت ایها  
اهذا منزل عزیر ای پیر زن این جای عزیر است گفت آری و می گریست آن  
پیر زن عزیر گفت جرمی کردی گفت از بهر آنکه صد سالست تا کس نام عزیر نبرد  
و نام و نشان وی کس نشنیده مگر این ساعت که تو گفتی قال فانا عزیر گفت پس  
منم عزیر اما تنی الله عز وجل مایه سنه ثم بعثنی الله مرصد سال میباید پس زنده کرد  
پیر زن شکفت بآمد و شادی کردی گفت سبحان الله عزیر بعد از صد سال باز آمد  
پس گفت عزیر مردی بود مستجاب الدعوه دعا کن نا الله مرا بینایی و روایی دهد  
فاجبتهم سر در روی تو نگر مر عزیر دعا کرد و آن پیر زن مقعد از جای برخاست و  
بینا گشت و در روی نگرست گفت اشهد انک عزیر پس آن زن رفت با جمن بن  
اسرائیل و ایشانرا از وی خبر کرد همه روی بوی نهادند و آمدند و با ایشان  
بسر عزیر بود عمر وی بعد سال رسیده و پیر گشته و پسران داشت همه  
بپان و جد ایشان عزیر جوانی چهل ساله ایست که رب العالمین گفت و لنجعلک  
آیه للناس ای عبقرة للناس لانه بعثه شاباً و هو ابن اربعین سنه و ابیه شیخ  
ابن مائة عام و ابیه اولاد کلهم شیوخ روی عن و هب قال لیس فی الجنة کلم  
ولا حان الا کلمنا صحاب الکف و حمان عزیر الذی امانه الله مایه عام فلما بین

له جوع عزیر را زنده گشتن خروپاه ناگشتن طعام و شراب پیدا گشت و معاینه  
پدید که الله آنرا در صد سال نگاه داشت و نباه نکشت و آن مرد در صد ساله را  
زنده کرد چنانکه اول بود عزیر بروی در افاد و خدا یز و جل سجود کرد قال  
اعلم موصول و مجز و قراة حمزه و کسائی است و معنی آنست که جبرئیل جان حال  
گفت بدان که الله بر همه چیزی قادر است و توانا باقی قرا قال اعلم مقطوع و منوع  
خوانند یعنی عزیر گفت آنکه که آن بدیدی دانم که الله بر همه چیز توانا است و قادر  
بر کمال قیوم می گشتن در ذات و صفات متعال عزیر جلالة و عظم شأنه و جلالت  
احدیته و تقدست صمدینه **الباب الثالث**  
قوله الله ولتی الذین آمنوا و ولیم و مولاهم و متولاهم از روی معنی همگیان  
اند می گوید الله خداوند مؤمنان است کار ساز و یاری دهندۀ ایشانست راه نای  
و دلکشای و دوست ایشانست در بعضی اجاد می آید از رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
گفت کسی که کعبه مشرف معظم خراب کند و سنگ از سنگ جدا کند و آتش در آن  
زند در معصیت جان بنا شد که بدوستی از دوستان الله استخفاف کند اعلی  
حاضر بود گفت یا رسول الله این دوستان الله که اند رسول گفت مؤمنان همه درین  
خلا اند و اولیای وی بخوانند این آیت که الله ولتی الذین آمنوا و ولیم و متولاهم  
گفت جل جلاله ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم می گوید  
الله یار و دوست مؤمنان است و کافران را نه و نه خود درین جهان دوست و کار  
مؤمنان است که در آن جهان بهیچانست چنانکه گفت نحن اولیاءکم فی الحیاة  
الدنیاء و فی الآخرة و در حکایت از قول یوسف صلوات الله کت انت ولی  
فی الدنیاء و الآخرة بسافرنا که میان هر دو آیت است ان نحن اولیاءکم فی الدنیا  
ولتی پس در دست و انکسر که بدین بصر نگرید معذرت است نحن اولیاءکم  
از عین جمع روز و انت ولی اشارت بفرقت است نه از آنکه ولی را برستی  
فضل است که نهایت کار ولی همیشه بدایت کار نبی است لکن باضعیفان رفیق



بیشتر کنند و عاجزان را پیش نوازند که جبارت دعوی آشنایی ندارند و از آنک  
خود را آلوده دانند زبان گفتار ندارند هر که در مانده تر بدست نزدیکتر هر چه  
شکسته تر بدوستی سزاوارتر اما عند المنکسرة فلو بهم من اجلی در خبری آنکه  
روز قیامت یکی را بحضرت برند ازین شکسته سوخته الله گوید بنده من جباری  
گوید دو دست نمی و دلی بر دزد و جانی آشفته و چیلان در موج اندوه و غمان  
الله گوید بمجنین می روی نابصراء دوستان که من شکستگان و اندوه گنان را در  
دلهم این المذنبین احب الی من زجل المسبوحین

داود علیه السلام گفت بار خدا یا گیرم که اعضا را بآب بشویم تا از چرک طهارت پذیرد  
دل را بجه شوییم تا از غیر توطیارت پذیرد فرمان آمد که یا داود دل را بآب حشرت  
و اندوه بشوی تا بطلهارت کبری رسی گفت بار خدا یا این اندوه از کجا بدست آدم  
گفت این اندوه ما خود فرستیم شرط آنست که تو دامن درد من اندوه گنان و  
شکستگان بنده ی بار خدا یا ایشانرا جملشانست گفت یا قبول لظلال ویدعونا  
رعبا و رهبا همه روز افساب را می نگرند تا کی فرو شود و برده شب فرو گذارند  
تا ایشان در خلوت گاه و خنی اقرب کوفت گیرند من بین صاخر و بابل و شاره  
همه شب خروشان و سوزان و گریان باینان گذار روزی بر خال نهاده و باوان  
لهفان ما را می خوانند که یار تاه یا رتاه بزبان چال می گویند  
شبهاء فراق تو گمان کشتن باشد صبح از بر او جویر آرش باشد  
و ان شب که مرا با تو بنا خوش باشد کویی شب را قدم بر آتش باشد  
و ان جبار عالم ندای آید که ای جبریل و ای میکائیل شما زجل تسبیح بگذارید که آواز خنده  
می آید هر چند بار عصیان دلزد اما در دل رخت ایمان دلزد در آب و گل مهر ما  
سرسشته دلزد مقتربان ملا و اعلی ازان روز باز که در وجود آمدند تا بسناخین

دست در گم بندگی ما زده اند و فرمان ما را چشم نهاده و در آن یک نظری سوزند  
آنکشان چسرت در دهان چیرت گرفته که این چیست خدمت اینجا و محبت  
آجا دویدن و پوییدن بر ما و رسیدن و ناریدن ایشانرا و عزت احدیت  
بنعت تقدیر ایشانرا جواب می دهد که کار سوز دلزد و اندوه و نهاده ایشان  
معدن سون ست و کان اندوه

و اما خود مدعی ام در محبت من و حال شوق و محبتی که بر این مکتب  
دوم و این حال از زبان آن دستگیر شود و یکبار خود را در زبان

**قوله تعالی** واذ قال ابرهیم گفت ابرهیم  
رب خداوند من ارنی بامن های کف تجنی الموتی که مرده را چون زنده  
کنی قال خداوند گفت اولم تو من قال بلی ابرهیم گفت آری ایمان آورده  
امر و لحسن لیطمین قلبی لکن نادلم آرمیده شود و بدیدار چشم یقین افزاید  
قال فخذ اربعة من الطیر الله گفت بس شو چهار مرغ گیر فضرهن الیك  
آنها بکش و باره باره کن و با خود آسرها آن ثم اجعل علی کل جبل منهم  
جزءا آنکه بر سر کوهی بانه ازان آیمخنه در زمینه ثم ادعهم انک ایشانرا  
خوان یا یتنک سعیا تا بتو آیند بشناب و اعلم ان الله عزیز حکم و بدان که  
الله تواناست دانا مثل الذین ینفقون نمون ایشان که نفقه می کنند  
اموالهم فی سبیل الله ما هاء ایشان از بهر خدا و در راه خدا کمثل حبه میمون  
نمون و سان دانه است انبت سبع سنابل از دست کارنده هفت  
خوشه رویاند فی کل سنبله مائة حبه در هر خوشه صد دانه و الله یضاعف  
من یشاء و الله می فرزاید تویی بر تویی او را که خواهد و الله واسع علیم و الله  
فراخ بخش فراخ دارست دانا الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ایشان  
که نفقت می کنند ما هاء ایشان از بهر خدا و در راه خدا ثم لا یتبعون ما انفقوا  
آنکه بر آن نفقه فراندازند منا و لا اذی سیاس بر هاذی و نه ربح نمودنی



لَهُمْ لَظْمٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِيشَانِ نَرَسْتِ مَرْدِ اِيشَانِ بِنَزْدِیکِ خُداوند اِيشَانِ وَلَا  
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَهُمْ بَرِ اِيشَانِ یَحْتِ وَلَا هُمْ تَحْزَنُونَ وَنَهْ جَاوِیدِ دَرِ کُتَرِ اِنْدِ هُکُنِ  
باشند قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سَخَنِ خُوشِ وَنِکَلِ وَمَغْفِرَةٌ وَآمُرُشِ افراطِ دَرِوِشِ  
دَرِ الحَاجِ وَجُذْزَانِ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ یَتَّبِعُهَا اِذْیَ بَاسْتِ اَزْ صَدَقَةٍ کِهْ بَسِ  
آن بُوذِ رَجِ نَمُودَنِی وَاللّٰهُ غَنٰی حَلِیمٌ وَاللّٰهُ بِنِیَازِ نَسْتِ بَرْدِ بَارِ ۵

**القصة الثانیة**  
گفتند سبب آنکه ابرهیم این سوال کرد از الله آن بود که بمررداری بد گذشت  
ساحل بحر طبریّه دُزَنِ بیا بآن را دید که می آمدند و می خوردند و همچنین  
مرغان هوا جوَلِ جَوَلِ ابرهیم که آن جنان دید شکفت بماند گفت یا رب  
دانم که این همه را با هم آری از شکمها دُزَنِ و خواصل مرغان با من نمای نجون  
زندگی کنی آنرا تا معاینه به بینم آنچه خبری دامن فلیس الخبرک المعاینه الله گفت  
اولم تو من نه ایمان آورده این کلمت کواهی است از الله بر ایمان ابرهیم  
و در خبر ست از مصطفی علیه السلام که گفت نحن بالشک اولی من ابرهیم ما  
بکمان سزانتیم از ابرهیم این همه کواهی است از مصطفی علیه السلام ابرهیم را بر  
یقین او و این اولی که گفت آنرا گفت که امام ملت ابرهیم است و خلق پس روی  
تا بر سنا خیز همه اتباع وی اند و چون که پیشوا بکمان بود پس روان همه  
بکمان باشند و این اولم سمجاست که جبر بر گفت **شعر**

**التم بحیث یصلح** **بانی العالمین بطون راج**  
معنی آنست که آنتم خیر من ركب المطایا قال بلی ابرهیم گفت آری بیا  
آورده ام و بر یقین ام لکن دلم می خواهم که چشم سر و عجایب صنع و بدایع  
تو نگریم و علم البقین عین البقین که دزد و ایمان استدالی با ایمان هستی بدل  
شود که وسوس در راه استدالان و خبر آید و در چهر و عیان نه و دل آنکه  
آرام گیرد که از وسوس و هوا جبرل مین شود ابن المبارک گفت و لکن یطیئن

قلبی معنی آنست که بلی ایمان آورده ام و بکمان نه ام لکن می خواهم که این امت  
را که ایشانا دعوت می کنم بنمایم منزلت و مکانت خویش بنزدیک تو واجبات  
دعوت که می کنی تا ایشانا نیز اجابت دعوت کنند و بدین چنینی در آیند  
و گفته اند که ابرهیم آنکه که باغروذ طابخی حجت گرفت و گفت ربی الذی یجیب  
و یثبت و آن چهار کُوت انا اُجیب و امیت من هم مرده زنده کنم آنکه زندانی را  
اطلاق فرمده ابرهیم گفت احیاء مرده نه این است بلکه شخصی مرده بی جان  
باید تا جان در وی آری نمود گفت تو این از خداوند خویش معاینه دیدی  
ابرهیم نق آنست که گوید معاینه دیدیم که نه دیده بود اطفال کرد ما حجتی دیگر  
پس از الله خواست تا معاینه بوی نماید تا چون دشمن گوید که تو معاینه دیدی  
گوید دیدیم و در احتیاج حاجت با اطفال بود و آن جبار متمرّدین بداند  
بشنا سز که احیاء مرده نه آنست که وی کرد ابن عباس و سعدی و سعید حبیب  
گفتند کجور الله تعالی ابرهیم را بدوست خود گرفت و پیرا خلیل خواند ملک الموت  
دستورای خواست تا این بشارت با ابرهیم برد دستوری یافت بیاید و در سر  
ابرهیم شد ابرهیم و پیرا گفت تو کیستی و ترا که دستوری داد که در سر آمد  
آمدی ملک الموت گفت خداوند سرای دستوری داد ابرهیم بدانست که وی  
فرستاده الله است گفت بجه آمده گفت بدان تا تو بشارت دهم که الله ترا خلیل  
خواند گفت این را چه نشان است گفت آنکه الله تعالی دعا تو اجابت کند و سوال  
تو مرده زنده کند پس ابرهیم آن سوال کرد تحقیق قول را بآن بشارت که داده  
بود و گفته اند که از عزم بر همین سوال آمد که از ابرهیم پس ابرهیم را بوقت اجاب  
آمد بی بلائی که بنفس وی رسید از آنکه سوال وی بر سبیل تضرع بود با از در  
و لطف و عذیر را صد سال میرانید و نشان قدرت هم در نفس وی با وی  
نمود از آنکه سخن بر سبیل انکار بیرون داد و تحجب می کرد که الله مرده چون زنده کند  
سوالش درشت بود بی آنکه مر لا جرم اجابتش درشت آمد بی چابا قال فخذ اربعة



من الطير الله گفت شو چهار مرغ گیر گفتند که خرو بود و طاووس و کبوتر و کلاغ  
و بر دایمی دیگر بجای گوشت کس کنند اند **فَصْرُ مَنْ قَرَأَهُ حَمْدُهُ وَ رُؤُوسُ**  
**أَزْيَقُوبُ بَكْسَرِهَا دَسْتُ دِيكَانِ مَمَّةُ بَضْمُ صَادِ خَوَانِدُ بِيْرُونِ أَرْشَوَادُ فَضْرُهُنَّ**  
**الْيَكُ بَضْمُ الصَّادِ أَيْ ضَمُّهُنَّ الْيَكُ مِنْ صَارِ يَصُوْرُ أَيْ ضَمُّ وَ أَمَّا فَضْرُهُنَّ بَكْسَرِ الصَّادِ**  
**أَيْ قَطْعُهُنَّ مِنْ صَارِ يَصِيْرُ أَيْ قَطْعُ وَ فَرَّقَ أَمَّا بَكْسَرُ صَادِ خَوَانِي بِمَعْنَى خَمِّ وَ أَمَّا**  
**دَرَأَيْتُ أَضْمَارُ دَسْتُ كَأَنَّهُ قَالَ فَخَذَ أَرْبَعَةً مِنْ لَطِيْفٍ فَضْرُهُنَّ الْيَكُ ثُمَّ قَطَعَهُنَّ**  
**ثُمَّ أَجْعَلَ فَخَذَ لَدَى آخِرِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ وَ كَتَبَهُ أَنْدَ فَضْرُهُنَّ الْيَكُ بِمَعْنَى أَنْتَ كَلِمَةً**  
**سَرْمَاءُ أَنْ مَرْغَانِ بِأَخْوَذَ أَنْ وَ دِيكَرُ اجْزَاءُ وَ بَعْضُ أَنْ أَنْ خُونِ وَ كُوشْتِ وَ بَرَّ وَ اسْتَحْوَانِ**  
**مَمَّةُ بَكْسَرُ بَرَامِيْرُ أَنْكُ بَرَسْرُ كُوهِي بَارُ أَنْ أَنْ مَحْنَةُ دَرَهْمُ بَنَدُ وَ أَنْ جِهَارُ كُوهِي**  
**بُودَنْدُ أَنْ جِهَارُ سُوْ ثُمَّ أَدْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا أَنْكُ أَشَارُ أَنْ خَوَانِ ثَابِتُ أَنْ بَشَابَرُ**  
**أَبْرَهِيْمُ جَنَانِ كَرْدُ كَهْ أَوْ رَا فَرَمُودَنْدُ وَ أَنْ اجْزَاءُ وَ خِرَاتُ أَنْ مَرْغَانِ دَر هَوَا بَرَانِ**  
**وَشَنَابَانِ سُوِيْ أَصْلُ خَوِيْشِ مِي شَدَنْدُ أَنْكُ بِأَسْرُ خَوِيْشِ بِهِيْسَنَهُ مِي كَشْتَنْدُ رُبَّ**  
**الْعَالَمِيْنَ جَلْ جَلَالُهُ خَوَاسْتُ ثَابِتُ أَبْرَهِيْمُ نَمَائِدُ نَمُودَارُ بَعْثُ وَ نَشُوْرُ قِيَامَتُ بِمَعْنَى جَنَانُ أَنْكُ**  
**اجْزَاءُ وَ ذَرْمَاءُ مَرْغَانِ مَمَّةُ بِأَيْكِدُ كِيْرُ أَوْرُومُ وَ بَا أَصْلُ خَوْدَرُ سَائِنْدُ مَرُوزِيْنِ جِهَارُ كُوهِي**  
**فَرْدَادُ رَقِيَامَتُ مَمِيْنُ كَمُ خَلْقُ أَوَّلِيْنِ وَ آخِرِيْنِ رَا أَنْ جِهَارُ سُوِيْ عَالَمُ مَمَّةُ رَا بِأَمُّ أَرَمُ**  
**وَزَنْدُ كَرْدَانُ بَدَانُ كُ سَعِيْ دَر قُرْآنِ بَرَسَهُ وَ جِهَهُ اسْتُ بِمَعْنَى مَشِيْ جَنَانُ أَنْكُ اللَّهُ كَتَبَ**  
**أَيْ جَا ثُمَّ أَدْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا أَيْ مَشِيًّا مَمَانَسْتُ كَهْ كَتَبَ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ جَاءِيْ**  
**دِيكَرُ كَتَبَ فَاسْتَعْوَا أَيْ ذَكَرَ اللَّهُ أَيْ أَمْسُوْا وَ جِهَهُ دِيكَرُ سَعِيْ بِمَعْنَى عَمَلُ اسْتُ جَنَانُ أَنْكُ**  
**اللَّهُ كَتَبَ وَ سَعِيْ لَهَا سَعِيْهَا وَ مَوْصُوْمُْنِ بِمَعْنَى عَمَلُهَا عَمَلُهَا جَاءِيْ دِيكَرُ كَتَبَ أَنْ سَعِيْكُمْ**  
**لَشَيْءٍ أَيْ عَمَلِكُمْ وَ جِهَهُ سُوْمُ بِمَعْنَى شَفَا فَنَسْتُ جَنَانُ أَنْكُ كَتَبَ وَ جَارُ جَلْ**  
**مِنْ أَفْضَلِ لَدُنِيْ سَعِيْ أَيْ يُسْرِعُ ثُمَّ قَالَ وَ اعْلَمُ أَنْ اللَّهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ وَ بَدَانِ**  
**كَيْ اللَّهَ تَوَانَا وَ بِيْ مَمْنَسْتُ وَ دَر كَرْدَا رِيْ يَكْنَسْتُ وَ خَدَائِيْ رَا سَرِ اسْتُ كُنْدَةُ**  
**فَرَكَارُ بَسْرَا وَ فَنْدَةُ هَر جِيْزُ بَر جَا وَ سَا زَنْدَهُ هَر جِيْزُ دَر هَامَانَا بُوِيْ كَرُ نَفَاسُ كَتَبَ**

رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَبْرَهِيْمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُوْزُ وَ نَحْ سَالَهُ بُوْدُ كَهْ وَ بَرَا أَنْ فَرَمُودُ بِيْشَارُ زَبَشَارُ  
دَا ذَنْ بَغْرَنْدُ بُوْدُ وَ بِيْشَارُ أَنْ فَرَمُودُ نُوْزُ وَ نَحْ سَالَهُ بُوْدُ كَهْ وَ بَرَا أَنْ فَرَمُودُ بِيْشَارُ زَبَشَارُ  
بَغْرَنْدُ نُوْزُ وَ نَحْ سَالَهُ بُوْدُ كَهْ وَ بَرَا أَنْ فَرَمُودُ نُوْزُ وَ نَحْ سَالَهُ بُوْدُ كَهْ وَ بَرَا أَنْ فَرَمُودُ بِيْشَارُ زَبَشَارُ  
نُوْزُ وَ نَحْ سَالَهُ بِيْكَ سَالُ أَبْرَهِيْمُ مَمَّةُ بُوْدُ أَنْ سَا زَنْدَهُ مَثَلُ الَّذِينَ يُتَفَقَّوْنَ مَثَلُ دَر قُرْآنِ  
بُرْدُ وَ مَعْنَى اسْتُ هَر جَا كَهْ أَنْ جَوَابُ نِيْسْتُ مَثَلُ صِفَتِ اسْتُ جَنَانُ كَتَبَ مَثَلُ الْجَنَّةِ  
الَّتِي دَعْدُ الْمُتَقَوْنَ أَنْ جَوَابُ نَكْرُدُ وَ مَثَلُ بِمَعْنَى صِفَتِ اسْتُ وَ هَر جَا كَهْ مَثَلُ كَتَبَ  
وَ أَنْ جَوَابُ دَا ذَنْ جَنَانُ أَنْ جَا مَثَلُ بِمَعْنَى شَبَهُ اسْتُ وَ دَر آيَتِ أَضْمَارُ اسْتُ أَيْ مَثَلُ  
نَفَقَةُ الَّذِينَ يُتَفَقَّوْنَ نَمُونُ نَفَقَةُ أَشْيَانِ كَهْ هَزِيْنَةُ مِي كُنْدُ بَر غَا زِيَانِ وَ بَرِيْنِ  
خَوِيْشِ دَر غَزَاهَا أَنْ هَر خَذَا كَمَثَلُ حَبَّةِ بَرَسَانِ دَانَهُ اسْتُ كَهْ أَنْ دَسْتُ كَارَنَهُ  
هَفْتُ خَوْشَهُ رُوِيَا نَدُ دَر هَر خَوْشَهُ صَدْدَانَهُ جَنَانُ كَتَبَ بِمَعْنَى مَقْصُودِيْ رَسَائِدُ رُبَّ  
الْعَالَمِيْنَ بِأَصْدَقَهُ بَنَدُ صُوْمُنُ كَهْ دَر رَاهُ خَذَا بُوْدُ مَمِيْنُ كَذِيْكَ هَفْتَا ذَرَسَائِدُ وَ زَنْ  
هَفْتَا ذَرَسَائِدُ وَ أَنْ هَفْتَا ذَرَسَائِدُ بِأَجْزِهِ كَسُ نَدَانْدُ مَكْرُ اللَّهُ أَيْ نِيْسْتُ كَهْ رُبَّ الْعَزِيْزُ كَتَبَ  
وَ اللَّهُ يُضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ أَهْلُ مَعَانِي كَمَنْدُ اخْتِلَافُ اجْزَاءِ أَعْمَالِ بَنَدِيْكَانِ دَلِيْلُ اسْتُ  
بَرِ اخْتِلَافِ أَعْمَالِ أَشْيَانِ وَ تَفَاوُتِ نِيَّاتِ دَرَانِ هَر جِهَهُ مَخَالَفَتُ نَفْسِ دَرَانِ تَمَامِيْرُ  
وَ اخْلَاصُ دَرَانِ بِيْشَرُ وَ رِضَاءُ خَذَا بَرَانِ نَزْدِيْكَرُ اجْزَاءِ أَنْ يَكُوْتَرُ وَ تَمَامِيْرُ أَنْ جَا  
كَيْ اجْزَاءِ أَعْمَالِ جَاءِيْ عَشْرَةُ أَشْأَلَهَا كَتَبَ جَاءِيْ سَبْعِيْنُ جَاءِيْ أَضْعَافًا كَثِيْرَةً وَ خِلَافُ  
كَهْ نِيَّتِ وَ اخْلَاصُ سَائِفَانِ دَر طَاعَتِ تَمَامِيْرُ أَنْ نِيَّتِ وَ اخْلَاصُ مَقْصُودَانِ اسْتُ  
وَ نِيَّتِ مَقْصُودَانِ تَمَامِيْرُ أَنْ نِيَّتِ ظَالِمَانِ اسْتُ بَرِ اجْزَاءِ أَشْيَانِ لَا جَاهُ تَمَامِيْرُ بُوْدُ  
لَدَى اجْزَاءِ أَشْيَانِ ضَحَاكُ كَتَبَ مِنْ أَخْرَجَ دَر مَمَانِ مَالَهُ ابْتِخَاءُ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَلَهُ فِي الدُّنْيَا  
بِكُلِّ دَرَهْمٍ سَبْعِيْنُ دَرَهْمٍ خَلْقًا عَجَلًا وَ الْفُتُوحُ دَرَهْمٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ  
عَلِيْمٌ وَ سَعَى كُلُّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عَلِمَا اللَّهُ فَرَاخُ رَحْمَتِ اسْتُ وَ هَمَّةُ دَانِ رَحْمَتِ وَ عِلْمُ  
مِي هَر جِيْزُ سَيِّدُهُ ذَرَّةً أَنْ صُجُوْدَاتِ أَنْ عِلْمُ وَ رَحْمَتُ مِي خَالِيْ نَهْ عَجُومُ رَحْمَتِ رَا  
كَتَبَ رَحْمَتِيْ وَ سَعَتُ كُلُّ شَيْءٍ كَمَالُ عِلْمِ رَا كَتَبَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمَا الَّذِينَ يُتَفَقَّوْنَ



اموالهم فی سبیل الله این نفقت درین هر دو آیت صدقه است از هر خدا و پیش از  
 زکوة مفروضه آمد کلی گفت این آیت خاصه در شان عثمان بن عفان و عبد الرحمن  
 بن عوف آمد رضی الله عنهما **اما** عبد الرحمن چهار هزار درم آورد بر رسول خدا  
 و گفت یا رسول الله هشت هزار درم بنزد یک من بوز یک نیمه خود را و عیال را بکنم  
 و یک نیمه آورد بر صدقه می دهم رسول خدا گفت بارک الله لک فیما امسکت و فیما اعطیت  
**واما** عثمان بن عفان هزار تا اشتر همه با ساز و باجواز به مسلمانان داد در  
 غزاة تبوک و چاه زومه ملک وی بود وقف کرد بر مسلمانان عبد الرحمن بن  
 سمیه گفت عثمان عفان در حبش اعصره هزار دینار آورد نزد یک رسول خدا  
 بنهاد گفت رسول را دیدم که دست در میان آن در می آورد می گفت حاضر این  
 عفان ما عمل بعد الیوم چه زبان دارد بر سر عفان را هر چه گذر پس امروز  
 بوسعید خدای گفت رسول را دیدم که دست برداشته بود و عثمان را دعا می  
 کرد می گفت یا رب عثمان بن عفان رضیت عنه فارض عنه نادری  
 دعا بود جبریل آمد و آیت آورد الذین یففقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یفتنون  
 ما انفقوا متا ولا اذنی می گوید ایشان که نفق کنند از هر خدا آنکه در آن نفقت  
 منت بر کس ننهند و ربخی نرسانند که در نعمت منت بر نهادن نه سزا و مخلوق است  
 بلکه منت بر نهادن الله را سزا است که خداوند جهانیان است و دارند و یار ایشانست  
 و غرق کنند هر یکی در دریای اجهانت پس سباس و منت همه و پراست که خدا  
 ممکنان است قول معروف سخنی خوش و وعده نیکو و ردی تعریض بامام و مغفرت  
 و در گذشت در شتی سخن سایل در حال رد و خشم ناکفتی به الحجاج وی این  
 همه به است از صدقه دادن و با آن صدقه منت و نبح دل بر نهادن و سایل را در  
 سوال بعیر کردن **کلی** گفت قول معروف فی کلام حسن یدعو الله عز وجل  
 الجبل اخیه بظلم الغیب و مغفرت ای تجاوز عن مظلمه خیر ثوابا عند الله من صدقه  
 یعطیها ایاه ثم یتبعها اذی روی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا سأل الشیء

فلا تطعوا علیه مسئله حتی یفرغ منها ثم ردوا علیه بوفای بولین و بذلک تسیر او بر  
 جمیل فانه قد یا یتکم من لیس بایس ولا جان یظرون کیف صنعکم فیما خوکم الله  
 عز وجل و عن یثرب بن الحارث قال رایث علی بن له طالب رضی الله عنه فی المنام  
 فقلت یا امیر المؤمنین تقول شیئا لعل الله ان ینفعنی به فقال ما احسن عطف برغیاء  
 علی الفقراء رغبه فی ثواب الله و احسن منه یتیه الفقراء علی الارغیاء ثقة بالله  
 ثم قال تعالی و الله غنی حلیم الله بی نیازست و بردبار بی نیازست در روزی  
 دادن خلق از برستش خلق بردبارست بیش از آن فرامی گذرد از بی نیاز  
 فرامی گذرد از درویش درشت سخن و گفته اند بی نیازست از صدقه بندگان  
 بر بندگان اگر خواستی خلق را همه توانگری دادی و روزی فراخ لکن توانگران را  
 توانگری داد تا ایشان را بدشکر دلزد و درویشان را درویشی داد تا ایشان را بر صبر  
 دلزد همانست که گفت و الله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق هر کسی را آنچه سزاوی  
 بود داد و آنچه در بایست کار وی بود کرد روزی یکی کاسته یکی افزوده یکی  
 بدتر یکی فروتر یکی بادشواری و شدت یکی باسانی و راحت دبر الامور بقدر نه  
 ندبیر و قدل الخلاق بقدر نه تقدیر و لم یخد فی ذلک شریکاً ولا وزیراً سبحانه  
 عما یقول لظالمون علواً کبیراً **اللهم**  
 قوله تعالی واذ قال ابرهیم رب ارنی کیف تجیی الموتی الایه این آیت زبان کشف  
 بر ذوق ارباب حقایق رمزی دیگر دارد و بیانی دیگر گفتند ابرهیم مشتاق کلام  
 حق بود و سوخته خطاب او سوزش لغایت رسیده و سباه صبرش هزیمت  
 شده و آتش مهر زبانه زده گفت خداوند بنمای مرا نامرده چون زنده کنی گفت  
 یا ابرهیم اولم تؤمن ایمان نیارده که من مرده زنده کنم گفت آری و لکن از  
 آرزوی شنیدن کلام تو و سوز عشق خطاب تو زیر و زبر شده بود خواستم تا  
 تو کوئی اولم تؤمن مقصود همین بود که گفتی و در دلم آرام آمد **مصلح**  
 حکایت کند که یکی در کار سر پوشیده بودی



خواست تا با وی سخن گوید نمی گفت و امشاعی می نمود و آن کار افنا ده سخت  
درمانده و کفنار وی بود و در آرزو سخن گفتن با وی دانست که ایشانرا بجواهر  
سلی باشد رفت و هر چه داشت بیک دانه جویهر بر قیمت بلذ بیاورد و برابر وی  
سنگی بران نهاد تا بشکند آن معشوقه طاقت نداشت که بر شکستن آن صبر کند  
گفت ای بجان چه می کنی گفت بان می کنم تا تو کوئی جبه می کنی

**اندر دل من قرار و آرام نماید دشنام فرست اگر ت بیغام نماید**

و گفته اند ابرهیم آنچه گفت از فی کف تجبی الموتی زندگانی دلی خواست  
و طایفه ستر دانست که نادلی زنده بود طایفه دران فرو نیاید و نا طایفه شود  
بغایت مقصد عارفان نرسد و غایت مقصد عارفان روح انس و شهود چو دوام  
مهرست زبان دریا و دل باران و جان در ناز زبان در ذکر و دل در فکر و جان  
با من زبان ترجمان و دل دریان و جان با عیان گفتند ای ابرهیم اکنون چه  
زندگی می طلبی زندگی در مردن است و بنا در فنا شو همان مرغ را بکش از روی  
ظاهر جنانک فرمودیم تعظم فغان ما را و اظهار بندگی خویش را و از روی باطن  
مهم در نهاد خود این فغان جای آر طایس زینت را سر بردار و با نعیم دنیا و زینت  
دنیا را از مگر کم کن **بغایت لب و طایفه و زان** **کین با خود انک ای بیامد**  
غراب چرخ را بکش نیز حریص مباش بر آنچه نماید و زود بسوزاند

**چون در دلی می ماند اسکن در ساری و انگریز دوی کشتن**

خرو شمتوت را باز شکن هیچ شمتوت بدل خود را و مکه که از ما باز مانت

**در دلی می ماند اسکن در ساری و انگریز دوی کشتن**

که کس مل را بکش مل دران مکن و دل در حیوة لعب و لهو منه تا حیوة طیبه رسی  
ای ابرهیم حیوة طیبه آن زندگی دل است و طایفه ستر که قوی خواهی گفتند  
ابرهیم باین سوال که کرد طلب رویت می کرد جنانک موسی کرد اما ابرهیم بر نزد  
خواست نه بصریح لاجرم جواب نیز بر می شنید و هو قوله و اعلم ان الله عز و جل ابرهیم

شنیدیم سوال تو و دانستیم مراد تو و بحقیقت دان که الله عز و جل زیست و یافت وی  
عز و جل و دیدن وی عز و جل و موسی صلوات الله علیه بصریح خواست نه بر من  
لاجرم جواب نیز صریح شنید که لن توانی و گفته اند چون ابرهیم گفت خداوند  
باین نمای که مرده چون زنده کنی بسپرد وی ندا آمد که تو نیز بنمای که اسمعیل زنده  
را چون مرده کنی فطالیه بطلالیه اگر وفا کنی وفا کنم پس ابرهیم وفا کرد و الله  
دران وفا بروی ثنا کرد گفت و ابرهیم الذی دنی رب العالمین وفا کرد  
و مراد وی بداد و گفته اند که ابرهیم درین سوال که کرد غایت یقین می خواست  
و یقین راسد زینت است اول علم الیقین پس عن الیقین بر حق الیقین  
علم الیقین است که از زبان پیغامبران به بندگان خدا رسد و عین الیقین است  
که بنور هدایت با نشان رسد حق الیقین است که هم بنور هدایت بود هم آثار  
و حقی و سنت ابرهیم خواست ناهرسه زینت او را جمع شود تا هیچ شبهت نبین  
خاطر وی در نیاید ثم قال و اعلم ان الله عز و جل حکیم رب العزیز و مالک العزیز  
متعزیز بعز سنایه و وصف جلاله معتر لغیر بکره و افضاله بدانکه الله با عزت  
است و با قدرت با جلال و با قوت عزیزی که هیچ کس بعز او نرسد هیچ  
فهم چو او در نیاید هیچ دانا قدر او نبیند و خود عزیز و عزیز کننده  
خوار کردگان و بان نماید کم بودگان و بردارنده افکنندگان و عز از وی می  
بندگان را هم حریفان است و هم دران همان درین جهان مال و جان و دران  
جهان بدیدار و وصال لم یزل و لا یزال قوله مثل الذین ینفقون اموالهم  
فی سبیل الله بوجه غفرائی گفت که الله تعالی نواخت در ویشان و مصلحات ایشان  
جایی رسانید که از هفت روی مواصلات ایشان از توانگران درخواست یکی از روی  
لقر جنانک گفت انفقوا مما رزقناکم انفقوا من طیبات ما کسبتم و دیگر از روی  
نظیف جنانک گفت من ذا الذی یترضی الله قرضا حسنا سوئم از روی و غد  
و انشاد پاداش جنانک گفت مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل



حَبَّةُ الْاِيه جَائِي دِيكِر كَفْتُ فَيُضَاعَفُهُ لَهُ وَلَهُ اَجْرٌ كَرِيمٌ جَمَاعَةً مِنْ اَزْوَاجٍ  
 جَنَانِكَ كَفْتُ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ **بَنَجَم** اَزْوَاجٍ نَصِيحَةٍ  
 جَنَانِكَ كَفْتُ لَشَيْطَانٍ يُعَذِّبُكُمْ الْفَقْرَ شَشَمِ اَزْوَاجٍ تَهْدِيكُمْ جَنَانِكَ كَفْتُ  
 لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَنْجَلُونَ بِمَا اَنَامُوا مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لِمَنْ يَدْرِي هُوَ شَرٌّ لَكُمْ  
 هَفْتَمِ اَزْوَاجٍ بِحَقِّقِ جَنَانِكَ كَفْتُ هَا اَنْتُمْ هَوَا تَدْعُونَ لِنُفْسِكُمْ فَيَسْبِيْلُ  
 اَللّٰهُ وَعَلَى الْجَمَلِ مَرَاعَاةٌ وَمَوَاسَاةٌ دَرُوْ اَمِثَانِ هَمِ كَفَارَتِ كَنَاهَانِ اَسْت  
 مَمِ رَضَاءِ رَحْمَنِ مَمِ شَفَاءِ بِيَارَانِ وَكَشْفِ غَمَانِ مَمِ طَهَارَتِ دِلِ وَجَانِ مَمِ قَبُولِ  
 وَنَوَاحِتِ لَذِيْهِ خَدَاوندِ جِهَانِ اَمَّا كَفَارَتِ كَنَاهَانِ وَرَضَاءِ رَحْمَنِ اَسْتِ كَه  
 مَصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفْتُ صَدَقَةَ السَّبْرِ تَطْفِيْ غَضَبَ الرَّبِّ وَصَدَقَةَ الْعِلَالِيَّةِ  
 تَطْفِيْ الْخَطِيْئَةَ كَمَا يُطْفِي الْمَاءُ النَّارَ وَدَرِ بَعْضِ اَخْبَارِ اَسْتِ كَه جَنَانِ حَاضِرِ بُوْدِ  
 رَسُوْلِ خَدَا بَرَانِ نَمَازِ نَمِيْ كَرْدِ جَبْرِ اَمْدِ وَكَفْتُ يَا رَسُوْلَ اَللّٰهِ نَمَازِ كُنْ بَرُوِيْ كَه اَو  
 شَبِيْ كَه بَادَانِ مِيْ اَمْدِ صَدَقَةُ دَاوِدِ رُوْشِيْ مَخْنَجِ وَاَللّٰهُ تَعَالٰى اَوْرَ اَبَانِ صَدَقَةُ  
 بِيَا مَرِيْذِ وَازْوَاجِ خَشَنُوْدِ كَشْتُ وَشَفَاءِ بِيَارَانِ وَكَشْفِ غَمَانِ اَسْتِ كَه مَصْطَفَى  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفْتُ دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالْصَّدَقَةِ وَاسْتَقْبِلُوا اَصْلَاحَ الْبَلَايَا بِالْذَّعَا وَنَدَارِ  
 الْغَمِّ بِالْصَّدَقَةِ تَكْشِفُ عَنْكُمْ وَطَهَارَتِ اَسْتِ كَه اَللّٰهُ كَفْتُ خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ  
 صَدَقَةَ تَطَهِّرْهُمْ وَتَزَكِّيْهِمْ وَاقْبُولِ اَسْتِ كَه مَصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفْتُ اَنْ  
 اَللّٰهُ يَقْبَلُ الصَّدَقَةَ وَلَا يَقْبَلُ اِلَّا الطَّيِّبَ يَفْبَلُهَا بِمِنْه ثُمَّ يَرْبِيْهَا لِصَاحِبِهَا كَايْرٍ  
 اَلْجَلِ مِنْكُمْ مَهْرُهُ حَتَّى اَنْ اَلْقَمَةُ تَنْصِيْرُ مِثْلَ جَبَلٍ اَحَدٍ **فِيْ لَه**  
**تَعَالٰى** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِيْ اَمِثَانِ كَه بَكْرِيْذِ لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ  
 بِنَاوِ مَكْنِيْذِ صَدَقَاتِ خَوِشِ بِالْمَنْ وَالْمَاذِيْ بِسَاسِ بَرَهَازِ وَرَجِ نَمُوْدِ  
 كَالَّذِيْ يَنْفِقُ مَالَهُ جَوْنِ كَسِيْ كَه نَفَقَتْ مِيْ كَنْدِ مَالِ خَوِشِ رِيَاءِ النَّاسِ بِرَدِيْذِ  
 مَرْدَانِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ نَاكَرُوْدِ خَدَايِ وَبَرُوْدِ سَنَاجِيْزِ مُثَلِّه  
 كَمِثْلِ صَنَوَانِ نَمُونِ وَيْ مِجْمُونِ نَمُونِ سَنَكِيْ خَاوِ نَزَمِ عَلَيْهِ تَرَابِ كَه بَرَاوِ سَنَكِيْ

خَالِ خَشَكِ بُوْدِ فَاَصَابَهُ وَابِلُ بَانِ رَسِيْدِ بَارَانِيْ تِيْزِ سَخْتِ فَتَرَ كَه صَلَدَا اَنَرَا  
 كَدَاشْتِ تَمِيْ بَاكِ لَا يَقِيْدُ رُوْنِ عَلٰى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا كَه هَجِزِ نَتَوَانِدِ كَه اَزَانِ بَا دَسْتِ  
 اَرِنْدِ وَاَللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ وَاَللّٰهُ يَارِيْ دِهْ كَرُوْدِ نَاكَرُوْدِ كَانِ  
 نَيْسْتِ وَمِثْلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ وَعَمَلُ اَمِثَانِ كَه نَفَقَتْ مِيْ كَنْدِ مَالِ خَوِشِ  
 خَوِشِ اِنْغَاوِ مَرْضَاتِ اَللّٰهِ دَرِ جُسْتِ خَشَنُوْدِ خَدَايِ وَنَبِيْنِ اَمِثَانِ  
 وَدَرِ رُوْخِ كَرْدِ نَيْتِ خَوِشِ دَرِ اخْلَاصِ وَاجْتِسَابِ كَمِثْلِ جَنَّةِ رَاسْتِ بَرَسَانِ  
 نَيْسَانِيْ بِرَبُّوعِ بِرَبَا لَيْلِيْ اَصَابَهَا وَابِلُ بَانِ رَسِيْدِ بَارَانِيْ قُوِيْ نَامِ فَاَنْتِ  
 اَصْلَهَا صَغِيْرِيْ بِدَاوِ بِرِخَوِشِ دَوِجْدَانِ كَه يُوْسِيْدِ نَدَاوِ اَزَانِ فَاَنْ لَمْ يَكُنْهَا  
 وَابِلُ اَزِيسِ بَانِ نَرَسِيْدِ بَارَانِ قُوِيْ تِيْزِ فَطَلَّ رَسِيْدِ بَانِ بَارَانِيْ مِيَا نَدِ  
 مَكُوْدِ وَاَللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ وَاَللّٰهُ بِاَجْهِ شَمَائِ كَنْيَدِ بِنَاوِ اَنَاسْتِ اَيُوْشِ  
 اَحَدِ كَمِ دَوَسْتِ دَلِزِيْكَ اَزِ شَمَا اَنْ تَكُوْنِ لَهُ حَقَّةٌ كَه دِيَارِزِيْ بُوْدِ مِنْ  
 نَخِيْلِ وَاعْنَابِ اَزِ بَرِ خَرَا سَنَانِ وَانْكَوْرَهَا تَجَرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ مِيْ رُوْزِ رِيْزِ  
 دَرِ خَنَانِ اَنْ جَوِيْهَا لَهْ فِيْهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَيَدْرَانِ اَزِ هَمِ مِيُوْهَا وَاصَابَهُ  
 الْكِبَرُ وَبُوِيْ رَسِيْدِ بَرِيْ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعُفَاءُ وَارِافِرِزْدَانِ خَرْدِ عَاجِزِ  
 فَاَصَابَهَا اَعْصَانُ نَاكَاهِ بَانِ رَزُوِيْ رَسِيْدِ بَادِيْ كَرْمِ فِيْهِ نَارُ سُمُوْمِيْ سُوْزْدِ دَرِ اَنْ  
 فَاخْتَرَقَتْ وَبَسُوْرِدِ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمْ اَلْآيَاتِ لِمَنْ يَحْسِبُنِهَا كَذِبًا اَللّٰهُ شَمَا  
 وَمِثْلَهَا دَرِ سَخَانِ خَوِشِ اَللّٰهُ يَنْفَكُوْنِ نَاكَرُوْدِ رَا نَدِيْشِيْذِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
 آمَنُوا اِيْ اَمِثَانِ كَه بَكْرِيْذِ اَنْفَقُوا نَفَقَةً كُنِيْذِ مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ  
 اَنْ بَاكِ اَنْ كَسَبْ كَرْدِيْذِ وَبَدَسْتِ اَوِ رَدِيْذِ وَمِمَّا اَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ  
 وَنَفَقَهُ كُنِيْذِ اَنَاجِ شَمَالِ بِيروْنِ اَوِ رَدِيْمِ اَزِ زَمِيْنِ وَلَا تَقْتُلُوا الْحَيَاةَ مِنْهُ تَنْفَقُوْ  
 وَاهْنَكِ بَرِيْنِهْ مَكْنِيْذِ دَرِ زَكُوْتِ وَصَدَقَةِ كَه مِيْ دِهِيْذِ وَلَسْتُمْ بِاَخْذِيْهِ اَنْ بَرِيْنِهْ  
 كَه دَرِ سَنَدِ وَدَاوِ دَنَسَانِيْذِ اَلَا اَنْ يَخْضُوْا فِيْهِ مَكْرُ بِنَاسِ اَهْلِ وَبِحَا اَحَرِ قِيْمَتِ  
 كَه حَشِ جِيْزِيْ فَرَا كُنِيْذِ وَاعْلَمُوا اَنْ اَللّٰهُ غَنِيٌّ جَمِيْدٌ وَبَدَايِذِ كَه اَللّٰهُ بِيْ نِيَا زَسْتِ بِيْ



نیازی وجود ستود. الشیطان یعدکم الفقر دیوشمارا درویشی می دهد و  
 و یا مکرکم بالفحشاء و شمارا بخل می فرماید. والله یعدکم مغفرة و الله شمارا وعد  
 آمرزش می دهد از خود. و فضلا و افزونی در مال و در روزی. والله اعلم  
 علیم و الله فراخ توان فراخ دار فراخ بخش است دانا. یؤتی الحکمة من لیساء دانش  
 می دهد او را که خود خواهد. و من یؤتی الحکمة و هر که او را دانش دادند  
 فقد اوتی خیرا کثیرا او را چیزی دادند فراوان. و ما یدکر الا اولوالالباب و در  
 نیاند و بند نکند مگر خداوندان خرد. و ما انفقتم من نفقة و هر چه دهید از نفقه  
 او نذرتم من نذر یا پذیرد از نذری. فان الله یعلمه الله می داند آن. و ما  
 للظالمین من انصار و پیدا کردن ریاکاری ده نیست. ان تبدوا الصدقات  
 اگر صدقه آشکارا دهید. فبما هی نیک است آن. و ان تخفوها و توکوها التقرؤ  
 و اگر پنهان دارید آن صدقه که دهید بدرویشان. فهو خیر لکم ان شمارا بهتر  
 و نکفر عنکم من سیئاتکم و گناه شما از شما بستریم. و الله بما تعملون خبیر و الله با آنچه  
 شما می کنید داناست و ازان آگاه. **النوبة الثانية**  
 یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمال و اذی ای شما که گوید کان و مؤمنان  
 ایذ موا ساء که با دو بیتان کنید از فرائض ذکوات و تطوع صدقات و انواع بر مکار  
 نکند نامق و اذی فرا بی آن ندادید و درویش را بخل کنید با آن که روی تریش  
 کنید و بیشانی فراموش کنید و سخن با وی بگفت گویند و ویدان عطا کار فرمایند  
 و بسبب حروشی خوار دارید و بچشم حقارت بهی نگرید که اگر چنین کنید عمل شما  
 باطل شود و ثواب آن ضایع گردد. عایشه و ام سلمه را رضی الله عنهما عادت بود  
 بچون در ویش را چیزی فرستادندی گفتندی یا ذکر ناجه دعا کند تا هر دعایی  
 بدعایی مکاره کنیم تا صدقه خالص بماند مکاره مکرده بکر که از درویش حصار و  
 نداشتند بدان احسان که کردند فضل از آنکه بروی منت نهادندی یا اذی  
 نمودندی. و گفته اند منت بر نهادن آنست که چون صدقه داد از آن بگذری

من فلان نیکی که در وای را بای آورد در و شکستگی و یا جبر که در و اذی  
 نمودن آنست که احسان خود با درویش فاکسی گوید که درویش نخواهد که انکس  
 ی از حال وی خبر دارد و نام و ننگ وی داند. کالذی ینفق ماله ریا الناس  
 کالبطل الذی ینفق ماله ریا الناس و هو المنافق یعطى لبوهم انه مؤمن می گوید  
 شما که مؤمنان اید صدقات خویش بمن و اذی باطلر مکنید چنانکه آن منافق که  
 ایمان بخدای و بدون رشاخیر نلزد صدقات خود بر آید مرد باطلی کذ و ریا  
 وی آنست که بمرد می نماید که وی مؤمن است بان صدقه که می دهد  
 بس رب العالمین این منافق را و آن منت برهنده را مثل زد گفت فمثله  
 کمثل صفوان ای فمثل صدقه مثل صدقه ایشان راست مثل سنگی نرم سخت است  
 ی بران خال خشک باشد و بارانی تیز بوی رسد چنانکه ازان خاک بر سنگ هیچ  
 جیر نماند و نتواند که ازان چیزی بادیست آرند فردا در قیامت کردارها ایشان  
 همه باطل و نیست شود و نتواند که از ثواب آن نفقه ایشان چیزی بادیست  
 آرند. اینست که الله گفت لا یقدر لون علی شیء مما کسبوا مما نیت که جایی دیگر گفت  
 مثل الذین کفروا برهم اعمالهم کما دأبوا بده الریح فی یوم عاصف لا  
 یقدر لون مما کسبوا علی شیء جایی دیگر گفت و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة  
 الایه و روی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا کان  
 یوم القيمة نادى مناد لیسع اهل الجمع ای الذین کانوا یعبدون الناس قوما فخذوا  
 اجورکم ممن عملتم له فانی لا اقبل عملا خالطه شیء من الدنیا و اهلها و عن  
 ابی هريرة رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اذا کان یوم  
 القيمة یؤتی برجل قد کان یحول مالا فیقال له کیف صنعت فیما خولناک فیقول انفقت  
 و اعطیت فیقال له ابدت ان یقال فلان سخی و قد قیل لک ذلک فلما یغنی عنک  
 ثم یؤتی برجل شجاع فیقول الله له الم اشجع فلیک فیقول بلی یا رب فیقول کیف  
 صنعت فیقول کیف صنعت فیقول ما نلت حتی اهرقت محبتي فیقال له ابدت



اَنْ يُقَالَ فَلَانٌ شَجَاعٌ وَقَدْ قِيلَ ذَكَرَكَ مَا يَعْنِي عَنْكَ ثُمَّ يُوْتَى بِرَجُلٍ قَدْ كَانَ اَوْتَى  
 عَلَّمَا فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ اَلَمْ اسْتَحْضِرْكَ الْعِلْمَ فَيَقُولُ بَلَى فَيَقُولُ اللَّهُ كَيْفَ صَنَعْتَ  
 فَيَقُولُ تَعَلَّمْتُ وَعَلِمْتُ فَيُقَالُ ارْدَتْ اَنْ يُقَالَ فَلَانٌ عَالِمٌ وَقَدْ قِيلَ ذَكَرَكَ فَمَاذَا لَعْنِي  
 عَنْكَ ثُمَّ يُقَالُ اِذْ هَبُوا لَهُمْ اِلَى التَّارِ وَمِثْلُ الَّذِي يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ اِتِّعَاءَ مَرْضَاتِ  
 اللَّهِ اَيْنَ مِثْلِي دَيْرِست که الله تعالی مؤمنان را زدن آن مؤمنان که نفقه از بهر خدای  
 و در خشنودی وی کنند و من وادی فرایس آن ندارند می گویند غون نفقه  
 ایشان که در طلب رضا خدا نفقه می کنند و در آن وجه خدا خواهند و من وادی  
 فرایس آن ندارند و ثبوتاً من انفسهم یفینا و تصد یقاً من انفسهم بالتواب  
 لا کما لمنافق لذلک لا یؤمن بالتواب در آن نفقه که کنید دانند که الله ایشان را بران  
 داشت و در دل ایشان مقرر و محقق کرد پس در آن خوشدل و خوش تر باشند  
 و بی گمان در ثواب آن نه چون آن منافق که ایمان ثواب ندارد و آنچه کند  
 بکراهیت کند و گفته اند این ثبوت بمعنی ثبوت است فکان الرجل اذا هم بصدقة  
 ثبوت فان کان لله امضی وان خالطه شیء اشک و این قول موافق آن خبر  
 است که مصطفی علیه السلام گفت اذا اردت امر فندب عاقبت فان کان رشد  
 فامضه وان کان غیفا فانتبه ثم قال کثیر جنة بربوة بفتح راء و شامی و عاصم  
 است دیگران بضم را خوانند و بربوة بکسر را و برباوة هر دو قرأه شاذ است و  
 این همه اخات مختلف اند یک معنی را می گویند مثل و سان نفقه مؤمن راست  
 بر سان بُسَنانی است در بابی که اناب و اذیتش یابد و از آفت و عاهت  
 و عفو ت رسته تر بود و ریع آن بیشتر اصحابها و ابل فانت اکلها ضعیفین  
 این کثیر و نافع و بوعمر و اکلها بسکون و تخفیف خوانند دیگران شقیل و معنی  
 هر دو یکسانست می گویند چون باران قوی بآن بُسَنان رسد میوه و بر درختان  
 دهد که دیگر جایها بدو سال فان لم یصبها و ابل فطلک بر آن باران تر نیاید  
 بلکه باران ضعیف خرد بود همچنان ریع و نزل دهد که بی باران قوی

رب العالمین ثواب صدقه مؤمن را این مثل زد می گویند ثواب وی مضاعف بود اگر  
 صدقه بسیار باشد یا اندک همچنان که آن بُسَنان میوه مضاعف دهد اگر باران قوی بود  
 یا ضعیف ایود احد لم این تقریری دیگرست مثل منافق مُرایی را در آن نفقه که کلاه  
 می گویند و دست دلدزد یکی از شما که وکیل زنی بود که در آن خرما اسنان و میانه آن  
 انگور ها زید درختان آن می رود جوها و ویرا در آن بود همه میوه ها آنکه این مرد می  
 شده و از کتب و تکاپوی درمانده و اطفال دلدزد کوزکان خرده خرده و سرخ  
 ایشان بکاه کار کردن نرسیده و معیشت ایشان همین بُسَنانست و پس ناکاه سومر  
 آنرا بزند و همه را بسوزاند و نیست کذب بکی که حال این مرد چون بود نه توان آن دلدزد  
 که سومر را دفع کند نه قوت آنرا بیک بار و پنج بزد و درخت کارز نه کوزکان آن سید ند  
 که بذر را بکار آیند و یاری دهند نه جای دیگر معیشت دارد که با آن که در می عا جز  
 باند و در آن هنگام که حاجت وی بآن بُسَنان بیشترست و ضرورت وی غماز آن  
 نومیذ شود اینست مثل عمل منافق و مُرایی فردا بر سنا خیز که ایشان را حاجت افد  
 ثواب اعمال آنان در ماند و نومیذ شوند و عملها خویش همه باطل و نیاه بینند  
 شد ادا اوس گفت رسول خدا را دیدم صلوات الله علیه که می گریست گفتم چرا  
 که می گفت می ترسم که امت من شرک آرند نه انک بت بر ستند یا اناب و ما د  
 لکن عبادت بر پا کنند و الله تعالی نه پذیرد که داری که در وی یک رخ زده یا بود  
 و روایت کنند که ابن مسعود رضی الله عنه نشست بود یکی گفت دوش سوره  
 البقره بر خواندم این مسعود گفت نصیب وی از آن عبادت همین بود یعنی بگون  
 اظهار کرد ثواب آن باطل شد فناده گفت چون بنده عمل بر پا گذرت العالمین  
 گویدی نگرید آن بنده را که بعامی استخوان کند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت مرا بی  
 سه نشان است که آنها باشد کاهل بود و که مردمان را بیند بنشاط بود و که او را  
 بُسَنان در عمل میفرایند و که بنکوهند از آن بکامند رب العزیز درین آیت مثل زد  
 کرد اما که نیاه که دزد بر کار کران و ثواب آن از ایشان فایت شود از بهر فساد







هر چه قوت داشته باشد و بدان کفایت توان کرد چون کند و جو و کاورس و بخورد و باغی  
و مانند آن و نصاب آن پنج و سق است حکم خبر قال النبی صلی الله علیه و سلم فیما دون  
خمسة اوسق من التمر صدقة و پنج و سق سیصد صاع باشد هشتصد من بقیان هرگز  
هشتصد من میوین بیايد از انگور و هم چندین خرما خشک از رطب و از انواع حبوب  
هم چندین باک کرده عشر آن بدان واجب شود هر ده من نه من آن وی است و یک  
من آن در ویشان و اگر این نصاب از دو جنس باشد چنانکه چهار صد من کند و چهار صد  
من جو یا چهار صد من میوین و چهار صد من خرما بر وی زکوة نیست و اگر درختان  
و کشتزار خویش بد و لا ب آب دهد که آب آسمان و آب کاریز بود بر وی نصف  
العشر بود چنانکه در خبر است فیما سقت السماء و الاثمار و العیون اوکان بعدا  
و فیما سقی بالتضح نصف العشر و البعل من النخل الذی یشرّب بعروقه من الارض من  
غیر سقی و چون خرما و انگور و نخل گرفت و کند و موجودانه سخت کرد در آن هیچ تصرف  
نکند تا بیشتر جزر کند و بداند که نصیب در ویشان چند است آنکه چون آن مقدار  
بذیرت اگر تصرف کند در جمله رواست روی عتاب بن اسید از رسول الله صلی  
الله علیه و سلم قال فی الکرم انما تخرص کما تخرص النخل فتؤدی زکوة زبیباً  
کما تؤدی زکوة النخل ثم وایب زکوة معشر بر مالک زرع است نه بر مالک زمین  
کسی که زمین کسی باجارت دارد زکوة آن کشته بر مسنجر است نه بر صحر و لا یتیموا  
الجنت قراءة بزی تشدیدنا است اشارت کذب آن که تخفیف را بگوید که است  
کی اصل او و لا یتیموا بدو نا است منه یتفقون ان یتفقوا نه می گوید چون زکوة  
می دهید قصد بر نه مکنید آنکه گفت و لستم باخذیه ای لستم باخذی ذلک  
الجنت لو اعطیتهم فی حقکم الا باغماض و تساهل خواصی باجواب خوان خواصی  
باستغفار می گوید از برینه مدهید و در سند و داد برینه نشاند ملک  
بتساهل و مجابا در قیمت چشم بر چیزی فرا کرده الا ان تعظوا فیه ای التامع  
کم فیه و علموا ان الله غنی حمید و بداند که الله بی نیاز است و بای نیازی

و نه نواز حمید ستوده یعنی ستوده خودی شناید نه نام قدر نکاهند نه افزا  
بزرگ عزتی پرستش بند الشیطان یعدکم الفقر ای الحق فلم یقول امسکوا  
مالکم فانکم ان تصدقتم افقرتم می گوید شیطان شمارا بدرویشی می ترساند  
و می گوید مال نکاه دارید و دست از صدقه دادن فرو گیرید که اگر شما صدقه  
دهید درویش و در مانده شوید و مخلق نیازمند گردد بدیند و همین که این شود  
داند که رعد شیطان دروغ است و بیم دادن وی بدرویشی باطل و خلاف  
شرع که در خبر است ما نقص مال من صدقه بش ابلع خبر بمومن سزاوارتر از خبر  
گرفتن دست به بیم دادن شیطان قال النبی صلی الله علیه و سلم ان للشیطان  
لمة باین آدم و الملائکة فاما لمة الشیطان فایعاد بالشرب و الکذب بالحق و اما  
لمة الملائکة فایعاد بالخیر و تصدیق الحق فمن وجد ذلک فلیعلم انه من الله و  
لیحمد الله و من وجد الاخری فلیتعوذ بالله من الشیطان ثم قراء الشیطان  
یعدکم الفقر الیه و یا مکرر بالفحشاء فحشا انما یخلل است چنانکه طریقه گفت  
**ارکی الموت یعنا ما لکرام و یصطفی عقيلة مال الفاحش المتشدد**

این فاحش در بیت خیل است و این متشدد هم خیل است هم چنانکه گفت و الله  
حب الخیر لشاید ای لخیل این خیل اتی عظیم است در راه دین و خلق  
نکو هیئت و خصلتی ناپسندیده و نا بداند که فساد است از پیروزی و رستگاری  
دو است اینست که رب العالمین گفت و من یوق شیخ نفسه فاولیک هم  
المفلحون و در خبر است که رسول خدا صلوات الله علیه طواف می کرد در رک  
لایند دست در حلقه کعبه زده و می گوید خداوند احرمت این خانه که گناه من  
بیامرزی رسول گفت گناه توحیست گفت نتوانم که گویم که بر عظیم است رسول  
گفت و یحک عظیم تر از زمین است گفت عظیم تر گفت عظیم تر از آسمان است  
گفت عظیم تر گفت عظیم تر از عرش است گفت عظیم تر گفت عظیم تر از خدای است  
گفت نه که خدای بزرگوار تر گفت بس بگو که آن چه گناه است گفت مال بسیار دارم



وهرگاه که سائلی از دور بدید آید پندار مآشتی است که در من می افتد رسول خدا  
دور شو از من نامرا با تش خویش نسوزی بآن خدای که مرا بر آشتی خلق فرستاد  
که اگر میان رکن و مقام هزار سال نماز کنی تا از چشم تو جوهر روان گردد و در خنما  
از آن بر آید و آنکه که میری بر بخل میری جای تو جز دوزخ نبود و بخل بخل از کفر است  
و در آتش است نشیمن که الله گفت و من یوق شیخ نفسه فاولیک هم المشکون و  
مصطفی علیه السلام گفت سه چیز مهلک است یکی بخل مطاع یعنی که تو بفرمان وی کار کنی  
و با وی خلاف کنی دیگر هوا باطل که از بی آن فراشوی سده بکر عجب من خوشتر  
چیزی ذکر یا صلوات الله علیهما بر ابلیس سید گفت ای ابلیس تو کجا دوست تری درازی  
و کلا دشمن تر گفت باد ساء بخل را دوست تر در مرا عمل او بخل باطل گردد و فاسق  
سخی را دشمن تر در مرا که سخاوت او را از دست من بر هاند و جان ببرد و بدان  
اشارت گویند که بخل توانگران بمنع نعمت است و بخل و نشان بمنع ممت و الله  
یعدکم مغفرة و فضلا و الله شمارا و عدای می دهد که مرزش از خود و افزون  
پاداش صدقه بر سر بیامرزد بفضل خود و پاداش صدقه دهد چندانکه هم در  
مال بیفزاید و هم در روزی همانست که جایی دیگر گفت و ما افقتم من شیء فهو  
یحلفه و موخیر النارین و روی الذبیر بن العوام رضی الله عنه قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم یا زبیر انی رسول الله الیک خاصة و الی الناس عامة انذرونی  
ماذا قال ربکم قلنا الله و رسوله اعلم قال قال ربکم حین استوی علی عرشه و نظر الی  
خلفه عبادی انتم خلفی و انار ربکم اذ اراکم بیدی فلا تغیبوا فیما تکفلتکم به  
و اطلبوا اذ اراکم منی و الی فارفعوا جواجمکم انذرون ماذا قال ربکم قال عبدک لفق  
انفق علیک و سغ او سغ علیک و لا تضیق فاضیق علیک لا تقتره فیقر علیک  
و لا تعسر فیعسر علیک یا زبیر ان الله یحب الایمان و یبغض الکفر و ان السخا  
من البقین و البخل من الشک و لا یدخل النار من افق و لا یدخل الجنة من اکر یا  
ان الله یحب السخا و لو بشق تمر و یحب الشجاعة و لو بفیل حیة او ع

منه

یوتی الحکم

یوتی الحکم من یشاء بقول سیدی حکمت اینجا نبوت است می گویند کرامت نبوت  
و شرف رسالت و قربت درگاه عزت الله آن کس را دهد که خود خواهد  
مختار از قریش و سران عرب بنشیند که این کار بزرگ و محترمی دنیای  
کرد و هر که سزاوارتر نبوت را سزاوارتر تا آن حد که ولد مغیرم روزی گفت  
لو کان ما یقول محمد حقا انزل علی او علی ابی مسعود الثقفی رب العالمین گفت  
رحمت و کرامت نبوت نه ایشان می کنند ما کردیم و ما دهیم انرا که شایسته تر و بدان  
سزاوارتر اهلیم یقیمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا  
الله باز نمود که قسمت مال و معیشت دنیا که فردا از نبوت است هم درخواست و درایت  
ایشان نهاد و هر کسی را چنانکه سزا بود و در بایست از درویشی و توانگری دادم  
و خود ساختم و برداختم و بارای ایشان نیفکندم پس درجه نبوت و کرامت رسالت  
یک شریفتر است و بزرگوارتر اولی تر که باسان نیفکندم و خود دهم انرا که خود خواهم  
و بقول ابن عباس وقتاده حکمت اینجا علم قرآنست و فقه آن و شناخت ناسخ و منسوخ  
و حلال و حرام و احکام و امثال آن قال النبی صلی الله علیه و سلم لا یفقه الرجل الفقه  
حتی یرک القرآن و جوها کثیرة و قال ابن عباس ان هذا القرآن ذو شجون  
و فنون و ظهور و بطون فظاهره النلاوة و باطنه الناول فاجالسوا العلماء  
و جانبوا به السفهاء و اتاکم و زلة العالم و قال مجاهد اجلسوا لخلق الله  
عز و جل اعلمهم بما انزل و قال ابو موسی اشعری رضی الله عنه من علم الله عز و جل  
علما فلیعلمه الناس و لا یقل لا اعلم فیمزق من الدین و الله یخص برحمته من  
یشاء و ینطق بحکمته الخلفاء فی رضیه و الامناء علی و حیه و العلماء بامرهم و نفیه  
و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون و بقول ربیع انش حکمت خشیت  
است چنانکه مصطفی علیه السلام گفت خشية الله رأس کل حکمة یوتی الحکم من یشاء  
می که می گویند الله خشیت انرا دهد که خود خواهد و نشان انکه الله ویرا  
خشیت داد انست که کم خورد و کم خسبند و کم گویند از کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن



بیدار بفرماید و زبیداری نورد دل آید و ز نور داحلت نماید حاتم اصم را گفتند  
بِمِ اصْبَتْ الْحِكْمَةُ قَالَ بَقْلَةُ الْاَكْلِ وَقْلَةُ النُّومِ وَقْلَةُ الْكَلَامِ وَكُلُّ مَا رَزَقَنِي اللَّهُ  
لَمْ أَكُنْ أَحْبَبُّهُ وَبَقُولِ حَسَنِ حَكَمْتِ اِنْجَا وَرَعِ اسْتَوْرَعِ بِرَهْمِ كَارِي اسْتَوْرَعِ  
وَبَارِ سَائِي وَخَوِشْتَن داری از هر چه ناشایست است و ناپسندیده چون دل از آتش  
پال شد و اعمال وی با خلاص و صدق بیوست سخن وی جز حکمت نبود و نظری جز عبرت  
نمود و اندیشه وی جز فکر نبود و اصل و روع زهد است هم در دنیا و هم در خلق و هم  
خود هر که چشم پسند در خود نگرزد در خود زاهد است و هر که با خلق در حق بداند  
نگزد در خلق زاهد است و تا از دنیا اعراض نکند در خلق و در خود زاهد نشود پس اصل  
طاعات و تخم روع زهد است در دنیا تا این نهد بود نور حکمت در دل و بر زبان بقیند  
مصطفی علیه السلام از اینجا گفت مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا اسْكَنَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ قَلْبُهُ وَانْطَوَتْ لَهَا  
لِسَانُهُ وَمَنْ يُؤْتِيَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا هَكَذَا اِنْ حَكَمْتَ دَاوُدَ اَوْ رَاحِيزَ  
فَرَاوَانَ دَاوُدَ وَمَا يَذْكُرُ اِلَّا اَوَّلُ الْاَلْبَابِ لَبَّ هَرَجِزٌ مَغْرَانُ اسْتَوْرَعِ لَبَّ الْعَقْلَ مَا صَفَا  
مِنْ دَوَاعِي الْهَوَىٰ مِی کوید پند نگیرد ملک جزا و ندادن مغز ایشان که عقل دارند  
از دواعی هوا صافی و از فتنه نفس خالی وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ اِنْ خُطِّبَ  
مُحَمَّدٌ اسْتَوْرَعِ مِی کوید آنچه دهید و نفقه کنید از کوه فزیه یا تطوعات صدقه  
یا نذر می که پذیرد چنانکه مثلاً یکی کوید اگر بیار مرا شفا اید یا فلان مسافر  
در رسید یا فلان کار برآید بر منست که چندین بار کنم یا چندین روز دلمریا  
حج کنم یا چندین برده آزاد کنم و چندین صدقه بدهم این آن نذر است که  
وفا آن لازم است و بجای آوردن آن واجب رب العالمین در قرآن شایسته  
کرد بر ایشان که بوفای این نذر باز آمدند گفت یُوفُونَ بِالَّذِي جَاءُوا بِكَ بِهَا وَبُفَا  
آن فرمود گفت وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمْرًا بُفَا نَذْرَ فَرَمُود  
لَمَّا قَالَ لَهُ اَتَيْتُكَ لِنِيلَةٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَمَا لَصَلَّىٰ اللَّهُ عَلَيْهِ وَتَوَفَّىٰ  
بِنَذْرِكَ وَخَيْرُ سِتْ كَه مِنْ نَذْرٍ اَنْ يُطِيعَ اللَّهُ فَلْيُطِيعْهُ وَمَنْ نَذَرَ اَنْ

فلا يعصه این خبر دلیل است که نذر جز در طاعات و قربات نرود اما انواع  
معاصی نذر در آن نرود و در سنت نیاید مصطفی علیه السلام گفت لا نذر فی معصية  
اللَّهِ وَلَا يَمْلِكُ اِمْلَکُهُ اِنْ اَدْرَاكَ اَنْ يَعْصِيَتِي نَذْرُكَ وَفَا اَنْ يَرَوِي نِيسْت وَكَفَارَت  
لازم نیاید و همچنین در مباحات نذر نرود که مصطفی علیه السلام جایی نذر نکرده  
لا ید با قباب اینست که رسید که این راجه حالت گفتند نذر کرد که از آفتاب  
باسایه نشود و نه نشیند و سخن نکوید و روز دلزد رسول گفت علیه السلام گفت تا با  
سایه شود و به نشیند و سخن نکوید و روز نکشاید بلکه نامر کند مصطفی علیه السلام و بر  
روز و فزون از بهر آنکه روز از اوقات طاعات است و آن دیگر هیچ چیز نرود  
یک آن همه مباحات است نه طاعات و اگر نذر کند بر سبیل الحاح و غصب چنانکه  
کوید اگر من در فلان جای روم یا با فلان سخن گویم بر من است که چندین صدقه  
دهم یا روم دارم اینجا بخیر است اگر خواهد بوفای نذر باز آید صدقه دهد یا روم  
دلزد چنانکه پذیرفته است و اگر خواهد کفارت سو کند کند که او را کفایت بود  
مصطفی علیه السلام از اینجا گفت کفارة النَّذْرِ كَفَارَةُ الْيَمِينِ وَكَفَنُهُ اَنْ يَكُونَ  
رَسُولُ خُذْ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ نَذْرُكَ كَرَاهِيَتِ دَاشْتِي وَنَذْرُكَ كَنَدَ رَاحِلِ خَوَانَد  
و بیان این در خبر بوسریه است رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلنَّذْرُ لَا يَأْتِي اِنْ اَدْرَاكَ اَنْ يَعْصِيَتِي نَذْرُكَ وَفَا اَنْ يَرَوِي نِيسْت وَكَفَارَت  
النَّذْرِ فَيُسْتَخْرِجُ بِدَمٍ اَوْ بِخَيْلٍ وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ اِنْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَاَنْ  
اللَّهُ يَعْلَمُ مَنْ كَوَيْدَ نَفَقَةٍ كَه كَنَدَ وَنَذْرُكَ كَه بَذِيرِ اللَّهِ مِی داند آن بروی پوشیده  
نیست نیت و ممت شما هم در آن نفقه در آن نذر وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَصْحَابِ اَنْشَاء  
کَه نفقه بریا کنند نه با خلاص و نذر بمعصیت کنند نه بطاعت یا با دهنی نیست  
یک ایشان را یاری دهد و عذاب خدای از ایشان باز دلزد اَنْ تُبَدَّ وَ الصَّدَقَاتُ  
فَنَجَّى هِی قَرَاةُ بُو عَمْرٍ وَ قَالُونَ وَاسْمَعِيلُ وَ ابُو بَكْرٍ كَسْرُ نَفْسٍ اسْتَوْرَعِ وَ سَكُونُ عَيْنِ  
اِنْ كُنْتَ اِنْ لَعَنَ رَسُولُ خُذْ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ كَه عَمْرٍ وَ عَصْرُ اَلْعَتَبِ



نعتا بالمال الصالح للرجل الصالح وقرآه مکی ووزش وخصر و یعقوب کس نون عین  
 است وقرآه شامی وچمره وکسای قح نون وکسر عین است ودر تشدید میم هیچ  
 خلاف نیست و معنی همد یکسانست ومانگرت است بمعنی شی ودر موضع نصب  
 است واین را نصب علی التفسیر گویند یعنی نعم شیاهی واکر خواهی ماصلت نه یعنی  
 نعم هی و معنی آیت آنست که اگر صدقه اشکارا دهید نیگوست واکر نهان  
 دهید نیگوست و بهتر یعنی که هر دو مقبول است چون نیت درست باشد و باخلاص  
 دهد لکن حکم خبر صدقه ستر فاضلتر و ثواب آن بیشتر مصطفی علیه السلام گفت  
 افضل الصدقة جمد المقل الی فقیر فی ستر و قال صدقة السر تطفئ غضب  
 الرب و تطفئ الخطیة کما یطفئ الماء النار و ندفع سبعین بابا من الدلاء و قال  
 سبعة یظلمهم الله فی ظله یوم لا ظل الاظلة امام عادل و شاب نشأ بعبادة  
 الله و رجل فلق بالمساجد و رجلان تجارا فی الله فاجتمعا علیه و تفرقا  
 علیه و رجل دغنه امرأة ذات منصب و جمال فقال انی اخاف الله و رجل تصدق بصدقة  
 فاحفا ما حتی لم تعلم بمنه ما نفق شماله و رجل ذکر الله حالیا ماصت عیناه و قال  
 ان اجد لی عمل علی السر فیکبته الله تعالی له ستر فان ظهروه نقل من السر و کتب  
 فی العلانية فان تحدث به نقل من السر و العلانية و کتب ریا این اخبار  
 جمله دلایل اند که صدقه ستر فاضلتر و ثواب آن تمامتر و نیز صدقه ستر از آفت  
 ریا و سمعه رسته تر باشد کچون اشکارا دهیم آن بود که ریا داران شوخی و عیب باطل  
 کردند و نامقبول قال البیضاوی علیه و سلم لا یقبل الله من مسیح و لا من ریا و لا  
 من مفسران را در خصوص و عموم این آیت اخلافاست قومی برانند که بصدقات  
 تطوع مخصوص است اما زکوة فرض اظهار آن فاضلتر و نیگوتر علی الاطلاق و  
 معنی رایکی انک نادیکران بوی اقتدا کند دیگر معنی آنست که ناز راه تمت بر خیزد  
 و مسلمانان بوی کان بد نبرند و بیشترین علما برانند که آیت بصدقه تطوع مخصوص  
 نیست بلکه عام است فرائض و نوافل را و یکم عنکم بیا و رفع را قرآه شامی

است و بنون و رفع را قرآه ابن کثیر و ابو عمر و ابو بکر و یعقوب و بنون و جریم  
 را قرآه نافع و چمره و کسای می گویند کناه شما از شما بستریم واکر بیاخوانند معنی  
 آنست که الله کناه شما از شما بسترخ من سیتاکم این من نهانست که گفت یغفرکم  
 من ذنوبکم من دونه من و ال من و الی و لا و الی و جز ازین فراوان است  
 در قرآن و الله با تمولون جنین دور بین است و نزدیکان و از نهان  
 آگاه بینا هر چیز دانا بهر کار آگاه هر گاه

**الثالث** قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا یبطلوا صدقاتکم  
 بالمرئ و الاذی قال ابن عباس لا یبطلوا صدقاتکم بالمرئ علی الله عز وجل  
 می گویند ای شما که ایمان آوردید و دست بجلقه بندگی ما زدید و بجل عصمت ما  
 اوختید راه بندگی نه آنست که بگر خود نگرید و بطاعت منت بر ما نهید که  
 هر چه شما کنید بتوفیق و ارادت ما است دلت که گشاده شد ما گشادیم توفیق که  
 دلای ما دادیم مواساة که کردی بادر ویش ما خواستیم و ما راندیم بر همه منت ما را  
 است که ساختن همه از ما است و برداختن بر ما براء عازب گفت رسول خدا دینم  
 روز خندق که این کلمات ابن رواحه می گفت اللهم لو لا انت ما اهن دنیا  
 و لا تصدقنا و لا صلینا فانزلن سکینة علینا و ثبتت لاقنای  
 گویند یا خدا یا اگر نه عنایت تو بودی ما را هر کوی تو چید چه راه بودی و نه  
 توفیق تو بودی ما را بکار خیر چه توان بودی آن یحیاه که هر طاعت منت بر الله  
 می نهاد از آنست که راه بندگی کم کرده طاعت خود را و زن می نهاد و آنرا بزرگ  
 دین کبرکی است و وازان نکرستن عین بیکامسکی

و کله لا یبطلوا صدقاتکم بالمرئ و الاذی یعنی بالمرئ علی لسانی می گویند صدقاتها  
 تباه نکنید بآنکه منت برد و پیش نهید مرد تو آنکه که منت برد و پیش نهید



با نجه بوی می دهند از آنست که شرف درویشی و زبنت درویشان نشاخذ و نشانه  
کے ایشان امرون ملوک جهان اند چنانکه در خبرست ملوک تحت اطهار و فردا به  
بالتذ سال پیش از توانگران در هشت شوند که از شرف ازین بزرگوار ترکد امر  
نعمت ازین نما متر قال **ابوالدرداء** رضي الله عنه احب الفقر تواضعاً لله  
واحبت الموت اشياء فاما الى ربی واحب المرض تكفيراً لخطيئتي وروی از النبي  
صلى الله عليه وسلم قال لعلي يا علي انك فقير الله فلا تنهر الفقراء وقر بهم تقرب  
من الله عز وجل رسول خدا علی را گفت ای علی تو درویش خدایی نگرنا درویشان  
را باز نرنی و با ایشان تقرب کنی و نزدیکی جوئی تا با الله نزدیکی شوی پس سزا  
توانگر است که منت برد درویش نهد بلکه از درویش منت پذیرد و او را بخواهد  
حق بزد یک خود داند که در خبرست هدیه الله الى المؤمن لسائل علی باید و چنان  
منت باید نهاد بر درویش که نه او بدویش می دهد یا درویش از وی می شناند  
لا بل که وی با الله می دهد والله بدرویش می سپارد که قال النبي صلى الله  
عليه وسلم ان الصدقة لتقع في يد الله قبل ان تقع في يد السائل یا ایها الدین  
امنوا اتقوا من طبيبات ما كسبتم بزبان اشارت این خطاب با جوانمردان  
طریقت است ایشان که چون دیگران تحصیل مال کردند ایشان تصفیت حال  
جستند دیگران مخرج مال نعیم و ناز هشت رسیدند و ایشان با اتفاق حال نعیم  
وصال حق یافتند اگر جوینده هشت ناطیبات کسب خویش اتفاق نکند بمش  
می رسد پس جوینده حق اولی تر که ناکسب احوال و طبیبات اعمال در بناز حق  
نرسد و باختن احوال و اعمال نه است که نیارد بلکه نیارد و بکنار ذاک عمل ثقلین  
دلزد دران نکرد و آرامگاه و نگهبان گاه خویش نماند و بطاعت خویش بش ازان  
ترسد که عاصی بر معصیت خویش ناغور و بندار در راه و کنی بناید و راه برد  
نزد سلطان طریقت بویزد بسطامی قدس الله روحه گفت وقتی نشسته بودم  
مخاطب من در آمد که من امروز بیر وقتم و چید عصر خویش گفتا پس با خود اندام

دانستم که آن غرور است و بندار که بمن راه می زند برخاستم بر او خراسان فرو رفتم  
در میان بیا بان سوگند یاد کردم که از اینجا نروم تا مرا و امن ننمایند سه شبانه روز  
آنجا بماندم روز چهارم مرده ای غور دیدم بر اچله نشسته و می آمد و بروی  
نشان آشنایان پیدا دست بیرون بردم و با شتر اشارت کردم که باش هم  
در ساعت دو بای شتر بر زمین فرو رفت آن مرده غور جرمن نگرست گفت  
هان هان ای بایزید بدان می آری که چشم فراز کرده باز کنم و در بسنه بکشایم  
و بسطام را با اهل بسطام و بایزید را غرقه کنم گفتا هیبتی از وی بر من نماند  
انکه گفتم از گنج می آیی گفت از آن که باز که توان عهد کردی و میان بستی سه  
هزار فرسنگ آمده ام پس گفت زینهار ای بایزید که فریفته نشوی و بایزید  
نمانی که انکه از جاده حقیقت بیفتی این بگفت و روی از من برگردانید و رفت  
بویزد گفت انکه از روی الهام بستم فرو گفتند که ای بایزید در خزان  
فضل ما بسی طاعت مطیعان است و خدمت خدمتکاران کز انکه ما را  
خواهی سوز و نیاز باید و دزد و کزاز شکستگی تن و زبان مغارت دل  
و جان **ویران توان یافت بسبب نماز ثابت کده از نشان تو خالی نکلی**  
الشيطان يعدكم الفقر لفقره والله عز وجل يعدكم المغفرة لكرمه شیطان که خود  
از حق درویش است می وعده درویشی دهد که همان دلزد و دستش بدان می  
رسد خود خرمن سوخته است دیگران را خرمن سوخته خواهد و ذل العالمین  
آمرز کار است و بنده توان وعده مغفرت و کرم می دهد آری هر کس از  
کند که سزاوارست **سراج** کز کوزه هیان بیرون تراند که دروست  
كل يعمل على شاكلته دعوت خداوند جل جلاله است که گفت یا دعوت  
ليغفر لكم من ذنوبكم و دعوت شیطان است که گفت انما يدعوكم ليلكونا  
منه اب السعير شیطان بر حرص و رغبت دنیا می خواند و این حقیقت درویشی  
الله بر قناعت و طلب عقی می خواند و این عین توانگری است در دین



وجه توانگری مه ازان که در دنیا فافع بود و از خلق بی نیاز و بدل با حق همران و در بنان فضل و کرم در چرخیان عزفه نور اعظم شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه توانگری سه چیز است توانگری مال و توانگری خوی و توانگری دل توانگری مال سه چیز است آنچه حلال است محنت است و آنچه حرام است لغت است و آنچه افزونی است عقوبت است و توانگری خوی سه چیز است خرسندی و خوشنودی و جوانمردی و توانگری دل سه چیز است ممتی مه از دنیا مرادی مه از غیبتی اشتیاء فادینار صولت یوقی الحکمة من یشاء گفته اند حکمت را حقیقتی است و شریعت اما حقیقت حکمت شناختن کاری است سزاوار آن کار و نهادن چیزی است بر جای آن چیز و شناخت هر کس در غالب آن کس و بدیدن آخر هر سخنی با اول آن و شناختن باطن هر سخنی در ظاهر آن و شمره حکمت و وزن معاملات با خلق نکه داشتن میان میان شفقت و مدهانت و وزن معاملات با خود نکه داشتن است میان بیم و امید و وزن معاملات با حق نکه داشتن است میان هیبت و انس حکمت آن نورست کچون شجاع آن بر تو زد زبان بصواب ذکر بیا راید و دل بصواب فکر بیا راید و ارکان بصواب حرکت بیا راید سخن که گوید بحکمت گوید دلهار بایند جافا را صند کند فکر که کند بحکمت کند باز و از بروز کند در ملکوت اعلی جوکان کند و جز در حضرت عندیت ایشان نسا زد

فَدَيْتُ رَجُلًا فِي الْغُيُوبِ نَزُولِ وَاسْتَرَارُهُمْ فِيمَا هُنَا تَجْوَلِ بِنِي  
حکمتها قوی پران تو ظاهر غیبت ی که ازین و اعتناء او در انظار ایشان  
مردی حضرت علی علیه السلام را که در ملکوت اعلی

آلای و حرکت که کند بحکمت کند در حظیر رضا محبوب جمع کرده و مراد خود بدان فدا و مراد الله کرده و انس خود در ذکر وی دیده و نظر خود تبع نظری داشته و بپا ذوی لهرجه رسد یا سوده که در میدان حلال بر مقام نیاز از عشق او سوخته که در روضه وصال بر تخت ناز بالطف او آرمیده **شعبه**

که بقره انزل مشکین تنخوا افرخته که بلطف از لغل نوشین شمعها افروخته  
ای که التکم زمان را بر ما بدوخته

## قوله تعالی

بر تو نیست راه نمودن ایشان و لكن الله یهدی من یشاء و لكن الله راه نماید او را که خواهد و ما تنفقوا من خیر و هر چه نفقت کنید از مال فلا نفسمک آن خود را می کنید و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله و نفقت میکنید مگر خواستن وجه خدا یا و ما تنفقوا من غیر یوق الیکم و هر چه نفقت کنید از مال باداش آن بتمامی شما رسانند و انتم لا تظلمون و از آن چیزی کاشنه و باز گرفته نماند از شما للفقراء درویشان است آن صدقات و زکوات الذین احصروا فی سبیل الله آن درویشان که از خان و مان و فرزندان باز داشته ماندند در سبیل خدا لا یسئطیعون ضربا فی الارض نمی توانید باز رکابی را و روزی جستن را در زمین رفتن تخشبه الجاهل اغنیاء کسی که ایشانرا نشنا سزدند از که ایشانرا بیایان اند من النعفف از آنکس بیاید بزدان کند و از مردمان چیزی خواهند بالجاح و ما تنفقوا من خیر و آنچه نفقت کنید از مال فان الله به علیم الله بان داناست الذین ینفقون احوالهم ایشان که نفقت می کنند مالها و خویش باللیل و النهار بشت برون سراً و علانیة بنهان و آشکارا فلهم اجرهم عند ربهم ایشانرا است مژد ایشان بزد یک خداوند ایشان و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و بیم نیست بر ایشان فردا و نه اند و هکن باشند الذین یا کلون لربوا ایشان که ربای خودند لا یقنمون نجیزند از کور خویش الا كما یقوم الذی یتخطه الشیطان مگر چنانکه آنکس خیزد که دیوزند او را بدست ربای خود من المشر از دیوانگی ذلك بانهم قالوا ایشانرا آن بانست که گفتند اما البیع مثل البع و داد و بیداد همچون با است و البیع و نه چنانست که گفتند که الله بیع حلال کرد و چهره را بپا و با حرام کرد من جاء







مهاجرانند ابن مسعود و ابوهیره و خباب و عمار و بلال قریب چهار صد مرد بودند که ایشانرا  
در مدینه خان و مان و اسباب و ضیاع نبود و املاک و معاش نبود و بزرگ خدای و عبادت و  
جنان مستغرق بودند که پروا کسب و تجارت نداشتند و نیز باسوال و طلب روزی نپرداختند  
مسکن ایشان بشب صدقه مسجد بود و بدون حضرت مصطفی در سفر و در حضر از وی غایب  
و در دل ایشان جز دوستی خدا و رسول نه در خبرست که رسول خدا صلوات الله علیه در  
مصعب بن عمیر نکرست که بوست میشم خود در گرفته بود گفت انظروا الی هذا الذی نور الله  
قلبه لقد رآینہ بین ابویہ یغذونه باطیب لطفام و الشراب و لقد رآیت علیه حلة شریفة  
بما یتى درهم ندعاه حب الله و حب رسولہ الی ماترون و در خبرست که عمر خطاب رضی الله  
عنه هزار درم بر سعید بن عامر فرستاد سعید با اهل خویش شد دلشک و اندوختن اهل  
وی گفت چه افاد که چنین دلشکی مگر کمالی صعب الفاد سعید گفت چه صعب ترازین کی  
ما را پیش از آن جامه کنی بیا رجاء بوی داد بان بان کرد و آن درم جمله فرو کرد و صر  
صره در بخت شب بود در نماز شد تا با ملاذ نمازی کرد وی کریت با ملاذ بر سر کوی  
نشست و آن صرهما می خشنید نا هج نماد بر کت از رسول خدا شنیدم که در و نشان  
مهاجران را روز قیامت بر حساب خوانند ایشان گویند ما رجاء دادند از مال که امروز  
حساب می خواهند پس ایشان در بهشت شوند پیش از تو انکران به با نصد سال  
مردی بیاید ازین توانکران و در غمار ایشان شود او را دست گیرند و از میان ایشان  
بیرون کنند سعید گفت عمر مگر می خواهد که من آن مرد باشم که دنیا و هر چه در دست من  
دهند و آن مرد باشم بخوام مصطفی علیه السلام این در و نشان را صعبا لیک المهاجرین  
خوانند و آنکه ایشان را صفت کرد در آن خبر که گفت جوضی ما بین عدن الی عمان شرابه  
ایضاً من اللبن و الحلی من العسل من شرب منه شربة لم یظما بعدها ابداً و اول من یرده صعا لیک  
المهاجرین قلنا و من هم یا رسول الله قال الذین المیتاب الشعث الرؤس الذین لا یفتح لهم ابواب  
السدد و لا یرجون المنعمات الذین یطون علیهم و لا یطون علیهم و قال صلوات الله علیه  
و سلم ابشروا یا معشر صعا لیک المهاجرین بالتور النام یوم القيمة یدخلون الجنة قبل النبیاء و

نصف یوم

نصف یوم و ذلک خمسایه سنه و عن الحسن قال اوحی الله تعالی الی موسی علیه السلام یا موسی  
لو لعل الخلاق الکرامی الفقرا فی محل قدسی و دار کرامتی للحسوا افدامهم و صاروا ترا  
یکشون علیهم فوعزتی و مجدی و علوی و ارتفاع مکانی لا سفر لهم عن وجهی الکریم و اعز  
الیهم بنفسی و اجعل فی شفاعتهم من یرهم فی اوقادهم فی و لو کان عشارا و عزتی و لا  
اعز منی و جلالی و لا اجل منی انی اطلب ثلثهم من نادم او عا دهم حتی اهلکهم فی اهلکین  
للفقراء الذین احصوا فی سبیل الله رب العالمین ایشانرا درین آیت بسنوز و بهر خیز از اخلا  
پسندید ایشانرا نشان کرد یکی دوام افتخار بحق دیگر حسن نفس نشان در راه حق  
سدیکر همان داشتن فقر از هر حق چهارم ناز و روی و شادمانی بشکر نعمت حق بنجم  
بی یاری از خلق توانگری را بحق احصوا فی سبیل الله یعنی حبسوا انفسهم فی طاعة الله  
و فی الخوف لا یستطیعون ضربا فی الارض للتجارة و طلب المعاش می گویند خود را جانان  
بر طاعت الله داشته اند و دل بر جهاد و غز و هلازه که نمی تواند که جای تجارت شوند  
طلب معاش کند بحسبهم الجاهل بفتح سین قراة شامی و عاصم و حمزة است باقی کس  
سین خوانند و کسر سین میگویند که لغت رسول است صلی الله علیه و سلم می گویند کسی که  
حال ایشان نداند و ایشانرا نشناسد توانکران پندارد نشان و بی نیازان از انداختن کار  
فرمانند و از کسر چیز خواهند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان یرى اثر  
نعمه علی عبده و یکره البؤس و التناؤس و نوحی الحلیم المنعطف من عباده و یغض  
الناس فی الذبی السال الملحی و روی له قال من ستر جفاعة الله و من استغنی  
اغناء الله و من سألنا لم ندخر عنه شیئا لجه حقیقت عفت باز داشتن نفس است از  
فضول شہوات و اقتضا کردن بر آن قدر که شرع دستورین داد در قرآن و در خبر مصطفی  
علیه السلام گفت أربع من جاون هن فیه الحساب ماسدت الجوعه و کفت العطشه و شرب العوة  
و اکمل لبدن هر چه زیادت ازین بود ان نه از عفت باشد که آن فضول شہوت باشد  
حلا لها حساب و چراغها عذبت و روی انه قال علیه السلام لیس من آدم حق فیما سوت  
هذه میت یکنه و ثوب یواری عودنه و جوف الخبز و الماء یقال منی قطع الخبز الیایس



الَّذِي لَيْسَ بِلَيْتٍ وَلَا مَادُومٍ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ أَيْ يَطِيبُ قُلُوبَهُمْ وَبَشَاشَةٌ وَجْهِهِمْ وَاسْتِفَافَةٌ  
 أحوالهم ونور اشراقهم وجولان را بهم فی ملکوت بشارت که در نگری بایشان ایشان را بینی  
 و شناسی بآن نشان که بایشان است از خوشدلی ناز روی و قوت احوال و نور اشراق را  
 درویشی و کسنگی در ساختن و دل باز حق برداخته و با خلق در تواضع و خشوع بیفرو  
 لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ لِحَافًا يَعْنِي لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ لِحَافًا وَلَا بَغِيرَ الْحَافِ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى  
 بِالْغَفْفِ وَهُوَ تَرَكَ السُّؤَالَ لِيُكْوِدَ أَتِشَانُ خُودِ سَوَالِ كُنْدَ از مردمان نادانان الحاح  
 باشد یا الحاح چنانکه عادت اهل سواد باشد بزرگان دین گفتند این غایت شقت است  
 بر مسلمانان چنانکه یکی را دیدند در پیش و کرسنه هیچ سوال نمی کرد و او را گفتند چرا سوال  
 و ترا جری حال سوال میجو است گفت من غنی غنی خ ک حدیث رسول الله صلى الله عليه وسلم لوصدق  
 السَّائِلُ أَفْلَحَ مَنْ رَدَّ فَمَ فَرَّهَتْ أَنْ يَرُدَّ بِنِي مُسْلِمٌ فَلَا يَفْلَحُ أَنْكَ كُنْتُ وَمَا تَقْوَاهُ مِنْ خَيْرٍ فَإِنْ  
 اللَّهُ بِهِ عِلْمٌ هَرَجَبَهُ بِأَصْحَابِ صِفَةٍ دَهْدِ وَبِأَشْيَانِ نَفَقَةٍ كُنْدَ اللَّهُ بَانَ دَانَاست می داند و می بیند  
 و فردا بدان پاداش دهد ابتداء ایت و انتهاء آن جهت مسلمانان است بر نفقه کردن بر صاحب  
 صفة و بواسطه ایشان فرزدن و صدقها بایشان دادن مصطفی علیه السلام فاطمه را گفت لَا  
 أُعْطِيكُمْ وَأَدْخُلْ أَهْلَ الصَّفَةِ تَطْوِي بَطُونَهُمْ مِنَ الْجُوعِ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَصْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ  
 وَعَلَانِيَةً أَيْنَ آتٍ دَرِشَانِ عَلِيٍّ بِرِجْلِ طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَمْدُ جِهَادِ دَرَمِ دَاشْتِ دَرِ هَمْدِ خَانِدَارِ  
 وی جز آن نبود هر چهار درم بدو ایشان داد یک درم لبش داد یکی برون یکی بهمان یک  
 آشکارا در عالمین او را بدان بستود و در شان وی بیت فرستاد این از صدقه است که در جبر  
 می آید که یک درم پیشی دزد بر صد هزار درم سبق درم مایه این درم گفت یا رسول الله این  
 جلوه باشد گفت رجل له دهمان فاخذ لجهدها و تصدق به و ربح له مال كثير فاخرج من عرضها مائة  
 ألف فنصدق بها و كلفه اند که رب العزة چون مسلمانان را بخشید که بر نفقه اصحاب صفة علی بن  
 عوف مال بسیار بایشان داد برون چنانکه هر کس می دید و علی بن طالب یک و شوق خوراکه  
 صلح باشد بایشان بر دشب هیچ کس آن ندید رب العالمین در شان ایشان هر دو بیت فرستاد و گفته اند  
 این آیت علف دادن ستود آمد که در راه غنا بسته باشد تا بدان جهاد کند ابوهریره رضی الله عنه هر گاه که

بستوری فرقه بگذشتی این بیت بر خواندی و مصطفی علیه السلام گفت المنفق فی سبیل الله علی فرسه الباسط کفیه  
 بالصدقة وقال من ارتبط فرسا فی سبیل الله فانفق علیه احسا با کان شعبه و ریه وظاؤه و بوله و زوجه فی میزانه  
 یوم القيمة الذین یأکلون لبوا یعاملون به لا یأکلون و غیره ایشان کی معاملات می کنند به با خوردن را و کار داشتن  
 ندر فردا در قیامت که از کور برخیزند همچون آن دیوانه برخیزند که دیوانه و بیادست و بای خود خط و خط دست  
 و بای زدن شترست بر چیزی چنانکه آید و آنجا که رسد بمخیر کیسه که بشناب روز یا خشم روز کام می خند و بای  
 زدن چنانکه آید و آنجا که رسد آن هم خط کوبیده من المستسرل بنجا دیوانگی است یقال به مشایخ چون یعنی  
 ربلخواران را فردا قیامت ایشان باشد هر کس بداند که این با خواران بوده اند مصطفی علیه السلام گفت شب معراج قوی  
 دیدم که ایشانرا شکمها بزرگ بود همچون خفا و در راه آل فرعون افاده هر بامداد به آل فرعون باتش بر دند باین  
 قوم بر می گذشتند می خواستند که برخیزند آن شکم بزرگ ایشانرا بر زمین می افکند تا آل فرعون ایشانرا زیاری  
 کردند و می کوفند گفت یا جبریل اینان که اند گفت هو که اكلة الدبوا و روی انه قال صلى الله عليه وسلم الدبوا سبعون  
 بابا اهو فاعند الله عز وجل كالذي نيلج امه و عن ابن مسعود رضي الله عنه قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 آكل الدبوا و مواكله و شاهده و كاتبه و قال صلى الله عليه وسلم من اكل الدبوا ملاء الله بطنه ناراً بقا اكل منه  
 ما لم يقبل الله منه شيئا ولم يزل في لعنة الله و الملائكة ما ذرعه قيراط رسول خدا در خبر لعنت بر دبو  
 از بهر آن که در حرام خوردن و بلبل گرس که با داد و بران که ک نوشت و کلاه بود از بهر آنکه خود در مال را به  
 کوشیدند و یکدیگر را معاونت دادند و رب العالمین رحیم من یلج می گوید و تعا و تعا علی البر و التقوی و لا  
 تعا و تعا علی الاثم و العذون و در خبر می آید که ربوا خواران را در قیامت بر صورت خود آن و سگان را باند که در  
 باب را چیلت کردند همچون قوم راود که در گرفتار می چیلت کردند تا مستوجب مسخ گشتند و چیلت در باب  
 آنست که ابن عباس بآن اشارت کرده و گفته بانی علی الناس زمان یستحل فيه الربوا بالبيع و الحزب البند  
 و السحت بالهدیة حکایت کنند که در اصفهان مردی از دنیا بیرون می شد و او را مال فراوان بود و فرزندان  
 داشت و ایشانرا به نمی گفت که مال کجا فاذه جماعتی در پیش و رفتند و درخواستند تا بگویند که مال کجا فاذه  
 اشارت کرد که فلان جای که چیزی فاذه بگریستند در می چند بود اندک برگرفتند و گفتند چیزی دیگر  
 بگوی گفت ایشانرا آن بس باشد و در آن حال از دنیا بیرون شد او را دفن کردند و بعد از دفن  
 صیحه از کوه می شنیدند و خشتی فرو شد درنگرستند او را بصورت خوک دیدند و چشم



وکی ازرق فرزندانش را گفت که کار و حرفت وی چه بود گفتند کان یا کُل الدُّبوا ولا یُحِمُّ الِنا  
وَقَب مَنبَه کُنت در روی کار و بی سر ایل چهار کده مرد را در یک شب از میان خلق برخاستند و  
نا بدید کشنده جناتک نام و نشان ایشان نیز کس نشیند کیلان و محترکان و صیفریان و ربا خوار  
عبد الرحمن ثانی گفت مردی بود از بزرگان سلف که رسول را صلوات الله علیه در خواب دید بود  
و هر بار بشکر آن باد و ایشان مواساة کردی وقتی بازاری بغداد می گذشت درمی چند داشت آن  
چیزی خرید در ایشان را و آن در مصرف بقال داد بعد از آن روز کاری بگذشت که رسول  
را خواب دید پس آن مدتی در آردید و گفت یا رسول الله طال عُمُدی برویتک فی المنام دیر برآمد  
ثامرا در خواب ندیدم رسول گفت ندانستی که چون درویش از چیزی خری و در مصرف دهی  
مرا بینی قوله یَجْطِطُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَرْقِ لیل است که دیورا اندر آدمی تاثیرست خلاف معتزله  
که گفتند نیست و در قرآن ازین دلایل فراوان اند حکایت می کند الله جل جلاله از ایوب عفا بک  
گفت مَسْنَى الشَّیْطَانِ بِنَصْبٍ وَعَذَابٍ رَاوِی کَلِمَةً کُنْتُ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ وَرَبِّ الْعَرْ  
ایشان را در آنچه گفتند دروغ زن نکرد و قال تعالی یَجْرُ عَنْ الشَّیْطَانِ وَلَا ضَلَمَ وَلَا مَبِیتُمْ و قال  
از الشَّیْطَانِ لَمْ عَدَدِ اِیْنِ دِلِیْها و روشن است که دیورا در آدمی تاثیرست از دو وجه یکی  
و شوشه یعنی که در دل آدمی شتر افکند تا آدمی را پیش گیرد و بجای آرد و موافقان ایه بقوله  
مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَاسِ وَ جبه دیگر آنست که دیورا در تن آدمی داخل است چنانکه یَجْطِطُ الشَّیْطَانُ  
مِنْ الْمَشْرِی و مصطفی علیه السلام گفت از الشَّیْطَانِ یَجْرُی مِنْ اِیْنِ اَوْ یَجْرُی دَمِهِ و این تاثیر شیطانی  
نه با همه کس بود و نه در همه حال نه بنی که رسول خدا علیه السلام خاله و پسر را بفروخت نادرخت غری  
که معبر و بعضی گفتاں بود نیست کذب و هر کس که قصد عزیزی کردی شیطان در راه وی آمدت  
و ویرا برسانیدی تا بر کشتی خاله آنرا بپست کرد و شیطان را بدوی هیچ دست نبود  
پس معلوم گشت که شیطان را دست بر قوی باشد که ضعیف دل و ضعیف ایمان باشند  
ولهذا قال تعالی اِنْ عِبَادِی لَیْسَ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ ذَلِکَ بِالْقَیْمِ فَالُوا اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ  
الدُّبوا این جنان بود که مشرکان معاملت می کردند و بوقت چلول دین غریم بر مال می فرو  
ناصله جوق را جل سفراید چون ایشان را گفتند این ربا است و با حرام است جواب دادند بجز در این بیع

طلب بیع رواست در آخر که وقت چلول باشد هم رواست اینست که رب العالمین گفت ذلک یا قیوم  
اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الدُّبوا می گوید آن عقوبت و عذاب ایشان بآنست که گفتند این جنان دانستند و  
که بیع همچون رباست و ربا همچون بیع و چون هم نیست که الله تعالی بیع حلال کرد و ربا حرام و ذلک  
قوله اِحْلِلْ الله الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا و می مسلمانان که خرید و فروخت بر  
وی واجب است و فریضه که علم بیع یا مؤذخ حکم آن خبر که مصطفی علیه السلام گفت طلب العلم فیضه  
علی کل مسلم و عمر رضی الله عنه در بازار شلکی و دره می نفی کینه هیچ کس مباد من بازار که  
معاملت پیش از آنکه علم بیع یا مؤذخ که اگر نیاموزد چرا اذن و دین باب آنچه مهم است و لابد باید  
که بدانند که با بیع کس معامله نباید کرد با کوزک و باد یوانه و بانا بینا و بانا و با حرام خوار اما  
کوزک نا بالغ بیع وی باطل بود اگر چه بدستوری ولی باشد و بیع دیوانه همچنین می که از ایشان  
چیزی فرستادند رمضان وی باشد اگر تلف آید و هر چه بایشان دهد و هلاک شود بر ایشان  
نا و آن نبود که وی خود ضایع کرد که بایشان داد اما بنده خرید و فروخت وی بی دستوری  
ستد باطل بود و چون دستوری نیافته باشد هر چیزی از وی فرستادند رمضان وی باشد  
و اگر بوی دهند تا و آن نتواند خواست تا آنکه که از بندگی آزاد شود اما باین معامله با وی  
بطاهره نه صلب باطل باشد مگر که و یکی پنا فرا کند و آنچه فرستادند رمضان وی شود که وی مکلف  
است و آزاد اما حرام خواهد چون ترکان و ظالمان و زندان و کسانی که ربا دهند و شوق  
هر چند که معامله با ایشان روا نیست اما بظاهر شرع درست باشد پس اگر در اندیشه حقیقت که  
آنچه می فروشند مگر وی نیست بیع باطل بود و اگر شک بود بیع درست است اما از شبهه خالی  
نبود و مخبرست که حلال روشن است و حرام روشن میانی آن هر دو شبهه هاست که بر مردم  
مشکل شود و پوشیده می که کرد آن که در بیم آن باشد که حرام افند و مخبرست که هر که جعل  
روز چیزی بشبهت خورد دل وی تا یک شود و زنکار گیرد و در عقد بیع پنج شرط نگاه  
دارد و آنکه بیع با یک بود بیع سک و خوک و سر کین و استخوان پل و خمر و گوشه مردار و  
مردار باطل بود که این همه نجس است اما روغن مال که نجاست در آن افند بیع آن حرام نباشد  
و جامه که نجاست پیدا شود همچنین و نافه مشک و تخم کرم قرخید و فروخت این مرد و رواست







ایم یحییٰ الترمذی لا یشکل لایم ای ذلک باکله ات الذین آمنوا وعملوا الصالحات حقیقت ایمان  
 خلعت عرب تصدیق است و معنی تصدیق استوار گرفتن است و بر است داشتن و آن استوار  
 گرفتن هشت چیز است بحکم آن خبر هست که عمر روایت کرد که ارجل الی رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم فقال یا رسول الله ادنونی قال نعم فیا حق وضع یدیه علی بکته فقال ما الایمان قال ان  
 تؤمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبيين والجنة والنار والبعث بعد الموت والقد  
 کله قال اذا فعلت ذلک فقد امنت قال نعم قال صدقت **اول** استوار گرفتن خدایت  
 و اعتقاد داشتن که یکانه و یکانست و معبود سزا است بی شریک بی انبارست بی نظیر و بی  
 موجود بذات موصوف بصفات ذات و صلی و صفات و سمدی **دو** استوار گرفتن  
 رسولان و پیشوا از خلق و کاشکان حق و برد داشتن ایشان به پیغام که آورده و رسالت که  
 گزارده و شریعت که نهاده **سوی** استوار گرفتن و بر است داشتن کتاب خدای که نازل  
 و علم و ی نا آفریده و وفی شده از نزدیک خود در زمین حقیقت وجود شنیدن و خواندن و نشنیدن  
 و دیدن و اعتقاد کردن که بنده را حق و سبقت است و مکن معرفت است و منبع برکات و دایره  
 نجات و نسی کورد و شفیع روز حشر و نشانه خود قرآن کلام حق است و بس که تورات و انجیل  
 و زبور و صحیف ابرهیم و غیر آن همه کلام حق است تعظیم آن فرینده و حرمت داشتن آن واجب  
 استوار گرفتن فرشتگان و اعتقاد داشتن که ایشان بندگان حق اند و سفیران درگاه عزت  
 بر سوان و کاشکان بر اسمان و زمین و عباد و بلاد و هر کسی از ایشان بر کار و کار  
 و بمقامی بداشته و امانا الاله مقام معلوم **چهارم** استوار گرفتن روز سنجیدن روزیاد  
 و جزا روز فضل و قضا و یوم تلی السرائر و ظهور الضمائر و کشف الاسرار و خشعت الابصار و کشف  
 الاصوات و لا تسمع الاممسا **پنجم** ایمان آوردن ببعث و نشور باز ایستادن مردگان و رسول  
 کردن از ایشان و مقامات قیامت ایشانرا بداشتن و کار میان بر گزاردن و مسکرا آنچه  
 سزا است دادن **ششم** اعتقاد داشتن و استوار گرفتن بهشت و دوزخ که هر دو آفریده  
 اند بندگان را بهشت جای ناز و دوشان و دوزخ جای عتوبت بیکان نکان اهل سعادت را بنوار  
 فضل خود و ایشانرا بهشت رساند و اهل شقاوت را براند بعد از خود و ایشانرا بدوزخ فرستادن

فریق فی الجنة و فریق فی السعیر **ششم** بر است داشتن قد و ایمان آوردن که خیر شری  
 نفع و ضرر کفر و ایمان توفیق و خلاص طاعت و معصیت رفات و نفاق محبوب و مکره همه از خدا  
 نخواست و قدرت و آفرینش و خیر بارادت و مشیت و قضا و قدر و فرمان و رضا و محبت او و  
 بارادت و مشیت و قضا و قدر و امانه بفرمان و رضا و محبت او و همه الله کرد و خواست  
 به بندگان از وی ستم نیست و دران با وی کسرا سخن نیست لایسأل عما یفعل فلله الحجة البلیغة  
 مسج کند ویرا حجت تمام است که آفرینکار است از نیست هست کشته و بدیدار و زنده و باز شاه  
 برنده ات الذین آمنوا می گوید ایشان که در دل این جمله اعتقاد کردند و عملوا الصالحات  
 و انکاه اعمال جوارح ظاهر و باطنی آوردند آنچه فرمودیم کردند و از آنچه نهی کردیم باز ایستادند بر  
 تقصیل ناز و زکوة را با بندگان نه یاد کرد گفت و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة که از عبادات است  
 نماز شریفتر و از عبادات مالی زکوة شریفتر و معنی زکوة نالاست از رفتن از بهر آن زکوة ناکم  
 که الان بر فرد آیند چرا که هم اجماع عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ایشانرا این  
 صفت باشد مرد ایشان نزد یک خداوند است ایشانرا با داشت خود رسانند و مرد ایشان ضایع  
 نکنند و تورات موسی است ما ذاعلکم لوصدقتم فی صدقاتکم و صلواتکم و اقبلتم علی بطول انة قلوکم  
 اکان ذلک ضیع لکم عندی و انا الواسع الکریم اکان فی المصدقین و اجرهم جنات النعیم یا ایها  
 الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا این آیت در شان عباس بن عبد المطلب و عیسا  
 بن عقیان رضی الله عنهما آمد که خرما بسلف خریده بودند چون وقت رسیدن خرما در آمدن حق  
 خویش طلب کردند از آن کس که بروی داشتند آنکس گفت اگر بگفته شما راستی است تمامی  
 به هم عیال منی به برکاتند و از قوت چنانند یک نیمه حق خویش بستانند و یک نیمه مضاعف  
 کنیم و شما اجل سفرا ایند ایشان چنان کردند که آیت تحریم ربا هنوز نیا مانده بود آن روز  
 که اجل بسر آمد و ایشان طلب آن زیادت کردند و قبل لعل المین این آیت فرستاد و ربا  
 حرام کرد و گفت ای شما که مؤمنان ایند بر زمین از خشم و عذاب خدای و بگذارید آنچه زادت  
 است بر اصل مال ان کنتم مؤمنین اگر شما مؤمنان ایند حکم مؤمنان اینست بدیدید و کار  
 آن باشید ایشان بحکم و رسول فرو آمدند و فرمان برداری کردند طلب اصل مال کردند و زاید



بر اصل مال بکذا شدند **فصل** چون الله تعالی را بر جمله حرام کرد و آیت تحریم  
فرستاد مصطفی علیه السلام آنرا مفسر کرد و شرح آن تفصیل باز داد در آن خبر که عبادۀ بنی القامت  
روایت کرد قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عن بيع الذهب بالذهب والفضة بالفضة  
بالتمر والتبر بالبز والشعير بالشعير والمالح بالمالح الاسود بسواد عينا بعين يدا بيد واذا اختلف  
الجنسان فبيعوا كيف شئتم يدا بيد مفهوم خبر آنست که با هم چنان قدر و هم بطعام امساح  
نقد و چیز حرام است یکی بنسبه فروختن اگر ز فروشان بسیم یا بزد یا سیم فروشد بسیم یا بزد اهر دو  
دجلس عقد حاضر نکند و پیش از آنکه با یع و مشتری از یکدیگر جدا شوند میان ایشان تقابض بر  
آن بیع درست نباشد و باید بود و دیگر چون جنس خویش فروشد ز بزد و سیم بسیم یا بزدی حرام بود  
نشانید که دیناری در دست بدیناری و حبه قراضه فروشد یا دیناری که صنعت و ضربش نیک بود بیک  
و حبه که ضربش بد بود فروشد بلکه نیک و بد شکسته و دست برابر یا بد بس اگر جامه بدیناری در  
مخز و آن جامه بدیناری و دانه کی قراضه هم با وی فروشد درست بود و مقصود حاصل شود و زری  
که در وی نقره باشد نشاید بزخالص فروختن و نه بسیم خالص و نه زری که در وی نقره باشد بلکه  
در میان بایند که هر زینه که زری خالص نبود همچنین و عقد و ارید که در وی زری بود نشاید  
فروختن و جامه که بز بود همچنین مگر که ز جامه آن قدر بود که اگر برایش عرضه کنند چیزی از آن  
نیاید که مقصود بود امساح بیان بیع نقد است و باز نمودن کمیت را در آن و پیش از آن بیع  
که ز نشود امساح بطعام نشاید بنسبه فروختن اگر چه در جنس باشد بلکه هم چنان  
باید که تقابض برود لکن زیادتی شاید چون دو جنس بود و اگر یکی جنس باشد چنانکه کدم  
بکنم یا چون جو یا خرما هم نسبت فروختن نشاید و نیز زیادتی شاید بلکه برابر یا بد به  
بیانه یا بتر از او و برابر که در هر چینی بدان نگاه دارند که عادت آن بود و کوفند بقصاب دادند  
بگوشت و کدم خنجر دادند بنان و کجند و جوز مغر بعمار دادند برغن این بیع نشاید و بیع  
نه بندد لکن اگر این بدهد و آن فرستاند و از یکدیگر بشرط خود حلالی خواهند و بر لباح  
بود خوردن و نشاید میوین با نکور فروختن و نه خما خشک بطلب و نه انکور با نکور و نه رطب  
بر رطب و نه سرکه بس که و نه غسل بگسل و نه کچن بر رغن و نه کوفند بگوشت و نه نان با روده و نه

کدم با ردا زهری آنکه در بیع این طعامها ما شئت شرط است و ما شئت میان آن معلوم نمی شود و ما  
برابر است چون معلوم نمی شود که برابر اند همچون زیادتی باشد در یک جانب و زیادتی را  
چنانکه خبر گفت من زاد او استراد فقد ربی و علی الجملة کارد با کاری شخوارست محظور و در بیع  
در یافتن آن دقیق و برهن کردن از آن فرضیه این مشعور گفت الربوا سبعون بابا فدعوا  
ما یربکم الی ما یربکم و عمخ خطاب رضی الله عنه گفت آخر ما انزل الله عز وجل آیات الربوا  
وان النبی صلی الله علیه وسلم مات قبل ان یتقصی علیهم فذلوا الربوا و الریبة فان لم یفعلوا فاذ  
مهدود و مقطوع قراة ابو یوسف است و یحرم معنی آنست که اگر بس نکنید و برابر نکنید ازین جانته فرو  
یکدیگر یا آگاه کنید که شما جملتان اید با خدا و رسول قراة بایه فاذا نوا مقصود و مقصود افتح  
ذال می گوید آگاه باشید خرب من الله و رسوله این عباسی گفت روز قیامت را بخوار را گویند  
خذ سلاحک للحرب و یقال حرب الله النار و حرب رسولہ السیف و ان تبیم فکلم رؤس اموالکم و اگر بوی  
کنید از ربا دادن و حکم الله بر خود به بسند یا شمار است راس المال خود آنچه دانه تمام یا رستا  
لا تظلمون چنانکه نه شما ظلم کنید که طلب زیادت کنید و لا تظلمون و نه ایشان با شما ظلم کنند که از  
راس المال چیزی بکاهند و ان کان دو عشره فظرفه فی بیعة نظره و نظره بکسر طاء و سکون  
آن مرد و نهان دادن است و میسر و میسر بفتح سین و ضم آن مرد و توانائی است و قراة  
بضم سین است و قراة باقی بفتح سین و ان حکم نه خوردن ربا است که همه و لم داران راهست  
علی العموم می گوید اگر ولم دار یک اذ با نا توانی و نیکدستی او را زمان بایند از تا بتوان خوش  
لسنه و صبر کردد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انظر معسرا او ترک له کان فظلا الله کیفه  
یوم القیمة و روی عنه عی الله علیه وسلم من شاة علی امری فی المقایض اذا کان معسرا شد الله  
عز وجل علیه فی قبره و قال من احب ان یتجارب دعوته و یكشف کربته فلیسر علی المعسر قال  
من نفس عن مؤمن کربة من کرب لدنیا نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة و من یسر علی معسر  
یسر الله علیه فی الدنیا و الآخرة و من ستر مسلما ستر الله فی الدنیا و الآخرة و الله فی عون العبد  
ما دام العبد فی عون اخیه یحکم آنکه رب العزم گفت و ان کان دو عشره فظرفه فی بیعة و یسر رب  
المال یا نرسد که مطالبت معسر کند بحق خویش تا آنکه که او را یساری بدین آید و تواند که



کارزار پس چون تواند و بسیار بدید آید بروی ازم بود که حق صاحب حق باز دهد و اگر تواند  
 که باز دهد و نهد و شمار دزدان بود و بر وی عظیم که مصطفی علیه السلام گفت من اذان دنیا و  
 نبوی لیه ان یؤدی به فوسارق و قال امام خلیفه اعظم عند الله بعد الکبائر من لزیموت الزل  
 وعلیه اولا الناس ینافی عنقه لایوجد له قضا و اگر کسی صلاح خود را و نفقه عیال را بخت  
 افزد بوام گرفتنی و بکشد و در دل دارد که چون تواند باز دهد مادام که آن وام بروی بوزد الله  
 تعالی بغایت و رعایت با وی بوزد اینست معنی آن خبر که مصطفی علیه السلام گفت ان الله طهر  
 حجتی یقضى دینه ما لم یکن فیما یرک الله عزوجل و کان عبد الله بن جعفر راوی هذا الخبر یقول  
 لکانه اذ هب فخذ لنا بدین فلی اکره ان ابیت لیلته الا والله عزوجل معی من سمعت هذا  
 من رسول الله صلی الله علیه وسلم ویدان که حقوق مردمان بر دو قسم است یکی آنکه واجب شود  
 بعضی مالی دیگر آنکه واجب شود فی عینی مالی و حکم هر دو متماثل است اما آنکه بعضی  
 واجب شود چنانکه ولم دهد بکسی یا ملعتی بوی فروشند اگر آنکس دعوی اسعار کند از وی بپردازد  
 تا آنکه که بیتی شرعی اقامت کند بر اسعار خود که اصل آنست که وی موسر است بقدر اتم  
 که گرفت و آن سلع که خرید تا آنکه که اسعار به بیتت درست کند و قسم دیگر آنست که فی عینی  
 مالی واجب شود چنانکه هر زن و ضامنی دیگری کردن مالی که بروی باشند اینجا اگر دعوی  
 کند از وی بپذیرند که اصل نیافت است و ناتوانی تا آنکه که صاحب حق بیتی شرعی اقامت  
 کند بر هیأ روی و ان تصدقوا خیرکم قراة عاصم تخفیف صا د است باقی باشد بخوانند  
 و اصل آن تصدقوا است تشدید صا د است که درونها ن شلاد غام را و آن تا دویم  
 و تخفیف صا د ان حذف این تا است ان کتم تعلون ای ان کتم تصدقون ثواب الله فی الآخر  
 می گویند اگر آنچه بران مغسرتا توان دارند بصدق بوی بخشیدن آن شمارا بهتر بود اگر وعد الله  
 در ثواب آن جهان بر است می دارند و این که الله آن بستاند و باداشن بیکدی دهد  
**الثوبه الثالثه** قوه لیس علیک صلا حله  
 الاله العظیم و تعالی الواحد الصمد القلیم لا اله الا هو رب العرش الکرم بزرگست و بزرگوار  
 خلاق که در کجا رجبا نکامکار رسیده به چیز دانا بهر کار باک انا بنا زوی نیاز از یار خود

۵

اعشار  
اعشار

خبر

بی یار و همه عالم را یار دارند هر کس سازند هر چین کنند هر هست چنانکه سزاوارند و باز بشا  
 اورا و نیز نه در کار دانی او را مشیر نه در کار داری او را نظیر خود باز شاه است و خود را و کشتا  
 هر در آغاز کنند هر سر دل که کشتا یار خود کشتا یار چشمها حق خود آرایه راه که نمایان خود آید  
 خطاب آمد بآن مومنان کائنات نقطه در این حادثات زمین زمین و سموات که ای مومنان  
 دولت بر فرق نبوت تو نهادیم و علمیا نرا متابعت تو فرمودیم و کارها همه در بی تو بستیم و این  
 هر دوسری که وی تو یوستیم مقام محمود جای تولد او معقود نشان شرف توحضی مورد  
 و عده کاه نواخت تو این همه ترا دادیم و دروغ نداشتیم اما هدایت بندگان و تعریف ایشان  
 نیکار تو است از تو برداشتیم لیس علیک هدایم تو ایشان را خوانده ای و من راه نماینده تو ایشان را  
 بیم دهنده و من سزا ایشان بایشان رساننده این هدایت و ضلالت بندگان و این سعادت و  
 شقاوت ایشان کار الهیت است و کار ربوبیت ما کسرا با ما دران مشارکت و ما را در جنت  
 بمشارکت نه اگر بپرداز تو بودی تا از ابوطالب قریش بر نیامدی بیدار جیش نرسیدی این بالله  
 نولخته ما و این درویشی و بی حسی ویرانیا نه و آن بوطالب رانده ما و حسب نسب قریش او را  
 سوزمند نه آن مومنان عالم و سید ولد آدم صلوات الله علیه بر با این هم خود بوطالب نشسته  
 بود وی گفت یا عم چه باشد که کلمه بگوئی بحق تا فردا مرا حجتی بود بزرگ الله و عم می گفت یا عم  
 صدق تویی دانم لکن در دل خود از حدیث نفرتی بینم چه سوز دارد که بزبان بگویم و دل  
 از آن بی خبر بود آری عروس معرفت نه هر جای نقاب غم فرو کشاید که نه هر کسرا کفو خود  
 شناسد نه هر جای سرای و مسکن نه هر کوی حتم جلال اوست نه هر سری سلفیه وصال اوست

نه هر طلی نشانه تی بود نه هر بازی سزا و نجیب بود

للفقراء الذین اخرجوا فی سبیل الله وصف احوال مردیشان چنانکه است و بیان سیر ایشان  
 و تابقیات مردم در همه سوختگان و شکستگان اوصاف ایشان اینست که اخرجوا فی  
 سبیل الله ای وقفوا علی حکم الله فاجروا نفوسهم علی طاعته و قلوبهم علی معرفته و ارواحهم علی  
 محبتة و اسرارهم علی رؤیتة حکم الله فرو آمدند و بدان رضا دادند و استقبال از فرمان کردند و بشرا  
 بر طاعت داشته و دل را با معرفت برداخته و روح با محبت آرام گرفته و سر را با نظر درویش



لا يستطيعون ضياع الأرض جندل شغل افاد ايشان را بحق که نه با خلق برداختند و نه با خو  
نه در طلب روزی کام زدند نه دل بر کسب تجارت نهادند نه هاست که گفت جلاله لا اله الا الله  
ولا یسبح عن ذکر الله جوامد دانی که یا ذاک الله ايشان را شعاع و مهر الله ايشان را در تار بر درگاه خدمت  
ايشان را اوم و قرار ممتشان منتقم از اغیار رجال فردوس اند و زین دارا لقرار الحق مهاجر حتی  
انصار بحسبهم لجاهل اغنیاء من التّعفف کوی نه نیازان اند و هم شمار توانگران اند که  
با اخلاص حال و ضرورت افتار که دارند هرگز سوال نکنند نه از خلق نه از حق سوال نکنند  
از خلق عین توکل است و توکل مرتبت دارا ایشان و سوالنا کردن از حق حقیقت رضاست  
و میدان رضا منر لکاه ایشان همین بود چا اخیل صلوات الله علیه که او را گفتند از حق سوال  
کن گفت حسیه من سوالی علمه لایله عبدالله مبارک را دیدند که می کردیست گفتند چه رسید مهر  
دینی را گفت امروز از خدای عز و جل آمرزش خواستم پس با خود افادیم که این چه فصولی  
است که من کردم او خداوند است و من بند و سر چه خواهد کند بایند و آنچه باید دهند در خوا  
تایندارش کنند یا از کار غافل تا اکامی دهند چند قدری الله روحیه گفت وقتی بر زبانم  
برفت که اللهم اسقنی ندائی شیدم که تدخل بینی و بیک یا چند این صفت قوی است که  
بعالم حقیق رسیده اند و انجام وصال شریتحشیدن و از مشغله خلق و خود بار رسته اما کسی  
که ویرا این حال نیست و بان مقام نرسیده راه وی آنست که دست در دعا زند و دستکاری خود  
از حق نخواهد که سوال او را مباح است و دعا در حق و عین عبادت تعریفم بسیم ام نه هر چه  
ایشان را بیند نه هر تری ایشان را شناسد کیسه ایشان را بیند و شناسد که هم بصیر نبوت دارد  
هم بصیرت حقیقت بصیر نبوت از نور احدیت است و بصیرت حقیقت از برق از لیت عشر  
گفت سیم ایشان غیرت ایشان است بر فقر خود و ملازمت ایشان با اضطراب و انکسار  
خود کوه درویشی حقیقت بشناختند و سر آن بدانستند و بخان و دل باز کردند یک از این  
بدنیا و عقیقه بنف و خستلا ساذ بو علی در پیشه را دیدن این در دوش گرفته و بار بار بر مژه ها و  
مم بسته است ساذ بر سبیل مطایبت گفت ای درویش این جندل خیزی درویش گفت این بکل  
دنیا خریدم و یک دشته ازان نعیم عقیقه می خواهند و نمی دهم آری روشنی کوه فقر جرنوز نبوت

و روشنی ولایت نتوان دید مصطفی علیه السلام بنور نبوت جمال فربدید و سر آن شناخت  
فقر را بردنیا و عقیقه اختیار کرد دنیا را گفت عرض علی بنی ان جمل لایطیلا و مکة ذهباً فقلت لا  
یارت ولكن اشبع یوماً واجوع یوماً و از نعیم عقیقه دل برداشت و چشم بران نکاشت تا رب العزیز را  
دران بستود گفت مالغ البحر و ما طغی و اگر شرف فقر خود آن بودی که مصطفی را صحبت فقر افرو  
گفتند و لا تعد عینا که عنهم خود تمام بودی و اینجا تعبیه است که سر الاسرار گویند جز خاطر مقرر  
بدان راه نبرد و حقیقت آن سران خیر و معام شود که من سران مجلس مع الله فلیجلس مع اهل  
التصوف شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحیه گفت هر کس چیزی بیداست در عالم نورین  
بیداست در عارف نور موی بیداست در محب ذاک کون بیداست در صوفی بیداست انج بیداست  
باین زبان نشان دادن ازان نایند راست

اشکال اجزای نه طلبه کویا  
چون قصه عاشقان بخواند  
سرقه عاشقان بخواند

و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم اینجا چنین گفت و در آخر آیت گفت و ما تنفقوا من خیر یوف  
الیکم و انتم لا تظلمون ارباب حقایق میان این دو آیت لطیفه نیا کودینه اند گفتند بنده که در  
راه خدا نفقه کنند آن انفاق نیراد و وجه است یکی آنکه نظر مقصود خود دارد و در تحصیل ثواب  
خود کوشانند و در رخ ترسان و طمع بهشتی دارد و انفاق وی و ثواب وی آنست که الله گفت  
و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون وجه دیگر آنست که دران انفاق نظر بدویش دارد  
و آسایش وی جویند و بحق یک کوشان و خط خود دران نه بیند این حال عارفست چون رحمت  
ثواب خویش درین انفاق از میان بر گرفت لاجرم رب العزیز نیز تعرض ثواب کرد و باین توأخت  
عظیم او را کرامی کرد که گفت و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم من که خدا ندیم خود دانم که  
این بنده راجه بایند از وجه بایند ساخت و الیل الاشارة بقوله اعددت لعباد الصالحین  
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر اللذين ینفقون اموالهم باللیل والنهار  
الاکیه مادام هم مال فقر و ساعة من انفاقه لیل و نهار فاذا نفد المال لم یتر و امن شهوذه لیل  
لیل و نهار این میخانست که گویند



ما فی حقیقت بندگی کردن کار و مؤمنانست جان در مشاهده جلال و جمال صوفی از

لوی حقیقت بندگی کردن کار و مؤمنانست جان در مشاهده جلال و جمال صوفی از  
 دین حق بندگی است ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات الی قوله لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف  
 علیهم ولامم یحزنون ای ان الذین كانوا لایکفهم ملجودن متنا فانما لایضیع اجر من احسن عملا  
 من التجاء الی سدة کرمننا آویناه فی ظل نعمنا من وقع علیه غیره طریقنا لم تنفع علیه فتره فزادنا  
 من خطا وخطوة الینا وجد منحه لدننا ای من که بیا یبوست از شیخون قطیعت باز رست ای هر که  
 دل در کرم مابست از حجره اندوه رخت غمان بر بست ای هر که مارادید جانش نخلید باز رسید  
 او که در خود بر سپید و او که در خود بر سیاه جویم که جبرید و جبریدین بی طریقت گفت  
 الکی این همه نواخت از تو بهر ماست که در هر نفس چندین سوره نور عنایت تو بیلاست چون  
 نوموی کراست و چون تو دوست کجاست و بان صفت که توی خود جز این نه رواست این  
 همه نشانست و آیین فرداست این خود بیغام است و خلعت بر جاست خلعت آنست که گفت  
 لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لامم یحزنون باش تا فردا که آن اجر کریم و نواخت عظیم  
 از بهر تو ندید خود دارد بیرون دهد آنست بهمتی کران و بیروزی جا ویدلت در جمع روح  
 و دین و معیقات و صلح با مان

کجاست کسی که از این درویش جبرئیل باشد بر طاعتی نتوانست که یک قدم با آن هر عالم

عجب کار است که این درویش جبرئیل باشد بر طاعتی نتوانست که یک قدم با آن هر عالم  
 صلوات الله علیه زوراء سده بردارد و این درویش که دست از دامن بی بندارد تا با وی  
 بای بر عرش میخندند اما می دان که این کساختی نه امروزی نه است که این دیرینه است در عهد از  
 که بنیاد دوستی می نه از ارواح درویشان در مجلس انس بر بساط انبساط یک جری عده شراب خیمه  
 نوش کردند و بلان کساخت شدند قربان ملا و اعلا گفتند اینست علی همت قوی که ایشان  
 ماباری هرگز از شراب جری نه خیشیم و نه شمه یا قسیم های هوی ارواح آن کرا یا ز رعینون

اول قیام و شوق کوی امان

ما فی کجیم در سر برده راز

# قوله تعالی

و اتقوا یوما یرهبون الذین ترجعون فی الدنیا الی الله که باز الله بر بند شما را در آن روز  
 انتم توی کل نفس ما کسبت و انکه سپا زند تمام بهر تنی یا داش آنچه کرد و هم لایظلمون و انج  
 کس نزد نکاهند یا ایها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدین اذا نکذایتم بدین چون یکدیگر  
 و ام دهیند و ستاینک الی اجل مسمى تان فانی نافرزد کرده فاکتبوه آنرا بنویسین و لیکتب  
 بینکم و فرمودم تا بنویسند میان شما کاتب بالعدل بگری بداد و راستی که در آن چیزی فرو  
 نکذارند و لایاب کاتب و سر باز نزنند پس ان یکتب که آنرا بنویسین کاعلمه الله جانکه الله  
 ویرا را و خت فلیکتب تا بنویسین و لیمیل الذی علی الحق و فرمودم تا انکس بر دهد و املا  
 کند بر دیر که مال بروی است و لیتق الله لبه و فرمودم تا این املا کنند از خداوند خویش  
 برسد و لا یخس منه شیئا و از آنچه برویست چیزی نکاهد حراملا کردن فان کان الذی  
 علی الحق اگر انکس که مال بروی بود سفیه او ضعفاست خرد بود یا کوزکی یا زنی ندان  
 بود او لایستطیع ان حمل هو یا کیس بود که املا نتواند کرد فلیمل و لیه بالعدل فرمودم تا  
 قیم او را املا کند برایت و داد و استشهد و اشهدین من بجا کم و کواه بودن خواهین  
 کواه از مردان خویش فان لم یکنوا اجلین اگر آن در کواه مردان نباشند فجل و املا  
 بگر مرد و زن بایند متن ترضون من الشهداء از آنکه بمسندین انکوا هان ان فضل الله  
 نا انکه که یکی از آن دو زن را کواهی فراوش شود بروی فذلک احیدیهما الاخری ان دیگر کواهی  
 برویاد کند و لایائی الشهداء و فرمودم تا سران زنند کواهان اذا ما دعوا الیکه که ایشان  
 خوانند و لا تساموا ان بکتبه و سیری میارید از لجه آنرا بنویسین صغیرا و کبیرا الی  
 اگر خرد بود آن مال نامدت آن ذلکم اقسط عند الله این چنین راست ترست بنزدیک الله  
 واقوم للشهادة و پای دانه ترکوامی دادن را که نبشته بود و ان فی الامر تأویا چون شما  
 که کواهان باشند نبشته دارند نزدیک تر بود و سزا تر که جهاد تابشکنیفینک الا ان تكون



جنان حاضر می مکر که باز کافی بود دست بدست و بهادر و جاض تدبیرها بینم که می گردانید  
آن دوستان و دادر را میان خویش. فلیس علیکم جناح الا تکتبوا نیست بر شما تکی که آنرا سبید  
و اشهد و اذا تبایعتم و رستد و هاذ که با یکدیگر کنید بران گواه کنید. و لا یضار کاتب و لا شهید  
و فرمودم تا دبیر را و گواه را بنجایند و نشنا بایند اگر دست در کاری دارند از آن خود. و ان  
تفعلوا اگر کنید خلاف آنچه فرمودیم. فانه فسوق بکم آن بشما نافرمانی است و پیروز شدن  
از راسته. و اتقوا الله و برهین یذ از خشم خدای. و یعلمکم الله و در شامی آوزد الله و الله بکلم  
شیء علیکم و الله بهمه چیز داناست. و ان کنتم علی سفر و اگر در سفری باشید. و لم تجدوا کاتب  
و نویسنده نیابید. فرهان مغبوضه که گواها بایند شدن. فان امن بغضکم بعضا اگر کسی از شما  
کیسه را امین کند و امانت بروی نهد. فلیؤد الذی ائتمن فرمودم تا بار دهان آنکس که  
داشتند او را و امین گرفتند. امانته امانت خویش که ستان و امانت او که با وی داد و لیت  
الله ربّه و کفتم این امانت دار را که از خداوند خویش ترس و از خشم وی برهینی. و لا یکتوا  
الشهادة و گواهی بنهان مداری که شما را گواه کرده باشند. و من یکتمها و هر که ویرا گواه کرد  
باشد و گواهی بنهان دارد. فانه اثم قلبه و آنکس است که بر من دست دلا و. و الله با تعلمو  
علیم و الله آنچه شما می کنید داناست. **التوبة الثانية**  
قوله و اتقوا یوما ترجعون فیهِ الی الله ابو عمرو و یعقوب ترجعون بفتح و کسر حیم  
معنی آنست که بتوبه از روی که شما دران روز بالله گردیدن باقی ترجعون بضم تا و فتح حیم  
خوانند یعنی که شما را دران روز بالله برند ثم توفی کل نفس ما کسبت هر تنی را با داشت آنچه کرد  
در دنیا اگر نیکی کرد و اگر بدی اگر صلاح کوشید و اگر فساد با داشت آن بهایه بوی دهند و منم  
لا یظلمون و از آن هیچ بنکاهند انضطالک ضی الله عنه روایت کرد از مصطفی صلوات الله  
علیه قال ان الله لا یظلم المؤمن حسنة یتاب علیها الذرقة فی الدنیا و جری بهایه الاخرة و اما  
الکافر فیطعم حسنة فی الدنیا حجة اذا افضی الی الاخرة لم تکن له حسنة یعطى بها خیرا و روی  
ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یعالی کتب الحسنة و السیئة  
من ثم بحسنة فلم یعملها کتبت له حسنة فان عملها کتبت عشر الی سعمائة الی اضعاف کثرة

و من ثم بحسنة لم یعملها کتبت له حسنة فان عملها کتبت واحدة او حادها الله عز وجل و لا  
یهلك علی الله تعالی الاهاکم مفسران گفت بسین آیت از آسمان این آیت آمد جبریل  
گفت خضعوها علی راس ثابین و ما بین من سورة البقرة مصطفی علیه السلام بعد از آن هفت روز  
برزیست و گفته اند بسین و یک روز پس از آن برزیست و گفته اند هشتاد و یک روز این عباس  
گفت بسین آیت که از آسمان فرو آمد این بود و آخر سورة النساء و الیوم اکملت لکم دینکم  
و لقد جاءکم رسول من انفسکم و مفسران از خلافت که آخر ترکدام بود ابی کعب گفت آخر  
لقیه جاءکم رسول بود براء عازب گفت یسفتونک بود سدی و خطاک رجایه گفتند  
و اتقوا یوما ترجعون فیهِ الی الله بود یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل  
حسنة این آیت دلیل است که سلم را ذن در شمع جایز است همان سلم که مصطفی علیه السلام شرح  
داد و بیان کرد و گفت اسفلوای کیل معلوم و ذن معلوم و اجل معلوم ابن عباس گفت  
اشهد ان السلف المضمون الی اجل مسیة قد احله الله فی کتابه و اذن فیہ فقال یا ایها  
الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسیة معنی سلم و سلف هود و یکسانست و در عقد  
سلم نه شرط است **مسألة** آنکه در وقت عقد گویند این سیم یا این زدی این جاض سلم  
بتو دادم بخندین جو یا بخندین کردم یا بخندین ابر سیم آنچه بود و صفت کند آن جو و کرد  
و ابر سیم و هر صفت که مقصود بود و قیمت بدان بگرد و در عادت بان مساحت بروز  
سه بگوید تا معلوم شود و آنکس سلم بوی می دهد کویذ فرایذ برقم و اگر چای لفظ سلم گویند  
از تو خریدم چیزی بذن صفت هم روا بود **مسألة** آنست که آنچه فرادهد بکزان هذ  
بلک ذن و مقدار آن معلوم کند **مسألة** آنکه هم در مجلس عقد راس المال تسلیم  
کند **مسألة** آنکه چیزی سلم دهد که بوصف معلوم کرد چون حبوب بنه و ابر سیم  
و جامه و میوه و گوشت و حیوان اما هر چه معجون بود یا مرکب از چند چیز که مقدار آن معلوم  
نشود چون غایله و کمان و کفش و عوز و تعلین و مانند آن سلم دران باطل بود که وصف  
نه بدیزد و درست آنست که سلم دران رواست اگر چه آمیخته است بنک و آب که آن مقصود  
نیست و جهالت نیازد **مسألة** آنست که اگر دین موجب بود وقت حلول باید که معلوم



بود اگر گویند تا نوروز و نوروز معروف باشد و یا گویند تا جمادی حرام بود و بر اول حمل کند **شرط**  
در چنینی سلم ده که وقت عقد موجود بود اگر آن دین حال بود پس اگر دین موجب بود تو  
چلول اجل یا اینکه موجود بود و اگر میوه سلم ده که تا وقتی که در آن میوه نرسیده باشد باطل بود  
آنکه جلی تسلیم معین کند بشهر یا بروستا و اجتر از کند از هر چه در آن خصوص  
و خلاف روز **مشموم** آنکه هیچ عین اشارت نکند نکوید انکور فلان بستان یا کندم  
این زمین که این باطل بود اگر گویند از میوه فلان شهر این روا باشد **مشموم** آنکه سلم جری  
که عزرا الوجود و نایافت بود ندهد چون لولو نفیس و کینرک آستن و کینرک نیکو با فرزند بهم  
و هر چند بن اصول تقریعات بسیار است اما شرطها اختصار است و آنچه معاملات مهم  
است بدان اشارتی کرده شد اگر کسی را نیادی شرح باید بکتب فقه رجوع باید کرد  
یا ایها الذین آمنوا اذا تلک اینتم بدین تداین و تداینه باید کرد و ام داذن و شدن است ادان  
بدین و ام داذن ادان بدانی و ام شدن بعد از آنکه تداینتم گفته بود بدین در افروز تا کان  
نیفتن که این تداینتم بمعنی مجازات است بلکه بمعنی معاطاة است و لم داذن و شدن  
فاکتبوه یعنی الذین الحی ذلک الاجل خلافت میان علما که این امر وجوب است یا امر خیر و اباحت  
قوی گفتن که امر وجوب است و این نبشتن فرض است و همچنین اشهاد گفتند که فرض است چنانکه  
الله گفت و اشهد و اذا تبایعتم و دلیل قول وجوب از خبر آنست که مصطفی علیه السلام گفت ثلثه  
یدعون الله فلا یتجانب لهم رجل کان لردین فلم یشهد و جعل اعطى سفیهامالا و قد قال العیال  
ولا تولوا السفهاء و امواکم و رجل کان انت عنده امرأة سئنة الخلق فلم یطلقها و قول بیشتر ضعیفتر  
اینست که در ابتدا و اسلام فرض بود پس منسوخ شد باجبه گفت فان امر بعضکم بعضا فلیؤدی  
اول و ثمن ما نتم اما امر و حکم این کاتب و اشهاد در انواع ناعات بر استحباب است نه بر وجوب  
اگر خواهی کند و اگر خواهی نکند و لیکن بینک ای من البایع و المشتري و المستدین و المدين کاتب  
بالعذای الحق و الانصاف لا یزید فی المال و الاجل و لا ینقص منها و لا یأب کاتب ان یتب کما  
علمه الله شیخا که گفت در ابتدا و اسلام بر کاتب واجب بود این نوشتن جز از روی درخواستند  
و همچنین بر کواه واجب بود پس منسوخ شد باجبه گفت و لا یضار کاتب و لا شهید می گویند و یا

کاتب نباذ که سر از زند کاتب از نبشتن چنانکه الله ویرا امت و باوی فضل کرد و بر دیگران  
افزونی داد بکاتبی پس گفت و لیمل الذی علیه الحق امل و اما لایکی است می گویند تا انکس  
دین بروی است از مال امل و اما لایکی است و قرار دادن هیچ چیز نگاهداری نقص است چنانکه گفت  
و هم فیها لایخسرون فان کان الذی علیه الحق سفیها سفیه جام باشد بد بافته و ست می گویند  
اگر انکس ک بروی مال باشد نادان و نیاز یک و ست خرد بود با طفل بود نارسیده او ضعیفا  
یا جاهل یا ناهار بنده او لایستطیع ان یمل هو یا خرد نتواند که امل کند که لای بود فیمل و لای باطل  
الله می گویند فرمودم تا قیم ایشان یا میراث دار ایشان یا انکس کن بجای ایشان بود اما لایکن و  
کاتب دهد بر استی و انصاف و استشهد و اشهدین ای و اشهد و اشهدین من جمالم ای  
اهل ملکم و دو کواه خواهید تا بر شما کواه باشند در آن محلت که گردید آنکه گفت من جمالم  
از مردان شما که اهل اسلام آید یعنی که تا دانند که کواه مسلمان باید فان لم یكونا رجلین گفتن  
لم یکن رجلا که آنکه تا مرد بودی کواهی زن روان بودی گفت فان لم یكونا رجلین معنی آنست  
که اگر این دو کواه نه مردان باشند که مردی و دوزن باشند با وجود مردان هم روا باشند معنی  
ترضون فی الشهداء ازین کواهان که شما بر بسندید بعدالت و ثقت ز مردان و زنان جلیه  
دیگر ازین کشاده ترکفت و اشهد و ادوی عدل منکم **مشموم** بدانکه اشهاد بر  
عقود معاملات است یا در عقود منلیات اما در عقود منلیات بمنزله شایعی رضی الله عنه اشهاد در  
است که مصطفی علیه السلام گفت کل نکاح لم یجئ من البیعة فهو سفاح خاطب و دلی و شاهدان  
و دلی انه قال لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل و در عقود معاملات مستحب است و مردان از  
و استحباب است نه امر فرض و اجاب در جمله اهل شهادة دهی اند **مشموم** بالغ که کوزل اشهاد  
نیست **دیگر** عاقل که دیوانه نیست **سلیک** آزاد که بنده نیست اگر قری بود و اگر نکاتب یا  
بعضی آزاد و بعضی بنده هیچ وجه ایشان را شهادت نیست **مشموم** مسلمان که کافر نیست نه کافر  
و بر مسلمان **مشموم** نماینده قوی حفظ که مغفل نیست اگر چه عاقل بود **مشموم** عدل که ناسق  
نیست و عدل است که از کبائر برهین کند و طاعات وی بر صغائر غلبه دارد **هفتم** کسی که  
بامریت بود که بی مروت را شهادت نیست بی مروت آنست که در میان بازار طعام خورد و باک



ندارد یا نه برزی معتاد خویش بیرون آید **مستحق** کسی که ویرانان شهادت خطی نبوده و جلب منفعت  
ندفع مضرت از آن جهت شهادت فرزند پدر را مقبول نیست و نه شهادت پدر فرزند را و نه شهادت  
خمس بر خمس و نه دشمن بر دشمن و نه رجل تعصب و کینه قال لا یقبل فیما الله علیه و سلم لا يجوز شهادة بخلاف  
والاخائیة و الارباب و الارائیة و لا ذی غمی علی الخیه **مستحق** کسی که بر سنت و جماعت نبوده که شهادت  
اهل اهل و بدعت در آن مردود است **مستحق** آنکه مرد باشد که شهادت زن در بعضی احکام جرح و  
ونکاح و طلاق و عتاق و رجعت و وصیت و توکیل و قتل عمد مردود است اما بیع و اجارت  
و رهن و ضمان و هبت و هجره و سایر امثال آن در کواهی زنان با مردان در آن مقبولست و آنچه مردان را  
بر آن اطلاع نبوده چون عیب زنان و ولادت رضاع شهادت زنان محض در آن مقبولست چهار زن  
بخای و مرد و حیقوق مردم که ثابت می شود هر شرع بدو مرد عدل یا یک مرد و دو کلد خصم باشد  
و عداد شهادت هر فست رسول خدا را بر سیدند که شهادت چون دهیم فقال لری الشمس قال نعم قال علی  
مثلا فاشهد اودع فی الخبر کما هو للشهود فان الله یستخرج بهم الحقیق و یدفع بهم الظلم ان فصل  
اینها فذلک قرأه جمعه است کسر الف و اول دفع را در اخر بر معنی شرط و جزا دیگران همه فتح  
الف خوانند ان فصل و نصب فذلک و قرأه بصی و کفی فذلک است مخفف و قرأه دیگران بنشاید  
کاف و در معنی تفاوت نیست که ذکر واذکر مرد و یکسانست چون ثل و انزل و کرم و اکرم و لال  
انجام معنی نسیان و غلط است چنانکه آنجا گفت لا یقبل رقی و این معنی الایة فرجلا و امرئان  
کمی تذکر ایها الاخری ان ضلت می گویند تا آنکه یکی از آن دو زن کواهی فراموش کنند  
آن دیگران بایزوی دهد و ایاب لشهداء اذ اما دعوا این هم در رجل است و هم در ادا اما کلد  
مخیرست و اما فرض کفایت مکر که مرد و کواهیانی قلت باشد که آنکه ادا فرض عین نبودی گویند  
فرمودم تا کواهیان سر باز نزنند آنکه که ایشانرا با کواهی خوانند لوی ان الیه صلی الله علیه و سلم  
قال فی تفسیر هذه الایة لا یأب لشاهد اذ الشاهد علی شهادة یدعی الیه ان یقوم بها ثم قال لا  
تسأوا ان تکتبوا ای لا یمنعکم الصبح و الملال ان تکتبوا ما شهدتم علیه من الحق صغیرا کبریا  
اجل الحق ذلکم اقطع عند الله و اقوم للشهادة ای الکاتبه اعدل عند الله فی حکمه و ابلغ فی  
الاستقامة للشهادة لان الکاتب ینکر الشهود فیکون لشهادتهم اقوم و ادنی ان لا ترتابوا ای

اقرب ان لا شکوا فی مبلغ الحق و الاجل الا ان تكون تجارة حاضرة بنصب عاصم خوانند از آنکه  
او کان انجانا فقصی نهاده که خبرش حاجت نبوده و تجارة بنصب خبراوست و حاضرة صفت تجارة  
باشد و اعراب صفت جزل اعراب موصوف نبوده و اسم کان بدین قرأه مضمر است و آن مداینه است  
یا مبیایعه و قد رتب جانست که الا ان تكون للمداینه او المبیایعة تجارة حاضرة باقی تجارة  
حاضرة بر رفع خوانند که ایشان کان معنی وقع می نهند و چون چنین نبوده تا مده باشد و خبر نخواهند  
و ما بعد ان بفعل خویش رفع نبوده تقدیر الا ان تقع تجارة و ان میجانست که آنجا گفت و ان کان غشقه  
لی و ان وقع معسر تجارة بدین قرأه مرفوع است بفعل غرض و فعلش يقع است و حاضرة صفت  
قوله و اشهدوا اذا تبایعتم این اشهاد که می فرماید منسوخ است بآن آیت که گفت فان امرکم  
بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته و ایضا رکابث و لا شهید یضار بمعنی فاعل نبوده و بمعنی مفعول نبوده  
معنی فاعل آنست که کاتب را فرمودم تا آنجا نماند که او را گویند بنویس نه بخند از حق و داد نصحت  
چیزی نکاهد و بمعنی مفعول و لا یضار کاتب فرمودم تا این کاتب را نجانند اگر دست هم کاری  
دارد از آن خورده او را نشنا بماند اگر مرد خواهد مرد از وی باز نگیرد و لا شهید فرمودم کواه  
تا آنجا نماند و نکران یا ند که بکواه نبودن خوانند بیاید و چون بکواهی داخل خوانند بیاید و البته هیچ  
نه بحد که بکواه نبودن خوانند آمدن ویرا تطوع است و ویرا بدان مرد و چون بکواهی داخل خوانند  
آمدن بحد بروی واجب و در بروی و بال مکر که وی باشد که اذکره یا از در یا رستی  
که بصیرت جویند دیگر وجه فرمودم تا کواه را نجانند که از آن خود کاری دارد ویرا نشنا بماند  
و ان تفعلوا و اگر کنید که در کاتبی چیزی در نوشتن از حق بکاهید یا آنکه که قیم باشند در مال  
حق بکاهید یا بکواهی خوانند خوانند باز نشینند و آنه فسوق کم آن بشافق است بیرون شدن  
از راسته و با فواخی ثم خوفهم فقال و اتقوا الله فی الضرر و یعلمکم الله و الله بکل شیء عليم  
علیم این آیت دین صدوقی کمال است و هر که جاهل حکم است و در حق و یکیم است و در  
دار و ان کنتم علی سفر ان علی معنی فی است و سفر آنرا سفر نام کرده اند لانه سیفر عن طوایا اکثر  
معنی آیت آنست که اگر در سفر باشید و نویسنده نیابید و هان مقبوضه آنرا مقبوضه گفت که  
رهن نه قبض درست نباشد از نجاست که رهن دین درست نباشد که قبض یکی قبض است و قبض



جز در عین صورت نه بنده قرائه مکی و ابوعمر و قره بن بضم راوها است و قرائه بلیه قرائه بالف  
و کسر راها جمع رهنی است کجیل و جبال وخی وخیار ورض جمع رهاست کجدار و جدر و کجانه  
و کتب و خمار و خمی و گفته اند رهن جمع رهنی است کسقف و سقف و سقف زجاج گفت فعل جمع  
فعل اندک است لکن درست است ابوعبید گفت در سخن عرب نیافتم فعل که جمع آن فعل است  
الای این دو کلمت رهنی و سقف یقال رهنی و رهنی و سقف و سقف و مرهنت کمر و سبذان  
و داذن بود رهنی کرد و داذم از نهنت کرد و ستانم و رهنی بجای رهنی استعمال کردند فیضیه  
اگر چه آورده اند قال ابن فارس یقال رهنی الشیء و یقال رهنیته و رهنی بهی اسلاف  
درست است یقال رهنی فی کذا ای اسلف فیہ و الرهنی و الرهنی و الرهنیته کرد و کاف  
و الموهون کرد و کاف کرده بود فان امن بعضکم بعضا بمعنی ایمنی است می گویند اگر کسی از شما کیسه را  
امین کند و امانت پیش روی نهی فلیؤد الذی ایتمی امانته و او بود که باز ستانده شود که  
امین آن امانت است پس آن امانت اوست با ستواری با وی منسوبست بخلافندی و بخلافند  
منسوبست بخلافند و لیقول الله ربّه و فی مؤذم این امانت دارد که از خشم و عذاب الله بهرین  
و امانت بجای آروزی خیانت باز رسان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم آیه المنافق یلک فی  
صام و صلی و نعم انه مسلم و اذا حیث کذب و اذا وعد اخلف و اذا اقرض خان و روی اتم  
قال لا ایمان لمن لا امانة له و لا یدین لمن لا عهد له و قال صلی الله علیه و سلم اربع اذا کن فی کلام  
ما فانک من الدنیا یحفظ امانة و صدق حدیث و عفة فی طعمه و حسن خلقه و قال ادا اقرض  
و یحفظ الامانات دینی و دینی النبیین من قبلی پس خطاب با کواهاں کرد ایند گفت و لا تموا  
الشهادة ابن عباس در تفسیر این آیت گفت من الکبائر کتمان الشهادة و فی الخبر من کتم شهادة  
اذا دعی کان مکی شهید بالزور و قال عدلت شهادة الزور بالاشراک بالله ملک حرارت ثم قرائه  
فاجتنبوا التحس من الاوثان واجتنبوا قول الزور می گویند کواهی بهمان مدار دنیا اگر صاحب حق  
نماند که تو ویرا کواهی پیش از برسیان کواهی باید داد و خیم خبر که مصطفی گفت خبر الشهود الذی  
یاتی بالشهادة قبل ان یسألها و اگر صاحب حق داند که تو ویرا کواهی پس تا از تو کواهی داذن  
درخواستن کواهی نباید داد و خیم آن خبر که گفت خیر کم قرنی ثم الذین یلوونهم ثم الذین یلوونهم

ثم یفشوا الکذب حتی یشهد الرجل قبل ان یستشهد و من یکتبها فانه آثم قلبه قال مجاهد کافر  
قلبه گفت هر که کواهی بهمان دارد دلوی کافر شد و الله بما یعملون علیم من بیان الشهادة و کتمانها  
**التوبة الثالثة** قوله و اتقوا یوما ترجعون فی  
الی الله آه از آن روزی که یمنی خلق را حیران شده جانها بر لب رسیده دیدها گریان شده  
روزی وجه روزی کاری وجه کاری روز بازاری وجه روز بازاری داری کاوه دنیا دیده  
باش تا بداری کاوه قیامت روی درگاه با دشاهان بسی دیده باش تا درگاه عزت و جلال روی  
دیوان مظالم سلاطین ببیند باش تا دیوان مظالم قیامت ببیند سر برده هبیت زده بساط  
جلال کسرت ده ایوان کبریا بر کشیده میزان عدل را دیده صراط راسته بان کشیده فرادین  
آراسته دوزخ هبیت بر آشفته رب العالمین بترسید از جنین روز که جهانیان را همه از دور  
نامنهی عالم از خاک سیردن آند و بحش رانند فصل بقضایا و ثواب و عقاب را ممانست که  
جائی در گفت و عرض و اعلیٰ بک صفا و مصطفی علیه السلام گفت یعرض الناس یوم القیامة بک  
عروضات فاما عرضنا فخرنا و معاذیر و اما العرضة الثالثة فغندلک نطائر الصیغ فی الاید  
فاخذ بیمنه و اخذ بشماله یکی را بینه از خاک برآمده چون خاستن از میان آتش یکی جز  
در شاهوار از میان صدف بر دکان دین گفته اند این رویا همه رنگها کیند سر کر امروز  
در سیاه است فردا روی وی سیاه بود و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و سر کر امروز  
در روشن است و بنور معرفت آراسته فردا آن روشنائی بر ظاهری افند و رنگ رویش آید  
در عرصه کبری تا باند جمال روی بالاد دران عالم جلالت تا باند جمال روی یوسف درین عالم جلال  
اگر ظاهری سیاه می نماید دلی هست چون شمع روشن و خورشید تابان چه باشد اگر کیسه می  
و وطن خراب ستری دارد آباذان و الله بوی کران بیری را بر سینه اند که فردا درویشان بخش  
چگونه شوند گفت پیش رویان باشند مانند کان لشکره ببینی که چون کاروان روی فابس کند  
همه خردند بود و پیش افند یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاكتبوا  
اگر در معاملات دردی ببست یکی بر کشاد آید و ربا فرو بست چه زیان که در سلم بر کشاد چنین  
سنت خداوندی و جل اگر اهری بر بندد صد میدان در پیش هفت اگر از یک لقمه باز نماند صد



نیک نیت است که کار خود با الله گذارد و از بخت و قوت خوش برون آید تا کاروی بسیار جنان کند  
که بنده خود را نشاید بکار نیاید چنانکه الله ویرا شاید و بکار آید نه بینی که برداشت خصوصیت  
و صلاح معاش بندگان را کیفیت معاملات ایشان را در احوخت و راه احتیاط و استظهار با ایشان نمود  
و بسیاران را و گواهان عدول را بر اثبات حقوق بکاشت تا خصوصیت از میان بندگان منقطع شود  
و برادر و ارباب یکدیگر نکلی کنند این بشارتی عظیم است و اشارت بانکه فردا قیامت همه کس  
بر بندگان و همین کرم نماید و خصوصیت از میان ایشان برافرد و ذلک فیما روی عن ابی نعیم علی الله  
علیه و سلم حکایتی عن الله عز و جل توافیوا انما بینکم فقد و صحت منکم مالی علیکم

## قوله تعالى

وما فی الارض الا نحن الله راست می چه در آسمانهاست و هر چه در زمین و ان تبدوا  
ما فی انفسکم و اگر میدانید آنچه در دلها دارید و بان نمایند بکردار و اذخفوا یا نهان دارند در دل  
و میدانند بکردار بخوابید به الله شما را که الله با شما بات فیغفر لمن یشاء نایب امر و آنرا  
که خواهد و یعذب من یشاء و عذاب کند آنرا که خواهد و الله علی کل شیء قدير و الله بر همه چیز  
تواناست امر الرسول استوار گرفت و کردید بیغامب ما انزلنا لیه باخه و فرستاد بدوی  
من ربنا از خداوندی و المؤمنون و کرمندگان همه کل آمن بالله مسیکی بر زمین خدای

و ملائکته و فرشتگان وی و کتبه و نامه های و رسله و فرستادگان وی لا نفرت بین احد  
من رسله جدا نکنیم میان پیغامبران وی و قالوا و گفتند رسول مؤمنان همه سمعنا و اطعنا  
شنیدیم و فرمان بردار آمدیم غفرانک ربنا آمرزش تو خواهیم از تو خداوند و اذک المصیر و باز  
گشت با تو است لا یکلف الله نفسا الا وسعها بر نه خدای بر هیچ تن بر توان آن لها ما ثبت  
می کس است آنچه کند از نیکی و علیها ما اکتسبت و بر هر کسی است از بدی آنچه کند و ربنا رسول  
گفت و مؤمنان خداوند ما لا اخطا علينا اضر ابرامنه گران باری در فرمان و در بیان کما  
حکمته علی الذین من قبلنا چنانکه بر ایشان نهادی که پیش از ما بودند ربنا خداوند ما و اخطا

منه ملاطافه لنا به چیزی که توانائی نیست ما را بران و غفر عنا و کردار ما و اغفر لنا  
و بیامر ما را و ارحمنا و بخشای بر ما انت مولانا تو خدای مای و معربانی فاضلنا علی القوم  
الکافین یاری ده ما را بر گروه کافران

قوله تعالى الله ما فی السموات و ما فی الارض همه قرآن هموات بلفظ جمع است و ارض بلفظ  
وحدان اما کلت و من الارض مثلها در قرآن همین یک جای است که هفت نمین در و مسیحی است  
و نیز همه قرآن سمع بلفظ و حدانست و ابصار بلفظ جمع مجوز ظلمات و نور و ان تبدوا ما فی  
او خفوه علماء تفسیر مختلف اند که این خاص است یا عام گروهی گفته اند خاص است آنکه در  
آن من مختلف شدند مجله گفت این چرا قامت و کنان شهادت مخصوص است که ابتداء آیت  
ذکر آن بفته و گفته و لا تکتموا الشهادة مقاتل گفت این آیت خصوصاً بدان آمده که گروهی میگویند  
میدانند بکار کافران و دوستی ایشان در دل گرفته رب العالمین گفت که اگر شکار کنید از کفر در دل  
دارید از دوستی کافران یا پنهان دارید بیرون ندهید الله شما را بان شما را که نهانست که چنانچه  
دیگر گفت قل ان خفوا ما فی صدورکم او تبدوا عیله الله و فی الخبر ان الله تعالی اخذ الميثاق علی  
مؤمن ان بغض کل منافق و علی کل منافق ان بغض کل مؤمن و قال من احب قوماً و لا هم خیر منهم  
یوم القيمة اما ایشان که آیت بر عموم را ندند قومی گفته اند منسوخ است چون این معجزه  
و عایشه و روایت سعید بن جبیر از ابن عباس و عطاء قتاده و کلبی و جماعه گفتند این آیت منسوخ  
است نه منسوخ چون حسن و بیع و قیس بن ابی حیانم و روایت خمال از ابن عباس اما ایشان  
که منسوخ گفتند میگویند آن روز که این آیت آمد و ان تبدوا ما فی انفسکم و اذخفوا یا نهانست  
یا از آن چون ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و معاذ جبل و قوی از انصار بر رسول خدا آمدند که قتل  
یا رسول کلفنا من العمل لا تطیق ان اجدا یحدث نفسه بالاحب ان ثبت فی قلبه فی حق ما یستلک  
فقال النبی صلی الله علیه و سلم فلیعلم فقولون کما قال بنو اسریل سمعنا و عصینا قولوا سمعنا و اطعنا  
فانزل الله سحابة من الفرج بقوله لا یکلف الله نفسا الا وسعها فنسخت هذه الایة معنی خبرش  
که یاران گفتند یا رسول الله بر ما آن نهادند که ما را طاعت کشش آن نبود بسی بخان بدلت طراز  
آید که ما نخواهیم که آن در دل بماند و ثابت شود که ما را حرا حساب خواهد بود کار دشوار است



رسول گفت شما مان می گویند که بنو اسرائیل کشتند سمعنا وعصینا شما جان مگویند بلکه گویند سمعنا واطعنا همه بکشتند سمعنا واطعنا پس از آن آیت آمد لا یكلف الله نفسا الا وسعها واین آیت بدان منسوخ شد و مصطفی علیه السلام برفوق آن آیت گفت من هم بخسته فلم یعملها کنت له حسنة فان عملها کنت له عسرا مثاله الى سبعماية وسبع امثالها ومن هم بسینه فلم یعملها لم تکتب علیه فان عملها کتبت علیه سنیة واحدة وقال ان الله عز وجل قد تجاوز لکم اثمکم الذین تولوا به انفسکم مالم یعملوا او یتکلموا به رب العالمین دانست که مسلمانان را و سوسه ها بود که در دلان بانفس خود بر نیانید انیشان آن فرو نهاد و کار با کردار گفتار افکند و ایشان که گفتند آیت حکم است هیچ چیز از آن منسوخ نه گفتند یعنی محاسبت نه صولخت و معاقبت است که تعریف حال ایشان است و بفر کناه برایشان می گویند روز قیامت رب العالمین کناه بنده برنده مقرر کند و یک یک با یاد وی گفتار زبان و کردار جوارح و اندیشه دل افکند آنرا که خواهد بیا مرزد بفضل خود و آنرا که خواهد عذاب کند بعد از خود چنانکه گفت فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء ما دنت که مصطفی علیه السلام گفت من خبر صحیح ان الله یدعی المؤمن فیضع علیه کفنه ویستره ویقول یعرف ذنب کذا یعرف ذنب کذا فیتوکل فیم ای رب حتی قرره بذنوبه و لا ی فی نفسه انه هلك قال سترها علیک فی الدنا وانا اغفرها الیوم فیعطی کذاب حسنة واما الکافرون و المنافقون فینادی بهم علی رؤس الخلائق هو اء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین فیغفر و یعذب شایعهم و یعقوب مرد و کلمه بر رفع خوانند بر معنی ابتدا ای منویغفر و یعارب دیگران بخن خوانند فیغفر و یعذب بر ذنوب و عطف بر اول اعنی بخار شکم سفین ثوری گویند فیغفر لمن یشاء الذی العظیم و یعذب من یشاء علی الذی التغبیر لا یسأل عما یفعل و هم یسألون ثم قال و الله علی کل شیء قدیر من المغفرة و العذاب آمن الرسول بما انزل الیه من ربه انما به و دینه بر اشت و ایمان آورد رسول بالجهر و در ستاد بدوی از کذاب خدا و دین حق و شرع راست و المؤمنون کل آمن بالله و ملایکته و مؤمنان صریکی از ایشان ایمان آورد بالله که یکانه و یکناس و معبود بی ممتاست و بنی سکان وی که همه بندگان و رهیگان وی اند چنانکه گفت بلعباد مکرهون و کتبه لهنامه و وی که از آسمان به بیغامبران فرو فرستاد و کتابه بتوحید قراة جمع و کسائی است و مراد بدان

قرآنت زیرا که هر که بقرآن ایمان آورد بالله که یکناس و معبود بی ممتاست و بحمله و کتب آورد که قرآن بیان روشن است که همه حق است و روا باشد که کذاب اسم جنس بود بمعنی کثرت چنانکه گویند کثر الدنم و الدنار و اهلک فلان همه و فی الحدیث منعت لعراق همهها و قفینها و مراد بدین همه کثرتست باقی قرا و کتبه خوانند جمع زیرا که ما قبل و ما بعد آن جمع نامشاکل ما قبل و ما بعد باشند و بمعنی تمامتر بود و رسله و بنی سادگان وی که همه پاکان اند و بر کنیزکان و وحی کنیزان لکان و خوانندگان براه حق و تمامتر خبری که عدد بیغامبران و رسولان و کما بها الله آمده خبر بود راست قال ابوذر رضی الله عنه فی سیاق الحدیث قلت لکم الانبیاء قال مائة الف و اربعة و عشرون الف قلت من کان اولهم قال آدم و شیت و اخرهم هو اول من خط بالقلم و نوح و اربعة من العرب هو ذو صالح و شعیب و بنیکیا با ذرا و اوله بنی اسرائیل صوی و آخرهم عیسی و اول الرسل آدم و آخرهم محمد فقلت لکم کتاب انزل الله قال مائة کتاب و اربعة کتب انزل الله تعالی علی شیت خمیس حنیفة و انزل الله علی ابریس حنیفة و انزل الله علی ابرهیم عشر صوائف و انزل الله التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان و ساق الحدیث بطوله و قال عبد الله بن دینار و کان یقرأ الکتاب قال انزلت التوریه فی ست مضین من شهر رمضان و انزل الزبور فی ثنی عشر من شهر رمضان بعد لها با ربعمائة سنة و اربعین و ثلاثین سنة و انزل الانجیل فی ثانی عشر من الشهر بعده بالف عام و خمسة عشر عاما و انزل القرآن فی اربع و عشرين بعد ثمانی مائة عام لا یفرق بنون قراة و سبعمائة است براضا رقول فقیهین قالوا لا یفرق بین احد من رسله ای بین احد و الآخر من رسله جدا نکنیم میان یکی از فرستادگان وی و میان دیگران چنانکه جهودان کردند و ترسیان بعضی ایمان آوردند و بعضی نه و هم کفر هم یحاجیل الله علیه وسلم و هم جردونه مکتوباً عندهم فی التوریه و الانجیل یعقوب لا یفرق خوانند بیا و این محمول است بر لفظ کل چنانکه آمن بلفظ واحد بروی محمول است کانه قال کل لا یفرق بین احد من رسله ما دنت که آنجا گفت لا یفرق بین رسلهم جائی دیگر و لم یفرقوا بین احد منهم و قالوا سمعنا و اطعنا ای سمعنا قولک و اطعنا امرک می گویند رسول گفت و مؤمنان همه سمعنا بشیدیم یعنی بسمع قبول بکوش پذیرفتاری چنانکه گویند سمع الله

فانما یخبرنا ان الله خلق الله  
بیست و نه و غیر از بیست و نه  
سواء قبل ان یقال یا اذی  
البعثه من یقول آدم







وَأَنْتَ عَمْرِي عَلِي يَا بَه **فَلَا إِذَا كُنْتَ خَاسِرًا** دَبْنَا وَلَا تَحْتَلْنَا وَلَا تَحْتَلْنَا عَلَيْنَا  
يكسانست و لا تحتلنا غایت تر است ما لا طاقه لنا به الطاقه والطق و احد و می القوم می گویند  
بر ما منده آنچه توانایی نیست ما را بران یعنی اعمال و احکام کران جز جهان و عذاب و دوزخ در آن  
و گفته اند حدیث نفس و سوسه است و اجابت این دعا آنست که گفت لا یكلف الله نفسا الا وسعها  
قوی از متکلمان که تکلیف ما لا یطاق جائز دارند این آیت گویند دعا کردن ما را داشت تکلیف  
ما لا یطاق دلیل است که آن متصور است و جائز که آن متصور نبودی این درخواست محال بودی  
ختم ایشان جواب می دهد که آنچه خواهد نه باز داشت تکلیف ما لا یطاق است و نه تکلیف  
ناممکن بلکه اعمال و شرایع کران است که طاقه آن دارند لکن برنج و دشواری از الله نخواهند داشت  
آن برنج و دشواری برایشان نه از جنانکه بر شیشیان نه از این بجهنا نیست که کسی گوید ما  
اطیق کلام فلان من طاقه سخن فلان ندارم نه آن خواهد که قدرت من نیست شنیدن  
سخن وی لکن معنی آنست که شنیدن سخن وی بر منی کران است آن مجتنب است و اعف عننا  
و فراخ فرا گذار ما را از بخاست که گویند علی الدنيا العفاء یعنی فراخ فرا گذار ما را برود و حق  
یابن چشم اگر اصبحت آمنا فی سر یک عافا فی بدنک عندک قوت یومک فاعلی الدنيا العفاء  
و انشأ

**عَفَا عَلِي هَذَا الزَّيْمَانُ فَاتَهُ زَيْمَانٌ عَفُوٌّ لَا زَيْمَانَ حَقُّوقَ**  
**وَكُلُّ رَيْفٍ فِيهِ غَيْرُ صَادِقٍ** و كل اصدق في غير صادق  
و عفو نامی است از نامه های خدای عز و جل فی قرآن بدان آمده و مخرج است که عایشه گفت  
عنها یا رسول الله اگر شب قدر بر ما بم و بدانم جگویم و از خدا بخواهم گفت قوی الکلمه انک  
عفو خب العفو فاعف عني و معنی عفو کردن است و سترنده عیب را خواهان  
و نباید اکتله جرم او را هان و اجابت این دعا آنست که رب العزم گفت و عفو عنی الیس  
و اغفر لنا اصل عفو ستر است عفو و مغفرت و غفران آمرزش است یعنی که چیزی بر کسی فرا بگذارد  
عفا و سر بوشی است و مغفرت خود جم غفیر از آن گویند که از انبوهی یکدیگر را بوشیده می دارند  
غافر و غفور و غفار سه نام خدا است در خصوص کتاب و سنت غافر آمرزگار است و بوشنده  
غفار و غفور بنا بر مبالغت است یعنی فراخ آمرزنده و فراخ بوشنده و اجابت این دعا آنست

که

که رب العزم گفت ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و فی الخبر یقول الله عز و جل من یقنی بقرب  
الارض خطیئته لا یشک فی شیء الفیته بمنها مغفرت و انجنا یعنی رحمت خشایش است و  
مهر بانی و مهر بانی نه ارادت نعمت جنانکه اهل تاویل گویند اعتقاد آنست که رب العالمین  
مهر بانست و خشایند دین جهان بر مکان آشنایان و بیگانگان و دران جهان خاصه  
بر آشنایان و مؤمنان و مخرج است که الله بر بندگان مهر بانتر است از مادر بر فرزند و از پسر  
و می است که مردم را بر یکدیگر مهر بان فرمود و مهر بانی خود شمر مهر بانی ایشان کرد و دران است  
جنانکه خبر است الراحمون یرحمهم الرحمن الرحیم و من فی الارض یرحمکم من فی السماء و لیس  
این دعا آنست که الله گفت عیسی بن مریم ان یرحمکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة و یقال و اعفنا  
من الاعمال و اعف لنا من الاقوال و ارحمنا من العتد و الاضمار و اعف عنا فی سكرات الموت  
و اغفر لنا فی ظلمة القبر و ارحمنا فی احوال القیامة و گفته اند حکمت در آنکه اول عفو گفت پس  
مغفرت پس رحمت آنست که عفو عقیبت تا کردن است بر گناه هر چند که گناه ظاهر بود و مغفرت  
بوشیده داشتن گناه است و با چشم نیاوردن و رحمت نوبختن است و مهر بانی نمودن بر  
مغفرت بلیغ تر است از عفو و رحمت تمام تر از مغفرت ازین جهت با اول عفو گفت و با آخر مغفرت  
انت مولانا ما لغت عرب مولی ما معانی است المولی هو الله و المولی ابن العزم و المولی هو الحق  
و كذلك المعنی و المولی الناصر و المولی الزوج و اصلها کلام من المولی فهو مفعول من المولی و هو  
القرب فالمولی ما لزم من شیء اولی منه و منه قوله و ما واکم التارهی مولی و المولی فی اسماء  
تعالیه معناه الناصر و العاطف القرب و كذلك المولی انت مولانا معنی آنست که تو خداوند  
و یا رب ما یی دارند و باز دارند و نکه دار ما یی بدینده و دستکی و داری دار ما یی فاضل نا  
نصره و نصر مغفرت عرب یاری دادن و روزی دادن بود از من منظور ای مطبوعه من  
کان یظن ان ابن نصره الله ای ابن یرزقه الله و ناصر و نصیر یار است و مبتصر کین کش فی انصر نا  
علی القوم الکافرین می گویند یاری ده ما را بر کرده کافران اجابت آن دعا آنست که گفت  
و کان حقاً علینا نصر المؤمنین و معنی کفر و کفران ناسبایه است و کافر و کفور ناسبایه است  
و کافر ضد مسلمان از آن گرفته اند نه ازین از بهی آنکه کافر ناسبایه نعمت الله آمد نعمت از وی



یافت دیگری برستند و ناسبایی بدادایشه بود فلا کفران لیسعید ان است الله می گویند  
بنزدیک من بدادایشه نیست جائی دیگر گفت فلان تفرقه یعنی با شما کردار شما بدادایشه نیست  
و اصل کفریست است نعمت بوشیدن که از نعم بسیار داری بر تو بدید نیاید و از بهر کفر  
بر زکریا که فرخواند که تخم بوشد در زمین و عرب شیب که فرخواند که جهان بوشد و دیده  
کفر خواند که مردم را بوشد بدیوار و در خیرست که ساکن الکفور کساکن القبور یعنی ساکن  
الرسایق آورده اند که معاذ جبل رضی الله عنه هر که که از سوره البقره خواند که چون باخی  
رسایق که فاضلنا علی القوم الکافرین کفیت آمین و روی ات الیه صلی الله علیه و سلم قال الایمان  
من اخی سوره البقره من قراها فی لیلۃ کفناه یعنی کفناه قیام اللیل و روی لا تقرأ فی دار  
ثلث لیل فی قبرها شیطان و قال قاده ان الله تعالی کتب کنا با قبل از خلوق السموات  
والارض بالفی عام فوضعه عنده و انزل منه آیتین ختم بهما سوره البقره فایما بیت قریتا

فیه لم یدخل شیطان ثلث لیل **التوبة الثالث**  
قوله تعالی الله ما فی السموات وما فی الارض ملکا وابداعا وخلقا و اخترعنا اوجدهم  
العدم فملککم ملک عنقه و اقلا ر لا ملک استفادة و اکتساب یفعل فیمیم ما یشاء و حکم ما یرید  
می گویند هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمینهاست همه ملک الله است ملک لجاد و عزت نه ملک اکتساب  
و وراثت آن ملک آدمی نیست که حکم بیع و هبت یا با اکتساب و وراثت حاصل شد لاجرم  
حکم که ملک ایشان از دست گردیم آن حکم حق ملوک بر ایشان واجب کرد و ملک الله از نیست  
کردن است و پس نبود آفریندن و از آغاز نو ساختن پس ملکی که کسی ملکی شده نیست و کس  
بروی در آن حکم نیست و آنچه کند آفریدن خود بخت و خداوندی خود از روی دادست وستم  
نیست بیداد آن باشد که کسی کاری کند آن کار آن کس از سران و الله را رسد هر چه کند  
آفریدن کاری و کرد کاری و بادشاهی جل سلطان و عظم شانه و عن کبل و هیئت کلمته  
عنی در کل یعقول حقیقته الله ما فی السموات وما فی الارض نزلان گفت تا تود در دل  
بنای و بدان مشغول شوی لکن نادله آفریدن کار آن بنای و مانع را یعنی همانست که گفت  
لا تسجدوا للشمس ولا للقمی و اسجدوا للذی خلقهم آسمان و زمین که آفرید نظر که عامر خلوق

آفرید تاجر صنع نکرد و از صنع بمانع رسد همانست که گفت اولم نیظر فی ملکوت السموات و الارض  
قل انظر و اما فی السموات و الارض با زاهد خصوص را منزلت برتر نه از انظر عبرت با نظر فکر  
خواند و از صنع با صفت که داند گفت افلا یتدبرن القرآن با مصطفی را علیه السلام از حجت  
خصوصی که داند ایند و تحقیقت افراد راه داد و در نقطه جمع فرو آورد تا نظری از صنع و صفت  
بر تمامد با وی گفت الم تر الی ربک اول من لک اها ناست دوم ربت آشنا یان سوم حجت  
دوستان و نزدیکان ز اول برقی یافت از آسمان عزت رهی در کامی آمد پس نسیم دید از  
باغ لطف رهی آشنائی یافت پس شری یافت انجام دوستی از خودی بی خود شد سه اول  
شد اکاه حال مزدور است آشنائی صفت همانست دوستی نشان نزدیکانست مزدور را  
مزد است و همانان را نزدیکان را از مزد مزدور در خورد و راست و نزل همان  
در خوردین با ناست و او که نزدیکست خود غرقه عیانست و ان یتد و اما فی انفسکم او تخفوه  
تخاسبکم به الله شکر آید کار انکس کش سر و کار با اوست جلیل است آن عتاب که عتاب  
کننده اوست بخان خرید باید آن شمار که شمار کننده اوست قد این خطاب از جوانمرد  
طریقت شیخ دانست که می گفت بار خدا یا چه باشد که گناه عالمیان جمله بر گردن بشی نهی افرو  
در آن خلوت گاه در هر گناهی با من شمار کنی و با تو من سخن دراز گردد

**حرام دارم بادیگران سخن گفتن بحاکم حدیث تو کویم سخن دراز کنم**

اشارت خلوت گاه بان خیرست که مصطفی علیه السلام گفت ما منکم الا سیکلمه ربه لیس بین وینه  
ترجمان و احباب تجنبه اعرابی آمد و از مصطفی پرسید که فردا حساب من که خواهد کرد رسول  
گفت الله شمار بندگان کند اعرابی بر کشت بشادی و ناز می گفت پس من رستم فان الکسر یمر  
اذا قد غفر تخاسبکم به الله گفته اند این کلمه تنبیهی عظیم است کیسه را که در دل روشنائی داد  
و در سر آشنائی چون می دانند که فردا حساب وی خواهند کرد و از آن گفتار و کردار وی بخواب  
که جو رفت و چون رفت امروزه با خود حساب خویش بر گیرد و سکنات گفتار و کردار  
خویش باس دارد مصطفی علیه السلام از بخاک گفت جاسبوا انفسکم قبل ان تجاسبوا و قیوا  
للعرض الاکبر آمی الرسول و نکفت امت بحین روز خطاب سادات و ملوک که بر وجه عظیم



مجنا نکه خود را گفت جل جلاله **ح** ابتداء سورة الفاتحة الحمد لله ونقلت الحمد للحی تعظیم  
 نفس خود را و اظهار عز وجلال خود را بسخانه اعظم شانه آمن الرسول لما فرغ عز وجل من  
 ذکر ایمان و البعث و الجنة و النار و الصلوة و الزکوة و القصاص و الصیام و الحج و الجهاد  
 و النکاح و الطلاق و الحيض و العدة و النفقة و الرضاع و الایلاء و الخلع و الميراث و  
 الصدقات و الذل و البیع و الشری و التبیوا و الدین و الزین و ذکر قصص الانبیاء و آیات  
 ختم السورة بذكر صلیق نبیه علیه السلام و المؤمنین جمیع ذلك فقال آمن الرسول بما انزل  
 الیه من ربه و المؤمنون این مدح و شاست بر سغایر که این احکام و حدود و قصص انبیاء  
 بیان کرد و رسالت گزارد و بر مؤمنان که آن همه احکام و حدود و قصص انبیاء و نشانها و  
 عظمت الله که یاد کردیم بشناختند و پذیرفتند و استوار گرفتند و ازین بزرگواری و جلیل  
 که الله کواهی داد مصطفی را بایمان وی و کواهی داد مؤمنان را بایمان ایشان این از الله  
 ایشان را کواهی است و کواهی آنست که ایمان عطائی است آری خاک کجا بود و عالم و آدم چو  
 که جلال الهی بعنایت ازین بنده را بایمان کواهی داد و تاج دوستی بر فرق وی نهاد  
 طریقت گفت ای خداوندی که ره پای ره می بخویش بیعت می کنی ره پای ره می کواهی بایمان  
 می دهی ره پای ره می بخویش رحمت می نویسی ره پای ره می بخویش عقد دوستی می بندی  
 سزای بنده مؤمن را که بنیازد اکنون کش عقد دوستی بخویش بیست که مایه کج دوستی همه  
 و بار همت دوستی همه سر و دست میدان دوستی یک دل را فراخ است ملک فردوس و جنت  
 دوستی یک شاخ است آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون سر و ایمان آوردند  
 هم رسول و هم مؤمنان لکن نشان ما و ایمان مؤمنان از راه استدلال و ایمان رسول از راه  
 وصال ایمان ایشان بواسطه برهان و ایمان رسول بشاهد و عیان و ذکر فیما روی  
 الیه صلی الله علیه و سلم قال رأیت رقی عز وجل یعنی لیلۃ المعراج فقال لی بی یا محمد  
 آمن الرسول بما انزل الیه من ربه قلت نعم قال و منی قلت و المؤمنون کل آمن بالله و  
 مکتبه و سئل لا نفرق بین احد من سئل کما فرقت الیهود و النصارى قال و قالوا ما ذا  
 قلت و قالوا سمعنا قولک و اطعنا امرک قال صدقت ل تعطی قلت غفر الله لنا و لنا و لکم



